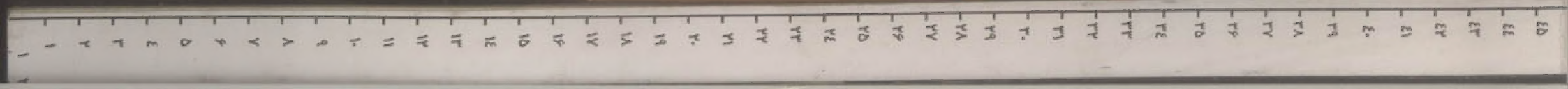
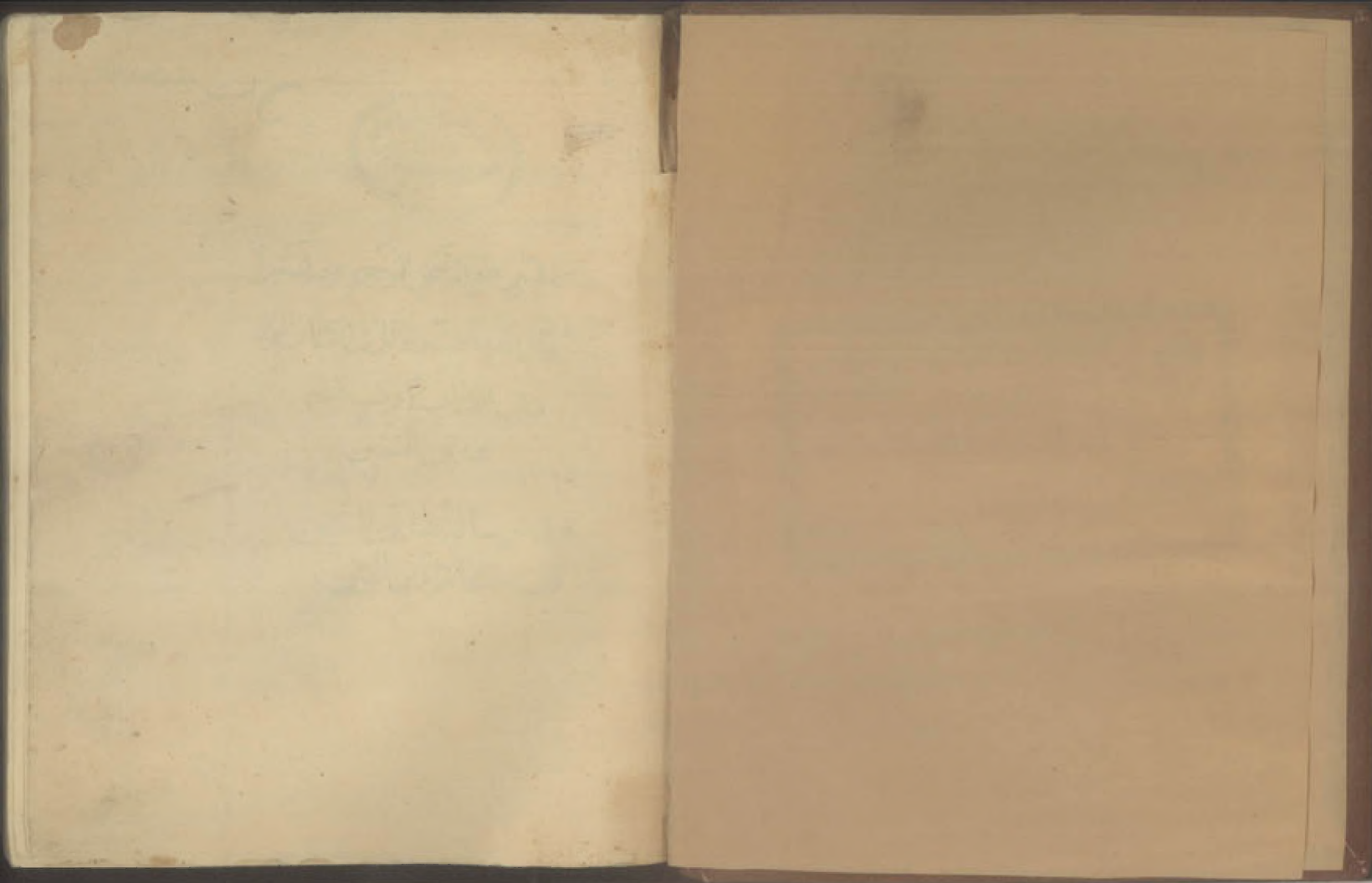




۲۵۱

۲۵۱
۲۱۱۹۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
کتاب	سؤال و جواب
مؤلف	محمد مصطفی جزائری
موضوع	
شماره اختصاصی (۲۵۱) از کتب اهدائی : آیت الله العظمی	۲۱۱۹۷۴



مصحح است انظر محمد هدى الموسوي



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْغُرُورِ

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ

هُدًى لِلْمُتَّقِينَ

هذه رسالة هدى للمتقين

في احكام الدين المبين

هُدًى لِلتَّقِيْنَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين وعلى اله الغر الكرام الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين وبعد جنين كویداين حقیر فقیر سراپا تقصیر بند خا طی محمد مریدی بن محمد تقی بن محمد جعفر الموسوی الخراسانی الشوشتری عفی عنہم کہ چون صیت علو مقامات علمیہ و مراتب اخلاق عظیمہ علمیہ و احتواء شرائط منصب نیابت از حضرت حجتہ شرعیہ رہبیتہ و شئونات سنیہ علیہ حضرت مستطاب ملاذ الانام مروج الاحکام حجتہ الاسلام علم الاعلام نائب الامام فخر الفقہ المتبحرین و مرجع العلماء المحققین رئیس الاسلام والمسلمین آیتہ

آیتہ الله في الارضين البدر الازهر وشيخنا الاجل الأجل
ومولانا الأقدس الأنور واستادنا الأعظم الأكبر طود النجى
ومجر النجى علم المهدي قطب كرة الاصطفاء ومركز دائرة
الارتقاء الحاج اقا الشيخ محمد رضا مد ظله الأسنى على
رؤسنا وروس الورى باطراف واكتاف سيده وجمعي
كثير وجمعي غفير ازاها لي خوزستان وسائر اقطار وبلدان
در امر تقليد واحكام دينيه رجوع بايشان كرده و حضرت
استاد معظم اليه هم رسائل متعدده از عربي و فارسي
مستقل و محشي مطبوع و غير مطبوع براي ايشان
هفتيه نموده و در اطراف واكتاف منتشر كرديده
وليكن در بين همه اينها نبود رساله كه مشتمل بر
غالب ابواب فقه بوده باشد تا مقصد اعظم ازان
حاصل گردد و رفع حاجت بتمامها ازان شود لذا
اين بنده كترين محض خدمت بشريعت عترت حضرت

۳۴ سید المرسلین و ترویج ملة حنیفه بیضاء و تمهیل امر
بر اخوان مؤمنین و نصرت ایشان فی الجملة در امر دین در
صده افتاده رساله جامع و مشتمل بر مقلدات از اصول
دین با استدلال اجمالی مناسب فهم عامه مؤمنین و
اغلب ابواب فقه از عبادات و معاملات بعنوان سؤالات
و جواب بعبارات واضحیه باملا حفظه الاهیهم فالاهیهم در
تلازم ابواب ضبط فروع از فتاوی مبارکه ایشان
جمع نموده امید از لطف عمیم خداوند کریم آنکه نفع آن
نام و فائده آن عام و ذخیره یوم القیام این احقر کثیر الاثم
بوده باشد و نام نهادم انرا به هدی المتقین فی احکام
الدین المبین و الله الموفق للصواب و هو خیر مؤید
و معین قال الله سبحانه و تعالی عما یصفون و ما خلقنا
الجن و الانس الا لیعبدون بدان و قفنا الله تعالی
و ایاک که ظاهر این شریفه دلالت دارد بر این که

مقصود

مقصود از خلقت جن و انس و بیرون آوردن ایشان ۵
از کتم عدم بعرضه وجود نبوده مگر عبادت حضرت
باری تعالی که عبادت است از تذلل و تعظیم خدا به
طریقی که بواسطه امتناء خود دستور العمل داده و از
تفسیر حضرات معصومین بر میاید که مقصود تحصیل
معرفة الله است که روح جمیع عبادات است و سبب است
از برای فوز و رسیدن بدرجات عالییه و مقامات
متعالیه در عالم اعلی و نشأه اخروی - سؤالات
انسان چه وقت مکلف میشود به تحصیل معرفة الله
و عبادت حضرت باری جواب وقتی که بحد بلوغ
برسد اگر چه بعضی از علماء اعلام مثل شیخ طوسی
قائل شده که تکلیف باصول دین نسبت به پسران بعد
از اتمام ده سال است و دخلی با حکام دیگر ندارد
که بلوغ در آنها شرط است و ملاحظه این قول عمل

در توحید است

۶ با احتیاط و هو سبیل النجاة من بلوغ بچه چیز حاصل میشود
و علامت آن چیست حج اما پس بعد از اتمام پانزده سال است
و گذشتن آن از زمان ولادتش و دختر بعد از اتمام نه سال
و همچنین بالغ میشوند پس و دختر به بیرون آمدن صبی
از ایشان چه در خواب چه در بیداری و پرویدن
موی خشن در عانة و اما حیض و حمل در دختر علامت
سبق بلوغ است من اول تکلیفی که انسان بعد از بلوغ
بان مکلف میشود چیست حج تدین است بدین اسلام
و تحصیل اصول دین و اعتقاد بعقاید حق قلباً و اقرار بانها
بزیان من اصول دین چند است حج پنج است اول توحید
دوم عدل سوم نبوت چهارم امامت پنجم معاد
من مراد از توحید بتفصیل بیان فرمائید جواب
بسم الله الرحمن الرحیم اما اصل وجود از برای عالم و بی
نوع آدم اینک تمامی مخلوقات آنچه دیده میشود و آنچه

دیده

در توحید است

۷ دیده نمیشود از موجودات عالم علوی و عالم سفلی خالق
و مدبری دارند که قیام و وجود تمامی آنها بسته بوجود
او است امری است ضروری و بدیهی و فطری که هیچ وجه
من الوجوه قابل شک و شبهه نیست و اصلاً و ابداً را
انکار ندارد و باین اشاره میکند آیه شریفه فطره الله
التي فطر الناس علیها یعنی دین حق فطرت خدا است که
مردم را بران مفعول و مخلوق گردانیده است و از این
جهت بود که تمام پیغمبران مردم را امر بتوحید و یگانه
پرستی و گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله میفرمودند نه
امر باقرار بوجود صانع و از این معلوم میشود که علم
بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن
مفطورند و فطری ایشانست و همینکه انسان بحد شعور
رسید میداند که خالق دارد هر کس که در حال خود
تفکر کند خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا

در توحید است

۱ از روی دلائل حکمی شناخته بلکه در هنگام طفولیت او را معرفت روزی کرده است و شاهد بر این مطلب آنست که همه مخلوقات در وقت اضطراب پناه بصانع خود میبرند نهایت اگر خلاف و اختلافی هست در تعیین مصداق و شخص صانع است و آن هم نمیشود مگر از جهت اعتناش قوه فکریه و اختلاط در آنکه بعضی از مردم بعضی شبهات فاسده بواقع مطلب نرسیده و ملتزم بآراء فاسده و اعتقادات باطله گردیده اند مثل آنکه بعضی از ایشان از ادھر نامیده اند و بعضی طبیعت گفته و بعضی از اجزای علویه نسبت بموادث سفلیه دانسته اند و الاھرگاه اندک توجهم و التفاتی کنند بعد از خالی کردن ذهن از شبهات بزودی منتقل و ملتفت خواهند شد که نیست صانع عالم مگر موجودی واجب الوجود و حکیم خیر و قدیری بصیر مستجمع جمیع صفات کمالیه پس چیزی

در توحید است

۹ چیزی که لازم است اثبات علم و حکمت حضرت باری تعالی است و اینکه او است قادر مختار و هر چه کرده و نکرده و میکند و نمیکند از روی اراده و اختیار و مبتنی بر حکم و مصالح است تا فساد مذھب فاسده که اشتباه در تعیین و تشخیص واجب الوجود کرده اند واضح شود و در مقام اثبات این مطلب نظریه بنای این رساله که براختصار است اکتفاء میکنیم به بیان سه دلیل دلیل اول که دلیلی است قطعی از برای تمامی اصناف مردم از خواص و عوام فائده میکند آیات آفاقیه و انفسیه چنانچه خدای تعالی در کتاب مجید خود میفرماید سُبْحَنَهِمْ اَیَاتُهَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ اَفَلَا يَبْصُرُونَ و در جای دیگر میفرماید وَ فِي الْاَرْضِ اَیَاتٌ لِّلْمُوقِنِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ اَفَلَا يَبْصُرُونَ تفصیل این اجمال بحسب مقتضای حال آن است که این همه صنایع عجیبه

در توحید است

۱۰ و بدایع غریبه از زمین و آسمان و آفتاب و ماه و ستارها
و بادها و ابرها و کوهها و دریاها و نباتات و حیوانات
و جمادات و وحوش و طیور و سبز شدن درختان و خشک
شدن ایشان و اختلاف شب و روز و گردش آفتاب عالم
افزودن و دوران کواکب علویّه و حدوث اشکال بکثره
و این همه صنایع و بدایع و عجایب و غرائب در خلقت انسا
که هر چه در عالم آفریده شده شبیه آن نرسد
انسان موجود است البته نمیتواند شد که بی صانع
و مدبری باشند و البته صانع آنها موجودی است
و احب الوجود و احتیاج بهیچ چیزی نباید داشته باشد
و حکمی است علی الاطلاق که ابداً قصوری در افعالا
او نباید باشد و از جهت تمامیت دلالت این دلیل و قیو
فائده آن نسبت به جمیع طبقات مردم است لکن حضرت
حق سبحانه و تعالی باین طریق در کتاب مجید بر علم

و قدرت

در توحید است

۱۱ و قدرت و حکمت خود اکثر من این تخصی است و باین واسطه
انبیاء عظام که طوائف مردم را امر بخدا پرستی کرده اند
بهین طریق اتمام حجت بر ایشان کرده و حق را بر ایشان
واضح نموده اند از آن جمله حضرت نوح نبی الله که خدا
در کتاب مجید خود از او حکایت میکند که در مقام انما
حجت بر قوم خود بایشان فرموده ما لکم الا ترجون الله
و قاراً و قد خلقکم اطواراً الله تروا کیف خلق الله سبع
سموات طباقاً و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمر
سراجاً یعنی برای چه امید ندارید برای خدای تعالی
عظمت و شانی با اینکه آفریده است شما را حالا بعد
حال اول نطفه بعد از آن علقه پس گشتید عظام
و لحم و انگاه طفل پس از آن صبی و بعد از آن مرأه
و بعد از آن ملحق و پس از آن که هلت و آنکه سن
ششوخه آیا نمی بینید چگونه خلق کرده است خدای تعالی

آسمانهای هفتگانه را طبقه بر بالای طبقه و گردانیده
ماه را در آفتاب روشن و خورشید را چو آغی
نور بخشنده و هم حضرت ابراهیم خلیل الله در مقابل نمرود
استدلال بهمین نحو نموده که خدایتعالی از او حکایت میکند
در کتاب مجید خود در جایی که میفرماید اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ
رَبِّیَّ اللّٰہِ یٰحٰی وَ یٰعِیْسٰی قَالَ اَنَا اُحٰی وَ اَمِیْسٰی قَالَ اِبْرٰهٖمُ
فَاِنَّ اللّٰہَ یَاْتِیْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَنْتَ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ
فَبُذِیْتَ الَّذِیْ کَفَرْتَ اِبْرٰهٖمُ ذَرْجًا حَآجًا نَمْرُودُ کَفَتْ
پرو و گار من انکس است که از روی قدرت زندگانی میکرد
و از عدم بوجود میآورد و می میراند و از منزل بقایا بدین دنیا
میبرد آن ملعون در جواب گفت من زندگانی میکنم بعضو
از قتل و میمیرانم بقتل و زندانی واجب القتل را که سرشته
امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت
اینک مرده را از زندگانی آوردم و دیگر برایش گناه طلب نموده
بقتل

۱۳ بقتل رسانیده گفت اینک زندگانی را میروانیدم گفت بتر
پس بد رستی که خدا میآورد هر روز از افق شرقی که
محل طلوع است پس بیا و بر تو را از جانب غربی که موضع
فرود رفتن آفتاب است پس مبهوت گشت و حیران شد
انکس که کافر بود یعنی نمرود و هم حضرت موسی علیه نبینا
واله و علیهم السلام بهمین خواستدلال کرده در مقابل
فرعون چون سؤال کرد از خدای او که خدایتعالی
حکایت میکند در کتاب مجید خود که میفرماید قَالَ مَنْ
رَبُّکُمْ اَیُّهَا مُوسٰی قَالَ رَبُّنَا الَّذِیْ اَعْطٰی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهٗ ثُمَّ هَدٰی
قَالَ فَاَبَا لِقُرُوْنِ الْاَوَّلِ قَالَ عَلٰیہُمَا عِنْدَ رَبِّیْ فِیْ کِتَابٍ
لَا یُغْنِیْ لَیْ و لَا یَنْصِی الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا و
سَلَکَ لَکُمْ فِیْہَا سُبُلًا وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَآخَرَجْنَا بِہِ
از و احیاء من نبات شقی کلوا و ارعوا انعامکم انت فی
ذالک لآیاتِ الْاَوَّلِ التّٰمِیْ یعنی گفت فرعون ملعون

در توحید است

۱۱۴

کجاست پروردگار شما ای موسی گفت انحضرت پروردگار ما آنکسی است که خلقت کرده است هر چیز را و هلاک کرده است او را بیکفیت انتفاع با پناه با و عطا کرده چون فرعون ملعون دید که اعلان است حق و واضح میشود بر خود لرزید و وحی کلام خود را تغییر داده گفت چو نیست حال ام گذشته که شاید حضرت موسی جوابی نداشته باشد در جوابش گفت علم آنها نزد خدای من ثابت و ضبط است در کتابی ثابت که هرگز پروردگار فراموش نخواهد کرد آنها را یعنی اعمال ایشان محفوظ است نزد خدا و بر وفق آن جواز خواهند دید و در مرتبه که موسی رجوع با اصل مطلب نموده و گفت خدای من کیست است که گردانیده است از برای شما زمین را گسترده و واضح کرده است از برای شما راههای در آن و فرستاده از آسمان آب را پس بیرون آوریم بسبب آن جفتهها از

در توحید است

از گیاههای مختلفه که بخورید و بچرانید چارپایان خود را بد رستیکه در اینها است البته آیات و دلایل از برای صاحبان عقول سلیمه و مذاقات مستقیمه و هم حضرت صادق در مقام استدلال بهمین دلیل چنان توضیح مطلب فرمودند که امر معقول را محسوس نمودند و از جمله فقرات معجز آیات از فرمایشات آنحضرت اینست که بمفضل فرمود ای مفضل شرح کردم برای تو خلقت انسان را و هم چنین بیان کردم برای تو عجائب حکمتهای خداوند رحمن را در خلق و تصویر و تقدیر سایر انواع حیوان اکنون ابتداء میکنم بذكر آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و فلک و دوار و لیل و نهار و سرما و گرما و بادهای و عناصر چهارگانه که خاک است و باد و آتش و باران و سنگها و کوهها و معادن و نباتات و درختها و آنچه در اینها ظاهر گردیده از غیر آنها

در توحید است

۱۶ تفکر نما در دنک آسمان آزا باین لون آفریده برای آنکه
موافق ترین در نکها است برای چشم و نور بصیر را تقویت
مینماید حتی آنکه اطباء میگویند اگر کسی را ضعف چشم
عارض شود باید نظر کند بکبود مائل بسپاهی و بعضی
از طبیبان حاذق حکم کرده بود برای کسیکه کندی در
بینائی او بمر سیده بود که پیوسته نظر کند در تغار
کبودی که مملو باشد از آب پس تفکر نما که چگونه حقیقت
رنگ آسمان را کبود مائل بسپاهی گردانیده که مکرر نظر
کردن با آسمان چشمها ضعیف تر سازند اینمفضل تا قتل
تا قتل نماید در طلوع و غروب آفتاب برای قیام لیل و نهار
اگر طلوع آفتاب نمیشود جمیع امور عالم باطل میشود
نمیتوانستند مردم سعی نمایند در امور معاش خود
و دنیا همیشه بر ایشان تاریک بود و عیش ایشان بطل
لذت و مصالح طلوع خورشید از آفتاب روشن تر است

و احتیاج

در توحید است

۱۷ و احتیاج ندارد تا مل کن در منافع غروب آفتاب اگر آن نمیشود
مردم را قرار و مقدر نبود باشد احتیاجی که ندارند بنوم
و استراحت تا آنکه ابدان ایشان از کلال برآید و حواس
ایشان قوت یابد و قوتها ضمه بر این گفته شود برای هضم
غذا و رسانیدن غذا باعضاء و اگر همیشه روز میبود
عرض مردم را برین میداشت که پیوسته کار کنند و بنگار
خود را بکارها سازند و اگر شب نمیشد زمین از حرارت آفتاب
بمرتبه تقطیع میشد که حیوانات و نباتات ضایع میشدند
و این قدر آن بزرگوار از این گونه فقرات فرمودند که حق
مانند آفتاب در خشان گردیده و تلوی نموده و اهل باطل
مضطرب و حیران مانده اند دلیل قرمزی دلیل است که
از بهمن یا راست که از آتش شاگردان شیخ ابو علی سینا
بوده و آن آن است که هرگاه نفوذ بالله واجب الوجودی
نباشد لازم میآید که هیچ خلق و ایجاد در خارج محقق

در توحید است

۱۸

نشود زیرا که ممکن خود در موجود شدن محتاج بدیگری است
و با وجود این چگونه میتوانند دیگر را ایجاد نمایند ذات نایب
از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش لکن ما میبینیم که
موجودات بجمیع و حصر ایجاد شده اند و هر ساعتی نیز موجودات
بیشمار و مخلوقات بسیار خلعت هستی خلع و سرفراز
میشوند پس ناچار باید واجب الوجودی باشد که خلقت
هر موجودی و فیضان هر فیض وجودی از ذات مقدس
او باشد دلیل سیم معجزات و کراماتی است که از
پیغمبران و اوصیای ایشان ظاهر گردیده بجهت آنکه
عقل حکم میکند که این امور غریبه که از پیغمبران و
اوصیای ایشان مشاهده شده است مثل اثر ده ها کردن
عصا و شکافتن دریا و روشن کردن کوران و زلزله نمودن
مردگان و بدینیم کردن ماه و برگردانیدن آفتاب و تسبیح
نمودن سنگ ریزه و جاری کردن آب از میان انکشتن

یا از

در توحید است

یا از سنگ کوچک و غیر اینها که از ایشان صادر شده است این ۱۹
امور امور بیت که از قوه بشر بیرونست و از انسان صادر نمیشود
شد پس باید مبالغه حکمی باشد که صادر شدن این امور بسبب
حکمت شامله و قدرت کامله او باشد که اینها را برای اثبات
حقیقت پیغمبران بردست ایشان جاری گرداند بلکه هر کسی
اگر تأمل در حالات خودش کند یقین پیدا کند که امور چند
از برای او و داده است که در قوه او نبوده است و از
جانب دیگر نسبت با واقع شده است بلکه اگر کسی
تأمل کند همه امور عالم عجیب و غریب است و مجموع در کمال
غریبست و لکن بجهت آنکه بسیاری از آنها را ما همیشه
در مدت مدیده دیده ایم تا عادت کرده ایم از این جهمت
چندان تعجب نمیکیم و چیزی که تازه مشاهده میکنیم از
تعجب مثل آنکه از خلقت انسان و سپردن درختان بیرون
آمدن انواع میوه های مختلفه از آنها و غیر اینها با وجود غریبه

در توحید است

۲۰

که دارد بجهت اینکه عادت شده چندان تعجب نمیکیم و از زنده شدن مرده تعجب نمیکیم و حال آنکه تعجب اول بیشتر است بعد از اینکه ثابت بر ادله مذکوره آنکه صانع عالم موجودی است حکیم که از روی حکمت و مصلحت و اراده و اختیار کرده و نگذاشته نکرده پس بدانکه توحید که اصل اول از اصول دین است و اصل سوال از آنست بمعنای اعتقاد داشتن است یکی بود او تعالی شأنه و اینکه او بی شریک و بی همتا است و این هم ثابت میشود بچند دلیل دلیل اول آنکه اگر کسی دیده بصیرت بکشد و سر بگریبان فکر فرو برد و همه عالم از مبدأ آن که عالم روحانیات نامشهای آن که عالم جسمانیاتست نظر نماید و نظم و نسق را به بیند که چگونه بربک هیچ است و هیچ اختلافاً و تضاد بی آن نیست یقین میکند که این ارتباط و التیام جز بوحده صانع صورت انتظام نپذیرد و عقل او حکم میکند که این نظم و نسق معجز نیست مگر از یک صاحب اختیار بجهت آنکه هرگاه دو پادشاه

در توحید است

پادشاه در یک مملکت باشند ممکن نیست که همیشه حال آن مملکت بربک نظم و نسق باشد بلکه باعث فساد و اختلال و ضلالت اهل آن مملکت خواهد شد پس بر هر عاقلی مخفی نیست که این وحدت و انتظامی که در اجزاء عالم است برهان نیست قاطع بر وحدت صانع آن چنانچه مضمون آیه شریفه است که حقیقاً فرموده لو کان فیما الهة الا الله لفسد تابعی هرگاه میبود در زمین و آسمان چند خدا غیر از خداوند واحد بیکتا هرگز این آسمان و زمین فاسد نمیشدند و امورها محتل میماند دلیل دوم آن است که همه پیغمبران و اوصیاء ایشان و همه اولیاء و عقلاء اتفاق نموده اند بر یکتا بودن خدا و از اتفاق ایشان یقین حاصل میشود که آنها حفظاء نکرده اند و دروغ نیکفته اند چنانچه نواز افاده یقین میکند دلیل سیم ظاهر شدن معجزات است که از طاقت بشر بلکه همه ممکنات بیرونست مثل زلزله نمودن مرده و بدنیم کردن ماه و ازدها کردن عصا

در توحید است

۲۲

و مانند آنها که صادر شده است از پیغمبر اینکه اذعان کرده اند
که ما از جانب خدای آمده ایم که واجب الوجود بالذات است
و واحد و یکتا و بی شریک و بی همتا است و این دلیل است بر
اینکه خدای یکتا موجود است که اینها را که فوق طاقت بشر است
از برای حقیقت قول ایشان اظهار میکند و موجود مینماید
پس اگر العباد بالله خدا از یکی بیشتر میبود باید اندیگری
نیز کنانی و پیغمبری برای شناساندن خود و عبادت خود
بفرستد و از خود خبری دهد و اظهار حیوة نماید حال آنکه
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که آمدند همه ایشان از یک
خدا خبر دادند و از دیگری خبر ندادند پس اگر خدا را شریک میبود
باید که انشریک منع نماید پیغمبران را که از جانب الهی خبر آورند
بیکنانی او و باید زجر نماید ایشان را از دروغ گفتن پس معلوم
میشود که نیست و از جمله اعتقادات متعلقه بحضرت باری
تعالی که تحصیل آن در تدبیر بدین اسلام لازم است اعتقاد
بثبوت

در اصول دین و صفات ثبوتی

۲۳

بثبوت صفات ثبوتیه از برای خداوند عالم و سلب صفات
سلبیه از آن صفات ثبوتیه خدا تعالی را یک یک بیان
فرمایند و شرح نمایند حج صفات ثبوتیه خداوند عالم یعنی
صفاتی که باید اعتقاد داشت ثبوت آنها را در ذات باری تعالی
هستند اول آنکه خداوند قادر مختار است باین معنی که بر
هر چیزی توانائی و اگر بیک چشم هم زدن میتواند که هزار عالم
بیافریند که هر یک مثل این عالم بوده باشند و لکن بنیافیه
چون مصلحت نبوده است و باین معنی مقابل عجز است و هم
قادر مختار است بمعنی اینکه کردن هر کاری و نکردن آن نسبت
بذات او مساویست که میتواند بکند و میتواند نکند و لکن
بجهت مصلحتی بکطرف را ترجیح میدهد پس تاثیر او در عالم
نه مثل تاثیر آتش است در سوزانیدن که اطلاق قادر بر آتش
نمی توان کرد بلکه او را موجب میگویند یعنی مضطر است
بر سوزانیدن و قدرت بمعنای دوم مقابل اضطرار واجب است

در اصول دین و صفات نبوت

۲۴

دوم آنکه خداوند عالم عالم است بجز کلیات و جزئیات بدلیل
آنکه علم کمال است و مقابل آن جهل و نادانیت و آن نقص است
پس هرگاه خدا تعالی از صفت علم که کمال است خالی باشد هیئت
نقص در او خواهد بود بجهت آنکه جهل که ضد علم است در او
خواهد بود و آن نقص است و نقص بر خدای تعالی روا نیست
سوم آنکه خدا تعالی حقی است یعنی زنده است بدلیل آنکه
ثابت کردیم که خدای تعالی موجود و زانا است و هر موجود و زانی
بدیهی است که زنده است و مراد از حیوة صفتی است که از آن توانایی
و زانی آید اما حیوة در ممکنات بعارض شدن صفت می باشد
و اما در باری تعالی آن صفت عین ذات او است و آن بودن
ذات او است به حیثیتی که متصف است بعلم و قدرت و در
حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر می گردد چنانچه
آنکه خدا تعالی مرید است یعنی آنچه میکند بارزاده میکند
و هر کارها از او بارزاده و اختیار موافق اصلح است صادر میشود
ننانکه

در اصول دین و صفات نبوت

۲۵

ننانکه از روی اضطرار و بدون اختیار و اراده از او صادر
گردد و دلیل بر این آن است که تخصیص دادن بعضی از چیزها
در آفریدن بزمانی و بعضی دیگر بزمان دیگر نامساوی بودن
نسبت قدرت الهی همه آنها بدون قصد و اراده ممکن نیست
پنجم آنکه مدرک است یعنی ادراک کنند چیزها است و ادراک
بعضی زانا بودن بجزئیات محسوسه است یعنی می بینند خدای تعالی
بغیرالت چشم و می شنود بغیرالت گوش و بهرین بخوادراک میکند
سایر جزئیات محسوسه را بدون الت و فی الحقیقة این صفت
هم راجع بعلم است ششم آنکه خدا تعالی قدیم است یعنی
همیشه بوده است و وقتی نبوده که او را نباشد و ازلی است
یعنی ابتدائی از برای وجودش نیست و ابدیست یعنی همیشه
خواهد بود و انتهای از برای بودنش نخواهد بود و سرمد
یعنی ابتداء و انتهای ندارد و بدانکه این صفات راجعند بصفات
و دلیل بر همه آنها این است که خالق عالم واجب الوجود بالذات است

در اصول دین و صفات ثبوتیه

۲۶

و در بودن احتیاج بغیر خود ندارد پس اگر در وقتی نبوده باشد
و بعد از آن حادث شود احتیاج بدیگری خواهد داشت که او را بیافریند پس
واجب الوجود بالذات نخواهد بود و نیز اگر بعد از این فاعل غرض ذات او شود
باز واجب الوجود بالذات نخواهد بود و فاعلی او از دیگری
خواهد بود هفتم آنکه خدایتعالی متکلم است یعنی قدرت از
برافریدن لفظها و حرفها و صور لفظی که دلالت کنند بر معانی
که مقصوده باشند همانند ان لفظا بغیر و دلیل بر این قدرت
خداوند است و همینکه ثابت شد که خدای تعالی قدرت بر همه
چیز دارد پس قدرت برافریدن سخن نیز خواهد داشت و همه
پیغمبران اتفاق کرده اند بر این مطلب و از جانب خدا کتابها
آورده اند هشتم آنکه خدایتعالی صادق است یعنی راست
گواست بدلیل آنکه عقل حکم میکند بقیع دروغ و صادق را
قیح از جناب الهی بحکم عقل محال است این هشت صفت ثبوتی را
در یک بیت عظیم آورده اند قادر و عالم و حی است مرتبه اول
چی

در صفات سلبيه

۲۷

پس قدیم و ازلی هم منکم صادق ^{سؤال} صفات سلبيه چند ^{اند}
و مراد از این کلمات چارچست جواب یعنی صفاتی که باید از آنها را از
خدایتعالی نفی کرد هفت اند اول آنکه شریک ندارد چنانکه
گذشت دوم آنکه مرکب نیست و دلیل بر این است که وجود
وجود با ترکیب جمع نمیشود زیرا که مرکب محتاج بوجود اجزاء
و محتاج ممکنست نه واجب بالذات سیم آنکه جسم نیست زیرا
که جسم احتیاج بمكان دارد و احتیاج بر واجب الوجود را ندارد
بلکه مقصور نیست چنانکه خداوند مرتبه نیست یعنی دیده
نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و دلیل بر این است که
بالبدیه دیدن بچشم ظاهر بدون مقابله ممکن نیست و
بسمت و مکانست و از اینها مقدار و جسم و شکل پیدا میشود
و خداوند همه بر این است ^{از آنها} پنجم آنکه خدایتعالی را عمل نیست یعنی
خدا در چیزی حلول نمیکند پس قول بعضی از طوائف تضادی که
میگویند خدا در حضرت عیسی یا مریم حلول کرده است باطل است

و همچنین باطل است قول طائفه از صوفیه که آنها را حلولیه میگویند که گفته اند خدا در دل عرفا حلول کرده است مثل حلول کردن آب در کوزه و ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و طراوش نمودن او که میگویند خدا مثل آب است خلاصه این مذهب باطل است و این واضح است که چیزی در چیزی حلول کند محتاج بمحلش خواهد بود و باطنی است که خدا محتاج بغير نیست زیرا که هر کس محتاج بغير باشد ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود نه واجب که جو و نیز میگوئیم که این نهایت نقص است و نقص بر خدا روا نیست و همچنین خدا با چیزی متحد نمیشود یعنی با چیزی دیگر منظم نمیشود بطریقی که هر دو یکپیر بشوند بدون امتیاز بجهت آنکه یکی شدن دو چیز محال است با وجود اینکه این معنی نهایت نقص است و بر خدا روا نیست ششم آنکه خدا تعالی معانی نیست یعنی صفات ذاتی او مثل علم و قدرت و حیاء و جمع

و بصرف معنیهای زیاده بر ذات او نیستند بلکه صفات ذاتی ۲۹ خدا تعالی عین ذات اویند هفتم آنکه خدا تعالی محتاج نیست و احتیاج بغير ندارد و احتیاج از خواص ممکن است پس خدا غنی مطلق است و هیچ گونه و هیچ چیز احتیاج ندارد و احتیاج بزمان و مکان و شکل و صورت و محل و ماده و غیر آنها ندارد زیرا که احتیاج با واجب الوجود بودن منافات دارد و محتاج ممکن است نه واجب الوجود بالذات و هفتم صفت سلبي را نیز در يك بيت جمع نموده اند و آن اینست نه مرکب بود و جسم نه مرکب نه محل بيشريك است معانی تو غنی دان خالق سئوال اصل دوم را از اصول دین که عدل است شرح فرمائید جواب بدانکه از جمله اموریکه اعتقاد بان لازم نمیدین بدین اسلام است عدل خدا تعالی است و آن از صفات ثبوتیه خدا است و سلب آنکه علماء او را بعد از آنکه ذکر نموده اند عا گفته اند بجهت آنست که اهتمام با او زیاد تر است و عدل در

در اصول دین عدل است

۳۰ لعنت خلاف ظلم و جور است و در اصطلاح اهل کلام عبارت

از تنزیه واجب الوجود است از فعل قبیح پس عدل کمال اجب

الوجود است در افعال او پس بدانکه هر کس که بداند خدا را

عادل است و آنچه میکند از روی عدالت میکند و هر چیزی را

در موضع خود میگذارد و ظلم و ستم نمیکند و بدون استحقاق

مؤاخذه و عذاب نمیکند و اعتقاد بعدل باین معنی که عدالت

مطلقه که مقابل ظلم است یعنی خدا ظالم نیست شکی نیست که

از اصول دین است پس کسی که انکار عدل باین معنی از خدا

نماید کافر است اما عدالت خاصه که مقابل جبری مذهب

است که قائل است بافریدن خدا بندگان را بر وجهی که مضطرند

در کارها پس آن از اصول مذهب است که بنای مذهب شیعی

اشنی عشریه بر آنست پس منکر عدالت خاصه از موافقت

مذهب اشنی عشریه بیرونست نه از دین اسلام و دلیل نقلی

از آیات قرآن و احادیث بر آنکه خداوند عالم عادل است

و ظلم

مسلم است

در اصول دین است و عدل

و ظالم نیست بسیار است اما دلیل عقلی بر این مطلب آنست

که ظلم قبیح است و قبیح را کسی از روی اختیار میکند که

جاهل باشد بقبیح آن فعل یا آنکه عالم باشد بان و قدرت

بر ترك آن نداشته باشد و یا آنکه قدرت بر ترك آن نداشته باشد

ولکن بجهت احتیاج آنرا مرتکب شده باشد مثل آنکه دفع

ضربه از خود بکند یا نفعی بخود رساند و یا آنکه عالم باشد

بقبیح آن و قدرت بر ترك آن هم داشته باشد ولیکن محض

عیب و سفاقت مرتکب آن شود پس بنابر اول جهل بر خدا

لازم میآید و بنابر دوم عجز و بنابر سوم احتیاج و بنابر چهارم

سفاقت و هیچکدام بر واجب الوجود روا نیست اما دلیل

بر عدالت خاصه که از اصول مذهب شیعه است باین

معنی که خداوند تعالی بندگان را از قدرت و اختیار داده بر کردن

افعال و کارهای خود و بر نکردن آنها حدیثی است که از حضرت

صادق علیه السلام است که فرموده اند لا جبر ولا تفویض

بل امر بین الامرین یعنی نه جبر است که بندگان را بر افعال خود جبر کرده باشد و نه تقویض است که آنها را بخودشان واگذار کرده باشد بلکه امری است میان دو امر عرض کردند خدمت آنحضرت که امر میان دو امر کدام است حضرت فرمودند که آن مثل آنست که تو دیدی مردی را که میکند پس منع کردی او را از ان معصیت پس ترك ان معصیت نکرد تا او را بحال خود واگذاریدی و جبر او را از ان معصیت و انداختی پس آن مرد ان معصیت را کرد در این صورت لازم نمیدارد اینکه انرا منع ترا قبول نکرد و تو او را واگذار کنی و جبر باز نداشتی اینکه تو امر کرده باشی و فرموده باشی و ان معصیت را راضی شده باشی معصیت او بلکه چون او را منع کردی پس تقویض نکردی یعنی او را بخود واگذار کردی و چون او را واگذار کردی چه ترک کردی و او را مثل این است خدا تعالی نسبت به بندگان سؤال مراد از اصل سیم که نبوت است بیان فرمائید جواب مراد از اعتقاد بنبوت که شرط تدبیر بدین اسلام است در معنی اول

اول آنکه باید دانست که مبعوث کردن پیغمبران بر خلق لازم است و این نبوت عامه میگویند و این مطلب بحکم عقل ثابتست زیرا که مقصود اصلی از خلقت بندگان رسانیدن ایشانست بنعمتهای اخوت و این موقوف است بر حاصل شدن قابلیت و آن محتاج است بشناختن احکام خدا تعالی و شناختن احکام از جهت ناقص بودن عقلاهای بندگان از درک کردن آنها و قابل بودن همه بندگان از برای الهام و وحی موقوت بر فرستادن پیغمبران تا آنکه احکام الهی را از برای ایشان بیان نمایند بر وجهی که جهت خداوند عالم برانها تمام بشود تا آنکه واجب شود بر ایشان تصدیق پیغمبران بحجت آنکه اگر چنین نباشد لازم میآید که فعل خدا عیب و بیفائده باشد و این بیداهت عقل باطل است و مراد از نبوت خاصه اینست که باید شخص اعتقاد داشته باشد باینکه سید انبیاء و خیر اصغیاء اشرف موجودات محمد بن عبد الله اعظم المخلوقین

ابن هاشم ابن عبدالمثاف از میان عرب در مکه معظمه متولد
شده پیغمبری بر تمام انز و جن و پیغمبری باو ختم است و
ثاقبامت دیگر پیغمبری نخواهند آمد و شریعت او نسخ کنند
همه شریعتهای پیغمبران گذشته است اما اصل نبوت آن حضرت
ثابت میشود به آوردن معجزات بر طبق دعوی خود که از قوه
بشری خارجند مثل شق القمر و حرکت کردن درخت از جای خود و
آمدن بنزد آنحضرت و باز فرموده او بجای خود رفتن و جدا
شدن آب از میان انگشتهای مبارکش بنحویکه جمیع لشکرها
پایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه در دست
آنحضرت و سخن گفتن بر غایب مسموم که زهر بر من زده اند و سیر
کردن جمعی کثیر از طعام اندک و گردیدن جن و برگرداندن
افتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین و شهادت دادن
سومبار بر نبوت او و شکوه کردن ناقة از صاحبش و باوجود
چیزی نخواهد بود و از بشر تعلیم نگرفتن از احوال گذشتهگان

از پیغمبرین

از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدو و خلی
و اختلافی و باین حال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچ
کس در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سؤال عاجز جواب
نشدن و خبر دادن از وقوع امر بسیاری در زمان آئینده
و بعد از فعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن
روم و فتوح شدن خزائن فارس و روم بدست اهل اسلام
و مقایله نمودن امیرالمؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر
و با معاویه و با خوارج هر روان و مظلومیت اهل بیت و وفات
حضرت فاطمه و شهادت حسین و اختلاف امت هفتاد
و سه فقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن
این دین بر ادیان سابق و بزرگسیدن صوفیه در این امت
و امثال این معجزات مزبوره از آنست که احصاء توان نمود
و تفصیل هر یک از اینها در کتب مفصلة مسطور است قطع
نظر از اینها از ملاحظه اوصاف اطوار آنحضرت از حسب

و نسب و علم و حلم و خلق و مروت و همت و امانت و دیانت
و عدالت و شجاعت و قنوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت
و عبادت و ترك علائق و صفای طیبت و مجاهدت با نفس
و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و درستی
کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و خصال
و آثار پسندیده انجناب هر عالم را جزو حقیقت آنحضرت بجمیع
و هم چنین اگر کسی اندک تا ملاحظه کند در احکام دین و ضوابط شریعت
مقدسه او می بیند که این ثابوت و تنق از غیر از خداوند عالمینا
نمی باشد و اخبار به بعضی آنحضرت در کتابهای انبیاء سابقه
که الحال در میان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل است
که منافی با بنای این رساله است و اما خامت آنحضرت پس
ضروری این دین است و از این جهت اعلیٰ معجز آنحضرت که
قرآن مجید است باقیست تا روز قیامت سؤال مراد از
اصل چهارم از اصول دین که امامت باشد بیان فرمائید
جواب

جواب امامت بر دو قسم است مطلقه و خاصه اما مراد از
مطلقه آنست که باید شخص معتمد باشد باینکه بعد از هر
پیغمبری باید یک خلیفه باشد که دین او را باقی بدارد
و احکام الهی را بمردم برساند لکن معتمد نیست که خلیفه
او که باشد و این مطلب بسیار واضح است بجهت اینکه باقی
بودن دین موقوف است بر بودن خلیفه برای آن پیغمبر
که اگر بعد از خلیفه نباشد دین او باقی نماند و شکی
نبست که چنین امری از اصول دین است پس هر کس که
منکر مطلق امامت باشد مثل طائفه خوارج کافر خواهد
بود و وجه امامت خاصه است باین معنی که باید اعتقاد
نمود باینکه بعد از پیغمبر آخر الزمان علی ابن ابیطالب علیهما
السلام خلیفه بلا فصل او است و بعد از آنکه یازده اولاد طاهرین
او که هر یک بعد از دیگری جانشین دیگری می باشد که این
قول مقابل آنکسان نیست که انکار میکنند امامت دوازده

در اصول دین و امامت

۳۱ امام را این اعتقاد از اصول مذهب است که بنای مذهب بر
عشری بر آن است پس بر هر کسی واجبست که اعتقاد نماید
باینکه پیغمبر خدا و زاده وصی و خلیفه داشته است که از
جانب خدا تعالی ایشان را تعیین نموده بود که اول ایشان علی
بن ابیطالب است که خلیفه بلا فصل او است و بعد از او
اولاد ظاهرین او که امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و
امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
و حضرت صاحب الامر که امام دوازدهم است که زنده و
غائب است و بار اله قطعیه و بر اهلین نقلیه امامت هر یک
از ائمه ثابت شده است و کتب معتزله تألیف شده که با هر
عقل و انصافی چون مراجعه کنند یقین قطعی بحقیقت طریقه
محققه شیعه برائی حاصل میشود و کفایت میکند در این
مقام کتاب غایة المرام که از مؤلفات ^{شیخ} ما شام ^ع کمالی است
سوال

در اصول دین و معاد است

۳۹ سوال مراد از معاد که اصل پنجده است از اصول دین بسیار فرموده
جواب مراد از معاد در شرع آنست که خداوند میگرداند همه
بندگان را بعد از میرانیدن در روز قیامت کبری در بدن اصلی
و عنصری بجهت یا فتن علی که در دنیا از خوب و بد از آنها صادر
شده است پس بر هر مکلفی واجبست که بدین اعتقاد کند
و بزبان افراد نماید باینکه خداوند عالم زنده میکند همه بندگان را
در روز قیامت کبری در همین بدن دنیائی بجهت حساب
ثواب و عقاب و این معاد عبارتست از معاد جسمانی که
در روز قیامت از قدرت کامله الهی همین روح همین بدن
نقل خواهد گرفت پس اگر در دنیا مطیع بوده است در آخرت
مستحق ثواب خواهد بود و ادراک لذتهائی و فحائی و جسمانی
هر دو خواهد نمود و بداند که همه اهل اسلام اتفاق کرده اند
بر حقیقت معاد جسمانی بطریقیکه گفتیم و ضروریست این مسئله
و از اصول دین است پس هر مکلفی که انکار آن نماید کافر است

۴۰ بلکه چنانچه مروج شریعت احمدی ملا محمد باقر مجلسی اعلی الله مقامه و غیر ایشان گفته اند که اتفاق یهود و نصاری و سایر اهل ملل هم بر آن میباشند و همه یغیر اینکه تصدیق ایشان واجبست اتفاق بر حقیقت آن کرده اند و اکثر کتابهای الهی که بر ایشان نازل شده است باین معنی ناطق است پس از این جهت آنرا بدلیل عقلی و نقلی ثابت مینمایم اما بدلیل عقلی بر آن آنست که اول گفتیم که خلقت انسان که اشرف مخلوقات است عبث و بیفائده نیست بلکه بمقتضای حکمت است و غرض اصلی خدا از خلق کردن انسان تکمیل او است تحصیل معرفت و عبادت و ثمره عبادت رسیدن به نعمتهای ابدی عالم آخرت است پس میگوئیم که با وجود این ملاجی بینیم که در این دنا و دنیا بسیار از مردم پیوسته در طاعات و عبادات و بسیاری دیگر مشغول معاصی و سیئاتند و طائفه نسبت بمردم در مقام احسان و نیکی و خیر خواهی و گروهی دیگر در صد ظلم و اذیت و بد کرداری

و فرقه

دنا و دنیا
چنانچه
بدلیل عقلی
و نقلی ثابت
مینمایم
اما بدلیل
عقلی بر آن
آنست که
اول گفتیم
که خلقت
انسان که
اشرف
مخلوقات
است
عبث و
بیفائده
نیست
بلکه
بمقتضای
حکمت
است
و غرض
اصلی
خدا از
خلق
کردن
انسان
تکمیل
او است
تحصیل
معرفت
و عبادت
و ثمره
عبادت
رسیدن
به نعمتهای
ابدی
عالم
آخرت
است
پس
میگوئیم
که با
وجود
این
ملاجی
بینیم
که در
این
دنا و
دنیا
بسیار
از مردم
پیوسته
در
طاعات
و عبادات
و بسیاری
دیگر
مشغول
معاصی
و سیئاتند
و طائفه
نسبت
بمردم
در
مقام
احسان
و نیکی
و خیر
خواهی
و گروهی
دیگر
در
صد
ظلم
و اذیت
و بد
کرداری

۴۱ و فرقه در رضا جوئی الهی و جماعتی دیگر در طغیان و گمراهی گروهی مشغول انواع لهو و لعب و طائفه دیگر مشغول خیرات و تحصیل علم و ادب و گروهی در غارت کردن مال مردم و خونریزی و جماعته در صد دفع ظلم و اذیت خواهی و با وجود این میبینیم که هر یک فوت میبشود و در این عالم جزای اعمال هر کسی از خوب و بد با و نمیرسد پس اگر در این صورت عالمی دیگر نباشد که جزای اعمال هر یک از ایشان عائد او شود هر آنکه خلقت نوع انسان که اشرف مخلوقات است عبث خواهد بود و این برخلاف حکیم علی الاطلاقست و روانیست پس لازم است که عالمی دیگر بوده باشد که جزای اعمال هر یک از ایشان از خوب یا بد عاید ایشان گردد و آن عالم آخرت است پس بمقتضای عدالت حضرت اقدس الهی گویا و لازم است خلق کردن بهشت و نعمتهای او و خلق کردن جهنم و عذابهای او تا اینکه هر کس در عالم آخرت بعد از تعلق ارواح با جساد بجزای عمل خودش برساند و همین مضمون اشاره میکند آیه شریفه انما خلقنا

عَبَادًا وَآلَکُمُ النَّارُ لَئِنْ جَعَلْتُمْ وَآيَاتِ قُرْآنِهِ که
در خصوص ثبوت معاد جسمانیست زیاده از احصاست گفتا
میکنیم به بیان سه آیه از جمله میفرماید در سوره یس
وَضَرَبْنَا مَثَلًا وَلِیِّنِیْ خَلْقَهُ قَالَ مِنْ حَیْهِ الْعِظَامُ وَهِيَ رَمِیمٌ
قُلْ حَیْهَیْهَا الَّذِیْ أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ و در سبب
نازل شدن این آیه شریفه شیعه و سنی روایت کرده اند
که ابی الخلف استخوان پوسیده را بخدمت حضرت رسول
آورده و آنرا بدست مالیده و ریزه ریزه کرد و بر باد داده و عرض
کرد که شما میگوئید خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت
زنده میکند آنحضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم
میکند پس در آنوقت این آیه نازل شده و معنای آیه شریفه
و معنای آیه شریفه اینست که دشمن خدا برای ما مثلی زد و از
خلقت خود فراموش کرده و گفت کیست که زنده کند استخوانها
که پوسیده و ریزه ریزه شده باشند پوست و گوشت و عروق
و اعصاب

و اعصاب او زنده باشد بگوئیم و ای محمد که زنده میکند آن
استخوانهای پوسیده و خورد شده را انکسی که بقدرت کامله
خود افرید او را اول بار بدون اصل و ماده که هیچ چیز نبود
پس از نیستی او را بوجود آورد و او همه افریدها و کیفیت
خلقت آنها را داناست و اجزاء آنها را میداند که کدامند و در
کجایند و قدرت دارد بر جمع کردن آن اجزاء و بر عود آنها
بطریقیکه پیش از این بوده است و هم در سوره یس میفرماید
أَوَلَمْ یَسْأَلِ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ یَخْلُقَ
مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّافُ الْعَلِیمُ یعنی ایانیت کسی که افریده است
آسمانها و زمینها را با نهایت بزرگی آنها قادر و توانا بر اینکه
اعاده کند آدمیان را که در نهایت کوچکی میباشند در
پیش آسمانها و زمینها بلی قادر است بر اعاده ایشان و او
بسیار خلق کننده مخلوقات و این اشارت است باینکه قدرت
الهی در نهایت کمال است و هم در سوره قیامت میفرماید

در اصول دین و دعا

الْحَسْبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَمْ يَجْعَلْ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ يَسْتَوْفُوا
بَنَانَهُ یعنی آيا كان دارد انسان که ما استخوانهاي او را بعد از
پراکنده شدن جميع خواهيم کرد دوباره و زنده خواهيم نمود
چنين نيست بلکه جمع خواهيم کرد آنها را در روز قيامت در
حالتي که قدرت داريم براي که مساوي و بصورت اول برگردانيم
سرهاي انگشتان را با لطافت و کوچگي آن چه جاي استخوانهاي بزرگ
س اصول اسلام و ايمان را از اصول دين بيان فرمائيد ح
اصول اسلام سه است اول توحيد دوم نبوت سوم معاد
و اصول ايمان همين سه است و عدل و امامت س اثار مرتبه
بر عدم اعتقاد با اصول اسلام چيست ح مرتب ميشود بر عدم
اعتقاد با اصول اسلام بخاست بدن و صحيح نبودن تناسخ با مسلمانان
و ميراث نبودن از مسلمانان اگر چه پدر او باشد و مالک نشدن
کثير و غلام مسلمان و حلال نبودن حيواني که ذبح کند و واجب
نبودن تقصيل و تکفين و نماز بر او معتبر نبودن يد او در حکم
مزد

در اصول دين

بمذكي بودن هر چه يکيه از اجزای حیوانات در دست او باشد مانند ۴۵
کفش و پوستين و سبه و مثل آنها س اثار مرتبه بر عدم اعتقاد
با اصول ايمان از ايمان فرمائيد ح مرتب ميشود بر عدم اعتقاد
با اصول ايمان و لوي با اعتقاد با اصول اسلام مثل جماعت سنيا

صحيح نبودن عبادات و عدم جواز دادن زکوة و روزه و غلظت و غشور
و کفارات با و سؤال حکم اطفال از بابت طهارت و نجاست
بدن ایشان قبل از بلوغ چيست جواب بدانکه بر اطفال
حکم اسلام و کفر قبل از بلوغ به تبعيت جاريست باین معنی حکم
طفل چه پسر باشد چه دختر حکم اشرف ابوین است هر گاه یکی از
پدر و مادرش مسلمان باشد ان طفل حکم مسلمانان را دارد و بدین
مضمون است سؤال حکم کسانی که از بابت غفلت و بی معرفت خدا
جسم و در آسمان میدانند چيست جواب حکم بطهارت بدن
ایشان مشکل است هر چند مستضعف باشند و مقصر نباشند
سؤال ایا تحصیل اصول دين بايد بطريق قطع و يقين و از روی

لا اله الا الله و هو الله و لا اله الا الله
حکم اطفال را در طهارت و نجاست

در اصول دین

در دلیل باشد یا مظنه و تقلید غیر بران کافیهست در ترتیب احکام
اسلام و ایمان جواب جمعی از علما فرموده اند که مظنه و تقلید
در اصول دین کفایت نمیکند و از این جهت کار صعب میشود
در احوال در اول بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان
گذشته اگر چه شبهه نیست که در بلاد مسلمین هر که را شخص
به بیند و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند
هر چند اول بلوغ باشد و هر چند شهادتین را از او شنیده باشد
س هر گاه کسی عقاید حق را از روی دلیل تحصیل کرده باشد
لیکن تقریر آنرا نداشته باشد حکم چیست حج همه کسی را داخل در
زمره مسلمانی است و قوه تقریر در خللی بد ترتیب احکام اسلام
و ایمان ندارد س هر گاه شخص بی دلیل از روی تقلید پدر
و مادر خود معتقد به عقاید حق باشد و در تمام عمرش شک و
شبهه برای او حاصل نشود و احتمال خلاف ندهد حکم چیست
حج کفایت تقلید در اصول دین در این صورت بعید نیست

مسئله

در اصول دین

س هر گاه شخصی تمام عقاید حق در ذهنش ثابت باشند و آنها را
در دل خود میدانند ولیکن اگر از او پرسند بکرتبه نتواند تمام
آنها را بیان نماید مثل بسیاری از اهل صحیح او مردم شهر ولیکن اگر
یکی یکی از او پرسند بیان میکند مثل آنکه با و بگویند خدا
عالی است یا نه اثبات میکند و همچنین باقی صفات ثبوتیه را
و همچنین اگر از او پرسند خداوند محتاج است یا نه نفی
میکند و همچنین باقی صفات سلبيه را حکمش چیست جواب
اینگونه علم بعقاید حق کفایت میکند و قدرت داشتن بر بیان
آنها بکرتبه لازم نیست سؤال هر گاه کسی معتقد به عقاید
حق باشد از روی دلیل لیکن گاهی مبتلا میشود به بعضی از
فاسدها و وسوسه شیطانی ولیکن بنهایت ازان منزجر
و متادی باشد حکم چیست جواب اینگونه خیالات اصلاً
و ابداً عیبی ندارد و ضرر بایمان و اسلام شخص نمیرساند
و متادی شدن از آنها علامت ثبوت ایمان است بلکه

قوت آن و علاج آن در اخبار وارد شده که چون کسی چنین خیالات کند بگوید لا اله الا الله امنا بالله وبرسوله ولا حول ولا قوة الا بالله و چون چنین گوید آن خیالات دفع شوند
سؤال هرگاه شخص بعد از بلوغ که مکلف به تحصیل اصول دین میشود بدون مسامحه در صدد تحصیل برآید و تحصیل کند آیا در مدت تحصیل که شک و متردد است حکمش چیست
ج در ترتب احکام مسلمانان بر چنین شخصی در مدت تحصیل و پیش از حصول اعتقاد تاملی هست من هرگاه شخص اقرار بعمائید حق می کند ولیکن قلباً در آنها شک داشته باشد
حکمش چیست جواب اما تکلیف خودش بدین و بین اینست
اینست که تحصیل اعتقاد قلبی کند و اقرار به زبان تنهایی
او هیچ فائده ندارد و اما حکم دیگران نسبت با و اینست که اگر شک خود را اظهار کند او را کافر بدانند و از او اجتناب کنند و اگر اظهار شک نکنند صریحاً لیکن از اقوال و اعمال او

پیدا باشد که قلباً شک دارد در حکم او تاملی است و احسوط
اجتناب است از او سؤال هرگاه کسی از مسلمانان بگوید اگر خدائی هست فلان کار میکند یا اینکه اگر خدائی ندارم چه خواهد کرد یا اگر قیامتی باشد بهم میرسیم حکمش چیست
ج هرگاه مرادش این باشد که چون خدائی هست البته فلان کار میکند و چون قیامتی هست البته بهم میرسیم مثل آنکه میگوید اگر زید پسر من است فلان کار میکند یا نمیکند یعنی چون پسر من است البته فلان کار میکند یا نمیکند هیچ عیبی ندارد و اگر مرادش فی الحقیقه تردد و اظهار شک باشد باین معنی که اگر خدائی هست فلان کار میکند و اگر العباد بالله نیست نمیکند یا آنکه اگر قیامتی هست بهم میرسیم و اگر نیست بهم میرسیم مثل آنکه میگوید که اگر زید از سفر آمده است فلان کار میکند و اگر نیامده است نه میکنم این کفر است و گویند که آن کافر است و هرگاه مرادش معلوم نباشد هم حکم بکفر و نه بشک

در ظاهر و دیگران معامله مسلمانی را با او باید کنند و اما حکمش
حکمش نسبت بخودش بدین و بین الله پس اگر معنای اول را اراده
کرده باشد هم هیچ ندارد و اگر معنای دوم را اراده کرده
باشد تکلیفش اینست که اگر شک دارد تحصیل یقین کند و اگر ناچار
اعتقاد قلبی این کلام را با اراده شک از آن گفته نویسد سؤال
هرگاه کسی بخواهد تحصیل عقاید حق کرده باشد و هر قدر سعی میکند
یقین از برای حاصل نمیشود حکمش چیست جواب اما حکم
خودش اگر تقصیر در تحصیل یقین نمیکند اینست که معذور است
و در آخرت عقاب ندارد و اما در حکم دیگران نسبت با او هرگاه
اظهار اسلام میکند اما از حالش معلوم است که ظان است
مقاطع تا مکی هست احوط اجتناب است سؤال شخص بدین که اعتقاد
بچیزی ندارد از بابت اسلام و کفر حکمش چیست ج در اینجا
باید تفصیلی داد باینکه هرگاه دیوانگی شخص متصل با ایمان با نافی
او باشد و در ایام نابالغی تحصیل هیچ اعتقادی نکرده و از این جهت

در یقین

در اصول دین

به تبعیت حکم اسلام را داشته یا آنکه بعد از بلوغ مدتی عاقل
بوده باشد و تحصیل عقاید حق کرده باشد و بعد دیوانه شده
باشد احکام مسلمانیان بر او جاریست و اما هرگاه بالغ شود و
تحصیل عقاید حق نکرده با التفات و تمکن از تحصیل آن و بعد
دیوانه شد پس حکم مسلمانیان بر او جاری نیست و اگر بعد از
بلوغ مشغول تحصیل شد و در ایام تحصیل پیش از حصول اعتقاد
دیوانه شد در دنیا و آخرت حکم کفار بر او جاری نیست اگر در
ایام تحصیل اظهار اسلام کرده باشد و الا در اجزاء احکام خاصه
مسلمانیان بر او بعد از دیوانه شدن تا مکی هست سؤال کسانی که
در غفلت باشند و اصلاً ملتفت اصلاح عقاید خود نباشند
و کسانی که دیوانه نیستند و عقل کامل هم ندارند و مطلبی حلال
نمیشوند حکم ایشان چیست ج برد و طائفه مذکور از اهل
حق احکام دنیوی اسلام و ایمان جاریست با آنکه تفاوت
مثل ندادن بعض حقوق بایشان مانند زکوة فطره و کفارات

بنابر وجهی سؤال هرگاه شخص اختیار طریقه حقّه شیعه نموده
باشد ولیکن دوازده امام و اسم ایشان را بترتیب و بعضی صفات ایشان
ندیدند حکمش چیست حج حکم این اشخاص از بابت طهارت بدن
اشکالی ندارد سؤال اقسام کفار و بیان فرماید جواب
کافر بزرگ اعتبار بر سه قسم است اصلی و مرتد و مرتد هم بر دو
قسم است ملی و فطری سؤال مراد از هر یک اقسام را بیان فرمائید
جواب اما کافر اصلی کسیست که والدینش کافر باشند و خودش
هم بعد از بلوغ معتقد بحقانده حقّه نباشد و مرتد ملی کسیست
که بر حکم اسلام متولد شده و بعد از بلوغ اسلام آورده باشد
و بعد از آن مرتد شود و مرتد فطری کسیست که بر اسلام متولد شد
و در وقت بلوغ به اسلام اقرار نموده و بعد مرتد شده باشد و اگر
در وقت تولد محکوم به اسلام شده از بابت اسلام والدین او
یا یکی از ایشان در وقت انعقاد نطفه او یا وقت تولد او ولیکن
بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار بآن ارتداد از برای او

۵۳ حاصل شود پس در حکم با ارتداد فطری او خلافاست سؤال ارتداد
بچه حاصل میشود جواب ارتداد حاصل میشود بدل و زبان
و اعضا و جوارح اما بدل مثل آنکه در قلب منکر شود بعد از ایمان
یا شک کند بعد از یقین در اصول اسلام و لو بزبان یا
بفوی دیگر اظهار آن نکند و اما ارتداد بزبان مثل آنکه نفی صانع
کند یا نفی توحید یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد
باشد یا تحوّل و عناد و همچنین است مثل وجوب نماز و روزه
و زکوة یا انکار حرام بودن مال مردم یا التفات بضروری بودن که
راجع بشود یا انکار نبوت و همچنین است انکار اصل شرع و دین و عقا
و قرأت یا اینکه بگوید مثلاً اینها چه چیزند اینها همه که گفته شد
سبب ارتداد و کفر میشوند و لو بقلب انکار نکند و شک هم
نداشته باشد و اما ارتداد با اعضا و جوارح مثل آنکه قرآن را
بزمین زند یا از روی استخفاف پاره کند و در زمیند آرد
یا لگد بزند یا در قرائت عود بیندازد و لو در همه این صورت

در اصول دین

۵۴

اعتقاد قلبی او باقی باشد و منکر یا شاک نشد باشد سؤال
آنچه فرمودید از اسباب ارتداد چه وقت صد و رانها از شخص
سبب ارتداد میشود جواب وقتی سبب ارتداد میشود که در
حال بلوغ و عقل و اختیار و قصد صادر شوند پس هرگاه از
نا بالغ صادر شد حکم ارتداد ثابت نمیشود ولیکن هرگاه میزانش
تغیر نمیشود و توبه کردن او لغو است و بر دیوانه اصل چیزی
نیست و هم چنین مکره یعنی هرگاه کفار یا نواصب کسی را اجبار
کردند بر تلفظ بکلمه کفر حتی سبب پیغمبر عیسی ندارد و هم چنین
عیسی ندارد هرگاه غفله و بی قصد چیزی از امور مذکوره از
شخص صادر شود سؤال احکام مرتد فطری را بیان فرمائید
جواب مرتد فطری در صورتیکه مرد باشد چند حکم بر او مترتب
میشود اول نجاست عینیه بر او که بدن او مثل باقی کفار از
اعیان نجاسات میشود دوم حرام شدن زوجه او بر او و باید عا
بگیرد بعده وفات و بعد از آنرا است شوهر کند به کسی دیگر

از گذشته عهد

سنت

در اصول دین

۵۵

سنت اینکه اموال او از ملکیتش بیرون میروند باین طریق که
دیون او را از آنها ادا میکنند و باقی ملک و رثه او میشوند چنانچه
اینکه ذبیحه او میتداست پخته آنکه حرام است داخل مسجد شود
و بیرون کردن او واجب است ششم آنکه زوجه او بمسلمه و کافر که
در باطل است هفتم اگر بمیرد تقبیل و تکفین و نماز بر او مشروع نیست
هشتم دفن او در مقابر موقوفه بر مسلمانان جایز نیست نهم
آنکه ولایت او بر اولادش ساقط است دهم آنکه هرگاه مسلمانی
او را بکشد نه قصاص دارد نه دیه یا زدهم آنکه میراث از
مسلم نمیبرد مثلاً هرگاه کسی بمیرد اگر پسر مرتدی ندارد و پسر
عموی مسلم میراث به پسر پسر عموی او که در اسلام می رسد نه
پسر خودش دوازدهم بنا بر محکی از مشهور توبه او قبول نمی
شود ولیکن اقوی اینست که اگر حقیقه توبه کرد توبه او بجهت آخرت
مقبول است و هم چنین از بابت احکام دنیویه شمر میکند بدن
او پاک میشود از برای محقق عبادات خودش بلکه از برای غیر

واما در صورتیکه زن باشد بجز آنکه مرتده شود نفس میشود و لیکن
اموال او از ملک او بیرون نمیروند و قتل او لازم نمیشود بلی الزام
میشود بتوبه و اگر قبول نکرد او را در زندان حبس میکنند و بقتل
که غیر دقت با او میدهند تا اجل او برسد و اگر مرتده زن کی باشد
که عقد شده و تصرف نشاء عقد باطل میشود و مهر طلب ندارد
و هرگاه بعد از تصرف بوده بجز رده گفتن حرام میشود بر شوهر و لیکن
مهرلت دارد تا زمان عده بگذرد و اگر در این مدت توبه کرد حلال
میشود و الا عقد منقضی و لیکن مهر را بجهت تصرف سابق طلب دارد
سؤال مرتد ملی حکم چیست جواب مرتد ملی چند حکم دارد اول
آنکه او را امر توبه میکنند اگر توبه کرد توبه او مقبول است اگر چه
یقین نکنیم که در قلب معتقد است و اگر قبول توبه نکرد امام علیه السلام
او را قتل میکند و حکم توابع غیبت در این باب در محل مناسب
ان مذکور میشود دوم آنکه مدت مهرلت او برای توبه سه روز است
بنابر قولی سیم آنکه عقلی که مابین او و زوجه اش بوده منقضی
میشود

میشود و مدخوله باید عده بگیرد بعد از طلاق و اگر در بین عده
توبه کرد ثانیاً زن او میشود و احتیاج بعقد جدید ندارد چه اگر
آنکه اموال او بر ملکیت او هستند لکن ممنوعست از تصرف در
انها اگر توبه نمود به تصرف او میدهند و الا همین طریق هستند
نفقه او و نفقه واجب بر او را از آنها میدهند تا وقتی که کشته
گشته بشود یا بمیرد و اگر چیزی مانده ورثه مسلمین او علی ما
فرض الله تقسیم میکنند سؤال هرگاه کسی غیظ کرد و کلمه
کفر یا سببی دیگر از اسباب ارتداد از او واقع شد حکم چیست
جواب در اینجا باید تفصیلی داد و آن اینست که اگر غیظ
او مجدی باشد که بالمره از شعور افتاده باشد که اگر خود را در
چاه یا از بام بیندازد مشعور بها نمیشود عیبی ندارد و اما
هرگاه غضب او باین حد نباشد مرتد میشود واقعا و اما
نسبت بدیگران اگر برایشان مشبه باشد که غیظش بجهت حکم
بوده معامله مرتد را نباید با او بکنند و هم چنین هر کس که سببی

۵۸ از اسباب ارتداد از واقع شود و بعد از آن که کند که از روی غفلت و عدم قصد بوده هرگاه احتمال بدیهیم که راست بگوید ظاهراً حکم مرتد بر او جاری نمی شود ^{سؤال} بعض عوالم که گاهی در مقام ثنای خدا میگویند خداوند اقتدا در سرت بشود حکم ایشان چیست جواب عیبی ندارد چون مقصود ثناء خداوند است نه اثبات سزا برای او ^{سؤال} هرگاه کتابی را اهانت کرده و ندانست که قرائت حکش چیست جواب عیبی ندارد پس جاهل به حکم ارتداد معذور است یا نه ^ج معذور نیست پس هرگاه کلامی گفت که معنای آنرا میداند اما نمیداند که سبب ارتداد میشود احکام مرتد احکام مرتد بر او جاریست مگر حکم وجوب قتل او ^{سؤال} بعض از عوام که بجهل میگویند امام حسین ع مرتد را زیاد کند حکش چیست جواب باید تفصیلی داد و آن اینست که اگر عرش زبانی عمر باشد از جانب خدا بروت آنحضرت عیبی ندارد و اگر مقصودش اینست که آنحضرت حقیقه عمر را

زیاد

زیاد کند چون او را شریک خالق میداند مرتد است و اگر مقصودش مشبه باشد در ظاهر حکم با ارتداد او نمیشود ^{سؤال} مکلف بعد از آنکه تحصیل عقاید حقه کرد تا عباداتش صحیح باشند در فرعیات میتواند تقلید کند یا باید بجهت باشد جواب تقلید در احکام فرعیه جایز است و عقل هر عاقلی حکم میکند بجواز آن پس اصل جواز تقلید تقلیدی نیست و الا در مواردی که لازم می آید یا تسلسل بلکه هر مکلفی باید خودش در مسئله جواز تقلید اجتهاد کند و آنرا بفهمد و یقین بدارد از جهة آنکه بعد از فی الجمله تأملی عقل حکم میکند باینکه خداوند عالم و احکامی که هر مکلفی مأمور است بدانستن آنها و است او از رسیدن بخدمت حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام کوناه است پس باید از کلام خدا و احادیث صحیح خدا را بفهمد و خود قدرت بر فهم آنها را نداند و اجتهاد عیناً بر هر فردی از مکلفین واجب نیست و الا نظام عالم مختل شود

در تقلید است

۶۰

پس چاره نیست مگر رجوع بعالیه عادلی که از او یاد بگیرد همچنانکه
 در کار یک خود شخص سرشته آن ندارد عقل مقهورش میکند
 بر رجوع باهل خبره آن مثل آنکه قرآن را نشان بصراف میدهند
 و قول او را حجت میدهند هم چنین در احکام رجوع باهل
 خبره آنها نمود و این معنی تقلید است سؤال معنای تقلید را
 بیان فرمائید جواب معنای تقلید اگر چه عمل جاهلست
 بعلم عالم لیکن کفایت میکند در صحت عبادات یاد گرفتن
 فتوای مجتهد که در وقت حاجت بان عمل نماید پس عمل با احتیاط
 از برای غیر مجتهدی که تقلید ممکنش باشد جائز است یا نه
 حج جائز است بشرط آنکه یا خودش تحصیل علم بطریق احتیاط کند
 یا در تحصیل آن از قول مجتهد اطمینان حاصل بنماید و مع
 ذلک اگر مستلزم تکرار عبادت باشد خلاف احتیاط است
 سؤال عمل عامی هرگاه نه تقلید کند نه احتیاط حکمتی چیست
 جواب باطلست مگر اینکه اتفاقاً موافق افتد با رای مجتهدی که
 بعد

شرح

در تقلید است

۶۱

بعد تقلیدش میکند و از بابت غفلت مثلاً قصد قربت هم از او
 بهر آمله باشد که در این صورت صحیح است سؤال مجتهدی که
 جائز تقلید است شرائط او را بیان فرمائید حج مجتهدی که
 شخص میخواهد تقلیدش کند باید دارای چند شرط باشد
 اول آنکه مرد باشد پس تقلید زن جائز نیست و گویا برای زن
 دوم آنکه بالغ باشد پس تقلید نابالغ جائز نیست سیم اینکه
 عاقل باشد پس تقلید دیوانه جائز نیست چهارم آنکه عادل
 باشد پس تقلید فاسق جائز نیست پنجم آنکه حلال زاده باشد
 پس تقلید ولد الزنا جائز نیست ششم آنکه اعلم باشد چه
 تقلید غیر اعلم یا بودن اعلم خلاف احتیاط است هفتم
 آنکه زنده باشد پس تقلید میت ایستاده جائز نیست هشتم
 آنکه اثنی عشری باشد پس تقلید سنی و باقی اصناف شیعه
 جائز نیست نهم آنکه حفظش از متعارف مردم کمتر نباشد
 دهم آنکه از ادب باشد بنا بر قول پس تقلید مملوک جائز نیست

در تقلید است

۶۴

و فهمیدن آن از ادله شرعیه سؤال هرگاه مجتهد اعلم
که شخص تقلیدش میکند در مسئله معتقد باشد و فتوی دهد
و احتیاط میکند مقلد چه کند جواب جائز است که عمل با احتیاط کند
و رجوع بغير نکند و جائز است رجوع بدیگری کند در خصوص آن
مسئله و لو آن غیر غیر اعلم باشد نسبت بمجتهد خودش با رعایت
الأعلم فالأعلم بنا بر احوط سؤال بتقلید اعلم میتواند تقلید
غیر اعلم کند جواب با علم به مخالفت غیر اعلم با اعلم تقلید غیر
اعلم خلاف احتیاط است اگر چه اعلم آنرا جائز دانسته باشد
سؤال هرگاه شرطی از شرائط جواز تقلید از مجتهد سلب شد مثل
عقل و علالت و خواهانیا مجتهد عدول کرد از ایش و مقلد بفهمید
و عمل کرد حکمش چیست جواب بعد از آنکه فهمید و رجوع کرد بمجتهد
که تکلیفش رجوع باوست اگر آن مجتهد عملش صحیح میدانند برای
خودش چیزی بر او نیست و الاحکام و اعاده وقفاء است سؤال
مقلد فتوای مجتهد را بچه طریق تحصیل باید کند جواب
فتوایی

در تقلید

۶۵

فتوای مجتهد بچند طریق ثابت میشود اول آنکه مقلد بشنود از
او شفاها دوم بنقل دو نفر عادل از او سؤم نقل يك عادل بلکه
کفایت میکند خبر دادن شخص موثق که اطمینان از قول او حاصل شود
ولو آنکه عادل نباشد چنانکه در دیدن حکم در رساله مجتهد
بشرط آنکه اطمینان باشد از غلط سؤال هرگاه اختلاف واقع شود
مابین دو نقل فتوای از مجتهد یاد و رساله او یا سمع و منقول
از او تکلیف چیست جواب عمل بمتاثر میشود و با استنباه هر دو
از اعتبار ساقط میشوند هرگاه مقلد شک کند در موت
مجتهد یا تبدل رای او یا عررض مافی دیگر از مواضع تقلید تکلیفش
چیز است تکلیفش بآنچه مافذ است بتقلید مجتهد یا حقیر
کند بعد از چیزی که مانع میشود از تقلیدش و اگر بعد از یقین
بان معلوم شد که مانع از پیش بوده حکم اعمالش در اتمت
گذشت سؤال تکلیف بعد از بلوغ شخص گذشت و بعد از آن
شک کرد در این اعمال در اتمت از روی تقلید بوده یا نه

در تقلید

۶۶

یا اینکه از روی تقلید صحیح بوده یا نه جواب در اعمال گذشته اش بنا بر اینست بیکد ارد و اتاد و اعمال لاحقه اش باید بتکلیف فعلی خود عمل کند مس هرگاه برای نماز گذاردن اثناء نماز مسئله اتفاق شد که حکمش را نمیداند تکلیفش چیست حج در هر چه وقتی جایز است بنا بر این طرف گذارد بقصد آنکه بعد از نماز سؤال کند و اگر نمازش برخلاف رای مجتهدش واقع شده اعاده کند پس اگر چنین کرد و نمازش مطابق با رای مجتهدش اتفاق شد نمازش صحیح است سؤال عامی در زمان فسخ از مجتهد یا علم تکلیفش چیست جواب تکلیفش عمل با احتیاط است مس اصطلاحات فقهاء را در بیان فتوای یکفرض و نوشتن بیان فرمایش حج هرگاه مجتهد بنویسد یا بگوید که مسئله اشکال است یا خالی از اشکال نیست یا تأملی هست یا تردیدی هست یا شاید احوط باشد یا چنین باشد یا شهور نیست یا خالی از وجهی نیست اینها هر فتوی نیستند و اگر حکم را بیان کرد

در تقلید

در تقلید

۶۷

در تقلید یا آنکه اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر اینست یا خالی از قوه نیست اینها هر فتوی هستند و اما هرگاه بنویسد یا بگوید احوط است پس هرگاه قبل از آن یا بعد از آن لفظی باشد که دلالت بر قوی کند آن احتیاط مستحبی است و ترك آن جایز است و اگر نباشد و تصریح نکند که فتوای من این احتیاط است این فتوی نیست و محض بیان احتیاط در این مسئله است و فتوی در آن مسئله ندارد و تقلید در آن جاری نیست و به مجتهد دیگر هر وقت میتواند رجوع کند اگر چه عمل باین احتیاط کرده باشد سؤال عملی که یقین میداند اگر چه از مجتهدش پرسد همین نحو جواب میدهد تقلید است یا نه جواب در صورتیکه عمل چنین حکمی کند یا حصول قصد قربت در عبادت و مطابقت علم که رای مجتهدش در آن زمان همین بوده باشد عبادتش صحیح است و تقلید بان حاصل شده و اگر در آن زمان مجتهد از جرمة

عدم مراجعه ادله دلی و اعتقادی نداشته مگر خوف فرقی و تقدیر
و مقلد همان اقتفاء کرده تحت عبادت او با عدم اختلا لایقیت
بعید نیست ولیکن با عدم مراجعه بجهت بعد از عمل
بجهت اجزای این چنین عمل هنوز تقلید حاصل نشده پس اثری در
مسئله بقا بر تقلید و عدول از جهته بدی بجهت بدی بگویند اگر
کتاب الطهارة من طهارت بر چند قسم است حج طهارت
بر دو قسم است طهارت از نجس و طهارت از حدث سئوال
طهارت از نجس بجهت حاصل میشود جواب طهارت از نجس
چیز حاصل میشود که عملها آداب است من اقسام و احکام آب
بیان فرمائید حج آب بر دو قسم است مطلق و مضاف اما مطلق
پس آن جسمی است که خداوند متعال محض تفصل بر بندگان آنرا
از زمین همه اجسام پاک و پاک کننده از هر نجاستی و نجاستی قرار
داده چنانکه فرموده در کتاب مجید **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا**
من اقسام آب مطلق را بیان فرمائید حج آب مطلق بملا حنظل

۶۹ و قی نجاست در آن منقسم میشود بچند قسم اول جاریست و آن
آبی است که از زمین بجوشد و جاری بشود بر زمین و در حکم
آفتاب آن آبی که بجوشد از زمین و ایستاده باشد بلکه آب چاه
هم حکم آنرا دارد بلی کشیدن مقلد از آن بسبب افتادن نجاست
در آن مستحب است و نفس نمیشوند هم اینجاست که ذکر شد که از
اقسام آب مطلق به ملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا
علم آن نجاست متغیر شود سئوال مضاف در نفس شدن آب
بتغیر نفس حی است یا تغیر تقدیری کفایت میکند جواب
اعتبار در نفس شدن آب بتغیر نفس حی است و اعتباری
بتغیر تقدیری نیست مطلقا بلی هرگاه محسوس فعلی و وصف
نجاست باشد بعینه اقرب نفس شدن آب است اگر چه تغیر
حسی بعمل نیامده باشد من تغیر شدن آب به تجاوزت آن
از برای همین نجاست مثل آنکه تغیر شود آب بسبب آنکه میته نجسه
ترویج آن بوده باشد بوی آن میته سبب نفس آب میشود بانه

فِي الطَّهَارَةِ

٧٠

جَوَابٌ تَغْيِيرُ شِدَّةِ آبٍ بِمَجَاوِرَتِ عَيْنِ نَجَاسَتِ آبٍ رَاغِبٍ يُمْكِنُ
بَلَكُهُ تَغْيِيرُهُ قَبْلَ سَبَبِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ كَمَا حَصُولُ آبٍ بِسَبَبِ مَلَأَاتِ
عَيْنِ نَجَاسَتِ آبٍ شَدَّ سُؤَالَ تَغْيِيرِ شِدَّةِ آبٍ جَزْءِ عَالٍ أَيْ كَمَا سِيلَانَهُ
كُنْدَهُ اسْتِ بِسَبَبِ مَلَأَاتِ سَائِلٍ سَبَبِ نَجَاسَتِ شِدَّةِ آبٍ جَزْءِ عَالٍ
مَبْشُورِهِ يَأْنَهُ جَوَابٌ سَبَبِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ فِي بَعْضِ صُورَةٍ دَرِ بَعْضِ
أَوْ صُورَةٍ عَمَلٍ تَامِلٍ اسْتِ تَغْيِيرِ آبٍ بِوَصْفٍ أَوْ صَافٍ نَجَاسَتِ
بِسَبَبِ مَلَأَاتِ نَجَاسَتِ عَيْنٍ أَوْ صَافٍ ثَلَاثُهُ مِثْلُ مَضْمُونِ وَكُرِّي
وَسُورِي سَبَبِ نَجَاسَتِ شِدَّةِ آبٍ مَبْشُورِهِ يَأْنَهُ جَزْءِ سَبَبِ نَجَاسَتِ شِدَّةِ
آبٍ مَبْشُورِهِ بَلَكُهُ مَعْتَبَرُ ظَاهِرٍ دَرِ نَجَاسَتِ شِدَّةِ آبٍ تَغْيِيرِ آبٍ
بِيَكِي أَوْ صَافٍ ثَلَاثُهُ تَغْيِيرُ طَعْمٍ بِطَعْمٍ وَبُيُوبِي بِبُيُوبِي وَرَنَكِ
بِرَنَكِ بَلَكِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ هَرَكَةُ تَغْيِيرِ شِدَّةِ رَنَكِ آبٍ بِرَتِيذِي طَعْمِهِ
مَثَلًا أَوْ جَزْءِ حَقِيقَاتٍ دَرِ بَيْنِ صُورَتِ بَاجْتِنَابِ نِكَوَاتِ سُؤَالَ
تَغْيِيرِ آبٍ بِوَصْفٍ مَتَجَسِّسٍ مَعِينٍ وَصَفِ نَجَاسَتِ مَثَلِ تَغْيِيرِ شِدَّةِ
آبٍ بِمَزَّةٍ دُشَابِ نَجَاسَتِ آبٍ رَاغِبٍ يُمْكِنُ يَأْنَهُ جَوَابٌ آبٍ رَا
جَنِي

فِي الطَّهَارَةِ

٧١

نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ هَرَكَةُ عَيْنِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ يَأْنَهُ جَوَابٌ آبٍ
جَارِي هَرَكَةُ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ بِسَبَبِ تَغْيِيرِ آبٍ بِيَكِي أَوْ صَافٍ ثَلَاثُهُ مِثْلُ
جَزْءِ مَقْتِ يَأْنَهُ مَبْشُورِهِ جَوَابٌ وَفِيكَ بِأَمْتَرِاجِ بَدِ آبٍ جَدِيدِ
أَوْ مَبْشُورِهِ ذَوَالِ تَغْيِيرِ آبٍ شَدَّ بِهَرَكَةِ يَكْتَفِي يَأْنَهُ مَبْشُورِهِ سُؤَالَ جَمْعِ
كَمَا بِطَوْرِ تَرْجُحٍ وَتَرَاوُجِ آبٍ أَوْ مَبْشُورِهِ مَيَايِدِ هَمَّ حَكْمِ جَارِي رَا
دَارِ يَأْنَهُ جَوَابٌ بَلِي حَكْمِ جَارِي رَا دَارِ يَأْنَهُ أَوْ صَافٍ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ
يُمْكِنُ بَلَكِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ بِسَبَبِ مَلَأَاتِ نَجَاسَتِ آبٍ يَأْنَهُ مَبْشُورِهِ
ذَوَالِ تَغْيِيرِ آبٍ مَتَرِاجِ قِسْمِ آبٍ مَطْلُوقِ آبٍ بَارَانِ
اسْتِ وَحَكْمِ آبٍ جَارِي اسْتِ دَرِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ بِمَجْمُوعِ
نَجَاسَتِ آبٍ دَرِ جَالِ بَارِيدِ آبٍ أَوْ جَزْءِ مَتَرِاجِ آبٍ يَأْنَهُ جَوَابٌ
آبٍ بَارَانِ تَغْيِيرِ آبٍ بِسَبَبِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ يَأْنَهُ جَوَابٌ
بَلِي نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ وَبَلِيدِ جَالِ بَارِيدِ آبٍ وَبَلِيدِ آبٍ يَأْنَهُ جَوَابٌ
سُؤَالَ آبٍ بَارَانِ تَغْيِيرِ آبٍ بِسَبَبِ نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ يَأْنَهُ
جَوَابٌ بَلِي نَجَاسَتِ مَبْشُورِهِ بَعْدَ ذَاكَ اسْتِ آبٍ بَارَانِ آبٍ كَمَا جَمْعُ شَدَّ

فِي تَغْيِيرِ شِدَّةِ آبٍ بِوَصْفٍ مَعِينٍ نَجَاسَتِ آبٍ رَاغِبٍ يُمْكِنُ يَأْنَهُ جَوَابٌ آبٍ رَا
جَنِي

في الطهارة

٧٢

بملاقات نجاست نجس میشود یا نه جواب بلی نجس میشود اگر کمتر
از کرباشد سؤال آب باران که در کوچه های شهر جاری میشود و بر
اعیان نجاسات عبور میکند آیا پاکست یا نجس جواب اگر مضاف
و متغیر نجاست فسد تا زمانی که باران قطع نشده پاک است و پس
از قطع بارش هرگاه اثری از نجاست در آن نباشد هم پاک و هم پاک
کنده است و الا نجس است قسمی از آب مطلق آب ایستاده
پس اگر بقدری که نجس نمیشود مگر به تغیر آن به نجاست و گشت
در احکام آب جاری که مراد از تغیر تغیر حقیقی است نه تقدیری اگر
بقدری که نجس نشود هر چند بقدر یک مثقال کم نباشد نجس میشود بخود
رسیدن نجاست بات و لو ان نجاست بقدر هر سوزنی باشد
از خون چه نجاست وارد شود بر آب چه آب وارد شود بر نجاست
سؤال مقدار کوبی بحسب وزن بیان فرمائید جواب کوهر از دو
رطل است از آب بر رطل عراقی و در رطل عراقی یکصد و سی درهم است که
به مثقال صیرفی شصت و هشت مثقال و ربع مثقال است سؤال کوب
بند

في الطهارة

٧٣

بند شوشتر و در قول چه قدر است جواب کوبند این دو
بلند پنجاه و سه من و ده سیر و چار کوب و نیم سنا است که هر یک من
شازده چارک است هر یک چارک نود و شش مثقال صیرفی است
سؤال مقدار کوبی بحسب مساحت بیان فرمائید ج کوبی مساحت
بعد از ضرب چهل و دو و وجب و هفت من و جیست بعبارت آخر
چهل و سه و جیست الا من و جی سؤال قدر وجب را پاک
فرمائید جواب مقدار نیست که فرامیگیرد آنرا انگشت بزرگ دست
که نام آن بعربی ابره نام است و انگشت کوچک که نام آن بعربی خنصر است
از دست آدم مستوی الخافه س دستهای مردمان پیش از
تأسیس حکم بادستهای مردمان حالا فرق داشته یا نه جواب
فرق داشتن آنها معلوم نیست سؤال کیفیت ضرب و بیان فرمائید
جواب از هر طرف سه و جی نیم است باین تفصیل طول سه و جی
و نیم عرض و عمق بدین وجب و لازم نیست که اطراف محوله
اعنی طول و عرض و عمق آن مساوی باشند در وجب بلکه گفایت

میکند رسیدن حاصل ضرب بعد ری که گفته شد ولو با تفاوت
اطراف در عدد وجب سؤال آب اگر هرگاه نجس شد بتغیر چگونه
پاک میشود جواب بچند چیز پاک میشود یا بانداختن گری آب
پاک بر آن یک دفعه بنا بر احوط بعد از آنکه زوال تغییر آن شده باشد
بشرط آنکه مزوج شوند پاک و نجس با هم بنا بر احوط ولو بسبب مزوج
در آوردن کر پاک کر نجس را و بانداختن کر نجس در کر پاک از
آب بشرط شدن هم و بواقع شدن با آن بر آن ولو از سوداچی
و مثل آن بشرط امتزاج هم بنا بر احوط و بمزوج شدن آب
جاری با آن سؤال هرگاه کر نجس بتغیر باشد در وقت انداختن
کر بر آن و بسبب القاء کر تغییر آن زائل شد پاک میشود یا نه
جواب هرگاه جزئی از کر ملقی بتغیر پاک میشود سؤال هرگاه
کر نجس متغیر باشد بچاست در وقت القاء کر بر آن و جزئی
از کر ملقی متغیر و باقی آن بدون تغییر مزوج شد با کر نجس پاک
میشود یا نه جواب پاک نمیشود بلکه باید گری پاک که هیچ

جزئی از آن متغیر نباشد ملاقات بکند نجس را با مزج بنا بر احوط ۷۹
یا اینکه آب ملقی از کر بیشتر باشد که با تغیر جزئی از آن کر تمامی
ساله از تغیر باقی بماند سر هرگاه چند خیک آب که آب آنها
گری یا بیشتر باشد بگذارد و اطراف حوضی که آبش یا خودش
نجس شده و یک دفعه در آنها را باز کند که یک دفعه داخل حوض
ریخته شوند حوض با آب آن پاک میشود یا نه جواب هرگاه آبی
مجمع بعد از القاء نمیشود پاک نمیشود از جهت اینکه آبهای خیکها
متعددند و کر پاک که ریخته میشود باید هم آن جمع باشد سؤال
آب کر یا بیشتر که بتغیر نجس شده باشد بخود بخود زوال تغییر
شد پاک میشود یا نه جواب پاک نمیشود بلکه باید بعد از
زوال تغیر با یکی از آبهای مذکوره مزوج شود سر آب کمتر
از کر که ملاقات بچاست نجس شده باشد هرگاه آب پاک یا نجس
بر آن بریزند تا بعد کر برسد پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود قسم
چهارم آب چاه است و آن نجس نمیشود مگر باغی آب کر نجس میشود

از اب ان یا تمام اب ان را بافتادن نجاست در آن بتفصیل که وارد
شده من مقدار آن جاو و بتفصیل بیان فرمائید جواب مقدار آن
چاه بنابر مقدار ف چند مقدارند اول هه اب و آن در شتر است و

کاو و شراب و منی و خون حیض و نفاس و استخاضه هر چند یک قطره
از آنها در چاه افتاده باشد دو م یک کو برای مردن اسب و استر

وگاو خاده و الاغ دران ستم هفتاد دلو بر اي مردن انسان دران
چه مسلم باشد چه كافر چه زن چه مرد چه صغير چه كبير چه بنادود

پناه دلو از برای خون بسیار که غیر از سه خون نمیباشد و فضلا
انسان هرگاه در پناه باشد یاد چاه پاشید بشود پنجم شی دلو برای

داخل شدن آب باران که بول و فضله انسان و سگ در آن باشد
مستقیم ده دلو برای غایط انسان بدون آن دو صفت که مذکور شد

و خون قلیل که در چاه بیافتد هشت هفت دلو برای طیاره کبوتر
تا شتر مرغ و برای غسل کردن جنب در چاه و افتادن مسک

1/2

فِي الْعِطَارَةِ

هرگاه زندگانی بیرون بیاید و مردن موش در چاه هرگاه پاشید ۸۱

یا دهم کرده باشد و از برای بول پسر نابالغ که شیر خواره و شب
هضمه بخورد و او است برای فضل مرغ غیاث خوار دهم سکه دلو

برای آن موش که نر باشد و نورم کوه باشد و مردن
و عقرب و چلپاسه که هم یک دلو است برای گنجشک و مانسک

که در چاه عمیق و برای بول طفل شیرخوار سؤال هرگاه اثر
و جنس مختلف که مقدار آنها هم مختلف باشد و فرد یا بیشتر

در جواب افتاد مثل انسانی و گریه چه قدر کشیدن از آب چاکه
مستجاب است جواب ظاهر کفایت کشیدن مقدار هر روز است و انکفا

با کثرت و مقدار محتمل است بعید است هرگاه ارد و جنس مختلف
که مقدار و اندازه ای باشد و فرد یا بیشتر در جهات افتاد مثل

سلي وكونه چي قدر رشيدك از اب چاه مستحي است جواب
چنانست كه مذكور شد سؤال هرگاه از يك جنس از فضا است

دو فرج یا بیست و یک رجباً اہل اسلام و مسلمین کے لئے

کشیدن از آب چاه مستحب است جواب احوط در مثل کلب
تعداد کشیدن مقدار است سؤال هرگاه از یک فرد یک نفس
قطعه در چاه افتاد مثل قطعه از سکه یا از گریه چه قدر از آب
چاه کشیدن مستحب است جواب احوط کشیدن مقدار است
سؤال در جاهایی که کشیدن تمام آب چاه مقدار است هرگاه
از بابت زیادتی جوشش آب کشیدن تمام آن میسر نباشد چه باید
کرد جواب چه با مرد تراوح کنند که در دو و بنوبت از آن بکشند
در یک روز تمام از طلوع فجر تا غروب شرعی کفایت میکند پس
هرگاه بسبب افتادن یکی از نجاسات که مذکور شد در آب چاه
متغیر شد یعنی رنگ یا بوی یا طعم آن بوصف نجاست شد
تکلیف چیست جواب در این صورت آب چاه نجس میشود و یک
کیفیت تطهیر آن اینست که از آن بکشند تا زوال تغییر آن بشود و
آب جدید بقدر معتدله بعد از زوال تغییر آن مزوج شود
و هرگاه هنوز مقدار آن کشیده نشده مستحب است بکشند تا آنجا

مقدار هم بشود و اگر پیش از کشیدن بخودی خود زوال تغییر شد
پاک نمیشود بنا بر احوط مگر با مزاج باب جدید که از آن به
جوشد و اما آب مضاف و آن جمعی است که بقول مطلق
از آب نگویند و صحیح است که بگویند آب نیست مثل آب کل
آب انار و کلاب و همه اقسام عرفیه و امثال آنها پس از بنفشه
پاک است اما هیچ خبر از پاک نمیکند و و منوه و غسل با آن
هم صحیح نیست و بعضی ملاقات نجاست نجس میشود هر قدر
که آن نجاست کم باشد و هر قدر که آب مضاف زیاد باشد
ولو هرگز که نجاست به سوزنی از خون نجس میشود سؤال
هرگاه آب مضاف از بالا وارد بشود بر نجس مثل آنکه کلاب
از کلاب پاش از بالا بریزند میان دست کافر یا دست کسی
که دستش نجس باشد نجاست عرضی یا چاهی از غوری بریزند
در استیگان نجس نجس میشود جواب نجس نمیشود سؤال
آب مضاف هرگاه نجس شد چگونه پاک میشود ج پاک نمیشود

بالقاء كبريان والقاء ان درك و مزوج شدن آن باب باران
و آب جاری بشرط آنکه اضافۀ آن زائل شود سؤال حکم مایهائی
دیگر را غیر آب مضاف مثل روغ و شیر و دوشاب و امثال آنها
بیان فرمائید جواب حکم آنها حکم آب مضاف است در نجس
شدن و پاک گردیدن س آبی که با آن وضوء گرفتند بجهت
رفع حدث اصغر **بطلان** حکمش چیست رج خودش پاک است
و پاک کننده است هر چیزی با وضوء و غسل با آن هم صحیح است
مثل آنوقی که با آن وضوء نگرفته بودند سؤال آبی که با آن
غسل کردند بجهت رفع حدث اکبر حکمش چیست جواب خودش
قطعا پاک است و هر چیزی را هم پاک میکند و در رفع حدث
با آن دو قول هست احوط آنها اینست که رفع حدث نمیکند
واحوط اینست که در انحصار جمع کند بین وضوء یا غسل با آن
آب و تیمم کردن سؤال حکم آب پس مانند حیوانات را بیان
فرمائید جواب آب پس مانند هر حیوانی پاک است مگر یکس

مانده

مانده کافر و مسک و خوک و مکروه است خوردن پس مانند حیوانی که
ماکول اللحم نباشد و وضوء و غسل با آن بجهت رفع حدث مگر
مؤمنی که متمم نباشد بیه با آن در امر طهارت و نجاست که سوره
مانده او شفا است و کراهتی در وضوء و غسل با آن نیست و سوره
زک حائض و نفسا خصوصا هرگاه متمم نباشد بیه با آن در امر
طهارت و نجاست بلکه هر کسی که بیابان باشد مکروه است شرب
آن و وضوء و غسل با آن بجهت رفع حدث سؤال عدد نجاسات را
بیان فرمائید جواب نجاسات دوازده چیز اند اول و دوم
بول و غائط است از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد و
گوشتان حلال نباشد انسان باشد یا غیر انسان حیوانی باشد
یا دزیائی کوچک باشد یا بزرگ سؤال بول و غائط از حیوانی
که خون جهنده داشته باشد و گوشت آن حرام باشد لیکن منه
با غسل شرع بلکه بواسطه امر عریضه مثل جلال بودن و طرا شده
انسان هم نفسا است یا نه جواب بله نفسا است س بول و غائط

از طبر حواء گوشت پاکست یا نجس جواب در حکم آنها اشکالیهست
 احوط اجتناب است منوال فضل مرغ خانگی و پیه و ابوال اسب
 و مادیان و قاطر و الاغ پاکست یا نه جواب پاکست بول طفل
 شیر خوار نجس است یا نه جواب نجس است سؤال چیزیکه ملاقات
 غایب کند در باطن مثل هسته که بیرون بیاید از انسان یا کرمی
 یا چیزی دیگر هرگاه وقتی که بیرون آمد چیزی از غایب با این
 پاکست یا نجس جواب پاکست و ملاقات در باطن موجب نجس شدن
 سؤال هرگاه معلوم نباشد که فلان حیوان معین جلال گوشت
 است یا حرام گوشت بول و غایطش پاکست یا نجس جواب پاکست
 سؤال هرگاه معلوم نباشد که فلان حیوان معین خون جهنده
 دارد یا نه بول و غایطش پاک است یا نجس جواب پاک است
 ستم از نجاسات معنی است از هر حیوانی که خون جهنده داشته
 باشد جلال گوشت باشد یا حرام گوشت هرانی باشد یا کربانی
 و اما مذی و ذی و ویدی و رطوبات قبل و دبر هر پاک است
 جانور

پنهان از نجاسات میت هر حیوانی است که خون جهنده داشته باشد
 و همچنین اجزاء صاحب روحی که جدا شده باشند از حیوان زنده
 یا مرده چه جدا کردن روح از آنها بیرون بیاید یا پیش از آن
 بیرون شده باشند اگر چه در صورتی که پیش از جدا شدن
 بیرون شده باشند ناممصل اند و جزء بدن محسوب اند
 محکوم به نجاست نمیشوند و پاکند سؤال اجزاء کوچکی از بدن
 که فاسد شده اند و بیرون گردیده اند و زیادی محسوبند
 مثل شور و ثالول و پوست لب و پوست اطراف انگشتان که
 در وقت ناخن گرفتن جدا میشوند و امثال اینها پاکند یا نه
 جواب اینها همه پاکند اگر از زنده جدا شوند و اما در حکم
 آنها اگر از مرده جدا شوند اشکالیهست بلکه وجهی قوی اقتضا
 نجاست اینها میکند سؤال اجزاء صاحب روح از میت حیوانی
 که خون جهنده داشته باشند پاکند یا نجس جواب
 پاکند سؤال حکم میت کافر و سک و خوک و ابیان فرماید

۸۸ جواب زنده و مرده اینها و تمام اجزاء اینها چه صاحب حیوة چه غیر
آن نجس است بفسخ خون حیوانی است که خون جهنم داشته داشته
باشد و اما اگر خون جهنم نداشته باشد مثل ماهی و پشه
و شپش و کبک خویش پاک است سؤال خوف که عمل می آید در
قلم مرغ پاکست یا نجس جواب در حکم آن اشکالی است احتیاط
اجتناب است اگر چه علقه و مبدع و جوجه نباشد سؤال خوف که
باقی می ماند در اجزاء حلال از حیوان مذکای حلال گوشت
مثل گوسفند در صورتیکه در وقت ذبح هر چه باید خون از
رگهای گردنش بیرون بیاید بیرون آمده باشد پاکست یا نجس
جواب پاکست پس خونی که باقی می ماند در اجزاء حرام از حیوان
مذکای حلال گوشت مثل طحال و باقی مانده در اجزاء حیوان
مذکای حرام گوشت و در جنینی که تذکیر اش بیند کیسه مادر است
پاک است یا نجس در حکم اینها تا قلی است احتیاط اجتناب است
بلی طهارت باقی مانده در گوشت جنین خالی از قوتی نیست
منقول

۸۹ ششم و هفتم سک و خون صحرایی عین آنها و لعاب آنها هر قسمی
که باشد از آنها و اما سک و خون آبی پاکند هفتم هر مسکری که
در اصل مایع باشد شراب باشد یا غیر آن ولو بالعرض جامد شده
باشد اما مسکری که بالا اتصال جامد باشد پاکست اگر چه بالعرض
مایع شده باشد سؤال شیر انگور هرگاه جوش بیاید بخورد
خود یا باقی یا با قناب و در ثلث آن کم نشود باشد پاکست یا نجس
حلالست یا حرام جواب در حکم طهارت و نجاست آن تا شلی است
احتیاط اجتناب است لیکن حرام است بدون تا شل سؤال شیر
مویز یعنی آبی که مویز یا کشمش در آن خیسانیده اند و شیر خرما
حکم آنها بعد از حیض چیست جواب طهارت و حرمت آنها
خالی از قوت نیست اگر چه احتیاط اجتناب است پس هرگاه شیر
انگور در خود ذائقه آن جوش بیاید و چیزی از آن بیرون نیاید
و داخل مطبوخ نشود حکم آن چیست ج در حکم آن اشکالیست
و مشکل تر از آن صورتیست که مره آن بمطبوخ برسد هفتم

فقاح است و آن شراب مخصوصی است که از جو میگیرند و اما آن اشیه
 که اطباء استعمال میکنند پاک است و حلال است و مرجع در تعیین فقاح
 اهل عرفند اگر معلوم نباشد تغییر اصطلاح زمان شارع با اصطلاح
 حالیه و دهی کافر است و مراد با کسی است که دینی غیر اسلام گرفته
 اگر چه اهل کتاب باشد مثل یهود و نصاری و عیوس یا آنکه خود
 با اسلام بسته باشد لیکن انکار کرده باشد ضرری از ضرریها
 درینا مثل وجوب نماز و روزه را مثلاً یا واقع شده باشد از او
 قول یا فعلی که سبب کفر شود چنانچه تفصیل آن گذشت سؤال
 غلات و خوارج و نواصب پاکند یا نجس جواب همه نجس اند پس
 جماعتی از سفیان که قائلند بدیهه بود در خلد و جبریندگان و عجم
 از صوفیه که قائلند بوحده و وجود پاکند یا نجس جواب هرگاه
 ملتفت لوازم فاسد را می خود باشند و ملتزم باین نباشند پاکند
 و همچنین هرگاه النقات و التزام ایشان مشکوک باشد و هرگاه
 و اما هرگاه معلوم باشد النقات و التزام ایشان بان نجس اند

91 من هرگاه کسی از مسلمانان انکار ضرری از ضرریات دین
 کرد و ملتفت ضرری بودن آن نباشد که انکار او برگردد بانکار
 رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا سک داشته باشیم که ملتفت
 هست یا نیست پاک است یا نجس جواب پاک است اگر چه احتیوط
 اجتناب است از منکر ضرری مطلقاً و لدانرا که بدو موادش
 هر دو مسلمان باشند یا یکی از ایشان قبل از بلوغ یا لایست یا نه
 حج اقوی اینست که پاک است و بعد از بلوغ ملاحظه حال خودش
 میشود سؤال طوائف شیعه غیر از ذوالزده اما می در صورتیکه
 اظهار عدوت نکنند یا ائمه که ایشانرا امام نمیدانند پاکند یا نه
 جواب بلوی پاکند من کسیکه حالش معلوم نباشد که کافر است
 یا مسلمان پاکست یا نه حج پاکست اما احکام دیگری که متقیان
 بر اسلام جاری نیستند یا زده هر عرق جنب از حرام است بنا
 بر احتیاط اما علم حوازم نماز در لباسی که از آن عرق بان رسیده
 باشد قوی است چنانکه بلکه نجاست آن خالی از قوی نیست

سؤال عرفی که بیرون بیاید از شخص جنب از حرام در حال غسل
کردن هم نجس است یا نه جواب بلی هم نجس است بنا بر احوط پیش
باید در آب خنک غسل کند که در اوقات عرق نکند که غسلش
صحیح باشد چون در حال غسل باید بدن پاک باشد پس هرگاه
شخص جنب شد از حرام بعد از آن از حلال یا بعکس هر عرقش
نجس است یا نه ج بلی عرقش نجس است بنا بر احوط بخصوص در
صورت اول در آن هر عرق شتر حلال است بلکه هر حیوان
حلالی بنا بر احوط و بدانکه روباه و خرگوش و موش و چلپاسه
و گزدم و هر سوخات و ولد آنها و ستنان هر یک اگر چه
اجتناب از آنها بهتر است و آهن پاکست اگر چه مستحب است مکح
باب بعد از استعمال آن در ناخن گرفتن و سر تراشیدن
پس هرگاه شک شود در چیزی که از اعیان نجاسات است یا نه پاک است
یا نجس ج پاک است سؤال غسله حرام با مظنه نجاست آن
پاکست یا نه جواب احوط نجاست آنست در صورت مظنه بان
سؤال

پس کیفیت نجس شدن چیزها را با اعیان نجاسات مذکوره
بیان فرمائید ج بدانکه هرگاه عین نجاست چیزی بر خورد
در حالتیکه هر دو خشک باشند یا اندک رطوبت در آنها باشد
که جزئی از آن سرایت نکند نجس نمیشود حتی در مرده آدمی و غیر
آدمی بلی اولی و احوط در هر دو و بخصوص در دم نظیر چیزیست
که ملاقات آن کرده باشد و لو بدون رطوبت و در حال خشکی
و هرگاه عین نجاست چیزی رسیده با رطوبت سرایت کند
در یکی از آنها یا هر دو و آنچه نجس میشود و بعد از آن بان متنجس
هر چه بر خورد با رطوبت سر به هم متنجس میشود و لو وسائط حلاله
نماید شوند و هر چندی برسند سؤال نجاست متنجس چه ثابت
میشود جواب ثابت میشود بیقین خود شخص و بهمه ابدت و وفقر
عادل بنا بر اقوی و بهمه ابدت یک نفر عادل بنا بر احوط و بغير ادل
زوالید و مظنه کفایت نمیکند در ثبوت نجاست مکرر غسله
حرام بنا بر احوط و هر چیزی که شک شود در طهارت و نجاست

ان پاکست مکرر طوبی مشتمل بر آنکه بیرون بدن بپوشد از استبراء سؤال
احکام نجاسات و مقتضیات و ابیان فرمائید جواب احکام نجاسات
و مقتضیات چند امر اند از آنهاست اینکه باید بدن و لباس در حال
نماز متنجس نباشند چه نماز واجب چه مستحب از اول تکبیر الالهام
تا سلامی که بان از نماز بیرون میرود سؤال در تواج نماز مثل
نماز احتیاط و دو سجده سهو و اجزاء فراموش شده هم پاک بودن
بدن و لباس شرط است یا نه جری بل در نماز احتیاط شرط است و در
باقی دیگر هم شرط است بنا بر احوط سؤال کسیکه فراموش کرد نجاست
بدن یا لباس را و نماز کرد و بعد از نماز یادش آمد تکلیفش چیست
جواب تکلیفش اینست که اگر وقت باقیست اعاده کند بنا بر اقوی
و اگر وقت گذشته فضا کند بنا بر احوط اگر نباشد اقوی چه
فراموشی نجاست بدن فراموشی استیفاء و یا باشد یا غیران بنا بر احوط
بلکه اقوی سؤال هرگاه در بین نماز یادش آمد که لباسش نجاست
حکم چیست جواب در وقت اعاده و در خارج وقت فضا نماید
مثل

مثل صورتیکه بعد از نماز یادش بیاید سؤال هرگاه ندانست
که بدنش یا لباسش نجس شده و نماز کرد و بعد از نماز عالم شد
بان حکم چیست جواب اگر وقت گذشت فضا بر او نیست و اگر
وقت باقیست اعاده بر او هم نیست اگر چه احوط اعاده است
هرگاه جز حیوان حرام گوشت باشد سؤال هرگاه ندانست
که لباسش نجس است و مشغول نماز شد در بین نماز عالم شد
و دانست که از اول لباسش نجس بوده چه کند جواب اگر چه
اینست که هر جای نماز ملقفت شد فوراً ازاله کند و لو بانداختن
لباس از بر خود یا غیران بدون حصول منافی از برای نماز حق
ست و صورت و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است لکن احوط
اعاده است بعد از اتمام سؤال هرگاه در بین نماز عالم شد
که از اول نماز لباسش نجس بوده و ازاله نجاست موقوف باشد
بمحصول منافی از برای نماز چه کند جواب باید نماز را قطع کند
و ازاله کند و از سر گیرد نماز را سؤال هرگاه منحصراً باشد سائر

در لباس مجلس

۹۶

شخص در یکی از دو لباس که یکی پاک باشد و یکی نجس و مشبه باشد پاک از لباس نجس آنچه کند جواب اگر وقت وسعت دارد دو نماز کند در هر دو و اگر وقت تنگ باشد یک نماز کند در یکی از آنها بنا بر اقرب سؤال هرگاه مختصر باشد لباس معصومی در لباس نجس و نظیر برش ممکن نباشد چه کند جواب لحاظ جمیع است بجز نماز برهنه و اشاره کند به جهت رکوع و سجود و نماز در آن لباس نجس در صورتیکه به پوشیدن آن لباس مستقر نشود و اما هرگاه مستقر شود از جهت سر یا یا غیر آن پس معتبر نماز در آن لباس نجس و لحاظ فتاوی است بعد از وقت یا سائر طاهر اینها همه در صورتیکه وقت وسعت داشته باشد و اگر وقت تنگ باشد و جای آوردن یک نماز بیشتر ممکن نباشد پس اقرب در نظر اینست که برهنه نماز کند نه در لباس نجس و از جمله احکام نجاست پاک بودن مجزیه به معنی چنانکه نماز گذار پیشانی خود را میگذارد در وقت سجده کردن

بقدر یکی

کتاب الطهارة

بقدر یکی واجبست از گذاشتن لیکن پاک بودن موضع باقی اعضا ۹۷ که در وقت سجده بران گذارد میشود و باین نماز گذار بنا بر استحکام لازم نیست مگر آنکه از آن مکان نجاست غیر معفو سرائت کند و برسد بجایی از بدن و لباس نماز گذار که معتبر است پاک بودن آن در نماز که در این هنگام از اینجهت نماز باطل میشود سؤال هرگاه بقدری که لازم است پیشانی بران گذارد شود در وقت سجده از هر پاک باشد و قدری دیگر از آن نجس باشد و در سجده پیشانی برهنه آن گذارد نماز صحیح است یا نه جواب نماز صحیح است اگر چه پیشانی پاک بودن تمام عینیت که در وقت سجده پیشانی بران گذارد میشود بلکه هرگاه مکان نماز گذار مخصوص جاهها که شش عضو دیگر غیر از پیشانی بران گذارد میشود سؤال هرگاه محل پاک باشد و مشبه شود بنجس سجده بر روی یک جا از آن یا نه جواب هرگاه شبهه مخصوص باشد مثل آنکه یک محل پاک مشبه شود به یک محل نجس اطراف شبهه مثل نجس اند

و مسجد بر هیچ طرفی جایز نیست و هرگاه غیر محصوره باشد مسجد بزرگ
 هر یک جایز است هرگاه ندانست که محل مسجد نجس است و بعد
 نماز شد یا دانست و یا در وقت و بعد کرد بعد یادش آمد حکم
 چیست جواب اگر وقت باقیست نماز را اعاده کند و اگر وقت
 گذشته فضا کند و از آنجا است پاك بودن مساجد و در
 حکم مساجد است مشاهد شریفه و فرائع معتبره و قرآن کریم
 و ترویج حسنیة در صورتیکه گرفته شده باشد از روی تعظیم
 بلکه هر چیزی که معلوم باشد از نظر شارع مقدس و جوهر تعظیم
 آن مثل بعضی اطعمه و غذاها مثل نان و برنج پخته و مثل اینها و غیر
 کردن آن بکیفیتی که منافات با تعظیم نداشته باشد حرام است
 سؤال فرشت مسجد و پشت بام آن و طرف بیرون دیوارهای
 آن و بناهای آن و اوقات آن حکم مسجد را دارند یا نه حج احوط اگر بنا
 اینست که همه اینها حکم مسجد را ندارند پس مسجدی که در آنها جایز
 نیست و اگر نجس شدند نظیر اینها واجب است سؤال داخل
 کرد

در مسجد
 اگر بنا
 در آن
 باشد
 حرام
 است

۹۹ سؤال کردن نجاستی در مسجد که سرات مسجد نکند جایز است یا نه
 جواب در حکم این مسئله اشکال نیست لعمریه عدم جواز است نجس
 هرگاه مسجد کند بلکه در صورتیکه سبب هتک مسجد شود
 مثل گذاشتن قدری غایط خشک و سینه نجسه و شراب در مسجد
 عدم جواز واضح است سؤال داخل کردن منجسی که نجاست آن
 سرات مسجد نکند مثل آنکه لباس نجسی یا فرش یا ظرفی همراه خود
 به مسجد ببرد جایز است یا نه جواب احوط ترك است اگر چه حیوان
 با عدم سببیه از برای هتک اعتراکم اقرب است سؤال یا علم
 به نجس بودن مسجد و وسعت وقت نماز هرگاه از آنجا است
 از مسجد نکند و نماز بخواند صحیح است یا نه جواب ترك از آنجا صحیح
 است که میکند اگر در ایحال بر وجهی قریب نماز را و حاصل شود
 اجزاء آن بعید نیست سؤال یا جاهل به نجس بودن مسجد یا ضیق
 وقت نماز یا علم بان هرگاه نماز بخواند صحیح است یا نه جواب
 معتد در صورت دوم معتق و در صورت اول اقرب است و اگر

۱۰۰ احکام نجاسات است عدم جواز انتفاع باعیان نجاسات باین
 احوط اگر چه جائز نبودن هر انتفاعی معلوم نیست بلکه معلوم است
 جواز انتفاع فی الجملة و همچنین است انتفاع بتنجسی که قابل تطهیر
 نیست پس سوختن روغن متنجس زیر هوا و زیر سقف جائز است
 یا نه حج بلی هر دو جائز اند سؤال اصلاح زمین در اعیان
 نجسه مثل فضلات آدمی و غیر آن جائز است یا نه جواب بلی
 جائز است اصلاح زمین بعین هر نجاستی که سیرت بر آن جاریست
 سؤال مواردی که نجس بودن بدن یا لباس نماز گذار معفو
 است بیان فرمائید جواب از جمله آن مواردی که نجس بودن
 بدن یا لباس نماز گذار بخون قروح و جروح بلکه معفو است نجس
 بودن کهنه که جرح یا قرح را بان میبندند نه همان خون اگر چه
 لباس عسوب نشود و لو حمل نجس را بجهت نماز گذار جائز ندانسته
 باشیم سؤال عفوان خون قروح و جروح در نماز تا چه وقت
 جواب تا وقتی است که خوب شود و موصوف بوضف و امیه
 خوانده

۱۰۱ و خوانده نشود سؤال عفوان خون مزبور مطلقا ثابت است
 یا با مشقت تطهیر جواب هر گاه اجتناب از آن خون موقوف
 باشد بتکرار غسل محلی که بر نوع مردم شاق باشد ولو
 بر خود شخص شاق نباشد معفو است اگر چه احوط با عدم
 مشقت بر خود شخص از آن نجاست است از لباس که بر نماز
 یا عوض کردن آن لباس پاکه سؤال هر گاه مشقتی نباشد
 در تطهیر بعضی از بدن از خون قروح و جروح یا بیرون آوردن
 لباس نجس بازها ولو با کتفا و بقدری که ستر عورت شود
 لازم است تطهیر یا بیرون کردن لباس از بر خود یا نه حج
 لازم نیست اگر چه احوط است سؤال و طوایف بدن مثل
 عرق و مثل آن یا چرکی که در زخم است و چیزی از زواهدی
 که معالجه مرض بان میشود هر گاه نجس شوند اینها نجس
 قروح و جروح هم معفو است بتنجس آنها یا نه جواب بلی معفو است
 سؤال جرح و قرح چیست جواب مناط در اینها صدق و غیر

یعنی هر چه را که مردم زخم و زل میگویند خون آن معفو است نماز
سؤال خون جرح و قرح هر گاه در باطن نباشد معفو است یا نه
جواب اگر در باطن ملحق بظاهر باشند مثل موضع بهم آمدن دو
لب مثل آن خون آنها معفو است والا معقوب نیست یعنی هر گاه جرح
یا قرح در باطن باشد معقوب نیست خون که از باطن بظاهر بیفتد
دوم از مواردی که نجاست معفو است در نماز اینست که لباس یا
بدن نجس باشد بقدری از خون که وسعت آن کمتر از وسعت ^{در هر} کف
و هر گاه بیشتر از درهم باشد معقوب نیست و هم چنین معقوب نیست اگر
بقدر درهم باشد بنا بر اقوی سؤال خون حیض و نفاس و
استحاضه کمتر از درهم از آنها در لباس یا بدن نماز گذار معفو است
یا نه جواب معقوب نیست چیزی از خون حیض و در نیست که خون
نفاس و استحاضه هم معقوب نباشد چیزی از آنها سؤال کمتر از درهم
از خون نجس العین و حیوان حرام گوشت غیر انسان معفو است
در نماز یا نه جواب در حکم اینها تا مگر هست احوط اجتناب است
سؤال

سؤال هر گاه خون کمتر از درهم از بدن یا لباس بر طرف شد محل
آن معفو است یا نه جواب بلی نویست عفو اگر بر طرف شدن عین
خون از محل بطوری نباشد که چیزی از اطراف آن بمختص بخون
نجس شده باشد سؤال وزن درهم در نجاست و وسعت آن چه قدر است
جواب اما وزن آن چون مراد به درهم در باب عفو خون درهم
بغنی است و آن یکدربم و ثلث درهم است ولیکن وزن در اینجا مدخلی
ندارد و مناط سعة آنست و تعدیل شده است وسعت آن بگوید
کف دست و برگه بالا از انگشت بزرگ دست یا انگشت وسط
یا ششامه و بقدری شمار هم گفته اند و هیچیک از اینها مقتضای
پس تکلیف در این باب اکتفاء است بر مورد یقین یعنی هر کدام
که کمتر است آنرا میزان عفو قرار دهد و از اینها آنکه بیشتر اند
اجتناب کند سؤال هر گاه معلوم نباشد اینکه خونچه که در بدن
یا لباس است معفو است یا نه یا از جهت اینکه معلوم نباشد
که چه خون نیست یا از جهت اینکه مقدارش معلوم نباشد که کمتر

از درهم است یا نه تکلیف چیست جواب عفو مشکل است زیرا که
نیست ترك احتیاط نماز بلی اگر اول یقیناً که ترازد درهم بود بعد
که کم وسعت پیدا کرد پیش شک کرد که آیا بحد منع وعدم عفو
رسیده است یا نه در این صورت معفو است سؤال هرگاه شد
کرد که جزو زائده از خوف بریدن یا لباس رسیده است که بعد
درهم بایشتر شده باشد بعد از یقین برسد که جزو که ترازد درهم
و بنا گذاشت که نرسیده و نماز کرده بعد معلوم شد که رسیده
تکلیف چیست جواب حکم جاهل نجاست است یعنی اگر بعد از
گذشتن وقت کشف خلاف شده و قطعاً ندارد و اما در وقت پیش
ظاهر هم اعاده ندارد اگر چه احوط اعاده است در وقت حضور
اگر نجاست جزو غیر مأكول اللحم باشد مسح دستها از مواز
آب که نجاست لباس در نماز معفو است بجز بودن لباسی است
که نماز در آن تمام نمیشود یعنی ساتر عورت نباشد مثل موزه و
جوراب و تکه و کلاه و مثل اینها ساتر هرگاه لباسی که ساتر عورت
نماند

نباشد نجس شد نجاستی که جزو حیوان حرام گوشت باشد یا بودن
عین آن در لباس معفو است یا نه جواب در عفو از آن اشکال است
و مشکل ترازان صورت است که جزو حیوان نجس العین باشد
از حیوانات حرام گوشت مثل جزه میسکه یا موی سگ یا خوک یا کبوتر
مس جمل متنجس در نماز معفو است هرگاه ساتر عورت نباشد یا
جواب دور نیست عفو از آن مطلقاً چه ساتر عورت باشد یا نباشد
اگر چه احوط احتیاط است بجز ساتر هرگاه ساتر عورت نباشد
بلکه معتبر است عدم عفو هرگاه محمول از اعیان نجسه باشد
چون سارم از مواردی که نجس بودن لباس در نماز معفو است
پیرهن نیست که ولایت داشته باشد و بول کند بر آن در صورت
روزی بکر تبه آن را نظیر کند و پیرهنی غیر آن نداشته باشد
بنابر اظهر و اشهر سؤال هرگاه زنجیر یا غیره بر طفل طفل قرار بدهد
کند هم نجاست پیرهنش معفو است در نماز با شرط مذکور
یا نه جواب بلی معفو است ساتر هرگاه ولد زن مرتبه دختر یا حتی باشد

کتاب الطهارة

۱۰۶

هم نجاست برهنش معفو است یا حکم عفو مخصوص بول پیراست ج
در عفو بول دختر و خنثی تأملی هست زیرا از تربیت زن احتیاط در
آن هرگاه جامه زن مرتبه نجس شد ببول و لد از نجاسات مثل
غائط یا خون و لد هم معفو است ^{یا} ج معفو نیست سؤال هرگاه بدن
زن مرتبه نجس شد ببول و لد هم معفو است یا نه جواب معفو نیست
سؤال هرگاه تربیت کننده طفل مردی باشد نجاست جامه اش
ببول و لد معفو است یا شرط مذکور یا نه جواب معفو نیست
س زن مرتبه ولد که دوزخی بمرتبه باید جامه اش را نظهر کند
وقت آن چه وقت است از روز جواب هر وقت از روز باشد خوب
است اگر چه هرگاه در آن روز نظهر کند پیش از نماز ظهر که بعد از
آن چه نماز کند فائده آن بیشتر است سؤال اعزاز نجاست
جامه مرتبه نماز قضای غیر خود شر یا خود شر مطلقا یا در نمازها
که در حالت تربیت ولد از او فوت شده باشند ثابت است یا نه ^{جواب}
عفو از همه اینهاست که ذکر شده اند در سؤال عمل تأمل است پس

احتیاط

کتاب الطهارة

۱۰۷

احتیاط باید کرد بلی ثابت است بفسیت بد و اقل مرتبه شبانه روز
سؤال مطهرات و کیفیت نظهر با نهارا و چیزهایی که نظهر میشوند
با نهاییان فرمائید جواب اما عدد مطهرات اول آب است که
فائده آن از هر مطهرات بیشتر است در نظهر و تنجسات از جهت آنکه
نظهر میکند مرتبه نجس را که ممکن یا شد شستن آن باب بلکه نظهر
میکند آب متنجس و مضافا در صورتیکه مضافا آب مطلق کند
س آب متنجس چه پاک میشود ج به آبیکه بحض ملاقات نجاست
نجس نشود سؤال چیزهایی دیگر غیر آب هرگاه نجس شوند چگونه
پاک میشوند جواب پاک میشوند بآب قلیل و کثیر بعد از آنکه
زوال عین نجاست شده باشد سؤال متنجس به بول چگونه باید
نظهر شود باب قلیل و فرقی بین بولی که خشک شده باشد یا خست
نباشد و بین لباس متنجس یا نه و بدن هست در کیفیت نظهر
یا نه جواب متنجس به بول باید دو مرتبه بآب قلیل شسته شو
که پاک شود و فرقی بین مذکورات در سؤال در وجوب دو

کتاب الطهارة

۱۸

مرتبه شستن نیست سؤال در تطهیر لباس از بول تشرون آن لازم است یا نه جواب احوط فشار دادن لباس است و در مرتبه بعد از هر مرتبه شستن باب قلیل یک مرتبه و فشار دادن احوط است در هر جائیکه بعد شستن معتبر است ولو احتیاطاً سؤال متخیر که فشار بخور اهدا بجهت تطهیر شکر هرگاه چیزی بر آن بیندازند که سنگی بر آن کنند و عساله اش بیرون بیاید کفایت میکند یا باید فشار داده شود همین بخوریکه متعارف است جواب بیرون دادن عساله مذکور کفایت میکند و فشار دادن متعارف لازم نیست پس هرگاه متخیر به بول یا غیر آن در آب جاری یا آب بازان تطهیر کند تعدد بخور اهدا یا نه جواب تعدد بخور اهدا بلکه در نیست که تطهیر در هر تعدد بخور اهدا مخصوص و تربیدن اگر چه احتیاط تعدد است در تطهیر بکوس هرگاه لباس و مثل آن در آب جاری یا آب بازان یا اگر تطهیر کنند فشار بخور اهدا یا نه جواب از برای سقوط فشار دادن در جاری یا بازان و کربهی هست که خلاف احتیاط است

مهر

کتاب الطهارة

پس باید احتیاط کرد فشار دادن در اینها هم سؤال کیفیت تطهیر ۱۰۹ ظرفی که هرگاه نجس شده باشد بولوغ سک بیان فرمائید جواب اگر ظرف نجس شده باشد بولوغ کلب باید شسته شود بخاک خش یک مرتبه بعد از آن با آب دو مرتبه و احوط شستن آن است به آب یک مرتبه پیش از خاک مالی و احوط از آن مالیدن آن است دفعه دیگر خاک مروج به آب که گل شده باشد و دفعه دیگر مروج با آب که مایع باشد و شستن آن به آب بعد از خاک مالی شستن سه مرتبه پس پاک بودن خاکیکه استعمال میشود در تطهیر از بولوغ سک شرط است یا نه جواب احوط پاک بودن آنست سؤال ضربه خاک مثل خاکستر کفایت میکند در خاک مالی و بولوغ کلب در حال اختیار یا اضطرار یا نه جواب کفایت نمیکند بنا بر احوط اگر بنا شد اقوی و لو در حال اضطرار که خاک بدست نیاید سؤال هرگاه خاک مالی ظرف متنجس بولوغ کلب ممکن نه شود یا از بابت نبودن خاک یا کسیکه خاک مال کند

یا قابل نبودن ظرف تکلیف نیست جواب تکلیف اجتناب از آن ظرف
 زیرا که بی خاک مالی پاک نمیشود پس معنای ولوغ را بیان
 فرمائید حج معنای آن آشامیدن سکن است از آب ظرف
 با طرف زبانش پس هرگاه از مایه دیگری آب که در ظرف باشد
 سکن خورد یا آنکه ظرف خالی باز پاک خود نیستند هم کیفیت تطهیرش
 هم مثل ولوغ سکن است یا نه حج ایستکه مثل ولوغ است سؤال
 هرگاه ظرف نجس شد به آبیکه در ظرف دیگر سکن از آن آشامیده
 باشد یا برایت نجاست آن ظرف دیگر که ولوغ در آن شده باشد
 نه بخود آب آن هم کیفیت تطهیر آن مثل ولوغ است یا نه جواب
 احوط ایستکه مثل ولوغ است پس هرگاه غیر ظرف به آب من
 سکن نجس شد هم کیفیت تطهیرش مثل ظرف است که خاک مالی خواسته
 باشد مثلاً یا نه حج حکم ولوغ را ندارد پس مثل مطارة و خبک
 و در لو هرگاه نجس شدند بولوغ کلب خاک مالی میخواهند یا نه
 حج در حکم اینها تا مالی هست سؤال هرگاه محضوی از اعضا

سکن غیر زبانش بظرفی رسید با وطوبت که نجس کند حکم ولوغ ۱۱۱
 ندارد یا نه جواب حکم ولوغ را ندارد پس تکرار ولوغ از یک
 سکن چند مرتبه یا از چند سکن باعث تکرار غسل میشود یا نه
 حج باعث تکرار غسل نمیشود همان کیفیت مذکوره دیگر تکلیف است
 پس هرگاه ظرفی که بولوغ سکن نجس شده است در آب جاری
 یا قلعه برکنند هم مالی میخواهند یا نه حج احوط اگر نباشد احوط ایست
 که خاک مالی میخواهد سؤال هرگاه ظرفی نجس شد بغیر ولوغ
 کلب چند مرتبه شستن میخواهد به آب قلیل جواب دو مرتبه از
 بول و غیر آن هم بنابر احوط و سه مرتبه احوطست مطلقاً اگر
 نباشد سؤال ظرفی که نجس شود بمردن موش بزرگی در آن
 یا آشامیدن خورگی از آن یا به نبیذ یا شراب یا هر مسکری چند
 مرتبه شستن میخواهد به آب قلیل جواب دو مرتبه و سه مرتبه
 احوط است و احوط از آنها هفت مرتبه است در هر چیز
 که مورد سؤالند بلکه سزاوار نیست ترك هفت مرتبه شستن

در شرب خوک از آب ظرف بلکه احوط در آن خاک مالمیست
پیش از هفت مرتبه شستن سؤال هرگاه ظرف را که بغیر و لوع
نجس شده بغیر آب قلیل تطهیر کنند هم نقد و میخورند بتفصیل
که ذکر شد یا نه جواب در سقوط نقد در تطهیر ظرف بغیر آب
قلیل اشکال هست من کیفیت تطهیر لباسی را یا چیزی دیگر که به
بول طفل ذکور شیر خواری که غذا نمیخورد نجس شده باشد
بیان فرمائید حج در تطهیر آن کافیست و بختن آب بر آن دو
مرتبه بنا بر احوط اگر نباشد اقوی بطوریکه آب به تمام اعضاء
آن محل متنجس برسد که محض آب پاشی نباشد من میوه هکذا
توی که ای داشته باشند مثل انگور و آلو و مغز هند و آنه
و خربزه هرگاه نجس شدند پاک میشوند یا نه جواب بلی پاک
میشوند به آب قلیل و کثیر بشرط آنکه اول آن مقدار یکی از شیوه
آنها یک طرف جمع شده و نجس شده ازاله شود و غسل درین
اجزاء آنها نمایند بیشتر از مقدار یکی که در باقی چیزها میماند
سؤال

سؤال لباسی را که بعین نجسی یا تنجسی رنگ کرده باشند پاک
میشود یا نه جواب پاک میشود هرگاه آب شستن پیش از حصول
شستن متغیر نشود بوصف نجاست در صورت اول و مضاف
نشود در صورت دوم من لباس رنگ دار هرگاه نجس شود پاک
میشود یا نه حج تاماذا میگوید غسل آن پیش از جدا شدن از آن
مضاف میشود بسبب رنگ آن پاک نمیشود اما وقتی که غسل آن
آن آب مطلق شد پاک میشود بنوعیکه گذشت من زمین نجس
باب قلیل پاک میشود یا نه حج زمین نجس هرگاه سست باشد که
بمحض آنکه آب بر آن ویزند فرو رود در آن و بکشد باب قلیل
پاک نمیشود و اما هرگاه سخت باشد که غسل آن جاری شود
و بطرف دیگر برود پس ظاهر آنست که آب قلیل پاک میشود سؤال
کیفیت تطهیر حبوب مثل جو و گندم و غنود و عدس را بیان فرمائید
جواب هرگاه ظاهر آنها تنجس شده باشد بر بختن آب بر آنها
پاک میشوند و اما هرگاه نجاست در داخل آنها سرازیریت کرده باشد

کتاب الطهارة

۱۱۴

پس احوط اینست که هرگاه آنها نوازده باشند اولاً آنها را خشک
کنند بعد بر آب کربا جاری گذارند و بر خیسایند تا یقین شود
که تمام اعناق متنجسه آنها وسیله با صدق آب بران چیزیکه بخوف
آنها می رسد زیرا که رسیدن رطوبت صرف قائده ندارد بعد از آن
آنها را خشک کنند و با زچین کنند تا عدد معتبر تمام شود پس
هرگاه حبوب ظاهر و باطن آنها نجس شده باشد ظاهر آنها را باطن
باطن پاک میشود یا نه رجیم بر یختن آب بر آنها ظاهر آنها پاک میشود
ولو باطن آنها باقی باشد بخاست از جهت نه خیسایند آنها را در
س صابون و کوزه و اجرو سفال و گل برشته و نان خشک
و گوشت بوخته هرگاه نجس شوند و بخاست در باطن آنها را پاک
کند چگونه ظاهر و باطن آنها پاک میشود رجیم آن کیفیت که
حبوب گفته شد مگر آنکه ممکن باشد بیرون آوردن عسالة آنها
بشار دادن که دیگر محتاج بخسکایند آنها نیست سؤال
کیفیت تطهیر مایعات متنجسه مثل شیر و دود و شتاب
و غیره

کتاب الطهارة

۱۱۵

و مثل آنها بیان فرمائید جواب هر مایه که نجس شد پاک نمیشود
مگر منقلب شدن آن به آب مطلق اولاً بعد از آن بهر چه که آب
مطلق نجس را پاک میکند پس مایه که منقلب به آب مطلق نمیشود
مثل روغن هرگاه نجس شد پاک میشود یا نه رجیم پاک نمیشود بلی
روغن هرگاه جامد باشد سطح ظاهر آن بشستن پاک میشود پس
گوشت و میوه جامد که چوبی دارند هرگاه نجس شدند پاک میشوند
یا نه رجیم بلی سطح ظاهر آنها را بختن آب بران پاک میشود لکن هرگاه
اعناق آنها نجس شده باشد پاک نمیشوند مگر بر سیدن آب کثیر
با اعناق آنها و اخراج عسالة از آنها سؤال کیفیت تطهیر ظروف
مشبهه مثل دبله هر چه بریز و غیر مشبهه را بیان فرمائید جواب
اما تطهیر آنها به آب کثیر واضح است و اما آب قلیل پس پاک میشود
ظرف غیر مشبهه بواحد کردن آب برانها بطوریکه برسد بهر حال
از آنجا که نجس است ولو حرکت دادن آب که در آن ریخته شده است
و در آن آب را با قوت آب با احوط و اما مشبهه پس باید ریخته

کتاب الطهارة

۱۱۶

شود آب بر هر جاها که بخسند از آن واسطی بلکه احوط در نظریه
نشانیده اینست که از قریب آنها اول آب بریزد و در کوره هد تا بالا برسد
بعد از آن نرویدی غسله آنرا بیرون آورد بنابر احوط و آنچه گفته
شد در نظریه نشانیده و نه نشانده مکرر شود تا عذر معتبر
در تطهیر تمام شود و هرگاه بیرون آوردن غسله از ظرف نجس
به آلتی باشد پس احوط اینست که بعد از هر دفعه آنرا تطهیر کند بجهت
دفعه بعد دوم از مطهرات زمین است پاک میکند تر پاها
و تر چیز را که حفظ پاها میکند مثل نعل و موزه و مثل آنها را بسبب
راه رفتن بر زمین پاکشانیدن آنها بر زمین تا عین نجاست
از آنها برطرف شود اگر عینی نداشته باشد و اگر عین نداشته باشد
پس کفایت میکند در آنها مستمائی کشاندن بر زمین و راه رفتن
س برای راه رفتن بر زمین که تر پاها و کفش و مثل آنها را پاک
پاک میکند حد معینی هست یا نه جواب حد معینی ندارد بلکه
کافیست زوال عین نجاست اگر عینی داشته باشد و مستمائی
راه رفتن

کتاب الطهارة

راه رفتن اگر عینی نداشته باشد لکن احوط این است که پا تر از نعل
راه برود سؤال فرق مابین اجزاء زمین هست در تطهیر یا نه
جواب فرق مابین آنها نیست بلکه پاک میکند هر چه از زمین
میگویند خواه خاک باشد یا سنگ یا غیر اینها پس پاک بودن
زمین و خشک بودن آن شرطست در مطهر شدن یا نه چنانچه شرط
است س اطراف پاها که بر راه رفتن زوال نجاست از آنها می
پاک میشوند مثل تر پاها یا نه چ در نیست که پاک بشوند پس
نعل چهار پایان بزوال عین نجاست بسبب راه رفتن آنها بر
زمین پاک میشود یا نه چ اشکال در آن هست بلکه منوع است
پاک شدن آن سؤال پاها و کفش و مثل آن بر نجاستی که نجس
شوند زمین آنها را پاک میکند یا آنکه هرگاه نجاستی که بر زمین
باشد نجس شوند جواب احوط اکتفاء است در مطهریت زمین
نجاستی که از زمین رسیده باشد اگر چه پاک کردن آن مطلقا
خالی از وجهی نیست س قوم از مطهرات آفتاب است پاک میکند

و زمین و هر چه را قابل نیست جامع شود از بناها و درختها و علفها
و پاک میکنند هم عصیر و بویار را از نجاست بول و غیر آن حتی تراب
بعد از بویار شدن زمین نجاست و پاک کردن آن بسبب ناپسند
بول است و قیقه که تر باشند بطوریکه ترکیب آنها را سبب ناپسند
نشد و یا مثلا و خشک بکند آفتاب آنها را بسبب ناپسند
بول و بطوریکه بگویند ناپسند آفتاب آنها را خشک کرده است اگرچه
حقیقه هوا هم در خیل باشد در آن سر هرگاه چیز نجس خشک
شود به حرارت آفتاب ناپسند آن مثل آنکه قرص در دیوار بزرگ
باشد یا گرفته باشد پاک میشود یا نه سج پاک نمیشود و چنانچه
استحاله است و معنای استحاله آنست که جسم نجس از عینا
نجاسات یا مستحبات بنا بر اقوی حقیقت آن مستحیل شود به
جسم پاک پس پاک میکنند آتش هر چه را که مستحیل کنند نجاست
یاد و یا بخار سر هرگاه هیوم خشک شود زغال شد یا کحل نجس
سفال یا آجر شد یا کجی نجس یا سنگ نجس یا پوختن پاک میشود

۱۱۹ یا نه جواب اقرب این است که پاک نمیشوند سر عین نجاست
یا متنجس هرگاه مستحیل به حیوانی شدند مثل کرم عذره و میده
و غیر آنها پاک میشود یا نه سج بله پاکست سؤال اب نجس هرگاه
بول حیوان حلال گوشت گردید یا عرق یا آب دهان یا بیض حیوان
ظاهر العین گردید یا به درخت و علفها انرا دارند که جزء انرا گردید
و غذای نجس هرگاه شیر یا پهن حیوان حلال گوشت گردید پاک
یا چیز متنجس هرگاه نمک گردید و شراب هرگاه سرکه گردید نجس
خود یا بعد از آن مثل گدازش آن در جای گرمی مثل آن پاک
میشوند یا نه جواب بله هرگاه پاک میشود بپختن از عظم است
و زهاب نلیش است به آتش در عصیر که نجس شده باشد بسبب جوش
املا نه نجاسته دیگری سر عصیر جوش املا هرگاه به آفتاب
یا زهاب نلیش آن شد پاک میشود یا نه سج محل نامل است سر
هر چه که سبب یقین شود زهاب نلیش عصیر جوش خوردن کافه
در حکم بظهارت آن یا میزان معینی ندارد سج میزان معینی ندارد

کتاب الطهارة

۱۳۰

بلکه هر يك از کيل و وزن تعيين شود ذهاب ثلثين آن خوب است اگر چه وزن احوط است سؤال هرگاه عصير جوش املا ديس فايبر که شد پاك ميشود يانه جواب بر ديس شدن پاك نميشود اما جرکه شدن پاك ميشود ششم از مطهرات انتقال است و معنای آن اينست که عين نجس يا نجس منتقل شود به چيز طاهر المينى که جزء آن محسوب شود مثل آنکه حيوانی که خونه هم نشك نداشته باشد بخورد از خون حيوانی که خون جهنم دارد و خوش نجس است پس هرگاه شك شود که ايا نجس منتقل جزء منتقل اليه شده است يانه مثل خونيكه زالوا از آدم ميكشد پاك ميشود يانه جواب حکم پاك شدن آن نميشود و محکوم است نجاست هفتم از مطهرات اسلام است و آن پاك ميكند هر کافر را که از اول کافر بوده و هيچ وقت مسلمان نبوده و مرتد ملي يا چه مرد باشد چه زن و مرتد فطري را اگر زن باشد و اگر مرد باشد پس پاك شدن او بتوبه خالصه از قريش نيست لکن احوط اجتناب است از او پس و فضلا نيکه بر بدن کافر

ن

کتاب الطهارة

مثل عرق که بر بدن او است و اشك در چشم او با سلام پاك ميشود ۱۳۱ يانه حج پاك ميشوند و بعد از اسلام لازم نيست از آنها نظهر کند هشتم از مطهرات تبعي است در چند مورد از آن موارد است ولد کافر که ببع اسلام پدر و مادرش پاك ميشود و هم چنين پاك ميشود ولد کافر هرگاه مسلمان او را اسير کند خودش را آنها بي پدر و مادرش بنا بر وجهي که خالصه نيست از قوتی و از آنها است پاك شدن ظريفي که شراب در آن بوده و قتيکه سرکه شد و ظرف عصير جوش املا پاك ميشود بد هاب و وثلث آن و هر چه که متعلق است ملاقات آن با عصير در وقت طبع مثل دستهاي عشاء و لباس او و آلات طبع هم پاك ميشوند بعد از ذهاب و وثلث آن و از آنها عرق شتر حلال که بعد از تمام شدن استبراء آن هم پاك ميشود نهم از مطهرات بر طرف شدن عين نجاست است از بدن حيوان غير انسان در صورتیکه احتمال برود که بر طرف شدن آن از جهت تعذيب باشد اگر چه احتمال بعيد ي باشد و هم چنين حکم نميشود

نجاست بواطن انسان مثل داخل دهن و بینی و گوش برسد
نجاست باطنی باطن و ال عین اگر چه از بیرون نجاستی باطنی برسد
و هم از مطهرات غائب شدن است در انسان مسلمان که عشاء
میشود بر آنکه حکم کنیم به پاک بودن بدن مسلمان و هر چه زیر دست
او است از لباس و فرش و مثل آنها در صورتیکه خودش علم نجاست
انها نداشته باشد و بعد از غایت او در زمانی به بینیم و از آنکه
انها طهارت آنها را ترتیب میدهد مثل آنکه با همان لباس نجس
نماز میکند چه کسی باشد که اهتمام در امور پیش داشته باشد
یا نداشته باشد یا از همراهی مطهرات استبراء حیوان گوشت
که حلال شده باشد یعنی اینقدر فضله آدمی خورده باشد که از
ان گوشت در بدن ان عمل آمده باشد و به استبراء پاک میشود
عرق و بول و فضله ان بنا بر قول نجاست آنها پیش از استبراء
تجسس چیزی که نجس شده باشد بچه ثابت میشود حج بر یقین خود
شخص و اقوی اینست که بجز دادن و شهادت عادل و خبر دادن

مسلمان از نجاست بدن و لباسش بلکه هر چیزی که از آن مطلع ۱۳۳
باشد از چیزهایی که مخصوص اند به او بطوریکه غالباً حال آن
معلوم نشود مگر از جانب او اگر چه مالکش نباشد بلکه ولایت
که ترتیب میکند هم نجاستش ثابت میشود به اخبار اوس
عند اخوین داخل ظرف طلا و نقره جائز است یا نه حج جائز نیست
سؤال استعمال ظرف طلا و نقره در غیر اهل مثل طهارت گرفتن
با آنها جائز است یا نه جواب احوط اگر نباشد اقوی وجوب نجاست
تزیین و اظهار ثروت و مکت و عقول بطرف طلا و نقره و ذخیره کردن
انها جائز است یا نه حج احوط ترك است سؤال گرفتن تسبیح در
دست که نه نهایی آن طلا باشد جهت تزیین و ثروت نه برای
ذکر جائز است یا نه جواب بخل و تمول بطلا بجز بیکه لبس و زینت نباشد
حرام نیست مگر استعمال چیزهایی که عرفاً آنها را ظرف نمیگویند
و از طلا و نقره در دست کرده باشند مثل سرقلیان و غلاف شمشیر
و ثواب ماعت و صیفیه و مثل آنها جائز است یا نه حج ترك احتیاط

بایستغال آنها سزاوار نیست سؤال نقش کردن کتاب و دیوان
و سلاح جنگ و مثل آنها بطلا یا نقره جائز است یا نه جواب جائز
است ولیکن در دیوان مسجد تأملی است پس استعمال ظرفی که از
مزوج طلا و نقره درست کرده باشند جائز است یا نه رجحان
اگر نباشد اقوی اجتناب است پس استعمال ظروف افکار و مشرب
از برای مسلمانان جائز است یا نه رجحان اما میگوید علم نجاست آنها
پیدا انکرده باشد جائز است ولو ظرفی که زیر دست ایشان باشد
سؤال احکام قحطی را بیان فرمائید جواب واجب است در
حال قحطی بر مکلف مثل باقی پوشانیدن بشوئ عورت بطوری که
دیدل نشود از هر ناظر محترمی اگر چه مسلمان و مکلف نباشد
بلکه میز باشد پس پوشانیدن عورت در حال قحطی از رجحان و رجوع
و کنیزی که ملک شخص باشد و مافی از استمتاع به او نباشد و کنیز از
مالکثر و کنیزی که برای شخص تحلیل شده باشد و کنیز از کسی که تحلیل
شده نباشد برای او و از حیوان و انسان غیر میز که ستر که باشد
یا دیوانه

۱۲۵ یاد یوانه باشد و کسی که عورت را نبیند از جهت ندیدن شخص مقبلی
یا تا ربکی یا غفلت داشتن و مثل آنها واجب است یا نه جواب
پوشاندن عورت از همه اینها واجب نیست پس پوشاندن حجم
عورت در حال قحطی و غیر آن مثل خود بشوئ عورت و زینت آن واجب است
یا نه رجحان احوط است پس عورتی که پوشاندن آن واجب نیست
رجحان عورت مرد نسبت به مردان قبل و دیر و بیفتانست و عورت
زن نسبت به زنان قبل و دیر است و احوط از برای مرد و زن
پوشاندن بدن است از ناف تا زانو بلکه تا نصف ساق پاها و موک
است احتیاط در پوشاندن مابین خصیه و حلقه در سؤال
چیزهایی که حرامند بر مقبلی بیان فرمائید جواب حرام است
بر مقبلی رؤ و قبله بودن و پشت بقبله نمودن و حرمت باقیست
در صورتیکه عورت خود را از قبله بگرداند و باقی بدنش رؤ و قبله
باشد بلکه واجبست منحرف باشد مقبلی از قبله بطوریکه نگویند
رؤ و قبله یا پشت بقبله است پس هرگاه خود مقبلی رؤ و قبله

۱۲۶ نباشد اما عورتی را بگویند بطرف قبله حرام است یا نه جواب
 احوط اگر نباشد اخوی این است که گناه کار میشود بسبب این
 سؤال در صحراها هم مثل کربلا قبله شستن و پشت بقبله
 کردن مختل حرام است یا نه جواب بلی حرام است و فرقی مابین
 صحراها و بناها نیست بنا بر ظاهر هر سه در حال استبراء و استنجاء
 هم رو قبله و پشت بقبله کردن حرام است یا نه ج احوط ترک آن
 و استبراء قبله است در آن دو حالت هم سؤال استنجاء باید
 بچه باشد جواب اما استنجاء از بول و شستن مخرج آن معین
 است که باید به آب مطلق باشد و بغیر آن پاک نمیشود و هرگاه
 با آب قلیل مخرج بول را غسل میکند باید آب را بر محل وارد کند
 و در مرتبه غسل را بشوید بنا بر احوط و اقوی و احوط اینست که
 این در یک مرتبه شستن دو قدر بولی که بر محل است باشد تا اینکه
 صدف شستن هم بکند و شستن آن سه مرتبه بهتر است بلی
 اکتفاء بیک مرتبه شستن در استنجاء طغی شیر خوار که پسر باشد
 حلال

۱۲۷ خال از وجهی نیست سه هرگاه بر محل بول عینی باشد از بول یا غیر
 بول یا شک کند که عینی بر آن هست یا نه تکلیف چیست ج اگر عین
 بداند که عینی هست چه بول چه غیر بول باید از آن پیش از تطهیر از آن
 کند و اگر شک داشته باشد باید واری می کند که اگر هست گند
 سه مخرج غایط چه طهر شود جواب شستن مخرج غایط با آب
 معین است اگر از حلقه دبر نقدی کرده باشد و به اطراف آن
 رسیده باشد بطوریکه متعارف نباشد و همچنین در صورتیکه
 استئذان نقدی غایط را بان طور بنا بر وجهی سؤال هرگاه غایط
 بخود حلقه رسیده باشد اما از آن نقدی نکرده باشد بجای که
 نقدی بان متعارف نباشد هم باید به آب شسته شود یا غیر آب
 کفایت میکند جواب شستن به آب در این صورت احوط است
 سؤال هرگاه با غایط خون بیرون بیاید هم معین است شستن
 آب یا نه جواب شستن به آب احوط است سه در صورتیکه باید
 استنجاء از غایط به آب باشد چند مرتبه شستن بخوابیدن در همه

۱۲۸ صوری که باید استنجاء از غائط باب باشد و در مرتبه شستن
میخواهد بنا بر احوط اگر نباشد اقوی اگر چه اقوی کفایت
یک مرتبه شستن است در صورت تقدیمی از حلقه نه بر وجه
غیر متعارف سؤال در غیر صور مزبوره استنجاء از غائط
باید آنچه باشد جواب در غیر صور مزبوره مخیر است بین
استنجاء بر آب و سنک و مثل آن و کفایت میکند هرگاه آب
استنجاء کند در نظیر بر طرف شدن عین نجاست از محل
و اجزاء صغیر و رنگی که بشستن متعارف بر طرف میشود و اما
رنگی که بشستن متعارف نمیرود پس عین ندارد مانند آن در
محل یا دست س کیفیت استنجاء از غائط بسنک و مثل آن
بیان فرمائید ج احوط و اقوی اینست که بیه سنک استنجاء
کند و هرگاه جسم دیگر باشد غیر سنک هم ظاهر باید سه
قطعه باشد و باید هر سه قطعه را از سنک یا غیر سنک بر
محل بکشد و لو عین نجاست بکثر بر طرف شود س هرگاه
محل را

۱۲۹ محل را بر سه سنک مثلاً بکشد و لو عین نجاست کفایت میکند
یا نه ج کفایت میکند س استنجاء بسنک سه گوشه کفایت میکند
یا نه ج احوط عدم کفایتست مگر آنکه خیلی بزرگ باشد مثل اطراف
شیاعه دیوار و مثل آن سؤال حد استنجاء بسنک و مثل آنرا
بیان فرمائید جواب حد آن بر طرف شدن عین نجاست است
پس اگر سه سنک عین را نل نشد باید زیاد کند تا عین را نل شود
و رفتن اثر لازم نیست سؤال در استنجاء مباشرت خود مطلقاً لازم است
یا نه جواب لازم نیست پس کفایت میکند از طفلی مباشرت استنجاء دیگر
شود و دیگری مباشرت استنجاء مطلق بشود بر آب یا سنک و عنوان
سؤال چیزها را که معتبر اند در چیزی که استنجاء بان میشود غیر
آب بیان فرمائید جواب در چیزی که استنجاء بان میشود غیر آب
معتبر است چند امر اول آنکه جسمی باشد که بر طرف کنند عین
نجاست باشد از محل سنک و کاغذ و کهنه و پنبه و مثل آن ها
س چیزی که از جنس زمین نباشد اصلاً یا اگر بوده از اسم آن

خارج شده باشد بسبب یونان مثلا مثل استعمال استیفاء بان جانور
است یا نه رجحانی جانور است دوم پاك بودن پس اگر استیفاء و کوبیده
چیز شخصی و محل بواسطه آن نجس شد باید با آب استیفاء کند
سپس شستن بودن پس اگر توبه بود و بعد از نجس شدن چیزی که در
محل است بطرف دیگر بر میزد و نجس کرد و آنرا مشکل است حکم
بر نجس بودن سنگ در این هنگام چه نازم آنکه چیزی که استیفاء بان
میکنند مستعمل نباشد در این استیفاء و لو نجس نشد باشد و در
غیر این استیفاء هم استعمال نشد باشد و غیر این شخص هم استیفاء
بان نکرده باشد اگر خواسته باشد طرف نجس را استعمال کند
و اما بکار نرفته چیزی که استیفاء بان میکند یعنی آنکه اصلا استعمال
در استیفاء نشده باشد و لو بعد از زوال عین بحیثیت محض تمام کون
عدله بلکه و نه در نظایر تری باها و فعل پس اعتبار آن مشکل است
اگر چه احوط است بچشم آنکه استخوان و پیه نباشد ششید
آنکه محترم نباشد مثل تربت متبرکه و بعضی خور و دنیا سئوال
الادب

کتاب الطهارة

۱۳۴ از محل طلقا س در احکام مذکوره از برای اب استنجاء و فرقی بین
شخص استنجاء کننده هست یا نه و فرقی بین اینکه متغلی خودش
استنجاء کند یا دیگری مباشرت هست یا نه و فرقی بین صغیر و کبیر
هست یا نه فرقی بین آنها نیست و احکام مذکوره از برای اب
استنجاء در هر صورت مذکوره ثابت اند از برای آن س شرط پاک
بودن اب استنجاء را بیان فرمائید چ پاک بودن اب استنجاء اش
شرط دارد اول اینکه ملاقات نجاست دیگری نکرده باشد ولو
همان نجاستی که از آن استنجاء میکند بعد از آنکه از محل جدا شود
وارد شدن اب استنجاء بر دست مستنجی که حال استنجاء بحال نجس
میشود نجس میکند از آنکه نجاست نمیکند ولو دست پیش از آب
بجای برسد اگر چه احوط اجتناب است از آن در این هنگام س
هرگاه شخص دستش نجس شد بر رسیدن بجای برای استنجاء و قصد
کردن که استنجاء نکند از جهت بیایی جهت بعد از آن بلافاصله
یا بافاصله قدم بر پیشمان شد و استنجاء کرد آیا احکام اب استنجاء را
هست

کتاب الطهارة

۱۳۵ هست یا نه ج بلی احکام اب استنجاء ثابت اند در این فرض اگر چه
احوط اجتناب است از آن س هرگاه شخص چند مرتبه استنجاء نکند
و بعد از آن استنجاء کرد اب آن استنجاء پاک است یا نه ج پاک
است شرط دو تیر این است که تغییر نشود اب استنجاء بوسیله
از اوصاف نجاست یعنی نك و بود و مژه شرط سیم اینست که
اجزاء معلومه محسوسه از نجاست در اب استنجاء نباشد و الا هرگاه
چیزی ملاقات مجموع اب و آن اجزاء کند نجس میشود بلکه نجس
میشود ولو ملاقات اب تنها بکند بنا بر احوط شرط چهارم این
که از خروج خارج نشده باشد مگر بول یا غائط مزوج بخون اب
استنجاء نجس است پنجم اینکه نجس معتاد باشد باصل یا عرضا
ششم آنکه غایط تعلقی از خروج نکرده باشد بخلاف متعارف
س کیفیت استبراء را بیان فرمائید جواب اقرب این است
که حاصل میشود استبراء بر نه مسح سه مرتبه بکشد انگشت
را و بر هر آنست که انگشت وسط باشد از معقد تا بیخ احلیل

در نجاست بوی و الا اگر خورده بود
باید استبراء با بول و غایط صحیح بود

و سه مرتبه از پنج ذکر تا حشفه بعد از آن فشار دهد حشفه را
مانده و بشیدن سه مرتبه و اگر تنج کند با اعمال مذکوره
سه مرتبه استبراء تمام نمیشود سه موجبات و نواقض
وضوء را بیان فرمائید جواب موجبات و نواقض وضوء چند
چیزند اول و دوم بیرون آمدن غایط چه قلیل و چه کثیر
از مخرج اصلی موافق با قیام الخلقه مردم یا از غیر اصلی که معناد شد
باشد سه هرگاه غایط از غیر مخرج اصلی که معناد هم نشده باشد
بیرون بیاید موجب وضوء میشود یا نه مخرج هرگاه از معده بیرون
بیاید و مردان بوجرای باطنی معلوم باشد ولو مخرج معناد
نباشد ناقض است وضوء را میسکند سه هرگاه مخرج اصلی
موافق با نوع معناد نباشد و چیزی از آن بیرون آمد حکم
چیت ج ناقض است سه هرگاه موضع خلقی شخص مخالف با نوع
باشد و چیزی از آن بیرون بیاید حکم چیت ج ناقض است
چنان موضع خلقی معناد باشد یا نباشد سه هرگاه موضع خلقی

مسئله

مسدود شد و مخرجی دیگر باز شد موافق با خلقی نوع یا مخالف و ۱۳۷
چیزی از آن بیرون آمد حکم چیت ج ناقض است سه هرگاه
مخرج خلقی موافق با خلقی نوع یا مخالف مسدود نشد و مخرجی
دیگر باز شد در حکم خارج از آن پیش از حصول اعتیاد چیه
میفرمائید ج اشکالی است در حکم این صورت اگر چه اقوی
با صدق بولیت و غایط بودن بران خارج ناقض است سه
هرگاه چیزی از شخص بیرون بیاید که ملوث ببول یا غایط
باشد مثل ربك یا هسته خرما یا کرم یا با چیزی که از خارج اثر
داخل کنند و بیرون بیآورند مثل شیاف حکم چیت جواب
ملوث بودن چیزها نیکم ذکر شد ببول یا غایط وضوء را
نمیشکند اما هرگاه آلودگی چیزی نباشد موجب حدث و نقض
طهارت نمیشود و نجس هم نیستند هر چند در باطن ملائکه
نجس نموده باشند سؤال بیرون آمدن آب اماره ناقض
طهارت است یا نه جواب آب اماره که بیرون بیاید اگر اصلا

تغیر شده و چیزی بان نباشد نقص وضوء نمیکند و اما اگر
برنگ آن تغییر شده باشد بغایت ناقص است و هم چنین ناقص
وضوء است چیزی از غائط که بر سر شیشه اماله بیرون میاید
س هرگاه از خروج بول خون بیرون میاید ناقص است یا نه
خونی که از خروج بول بیرون میاید اگر معلوم باشد که برنگ
خون یا خون ندارد ناقص است و اگر خونیست حقیقه نهاده بول
و نه ببول است ناقص نیست و مثل اینست چرک و زخمی که از خروج
بیرون میاید س خون بواسیر ناقص است یا نه س ناقص نیست
اما نجس است و غسل آن حکم آب استیفا را در پاک بودن
ندارد س هرگاه بسبب مرضی مال غائط خون مزوج با بغم
بیاید نقص وضوء میشود یا نه جواب ناقص است هرگاه معلوم
باشد که غائط است برنگ خون میاید سؤال مذبی و زکی
و وکی نقص طهارت میکند یا نه و معنای هر یک را بیان فرماید
جواب اما مذبی آنچه است که بعد از قیقل و ملاعبه بسبب حرکت

مخور

شهرت از تحلیل بیرون میاید و وکی آنچه است سفید که
بعد از بول بیرون میاید و وکی آنچه است که بعد از ازال
منی بیرون میاید و هیچکدام از اینها نقص طهارت نمیکند
ستم بادی که بیرون آید از معدة چه باصل چه بی اصل اگر
موضع معتاد یا غیر معتاد اگر خلطی باشد یا از سوراخی دیگر که محل
امده باشد غیر موضع خلطی چه خلطی مسدود شده باشد چه مسدود
نشده باشد و اگر از معدة نباشد بلکه از حلقه دبر بادی بیرون
میاید و گویا این همان است که شیطان در دبر بطوریکه گویا
شخص حدث شده ناقص نیست و هم چنین ناقص نیست بادی
که از قبل بیرون میاید و هرگاه شک کند که بادی بیرون آمده
یا نه یا آنکه بادی که بیرون آمده ناقص است یا نه وضویش باین
احتمال شکسته نمیشود چه بآدم خواب که در عرف صدق خواب
رفتن کند در هر حال تیکه باشد هر چند در حال نشستن یا راه
رفتن باشد و علامت حصول آن اینست که چشم نه بیند و گوش

نشود و اصل مناط اینست که در حالت خود طم خواب را در آن
کند و محض حریت و بینگی و کسالت و چشم بهم آمدن و گردن
کج شدن و دیدن بعض چیزهای شبیه بخواب دیدن و نفس
بلند کشیدن و حوز به معنی بزدن دلیل خواب نیستند و نقص
طهارت نمیکند هرگاه غلبه فاقه بر حواس نشد باشد پس
مناط زوال حواس است نه اینکه اثر آنها زایل شود بسبب مشغول
بودن دل که در حالت بیداری هم گاهی اتفاق میشود و در حکم
خواب است هر چه عقل و ابر طرف میکند از توانگی و بیوشی
و مستی که همه اینها نقص طهارت نمیکند بجزم استغاضه
قلیله که پلنبه و نفوذ نمیرود و سوراخ نمیکند از او اما غیر قلیله
پس متوسطه موجب غسل میشود و با وضوء از برای نماز صبح
و کثیره دو غسل دیگر از برای ظهر و عصر و مغرب و عشاء بخواند
و تفصیل آن ذکر میشود در محل خود در انشاء الله ششم من
بلک میت انسانی بر آن مرد شدن و پیش از غسل دادن که موجب

۱۴۱ غسل میشود وضوء هم بنابر احوط هفتم بیرون آمدن ^{شست}
از مخرج بول بعد از بول و پیش از استبراء و کیفیت استبراء ^{شد}
در احکام فحلی من اجزاء وضوء و ابیان فرمائید در اجزاء وضوء
دوشستن و دو مسح کردن دست دوشستن از برای صورت
و دست راست و دست چپ است و دو مسح از برای سر و پای
راست و پای چپ است من قدر بر آنکه از صورت واجبست
شستن آن در وضوء بیان فرمائید حج اما طول آن پس چیزی
است که ما بین محل روئیدن مویست از پیش سر و آخر زلف ^{است}
و عرض آن قدر است که فرامیگیرد آنرا انگشت بزرگ دست و
انگشت وسط هرگاه وسط آنرا بر وسط بگذارد و تمام دو انگشت
و انما ید و ناچار است از یقین کردن بشستن مقدار ی که
معین شد پس باید قدری از بیرون حد شسته شود
و از دو طرف طول و عرض من باب المقدمة من کسی که
پیش سرش موند داشته باشد یا اینکه موی پیشانی بر او رسیده

باشد یا انگشتان او را زنی یا کوفته یا زنی یا در چنانی و کوفتی
از مغایرت خارج باشد تکلیفش چیست حج در حکم خود رجوع
بمسئول الخلقه کند یعنی نسبت انگشتان را بر و اگر او معلوم نماید
س در شستن صورت در وضوء باید از کدام طرف ابتداء
بشستن کند حج باید از بالا ابتداء کند و در پائین میاورد
ابراجم اگر عکس کرد وضو باطل است مگر آنکه ابرو را بر گرداند
ابرا از بالا میاورد و بر برگرداند آن قصد شستن وضوء
کند که در این صورت صحیح است هرگاه صورت خود را
در حوض مثلاً گذارد و قصد شستن آن یکدفعه کند وضوء
صحیح است بانه حج باطل است زیرا که لازم است بتدریج بشوید
پس باید قصد وضوء به بیرون آوردن بکند یعنی بغسل انداختن
که بان حاصل میشود سؤال مقدار سر از بر شده از ریش
واجب است یا نه جواب واجب نیست اما هر چه از موی صورت
داخل است در حدی که شستن آن واجبست باید ظاهر آن

شستن

شسته شود س شستن باطن بینی و موضع بهم آمدن دو س ۱۴۳
لب واجب است یا نه حج شستن قدیری از باطن بینی یا
موضع بهم آمدن دو لب و لوم من باب المقدّمه واجب است
س مقدار واجب از شستن دو دست را میان فرمائید
جواب واجب است در وضوء شستن دو دست از مرفق
و احوط شستن خود مرفق است هم و باید ابتدا کند در
شستن از مرفق تا آخر انگشتان س هرگاه قدیری از دست
بریده باشد تکلیف چیست حج باقی مانده را بشوید با همان وضوء
که از انجا بریده است و اگر از محل شستن چیزی باقی نمانده
غسل آن ساقط است و اولی شستن تمام باز واجب است
صورت س شستن موها نیز که بردست است واجب
است یا نه جواب احوط بلکه اقوی وجوب شستن آنهاست
باز دست و ناخن هم هر چه دراز باشد باید شسته شود
سؤال هرگاه شک کند که مانعی از رسیدن آب به پیشه

در بیان وضوء است

۱۴۴ در اعضاي وضوء هست يانہ حج احوط اينست و از يکي کند
 س مقدار واجب را از مسح بيان فرمائيد حج واجبست
 جزئي از پيش بر مسح کند و احوط اينست که کمتر از عرض يك
 انگشت نباشد از طرف بالاي سر و بر پائين و عکس جائز است
 اگر چه احتياط در ترك است س در مسح سر مسح بشه لازم است
 يا مسح موي آن كافيه است حج مسح مو كافيت اما هرگاه زير
 موها مانعي ديگر بر بشه باشد اشكال در آن هست بلكه مسح مو
 در اين صورت جائز نيست س مسح سر بايد با كلام دست و
 چه طرفي از دست باشد مسح بايد با طن دست باشد و احوط
 اينست که بدست راست مسح سر کنند بلكه احوط اينست که با انگشت
 ان غير انگشت بزرگ مسح کنند س مسح سر بايد به تری وضوء
 باشد يا به آب تازه هم خوب است حج بايد به تری وضوء باشد
 و مسح به آب تازه در حالت احتياط كفايت نميكند و معتبر است
 در رجعت مسح که تری است بآن تازه باشد که اثر در مسح کند

واحوط

در وضوء است

۱۴۵ و احوط اينست که بعد اقل شستن نرسد س هرگاه محل مسح
 از مسح تر باشد مسح صحيح است يانہ حج هرگاه تری آن بقدری
 نباشد که مانع شود از متاثر شدن محل مسح و مخلوط نشود با
 ما مسح بطوریکه مسح هر دو واقع شود عيبي ندارد س هرگاه
 بعد از شستن تمام دست چپ و فارغ شدن از شستن وضوء
 دست چپ را بر اعضا شسته شده گذارد و از تری آن ببرد آرد
 ان وقت مسح کند صحيح است يانہ جواب اقوی در نظر اينست که
 معتبر است در رجعت مسح که چنين نکند بلي عيبي ندارد تکرار کشيد
 دست در شستن عضو اخري که يعنى نکند که انرا تمام شستند
 سؤال هرگاه فراموش کرد مسح کند تا وقتیکه مطلوب باطن و ظا
 هر دو دست خشك شد تکليف چيست جواب تکليفش
 اينست که از رطوبت باقي اعضا وضوءش بکند و مسح کند و احوط
 اينست که اول از ريش بگيرد و جزئي از آن که به رنج چسبيده است
 بعد از آن اگر رطوبت در آن نباشد از آن رويها و مژه هاي چشم

و احوط اگر نباشد احوط اینست که از مقدار سر از پیر شده از پیشتر
که بان مسح کند سر هرگاه تری از وضوء در دست نماند
بجهت مسح از بابت گردن یا غیر از آن ولو آنکه بر عضو اخیر حلی
آب بریزد یا در جای دیگر برود و وضوء بگیرد تکلیفش چیست
ح احوط اینست که برابر ناز مسح کند و تیمم هم بکند و دویم
دو مسح روی و پا است ابتدا بکند از سر انگشتان تا کعبین و
احوط اینست که تا جای متعل شدن استخوان قدم و ساق پا را
مسح کند این از حیث طول و اما از حیث عرض سه مرتبه مسح
ندارد بلکه کفایت میکند مقداری که صدق اسم مسح بر آن بکند
ولیکن احوط اینست که از پهنای یک انگشت کمتر نباشد و بهتر
مسح کردن است با تمام دست سر ترتیبی بین مسح پاها است
یا نزع احوط ترتیب است اینکه اول پای راست را مسح نماید
کند بعد پای چپ را و عکس نکند و هر دو را با هم هم مسح نکند
سؤال در مسح پاها ابتدا کردن از سر انگشتان واجبست
بفرست

یا عکس هم جائز است جواب عکس جائز است اما اول احوط
سر مسح پاها بکند ام دست باید باشد مسح پای راست
بدست راست و پای چپ بدست چپ بنابر احوط سر هرگاه
حالی روی پا باشد از الله ان جهت مسح واجب است یا نه
ح بلی واجب است زیرا که مسح باید بر بشره باشد حتی آنکه مسح بر
بند نعل عری و موی که از حد خودش بگذرد جائز نیست بنا
بر احوط در هر دو بلی هرگاه ضرر نرین باشد مثل برف و مثلاً آن
مسح بر حائل کند و هم چنین است سر ولیکن احوط در آن اینست
که تیمم هم کند سؤال هرگاه کسی بر اعضای ضعیف جیره
باشد تکلیفش چیست جواب هرگاه ممکن باشد بدو و
حرج که زیر آن ظاهر اینست بسبب کندن جیره یا سببی دیگر
مثل آنکه اینقدر آب بریزد روی جیره ناز بر آن شسته شود
یا مکرر عضو خود را مثلاً فرو برد زیر آب تا یقین کند برتر شد
زیر آن واجب است بر او چنین کند و همچنین باید بردارد

در وضوء است

۱۳۸

جبیره را اگر برداشتن آن ممکن باشد بدون حرج و جبیره
در مواضع مشکش بوده باشد سه هرگاه برداشتن جبیره ممکن
نباشد و رساندن آب زیر بند و ن برداشتن آن بطوریکه
صدق شستن بکنند هم ممکن نباشد تکلیف چیست حج احوط این
که جمع کند بین رسانیدن زیر جبیره ولو صدق شستن نکند
و مسح جبیره بر آب ^{مکمل} سؤال رساندن آب زیر جبیره ولو صدق شستن
نکند اصلا ممکن نباشد چه کند جواب وضوء بگیرد
و مسح کند روی جبیره را بر آب لیکن احوط اینست که مستجابی
شستن نسبت بروی جبیره عمل بیاید سه در صورتیکه روی
جبیره را تو میزند تا چه انداز تو رفتن آن لازم است حج باید همه
جبیره را ترک کند تا ممکن است پس ضرر ندارد رسانیدن آب باین
خیوط جبیره سه در وضوء جبیری که جبیره را مسح میکند بر آب
لازم است که باطن دست باشد و بر باقی مانند آب وضوء باشد
یا نه حج لازم نیست سه هرگاه جبیره در محل مسح باشد چکند حج
هرگاه

در وضوء است

۱۳۹

هرگاه جبیره تمام جای مسح را گرفته باشد بر آن مسح کند و هرگاه
رساندن ^{مکمل} مسح بیشتر ممکن باشد باید برساند بنا بر احوط سه
کسیکه زخمی یا دملی بر اعضایی وضویش باشد تکلیفش چیست
حج زخم و دمل هرگاه بگرفته باشند یا دملی روی یا ^{بنا}
باشد که بشه مستور باشد حکم آنها حکم جبیره است و احوط
اینست که جمع کند بین عمل وضوء جبیری و تیمم مگر آنکه زخم یا دمل
در موضع تیمم باشد که در این هنگام دو نیست کفایت وضوء
تنها و اگر چیزی بر آن زخم یا دمل نباشد و شستن ممکن
نباشد پس اگر ممکنست که خود بشه را مسح کند یا بچین کند
و اگر ممکن نباشد که نه روی آن بگذارد و آن که نه را مسح کند
لیکن اطرافش هر چه مسح است باید شسته شود و اگر گذاشتن
که نه هم ممکن نباشد شستن اطرافش تنی کفایت میکند
وضوء و در این صورت اخیر تیمم هم کند و لو زخم یا دمل بر موضع
تیمم هم باشد بنا بر احوط سه کسیکه در جای از بدنش جبیره یا

در وضوء است

یا در ملبی باشد غیر اعضا وضوء در غسل چنانچه حکم غسل حکم وضوء است
بدون تفاوت س هرگاه جبری بر ماسح باشد چه کند چ باید
به تری باقی مانده بر جبر و محل مسح را مسح کند مثل بشره بنابر احوط
س هرگاه جبری مسح باشد چه کند چ که نه پاک بر آن بگذارد و
آن مسح کند و تقیم هم کند بنابر احوط س شرائط وضوء را بیان
فرمائید چ در صحت وضوء چند امر شرط است از آنها است پاک
بودن آب مطلق بودن آن و مباح بودن و ظهور بودن آن و پاک
بودن اعضا شکی در وضوء شستن میشوند و مسح کرده میشوند
و نبودن چیزی بر اعضا که مانع باشد از شستن یا مسح کردن
بشره و مباح بودن فضا شکی حرکت دست در آن واقع میشود وقت
شستن اعضا و مسح کردن و محل بختن آب وضوء هرگاه وضوء
نصف کران باشد یا مستلزم آن باشد و از آنها است ترتیب
در اعضا پس اول بشوید تمام صورت را بعد از آن تمام دست
راست را بعد از آن تمام دست چپ را بعد از آن سر را مسح کنید

بعد

در وضوء است

بعد از آن دو بار و احوط اینست که اول پای راست را مسح کند ۱۵۱
بعد پای چپ را و از آنها است موالات باین معنی که تاخیر نکند مسح
را در عضو لاحق تا تمام اعضا پیش خشک شوند و احوط این است
که وقت شروع در لاحق عضو پیش آن مخصوص خشک نشده باشد
و احوط این است که هیچ چیزی از اعضا پیش خشک نشود وقت
شروع در عضو ما بعد از آنها و احوط این است که بطوریکه وضوء بکند
که عرفا بگویند اعمال وضوءش را پی در پی جا آورده است اگر چه
این شرط صحت وضوء نیست و از آنها است نیت و آن عبارتست
از جا آوردن عمل محض امثال و اطاعت امر خدا و خالص بودن
آن از برای خدا جل جلاله پس اگر با قصد عبودیت قصد بریا
هم کرد وضوء باطل میشود و فاسد هم میشود هم بنابر احوط اگر
عجب و زینید مقارن عمل بعمل خود واقعی است بطلان هرگاه
عجب و چنانچه چندی باشد که صفات یا عنوان بندگی داشته
باشد و از آنها است جا آوردن خود شخص افعال وضوء را

در خلل وضو است

۱۵۲ از شستن و مسح کردن در حال اختیار و اقامه حال اضطراب
پس عیب ندارد که کسی دیگر او را وضو بدهد لیکن خودش
نیت کند و احوط در صورتیکه از همه افعال وضو عاجز باشد
باشد این است که هر دو نیت کنند هم خودش و هم کسیکه او را
وضو میدهد فصل در خلل وضو است سه احکام خلل
وضو بیان فرمائید حج کسیکه یقین داشته باشد که حدث
بوده و شك کند که منظر شده یا نه باید طهارت بگیرد و هرگاه
یقین بطهارت و حدث هر دو داشته باشد در زمان بقا
و شك کند که الآن منظر است یا حدث هم باید طهارت بگیرد
و هرگاه یقین نداشت بطهارت و شك کرد که بعد از آن حجت
از او واقع شده یا نه اعتناء نمیکند و منظر است سه هرگاه
یقین کرد بعد از وضو که عضوی از اعضای وضویش را
نگسته یا مسح نکرده از روی فراموشی تکلیفش چیست
جواب همان عضو را میشوید یا مسح میکند و عضو را بعد

انرا

در خلل وضو است

۱۵۳ انرا تا عضو اخیری هم بشوید یا مسح نکند که ترتیب حاصل بشود اگر
موالات فوت نشود و الا وضو باطل است و باید انرا از سر بگیرد
هرگاه در بین وضو گرفتن شك کرد در فعلی از افعال وضو چه بکند
حج باید انرا جای آورد با مراعات ترتیب موالات و بودن مسح برتری
دست و مثل ان از چیزها نمیکند معترند که وضو سه هرگاه شك کرد
در بین وضو گرفتن که آیا مانعی در اعضای وضو هست یا نه تکلیف
چیز است حج احوط اگر نباشد اقوی اینست که اطمینان پیدا کند به
نبودن مانع بصحیح کردن یا بطور دیگر سه هرگاه شك کرد بعد از
فارغ شدن از وضو که مانعی از شستن بشود یا مسح ان بر اعضای وضو
بوده یا نه یا اینکه یادش باشد که وقت وضو گرفتن فراموشی نکرده است
تکلیف چیست حج از برای عدم اعتناء بشك در این صورت و بنا گذارند
بر شستن شدن جز و مشکوک فيه و تمام بودن وضو و جهل هست
لیکن احتیاط خلاف آنست سه هرگاه بعد از وضو مانعی بر اعضای
وضو دید و شك کرد که آیا بعد از تمام شدن وضو بعل آمده

۱۵۳ با در وقت وضوء آنرا بوده تکلیف چیست حج اعتناء نکردن بشک در
این صورت و بنا گذاشتن بر تمام بودن وضوء خللا فاحشاً است
مس کسبیکه کثیر الشک باشد در وضوء باینکه در هر وضوء
خیلی شک کند که فلان عضو را شسته ام یا مسح کرده ام یا نه یا خیلی
شک میکند که اعضای وضوء را قیاسی کرده ام که مانع از اتمام
باشد تکلیف چیست حج اعتناء نمیکند و بنا میکنند بر تمام بودن
وضوء مس حکم طهارت و نماز کسیرا که سلس البول دارد و شک
زده و بیان فرمائید حج از برای ایشان چند حالت هست یکی
از آنها اینکه مهلت داشته باشند که طهارت و نماز اختیار بجا
آورند پس اگر در اقل وقت مهلت داشته باشند تأخیر از برای
ایشان جائز نیست و باید اقل وقت طهارت بگیرند و نماز بکنند
و اگر تأخیر کردند و دیگر تأخیر از وقت مهلتی برای ایشان افتاد
نشد کثرت کارند حالت دقم این است که مهلت طهارت و نماز
اضطراری داشته باشند مثل نماز حال قبل از احوط در این

صورت اینست که جمع کنند بین آنها و نماز اختیاری بکنند که میباید ۱۵۴
حالت سوم اینست که مهلت داشته باشند از برای وضوء
و قدری از نماز و قدرت داشته باشند نماز بتکرار وضوء ۲ بر تمام کردن
در بین نماز پس احوط جمع است بین نماز بتکرار وضوء و حالت
چهارم اینست که مهلت داشته باشند از برای طهارت و وضوء
از نماز و قدرت نداشته باشند بتکرار وضوء و بین نماز احوط
اینست که بقدر امکان تکرار وضوء کنند در بین نماز حالت پنجم
اینست که مهلت نداشته باشند اصلاً پس احوط در این
هنگام این است که بجهت هر نمازی وضوء بگیرد و بتجلیل نماز
نماز شود بعد از وضوء سؤال حکم مسطور و مبطل و از
بابت طهارت از خبث بیان فرمائید جواب احوط از الیه
خبث است هر قدر ممکن باشد و لو در بین نماز هر گاه منافعی
با نماز نباشد و اقوی این است که واجب است حفظ کردن
خود از سرایت کردن نجاست به بدن کسیه بخود که مانع است

در خلل وضو است

فیه الصلوة نباشد و اگر باشد پیش از نماز یا ظهر یا عصر یا
تبدیلش کند بکسب یا با کسی دیگر سر عواریر که اعاده وضو مستحب است
بیان فرمائید حج با کسی نیست به اعاده وضو بجز ثواب بعد از چند
چیز اول بیرون آمدن از مکانی و در آنجا دویم خندیدن در
نماز سیم دروغ دادن چهارم ظلم کردن پنجم زیاد شعر یا طبل
خواندن ششم خون دماغ شدن هفتم قی کردن هشتم خلل
کردن دندان بطوریکه خون بیرون بیاید نهم مس باطن بر
و احلیل دهم فراموش کردن استنجاء پیش از وضو یازدهم
بوسیدن زوجه بی هوش س چیزهایی که وضو برای آنها
واجبست بیان فرمائید حج واجب است وضو برای هر نماز
واجبی حتی نماز احتیاط غیر نماز میت و شرط است در جهت نماز
مسجی و احوط است در اجزاء فراموش شدن نماز و وسع
سهم و واجبست وضو از برای طواف واجب و واجب میشود
وضو بند و عمده و عین و شرط است بنا بر احوط اگر نباشد

و نه

۱۵۶

کتاب
الصلوة
مکمل

چیزهایی که وضو برای آنها واجب است

اقوی در جو از من کتابت اسم خداوند جل شانده و صفات خاصه
او و من کتابت قرآن و لو اسماء و ملا عین مثل فرعون و شیطان
و قارون و مثل آنها و اولی بلکه احوط شرط بودن وضو است
در مس اسماء انبیاء و اوصیاء و من کتابت قرآن و چیزی که
در حکم انست بعضو یا طن مثل البسیدن بزبان از برای محمد
جائز است یا نه حج مس بزبان یا مثل آن هم ظاهر حرام است مس
من کتابت قرآن و چیزی که در حکم انست هرگاه بطریق حاکم یا
از برای محدث جائز است حج هرگاه مکتوب بخود است اجتناب
از مس اطراف که بفضاء حفر بگذرد احوط است مس
کتابت قرآن و چیزی که در حکم انست هرگاه بخط ناخن نوشته
باشد چه حکم دارد از برای محدث حج حرمت مس جانب راست
که عذاب است اظهر و حرمت مس جانب چپ که مقلوب میشود
است احوط است مس من کتابت هرگاه بحروف ایجاد شده
شده باشد از برای محدث جائز است یا نه حج اگر مقصود اعاده

۱۵۷

۱۵۸ حرم معلوم نیست و اگر مقصود حروف مقطعه است حرم است احتوط
بلکه احتیاط است پس چیزهایی که مستحب است وضو برای آنها بیان
فرماید حج مستحب است وضو از برای چند چیز اول نماز و طواف
مستحب باقی اعمال حج دوم خوابیدن مخصوص از برای جنب بعد
از برای نماز میت چهارم قرأت قرآن پنجم داخل شدن مساجد
ششم از برای جنب هرگاه خواسته باشد میتی را غسل دهد
هفتم از برای غسل هنده میت هرگاه بخواهد پیش از غسل
مس جماع کند هشتم از برای خوردن جنب حاضر خدمت
از برای جماع بعد از جماع دهم از برای ذکر خواندن حاضر
ذکر اوقات نماز یا زدهم از برای با طهارت بودن دو آردم
از برای تجدید مس مستحب است وضو را میان فرماید حج
مستحب است از برای وضو چند چیز اول گذاشتن ظرفی که
اب از آن بر میدارند در جانب راست دوم آب برداشتن از ظرف
با دست راست سیم بسم الله گفتن وقت وضو گرفتن

و اگر

چهارم دعاها اینکه وارد شده اند سؤال دعاها نیز اگر وارد
شده اند وقت وضو گرفتن بیان فرماید حج مستحب است
اینکه در وقت مضمضه کردن بگوید اللهم اغفر لی غیبتی و نور آفک
و اطلق لیانی و ذکرک و شکرک و در وقت استنشاق بگوید
اللهم لا تحر منی طیبات الجنان الجنة و اجعل لی من شجرها
و روحها و ریحانها و طیبها و در وقت شستن صورت بگوید
اللهم بیض وجهی یوم سواد فیهِ الوجوه و لا تسود وجهی یوم
تبیض فیهِ الوجوه و در وقت شستن دست راست بگوید
اللهم اعطنی کتابی بيمينی و الخلد فی الجنان بيمينی
حساباً بئراً و در وقت شستن دست چپ بگوید اللهم
لا تطعن کتابی بشمالی و لا من قرأ ظهیری و لا جمعها مغلولة
الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النيران و در وقت
مسح سر بگوید اللهم غشني برحمتک و برکاتک و در وقت
مسح پاها بگوید اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیهِ

الْأَقْدَامَ وَاجْعَلْ سَعْيِي قَبْلَ رَيْبِكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَجَوْنِ الزُّنُورِ
تاریخ شود بگوید اللهم اغفر لي سئلك تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام
رضوانك والجنة بنج مسواك کردن ششم شستن هر دو
دست از بند یا نصف رزاع پیش از آنکه آنها را داخل طرف کند
یک مرتبه از بول و خواب و در مرتبه از غائط هفتم مضمضة تا
استنشاق هر یکی سه مرتبه با مقدم داشتن مضمضة بر استنشا
هفتم اینکه ابتدا کند مرد بظاهر دستهای خود وقت شستن
انها عکس زن مکرر هات و وضوء را بیان فرماید جواب
مکروه است در وضوء استغاثت از غیر ذکر مقدمات قریبه
وضوء مثل حاضر کردن ظرف آب و افضل باینکه گذاشتن بر وی
بر اعضای وضوء تا خودش خشک شود و خشک نکردن اعضا است
بدستمال سه غسلهای واجب را بیان فرماید ج غسل پاها
واجب شتر اند اول غسل جنابت دوم غسل حیض ستر نفاس
چهارم استغاضه پنجم غسل منیست ششم غسل اموات سه
بر

در آداب وضوء

سبب جنابت را بیان فرماید ج به دو سبب جنابت حاصل می ۱۶۱
اول بیرون آمدن منی در خواب یا بیداری از مجرای که معتبر بود که
ذکر ناقصه بول از برای وضوء از مرد یا زن سه هرگاه چیزی
بیرون بیاید که منی بودن آن یقینی نباشد تکلیف چیست ج
هرگاه صحیح المزاج باشد هیچ علامت منی شناخته میشود و اگ
بیرون آمدنست بشهوت و جستن و سستی بدن و بوی شکوفه
فحل دادن و در مریض شناخته میشود بمقارنه شهوت و سستی
بدن تنها دو جماع است اگر چه انزال منی نشود و ان عبارت
است از غائب شدن تمام حشفه ذکر قبل یا دبر و احوط وضوء
جنابت است بمسئله ای داخل شدن ذکر در قبل یا دبر وضوء
چیزهایی که موقوف اند بر غسل جنابت بیان فرماید جواب
چیزهایی که بر غسل جنابت موقوف اند چند امر اند اول طواف
واجب نماز واجب باشد یا مستحب غیر از نماز میت و گو
روزه واجب میسر متر اسم الله است و لوجه اسم کسی باشد مثل

عبدالله بن ابی احوط و احوط مس نکردن جنس است اسم غیر عیسی
از برای خداوند جل شانہ و بانی اسماء او غیر لفظ الله و اسماء انبیاء
و ائمه علیهم السلام و حرام است بر جنب مس کتابت قرآن چه تمام
درنگ کردن در مساجد بلکه مطلق داخل شدن مگر آنکه از در بی
داخل شود و از در بی بیرون رود مگر در مسجد الحرام و مسجد نبوی
که گذشتن هم جایز نیست بجز داخل شدن در مسجد برای آنکه
چیزی گذارد در آن ششم خواندن چهار سوره آخرت که سجده
واجب دارند و آنها اقرء و البقره و آل عمران و محمد و حم السجده اند
و مستحب است غسل جنابت بنفسی آنکه قصد غایتی نکند مس
مکروهات از برای جنب بیان فرمائید حج مکروهات از برای
جنب چند امر اند اول خوردن و آشامیدن و رفع کراهت
شستن دست دوم خواندن زیاده تر از هفت آیه از قرآن
غیر سوره های سجده دار سوم مس قرآن غیر کتابت آن که حرام
چهارم خوابیدن و رفع میکند وضو گرفتن پنجم خضاب بکشتن
در کمر

و مکروه است از برای کسی که خضاب بسته خود را جنب کند مگر بکند
بعد از آنکه رنگ گرفته باشد مس و اجبات غسل زیان فرماید
حج و اجبات غسل چند امر اند اول نیت است دوم استدامه نیت است
سوم شستن ظاهر بشره است بطوریکه از شستن گویند بکشتن
غیر بشره کفایت نمیکند مگر در حیوة پس واجب است رفع مانع از
رسیدن آب به بشره یا داخل کردن آب زیر آن و احوط شستن
موی کفناهی است که جز بدن محسوب میشود چنانکه احوط شستن
جانبیست از بدن که مرد و یا باشد بین ظاهر بدن و باطن آن چنانکه
ترتیب است در غسل یعنی باینکه بشوید اول تمام سر و گردن را
بعد از آن تمام نصف راست بدن را بعد از آن تمام نصف چپ را و ناچار
از شستن جزئی از عضو یا عضو دیگر من باب المقدّمه و احوط
شستن عورت و ناف است با جانب راست و چپ پنجم مطلق
بودن آب غسل و پاک بودن آن و مباح بودن مکان آن چنانکه
آب غسل ریخته میشود و ظرف آب و آنکه خود شخص افعال غسل را بجا

۱۶۴ بیاورد و مانع از استعمال آب نداشتند باشد مثل مرغی که استعمال آب بسبب آن مضر باشد و پاک بودن جای از بدن که آب غسل بر آن جاری میشود بلکه احوط است که وقت شروع در غسل تمام بدن پاک باشد پس موالات معتبر است در غسل بانه حج معتبر نیست آثار غایت متابعت عرفیه را بیان نمی که بگویند افعال غسل را پیچیده و آورده بهتر است سؤال مستجاب غسل را بیان فرمائید حج چند امر اند اول شستن روزه دست پیش از غسل از دو مرقه دم مضمضه ستوم استنشاق هر یکی سه مرتبه چهارم کشاندن دست بر بطن در غسل نیتیم بلکه سزاوار است و ادبی کردن به بیرون آوردن انگشت از دست و مثل آن و رساندن آب بر شکمهای شکم پنجم است بر آوردن بول پیش از غسل از برای کسی که با نزال میجنب شده باشد پس غسل جنابت مجزئ است از وضو و بانه حج بلوغ نیست پس هرگاه در بین غسل تریقی حدوث شد بول است

هر کس

۱۶۵ چه کند جواب احوط از سر گرفتن غسل است بترتیب وضو و بعد از آن بجهت نماز و مثل آن اگر چه تمام کردن غسل وضو گرفتن خالی از قوت نیست فصل در حیض است سر صفات خون حیض را بیان فرمائید حج خون حیض خوب است که حلال و پاک است و آنرا در رحم زنان خلقت کرده است بجهت مصالحتی چند و غالباً سیاه و نلک یا سرخ است و غلیظ و گرم و تازه است و بقوت و سوزش بیرون میاید عکس خون استسقاء پس زن چه وقت حائض میشود حج بعد از بلوغ و پیش از یائس که حد آن در قرینه و خطیه شصت سال است ^{و همچنین در نطفه با مال و در} و در غیر این و پنجاه سال است پس هرگاه خون حیض متنبه شد بخون دیگری تکلیف چیست حج هرگاه متنبه بخون استخاضه باشد از روی صفات تعیین میکند که هرگاه بصفت حیض باشد حکم میشود حیض بودن و اگر بصفت حیض نباشد اما در ایام عادت باشد هم حیض است

در حیض است

۱۶۶ والا پس حکم میشود با استفاضه بودن آن و هرگاه مشبه شود
بفون بکارت امتحان میشود بداخل کردن پنبه در فرج و کی
تا تل کردن بعد از آن بیرون بیاورد آنرا اگر لوله از خون
بر آن باشد خون بکارت است و اگر خون در آن فرو رفته باشد
حیض است و اگر مشبه شد بفون فرجه یعنی بجای که در آن
موضع باشد زن بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند میکند
و انگشت وسطای خود را در خود فرو برد اگر خون از طرف چپ
بیرون آمد حیض است والا خون فرجه است بنا بر آنچه جمعی
از علماء قایل شده اند ولیکن محل اشکال است و احتیاط در آن
طریق بخاستن سر اقل ایام حیض و اکثر ایام قوامند
حج اقل آن سه روز است و اکثر آن ده روز است پس هرگاه یک
روز یا دو روز یا سه روز و یک ساعت کم خون دید حیض
نیست سر اقل ظهر را بیان فرمائید حج اقل ظهر ده روز است
پس هرگاه بفاصله ده روز یا کمتر بعد از حیض پیش خون دید
بمغز

در حیض است

در حیض است

۱۶۷ حیض نیست و اگر روزی یا زده دید میگوئیم حیض است اگر باغ
دیگر نداشته باشد سر در اقل و اکثر حیض و اقل ظهر شبها و اقل
یا نه حج شب اول و شب آخر در اقل حیض و اکثر آن و اقل ظهر روزی
و شبهای وسط داخلند سر تفصیل ذات عادت و غیر ذلک
عادت و اگر حیض بیان فرمائید حج حاضر یا صاحب عادت است
یا نه و اقل یا وقتی است و عده یک یا عددی است نهها و دویم یا بسته
است و او ز نیست که پیش از آن خون ندیده است و این اول مرتبه
است که دیده است و یا مضطرب است و او ز نیست که مکرر
خون دیده لیکن عادت برای او مستقر نشده و یا ناسیه است
و او ز نیست که عادت معینی دارد ولیکن یادش رفته و مخیره
هم او را میگویند و مضطرب باشد هم میگویند سر عادت نه
حیض بچه عمل میاید حج عادت آنست که زن دو مرتبه یک یک
یک قسم خون ببیند از حیث وقت و عده مثل آنکه دو مرتبه
از روزی اول ماه تا آخر روز خون ببیند و این صاحب عادت است

در حیض است

۱۶۸ وعده تیه است یازده مرتبه اول ماه خون بیند ولیکن بیکرتبه
پنج روز یک مرتبه شش روز و این صاحب عادت وقتیه است
که عده تیه یازده مرتبه یک مرتبه یک روز خون بیند لیکن
بیکرتبه اول ماه و در ماه دیگر بیکرتبه آخر ماه و این صاحب
عادت عده تیه است نهانه وقتیه سنو ال نه یک دفعه اول
خون دید و عادت نلارد چه کند جواب اول رجوع بهمیز کند
باین معنی که هر قدر از خون بصفات خون حیض است آنرا حیض
میگوید و غیر از آنرا استخاضه و اگر تمیز نداشته باشد خون
رجوع میکند بعادت زکهای افادیش مثل مادر و خواهر و عمه
و خاله و جدّه خود و اگر ممکن نباشد بعضی از علماء قائل شده
اند بر رجوع او هم ستان خود من هرگاه زنی سه روز متوالی
خون دید بعد ندید تا نه روز گذشت روز دهم دید و اگر
در روز چهارم کرد تکلیفش چیست حج هرگاه صاحب عادت
وقتیه و عده تیه است ایام حیض را عادت میگوید و تا بعد

استخاضه

و لیکن در عادت و وقتیه
در آن قائل است

در احکام حیض است

استخاضه و هرگاه صاحب عادت نیست و مبتدئه است چنانچه ۱۶۹
میکند که پیش ذکر شد و بعد از تعدد تمیز عادت اهل و هم ستان
اختلاف رجوع میکند باخبا و غیر است در عمل باخبا را باین
آنکه حیض را در هر ماهی شش روز یا هفت روز باید ماهی
سه روز و در ماهی دیگر ده روز بگیرد و باقی استخاضه من
هرگاه پیش از عادت و در ایام عادت خون دید چه کند حج
اگر از ده روز نگذشت همه را حیض میگوید و اگر از ده روز
گذشت عادت را حیض میگوید و باقی استخاضه من هرگاه
ایام عادت و بعد از آن خون دید چه کند حج اگر از ده روز
زیادتر نباشد همه را حیض میگوید و الا ایام عادت را حیض میگوید
و زیاده بر عادت را استخاضه من هرگاه پیش از ایام عادت
و در ایام عادت و بعد از ایام عادت خون دید چه کند
حج اگر از ده روز زیاده نباشد همه را حیض میگوید و الا ایام
عادت را زیاده بر ایام عادت را استخاضه میگوید من هرگاه زنی

در احکام حیض است

دانت که مادت او هفت روز است لیکن فراموش کرد که اول
ماه است یا وسط یا آخر تکلیف چیست جواب هرگاه خون در
این اوقات محتمله بر او مستمر باشد و در وصف مختلف باشند
در تعیین وقت رجوع تمیز میکند والا احتیاط در اوقات محتمله
مطلوب است سه هرگاه زن میدانست که اول هر ماه عادت
حیض او است لیکن فراموش کرد که چند روز است چه کند حج
شده و فرزند البرا حیض میگیرد و ترك عبادت میکند و
باقی ایام احتیاطا عمل مستحاضه را بجا میآورد تا ترك حائض و
احوط آنست که ناده روز ترك بکند آنچه را که حائض باید ترك
کند و چنانچه معلوم شد بر او که این مدت تمام حیض بوده
نماید او قضای آن را بجا آورد اما باید قضای روزی که جای آورد سه
هرگاه زن مضطرب باشد که همیشه مختلف خون میبیند هم
حیث وقت هم از حیث عدد چه کند حج اول رجوع تمیز میکند
باین معنی که در هر مرتبه هر قدر از خودش بصف خون حیض است
انرا

در احکام حیض است

انرا حیض میگیرد و باقی را استحاضه و اگر تمیزی نباشد یا اندک
که بصف خون حیض است از سه روز کمتر باشد یا از ده روز بیشتر
باشد رجوع میکند بر ایات و از جمله احتیاط آنست که در هر ماه
شش روز از آن را حیض میگیرد سه هرگاه زنی اول ماه سه
روز خون دید بعد از آن ندید تا پانزدهم باز سه روز دید
کدام را حیض میگوید حج هرگاه عادت وقتیه داشته باشد هرگاه
که در وقت عادت او است حیض میگیرد و هرگاه مبتدیه باشد
حکم او گذشت سه هرگاه زن سه روز متوالی خون دید و
منقطع شد بعد از آن سه روز دیگر هم دید یا بیشتر چه کند
حج اگر مجموع دو خون بازماند پاکیه که فاصله شده است بین
انها از ده روز زیادتر نباشد و طرف بازماند پاکیه را
حیض میگوید اما در زمان پاکیه که بین دو طرف واقعست جمع
کند بین ترك حائض و افعال مستحاضه احوط است و اگر مجموع
دو طرف و زمان پاکیه از ده روز بیشتر نباشد پس اگر یکی از آن

۷ احوط آنست که حیض
بمقتضای یکی از روایات
که میگوید کمتر از حیض آن
قراوند در صورت
اول و آن را بعضی از
بیشتر بگیرد در صورت
دوم

در احکام حیض است

۱۷۲ و خون در ایام عادتش باشد دون دیگری ان خون را که در
ایام عادت او است تنها حیض میگوید و اگر هجده روز از عادت
نباشد هر قدر که بصف خون حیض است حیض میگوید و مانقی با
استخاضه و اگر هر دو خون در صفت مثل هم باشند پس لحوطه است
که اول آنها را حیض میگوید اگر چه تغییر خالی از وجه نیست و هرگاه
بعض یکی از آن دو خون در عادت باشد و دیگری قرار گیرد
ان یکی را که قدری از آن در عادت حیض و اگر بعض از هر دو
خون در عادتش باشد پس اگر ان مقدار یکی که در عادت او بود
از طرف اول شده و در باشد یا بیشتر قرار گیرد و طرف
عادت را حیض و احتیاط میکند در زمان پاک که فاصله شده و ما
قبل طرف اول و ما بعد طرف دوم را استخاضه و اگر چیزی که در
عادت باشد در طرف اول کمتر از سه روز باشد احتیاط میکند
در همه ایام دو خون و ایام پاک که جمع بین تروک حائض و افعال است
من صاحب عادت عده تیر هرگاه خون دید بیشتر از عده و آن
روز

در احکام حیض است

۱۷۳ روز نگذشت تکلیفش چیست حج همه ایام حیض میگوید من صاحب
عادت و قیبه هرگاه بیش تر از وقت خون دید چکند حج هرگاه
از سه روز نگذشت همه را حیض میگوید من هرگاه خون از سه روز
گذشت چه کند حج و نیک از سه روز بیشتر خون دید یا صاحب
عادت یا مبتدئه است یا مضطر یا ناسیه صفت خون حیض
نداشته باشد و باقی است احتیاط اگر صاحب عادت عادتش
حیض قرار میدهد اگر چه صفت خون حیض نداشته باشد
و باقی است احتیاط اگر چه بصفات خون حیض نباشد و اما مبتدئه
و مضطر بمعنای اینکه عادت نداشته باشد رجوع میکند به
تمیز هر چه بصف خون حیض است انرا حیض قرار میدهد و
چه بصف استخاضه است احتیاط بشرط اینکه خونی که بصف
حیض است کمتر از سه روز نباشد و زیاد تر از سه روز نباشد
و اما ناسیه پس رجوع میکند به تمیز نباشد رجوع
میکند بر آیات و رجوع به آثارش نمیکند من هرگاه سه روز

در احکام حیض است

منفرقا خون دید بصف حیض در خمس و در روز چه کند چ در هر
ده روز احتیاط میکند جمع بین تروك حائض و افعال استحاضه
س احکام حائض و چیزهایی که بر او حرام است بیان فرمائید
هر چه بر جنب حرام است بر حائض نیز حرام است اضافه بر اینها نماز
از او ساقط است و روزی که بر او حرام است اقامه نماز و قضای
نکاح و قضا و روزی که باید بگیرد س زن البستن حائض میشود
یا نه چ حیض با حل نمیشود بنا بر ظاهر س هرگاه زنی خارج خلقی
او مسکود شد و خون حیض او از موضع دیگری بیرون آمد
و عادت او ثانیاً بر آن مستقر شد حکمش چیست چ حکم حیض بر
خون خارج از آن خارج جاریست س هرگاه زنی عادت کرد
که خون حیضش از دبرش بیرون بیاید احکام حیض بر آن
مقرر است یا نه چ احکام حیض بر او جاریست و تروك حائض
و باید ترك کند بنا بر وجهی س و طبعی زن در حال حیض جائز است
یا نه چ و طبعی او در قبل حرام است و موجب كفارة است و تفصیل

ان

۱۷۳۶

در احکام حیض است

آن اینست که اگر در ثلث اول حیض و طبعی کند يك مثقال شرعی طلا
باید بدهد و در ثلث دوم نصف مثقال شرعی و در ثلث آخر
ربع مثقال باید بدهد و مگر در مف ان فقرائند س بعد از آنکه
حیض از زن منقطع شد و هنوز غسل نکرده جائز است که زوج
کند یا نه چ جائز است لیکن مکروه است س و طبعی در روز
حائض یا زنی که حائض نباشد جائز است یا نه چ احوط اجتناب
از و طبعی در روز در حال حیض و در غیر آن بعید نیست جواز لیکن
با کراهت شد بدیهه س خون حیض استبرائی ندارد یا نه چ بلی
استبراء میکند زن حائض بعد از منقطع شدن خون باید بپوشد
انوقت غسل میکند س هرگاه حائض پیش از استبراء غسل کرد
و بعد از غسل خون دید اعاده غسل بر او واجب است یا نه
چ بلی هرگاه از ده روز نگذشته ان خون حیض است و غسلی که
کرده باطل است باید اعاده کند س طلاق دادن زن در
حال حیض جائز است یا نه چ جائز نیست مگر هرگاه زوج غایب باشد

۱۷۳۵

در احکام حیض است

۱۷۶ یا زوجه غیر مدخوله یا حامل باشد و بعد از پاک شدن اگر
حیض صحیح است طلاق هر چند غسل نکرده باشد صحیح است
غسل حیض چگونه است هر چند پیش از غسل جنابت است
در غسل حیض چه نیت کند هر چند غسل حیض بر نفس مستحب است
پس هرگاه وقت نماز و روزه نباشد و زن بخواند غسل
کند و نماز قضا بر او نباشد یا نفواهد بکند در غسل
حیض قصد استقباب نماید باین معنی که نیت کند غسل حیض
میکنم بجهت رفع ایغالت قرینه الی الله من غسل حیض
وضوء و نفواهد یا نه باین معنی که صحت غسل موقوف است
بر وضوء گرفتن بآن ولو وقت نباشد یا وضوء بجهت نماز است
که پیش از وقت نماز اگر باشد غسل تنها کند بعد وقت نماز
وضوء بگیرد بنا بر اینکه غسل تنها کافی نباشد بجهت مباح شدن
نماز حج احوط اینست که پیش از غسل حیض وضوء بگیرد مطلقا
بقصد قربت از این بابست که پیش از هر غسل وضوء مطلوب است
مستوفاد

در احکام حیض است

۱۷۷ من غسل حیض بجهت چه واجب میشود حج واجب میشود بجهت
نماز واجب و طواف واجب و روزه واجب و من کتابت قرآن
و دخول مسجد و خواندن سور غزائم اگر این سه تا را بخیر واجب
باشد من مکروهات را از برای حائض بیان فرمائید حج چند امر
از برای او مکروه است اول خضاب بستن به حناء یا غیر آن دوم
قرآن خواندن ولو کمتر از هفت آیه من حمل قرآن با خود در جهاد
من کردن حوائض قرآن و بین سطور آن اگر من کتابت نکند و الا
حوام است فصل در استخاضه من اوصاف خون استخاضه
را بیان فرمائید حج خون استخاضه اغلب زرد است رقیق است
بدون قوت و سوزش بیرون میاید برخلاف خون حیض
و گاهی بصفت خون حیض است و قلیل و کثیر و گاهی آن حدیج
ندارد و هر خون که از قرح و جرح نباشد و حکم بیهیضیت آن
نشود محکوم بآستخاضه بودن من اقسام استخاضه را بیان
فرمائید حج استخاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره

در احکام مستحاضه است

۱۷۸ اَوَّلًا اینست که ملوث شود پنبه که داخل در فرج کرده بخون بماند
 فرو رود در آن دَوم این است که فرو رود خون در پنبه لیکن
 بیرون نیاید از آن و بگردد برسد سیم اینست که سیلان کند
 خون از پنبه و بگردد برسد س حکم هر یک از آنها را بیان فرمائید
 جواب اما مستحاضه با مستحاضه قلیل حکم او این است که برای هر
 نمازی وضوء بگیرد و پنبه را یا عوض کند یا نظم برش کند و منوط
 باید به جهت هر نمازی وضوء بگیرد و جهت نماز صبح غسل کند و با وضوء
 این است که سه غسل کند مثل کثرت که حکمش میاید و پنبه را
 هم یا عوض کند یا نظم برش کند و کثرت باید به جهت هر نمازی
 وضوء بگیرد و هر روزی سه غسل کند غسلی به جهت نماز صبح
 و غسلی به جهت نماز ظهر و عصر و غسلی به جهت نماز مغرب و عشاء
 و مختار است بین اینکه پیش از غسل وضوء بگیرد یا بعد از آن و اگر
 وضوء گرفتن پیش از غسل است و پنبه و گدازد هم عوض کند
 یا نظم برش کند س استبراء در مستحاضه واجب است یا نه حج

در احکام مستحاضه است

۱۷۹ بلوی واجب است باینکه پنبه را بر دارد بقدریکه متعارف است
 در معلوم شدن حال بانقدر صبر نماید و بعد بمقتضای
 آن عمل نماید از منقطع شدن آن یا قلیله بودن آن یا متوسطه
 بودن آن یا کثرت و بودن آن س هرگاه بدون امتحان نماز
 کرد با عمل یکی از اقسام استحاضه حکمش چیست جواب نمازش
 باطل است مگر اینکه عملش موافق واقع اتفاق افتاده باشد با
 حصول قصد قربت از باب غفلت س سؤال هرگاه پیش از وقت
 نماز امتحان کرد وقت نماز هم لازم است امتحان کند یا نه جواب
 بلوی لازم است که با امتحان کند مگر اینکه یقین بداند که وقت
 نماز حالش تغییر نشده س مستحاضه بعد از وضوء و غسل احتیاط
 باید بکند از بیرون آمدن خون یا نه حج بلوی واجب است حفظ
 کند از بیرون آمدن خون بداخل کردن پنبه یا مثل آن
 در فرج و بستن آن بگردد پس اگر بیرون نیامد فیهما و الا
 خود را حفظ میکند باینکه چیزی مثل تکه کمر خود را بپندد

۱۸۰ و با کهنه دیگر که یکطرف از پیش قرار دهد و یکطرف را پشت خود برده با پنجه بگریسته حکم ننماید و هرگاه چنین گفته شد نکرد و خون بیرون آمد بین نماز باید نماز را اعاده کند بلکه احوط اعاده غسل است هم سر غسل مستحاضه شرط است در رجعت روزه اش یا ندرج بلی اغسالیکه در روز باید بجا بیاید و در رجعت نماز صبح و ظهر و عصر شرطند در رجعت روزه اش که اگر جانی آورد از آنها را چنانچه نمازش باطل است و روزه اش هم باطل است و اما غسل شبش بجهت نماز مغرب و عشاء اگر چه شرط نبودن آن در رجعت روزه خالی از وجه نیست لیکن احوط است و اما وضوهای واجب بر او خلی بر روزه اش نکرند سر هرگاه استحاضه منقطع شد تکلیف زن چیست چنانچه منقطع شدن آن یا بسبب بره است یا فتره آن که میکند عود میکند یا شک دارد که کدام یکست و بر هر تقدیر یا پیش از شروع در اعمال است یا بعد از اعمال است یا بعد از نماز

۱۸۱ از نماز است هم پس اگر بوده باشد انقطاع بری و پیش از اعمال وضو تنها بر او واجب است یا با غسل اگر کثیره یا متوسطه بوده بوده و جای آوردن نماز و اگر بعد از شروع در اعمال باشد از سر میگیرد طهارت را و اگر بعد از نماز باشد اعاده میکند مگر آنکه معلوم شود که انقطاع خون پیش از شروع در وضو و غسل بوده و اگر انقطاع خون فتره باشد که بجهت نماز وسعت داشته باشد بر حکم آن تفصیل گذشته است در انقطاع بری و اگر شك داشته باشد در وسعت فتره یا در اینکه انقطاع فتره است یا بره است واجب نیست از سر گرفتن طهارت یا اعاده نماز مگر هرگاه بعد معلوم شود وسعت فتره یا اینکه انقطاع بری بوده است سر کیفیت اغسال استحاضه چگونه است چنانچه مثل غسل جنابت است سر مستحاضه بعد از اعمالی چه برای آن جائز میشود چنانچه کثیره و متوسطه و فیکه اعمال را جای آورد حلال میشود از برای او هر چه که مشروط است بطهارت حتی داخل

در نفاس است

۱۸۲ شدن در مسجد و در نیک کردن در آن و قرائت غزائم و مس کتابت قرآن و وطی و هم جائز است و هرگاه بدون افعال و اوتغیر نکردن پنبه یا نظایر آن نماز کرد نمازش باطل است فصل در نفاس است س خون نفاس چیست ج خون نیست که زمان زائیدت یعنی بعد از ظهوری جزئی از ولد و بعد از آن بیرون میاید س خون نفاس اقل و اکثر دارد یا نه ج اقل آن اندک و ندارد باین معنی که اگر جزو بیرون اندکی خون بیرون بیاید در یک ذره و در بعد از زائیدت نفاس است و اگر هیچ خونی ندید نفاسی ندارد و اکثر آن از ذره روز قضا و نیز میکند بنا بر اقوی س در خون نفاس در زمان آن هم عادت مناسبت است یا نه ج عادت در آن مثل عادت در حیض است س هرگاه بعد از ایام حیض خون دید بعد هم دید و از ذره روز گذشت چه کند ج عادت ایام حیض نفاس میگیرد و در باقی ایام عمل استغاضه و میکند و احتیاط جمع است بین تروک حائض و افعال استغاضه تا هیچگاه روزی س زن نفاس تکلیفش چیست ج تکلیفش مثل تکلیف حائض است

این

در احکام نفاس است

۱۸۳ آنچه بر حائض حرام است بر نفاسا نیز حرام است س وطی کردن زن نفاسا جائز است یا نه ج حرام است و طی زن نفاسا چنانچه و طی زن حائض حرام است و موجب کفاره میشود چنانچه گذشت در حیض س هرگاه خون نفاس مستمر ماند بر زن تا یک ماه یا بیشتر چه کند ج اگر صاحب عادت عادت میداست در حیض بقدر ایام عادت در حیض نفاس میگیرد و مابقی را استغاضه و اگر صاحب عادت نیست در روز و نفاس میگیرد و مابقی را استغاضه و احتیاط تا هیچگاه روز مذکور شد س نفاسا استبرائی دارد یا نه ج بلی و اجبت بر نفاسا وقتی که خون بیرون نیاید پنبه داخل کند در فرج و کمی صبر کند و بیرون بیاید آنرا و ملاخطه کند چنانکه گذشت در حیض س احکام نفاسا را بیان فرمائید هر چه که دانست نفاسا هم دارد و اجبت بر او غسل بعد از منقطع شدن خون یا بعد از عادت در حیض یا بعد از ذره روزی غیر صاحب عادت و واجبت بر او قضا روزی نه نماز و جائز نیست

بلی واجب کفائی است و اولای مردم غسل دادن میت اولای ایشانست
 باریت بودن از میت س هرگاه کسی میت را غسل دادی اذن و بحکم
 چیست ج غسل دادن او با طست س رضای باطنی و با غسل دادن
 میت کفایت میکند ج اگر نباشد حال علم شود رضای باطنی و با
 کفایت میکند س هرگاه ولی بر باطن رضای باشد غسل دادن
 غیر خودش میت را هر کس بوده باشد کفایت میکند در صورتی
 غیر بانه جواب بلی با علم بان ظاهر کفایت میکند س ولایت
 شرط دارد یا نه ج بلی شرط است در ولایت و اینکه قائل باشد عید
 هم نباشد و در جنون و طفل نابالغ و غائب نامولی هست احوط جمع
 است بین اذن گرفتن از اولیاء ایشان و بایه اولیاء میت که مؤثرند
 از ایشان س هرگاه میت پدر و پسر داشته باشد کدام یک مقدم
 است در احکام میت ج پدر مقدم است بر پسر س هرگاه میت خویش
 نداشته باشد احکامش با کیست ج اول ضامن جریره بعد از آن
 مولای معتق بعد از آن حاکم شرعی بعد از آن عدل مؤمنین س
 میت

میت اگر عید نباشد احکام او با کیست ج مولای عید مقدم است ۱۸۷
 بر همه طبقاتی که ذکر شدند س میت هرگاه زن شوهر ذاری باشد
 احکام او با کیست ج شوهر زن نسبت با احکام او مقدم است بر همه
 کس چه آن زن مملوکه باشد یا آزاد دائمه باشد یا منقطع مدخل
 باشد یا نباشد لیکن اگر شوهر عید باشد در ولایت او تا ملکی
 س احکام زن مطلقه رجعیه با کیست ج در حکم او تا ملکی مطلقه
 استیذان از ولی و مطلق است س نیت در غسل دادن میت
 شرط است یا نه ج احوط اگر نباشد اقوی اینست که نیت در آن
 معتبر است و احوط اینست که برای هر یک از سه غسل یک نیت
 کند و برای همه هم یک نیت کند چنانکه احوط اینست که مباشر
 سه غسل بگیرد یا شد س شرکت در غسل دادن میت باینکه
 یکی آب بریزد و یکی میت را باین طرف و آن طرف کند جائز است
 میانه ج بلی جائز است لیکن هر دو نیت کنند بنا بر احوط
 س معتبر است در تغسیل میت اینکه غسل دهند و میت هم با

در احکام میت است

۱۸۹ در ذکوة و افوت یا نرج بلی معتبر است اگر چه غسل دهنده نگاه بمیت
ولس اول کند مگر در چند مورد یکی آنکه ذک غسل دهد پسر سه ساله
یا کمتر از سه ساله و او مرد دختر سه ساله یا کمتر که جائز است دوم
زوج و زوجه که غسل میدهد هر يك از ایشان دیگر را استیم میند
و احوط اگر نباشد اقوی اختصاص جواز غسل دادن مرد است
زن محرم را و بعکس بصورتی که ممکن نباشد مثل خودش او را غسل
دهد و احوط اینست هم که هر میت غسل دهد میت را از زیر
جانب بطوریکه نگاه نکند و نه لیس اما این کیفیت شرط در حقیقت
غسل نیست س مراد به محرم کیست جم مراد به محرم کسی است که نگاه
کردن او جائز باشد بواسطه نسبی یا رضاعی یا معصاهری سؤال
جائز است موی غسل دهد کتیرا که وطیف از برای او جائز بوده
و بعکس یا نرج محل ناقص است س هرگاه از کسانی که غسل دادن
ایشان از برای میت جائز است هیچ کس نباشد تکلیف چیست جواب
باید میت بی غسل دفن شود در این صورت مرد باشد یا زن

و شاید

در احکام میت است

۱۹۰ و شاید احتیاط در این باشد که باطن و دستش را بشویند بعد
از آن پیشانیش بعد از آن ظاهر و دستش را بلکه و احتیاط در
اینست که از زیر جامه غسلش دهند بی آنکه نگاه و لیس حاصل شود
بلکه و احوط اینست که باین کیفیت بقیسم هم بدهند او را و احوط
در صورتیکه غسلش بدهند اینست که پیش از آنکه داخلش
کنند در کفن بدنش را خشک کنند سؤال میتی که ذکورت
و افوتش مشتبیه باشد مثل خنثی و قطعه مشتبیه از میت که نباید
او را غسل دهد جواب اگر معلوم باشد که سنش از سه سال
بیشتر نیست هر کس او را غسل دهد خوب است و اگر معلوم باشد
که از سه سال سنش بیشتر است عذابش او را غسل میدهند
و اگر عذاب نباشد حکم همانست که گذشت در صورت نبودن بماتل
بر وجهی قوی و احوط اینست که هر يك از مرد و زن او را غسل
دهند با رعایت چیزی که گذشت س شرط غسل دهنده میت را
بیان فرمائید ج غسل دهنده میت باید کسی باشد که عبادت از

در احکام میت است

۱۹۱ او صحیح باشد پس صحیح نیست از دیوانه و کافر و سق و در کفایت غسل دادن طفل میت را اشکالی هست سن امور آنی را که غسل دادن ایشان واجب است بیان فرمائید چه غسل دادن هر متقی از اهل حق واجبست و اولاد ایشان و دیوانه های ایشان و واجب نیست غسل دادن کفار و لو خود را به اسلام بسته باشند مثل خوارج و غلات و منکر ضروری از ضروریات دین و مثل ایشان و در حکم این طوائف است در واجب بنودن غسل دادن ایشان اولاد ایشان و دیوانگان ایشان سن شهید غسل میخواهد یا نه چه شهید هرگاه در معرکه بمیرد غسل میخواهد کسیکه غسل کرده که او را بکشند بجهت نصابی یا حد هم غسل دادن میخواهد سن هرگاه جزئی از بدن میت پیدا شد تکلیف چیست جواب جز میت اگر در آن سینه و هر دو دست و در سینه دل را باشد یا سینه تنها باشد و دست باشد ولیکن دل را در آن باشد غسل داده میشود و کفن کرده میشود و نماز بر او گذارده میشود و دفن

میت

در احکام میت

۱۹۱ میشود سن هرگاه بعض میت سینه باشد خالی از دل یا بعض سینه باشد بادل حکم چیست چه احوط اینست که غسل داده و کفن کرده شود و نماز بر آن گذارده شود و دفن شود و در سائر قطعهای با استخوان میت غسل و کفن و دفن واجبست سن هرگاه بعض میت استخوان خالی باشد حکم چیست چه مجموع استخوانهای میت حکم تمام آنرا دارد و لو خالی باشد از گوشت و در بعض آنها غسل و کفن و دفن واجبست بنا بر احوط سن هرگاه قطعه میت گوشت خالی باشد حکم چیست چه غسل دادن آن واجب نیست و احوط اینست که بچید شود در پارچه و دفن شود سن هرگاه تمام اعضا میت قطعه قطعه دیده شود حکم چیست چه ظاهر حکم متصل را دارد حق در اینکه واجب است یک مرتبه همه را داخل قبر کنند سن جزئی که از بدن شخص نده جدا میشود حکم چیست چه هرگاه جدا شده از حی قطعه باشد که استخوان در آن باشد غیر ناخن و دندان حکم چیست که گذشت در جدا شده

از حیث قطع میت سه حکم سقط را بیان فرمائید سج سقط اگر چه
چهار ماهش تمام باشد غسل داده میشود و کفن کرده میشود به
کیفیت متعارف بنا بر احوط و جنوط میشود و دفن کرده میشود و
لو معلوم نباشد ولو ج روح در آن و نمازی ندارد و اگر چهار ماهه
تمام نباشد غسلی ندارد کفن هم ندارد بلکه پیمیده میشود در پاره
بنا بر احوط و دفن میشود و در بعضی اخبار است اینکه دفن میشود
در جای خودش و نقل نشود ~~مشی~~ بجای دیگر یعنی نقل آن بمقبره
نیست سه کیفیت غسل دادن میت را بیان فرمائید سج واجب
است پیش از تفصیل میت از الیه نجاست عرضیه که بر بدن او
باشد و از الیه شرط است در حقیقت غسل که اگر نابدن نجس
میت را غسل دادند غسل باطل است سه میت را چند غسل
باید بدهند سج سه غسل اول بر آب سرد ردوم بر آب کافور
سیم بر آب خالص سه کیفیت این غسلها را بیان فرمائید جواب
کیفیت آنها مثل غسل جنابت است لیکن احوط اعتبار ترتیب است
چون

پس اکتفاء نشود بغسل از تمامی با امکان غسل ترتیبی ^{سؤال} ۱۹۳
در تفصیل میت شستن موهای میت لازم است یا نه جواب
احوط بعضی از علماء میگویند واجبست لیکن محل تأمل است اگر
چه احوط است حتی در موهایی که جدا شده باشند از میت
سه مراد از آب سرد و آب کافور بیان فرمائید سج معتبر است
در غسل بنا بر احوط و خلوط کردن بیان فرمائید سرد یا آب
بطوریکه آن را آب سرد گویند و احوط اگر نباشد اقوی
اینست که هجده برسد که مضاف نشود و همین است مراد
از آب کافور ^{سؤال} وضوئی از برای میت با غسلش هست
یا نه جواب وضو دادن میت واجب نیست اگر چه احوط این
است که پیش از سه غسل او را وضو دهند سه هرگاه بر
میت غسل جنابت یا حیض باشد تکلیف چیست جواب
سه غسلی که از برای میت است کفایت میکند و بر غسل
دهنده میت نیست اینکه قصد داخل بکند بلکه با غسل اثر

در احکام میت است

۱۹۱۴ میت غسل میت میکند و کفایت سر هرگاه بعل نیاید آب مگر
از برای یک غسل میت یا دو غسل او تکلیف چیست حج اگر آن آب
مخلوط باشد بسدر یا کافور یا هر دو معتبر است که همان
اب غسل اول یا اول و دوم را بر میت بدهد و اگر مخلوط
نباشد بدان چیزی از سدر و کافور احوط اینست که مخلوط کند
و غسل اول یا اول و دوم را بدهد و واجب است تیمم دادن میت
بدل از غسل بر آب قراح بلکه بدل از غسل بر آب کافور اگر
میت نباشد هم تیمم واجب میشود سر هرگاه هیچ آب نباشد
از برای غسل دادن میت تکلیف چیست حج باید سه تیمم داده
شود بر میت بدل از سه غسل بر ترتیب اعسال و احوط با آنها
تیمم است بقصد بدلیت از هر غسلها سر هرگاه آب باشد
و سدر و کافور نباشد تکلیف چیست حج غسل سیم که واجب است
و در وجوب اول و دوم با آب خالص اشکالی هست احوط
بلکه اقوی وجوب است و احوط تمیز دادن آنهاست بر نیت
سر

در غسل دادن میت

۱۹۱۵ سر هرگاه غسل دادن سبب ضرری بر میت نباشد تکلیف چیست
حج غسل دادن میت ساقط میشود و نباید تیمم بدهند میت را
و احوط اینست که سه تیمم بدهند میت را بدل سه غسل و تمیز
بدهند بر نیت با احتیاط دیگر که مذکور شد سر کیفیت تیمم
دادن میت را بیان فرمائید حج کسیکه میخواهد میت را تیمم
دهد دستهای خود را بر زمین میزند و مسح میکند با آنها محل
تیمم میت را و حکم در تعدد ضرب و وحده آن مثل تیمم حی است سر
هرگاه از بابت عذر غسل میت ناقص مانده باشد یا بدل از غسل
تیمم با و داده باشند بدن میت پاک میشود یا نه حج پاک شدن
بدن میت بغسل ناقص و تیمم ثابت نیست و اگر کسی سر
بدنش کند معلوم نیست که غسل سر از او ساقط باشد
سر اداب غسل میت را بیان فرمائید حج اداب غسل
دادن میت چند امر است اول اینکه میت را بگذازند و وقت غسل
دادن بر چیزی از ختم یا بنیالی که از زمین بلند تر باشد و مانع

در غسل میت است

۱۹۶

باشد از اینکه بدن میت الوده بخاک زمین شود و دم و بقیه قرار
دادن میت وقت غسل دادنش مثل حضرت سیم اینکه زیر آسمان
نباشد باینکه زیر سقف یا خیمه میت را غسل دهند چهارم آنکه
گودالی سخت قبله قرار بدهند که آب غسل میت در آن ریخته
شود پنجم آنکه پیراهن میت را از پائین بیرون بیاورند نه از
سرش ششم آنکه عریان غسل دهند میت را با ستبر عورتش
پجامه یا خرقه دیگری اگر غسل دهند مثل میت باشد در سر
ذکورت و انوثت هفتم آنکه نرم کنند انگشتان میت را بمالای
هشتم آنکه سر میت را یکف سدر بشویند پیش از غسل و ملاحظه
شود که اذن داخل سوراخهای بینی میت و گوشهای او نشود
آنکه قبل و بعد بر میت را پیش از غسل بسدر و ایشان دهم آنکه
دو دست میت را پیش بشویند پیش از غسل یازدهم آنکه دست
بر شکم میت مالده غسل دهند پیش از غسل اول و دوم مگر آنکه زن
حامل باشد که طفلش در شکمش مرده باشد که باین هنگام

ح

در غسل میت

مکح کردن شکم او استغیابی ندارد و از دهم آنکه ابتدا کند ۱۹۷
غسل دهند بسمت راست از سر میت در هر یک از سه غسل
سیزدهم آنکه غسل دهند بجانب میت بوده باشد و جانب
راستش باشد بهتر است و از آنها است آنکه بگوید غسل دهند
وقت گردانیدن میت اللهم ارحم هذا بدن عبدك المؤمن
قد اخرجت روحه منه و فرقت بينه ما ففوك عفوكم و از آنها
است ملاز کردن باینکه میت در وقت غسل دادنش و
از آنها است آنکه بشویند غسل دهند و دست خود را بقدر
از غسل اول و دوم نادر و مرفوع و بعد از غسل سیم هم نامرفوع
سه مرتبه و از آنها است آنکه بوده باشد آب غسل میت بیک
شرخیک آب و از آنها است خشک کردن بدن میت به
جامه بعد از فارغ شدن از سه غسل سه مکروهات تعلقه
بغل دادن میت را بیان فرمائید حج در تعصیل اموات
چند امر مکروه است از آنها است آنکه غاسل میت را بین

۱۹۸ و پایی خود قرار دهد و غسل دهد و از بعضی علماء است اینکه
 مستحب است که غاسل گام نزدیک بر میت یعنی از بالای بدن او
 نگذرد و از آنها اینست که غاسل میت را بنشیناند و احوط اینست که نه
 نکند و از آنها است گرفتن ناخنهای میت و ازاله موی غاندهاش
 یا زیر بغلش بلکه هر مویی از بدنش و از آنها است شانه کردن
 برش میت و پاک نمودن زیر ناخنهایش مگر آنکه چرک باشد که
 مانع شود از عمل آمدن غسل واجب و از آنها است گرم کردن
 آب غسل میت با آتش بلکه دوز نیست کراهت استعمال آب گرم
 بر بدن میت مطلقا و لو در مقدّمات غسل و محتمل بعضی روایات
 اینست که گرم کردن آن بغیر آتش هم مکروه است مگر در صورتیکه
 حاجت بگرم کردن باشد مثل آنکه هوا خیلی سرد باشد یا آب
 سرد ازاله نجاست از بدن میت نشود که در این صورت کراهت
 ندارد سر کفن کردن میت واجبست یا نه حج بلی هرگاه میت
 داشته باشد پوشانیدن کفن بر او واجب کفائی است اما
 کح

۱۹۹ کفن دادن به میت هرگاه کفن نداشته باشد واجب نیست لیکن
 مستحب است مگر آنکه است که در حدیث وارد است هر کس کفنی میت
 بد دهد مثل اینست که تاد و زرقیامت لباسش را داده است سر
 قطعات واجب کفن را بیان فرمائید حج قطعات واجب کفن
 سه قطعه است بنا بر اصح و احوط اول لنگ دوم پیرهن سیم
 سر تا سری سر واجبات و مستحبات سه قطعه کفن را بپوشانند
 فرمائید حج اما در لنگ معتبر است بنا بر احوط اینکه بوده باشد
 حد آن از ناف تا زانو و مستحب است اینکه بپوشانند سینه و
 دوساق بلکه دو پار او معتبر است در پیرهن اینکه برسد تا
 ساق یا بنا بر احوط و بعضی گفته اند مستحب است تا قدم برسد
 و در از این سر تا سری معتبر است اینکه فرا بگیرد همه بدن را
 بطوریکه بپوشد شود بدن در آن و احوط اینست که در از این
 آن باندازد باشد که بسته شود از بالا و پائین و عرض آن
 چندی باشد که طرفی از آن بر طرف دیگر گذاشته شود سر و

در کفن و دفن میت

۲۰۰

مقدار زائد از واجب کفن و ایت حق دارد یا باید برضای وارث باشد حج باید برضای وارث باشد یا وصیت نافذ از میت در پاوه آن ثابت باشد سر هرگاه یک قطعه بیشتر از قطعات کفن نباشد تکلیف چیست حج همان یک قطعه واجب است سر شروط قطعات کفن را بیان فرمائید حج معتبر است در قطعات کفن اینکه غصبی نباشند ولو غیر از مغبوب عمل نیاید و نجس هم نباشند نه بفاس است اصلی نه عرضی حتی بفاسی که در نماز معفو است بنا بر احوط و باید کفن حریم نباشد بلکه اجتناب از مزوج بجز هرگاه پنبه آن بیشتر نباشد احوط است و در این شرط فرقی بین مرد و زن و صغیر و کبیر نیست سر آنچه شرط است در لباس مرد نماز گذار از باقی شروط شرط است در کفن یا نه حج بلی احوط اگر نباشد اقوی اینست که کفن منتهی باشد که نماز مرد در حال اختیار در آن جائز است پس مجزئ نیست کفن از طلا و غیره کول اللهم بلکه احوط کفن نکردن میت

در تکفین است

میت است در پوست مطلقا بلکه و نه در چیزی که در پوست ۲۰۱ کوفه باشند از پشم و مو و کرک سر کفن کردن میت در چیزی که فرمودید در حال اختیار جائز نیست در حال اضطرار جائز است یا نه حج بلی در حال اضطرار یعنی صورتی که کفنی باشد مذکور به عمل نیاید در غیر آن جائز است بلکه واجب است بنا بر احوط و توفیقی مگر در مغبوب که هیچ حال جائز نمیشود و توفیقی بین افراد منوعه نیست در حال اضطرار سر هرگاه کفن میت نجس شد تکلیف چیست حج ازاله نجاست از کفن میت ولو بعد از پوشانیدن یا و باشد واجب است در صورتیکه میت بیرون قبر باشد و ازاله یا به قطعه بر آب باشد یا بمقراض نمودن موضع نجس از آن سر هرگاه بعد از گذاشتن میت در قبر کفن نجس شد تکلیف چیست حج در این صورت اگر شستن کفن ممکن باشد باید شسته شود والا معتبر میشود مقراض کردن آن سر هرگاه میت در قبر

در مستحبات کفن میت

۲۰۴

از خنجر میت بیرون بیاید سد میکنند بر ران پنبه و هم چنین است قبل زن و از آنهاست عمامه از برای مرد نه زن بلکه و نه اطفال و کفایت میکند ستمای عمامه زیرا که حدی از برای آن در طول و عرض ثابت نشده است و از آنهاست مقنعه از برای زن عوض از عمامه از برای مرد و از آن ها است لفافه از برای و پستان زن که چسبند آنها را بسینه اش و بسته شود لفافه به پشتش و از آنهاست بودن کفن پنبه بلکه مکروهست کتان و احوط ترك است و مستحب است اینکه کفن سفید باشد و ظاهر امکروهست که سیاه باشد و از آنهاست اینکه کفن جنس خوبی باشد نه پستی و از آنهاست بنا بر چیزی که از بعضی علماء منقول است اینکه بچیده شود جانب چپ لفافه بر جانب راست از میت و از آنهاست هم بنا بر چیزی که بعضی علماء فرموده اند اینکه در خسته شود کفن بخوبی و اینکه تر نشوند بخوبی و باید در

و از

فیه مستحبات الكفن

۲۰۵

و از آنهاست آنکه نوشته شود بر حاشیه کفن و در بعضی اخبار و از آنکه سر تا سری باشد و زیاده کرده اند بعضی علماء پیرهن و عمامه و جوی تین و اسم میت و زیاده کرده اند بعضی نسبتش را بپدرش مثل فلان بن فلان یا شهد ان لا اله الا الله و بهتر اضافه کردن و حله لا شريك له و ان محمد رسول الله است و اضافه آن علینا و الحسن و الحسین تا اخراجه ایتمه و ساد و از آنهاست پوشیدن در بره بر قلعه از کفن حتی لفافه و ظاهر آنکه طیب مخصوص نرم شده است مس مکروهات متعلقه بکفن را بیان فرمائید مکروه است اینکه قرار داده شود از برای پیرهن استیغنی اگر تازه در دست کرده باشند و و اما اگر بخواهند کفن کنند در پیرهنش کراهتی ندارد و مکروه است هم نوشتن چیزی بر کفن بسیارهی بلکه هر رنگی و بریدن کفن به الت اهفی مکروه است بنا بر چیزی که از علماء منقول است و مکروهست سخت گیری در خریدن کفن مس

فخوط المیت

۲۰۶ خوط میت واجبست یا نه حج بلی واجبست بنا بر احوط و احوط
اگر نباشد اقوی وجوب مقدم داشتن است بر تکفین میت
س غسل وجوب خوط را بیان فرمائید حج غسل وجوب آن
و اما بابت دفعه کفوت مساجد سبعه است و احوط اخذ کردن از غیر این است که در
وقت سجده بجا آید مالیه میشود و مستحب است خوط در سینه
بر سر انداخته شود
و فواصل و باطن قدامین و سر گردن و پشت و دست و ریه
بند فعل و مکر و هست داخل کردن کافور در چشم و گوش و سوراخ
بلیغ میت س کیفیت خوط کردن میت را بیان فرمائید حج
احوط اگر نباشد اینست که مقبر است مالیت اعضا بکافور
و انکشاف نکردن بجز کف است کافور بر آنرا و اگر کافور نرم شده
باشد پاشیده میشود بر محل خوط س کافور که بان میت خوط
میشود چه قدر باید باشد حج کفایت میکند مقدار بیکه
گویند کافور بر عضو مالیده شده س هرگاه کافور بدست
نیاید به جهت خوط کردن میت تکلیف چیست حج دفن
میشود

فخوط المیت

۲۰۷ میشود بخت خوط اگر چه جائز است خوش بو کردن بذر ریوی لیکن
این خوط نیست س هرگاه میت محرم باشد به جهت جائز
حج یا عمره تکلیف چیست حج خوط کرده نمیشود و به باب
کافور هم غسل داده نمیشود بلکه عوض غسل باب کافور
غسل داده میشود به باب خالص بنا بر احوط بلکه اقوی
و اگر فوت شده بعد از حلق یا تقصیر در منی حکم همین است
اگر حلال نمیشد طیب از برای او مگر بطواف سعی اما غیر
طیب از پوشانیدن صورت و سرش بکفن پس عی نذر
بنا بر احوط س گذاشتن جوید تعین بامیت مستحب است
یا نه حج بلی مستحب است که دو جوید سبزه از شاخه نخل گذاشته
شود بامیت هر چند کمی باشد که خوف عذاب بر او نباشد
مثل صغیر و جنون و احوط اینست که بر آنرا را بتراشند و مجز
نیست جوید خشک و اگر میسر نباشد از نخل از درخت سبزه
دیگر درست کنند بعد از آن جیل و بعد از اینست که از کند

باشد بعد از آن بید بعد از آن اثار ^س در از وی جویند
چه قدر باید باشد ^ج مشهور علماء میگویند که باید در آن
انها بقدر استخوان ذراع باشد و در بعضی اخبار است تحدید
آن بوجهی و در بعضی دیگر است ^{فصل} بقدر ذراع و عمل باین اختیار است
است ^س جوید تین چه گونه بامیت بگذارند ^ج بهتر آنست که
گذاشته شوند در حال اختیار یکی از آنها در جانب راست
از نزد چنبره کردن میت چسبیده پوست بدن او و دیگر
در جانب چپ از نزد چنبره کردن بالای پیرهن زیر لفافه
فصل در تشییع جنازه است ^س خبر کردن مردم از برای
تشییع جنازه مستحب است یا نه ^ج بلی مستحب است از برای
ولی میت بلکه از برای غیر ولی خبر کردن مردم بموت مؤمن
ثابت است حاضر شوند بجهت تشییع و نماز خواندن بر میت و طلب
امرزش از برای او ^س کسیکه خودش فهمید موت مؤمن
باینکه خبرش کنند ^{فصل} تکلیفش چیست ^ج مستحب است از برای
او

او که خودش حاضر شود بجهت تشییع ^س حد تشییع را بیا
فرمائید ^ج آجل آن از وقت نقل میت است تا بعد از
دفنش و ادنای آن تا وقتی است که نماز بر آن میگذازند ^س
آداب تشییع جنازه را بیان فرمائید ^ج از برای تشییع جنازه
است ادایی از آنها است راه رفتن باینکه سوار نشود مگر
آنکه عذری داشته باشد و اما کسیکه برگردد از تشییع
عینی ندارد سوار شود و از آنها است راه رفتن پشت سر
جنازه یا آنکه یکی از دو جانبش و از آنها است یاد آوردن
موت خود در تشییع و از آنها است کراهت بیرون رفتن
زنان از برای تشییع جنازه و مقتضای اطلاق اخبار است
کراهت است در زن جوان و غیر آن و در جنازه مردان
و زنان و از آنها است مکروه بودن شتاب کردن بجنازه
بطوریکه منافات داشته باشد با مدرا کردن بامیت
بلکه سزاوار است راه رفتن میانه و از آنها است استعجاب بترس

در تربیع نمودن جنازه است

۳۰۹۰ بمضای اینکه چهار مرد جنازه را بردارند و اگر راه مقبره
دور باشد عیبی ندارد که ^{جنازه را حمل بر چوبان کنند و بجهت بردن} جنازه را با خود ببرند و مسقط
تربیع بمضای دیگری و آن عبارتست از حمل کردن یک نفر
چهار جانب جنازه را و بر هر یک است که ابتدا آنگاه بمین میت
بعد از آن بر دارد مؤخر این تابوت و بعد از آن بر دارد ابر
آن را بعد از آن منتقل شود بمقدم ایستاده و در زده
باشد بر جنازه مثل دور خوردن سنگ آسیا و باید
بوده باشد حمل این جنازه بشانه راست از حامل و ابر جنازه
برایس و از اینها است اینکه بگوید و قتیکه مشیع جنازه را
می بیند الحمد لله الذی لم یجعل فی من السواد الخیر و ساء
ادعیه که وارد شده و از اینها است اینکه منتظر بماند مشیع تا
تامیت دفن شود و مراجعت نکند مگر از برای کار ضروری
یا از آن بدهد ولی میت اگر چه با وجود آن استقباب تمام
تشیع ساقط نمیشود و از اینها است کراهت بردن آتش عقب
جنازه

در نماز میت است

۲۱۱ جنازه و لوحه که در آن آتش باشد فصل در نماز میت است
س نماز بر چه میتی واجب است یا نه واجبست نماز خواندن
بر هر مسلمانی ولو کتاه کبیره کرده باشد حتی اینکه اگر خود را
گشته باشد و اما کافر بکفر نمازی ندارد اگر چه خودش را
بمسلمانان بسته باشد و از این جماعت است مرتد س نماز
خواندن بر میت سنی واجبست یا نه حج بلی واجبست
اگر محکوم بکفر نباشد مثل ناصبی س نماز خواندن بر
دیوانگان و اطفال مسلمانان واجبست یا نه حج بلی واجبست
اگر طفل شش سال یا بیشتر داشته باشد س هرگاه و میت
عالم باشد به احکام نماز جنازه است و اگر نداند کند بکسی دیگر
حج بلی جنازه است بلکه افضل است اگر آن غیر از ولی افضل باشد
س کیفیت نماز میت را بیان فرمائید حج کیفیت نماز میت
اگر میت مؤمن باشد پنج تکبیر است بین آنها چهار دعا هست
و احوط اگر نباشد اقوی اینکه بخواند بعد از تکبیر اول شهادت

در نماز میت است

۲۱۲

وبعد از تکبیر دوم صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم السلام
وبعد از تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات و بعد
از تکبیر چهارم دعا از برای میت و بهتر خواندن خصوص
دعاهایی است که از معصومین وارد شده مثل آنکه بگوید
بعد از تکبیر اول اللهم انی استشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
الها و احدا صمدا قورا حیا قیوما دائما ابدا لم یجد صاحبا
ولا ولدا و استشهد ان محمدا عبدا و رسوله ارسله بالهدی و
لیظهره علی الدین کلّه و لیکره الشریک و بعد از دم اللهم صل
علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل
محمد افضل ما صلیت و بارکت و رحممت علی ابراهیم و آل
ابراهیم انک محمد مجید و صلی علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و بعد از سیم اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و السیدین و السیدات
الاحیاء منهم و الاموات تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات انک
علی کل شیء قلیل و بعد از چهارم اللهم ان هذا المتی قد انا
عبد

فصلوة الاموات

عبدک و ابن عبدک و ابن امیک و تولیک و انت خیر من اولی بیه ۲۱۳
اللهم انک قبضت روحه الیک و قد احتاج الی رحمتک و انت غنی
عن عبادیه ابدل اللهم انما لا نعلم منه الا خیر و انت اعلم به بنا
اللهم امکن محسنا فرد فی احبائه و انک کانت مسیئا فجاویر اللهم عن
عن مسیئاته و اغفر لنا وله اللهم احسنه مع من یؤله و یحبّه و اعل
من ینبره منه و بیغضه اللهم الحق ینسبک و عرف بینه و بینیه
و ارحمنا اذا توفیتنا یا الله العالمین اللهم اکتبه عندک فی
اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغایین و اجعله من رفقاء
محمد و آل الطاهیرین و ارحمه و انا یا برحمتک یا ارحم الراحمین
و بهتر اینست که بگوید بعد از فراغ از نماز ربنا انتا فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و اگر بوده باشد میت زن میگوید بدل
هذا المتی ثاخران هذه النجاة قد امننا امیک و انت عبدک
و انت امیک و هم خمازل مؤمن میاورد و اگر میت طفل باشد
بعد از تکبیر چهارم میگوید اللهم اجعله لنا و لا یؤیر سلفا و فرطا

و قاعد الباری

في صلاة الاموات

۲۱۴ و آجراً اگر چه در زماندیش مؤمن باشند و الا دعای برای ایشان

نکند پس و نماز و عیت نیت واجب است یا نه حج و عیبت
و تقوی و غیره
و ران واجب است و باید مقدار اول عمل باشد و غیره

در آن ملاحظه شود و میت را عین کند و لو باینکه قصد نماید.

توان میکنم بر روی کعبه ای که امام بر آن نماز میکند است و در نماز میسر است

از حدث اکبر و احقر شرط است یا نه حج شرط نیست پس از برای جنب

وہاں جاؤ است جا اور دن نمازیت پیش ارغمل وافضل

اینست که باطن ما را بر نماز خواندن شوق و ولو باقیمانده است و ما را بر نماز بخشد

ولباس کسیکه نماز میت را میخواند از اجابت لازم است بآنچه میپوشد

الرجب ثم شرط نيت من باقي شروط نماز مثل ستر عورت

و شرط مسافر و شرط مکان شرطند در زمان میت یا نوح در شرط

بودن آنها نظریه است^۷ مبطلات نماز مثل خندیدن

وگرچه کردن و پشت بقبله نمودن و دست بر روی دست

گذاشتن و آتش گفتن نمازیت را باطل میکند یا نه چه در باطل

مشهد

و همچنین واجب است بر آن
قیام و استقبال و احوط
اعتبار استقرار است در آن
نیز

والحوض عايشة بنت ابي
خضر صا انا حذر مكان
معلي لاية الحوض انا حذر
مكان خبارة امشير

در غایت است

شدن نماز میت باینها نظری هست بلی باطل میشود نماز میت ۲۱۵

بحوالہ ان صورت ان سے شرعی کہ در نماز جماعت یومیہ

هست در نماز میت جماعت هم هست یا نه حج شرط بودن آنها

در نماز میت بجماعت ثابت است یا بعنوان لزوم یا رجحان اگر چه

در بعضی از آنها نامی هست مثل اقلیدس انکودن وضو گیرند به بقیع کنند

و سالروز بان بموف زبان سر در نماز میت بجماعت چیزی از

معلوم ساقط میشود یا نه حج چیزی ساقط نیست و امام چیزی را از

ماوم خل نمیکند و واجب است متابعت امام در تکلیفات

در وقت نماز خواندن میت را نباید کجا گذاشت اولاً باید میت

حاضر باشد و نماز برصیت غائب جائز نیست و باید بگذارد

اور پیش روی نماز کند از پشت سرش و نه در یکی از دو

جانبش بطوریکه هر چیزی از امت بخادی نماز گذارنا باشد

و باید حائل ما بین میت و او هم نباشد اما حائل بودن میت

و مثل ان عجبی ندارد و باید استقدر هر میت دور نباشد از ناله

حسنی و ذکری در آنست

گذارد که بگویند بر این میت نماز نمیکند و جای میت خیلی بلند تر از جای نماز گذاران یا پست تر از جای او هم نباشد که صدق نماز بر آن میت نکند و حال شدت ضعف میت بین میت و نماز گذار عیبی ندارد. سه مستحبات نماز میت بیان فرمائید. حج در نماز میت چند امر مستحب است از آنها اینکه بایستد امام و منفرد مقابل وسط مرد بلکه هر مذکری و سینه زن بلکه هر مؤثقی و از آنها است اینکه در صورتیکه چند جنازه باشد و نخواهد یک مرتبه ببرد نماز کند چنانکه در بعض اخبار است اینکه گذاشته شود سر هر یک نزد وسط دیگری مثل پله و بایستد نماز گذار مقابل وسط آنها و از آنها است بیرون آوردن کفش هر چند فعل عربی باشد و از آنها است استحباب بلند کردن دست در تکبیر اول بلکه در غیر آن بنا بر اصرار و از آنها است ماندن امام جای خودش تا جنازه را بردارند و ببرند و از

از آنها است

از آنها است اینکه جای او برده شود نماز میت در جاییکه معتبر است ۲۱۷ به جهت آن وظاهر خواندن نماز میت در مسجد جابر است ولی مکروه است حتی در مکه و از آنها است استحباب جماعت در نماز میت اگر چه مجزئیت نماز منفرد و لو زنی باشد و از آنها است بلند گفتن تکبیر از برای امام سه هرگاه کسی رسید با امام در بین نماز تکلیفش چیست حج جابر است داخل شود با امام در نماز اگر چه بین تکبیرین باشد امام و متابعت میکند امام را در تکبیرات و قرار میدهد تکبیر اول خودش را اول نمازش و میخواند بعد از آن ^{ثانی} ^{ثالث} را و همچنین بعد از هر تکبیری آنچه که بعد از آن باید خواند شود بخواند و وقتی که امام فارغ شد تمام میکند باقی صلاه از تکبیرات و اگر بر داشتند میت را میروند عقب او و میخوانند سه هرگاه مأموم تکبیری گفت پیش از امام غیر از تکبیر اول احرام حکم چیست حج جماعتی از علماء گفته اند باید اعاد

کند چه عمدا باشد چه سهوا لکن وجوب آن محل تأمل است
و در نماز میت جماعت قصد انفراد جایز است ولو بدلت
عذر سه نماز میت بکم کردن و زیاده کردن باطل میشود
یا نه حج زیاده کردن باطل نمیشود و لو تکبیری زیاده کند
سهوا بلکه و نه عمدا اگر چه نماز قرار ندهد آن زیاده را
و اما بکم شدن در زیاده کردن تکبیرات باطل میشود و لو سهوا
تکبیری کم کند مگر اینکه تدارک نکند پیش از آنکه صوت
نماز محوش شود سه هرگاه شك کرد نماز کند بر میت در
علاء تکبیرات تکلیفش چیست حج بنا بر اقل گذارد و اگر
بنا بر اقل گذاشت و تکبیر را گفت بعد یادش آمد که گفته
ضرر ندارد سه هرگاه شك کرد در چیزی از نماز میت
بعد از آنکه اذان گذشته و داخل در غیر آن شده چه کند
حج اعتناء نکند سه وقت خواندن نماز میت را میان قضا
حج در حال اختیار واجب است پیش از دفن نماز بر میت
خوانده

خوانده شود و تاخیر آن تا بعد از دفن جایز نیست و اگر عسیا قنا ۲۱۹
نماز بر میت خوانده نشود تا دفنش کردند بلبش قبر و بیرون
آوردنش هیچست نماز خواندن بر او جایز نیست و واجب است
همین طور که مدفونست نماز بر او خوانده نشود تا مادامیکه نما
نیوسیده و صدق اسم میت بر آن میکند سه نماز میت
خواندن در وقتی از اوقات شب و روز مکروه میباشد
حج نماز میت خواندن هیچ وقت مکروه نیست حق وقت نزد
شدن آفتاب و وقت طلوع است سه هرگاه امر دانی باشد بین
خواندن نماز میت و یومیه تکلیف چیست حج هر کدام پیش
مستحب است آنرا خواند و هرگاه وقت هر دو مضیق باشد
نماز یومیه را مقدم بدارد فصل در دفن است سه
دفن کردن میت واجب است یا نه حج بلی دفن کردن میت
واجب کفائی است سه دفن میت بجه نحو حاصل میشود
حج دفن میت حاصل میشود به پنجاه کردن آن در گودال

۲۲۰ در زمین و احوط اینست که بخوی باشد که چنان محفوظ
شود از درندگان و پنهان شود بوی آن سر پر کردن
قبر یا خاک شرط دفن است یا نه حج شرط نیست بلکه کفایت
میکند مسدود کردن راه قبر بخرخوی که باشد سر گود کردن
و وسعت دادن قبر و یا ده از معتاد جانوار است یا نه حج بلام
جانوار است لیکن در کفایت گذاشتن میت در مرداب و مسیحی
و مسدود کردن در این اتملی هست سر کسیکه در صریح
بمیرد یا در رودخانه یا بنی بزرگ که دست بصر او زمین
نرسد حکمش چیست حج چیزی بر او می بندند که سنگین
شود و در آب اندازند و اگر ممکن باشد که او را در خمی
بگذارند و سر او را ببندند و در آب بیندازند احوط
این است که رعایت استقبال قبله شود در وقت انداختن
آن در آب و اگر امید رسید بخشود آشته باشد انتظار
کشند تا پیش از آنکه میت فاسد شود سر دفن کردن

ملک

کافر در مقبره مسلمانان جانوار است یا نه حج جانور نیست که کفایت
یا اولاد کفار در مقبره مسلمانان دفن شوند و اگر دفن شدند
نبش قبر ایشان میشود و بیرون آورده میشوند سر دفن
مسلمان در مقبره کفار جانوار است یا نه حج جانور نیست سوال
کیفیت خوابانیدن میت را در قبر بیان فرمائید جواب
واجب است خوابانیدن میت در قبر بر جانب راست
رو قبله سر مسجیات دفن و ابیان فرمائید حج در دفن
میت چند امر معتدل است از آنها است گذاشتن جنازه نزدیک
قبر قبلا در و ذراع یا سه ذراع بعد از آن آوردن از برای گذاشتن
در قبر سه دفعه تا مهتاب ساخته قبر شود و در مرتبه سیم سر از بر
در قبر نمایند و از آنها است آنکه گذاشته شود اگر میت مرد باشد
در دفعه اخیر بر در قبر و آن طرف پاها میت است و قیام گذاشته
شود در آن و زن گذاشته شود طرف قبله پیش روی قبر و از آنها
اینکه میت اگر مرد باشد بیرون آوردن او از میان سر که گذاشته

تا بوی

۲۲۲ مثلا بر قبر بخوابد که سر او بر شود در قبر با اینکه اول شتر
داخل قبر کنند وزن را عرضا داخل قبر کنند و از آنها است
اینکه کسیکه داخل قبر میشود که میت را بقبر بسیار در سر برهنه
و کلاه های لباسش گشوده باشد و بی ریش و مایه ریش و باطنها
باشد و از آنها است که اوست یا بین رفتن والد در قبر و ولدش
و بهتر آنست که زن را شوهرش بقبر بسیار یا خویشان محرم او
یا زنان و اگر اینها را نباشد بهتر آنست که یا قریب خویشان محرم
او را بقبر بسیارند یا رعایت اقرابت و اگر ایشان را هم نباشد
پس اجابت او را بقبر بسیارند و سزاوار است اینکه صلوات
پیر مردان باشند و از آنها است خواندن دعاها فی که واردند
در وقت دیدن قبر و از آنها است درست کردن لحد اگر ممکن
باشد و بهتر آنست که طرف قبیله باشد و اینکه وسعت داشته
باشد بقدریکه نشستن در آن ممکن باشد و از آنها است
تلقین میت بعد از گذاشتن او در قبر پیش از چیدن خشت

یا اینها

۲۲۳ با اینکه بزند ملقن دستش را بر شانه راست میت و بگذارد دست
چپش را بر بازوی میت یا شانه چپش و نزدیک بر دهنش را بگوید
اچیز را که وارد شده است و از آنها است چیدن خشت در قبر که
حاک در آن ریخته نشود و بخواند دعاهای وارده در وقت
چیدن خشتها و از آنها است بیرون آمدن کسیکه در قبر است
از طرف پا های میت زیرا که آن در قبر است و بخواند دعاهای
وارده را و از آنها است ریختن غیر خویشان میت خاک در قبر
با پشت دست و خواندن دعاهای وارده در وقت ریختن
و از آنها است بلند کردن قبر از زمین بقدر چهار انگشت پیش
بهم یا گشوده و از آنها است پیر یا گوشه قرار دادن از برای قبر
و سطح کردن آن و مکروهست خوبت کردن آن بلکه انحوط کردن
است و از آنها است اینکه سجده است گذاشتن دست بر قبر
یا انگشتان گشوده و سزاوار است اینکه طرف سر میت باشد و بعد
از ریختن آب بر قبر باشد یا نشستن بر قبیل و سزاوار است فرو بردن

بگو خدایت و حرکت بگوید
او را حرکت شدیدی
بعد از آن

و از آنها است رضایت آب
در قبر بعد از پودن آن
از خاک آن

۲۲۴ دست بطوریکه اثر کند هرگاه میت هاشمی باشد و بگوید نِمْ
 اللَّهُ قَتَلْتُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ أَنْ يَذْخُكَ وَأَزَانُهَا اسْتَحْبَابُ
 زیارت قبور مؤمنین از برای مردان و زنان هرگاه منافق
 باشد زیارتش مستلزم رجوع نباشد و مؤکد است استحباب
 آن روز پنجشنبه و صبح شنبه و روز و شنبه و سلام کند
 باهل قبور یا اینکه بگوید السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الدِّیَارِ سه مرتبه
 و از آنها است نماز هدیة از برای میت شب دفن و در کیفیت
 آن دو روایت وارد شده است اول اینکه آن دو رکعت است
 در هر رکعت اول بخواند سوره حمد بعد از آن ایتة الکرسی را
 و در رکعت دوم بخواند سوره حمد و انا انزلناه و ادعیه مرتبه
 و وقتی که سلام داد بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ
 نَوَّارًا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ وَنَامَ میت را بعوض فُلَانٍ بگوید و کیفیت
 دوم آنستکه بخواند در هر رکعت اول سوره الحمد بعد از آن
 قل هو الله وادعیه مرتبه و در هر رکعت دوم سوره حمد و بعد
 ازان

۲۲۵ ازان سوره التکاثر را ده مرتبه بعد از آن بخواند بعد از ۲۲۵
 سلام دعا یثیر که ذکر شد و از آنها است تعزیه از برای مصیبت
 زده اگر چه صغیر باشد یا زده هرگاه ایمن باشد بر خود از
 خیال بد و مستحب است تعزیه و تسلی دادن مصیبت زده
 پیش از دفن و بعد از آن و شاید بعد از دفن افضل آنکه
 بلی هرگاه تعزیه گفتن سبب تازه شدن حرکت مصیبت زده
 باشد ترک آن بهتر است سُئِالُ مَكْرُوهَاتِ دَفْنِ رَأْسِهَا
 فرمائید جواب مکر و هات دفن چند امر اند از آنها
 فرش کردن قبر بساج و مثل آن مگر از جهت ضرورت مثل
 تری زمین قبر و از آنها است خاك ریختن خویش بر میت
 در قبر میت چون ذکر روایت است که باعث قناعت قلب
 میشود و کسیکه قناعت قلب داشته باشد از رحمت خداوند
 رحمن دور است و از آنها است کج کاری کردن قبر ظاهر
 آن یا با طافش را در وقت دفن یا بعد از آن مگر قبور انبیاء

در نیش است

۲۳۸ تبارك و تعالی و از این قسم جز است ناله بلند یکی بیرون
باشد از حد اعتدال و حرام است پاره کردن جامه بر صورت
غیر پدر و برادر بلکه احوط ترك دریدن جامه است مطلقا
س هرگاه طفل بیرون در شکم مادرش تکلیف چیست ج
معالجه میشود بغوی که طفل بیرون بیاید و اگر معالجه
نشود قطعه قطعه بیرون آورده میشود با ملاحظه نهایت
رفق و مدارا و زن خودش باید این کار را باید بکند اگر ممکن
باشد و الا مرد او و الا زن دیگر و اگر میسر نباشد مردان
محرما و اگر میسر نشود مرد اجنبی س هرگاه زن حامل بیرون
و طفل در شکم زن ناله باشد تکلیف چیست ج هرگاه ممکن باشد
بیرون آوردن بد و پاره کردن شکم مادر شکش پاره
کنند و احوط دوختن است بعد از آن س غسل جمعه واجب
یا مستحب ج مستحب مؤکد است و وقت آن مابین طلوع فجر است
تا ظهر و احوط اینست که اند بعد از ظهر تا شب اگر بجا آورد نیت
در آن

واحوط اینست که
چپ او را پاره کند

در تیمم است

۲۳۹ اداء و قضاء نمکند و در روز شنبه نیت قضا میکند س هرگاه
کسی بتوسد که روز جمعه دستش به آب نرسد برای
غسل چه کند ج صحیح است که روز پنج شنبه انزاجا آورد
و بجا آوردن از شب جمعه حتی در این صورت محل اشکال است
ولیکن شاید اقرب جواز باشد و هر وقت که پیش از وقت
انزاجا آورد از جهت توس اینکه آب بدستش نیاید اگر
در وقت آب عمل آمد مستحب است انرا اعاده کند س هرگاه
شخص بداند که عاده میسرش نمیشود روز جمعه غسل بجا
بیاورد نماز بابت بدست نیامدن آب بلکه از جهت دیگر
مثل اشتغال بمشاعلی که در فردا دارد میتواند روز پنج شنبه
غسل جمعه را بجا آورد باین سبب و صحیح است یا نه ج برجا
ثواب بخوبیاورد خوبست فضل در تیمم است سنو
تیمم چه وقت جائز میشود جواب وقتیکه عاجز باشد شخصی
از آب س عجز از آب بمحاصل میشود ج عجز از آب به چند

احکام تیمار است

۲۳۰

سبب حاصل میشود از آنها است مقدار آبی از آب که کفایت کند
در طهارت مانده و اما اگر در محال باشد و احتمال بدهد که در
یکی از اطراف آن صحراب باشد واجبست جستجو کند اگر ممکن
باشد در زمین هوای قدیم بر تپه دو تیرگان از هر جهت بود
زمین پست و بلند ناهموار بقدر بر تپه یک تیرگان سه هرگاه
در نفر عادل خبر دهند که هیچ طرفی آب نیست تکلیف جستجو
دارد شخص بآن رج مسئله محل اشکال است اگر چه اقرب سقوط
تکلیف است و احوط عدم سقوط است سه هرگاه یک نفر عادل
خبر دهد که در اطراف صحراب نیست تکلیف جستجو از شخص مافق
میشود بآن رج حکم بسقوط تکلیف جستجو کردن در این صورت خیلی
مشکل است سه جائز است که شخص نایمی بگیرد که آن نایب جستجو
کند و اگر آن نایب خبر دهد به نبودن آب تکلیف از خودش
ساقط میشود بآن رج دور نیست جواز نایب گرفتن اگر اعتماد
داشته باشد بصدق او سه هرگاه بی آنکه جستجو کند در وسعت
مقرر

احکام تیمار است

۲۳۱

وقت عمد با تیمار کند صحیح است یا نرج صحیح نیست نماز اگر
چه معلوم شود که واقعا آب نبوده و از آنها است خوف در تحصیل
آب از دردی یا در ننگ یا گشتن مالی و مثل اینها و از آنها است
خوف ضرر در استعمال آب از جهت ناخوشی یا چشم دردی
یا ورمی یا جراحی یا درملی و مثل اینها چه خوف از حادث شدن
اینها باشد یا از زیاده شدن یا طول کشیدن خوب شدن
اینها یا آنکه با استعمال آب دردی عمل اید که تحمل نشود عاده و
از آنها است خوف در استعمال آب از تشنگی که ضرر داشته باشد
از برای حیوان محترم و از آنها است آنکه خود آب نداشته باشد
و خواهش از کسی که دارد محتاج فوری باشد که تحمل نشود عاده
یا تحصیل مال برای خریدن آن باعث تحمل مذلت و خواری
باشد و از آنها است اینکه موقوف باشد تحصیل آب بلاذن
مقداری از مال که ضرر بحالش داشته باشد و اما اگر ضرر نداشته
باشد واجبست بخریدن و بوی چند مقابل قیمت آن باشد و از آنها است

احکام تیمم است

تنگی وقت از تفصیل آب یا از استعمال آب و از آنجا است و جو
استعمال آب موجود در قله هر از خبث و احوط از تاخیر تیمم است
از استعمال آب در ازاله خبث پس در همه این صورتی که ذکر
شدند تکلیف بطلان است مائیه یعنی وضوء و غسل ندارد و تیمم
کفایت میکند فصل در چیزیست که تیمم بان مجامع است سؤال
شخص چه باید تیمم کند جواب بخاک خالص اگر ممکن باشد
چه خاک رنگی مخصوص داشته باشد یا نداشته باشد مادامیکه
از اسم خاک بیرون مرفقه باشد مثل معادن سحایی که بیان
تیمم کرده شده باز تیمم بان جائز است یا نه حج بلی جائز است
س هرگاه خاک نباشد تیمم با سنگ جائز است یا نه حج بلی اگر
خاک نباشد تیمم با سنگ جائز است و در حکم سنگت هر چه
پیش از پوختن س هرگاه چیزی از مذکورات نباشد یا چه تیمم
کند حج بغیر خاک زمین اگر ممکن نباشد بنگارند چیزی
که غبار برافت از غبار راجع کنند و الا باید بنگارند و غبار را

احکام تیمم است

جمع کند و بان تیمم کند س اگر غبار نباشد چه کند حج با کل تیمم
کند و احوط اینست که جمع کند بین تیمم بکل و غبار اگر غبار
هم باشد و احوط تیمم است با کلنی که طویلتش کمتر باشد اگر
چنین کلنی باشد و باید دست خود را پاک کند از کل بعد
از زدن آن بر آن که حائل نشود بین ماسح و مسح بنابر اقوی
و اگر ممکنش باشد که کل را خشک کند و لو بمالیدن آن بر
دست واجبست چنین کند و بان تیمم کند س هرگاه کل
نباشد چه کند حج هرگاه برف باشد بان تیمم کند و وضوء
بگیرد باینکه بکشاند از او را بر اعضا وضوء بنابر احوط بلکه احوط
اینست که بعد از نماز با چنین وضوء و تیممی هر وقت آب
دستش آمد وضوء بگیرد و نماز را قضاء بکند و جمع بین تیمم
و وضوء یا غسل بنابر صورتیست که از کشاندن برف
بر اعضا اقل غسل بماند و الا وضوء میگیرد یا غسل میکند
و احتیاط قضائی ندارد س امور بر آنکه معتبر اند در چیزی که

احکام تیمم است

۲۳۴ بان تیمم میکند بیان فرمائید چه معتبر است در چیزی که بان تیمم میکند پاک بودن و مباح بودن و لوچه سبب از آن چیزی بدست پس تیمم با چیزی غصبی باطل است و مباح بودن فضائی که در آن تیمم میکند و جای که خاک تیمم بر آن ریخته است و چیزی که غباریکه تیمم بان میکند بر آنست و بیرون رفتن خاک از اسم خاک بواسطه استحال و بسوختن و هوان یا غلوط شدن بهیز دیگر س تیمم بسفال و کج و غیره پوخته جائز است یا نه جواب محل اشکال است پس ترك احتیاط نشود س هرگاه خاک غلوط شد چیزی که تیمم بان جائز نیست بخوریکه از خاک نگویند تیمم بان جائز است یا نه ج جائز نیست س هرگاه چیزی که تیمم بان جائز نباشد غلوط باشد یا خاک اما اینقدر که باشد که محل شده باشد یا بخوبی باشد که مانع نشود از رسیدن دست بآن وقت تیمم با چنین خاکی تیمم جائز است یا نه ج جائز است فصل در کیفیت تیمم است س کیفیت تیمم را بیان فرمائید جواب

چیزی

فیه کیفیت تیمم

۲۳۵ کیفیت آن از برای مختار اینست که بزند بر زمین یا چیزی که در حکم آنست بباطن د و دست با هم یکدفعه بعد از آن مسح کند پیشانی را بگرد و دست با هم و ابتدا میکند با علی فالاعلی از پیشانی بطوریکه مسح فراگیرد همه مابین رستگاه موی سر و طرف بالای بینی و دو ابرو را و احوط اگر نباشد قوی و خوب مسح جبین است هم و احوط مسح دو ابرو است هم بعد از آن مسح کند تمام پشت دست راست را از بند دست تا اخوانگشتان بباطن د دست چپ بعد از آن مسح کند تمام پشت دست چپ را بباطن د دست راست و مسح مابین انگشتان لازم نیست س هرگاه ممکن نباشد از بزرگ تیمم زدن بباطن دستها بر چیزی که بان تیمم میکنند گذاشتن بباطن دستها بر آن و مسح بباطن آنها چه کند ج پشت دستها را بر زمین زند و تیمم کند بنا بر احوط بلکه اقوی س هرگاه عاجز باشد از زدن بباطن یک دست سهواچه

در کیفیت تیمم است

۲۳۶

ح احوط جمع است بین زدن پشت آن دست بر زمین و باطن دست دیگری مرتبه دیگر ^س هرگاه قدری از باطن دستها بصر باشد و نظهر ممکن نباشد و نجاست سرایت کنند نباشد چه کند ح احوط جمع است بین زدن باطن دستها بر زمین و مسح بباطن و بین زدن پشت هر دو دست بر زمین و مسح پیشانی بان ^س چیز را که معتبر است ^{در تیمم} در تیمم بیان فرمائید ح معتبر است در تیمم چند امر اول مقارن اول افعال آن با قصد بدلیه آن از وضوء یا غسل و معتبر نیست قصد مباح شدن نماز بان و آقا جو از قصد رفع حدث بان در آن تا قلی هست دوم اینکه خود شخص افعال تیمم را جا آورد سوم موالات باینکه بگویند افعال تیمم را یکی یکی جا آورد و چهارم ترتیب بخوبی که ذکر شد پنجم بر طرف کردن مانعی که در دستها یا پیشانی باشد ^س تیمم چند ضرب مینماید ح در تیمم بدل از غسل دو مرتبه دستها

بنا بر احوط و لو در تیمم بدل از غسل و عمل میکند موالات ح

بر زمین

در کیفیت تیمم است

بر زمین میزند یک مرتبه از برای مسح پیشانی و مرتبه دیگر از برای مسح پشت و دو دست بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و همچنین دو ضرب لازم است از برای تیمم بدل از وضوء یکی از برای مسح پیشانی و دیگری از برای مسح پشت و دو دست بنا بر احوط و احوط تکرار تیمم است بدو ضرب و یک ضرب در تیمم بدل از غسل و بدل از وضوء و حاصل میشود باینکه بصر اولی مسح صورت کند و دو دست بعد از آن بیک ضربه دیگر مسح دو دست هم کند با رعایت متابعت عرفیه یعنی پی در پی بودن مسح صورت و ضرب دومی ^س هرگاه شک کرد در افعال تیمم بعد از فراغ اذان و پیش از منصرف شدن از حالت تیمم کردن چکند ح مسئل محل اشکال است حتی در تیمم بدل از وضوء پس ترك احتیاط سزاوار نیست ^س کسیکه عاجز باشد از همه افعال تیمم چکند ح کسی دیگر او را تیمم میدهد باینکه بزند دستهای عاجز را بر زمین

در احکام تیمم است

۲۳۸ و مسح کند با آنها صورت و دستهای را اگر ممکن باشد و الا پس
دست خود را بر زمین و مسح کند صورت و دستهای شخص غایب را
فصل در احکام تیمم است سه تیمم کردن پیش از وقت برای
نماز واجبی جائز است یا نه حج جائز نیست و احوط اگر نباشد آنوقت
مراعات تنگی وقت است با امید رفع عذر بلکه مطلقا سه نمازی
که با تیمم صحیح خوانده و تنگی تکلیف تیمم بود شرعا بعد از آنکه
وقت خارج شد متمکن شد از وضوء یا غسل قضاء آن در خارج
وقت لازم است یا نه حج قضاء در خارج وقت لازم نیست سؤال
اگر در وقت متمکن شد اعاده لازمست یا نه جواب اعاده بجز
زاد فرجه نماز اوله در یکی از دو صورت اخیر احوط اعاده است
اول نماز بر جواز نماز کردن با تیمم در وقت دوم هرگاه جائز باشد
و مراعات آخر وقت شود پس با اعتقاد آخر وقت نماز گذارد بعد
معلوم شد که هنوز وقت باقیست اعاده در وقت بیجا بر اینکه
در وقت و وقت جائز باشد از برای او نماز کرد بعد معلوم شد
احوط است

اعاده در وقت بیجا و آنکه
در وقت و وقت جائز باشد
از برای نماز کردن تیمم یا
بیجا و آنکه جائز باشد نماز
تیمم کرد با اعتقاد تنگی
وقت نماز کرد بعد معلوم
شد وقت باقی است
احوط است

در احکام تیمم است

وقت باقیست احوط است سه هرگاه بواسطه عذر تیمم کرد ۲۳۹
برای نمازی و محدث نشد تا وقت نماز دیگری بان تیمم میتواند
باز نماز خواند یا نه حج بلی اگر عذرش باقی باشد میتواند سه
تیمم بدل از وضوء یا غسل هر احکام وضوء و غسل را دارنده قضا
باشد برای چیزی که وضوء و غسل برای آنها واجب است مستحب
باشد برای چیزی که آنها برای آن مستحبند یا نه جواب مسئله
محل تا عمل است اگر چه تیمم کردن بدل وضوء یا غسل در هر جائز
انها واجبند یا مستحب اگر چه برای تکلیف باشد مثل بعض
غسلهای مستحب یا برای تدارك نقص مثل وضوء بعد از غاف
با مید ثواب نیکو است سه شخص چنی که بواسطه عذر تیمم
کرد هر چیزی که برای غسل کندة جائز میشود برای او هم جائز میشود
یا نه جواب احتیاط از برای جنب تیمم به نماندن در مساجد
و خواندن سور غزائم و مسنون کتابت قرآن بسیار نیکو است
سه هرگاه آب علی امد از برای کسی که تیمم کرده از بابت نبودن آب

فیه احکام و تقیید

۲۴۰ تکلیف چیست حج هرگاه هنوز مشغول نشد بتم باطل میشود
و هرگاه در بین نماز اب عمل آمد هرگاه وقت کفایتش نداد که وضو
گیرد با غسل کند و نماز هم کند نمازش را با بقیه تمام میکند و صحیح
و احوط اینست که قضای آن نماز را هم جایز آورد اگر رسید بر رکوع
اب عمل آمده باشد و اگر وقت وسعت داشته باشد احوط آن است
که نماز را تمام و اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت هر چند چه
پیش از رکوع اول اب عمل آمده باشد یا بعد از آن اگر چه قول بکفایت
تمام کردن نماز و عدم اعاده و قضاء اگر بعد از رکوع اول اب عمل
آمده باشد بسیار قوی ظاهر است هرگاه از بابت نبودن اب
نیم کرد و مشغول نماز مستحبی شد و در بین نماز اب عمل آمد
چه کند حج چون دور نیست جواز قطع نماز مستحبی اختیار اسلام
اینست که قطع کند و از سر گیرد نماز را با طهارت مائیه اگر چه
بعد از رکوع اول اب عمل آمده باشد

کتاب الصلوة

و غیره

کتاب الصلوة

۲۴۱ و قبول شدن نمازی و همگی عبادات واجب و مستحب بدو رگانه
حاج و علاء موقوف است بر قبول شدن آن و در حدیث است
که بعد از معرفت بخدا بی تبارک و تعالی و تفهیم مفاید حق و اصول
دین عبادتی افضل و اشرف از نماز نیست و در بعضی کلمات بزرگان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که مثل نمازهای پنجگانه مثل نماز
از اب بر درختان شخصی که در زیر پنج مرتبه بدن خود را در آن
شستو نماید پس چنانکه بعد از پنج مرتبه شستن بدن چیزی
از حق که بر آن باقی نماند هم چنین بعد از اداء نمازهای پنجگانه
چیزی از معاصی بر شخص مؤمن باقی نماند و تمام گناهانش
امر زایل میشود و در حدیث است که چون وقت نمازی از نمازها
پنجگانه شود ملائکه نازل کنند شخص مؤمن را که برخیز و خاموش
کن اندک معاصی خود را از جمیع اعضاء و جوارح خود بجا آوردن
نماز هم گم بر تو واجب شده و در حدیث است از حضرت پیغمبر
که فرمودند قسم بکسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در قبضه قدرت او است نمی

فِی اَوَاقَاتِ الصَّلَاةِ

۲۴۲ مُتَحَقِّقِ بِصَلَاةٍ مَعْنَى كَسْبِكَ نَمَازٍ رَاجِعٍ بِزِيَادَةِ شَمَارِ مَكْرُورِهَا
كَتَبَ عَزَّ وَجَلَّ وَآيَاكَ وَتَبَيَّنَا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ لَدَى الْحَوْتِ اِنَّهُمْ نَعَمَ
سَ وَفَتْ نَمَازَ ظَهْرٍ عَصْرٍ رَایانَ فَمَیْسِدِ حَجِّ اَوَّلِ وَقْتِ اِهْنَا
زَوَالِ شَمْسٍ اِسْتِ اِذَا ثَوْنُ نِصْفِ النَّهْرِ نِسْبَتِ بِاَقْوَمِ مَصْلٰی وَخَرِ
وَقْتِ اِهْنَا غَرْبِ سَ مَرَادُ اِذَا زَوَالِ رَایانَ فَمَیْسِدِ حَجِّ
مَرَادُ اِذَا زَوَالِ مُنْتَظِلِ شَدَنِ تَمَامِ قُرْصِ قَمَرِ ثَابِتِ اِذَا ثَوْنُ نِصْفِ
النَّهَارِ وَدَاخِلِ شَدَنِ اَنْتِ دَرِ نِصْفِ غَرْبِ مَعْلُومِ مِیْشُودِ اِنْ
بَزِیَادِ شَدَنِ سَلْبِ شَاخِصِ بَعْدِ اِزْ كَمِ شَدَنِ اِنْ یَا عَلِ اَمْدَنِ سَا
بَعْدِ اِنْ یَا بُوْدِ شَدَنِ اِنْ سَ هَرْگَا هَا عِتْقَادِ اِنْ كَمِ ظَهْرِ شَدَنِ
مَشْغُولِ نَمَازِ شَدَنِ وَبَعْدِ اِنْ نَمَازِ مَعْلُومِ شَدَنِ كَمِ وَقْتِ شَرْعِ
دَرِ نَمَازِ ظَهْرِ بِنُودِ اِسْتِ وَدَرِ بَیْنِ نَمَازِ ظَهْرِ شَدَنِ نَمَازِ شَرْعِ اِسْتِ
یَا مَنَ حَجِّ بَلِیْ حَجِّ اِسْتِ وَهَمِ چَیْنِ اِسْتِ حَكَمِ دَرِ نَمَازِ غَرْبِ وَصَبِیْحِ
سَ هَرْگَا هَا نَمَازِ عَصْرِ اِنْ كَرْدِ تَا مَقْدَارِ بَیْكَ رَكْعَتِ اِزْ وَقْتِ مَانَدِ
نِیْتِ اَدَاءِ كَسَدِ یَا قَضَا حَجِّ نِیْتِ اَدَاءِ كَسَدِ وَهَمِ چَیْنِ اِسْتِ حَكَمِ دَرِ
نَمَازِ

فِی اَوَاقَاتِ الصَّلَاةِ

۲۴۳ نَمَازِ عِشَاءِ وَصَبِیْحِ سَ وَقْتِ مُخْتَصِّ نَمَازِ ظَهْرِ عَصْرِ رَایانَ ثَابِتِ
حَجِّ مَقْدَارِ چَمَارِ رَكْعَتِ اِزْ اَوَّلِ ظَهْرِ مَخْصُوصِ نَمَازِ ظَهْرِ اِسْتِ وَمَقْدَارِ
چَمَارِ رَكْعَتِ اِذَا خُرُوقِ مَخْصُوصِ نَمَازِ عَصْرِ اِسْتِ وَآيَا اِزْ مَقْدَارِ
بَیْكَ رَكْعَتِ بُوْقْتِ بَاقِی مَانَدِ اِذَا شَدَنِ نَمَازِ ظَهْرِ اِیْمَكُنَدِ وَمَقْدَارِ اِیْكَ
رَكْعَتِ مَخْصُوصِ عَصْرِ مِیْشُودِ وَبَیْنِ رُوْقْتِ مَذْكُورِ شَرِكَتِ
نَمَازِ ظَهْرِ عَصْرِ سَ هَرْگَا هَا سَمَوَا نَمَازِ عَصْرِ اِذَا خُرُوقِ رُوْقْتِ مُخْتَصِّ
بِظَهْرِ هَبِیْ جَزْئِ اِزْ اِنْ دَرِ وَقْتِ شَرِكَتِ وَاقِعِ نَشَا اِیْمَكُنَدِ حَبِیْكَتِ
وَاِكْتِفَا اِیْكَ كَسَدِ وَبَعْدِ نَمَازِ ظَهْرِ اِیْمَكُنَدِ یَا مَنَ وَاِگَرِ دَرِ بَیْنِ نَمَازِ یَا دَشِ
اَمْدِ كَمِ نَمَازِ ظَهْرِ اِیْمَكُنَدِ مِیْتَوَانَدِ عَدْوَلِ بِنَمَازِ ظَهْرِ كَسَدِ یَا مَنَ حَجِّ هَرْگَا
تَمَامِ نَمَازِ عَصْرِ رُوْقْتِ مُخْتَصِّ نَمَازِ ظَهْرِ وَاقِعِ شَدَنِ وَلَوِ اِزْ رُوْقْتِ فَرِیْقِ
بَا طَلَسْتِ وَدَرِ جَوَازِ عَدْوَلِ بِنَمَازِ ظَهْرِ اِگَرِ دَرِ اِشَاءِ یَا دَشِ اَمْدِ اَمَلِ
هَسْتِ وَهَمِ چَیْنِ اِسْتِ حَكَمِ دَرِ نَمَازِ عِشَاءِ نِسْبَتِ بِغَرْبِ سَ هَرْگَا
بَا عِتْقَادِ دُخُولِ وَقْتِ مَشْغُولِ نَمَازِ ظَهْرِ شَدَنِ وَبَعْدِ اِنْ نَمَازِ مَعْلُومِ
شَدَنِ كَمِ ظَهْرِ بِنُودِ اِیْكَ دَرِ بَیْنِ نَمَازِ ظَهْرِ شَدَنِ اِسْتِ نَظَرِ بَحْثِ نَمَازِ ظَهْرِ

فِي أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ

۲۳۴ در این صورت میتواند بعد نماز عصر بلافاصله بخواند یا باید
منتظر دخول وقت عشاء باشد و وقت نماز عصر را بخواند تا مقدار
چهار رکعت تمام از وقت بگذرد که وقت مشرك داخل شود آنوقت
نماز عصر را بخواند چه منتظر ماندن لازم نیست و بلافاصله ميتواند
مشغول نماز عصر شود پس هرگاه نماز ظهر و عصر را خواند با اعتقاد
دخول وقت بعد از هر دو نماز معلوم شد که وقت شروع در
نماز ظهر وقت نبوده اما جزئی از هر دو نماز در وقت خودش
واقع شده نمازهایش صحیح اند یا نه چه بگوید صحیح اند و همچنین
صحیح اند نماز مغرب و عشاء اگر باین کیفیت خواندند پس
ابتداء و انقضاء وقت نماز مغرب و عشاء را بیان فرمائید چه
ابتداء وقت اخاء غروب است و آخر وقت آنها از برای مختار
نصف شب است و مقلد بسته رکعت از اول وقت مخصوص
نماز مغرب است و مقلد چهار رکعت از آخر وقت مخصوص عشاء
و این اتمام مشترك است بین هر دو و هر مضطر در تأخیر از هر دو
غلبه

فِي أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ

۲۳۵ غلبه خواب یا فراموشی یا حائض بودن تا بعد از نصف شب ^{و اگر}
پیش از فجر نماز مغرب و عشاء را بجا بیاورد و احوط اینست که نیت اداء
و قضا نکند و اگر چهار رکعت آخر را تنها ادواک کرد عشاء را در
آن بجا بیاورد و بعد از بعد رجب و یکتا نصف شب هم پیش از
فجر و نماز را میکند بلکه کسیکه با اختیار بکند هم احوط اینست که
پیش از طلوع فجر بجا بیاورد پس مراد از غروب را بیان فرمائید
چه در حقیقت غروب و اینکه آن محض پنهان شدن قرص است
و بر طرف شدن آثار آنست از زمین و شعاع آن از کوهها و
بناهای بلند یا معتبر است با وجود این بر طرف شدن اثر آسمانی
قرص هم دان مرغ مشرقی است اشکال عظیمی هست که ترجیح شکل
است در آن و احوط اگر نباشد اقوی اعتبار زوال حره است
و منتقل شدن آنست از مقابل پروصاف شدن رجب مشرقی است
از حره از برای نماز مغرب و افطار و روزه پس جائز است
نماز و عصر را تاخیر کند تا وقتی که قرص آفتاب پنهان شود ^{یا} بکند

فروع اوقات الصلوة

۲۳۶ بعد از این وقت شدن قصه افتاب بکند حج احوط اینست که تاخیر نکند و اگر تاخیر کرد نیت اداء و قضاء نکند سن ابتداء و انتهاء وقت نماز صبح را بیان فرمائید حج ابتداء وقت آن طلوع صبح صادق است و خروج وقت آن طلوع کردن جزئیت از قرص افتاب در افق مصلی نه هم زمان سن مراد از صبح صادق را بیان فرمائید حج مراد از آن روشناییست که پیش میشود در افق بعد از طلوع صبح کاذب که آن روشناییست که با کامیاید در آسمان مثل عمودی و زیر آن سیاهی هست که دیده میشود و شبیه است آن روشنایی بدیه گوی که ظاهر میشود بعد از آن که میشود که تا اثرش بر طرف میشود و در طرف افق در تاریکی مساوی میشوند بعد از آن پیدا میشود صبح صادق سن نوافل یومیه موقت اند یا نه حج بلی موقت اند بنا بر اظهر پس نباید از وقت خودشان تاخیر شود مگر بعنوان قضاء و نباید مقدم شوند هم مگر در جاهائیکه مخصوص وارد شده سن وقت نافله ظهر و عصر را بیان فرمائید حج وقت نافله

نذر

در اوقات نمازهای یومیه و نوافل آنها

۲۳۷ ظهر در غیر روز جمعه مستد است از اول ظهر تا بگذرد سایه بقدر دو سبب شاخص و وقت نافله عصر تا وقتی که بگذرد سایه بقدر چهار سبب شاخص سن هرگاه اول ظهر نماز ظهر را خواند پیش از خواندن نافله های آن عمل یا سهوا یا نا نماز عصر را خواند پیش از اینها آوردن نافله هم عمل یا سهوا نافله ظهر و عصر اداء است یا قضاء در صورتیکه بعد از ادا آوردن نماز ظهر سایه از سبب شاخص زیاد تر نباشد و بعد از نماز عصر از چهار سبب آن زیاد تر نباشد که اینها وقت نوافل ظهر و عصر است حج جا آوردن نوافل ظهر و عصر در فرضی که مورد سوال است بطور اداء جائز نیست سن وقت نافله مغرب و عشاء را بیان فرمائید حج وقت نماز مغرب بعد از نماز مغرب است و احوط جا آوردن آنها است پیش از بر طرف شدن حرمة مغربیه و وقت دو رکعت و تیره نافله نماز عشاء مستد است با مستد اد وقت نماز عشاء سن وقت نافله شب را بیان فرمائید حج وقت نوافل شب بعد از نصف شدن

شب است تا طلوع فجر صادق و افضل وقت آن آخر شب است تا
صبح و افضل اینست که یک رکعت و ثلث را بین طلوع صبح کاذب و صبح
صادق جا آورد پس وقت دو رکعت نافله نماز صبح را بیان فرما
یح و وقت اصلي آنرا بقدر طلوع صبح کاذب است تا وقتی که خورشید
مشرقیه طلوع کند و احوط اینست که بعد از طلوع خورشید اگر نماز
نیت اداء یا قضا نکند پس نافله نماز صبح را پیش از خود نماز
جا آورد یا بعد از ترتیبی بین آن نیست و فرق نمیکند پیش
از نماز صبح جا آورد یا بعد از آن در هر صورت صحیح است پس
نماز چه وقت واجب میشود ^{در هر صورت} ~~است~~ و واجب نماز بر شخص ^{در هر صورت}
است چه هر وقت که دارای تمام شروط تکلیف باشد از بلوغ
و عقل و پاک بودن از حیض و نفاس در هر جزئی از وقت که سه
هر دو نماز را داشته باشد چه از اول وقت چه وسط آن چه
آخر آن مثل نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و اجابت بر او هر دو
نماز بخواند و اگر جای آورد آنها را قضا بر او واجب است

یونٹ مخصوص؟

۲۳۹ س هرگاه در جزئی از آخر وقت دارای شرایط تکلیف بنماز
اضطراری شده مثل نمازی سوره یا باتیمم بر او واجب میشود
بغیر از آن و اگر نکرده قضا بر او واجبست یا نه حج بلی واجب میشود
بلکه در صورتی که دارای شروط تکلیف بهین نماز شود
در اول وقت یا اوسط آن هم احوط اینست که جایبیاورد و اگر
جانبی آورد قضا نکند س هرگاه در جزئی از وقت که بقدر
یک نماز باشد مثل نماز ظهر تنها یا عصر تنها مثلاً دارای
شرایط تکلیف شده واجبست که آن یک نماز را بکند یا نه حج
بلی واجبست چه آن جزء از اول وقت باشد یا اوسط آن
بلی اگر آن جزء از آخر وقت باشد واجبست نماز دو سجده جای
آورد مثل نماز عصر یا عشاء مثلاً س هرگاه در جزئی از وقت
که بقدر یک نماز و بیک رکعت از نماز دیگر باشد دارای تکلیف
شد چه کند حج اگر آن جزء وقت از اول وقت باشد یا اوسط
آن واجب نمیشود بر او مگر نماز اول مثل نماز ظهر مثلاً یا عصر

و اگر از آخر وقت باشد و ممکن بود باشد از اینکه نماز اخیر
بعد از وقت تمام کند هر دو نماز را واجبند و احوط اینست که
در اخیری نیت اداء و قضا نکند بلکه در اول هرگاه
کمی بجز نماز نکرد تا باقی نماند از وقت مگر بقدر جای آوردن
نماز دومی تنها مثل نماز عصر مثلاً آن هم بقدر جای آوردن اقل
واجب از آن تکلیفش چیست چه نماز دومی را تنها اداء جای آورد
و بعد از وقت واجبست نماز اول را هم قضا نکند سه هرگاه
عذر نماز نکرد تا بقدر یک نماز تمام و بیک رکعت یا بیش تر از وقت
باقی ماند چکند چه هر دو نماز را باید جای آورد اگر چه بتأخیر
گناه کرده است سه هرگاه ادراک کرد مسافر بقدر چهار رکعت
از آخر وقت نماز ظهر و عصر و مشغول نماز ظهر شد و در بین
نماز قصد اقامه کرد یا مسافر یک قصد اقامه کرده پیش از آنکه نماز
تمام کند بقدر چهار رکعت از وقت نماز ظهر و عصر ادراک کرد
و مشغول نماز عصر شد بعد از این پیشانی شدن از قصد اقامه
و قصد

۳۵۱
و قصد سفر کرد پیش از آنکه بر رکعت سیم یا رکوع آن برسد چکند
چه در حکم این مسئله چند وجه محتمل است و شاید احوط در
مسوئله یک در قصد اقامه یا سفر مختار نبوده اینست که اولی
عند اول عصر و ثانی عند اول ظهر نماید و نماز دیگر را بقصد اقامه
الذمه بجای آورد و بعد از وقت عصری بجای آورد و در صورت
اول در خارج وقت هر دو نماز را قضا نکند سه هرگاه کسی
مشغول شد بنوافل ظهر یا عصر و بیک رکعت خواند و وقت آنجا
گذشت چه کند چه در غیر روز جمعه آنها را تمام کند و احوط
تخفیف است در اینها حق باینکه نشسته جای آورد نه ایستاده
و نیت اداء و قضا نکند بعد از گذشتن وقت سه کسیکه مشغول
شد بنوافل شب و در بین صبح صادق طلوع کرد چه کند چه اگر چهار رکعت
از آنها ایستاد و در باقی ماند را جای آورد بعد از طلوع صبح مخففه حق
باینکه نشسته جای آورد و نیت اداء و قضا نکند سه هرگاه ظن
معتبر پیدا کرد باینکه وقت نماز داخل شده و مشغول نماز شد

۲۵۲ بعد از فراغ از نماز معلوم شد که وقت شروع در نماز وقت بنوبه
 اناد برین نماز وقت داخل شده چه کند حج نمازش صحیح است
 اگر در بین نماز وقت همان نماز شده نماز دیگر مثل نماز ظهر
 نسبت بنماز عصر س در فرض مزبور هرگاه بعد از نماز معلوم
 شد که بعد از اسلام علیا و پیش از اسلام اخیری وقت داخل
 شده هم نمازش صحیح است یا نه حج در جهت نماز در این صورت
 تأملی هست احوط اعاده است س دو رکعت نافله نماز
 صبح را پیش از طلوع صبح میتواند جا آورد یا نه حج اگر یا نوافل شب
 جا آورد آنها را پیش از طلوع صبح عیبی ندارد اما اگر خودش را
 نخواست باشد پیش از صبح جا آورد محل تأمل است سؤال
 نوافل شب را میتواند نصف اول شب جا آورد یا نه جواب دد
 چند صورت جائز است یکی مسافری که برسد اگر در نصف اول
 شب جائز آورد بعد میسر نشود و جوانی که خواب بر او غلبه میکند
 و کسیکه برسد اگر خوابد تا شب نصف شود جنب شود و بعضی از

۲۵۳ علماء فرموده اند هر کس احتمال بدهد که در قهری برای ۲۵۳
 او حاصل شود در نصف دویم شب و در شبهای کوتاه و کبک
 بخوابد اختیار خودش را جنب کند در نصف اول شب نوافل
 جا آورد بلاملاحظه این قول و اگر این جماعت مذکور پیش از
 نصف شب نوافل را برجا و ثواب و احتمال مطلوبیه بجای آوردند
 عیبی ندارد س جماعت مذکور که گفتیم جائز است نوافل شب
 پیش از نصف شب جا آورند اگر پیش جا آورند افضل است
 یا قضاء کنند بعد از وقت حج قضاء آنها از مقدم داشتن
 آنها بر نصف شب افضل است س در صورتیکه نوافل شب را
 پیش از نصف شب جا آورد نیت اداء کند یا نه حج نیت اداء
 نکند س در صورتیکه نوافل را پیش از نصف شب جای آورد
 جائز است دو رکعت نافله نماز صبح را هم با آنها جا آورد یا نه حج
 محل تأمل است س هرگاه اعتقاد داشت که وقت نماز است
 و نماز کرد به نیت اداء بعد معلوم شد که وقت گذشته یا نماز

در اوقات نماز است

۲۵۳۴ کرد بنیت قضا با اعتقاد آنکه وقت گذشته بعد معلوم شد که وقت بوده تکلیفش چیست حج و در نیت که در هر دو صورت نمازش صحیح باشد و در صورت اول قضا محسوب شود و در صورت دوم ادا. پس تحصیل علم بدخول وقت نماز لازم آید یا مظنه کفایت میکند حج بعد از آنکه عالم شد بشرطیت وقت از برای نماز باید تحصیل علم کند بدخول وقت نماز هرگاه ممکن باشد از تحصیل علم بغیر تاخیر انداختن نماز تا بسبب آن علم پیدا کند و باید اکتفاء نکند بمطلق مظنه و خبر یکفر عادل بنا بر احوط و نه بد و فقر عادل اگر شهادت ایشان از روی حق نباشد و الایس اگر دوفر عادل شهادت دهند از روی حق که وقت داخل شده اقرب کفایت آنست پس هرگاه شخص ممکن نباشد از تحصیل علم بوقت حق بتاخیر انداختن نمازش چه کند حج عمل کند بمظنه و هر علامتی که موجب مظنه او شود بدخول وقت یا ملاحظه الاقوی فالاقوی در مراتب خلق پس

فی اوقات الصلوة

۲۵۵ هرگاه تاخیر انداختن نماز موجب علم شخص شود بدخول وقت ۲۵۵ لیکن بطریق دیگر غیر از تاخیر نمیتواند تحصیل علم بدخول وقت نماید چنانکه حج در این صورت اگر بدو تاخیر مظنه بوقت هم پیدا نمیکند واجبست تاخیر انداختن نماز و اگر طریق تحصیل مظنه داشته باشد اقرب اینست که جائز است عمل مظنه کند اگر وقت احتیاطی نباشد که از ملاحظه خودش تحصیلش کرده باشد و لازم نیست تاخیر انداختن نماز تا یقین بدخول وقت پیدا نکند پس هرگاه کسی غفلت داشت از شرطیت وقت یا از اینکه چیز یکبار وقت را معین کرده طریق معتبر نیست و نماز کرد با حصول تقرب از او از جهت غفلتش و بعد از نماز معلوم شد که تمام نمازش در وقت واقع شده نمازش صحیح است یا نه حج اقرب بجهت نماز است اگر معلوم شود که تمام نمازش در وقت واقع شده و اگر معلوم شد که قدری از آن در وقت واقع شده نه هر آن نمازش صحیح نیست پس هرگاه سهوا مشغول شد بنماز و قوی

در اوقات نماز است

۲۵۳ پیش از جا آوردن نماز اذانی مثل مشغول شدن بنماز عصر سهواً
 پیش از جا آوردن نماز ظهر یا عشاء پیش از مغرب در صورتیکه
 وقت وسعت هر دو نماز را داشته باشد چه کند هیچ هرگاه در
 بین نماز لاحق یا داش امد که نماز سابق را جا نیاورد عدول
 کند بسابق مثل آنکه عدول کند از نماز عصر بیکه بان مشغول شد
 بنماز ظهر یا از عشاء بمغرب مادامیکه محل عدول نگذشته باشد
 وان پیش از رکوع رکعت چهارم است اگرچه از واجبات
 غیر از رکوع جا آورده باشد رکعت چهارم چیزی جا آورده باشد احوط این است که
 عدول کند بنماز مغرب و تمام کند انرا بعد از ان اعاده هم
 نماید نماز مغرب را س جواز عدول از نماز بنماز سابق چه
 وقت است حج متیقن از ان وقتی است که در وقت مشترک
 مشغول بنماز لاحق شده باشد و هم چنین است ظاهر اگر
 پیش از دخول وقت مشترک بگمان دخول ان مشغول لاحق
 شد و در اثناء دخول شد و بعد از ان ملتفت شد که سابقه را
 بخواند

فی اوقات الصلوة

۲۵۷ بجا نیاورد که در این صورت هم عدول عیب ندارد و اما اگر در
 وقت مختص بسابق مشغول نماز لاحق شود احوط عدول است
 بسابق و اعاده نماز مشکل تر صورتیست که مشغول شود بنماز
 لاحق از روی سهواً از سابق پیش از وقت سابق بنماز
 اینکه وقت داخل شده و داخل شود بر مصلی وقت مختص
 بسابق در بین نماز که در این صورت اگر پیش از دخول وقت
 ملتفت شد نماز را قطع میکند و اگر بعد از دخول وقت ملتفت
 شد احوط عدول است با اعاده نماز سؤال هرگاه بعد
 از آنکه یادش امد که نماز سابق را خوانده و مشغول بنماز لاحق
 شده عدول نکرد بنماز سابق و چیزی از نماز بغل آورد به نیت
 نماز لاحق حکم چیست جواب در این صورت نماز را طاعت
 و عدول فائده ندارد پس باید نماز را قطع کند و از سر بگیرد نماز
 سابق را س هرگاه پیش از آنکه نماز سابق را کند سهواً
 نماز لاحق را جا آورد و یادش نیامد تا از نماز فارغ شده چه کند

کتاب الصلوة

۲۵۱
حج هرگاه تمام نماز لاحق بر وقت مشترک بین دو نماز واقع
شده اقرب اینستکه صحیح است و آن وقت نماز سابق را بعد
از آنجا آورد و اگر این اتفاق در نماز ظهر عصر و اشو
اینستکه نماز را که بعد میخواند قصد مافی الذمه کند پس
هرگاه پیش از نماز سابق بمواظبات لاحق را اجا آورد و یاد
نیامد مگر بعد از فراغ و تمام آن در وقت مختص سابق
واقع شده باشد حکم چیست حج اقوی بطلان نماز است
پس هر دو نماز را اجا آورد پس مواردی که تاخیر نماز از اطاق
و قفس رخاوت دارد بیان فرمائید حج مستحب است مؤکدا
جا آوردن نمازهای یومیة در اول وقت مگر در چند مورد
از آنها است اینکه بهتر است تاخیر کردن نماز مغرب و عشاء
از برای کسیکه کوچ میکند از عرفات بمنزله اگر چه ثلث شب
بگذرد و از آنها است اینکه بهتر است تاخیر نماز عشاء و ثلث شب
طرف بشود حرم مغرب بلکه تاخیر تا آن وقت احوط است

و از آنها است

در اوقات نماز است

۲۵۲
و از آنها است اینکه تاخیر کند نماز ظهر را از اول تا سائیه بقیه
دو سبب شاخص شود کسیکه نافلة میکند و اما کسیکه نافلة
نمیخواند یا فارغ شود از نافلة پیش از آنکه سائیه بقدر دو سبب
شاخص شود پس ظاهر اینستکه مستحب است برخیزد و نماز
ظهر را بخواند و تاخیر نکند و از آنها است اینکه تاخیر کند
نماز ظهر را در تابستان تا گرمی هوا کمتر شود و در زمستان
بودن این حکم بتهرهایکه بسبب گرمی هوای آنها در تابستان
حضور قلب در نماز بعیل نیاید و از آنها است اینکه تاخیر
کند روزه دار نماز مغرب را از افطار هرگاه انتظار میکشند
او را جماعتی پس بهتر است که در این صورت با ایشان فقط
کند و تاخیر اندازد نماز را و هم چنین تاخیر اندازد هرگاه
قوة نداشته باشد بر خواندن نماز پیش از افطار یا حضور
قلب بر احوال بعیل نیاید در نماز و از آنها است اینکه بهتر است
که تاخیر اندازد نماز را کسیکه تنگ بیاورد یا واخشین بگویم

یعنی بول و غائط تا تخلی کند و این در صورتیست که از مدافعه
الحاضر می بایزد و الا تاخیر نماز واجب است و از آنها
اینکه انام مسجد تاخیر کنند نماز را که تا مؤمین و اهل مسجد
حاضر شوند و از آنهاست اینکه زن مستحاضه یا مستحاضه کثیر
بجترافت تاخیر کند نماز ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلت
انها و مقدم بدین عصر و عشاء را که جمع کند بین ظهر و عصر و مغرب
و نماز عشاء بعد از غسل و روایتی وارد شده که جمع کند بین
دو نمازش کسیکه تقاضا میکند از او بول و خون پس شخصی
که در اول وقت متمکن نیست مگر از نماز ناقصی تا ایستد
دارد که تا آخر وقت عذرش برخواسته شود و کسیکه مظنه
معتبر باشد در حقش بدخول وقت اما تاخیر نماز عمل
پیدا میکند و کسیکه نماز قضائی در وقتش هست که جا
آورده است آنها پیش از اداء موقوف است بر تاخیر اداء آنها و اجابت
در همه این صورت نماز را تاخیر بیندازد تا آخر وقت یا جائز است
در همه

در وسعت وقت بخواند حج تاخیر نماز اداء در همه این صور ۲۶۱
موافق احتیاط است و ترك این احتیاط مزاحمت است در
بعض صور صورت اول تنهانه صورت دیگر ^{ناتوان} نماز خواندن
در چند وقت مکروه است حج نماز خواندن در پنج وقت
مکروه است بعد از نماز صبح تا افتاب طلوع کند و بعد
از نماز عصر تا افتاب غروب کند و وقت طلوع افتاب
و وقتی که روز نصف شود بنظر عرف نه نصف شد ^{حقیقی}
و وقت غروب افتاب لیکن کراهتی ندارد در این اوقات
خواندن نماز و اجبی و نه سجده تلاوت قرآن و نه سجده
شکر و نه سجده سهو و نه قضای نوافل مرتبه و نه نافله
روز جمعه که پیش از ظهر جا آورده میشود و نه نافله
احرام و نه نماز طواف اگر چه مستحبی باشد حال از وجوب نیست
قول کسیکه فرموده مکروه نیست در اوقات مذکوره نماز
نیت مسجد و نماز زیارت و چند نماز دیگر بلکه نماز جمعه

در قبله است

۲۶۲ و هر نمازی که سببی داشته باشد فصل در قبله است
سؤال قبله چیست حج قبله کعبه است شرفها الله تعالی
و اعتبار بعرصة فضا و خانه است از عرفین تا صفا آسمان
و ثابت نیست که همه اعمام عیال از قبله باشد اگر چه واجب است
داخل کردن آن در طواف سن در نماز تحصیل بمقابل قبله
بودن لازم است یا مظنه کفایت میکند حج اگر تحصیل علم
ممکنست واجب تحصیل علم کند سن هرگاه تحصیل علم
بمقابل بودن از برای قبله ممکن نباشد چه کند حج رجوع کند
بعلاماتی که افتاده میکنند سن علامتی که بانه قبله
شناخته میشود بیان فرمائید حج از علامت شناختن قبله است
جذبی که در واسطه عراق مثل بغداد و نجف و کربلا و حله
پشت منکب امین قرار داده میشود و در اطراف غربی عراق
مثل موصل و ارد الرقوم و شانه قرار داده میشود و در
اطراف مشرقی عراق مثل بصره پشت او واسطه شانه راست

قرار

در قبله است

۲۶۳ قرار داده میشود و بعضی گفته اند در گوش راست سن در قبله
اهواز و خوزستان مثل شوشتر و در قول و اشل آنها برای
تعیین قبله ستاره جدی را بجا باید قرار داد حج پشت آخر
منکب امین و لیکن در محضره انحراف زیاد تر است بلکه در اطراف
نیواندک تفاوتی هست و از آنها است عرابینکه معصوم
در آن نماز خوانده باشد و از آنها است قبر معصوم و از آنها است
قبله شهر مسلمانان که مقابل آن نماز کنند و بنای قبرها
کنند و محراب درست کنند هرگاه معلوم نشود اشتباه ایشان
از روی قواعد هیئت و قول اهل خبره سن هرگاه قبله
مشکوک شد بر شخص چه کند حج نماز کند بجهت و هرگاه
دو نماز متوجه بر او باشد مثل ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء
احوط اینست که نماز دوم را مقابل چهار جهتی که اول را
جا آورده جای آورد بی تفاوت و شروع نکند بجا آوردن
نماز دوم بجهت رحمت مگر بعد از آنکه از جا آوردن

در قبله است

نماز اول چهار جهت نافع شده باشد اگر چه اقوی اینست که
جائز است هر طرفی هر دو نماز را جایز آورد و رعایت ترتیب
تا چهار جهت تمام شود پس هرگاه ممکن نباشد چهار
جهت نماز کند ولو از جهت تنگی وقت چه کند جواب
احوط اینست که هر قدر میسر است برای او جای آورد و لو بسید
جهت باشد سؤال هرگاه چهار جهت نماز خواند بعد
معلوم شد همانها قبله نبوده اند چه کند جواب کفایت میکند
و دیگر چیزی بر او نیست پس هرگاه بعضی جهات نماز خواند
و معلوم شد که قبله نماز خوانده چه کند حج کفایت میکند
و دیگر نماز خواندن بجهت دیگر لازم نیست و لو از اول قصد
این بوده که همان یک جهت تنها نماز کند و عیناً یا بجهت
دیگر نماز نکند بنا بر وجهی قوی لیکن احوط اعاده نماز است
دو مرتبه در این صورت پس چیزهایی که استقبالی
قبله در آنها واجبست بیان فرمائید حج واجبست استقبالی
نور

در قبله است

قبله با امکان در هر نماز واجبست حتی نماز میت اگر چه بسبب غایب
مستحبست باشد مثل نمازی که اعاده میکند بواسطه احتیاط
مستحبست در اعاده اش و نمازی که بجماعت اعاده اش میکند
بجهت ادراک فضیلت جماعت بلکه احوط استقبالی قبله است
در نماز مستحبی که بالعرض واجب شده باشد هم اگر چه اقوی
خلاف اینست و واجبست استقبالی قبله وقت ذبح کردن
و تحریر کردن و میت حال احتضار و نماز خواندن بر او و زن
کردن او پس در نمازهایی مستحبی استقبالی قبله شرطاً
یا ترجیحاً جایز است جای آوردن نوافل و سفر سواره و در
حال راه رفتن بدون استقرار و استقبالی قبله حق در
تکبیر و الاحرار چه وقت آنها موسع باشد چه مضیق چه ممکن
باشد تا خیر کند تا وقت باران یا ختن یا ممکن نباشد بلکه
ظاهر اینست که میتواند قضای آنها را هم باین کیفیت جلاورد
سؤال در حضر میتواند ^{بنا بر} قضای را سواره و در حال راه رفتن

فی القبلة

۲۶۶

جای آوردن بایستقرار واستقبال قبله باین وجه ظاهر است و نه
 پس در صورتیکه نوافل یا سوره و در حال راه رفتن جا
 میآورد بجهت رکوع و سجود چه کند چ غیر است در رکوع
 و سجود که حقیقه آنها را جای آورد اگر ممکن باشد یا اینکه
 اشاره کند برای آنها یا اینکه بجهت سجود قدری بیشتر خم
 شود و جای آوردن حقیقت آنها افضل است مخصوصا از برای
 کسیکه سوار در کشتی باشد سؤال کسیکه سوار کشتی یا کوه
 رودی باشد و کشتی و مرکب بطریق مستقیم حرکت کند هم
 میتواند در نوافل ترک استقبال واستقرار کند یا نه جواب
 بلی میتواند لیکن احوط اینست که رعایت استقرار واستقبال
 کند بمقداری که ممکنست و حرکت کشتی و مرکب با آن منافات
 ندارد پس هرگاه شخص راه رود در کوچه ها مثل او نافله
 کند و غرضش از راه رفتن این باشد که ملاحظه استقرار
 واستقبال قبله نماید در نافله و اگر یغی دیگر نداشت باشد
 در راه

در قبله است

در راه رفتن نوافل صحیح اند یا نه حج حکم بصحت مشکل ۲۶۷
 پس هرگاه کسی در نماز از روی علم وعده اندکی از
 قبله گنج شد باندازه که معتق نباشد و بعد فوراً متوجه
 شد بقبله حکم نمازش چیست حج نمازش باطلست
 باید در وقت اعاده و یاد در وقت قضاء کند پس هرگاه
 سعی کرد پس نظم بقبله یا قطع کرد و بعد از نماز خطا
 او معلوم شد چه کند حج هرگاه بعد از نماز معلوم شد
 که اندکی از قبله گنج بوده که بهمت راست و چپ میرسد
 چیزی برای نیست نه اعاده و نه قضاء و اگر معلوم شد که
 بهمت راست یا چپ بوده در وقت اعاده میکند و اگر
 اعاده نکرد قضا کند و اگر در خارج وقت معلوم شد
 که خیلی گنج بوده قضاء واجب نیست چه کبی او بجهت استقبال
 قبله باشد یا که ترا که چه احوط قضاء است بلکه سزاوارتر
 ترک آن اگر استعد بار معلوم شود بلکه در کتوان نیز اگر

در قبله است

۲۶۸ از زمین و بسیار گذشته باشد پس از برای نماز گذار جائز است که عمل از جهت خیلی کمی از قبله که شود و تغییر دهد و جهت خود را چنانکه غالباً در احوال نماز گذاران اتفاق میشود یا نه حج بلیغی ندارد زیرا که کسی باین انداز شخص را از مقابل بودن با قبله بیرون نمیداند سؤال مناظر و قبله بودن چیست جواب مناظر در این ایست که مقادیم بدن مواجه کعبه باشد بخوبی عرفا بگویند که شخص را و قبله است پس جزء جزو بدن در این خصوص ملاحظه نمیشود مثل چشم و صورت و دست بلکه و نه انگشتان پا و سر و قدم اگر چه احتیاط باین ملاحظات میگویند سؤال هرگاه در بین نماز ملتفت شد که از قبله منحرف است اما بعد زمین و بسیار نزدیک چه کند جواب فوراً از راه اقرب متوجه قبله شود و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است فصل در ستروسان است سؤال سترو عورت در چه واجبست حج پوشانیدن عورت واجبست در نمازهای

در حج

در ستروسان است

۲۶۹ واجبی و شرط است در نمازهای مستحبی و در شرطیت آن از برای نماز میت دو وجه هست اظهار احوال عدم شرطیت است و احوط شرطیت است و هم چنین است حکم در قضاء اجزاء فراموش شده نمازهای یومیه بلکه و سجود سهو که اظهار عدم شرطیت سترو عورتست در آنها و احوط شرطیت است پس سترو عورت شرط است در نماز احتیاط یا نه حج بلیغی است پس هرگاه در بین نماز عورتش فحراً مکشوف شد مثل آنکه باد لباسش را بود یا کسی لباسش را از برش کشید چکند حج هرگاه ممکن نباشد از تحصیل لباس ولو با فعل منافی از برای نماز نمازش را تمام میکند عرفاً با اشاره از برای رکوع و سجود و نمازش صحیح است و هرگاه ممکن باشد از تحصیل لباس در وقت اگر نماز را قطع کند پس قطع کند و خود را بپوشاند و نماز را از سر گیرد با سترو عورت و هرگاه ممکن باشد از پوشانیدن عورت در بین نماز یا آنکه

در ستر است

۳۱۰ فعل منافی جا آورد پس از برای صحت نمازش با شتاب کردن به ستر عورت و کسی زمان کشف عورت وجهی هست و احتوا این است که در زمان کشف مشغول بچیزی از نماز نشود لیکن اگر ایستاده نماز را بپوشانیدن عورت بین نماز و فعل منافی تمام کند و عاده آن هم بکند **س** هرگاه در بین نماز عورتش مکشوف شد و ملتفت نشد چکند **ح** نمازش صحیح است اگر بعد از فراغ از نماز فهمید که در بین نماز عورتش مکشوف شده بود یا در بین نماز فهمید بعد از آنکه اتفاقا مستور شده بود **س** کسیکه عورت خود را نه پوشاند در نماز از جهت آنکه ندانسته باشد که ستر عورت در نماز واجب است از روی تقصیر یا قصور یا دانست این مسئله را و یادش رفت و عورت نکرد نمازش چه حکم دارد **ح** علی ای حال نمازش باطلست و کتله کار است مگر آنکه قاصر باشد یا ناسی که در این دو صورت گناهی نگردد **س** پوشانیدن عورت در نماز

در ستر است

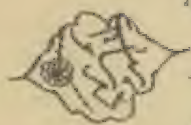
نماز چه کیفیت باید باشد که مانع باشد ستر از دیدن ۲۷۱ **ح** بخوی باید باشد کسیکه حسن بصرش صحیح باشد اگر چه دقت کند در نگاه کردن نه بمقدار خارج از عادت چنانکه منع میکند لباس کلفت بود اگر حجم عورت ظاهر باشد در صورتیکه خود را به لباس بپوشد عیب ندارد **س** هرگاه ستر مانع از دیدن عورت باشد در سایه نه در آفتاب کفایت میکند یا نه **ح** کفایت کردنش مشکل است **س** هرگاه نماز گذار جایی بایستد و مشغول نماز شود که متعارف باشد عبور و مرور از زیر آن و عورتش از اجتناب دیده شود جائز است یا نه **ح** باید در این صورت بخوی ستر عورت کند که از پائین عورتش را نه بینند بنابر احتوا **س** هرگاه لباس نماز گذار بخوی باشد که اگر خودش بخوی مخصوص نگاه کند عورت خودش را می بیند نمازش صحیح است یا نه **ح** احتوا اینست بخوی ستر کند که مانع از دیدن خودش هم باشد هر طور نگاه کند **س** عورتی که در

در ستر است

۲۱۲ نماز پوشیدن آن لازم است بیان فرمائید حج عورت مرد
دبر و احلیل و بیضت است و احوط اینست که بین حلقه دبر
و بیضت را هم بپوشانند بلکه ستر کنند از ناف تا زانو بلکه
تا نصف ساق سر بر زن پوشانیدن چه مقدار از
بدن واجبست در نماز حج واجبست بر زن از آنکه
همه بدن را بپوشاند در نماز ولو سیک قطعه لباس مگر
صورت و دو کف و دو قدم را که ستر آنها واجب نیست و احوط
اینست که بیشتر از مقداری از صورت که در وضو شستن
واجب است مکشوف نگذارد و من باب مقدمه باید قلد
از صورت بپوشاند سر پوشانیدن کردن و دو گوش
زن در نماز لازم است یانه حج بلی لازم است سر و گردن
زن ستر کرد در نماز بخو متعارف لیکن يك مویاد و مو
از مقعدش بیرون ماند نمازش صحیح است یانه جواب
بیرون ماندن یک مویاد و مو اشقیایا عیبی ندارد با حصول
ستر

در ستر است

۲۱۳ ستر متعارف سر حد کفها که در نماز ستر آنها از برای زن
لازم نیست کجا است حج حد آنها بند دست است بنابراین
احوط بار عایت پوشانیدن چیزی از این حد هم من باب
المقدمه سر مراد از دو قدم که ستر آنها لازم نیست از برای
زن در نماز ظاهر آنها است یا باطن آنها حج مراد هر دو است
لیکن احوط ستر باطن آنها است ولو بر زمین در حال قیام
بلکه احوط پوشانیدن همه بدن است از برای زن در نماز
مگر صورت بلکه ماعلائی موضع سجود سر بر صغیره
و کنیز خالص و لولم ولد باشد پوشانیدن سر و گردن
و مو لازم است در نماز یانه حج لازم نیست و در استیجاب
پوشانیدن سر از برای کنیز در نماز اشکالی هست -



فصل در ستر است سر امور بر آنکه شرط اند
در ستر نماز گذار بیان فرمائید حج چند امر معتبر است
از آنها است پاك بودن که تفصیل آن در کتاب طهارت گذشت

و از آنجا است اباحه باینکه نماز گذار یا مالک عین سائر یا منفعت
ان باشد یا مالکش را خبی باشد باینکه از او بپوشد س هرگاه
اعتقاد داشت مصلی که سائر مقصوب است و بآن نماز کرد بعد
معلوم شد غصبی نبوده نمازش صحیح است یا نه حج نمازش
صحیح نیست مگر اینکه فرض شود که با علم بغصبیت قصد قربت
از او بعمل آمده باشد انوقت صحیح است با معلوم شدن اباحه
سائر س هرگاه اعتقاد داشت مصلی که سائر مباح است
و بآن نماز کرد بعد معلوم شد غصبی بوده نمازش صحیح است یا نه
حج نمازش صحیح است و اجرة المثل یا مالک را دینی است س
هرگاه کسی لباسی غصب کرد و مالک ان اذنش داد که بآن نماز
کند و نماز کرد صحیح است یا نه حج بلی صحیح است س هرگاه
شخصی در نماز لباسی پوشد که حرام است پوشیدن ان
از جهت لباس شهرت بودن ان یا چون مخصوص غیر مصنف
او است مثل مقنعه از برای مرد اگر دانستیم ان از نمازش

صحیح

صحیح است یا نه حج اظهر صحت نماز است اگر چه ان لباس سائر باشد ۲۷۵
لیکن احوط اجتناب است بخصوص اگر سائر باشد و از شروط سنا
است اینکه اگر لباس از اجزاء حیوان باشد از حیوان مذکی
باشد پس صحیح نیست نماز در اجزاء حیوان میت که خون
چهره داشته باشد اگر از اجزائی باشد که حیوة در آنها
حلول می نماید نه مثل پشم و مو بلکه احوط بطلان نماز است
در اجزاء حیوان میت که خون چهره نداشته باشد همچنانچه
احوط س هرگاه شخص نماز کند و در بدن یا لباسش
شپش باشد یا مویچه یا پشه یا کیکی یا کرمی یا مثله اینها از
حیوانات نمازش صحیح است یا نه حج صحیح است بدو و شبهه
س هرگاه شخص نماز کند و در بر او باشد لباسی که نماز
در تمام نمیشود از اجزاء حیوان میت نمازش صحیح است یا نه
حج صحیح نیست ولو اینکه نماز در آن لباس تمام نشود س
هرگاه حل کند و با خود بردارد شخص در نماز از اجزاء میت

در سائر مواضع

۲۷۶ حیوان صاحب نفس نماز صحیح است یا نه حج احتیاط محمل
نکردن اجزاء میت ^{چون حیوان} نماز بیهوش و نیکو است یا نه
نماز خواندن در اجزائی از حیوان میت که حیوة در آنها حلول
نکرده باشد مثل چشم و کرم و پر و طيور جائز است یا نه جواب
جائز است و نمازش صحیح است اگر چه آنها را از حیوان بریده
باشند یا کتفه باشند یا دامی که معلوم نباشد در صورت
کندن آنها که جزء صاحب حیوة با آنها هست یا نه هرگاه
لباسی باشد از اجزاء حیوان و معلوم نباشد که مذکی است
یا نه نماز در آن جائز است یا نه حج جائز نیست مگر از باذن
مسلمانان آنرا خویله باشد و لو معلوم نباشد که بایعش
مسلمان است یا آنکه از شهر مسلمانان آنرا آورده باشند
یا آنکه در دست مسلمانی باشد و لو مسلمانی که ذبیحة
اهل کتاب بر احوال میداند یا عقیده داشته باشد که اجزاء
حیوان میت به دعا غنی کردن پاک میشوند و از آنها است
اینکه

در سائر مواضع

اینکه لباس نماز کند از حیوانی باشد که ماکول اللحم و
حلال گوشت باشد پس صحیح نیست نماز کردن در اجزاء
حیوان حرام گوشت صحرائی باشد یا دریائی خون جهنمه
داشته باشد یا نداشته باشد مگر چیزهایی که استثناء
شدند پس هرگاه لباسی که از اجزاء حیوان گوشت
شده نماز در آن تمام نمیشود نماز کردن با آن جائز است یا
حج جائز نیست پس نماز خواندن در لباسی که درست شده
باشد از اجزاء حیوان حرام گوشت و حلال گوشت با هم
جائز است یا نه حج باطل صحیح جائز نیست بلکه احوط احتیاطاً
از مثل یکم که انداخته شود بر لباس از حیوان حرام گوشت
پس نماز کردن با همراه داشتن حیوان حرام گوشت
جائز است یا نه حج جائز است و نماز صحیح است پس نماز
خواندن با اجزائی از حیوان حرام گوشت که حیوة در آنها
حلول نکرده باشد مثل لعاب دهن آن و عرق و اشک

اگر از اجزاء حیوان باشد

در سائر مصلی است

۲۷۸ و شیران جائز است یا نه حج در غیر ایشان جائز نیست و نماز باطل است نماز کردن با چیزهایی که عمل میانی در جوف حیوان حرام گوشت مثل پازهر و بعضی اجزاء مثل مر و ادید و عسل و شمع و قر جائز است یا نه بلی جائز است و نماز صحیح است س نماز خواندن در کون خالص زخو و جلدان جائز است یا نه حج جائز است اگر علم داشته باشد که تذکیر شده س نماز خواندن با اجزاء نجس اگر تذکیر شده باشد جائز است یا نه حج جائز است س نماز خواندن در اجزاء فنک و سحور و حواصل خوارزمیه جائز است یا نه حج جائز نیست س هرگاه دو نفر عادل شهادت دادند که فلان حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت است قول ایشان قبول میشود یا نه حج بلی قبول میشود س هرگاه کسی شک کرد که فلان شیئی از حیوان حرام گوشت است یا از حیوان حلال گوشت تکلیفش چیست حج اجتناب از آن کند در نماز بنا بر احوط س هرگاه ندانست که چیزی از اجزاء

در سائر مصلی است

۲۷۹ از اجزاء حیوان حرام گوشت با او است و نماز کرد بعد معلوم شد که با او بوده یا دانست و فراموش کرد بعد از نماز یادش آمد نمازش صحیح است یا نه حج صحیح است س هرگاه در بین نماز جزئی از حیوان حرام گوشت بر شخص افتاد و فوراً از آن جدا کرد نمازش صحیح است یا نه حج بلی صحیح است س هرگاه آنرا از آن جدا کند ولو بآنکه اخص لباس از پوش هرگاه متستر بغير آن باشد و در چیزی که بر او باشد مشغول بچیزی از نماز نشود س هرگاه باعتقاد آنکه فلان چیز از اجزاء حیوان حلال گوشت است نماز خواندن در آن بعد معلوم شد از حرام گوشت بوده نمازش صحیح است یا نه حج احوط آنستکه در وقت اعاده یاد در خارج وقت قضاء کند س کسیکه یادش رفت که نماز در اجزاء حیوان حرام گوشت جائز نیست و نماز تمام کرد با آن اجزاء نمازش صحیح است یا نه حج صحیح نیست و باید وقتی که یادش آمد یا مسئله را یاد گرفت اگر در وقت است اعاده کند و اگر در خارج وقت است قضاء

یاد است که جایز نیست

در سائر مصلحتی است

۲۸۰ پنجم آنکه سائر عورت مرد نماز گذار طلاق نباشد بلکه مطلقا بنا بر
او طلاق نباشد ولو اینکه نماز در آن تمام نشود و جزو لباس
هم طلاق نباشد بلکه انگشت طلاق در دستش نباشد س هرگاه
بنا نماز گذار باشد چیزی از طلاق که حرام نباشد همراه بودن
آن مثل زینت شمشیر نماز صحیح است یا نه حج صحیح است بنا
بر وجهی که خالی نیست از فوقی و در بعضی اخبار است دلالتی
بر جواز بستن دندانها بطلا پس نماز بان صحیح است ششم
آنکه لباس مرد بلکه هر چیزی که میگویند در آن نماز میخوانند غیر
از محمول صرف حرام نباشد س حرم چیست حج حرم چیست که
از ابریشم بافته شده باشد و از جنس ابریشم است قریب نماز در
آن باطل است و پوشیدن آن از برای مرد حرام و موجب کفارت است
در هر حال س نماز مرد در حرم و در حال ضرورت و عورت و حج
صحیح است یا نه حج صحیح است س نماز مرد در چیزی از حرم
که نماز در آن تمام نمیشود مثل کلاه و جوراب صحیح است یا نه
حج

در سائر است

۲۸۱ حج صحیح نیست بنا بر احوط س نماز مرد در لباسی که حاشیه از
حرم داشته باشد جائز است یا نه حج بلی جائز است اگر چه حاشیه
حاشیه از چیزی باشد انگشت پیوسته بیشتر نباشد بنا بر احوط سوال
نماز مرد در نزد حج از حرم و غیر حرم جائز است یا نه جواب جائز
است هر چند غیر حرم کمتر باشد از حرم اما مستهملک نشده
باشد س استعمال فرش حرم و تکیه دادن بمسکای حرم
و سوار شدن بر دوزین حرم جائز است یا نه حج بلی جائز است
س بچیدن خود بچیزی که از حرم باشد و لحاف حرم جائز است
یا نه حج محل ناممکن است س هرگاه کسی بنا بر عورت بدستش
نیاید بجهت نماز چه کند حج عاری یا نماز ایستاده کند اگر کسی
او را نمی بیند و لو از جهت تادیکی یا اندک کردن عورتش
بگل یا رهن در گودی باشد و اگر او را نمی بیند چه محرم باشد
بپشت یا نامحرم نشسته نماز کند س در صورتیکه عاری یا نماز
میکند چه ایستاده چه نشسته بجهت رکوع و سجود چه کند

جواب اشاره میکند از برای رکوع و سجود و اطو خم نشستن
از برای رکوع و سجود بمقدار یک باعث ظهور عورت نشود
و هرگاه ممکن نباشد از برای او مگر اشاره بر چنین کند اما از
برای سجود سر را پیشتر خم کند از رکوع سر هرگاه شخص
ساق عورت نداشته باشد جائز است تعجیل کند در وسعت
وقت و نماز کند یا باید تا مثل کند تا شاید ساق عمل بیاید یا
نماز مضیق شود حج در صورتیکه امید عمل آمدن ساق در آن
باشد بخت نمازش در وسعت وقت مشکل است سر هرگاه
از بابت نبودن ساق برهنه مشغول نمازش و در بین نماز
ساق عمل آمد چکند حج اگر وقت مضیق است و بی منافعی نباشد
بین نماز ستر عورت کند ستر کند و نماز را تمام کند و اگر وقت
موسع است و بی منافعی نمیتواند ستر کند نماز را قطع کند و نماز
از سر گیرد سر هرگاه لباس نازکی داشته باشد که بخودی
خودش ساق را نشود چه کند حج هرگاه بمالیدن چیزی بر آن مثل
شمع

شمع ساق میشود بمالد بر آن و در آن نماز کند سر هرگاه ساق ۲۸۳
شخص منحصر باشد بچیزیکه شروط ساق را نداشته باشد
مثل آنکه نجس باشد و نظیرش ممکن نباشد یا حریرو یا طلا
باشد چه کند حج هرگاه ضرورتی در پوشیدن آن
نیست برهنه نماز کند بطریقی که ذکر شد و هرگاه ضرورتی
در پوشیدن آن باشد مثل آنکه بیننده در آنجا حاضر
باشد یا هوا خیلی سرد باشد و مثل آنکه در آن لباس
نماز میکند مثل نماز مختار فصل در لباس ناپسند
که نماز در آنها مکروه است سر نماز در چه لباسی
مکروه است حج مکروه است نماز در چیزی که روی
یاها را بپوشاند و بنوشاند یا آن چیزی از ساق پاره
بلکه احوط ترك لباس آنهاست و مکروه است نماز در
لباس سیاه غیر از عمامه و موزه و کلاه و مکروه است نماز
در لباسیکه خیلی مرغ باشد از برای مردان و مکروه است

در لباسها که نماز را فاسد میکند

۲۱۴

نماز کردن در لباسی که بکل زردی مخصوص و زعفران پُر
و نازک شده باشد و مستحب است لباس نماز گذار سفید باشد
و پنبه یا کتان باشد و مکروه است نماز در یک جامه نازک
که مسافر عورت باشد و مکروه است از برای نماز گذار پوشیدن
ازار بالای پیرهن و اشتغال صماء و نفسیر شده است
بدخل کردن لباس مثل عبا، زیر بغل و قرار دادن آن بر یک
شانه و مکروه است نماز در عمامه که جنکی نداشته باشد
و مکروه است اینکه مرد دهن خود را ببندد و زن نقاب
پوشد از روی نماز خواندن و بی ردا از برای امام
جماعت و ظاهر مستحب است ردا گرفتن از برای غیر امام
و مکروه است نماز با همراه داشتن آهن انگشتری باشد
یا غیر آن مگر از جهت حاجتی مثل شمیر در جنک و کتیکه
که از کم شدن آن بترسد و مکروه است از برای زن
اینکه با خود قرار دهد در نماز خلخال او از دار و مکروه است
نماز

در نماز چپیری

در مکان مصی

۲۱۵

نماز در لباسی که در آن صورت حیوانی باشد یا انگشتری
که در آن صورتی باشد و بر فرشیکه در آن صورت حیوانی
باشد و در لباسی که مرقم باشد به حفظ نکردن آنجا است
فصل در مکان مصی است نماز کردن در چه مکانی
جائز است حج از جهت آنکه خداوند متعال فرمود است
مروه که نماز را برای ایشان در هر مکانی جائز کرد و بلی
گاهی از جهت عارضه در بعضی امکنه نماز خواندن جائز
نیست نماز در چه مکانی نماز خواندن جائز نیست حج
حرام است و صحیح نیست نماز در مکان غصبی بلی نماز در
جائیکه شخص متغیر شود بملک غیر او تصرف در آن ملک
نکند مثل سایه دیوار غیر عینی ندارد و محتاج بودن از
مالکش نیست نماز بالای حیوانیکه نعل آن یا افتاد
ان غصبی باشد جائز است یا نه حج بلی جائز است نماز
نماز کردن زیر سقف غیر یا خیمه غیر یا در حصار غیر یا

در مکان مصلی است

۲۱۶

بودن محل ایستادن و قضائیکه افعال نماز در آن واقع
میشوند جائز است یا نه حج جائز نیست و نماز باطل است
لیکن هرگاه حصار اطراف وسیع باشد مثل حصار بلد
نماز در آن صحیح است س هرگاه نماز کرد در مکان غصبی
و ندانست که غصب است یا ندانست که نماز در مکان
غصبی باطلست یا یادش رفت که غصب است یا غافل
در مکان غصبی یا نماز در مکان غصبی باطلست نمازش
و نماز صحیح است یا نه حج حکم اینها هر دو احکام لباس مصلی
گذشت س هرگاه کسی را اگر او کرده نماز کردن در
مکان غصبی و نماز خواند از روی لا بدی در آنجا نمازش
صحیح است یا نه حج بلوی صحیح است هرگاه قصد قربت از
او بعمل بیاید س هرگاه کسی را جبراً اجاز دادند در
مکان غصبی نه جهت خصوص نماز خواندن یا از روی
اضطرار رفت در مکان غصبی جهت حفظ نفسش از شر

یادش

در مکان مصلی است

یادش مثل جهت نمازش چه کند حج ظاهر آنست از برای
او که نماز کند در آنجا مثل نماز مختار و مستطریق وقت نماز
مگر آنکه حرکتی از حرکات نمازش سبب شود از برای صریح
بر مالک غیر غصب مکان پس ترك کند آن حرکت را با مراعات
ضیق وقت س هرگاه کسی در وسط زمین غصبی باشد و نتواند
نماز ضیق شود چه کند حج در حال بیرون آمدن نماز
کند و قضایم کند بنا بر احوط س هرگاه مالک زمین بکسی
اذن داد که نماز کند در بین نمازش منع کرد چه کند حج اظهار
اینست که جائز نیست نمازش را تمام کند س مقابل ملک مقصود
که نماز در آن صحیح نیست چنانچه حج مقابل آن مباحات اصلیه
و چیزیکه نماز گذار مالک عین و منفعت آن باشد یا مالک
منفعت آن تنها باشد یا حق انتفاع از آن داشته باشد مثل
مساجد و ملازم و هر مکانی که وقف عام یا وقف خاص باشد
که در هر اینها نماز کردن جائز است س در زمینهای وسیع

در مکان مسجلی

۲۸۸ مثل سحر اها نماز کردن جائز است یا باید مالک آنها اذن بدهد
 حج جائز است و محتاج باذنی نیست زیرا که سیره مستمره قطعه
 قائم است از مسلمانان در سفرهای ایشان بر نماز کردن در آنجا
 متعنه مثل راه رفتن در جاهایی اذن مالک لیکن نافه و نیکه معلوم
 نشده باشد که مالک آنها را نمی نیست همین نحو که میرت
 جاری است بر وضو گرفتن از غیرهای بزرگ اب و چاهها و غیره
 اب از آنها و باقی تصرفات با عدم علم یا ظن بفعلیه رضای
 مالک بلکه در صورتیکه هم معلوم نباشد که مالک اهل اذن
 داد است یا نه ولیکن احتیاط در اینست که اقتضای شود دیگر
 قدر یقینی و مقتضای آن اینست که اکتفا شود در تصرف
 بصورتیکه حال شهادت دهد بر رضای فعلی یا شافی مالک
 بخوبیکه مفید اطمینان باشد با احراز اینکه مالک اهلیت از نماز
 دارد مثل آنکه صغیر نیست و عجنون و سفیه هم نیست سؤال
 نماز خواندن مرد در یکی از دو جانب زن و بر او برش یا پشت
 مرش

در مکان مسجلی

۲۸۹ مرش جائز است یا نه جواب احوط حرمت و بطلان نماز است
 اگر چه جواز با کراهت خالی از قری نیست پس بنا بر حرمت
 و بطلان نماز در فرع مزبور با کراهت آن فرقی بین زن محرم
 و غیر محرم هست یا نه حج فرقی نیست پس هرگاه یکی از مرد و زن
 ندانست که دیگری مشغول نماز است یا یادش رفت هم حکم
 حرمت و بطلان یا کراهت جاریست یا نه حج بلی جاریست
 پس حکم حرمت و بطلان نماز یا کراهت آن در صورتیکه
 مرد و زن مقابل یکدیگر نماز کنند یا مرد عقب زن نماز کند
 مخصوص بالغین است پس بالغ ممنوع نمیشود از نماز از
 جهت نماز خواندن غیر بالغ بلکه ممنوع هم نمیشود غیر بالغ از
 نماز خواندن بنا بر شرعی بودن عبادت تا بالغ از جهت نماز
 خواندن بالغ گذشته از غیر بالغ پس در صورتیکه نماز زن
 باطل باشد جائز است مرد جانب او بایستد یا عقب مرش
 و نماز کند یا اگر نماز مرد باطل باشد جائز است زن جانب

در مکان مصلی است

۲۹۰ او بایستد یا پیش روی او یا نه حج بلی جائز است و نماز هر يك از مرد و زن صحیح است زیرا که حکم منع یا کراهت در صورتیکه که نماز مرد و زن هر دو صحیح باشد از غیر جهت ایستادن زن و مرد مقابل هم یا مرد عقب زن نه صورتیکه نماز یکی از ایشان باطل باشد از جهت دیگر سن هر گاه حائلی باشد ما بین مرد و زن جائز است مقابل یکدیگر بایستند یا مرد عقب زن در نماز یا نه حج بلی جائز است سن در حائل اکتفاء میشود به پرده نازی که مانع از دیدن نباشد یا چیز مشبکی یا شیشه یا دیوار کوتاه یا حج در اکتفاء باین مانتوی هست سن هر گاه مرد و زن دور باشند از یکدیگر جائز است مقابل هم بایستند در نماز یا مرد عقب زن یا نه حج بلی اگر قبله در نزاع که بیخ نزاع است از هم دور باشند عیبی ندارد سن مقدّمات نماز مثل اقامه و تواجیع ان مثل دو سجده سهو و اجزاء مقضیه مثل سجده واحده و تنهید هم حکم نماز را دارند

فیه مکالمه

دارند که جائز نیست مرد و زن مقابل باشند یا مرد عقب زن در وقت جا آوردن آنها یا حکم خود نماز را ندادند حج حکم نماز را ندادند و عیبی ندارد مقابل بودن مرد و زن یا بودن مرد عقب زن در وقت جا آوردن آنها سن نماز واجب خواندن در جوف کعبه حال اختیار جائز است یا نه جواب احوط ترك نماز واجب است در جوف کعبه اگر چه جواز با کراهت معروف است بین علماء سن بنا بر اینکه جائز باشد نماز در جوف کعبه چه خوب یا نیستد وقت نماز حج مقابل هر يك از جهات بایستد خوب است و لو مقابل در باز شده باشد چون فضاء کعبه قبله است سن نماز کردن بر بام کعبه حال اختیار جائز است یا نه اگر جائز باشد کیفیت آن چه نحو است حج جائز است و کیفیت آن اینست که ایستاد نماز کند و رکوع و سجود هم بکند نه اینکه بر قفای بخوابد که متوجه بیت الحمور باشد و اشاره کند بجهت رکوع و سجود

هم بکند نه اینکه بر قفا بخوابد که متوجه بیت المعمور باشد
چنانکه بعضی علما فرموده اند باید در بام کعبه که نماز میکند
چیزی از فضا پیش روی خود قرار دهد پس کسیکه ناچار
باشد از نماز کردن در جوف کعبه یا بام آن چه کند چه نماز
کند عیبی ندارد اما احوط اینست که بر بام کعبه دو نماز کند
یکی ایستاده مثل نماز مختار و دیگری بر قفا خوابیده با اشاره
بجهت رکوع و سجود پس نماز مستحبی خواندن در جوف کعبه
و بام آن جائز است باینکه حج بلی جائز است و هیچ عیبی ندارد
بلکه مستحب است نافله خواندن در جوف کعبه از برای کسیکه
داخل شود آنرا پس نماز خواندن در حال تقدم بر قبور پیغمبر
و ائمه یا مخاذی بودن با آنها جائز است باینکه حج احوط ترک
واقرب جواز است پس نماز خواندن عقب قبور ایشان چه
طوریست چه عیبی ندارد چه نماز واجبی باشد چه مستحبی
حتی قبر پیغمبر علیه الله علیه و آله بلی نمی باشد از اینکه قرار
دهد

دهد شخص قبور ایشانرا در نماز قبله خود و در خبری و از
شده است که شخص نماز گذار کثرت گیرد از قبر حسین و در و بره
از قبر و یکطرف برود و نماز کند پس از برای شخص مختار جائز است
که در حال نماز واجبی مثل یومیه و نماز میت و کسوف و خسوف
سواره خواند باینکه حج هرگاه موجب شود از برای فوت شدن
چیزی که معتبر است در نمازهای مذکوره از استغفار و غیر آن
جائز نیست پس هرگاه حیوان حرکت هیچ نمیکند یا بسته
باشد که ممکن باشد از اینکه تمام افعال و شروط نماز را بقلع
جا آورد در این صورت جائز است نماز کند بر آن حیوان باینکه
حج بلی جائز است پس هرگاه حیوان حرکت نمیکند الآن اما
احتمال میدهد که بعد حرکت کند در أثناء نماز جائز است
بر آن نماز کند باینکه حج صحت نماز بر آن در این صورت مشکوک
بلکه اقرب بعد از آن صحت است پس نماز در گشتی که راه نمی
رود یا گشتی که راه میرود جائز است باینکه حج حکم نماز در

کشتی حکم آنست بر حیوان اگر چه احوط از حرکت تبعیض آن
 بلکه در صورتیکه حرکت تبعیض که از سیر کشتی جهت شخص
 حاصل میشود خارج از متعارف باشد احوط اعتبار صرفه
 یعنی ناممکن است به جهت نماز بیرون بیاید سر هرگاه فسخ
 نمیرسد و در کشتی متمکن نمیشود از عمل آوردن تمام اجزای
 و شرط نماز چه کند حج تکبیره الاحرام را تنها و بقدری
 گوید و اگر نمیتواند رکوع و سجود کند اشاره کند به جهت
 انها بحسب چیزی که در جهت رکوع و سجود میباشد سؤال
 چیزی را که معتبر است در پیشانی در سجده بیان فرمائید
 حج معتبر است در خصوص سجده جمعه یعنی پیشانی از
 مکان نماز گذار یعنی آن مقداری که معتبر است گذاشتن
 پیشانی بر آن در سجده نه تمام چیزی که پیشانی بر آن گذاشته
 میشود هر چند بیش تر از قدر کفایت باشد پاک بودن
 سر موضع بایسته مساجد هم باید پاک باشد یا نه حج لازم نیست
 سر چیز را

سر چیزی که شخص بر آن نماز میکند و جسدش بر آن میباشد ۲۹۵
 باید پاک باشد یا نه حج لازم نیست پاک باشد بلی باید نجس
 نباشد بخاستی که سرایت کند به کسی که بر آن نماز میکند
 اگر آن نجاست خون کمتر از درهم نباشد اما اگر خشک باشد
 یا اگر تر باشد سرایت میکند بخوکی معفو است مثل آنکه
 بخور آب سرایت میکند قدر معفوی دارد مثل خون عینی یا خونی نجاست
 ندارد لیکن احوط اینست که نجس نجاست سر بر نباشد
 مطلقا بلکه پاک باشد از هر نجاستی سر نجس بودن
 موضع پیشانی صورت عفوئی دارد یا نه حج عفوئی نیست
 از نجس موضعی که پیشانی بر آن گذاشته میشود پس باید
 پاک باشد از هر نجاستی حتی خون لیکن نجس بودن نحو
 پیشانی نجاست معفو مثل خون کمتر از درهم هرگاه حائل
 نباشد عینی ندارد سر چیزی را که سجده بر آن جائز است
 بیان فرمائید حج موضع جمعه در سجده باید یا نه این باشد

یا اذ اجزاء زمین خالی باشد یا سنگ یا کلوخ یا بر یک یا غیر اینها
یا چیزی که از زمین روئیده میشود و متعارف نباشد خوردن
یا پوشیدن آن برای انسان ^س چیزیکه در بعض احوال
خورده میشود و در بعض احوال خورده نشود یا در بعض
احوال پوشیده شود و در بعض احوال دیگر پوشیده نشود
مجدد بر آن جائز است در حالیکه خورده و پوشیده نمی
شود یا نه حج هرگاه خوردنی شدن یا پوشیدن چیزی
موقوف باشد بعلی از مخلوق در آن مثل ارد کردن گندم
و پختن آن نان و رشتن پنبه و بافتن آن سجده بر آن
جائز نیست حتی پیش از آن عمل و هرگاه از جهت تغیر
خلق باشد مثل میوه پیش از رسیدن آن پس منع مجدد
بر آن پیش از حال مشکل است اگر چه احوط است بخصوص
در حالیکه نزدیک باشد بوسیف ماکولیت برسد ^س
هرگاه از برای چیز خوردنی و پوشیدنی جزئی باشد که انداخته
میشود

میشود مثل پوست و هسته سجده بر تمامی آن جائز است ۲۹۷
یا نه حج هرگاه پوست بخوری باشد که تیزان از مغز واضح
نباشد مثل پوست گندم که اسم خوردنی بر هر یک از مغز
و پوست آن صادق است ولو بالتبع سجده بر آن جائز
نیست علی الاقوی ولو جلا شده باشد از مغز و اما اگر
تیز پوست از مغز واضح باشد و صدق خوردنی بر
مجموع نکند مثل پوست گرد و و بادام بلکه انا و حکم آن
مشکل است و احوط مجدد نکردن است بر آن در حال متصل
بودنش بمغز و اما هسته پس اظهر مغایرت آن است
بامغز و لو بالتبع باشد در نصفه خرما پس سجده بر آن جائز است
^س سجده بر کاغذ جائز است اختیار یا نه حج بلای ^س آن
لیکن در جواز سجده بر کاغذ یک حالت در صحت میکنند از
مثل حریر و پنبه و کتان و خوردنیها از نباتات تأملی هست
اگر چه جواز آن مقتضای نظر است بر سم بودن در سطح

در مکان مصلی است

۲۹۸ تاخذ از مذکور در قدیم و زمان شلوغ لکن الاستیاط
حسن محل طحال سن چیزها شیک سجده بر آنها جایز است بعد
کلام بیک افضل است حج افضل سجده کردنست بر زمین و بر
تربت حسینیه علی مرتضی السلام افضل است از غیر آن سن
در حال تقیه یا ضرورت که از چیزها شیک سجده بر آنها جایز است
چیزی بدست نیاید چه کند حج بر غیر اینها پیش از این بگذازد
و سجده کند لیکن اول سجده کند بر جامه که از پنبه یا کتان
باشد بعد از آن سجده کند بر قیود و کشتی بلکه طاقا بعد
از آن بر معادنیکه در زمین محل می آیند بعد از آن بر برف
و بکم و کرم و چیز خوردنی بعد از آن بر پشت دست
فصل در مکروهات مکان مصلی است سن نماز کردن
در چه مکانی مکروه است حج در چند مکان مکروه است نماز
کردن از آنهاست حرام حتی جائیکه مردم لباسها خود را بر آن
میاورند بنا بر اقرب و از آنهاست بیت غناظ و مراد از آن
جایز من

در مکروهات مکان مصلی

۲۹۹ جائی است که مخصوص تقوط کردن در آن باشد و از آنها
خوابگاه شتران و از آنهاست قرای نمل و در بعضی جبال
وادی مورچها و ظاهر مراد جائیست که خیلی مورچها در آن
داشته باشند و از آنهاست بشقن محل اسب و مادیا
و اسق و الاغ و از آنهاست محل جریان آب و از آنهاست
زمین شوره زار و از آنهاست بین قبرها و در مقبره و یا بخی
مقابل قبر و از آنهاست خانه که در آن شراب یا مسکر
دیگر باشد و از آنهاست آنکه پیش روی نماز گذارانی
و لوحه ای باشد و از آنهاست جائیکه محل رفت آمد
مردم باشد و از آنهاست جائیکه پیش روی نماز
گذار صورت حیوانی باشد بلکه صورت غیر حیوانی
و از آنهاست امکنه معینه که نام آنها بید و ذات
الصلصال و ضحنان و وادی الشقره است و میگویند
که اینها واقفند بین الحرمین سن امور بدو که مستحب است

در مکان مصلی است

۳۰۰ از برای مصلی بیان فرمائید حج از جمله چیزهایی که مستحب است
از برای نماز گذار صبر گرفتن است سه ستوه گرفتن چیده خواست
حج کیفیت آن اینست که چیزی نصب کند پیش روی خود که بقدر نفوس
بلند باشد یا کو مر از خاک یا سنگی گذارد پیش روی خود یا عصائی
بعضی بگذارد و اگر اینها ممکن نباشند خطی بکشد بر زمین بعضی
نه بطول و نه هلالی بخوی که تاثیر کند در زمین و از جمله الفاظ آن
که مردان نمازهای واجبی را غیر از نماز عیدین در مسجد بخوانند
و اما نماز عیدین در غیر مکه بهتر است که در مسجد اجا و در مکه
و اما فوافل معین پس شهر و علمای و برائند که در خانه خوانند
الحا افضل است آن از برای زمان هم مستحب است که نماز در
دار مسجد بخوانند یا نه حج نماز خواندن در نماز مسجد مستحب
ندارد بلکه افضل از برای زن اینست که او در اطاق پس اطاق
نماز بخواند بعد از آن در اطاق بعد از آن سر صفه بعد از آن
صحن خانه بعد از آن پشت بام بلکه مکروه است اینکه نماز بخواند
در پشت

در مکان مصلی است

۳۰۱ در پشت بامی که ستاره نداشته باشد سه مقدار فضیلت
نماز کردن را در مسجد برای مردان بیان فرمائید حج مساجد
مختلفند در فضیلت پس افضل آنها مسجد الحرام است که در آن
نماز خواندن در مسجد الحرام برابر صد هزار نماز است و در آن
دیگریست برابر هزار هزار نماز است و نماز در مسجد کعبه برابر
ده هزار نماز است و نماز در مسجد کوفه و بیت المقدس برابر
هزار نماز است و نماز در مسجد جامع شهر برابر صد نماز است
و در مسجد حمله برابر بیست و پنج نماز است و نماز در مسجد بازا
بر آورد و آن ده نماز است و نماز مرد در خانه یک نماز است سه
مراد از مسجد بازا را میان فرمائید حج مراد از مسجد بازا مسجد
که اهل بازار مخصوص در آن نماز میکنند مسجد یس که
جنب بازار باشد که گاهی مسجد جنب بازار مسجد جامع اعظم یس
شهر است که تمامی مردم تردد در آن و نماز در آن میکنند
و مخصوص به حمله یا قبیل نیست فصل در اذان و اقامه

س اذان و اقامه بجهت چه نمازی مستحب است چه مستحب است
 اذان و اقامه در نمازهای یومیه چه اداء افعال و چه قضاء افعال برای
 حاضر و مسافر چه نماز جماعت خوانده شود یا انفرادی برای مرد و
 در حال صحت یا مرض س کسیکه نماز قضاء میکند برای هر یک
 نماز اذان مستحب است یا نه حج هر چه نماز قضاء میکند در یک
 مجلس پیش از نماز اول اذان بگوید کافیست بعد برای هر نماز
 اقامه بگوید س کسیکه وارد شود بر جماعتی که نماز جماعت بخوانند
 اذان و اقامه از او ساقط است یا نه حج بی هرگاه وارد شود بر
 جماعتی که نماز جماعت بخوانند و قیام و سجده و رکعت در مسجد
 یا خارج شده باشند اما هنوز کسی نرفته باشد و همه بیست نماز
 گذار باقی باشند یا اگر جماعت زیادی باشند اندکی از ایشان
 رفته باشد که با وصلی کند که هیئت جماعت بهم نخورده
 اذان و اقامه ساقط است س سقوط اذان و اقامه از شخص
 وارد بر جماعتی که نماز جماعت میکنند وقتی است که در مسجد
 نماز

نماز کنند یا اختصاصی مسجد ندارد حج متیقن از حکم سقوط اذان
 و اقامه صورت نیست که نماز جماعت در مسجد باشد و در نیست
 که جاهائیکه میتاشده باشند برای نماز جماعت کردن غیر
 از مسجد هم حکم مسجد داشته باشند که اذان و اقامه ساقط باشد
 سؤال شخص وارد بر جماعت که اذان و اقامه از او ساقط است
 در صورتیست که با ایشان نماز جماعت کند یا خیال نماز جماعت
 کردن با ایشان داشته باشد یا نه حج مطلقا ساقطند اذان
 و اقامه از وارد بر جماعت چه جماعت نماز کند با ایشان یا انفرادی
 نماز کند چه خیال نماز کردن با ایشان داشته باشد یا نه داشته
 باشد س سقوط اذان و اقامه از وارد بر جماعت در صورتیست
 که وارد نماز جماعت ایشان از اصحیح دانسته باشد یا نه حج سقوط
 اذان و اقامه از وارد کفایت میکند صحت نماز جماعت عجم
 نسبت بخودشان اگر چه جائز نباشد از برای وارد دخول در
 نماز جماعت ایشان از جهت عدم اعتقاد بعد الت امام مثلاً یا حججه

دیگر سه هرگاه جماعت بی اذان و اقامه نماز کرده باشند هم
از شخص وارد اذان و اقامه ساقط است یا نه حج ساقط نیست
بلکه شرط سقوط اذان و اقامه از کسیکه وارد میشود بر جماعت
اینست که خود آن جماعت اذان و اقامه شرعی گفته باشند ولو
نماز ایشان مخالف باشد با نماز وارد مثل نماز ظهر و عصر از این
سؤال هرگاه نماز جماعت مختلف باشد با نماز شخصی وارد از حیث
اداء و قضا هم اذان و اقامه ساقط است یا نه جواب هرگاه نماز
جماعت ادائی باشد و نماز وارد قضا بعید نیست سقوط و اما
اگر نماز جماعت قضا باشد و نماز وارد اداء سقوط اذان و اقامه
مشکوکست سؤال هرگاه در نماز اکتفا کرده باشند با اذان و اقامه
که از غیر شنیده باشند هم اذان و اقامه از شخص وارد برایشان
ساقط است یا نه جواب از برای سقوط و جمعی هست سؤال
دخول و ورود شخص بر جماعتی که نماز جماعت میکنند چه
کیفیت باید باشد که اذان و اقامه از او ساقط شود جواب

قدیر یحیی

قدیر یحیی اذان حضور نیست که صدق داخل شدن و وارد شدن ۳۰۴

بر جماعت کند و مؤذین باشد بایشان بخوبی که آن دو معنی

صدق کنند از ایشان و صدق نکند که برایشان وارد
شلا و جمعی هست مگر هرگاه آن مکان زیاده از عادت و سعیت جماعت را بجا باشند و آن
دو بر باشد صح

داشته باشد و جماعت یکطرف باشند و شخص وارد طرف

دیگر که در این صورت ساقط نیست اذان و اقامه پس سقوط

اذان و اقامه از وارد بر جماعتی که نماز جماعت کرده باشند غیر

است یا رخصت یعنی حرام است گفتن اذان و اقامه یا آنکه هیبت

قدرا گویند نماز مثل نماز با اذان و اقامه است حج ظاهر

سقوط بر وجه رخصت است اگر چه احوط ترک است سؤال

شنیدن اذان و اقامه اذان و اقامه را ساقط میکند یا نه

حج بلی کسیکه اذان و اقامه را بشنود یا یکی از آنها را اکتفا

کند بجهان شنیدن ولو مؤذن منفرد باشد و سماع امام شنود

امام تنها شنیده باشد نه مأثومینش پس باید هر فضیلت

في الأذان والأقامة

٣٠٦

اذان واجب شؤد که اکتفاء کند یا نه حج علی حوط اینست که همه
فصول واجب شؤد و اکتفاء نکند بگفتن فصلی که نشنیده اگر
همه فصول را شنیده باشد بلکه خودش اذان یا اقامه بگوید
سؤال فصول اذان و بیان فرمائید حج و آداب اذان و سجده
فصل است چهار الله اکبر بعد اذان اشهد ان لا اله الا الله
بعد اذان اشهد ان محمدا رسول الله بعد اذان حی علی
الصلوة بعد اذان حی علی الفلاح بعد اذان حی علی خیر
العمل بعد اذان الله اکبر بعد اذان لا اله الا الله اینها همه
هر فصلی در مرتبه سه فصول اقامه و بیان فرمائید حج اقامه
مثل اذان است مگر آنکه فصولش همه دو تکرار و تاهستند
مگر تحلیل در آخرش که یک مرتبه است و زیاد میشود در اقامه
بعد از حیعلات پیش از تکبیر قد قاست الصلوة دو مرتبه
پس فصول اقامه هفده تاهستند من اینها شهادت بولا
جزء اذان و اقامه است یا نه حج شهادت بولا است جزء اذان
واقامه

في الأذان والأقامة وشروطها

٣٠٧

واقامه نیست بلی یا کی نیست بان از روی یقین و تبرک بلکه
از برای اداء استعجاب مطلق من کسیکه تعمیل داشته باشد
یا مسافر باشد چه فواز اذان و اقامه بگوید حج جائز است برای
کسیکه تعمیل دارد یا مسافر است فصول اذان و اقامه را یکی
یکی بگوید من زن چه فواز اذان بگوید حج رواست و اگر شده
که زن اکتفاء کند در اذان بگفتن یک تکبیر و شهادت
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و در هر روایت دیگری است
اکتفاء کند بتهنات بوحده اینست و در حالت من زن چه
اقامه گوید حج خبری و اگر شده که اقامه زن اینست که تکبیر بگوید
و شهادت بدهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبدا و رسوله
فصل در شروط اذان و اقامه است سه شرط اذان
واقامه و بیان فرمائید حج در اذان و اقامه چند امر شرط است
از آنها است نیت از برای هر یک از اذان و اقامه استدلال
ان تا آخر و از آنها است عقل و اسلام و صحیح نیست اذان

واقامه از سنی مثل باقی عبادت و اذان طفل میتر صحیح است
ولو قرب بلوغ نباشد و از آنها است ترتیب بین اذان و اقامه
که اول اذان بگوید بعد اقامه و بین فصول آنها و از آنها است
موالات در هر يك از اذان و اقامه و بین اذان و اقامه و نماز
و موالات عبارت است از تحقق هیتتی که مرکوز است در
اذهان متشعره و از آنها است داخل شدن وقت و فرضیه
پس صحیح نیستند اذان و اقامه هرگاه هر از آنها یا بعض از فصول
از پیش از وقت داخل شوند بلوی خصص داده شده است
در اذان گفتن پیش از صبح جهت اعلام و لیکن ظاهر است
و فیکه صبح شد اذان و اقامه کند من مستحب است اذان را
بیان فرمائید چه مستحب است در اذان طهارت او حدیث
لیکن اگر بی طهارت اذان بگوید صحیح است و احوط بلکه اقوی
اشراط طهارت است در اقامه و مستحب است در اذان هم
قیام مخصوص از برای امام جماعت و احوط اگر نباشد اقوی
اینست که

اینست که شرط است ایستاده بودن در اقامه یعنی خود فصول ۳۰۹
نه بین آنها و همچنین است استقرار و استقبال قبل از
مکروهات متعلقه باذان و اقامه را بیان فرمائید چه
مکروه است حرف زدن در اقامه و مثل حرف زدن نشستن
بدست که هم مکروه است و کراهت حرف زدن شدید است
بعد از گفتن قد قامت الصلوة مخصوص در نماز جماعت
و همچنین مکروه است حرف زدن بین اذان و اقامه
از برای نماز صبح و به حرف نزدن در اذان مطلقا
باقی امور دیگر که مستحب اند در اذان بیان فرمائید چه مستحب است
از برای مردان بلند کردن آواز در گفتن اذان بی آنکه در
عقب دهد بلکه در اقامه هم لیکن کمتر از اذان و گذاشتن
مؤذن دو انگشت خود را در دو گوش و مستحب است فضل
بین اذان و اقامه و نوشتن انگشت بین آنها مستحب است
در مؤذن را بیان فرمائید چه مستحب است در مؤذن

در شرط اذان و اقامه و مستحبها

۳۰۱۰ شهر و مثل شهر از قریه‌های بزرگ اینکه بوده باشد عادل بلند آواز و بهتر اینست که بوده باشد بینا و دانایه و قفا ایستاده بر جای بلند و مستحب است از برای کسیکه اذان را بشنود حکایت آن بر هر حال ولو در بیت الخلاء پس احکام اذان و اقامه را بیان فرمائید حج کسیکه ترك کرد اذان و اقامه را و داخل شد در نماز جایز نیست نماز را قطع کند و برگردد و اذان و اقامه بگوید هرگاه عمداً اذان را ترك کرده باشد و اما هرگاه سهواً ترك کرده باشد داخل نماز شده باشد بر میگردد تا بر کوع زفته است و هرگاه اذان و اقامه گفت که خودش نه نماز کند و جماعتی هم باشد و میخواست که بایشان نماز جماعت کند مستحب است اذان و اقامه را اعاده کند فصل در افعال نماز است سؤال افعال نماز بر چند قسم اند جواب بود و قسم اند واجب و مستحب و واجبات نماز را بیان فرمائید حج واجبات نماز چند است

اولاً

در افعال نماز است

۳۰۱۱ اولاً نهائیة است پس نیت چیست حج نیت عبارتست از قصد جا آوردن عمل بخوی که حاصل بشود بر وجه طاعت و امتثال امر خداوند سبحانه یا از جهت فرط محبت بخدا یا از بابت چیزی که داعی شود با طاعت خدا و لو خوف باشد یا رجاء پس تعیین عنوان نماز در نیت لازم است یا نه حج بلی لازم است که در نیت تعیین کند عنوان نماز مأثور یا مثل ظهر بودن و عصر بودن و لو بلازمی از لوازم الحاجة ما فی الله اش متعده باشد چه منصرف سؤال قصد اداء و قضا در نیت لازم است یا نه جواب لازم نیست مگر آنکه اداء و قضا هر دو فعلاً در زمه اش باشد و قصد تمام بودن و قصر بودن مثل اداء و قضا است پس قصد وجوب و استحباب در نیت لازم است یا نه حج بعد از تعیین شدن عمل دیگر قصد این لازم نیست و اما قصد نیابت و وفاء بند و شبه نذر باید بکند پس غیر از چیزها سبکه ذکر شد در نیت نماز چیز دیگر لازم

۳۱۲ یا نه حج غیر از چیزهاست که ذکر شد ند شد مثل اخطار ببال یعنی گنبد
در دل یا گفتن بر بیان لازم نیست در نیت نماز هرگاه مصیبه
قصد بیا کند در نماز حکم نماز صحیح است حج نماز باطل است
مس هرگاه بعد از فراغ از نماز قصد بر یا کرد نماز گذشته است
نماز صحیح است یا باطل حج نماز صحیح است مس عجب نماز
باطل میکند یا نه حج عجب نماز باطل نمیکند مگر هرگز بسبب
ان عامل از عنوان عبودیت خارج شود مس هرگاه در نماز
با قصد اطاعت خدا قصد امر دیگر مباهی یا راجح کند نماز
صحیح است یا باطل حج امر مباهی یا راجح غیر از اطاعت خدا اگر
داعی و باعث شود بر اختیار یکی از افراد عبادت تقریر الله
یا در طول قربت باشد نه در عرض ان یا بوده باشد مؤکدا
برای شوق بعبادت خدا بعنوان عبادت ضرر ندارد و باطل
باطل نمیکند والا حکم بصحت نماز ذکر غیر از این صورت است
مس آنچه شرط بود در نیت مجموع نماز از قصد قربت و ضم

نگین

۳۱۳ نکردن و بیا و غیران در هر يك از اجزاء نماز هم شرط است یا نه
حج بلی شرط است لیکن اگر نیت کرد به چیزی از خصوصیات احزان
غیر قربت راجح آنست که اگر بلند خواند چیزی از اذکار نماز را
بجهت اعلام غیر از جزئیه بیرون نیرود و نماز صحیح است
و هرگاه داعی او باصل ذکر اعلام غیر باشد منتهای قصد قربت
جز نماز محسوب نمیشود لیکن مقتضای بعضی اخبار اینست
که نماز هم باطل نمیشود هرگاه در بین نماز قصد کرده نماز را
بهم زنند فعلا بعد از آنکه اول نماز نیت صحیح کرده باشد قطع
نکرد نماز را نماز باطل میشود یا نه حج هرگاه پشیمان شد
از هم زدن نماز پیش از آنکه فعل منافی را آورد و عود کرد نیت
نماز باطل نمیشود بنا بر وجهی لیکن احتیاطا در اعاده
و مؤکداست احتیاطا در اعاده در صورتیکه در بین قصد هم
زدن چیزی از افعال نماز بها آورد انوقت پشیمان شود
فصل در تکبیر الاحرام است مس تکبیر الاحرام در نماز

در تکبیر الاحرام

۳۱۴

وکن است یا نه حج بلجی تکبیر الاحرام رکن است باطل میشود
نماز به نگویند آن چه عمدا و چه سهوا و همچنین بزیاد کردن آن
در نماز هم چه عمدا و چه سهوا پس هرگاه تکبیری گفت بقصد اینکه
یا آن شروع در نماز کند بعد از آن یکی دیگر هم گفت باین قصد چه
عمدا و چه سهوا نمازش باطل میشود و باید تکبیر سیمی بگوید
س در تکبیر الاحرام چه واجب است حج واجب است تکبیر المأ
داد و حالیکه ایستاده است بگوید پس اگر عمدا یا سهوا هنوز
تمام نداشتاده تکبیر الاحرام را گفت باطل است و باید در
حال استقرار هم بگوید پس اگر هنوز مستقر نشده گفت باطل
س کیفیت خواندن تکبیر الاحرام را بفرمائید حج همین قدر
که صدق خواندن بکند کافی است ولو خودش نفهمد و از
خودش راه را بطریق دیگر یقین کند که آنرا خوانده است
س کسیکه تکبیر الاحرام را خواند اند چه کند حج کسیکه تکبیر
الاحرام را نداند بعد از دخول وقت نماز واجب میشود
بر او

فیه تکبیر الاحرام

بر او تحصیل آن بلکه پیش از وقت نماز هم واجبست هرگاه بداند
که در وقت ممکن از یاد گرفتن آن نمیشود س کسیکه خلفه
عاجز باشد از گفتن تکبیر الاحرام چه کند حج هر قسم که بتواند
از حیوانند کافی است س کسیکه گنگ باشد چه کند حج معنای
تکبیر الاحرام در دل بگذراند تفصیلا با امکان بنا بر احوط اگر
نباشد اقوی و الا پس احوط اینست که لفظ تکبیر را هم در دل
بگذراند و اشاره هم کند با انگشت و حرکت بدو یا نشانه
س وقت گفتن تکبیر الاحرام چه مستحب است حج مستحب است
اینکه اضاف کند بر تکبیر الاحرام شش تکبیر دیگر و باید همین کند
تکبیر الاحرام را از بین آنها هر کدام را که بخواهد و احوط است
که آخرین تکبیر را ^{اولی} قرار دهد و مستحب است از برای امام جماعت
بلند خواندن تکبیر الاحرام و استخواندن شش تکبیر دیگر
و مستحب است اینکه وقت گفتن تکبیر الاحرام هر دو سجده
بلند کند و بهتر اینست که دستها را بگشاید و انگشتان را بهم چسباند

۲۱۵

حتی انگشت بزرگ و او اینکه باطن در دست دارد و بقصد قرار دهد
اینها هر دو وقتیکه دستها را بلند میکند بجهت گفتن تکبیر
الاحرام فصل در قیام است بدانکه قیام در هر رکعتی از نماز رکعت
و بقیات آن چه عمل و چه سر و پا در وقت گفتن تکبیر الاحرام و رفتن
بر کوع نماز باطل میشود و اما اگر ترک کند قیام را از برای قیامت
یا بعد از رکوع پیش نماز باطل نمیشود مگر هرگاه از روی عمد باشد
س قیام چیست حج قیام عبارت است از بلند بودن عرفا و بهتر
بلکه احوط اینست که گردن را هم راست قرار دهد و باید ایستادن
بر و پا باشد بلکه بر تپه دو قدم نه انگشتان پایا ایست باها و خط
پاهای او هم جدا نکند که از اسم ایستاده بودن بیرون رود ^{صفا}
و باید در حال قیام سنگینی خود را بر دو قدم قرار دهد و لو
اینکه پیش از سنگینی را بر یک طرف بیندازد عیبی ندارد س سایر
امور و آنکه در قیام معتبرند بیانات فرماید حج غیر از چیزی که ذکر
شد معتبر است در قیام استقرار باینکه راه نرود و بدنش مضطرب
نباشد

نباشد و حرکت نکند و استقلال باینکه تکیه ندهد بچیزی ۳۱۷
بغوی که اگر برداشته شود بیفتد اما وقت برخواستن اگر تکیه
کند بدینوار یکد بر چیزی عیبی ندارد س کسیکه عاجز باشد از
اینکه راست بایستد چه کند حج در صورت عجز از راست ایستادن
از جهت خلقت یا پیری یا مرض عارض یا مانع خارجی مثل گونا
سقفه زیوان نماز میکند و جای دیگری نباشد و مثل افغانها
میکند خمیده و لوحه و کوع باشد س هرگاه عاجز باشد از
ایستادن بر دو قدم یا نزدیک آوردن دو پایا انداختن سنگینی
خود بر دو پا چه کند حج بهر نحو که ممکن است قیام را جا آورد
و لو بغوی باشد که اسم قیام بران صادق نباشد بنا بر وجوبی
که خالی نیست از بعد از س هرگاه عاجز باشد از اینکه قرار
بگیرد در وقت قیام چه کند حج باید ایستاده نماز کند و لو
قرار نگردد س هرگاه عاجز باشد از یکجا ماندن اگر بایستد
یعنی امر او آنراست مابین راه رفتن و نشستن چه کند جواب

در قیام است

نشسته نماز کند نه ایستاده س هرگاه نتوانسته باشد بخوابد
خودش سر یا بایستد و نماز کند چه کند چ ایستاده نماز کند
و تکیه کند چه بیکه قیام نام بعمل بیاید س هرگاه عاجز باشد
از همه اقسام قیام چه کند چ نشسته نماز کند س نماز نشسته
چند وقت جایز میشود چ وقتیکه قدرت بر قیام نداشته باشد
یا مصلحت از قیام بسبب مرضی که عمل بیاید یا زیاد شود یا از روی
بترسد که سر یا بایستد یا در قیام مشقتی باشد که عاده محتمل
نشود س در جواز نشستن در نماز علم بان موافق شرط است
یا نه چ بلی و لا باید عالم باشد از حال خودش بثبوت موافق
مزبوره و اگر دستش بعلوم نرسد مظنه بثبوت الها کفایت میکند
بلکه حصول خوف ضرر معتد به از قیام کفایت میکند در جواز
نشستن س و تکیه مکلف میشود شخص باینکه نماز نشسته
کند چگونه باید بنشیند چ باید راست بنشیند و تکیه بپای
ندهد و قرار بگیرد و دیگر نشستن کیفیت مخصوص ندارد هر طور

بنشیند

در قیام است

بنشیند خوب است بلی مستحب است مرتع بنشیند س هرگاه عاجز
باشد از نشستن چه کند چ خوابیده نماز کند و باید بعد
از عجز از نشستن اولاً بر جنب استی بخوابد و اگر نتواند بر جنب
چپش بعد از آن بر قفا بخوابد بعد از آن بر روی یک مکنش شود
س مراتب رکوع و سجود را هم بیافیم چ بعد از رکوع و سجود
اختیاری مراتبی برای آنها هست اول آنکه خم شود باندازه که کمر
است بلند کند چپین را که سجده میکند و اگر هیچ نتواند خم شود به
سر اشاره کند و اگر نتواند بچشم باینکه بیفتد از نماز رکوع و سجود
قرار دهد و باز کردن آنها را برخواستن و اگر نتواند بچشم
بیکی اشاره کند س هرگاه در بین نماز طوری شد که نمیتواند
سر یا نماز را تمام کند چه کند چ هرگاه عاجز شد در بین نماز
از نحو مخصوصی از قیام بخوابد دیگر که میتواند نماز را تمام کند
و اگر از همه اقسام قیام عاجز شد بنشیند و نماز را تمام کند
نشسته س هرگاه عاجز بود از قیام کامل و شروع کرد در نماز

در قیام است

۳۲۰ بقیام ناقص یا نشسته و در بین نماز قدرت پیدا کرد بر مرتبه
اعلی از قیام یا بر فردی از قیام اگر نشسته نماز میکند چه کند
چراغ کند بر قیام علی از قیام یا بان فردی از قیام که بران
قدرت پیدا کرده و اگر در حال قرائت یا تسبیح است در بین بگر
خواستن نتواند تا قرائت یا تسبیح او در قیام واقع شود مس
مستقیبات حال قیام را بیان فرمائید حج در حال قیام از برای
مرد چند امر مستحب است اول آنکه دو منکب خود را سر از یکدیگر
و دستهای خود را هم سر از یکدیگر و بگذارد دو کف دست خود را
بر دو ران خود دست راست را بر ران راست و دست چپ
بر ران چپ مقابل دو ران و و حساب اند همه انگشتان را بهم دوم آنکه
نگاه کند بوضع سجده اش میم آنکه گویا ران است کند و ران
کند چهارهای پشت را چه مارم آنکه سینه خود را بر هر دو پا
بیند از د بقدر هم و دو قدم را صاف و برابر یکدیگر قرار
دهد و جدا کند پاها را از یکدیگر و لو بقدر عرض یک انگشت
و دستهای

در قیام است

۳۲۱ و متغیای فضیلت تا جدا کردن آنها است بقدر یک وجب
مس از برای کسیکه نماز نشسته میکند چه مستحب است
حج مستحب است از برای کسیکه نشسته نماز میکند اینکه مرتج
بنشینند در حال قرائت و معنای مرتج نشستن در اینجا اینست
که بنشینند بر دو و الیه خود و بلند کند دو ساق پای خود را
مس کسیکه نماز نشسته میکند در حال رکوع چه برای او
مستحب است حج مستحب است که در حال رکوع هر یک پاها
خود را و بنشینند بر سینه و دو پا و بلند کند دو الیه خود را
از دو پا شنه پا و بر دانه دو ران خود را از بالای دو ساق
و مستحب است قو رک از برای کسیکه نشسته نماز میکند
در حال تشهد و بین سجده بین فضیلت در قرائت است
بلانکه واجب است در رکعت اول و دوم از نمازهای توبه
قرائت سوره حمد اول بعد از آن خواندن سوره تبارک غیر
از سوره حمد مگر اینکه وقت تنگ باشد یا آنکه سوره غیر سوره

در قرائت است

۳۳۲ حمد ندانند و ممکنش نیست یاد بگیرد یا ضرر رفتن داعی شود
بر خواندن سوره مثل تقيه و غیر آن یا خواندن سوره قیوم
مشقت باشد که در هر این صورت سوره ساکت می شود پس
هرگاه اعتقاد شخصی این بود که وقت وسعت خواندن
فلان سوره را دارد و سوره را خواند و وقت گذشت و نشناخت
صحیح است یا نه حج از برای بطلان نمازش وجهی هست که
خالی از قوتی نیست پس خواندن سوره هایی که سجده واجب
دارند در نماز جائز است یا نه حج جائز نیست و اگر از روی
علم و عمد خواند نمازش باطل است پس هرگاه سهوا در
نمازی یکی از سوره های سجده دار را خواند و یادش نیامد تا
سوره را تمام کرده چه کند حج احوط اینست که وقتی که یادش آمد
به اشاره سجده کند اگر سهوا سجده حقیقی بعل بیان آورده بلکه
ولو بعل آورده باشد سجده حقیقی را سهوا بنا بر وجهی بعد
از آن بخواند سوره دیگر و نماز را تمام کند و بعد از نماز هم

باز سجده

در قرائت است

۳۳۳ باز سجده تلاوت کند و بعد از آن نماز را عاده کند احتیاطا
سؤال هرگاه کسی مشغول نماز باشد و آیه سجده را فرود یک
او بخواند چه کند جواب احوط اینست که گوش ندهد و اگر
گوش داد و شنید فاعوذ یا اشاره سجده کند و نماز را تمام
کند و بعد از نماز سجده حقیقی کند و احتیاطا نماز را هم اعاده
کند پس در نمازهایی مستحبی می تواند سوره سجده را بخواند یا
حج بلی می تواند و آیه سجده را که خواند بین نماز سجده تلاوت
کند و اگر شنید هم چنین کند و نماز را تمام کند و صحیح است
پس در نمازهای یومیه خواندن سوره قل اعوذ برب الفلق
یا قل اعوذ برب الفلق بعد از حمد کفایت میکند یا نه حج بلی
کفایت میکند پس خواندن سوره الفلق یا سوره الفیل
تنها کفایت میکند یا نه حج اقوی اینست که الفلق و الفیل
را با هم و سوره فیل و لایلاف را هم با هم بخواند و بسم الله
اینها را هم بخواند و خواندن غیر آنها بهتر است پس بسم الله

در قرائت است

۳۳۴ بسم الله جزء سوره است یا نه حج بلی در غیر سوره بر آنت بسم الله
 جزء سوره است سؤال معین کردن سوره که مضواهد بعد
 از حمد بخواند پیش از شروع در خواندن بسم الله لازم است یا نه
 جواب احوط است اگر چه اقوی عدم وجوب تعیین است
 اگر سوره معین کرد پیش از شروع در بسم الله مشکل است که
 جائز باشد سوره دیگر بخواند پس خواندن دو سوره بعد
 از حمد در یک رکعت از نماز جائز است یا نه حج احوط اگر نباشد
 اقوی نتواند است پس جائز است که بعضی آیات یا کلمات
 یا حروف یک سوره را مکرر بخواند یا نه حج عیبی ندارد اگر قصد
 بر تکرار خواندن پس خواندن دو سوره بعد از حمد در نماز
 جائز است یا نه حج عیبی ندارد بلی در خبری نیست که است از
 آن در توافل روز مس هرگاه شروع کرد شخص در خواندن
 سوره در نماز جائز است از آن سوره عدول کند بسوره
 دیگری یا نه حج بلی جائز است در غیر سوره قل هو الله احد
 و قل یا ایها

في القرائت

وقل یا ایها الکافرون عدول کند از هر سوره بجز سوره مائده ۲۵
 که از نصف نگذشته باشد و احوط ترك عدول است وقتی
 که بنصف رسید و افتاد در دو سوره مذکور و محض اینکه
 شروع کرد بخواندن ولو بسم الله افتاد را خوانده باشد بنا بر اینکه
 هر سوره بسم الله مخصوص خودش دارد دیگر نمیتواند عدول
 کند سؤال اعتبار در نصف سوره بتحقیق است یا به تخمین
 جواب اعتبار به تحقیق و شمارای حروف است بنا بر احوط اگر
 نباشد اقوی پس از سوره قل هو الله احد میتواند عدول
 کند بسوره قل یا ایها الکافرون پیش از رسید بنصف و
 بعکس یا نه حج نمیتواند پس مواردی که عدول از یکی از دو
 سوره مذکور بسوره دیگر جائز است بیان فرمائید حج
 میتواند عدول کند در نماز جمعه از آن دو سوره بسوره
 جمعه در رکعت اول و بسوره منافقین در رکعت دوم و
 در نماز ظهر و عصر جمعه هم جائز است چنین کند بنا بر احوط

فالقراءة

س در عدول از سورة بسورة ديگر تراحي يا در جائز است
يا بر معنی که چند مرتبه شروع در سورة کند و از يكجا شروع
بسورة ديگر کند يا اینکه بعد از عدول از سورة بسورة ديگر
باز از سورة دو سجده و دل همان سورة کند يا نه حج احوط اگر
نباشد اقوی اينست که ترك تراحي کند در عدول از سورة
بسورة گذشته از دور در آن س چهار در کجاي نمازها
يومية واجبت و در کجا واجب نيست حج واجب است بر
مردان بلند خواندن حمد و سورة در هر دو رکعت نماز صبح
در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء و باقي اذکار آنها لازم
نيست س اخفات در کجاي واجب حج واجبت
اخفات در قرائت رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر در
غير روزه و اما در روزه اعظم اينست که بلند خواندن قرائت
در رکعت اول و دوم نماز ظهر جائز است اگر چه احوط ترك
و هيمن بخواب واجب است آهسته خواندن در رکعت اخري نماز
مغرب

بلند خواندن

فالقراءة

مغرب و سيم و چهارم نماز ظهر و عصر و نماز عشاء چهار
بخوانند چه تسبیحات بنا بر احوط و واجب نيست آهسته
خواندن باقي اذکار س بلند خواندن در کجاي از نمازها
يومية بر زنان واجبست يا نه حج در هيچ جا از نمازهاي
يومية بلند خواندن بر زنان واجب نيست بل در کجايست
مردان بايد بلند بخوانند زنان هم بلند بخوانند اگر چه
اجزي او از ايشان نشود و اگر ميشود حرام است بلند خواندن
و نماز ايشان باطل ميشود بنا بر احوط س در کجا آهسته
خواندن بر زنان واجبست و لاجزي او از ايشان نشود
حج در هر جا که بر مردان آهسته خواندن واجب است بر
زنان هم واجب است س حکم چهار اخفات را در نماز
فقتا بيان فرمائيد حج حکم چهار اخفات در نماز قضاء
حکم آنست در نماز اداء و لو قضاء از غير باشد بغیر تراحي
اجاره در صورتیکه قضاء کنند و قضاء کرده شده از او

جائز است

في القرائة

مثل هم باشند در ذکر و کورت و انوثه سؤال هرگاه کسیکه نما
قضاء میکند بامیتی که از او قضاء میکند مختلف باشند در
ذکر و انوثه قضاء کنند باید حکم خود را ملاحظه کنند در
جهر و اخفات یا میت را حج هرگاه نایب از میت مردی باشد
احوط بلکه اقوی اینست که جهر خواند در جای آن و اگر زن
باشد پس در نیست که جهری بر او نباشد و لو منوب عنه
او مردی باشد اگر چه احوط هم اینست که بلند بخواند در تن
از مرد اگر اجنبی و از او را نمیشنود سه معنای جهر را بیان
فرمائید حج جهر بلند کردن او از است بخوبی که غیریکه نزدیک
او باشد او را و از او بشنود و لو تقلیداً و اقرب اینست که معتبر
افراد جوهر او از لیکن نه باندازه که از حد معهود بین متشر
خارج شود سه معنای اخفات را بیان فرمائید حج اخفات
اینست که جوهر او ظاهر نشود لیکن باید بعدی باشد که
خودش بشنود تحقیقاً یا تقلیداً سه هرگاه بخواند بخوبی که

هم خود

في القرائة

هم خودش او از خودش را بشنود هم غیر خودش کفایت میکند
در صدق اخفات یا نه حج کفایت میکند بنا بر اقرب اگر چه
احوط اینست که ترك نماید اسماع غیر را سؤال هرگاه جهراً خواند
خواند بجای اخفات یا بعکس نمازش صحیح است یا نه جواب
هرگاه مسئله را دانست و عمل جهراً خواند بجای اخفات یا
اخفات بجای جهراً نمازش باطل است و لو در یکم و چند
کند و اگر از روی سهواً باشد عیبی ندارد و نمازش صحیح است
سهواً که کسیکه جهراً خواند بجای اخفات یا بعکس سهواً و پیش
از رکوع یادش آمد اعاده قرائت باید کند یا نه حج لازم
نیست قرائت را اعاده کند بنا بر اقوی سه هرگاه جهراً خواند
بجای اخفات یا بعکس سهواً و در بین قرائت یادش
آمد گذشته را اعاده کند یا نه حج اعاده گذشته لازم نیست
لیکن همانوقت که یادش آمد گذشته را اعاده کند یا نه
از همان جا رجوع کند بوظیفه خود از جهراً یا اخفات سه

في القراءة

هرگاه چهار بخواند بجای اخفات یا عکس به و بعد از نماز بخند
 سه میخواند یا نه حج نمیخواند بنا بر اقرب سه هرگاه از روی
 جهل و نداشتن مسئله و اینکه در بعضی نمازها باید قرائت را
 بجهل بخواند و در بعضی با اخفات چهار بخواند بجای اخفات
 یا عکس نمازش صحیح است یا نه حج هرگاه چهارش جهل مرکب باشد
 که قصد قرائت از او بعمل بیاید در نمازیکه میخواند چنانیکه
 ظاهر سؤال همین صورت است عیبی ندارد و نمازش صحیح است
 سه کیفیت قرائت حمد و سوره را بیان فرمائید حج واجب
 در نماز قرائت صحیح پس اگر نماز کرد با قرائتی که صحیح خوانده
 باشد چیزی از آن عمداً و لو یک حرف یا یک حرکت بنی یا عکس
 یا سکون لادعی یا مده واجبی یا نشد بدینی یا بدلی که در حرفی
 را بحرف دیگر و لو ضاد را بظاء یا بچیزی که از حروف حقیقی
 نباشد یا خلل کرد بترتیب بین آنها یا حکمها یا حروف یا بآلات
 بین آنها عمداً نمازش صحیح است ^{باطل} سؤال در قرائت حمد و سوره

باید

في القراءة

باید حروف را از مخارجی که علماء قرائت ضبط کرده اند آدا
 کند یا لازم نیست جواب محافظت بر مخارج مضبوطه
 نزد قراء لازم نیست بلکه همین قدر که حروف از مخارج
 آدا شوند بخوبی که چون بگوش اهل معرفت باین امر
 برسند بگویند که الف یا او یا عین مثلاً بر زبان او
 جاری شده کفایت میکند از جهت آنکه بیرون آمدن
 حرف از مخرج بواسطه طبیعت است و ضروری نکرده است
 که مخارج حروف را که قراء بیان کرده اند یاد بگیرد همینکه
 الحمد از او شنیده شد کافیست هر چند هرگز نداند
 که مخرج الف و لام و حاء و صیم و دال کجا است بلکه مخارج
 حروف که قراء گفته اند و از روی حرف زدن استنباط
 کرده اند خصوصیتی ندارد و شاید حرف آدا بشود یا نه
 تفاوتی از غیران مخرج خاص که گفته اند سه فرق مابین
 ضاد و ظاء را چون قدری مشکل است بیان فرمائید

فیه القرائة

بلوی رضاد و ظاء قدری کار مشکل میشود چونکه در
شنیدن آنها تمیز آنها مشکل است لهذا هر تم است در
مخرج آنها از بین هر حروف که در وقت خواندن ملا^{حظه}
ان کنند خصوصاً بر فارسی زبانان پس بدان مخرج
ضاد که در مثل المغضوب و الضالین است کنار زبانه
است از جانب راست یا چپ با آنچه برابر او است از^{نکته}
های بالا از اضاواص یعنی دندانهاست که بعد از چهار
دندان در این طرف و آن طرف اند و مخرج ظاء که در مثل
العظیم است سر زبانست با سرد دندان پیش بالاس
هرگاه بر فارسی زبانان کیفیت مذکور صعب باشد
و نتوانند تفرقه نمایند چه کنند چ همین قدر که
ضاد تنطق نمود بگویند که زانها باشد و هر چند دو حرف
ضاد و ظاء شبیه باشد برای عاجز از یاد گرفتن کلمات^{فلسف}
س کیفیات دیگری که مذکور اند در علم قرائت غیر

مخارج

فیه القرائة

مخارج حروف رعایت آنها لازم است یا نه ج احوط
اینست که مد متصل را رعایت کند که با صطلح قراء
مد واجب است چه تفسیر شود مد متصل بمد یکسب
ان همزه باشد یا اعم از این و از سکون لازم باین معنی
که هرگاه بعد از الف یا و یا یاء همزه باشد یا سکون
لازمی در یک کلمه واجبست که الف و و یا و یاء را مد^{مد}
اگرچه از برای واجب نبودن اینگونه مد هم اندک رجحان
هست س مد یعنی چه ج مد بمعنای کشید نیست و بعضی
حروف هست که بدون کشیدن آراء نمیشوند لهذا
انها را حروف مد نامیده اند و مد آنها را مد طبیعی و ذاتی
میگویند و مراد از مد که گاهی واجب گاهی مستحسن است
ندان مد طبیعی است بلکه از مد طبیعی یاد تر کشیدن است
و حروف مد که کفتم یکی و او است که پیش از ان مضمو
باشد دیگری یا است که ماقبل ان مکسور باشد و یکی

در قرائت است

الف است که ماقبل آن مفتوح است و با این سه حرف
مد که گاهی بسیج حاصل میشود که مد زیاد تر از مد طبیعی
میخواهد و این آن مد است که گاهی واجب است و گاهی
مستحسن سؤال حد مد را بیان فرمائید حج اعتباری
نیست بحدید مد بسبب الف یا چها الف بلکه کفایت میکند
بمخفی زیاد کردن بر مد ذاتی طبیعی از برای حرف مگر که
سبب مد دانداشته باشد و اما مد منفصل و آن مد
دادن الف و واو و یاء است هرگاه بعد از آنها همراه باشد
و در و کلمه باشند پس صحیح اینست که واجب نیست بلکه
در محال شرعی آن معلوم نیست اگر چه جائز است سر ادغام
در مورد آن واجبست یا نه حج احوط محافظت است بر
ادغام در حرفیکه مثل هم باشند بلکه اقرب لزوم ادغام آن
هرگاه در یک کلمه باشند سر و حرفی که مخارج آنها
بهم نزدیک باشد و اول ساکن باشد ادغام در آنها واجبست
یا نه

هرگاه اول آنها ساکن باشد با لام حائز اول و در و کلمه باشند

در قرائت است

یا نه حج بلی گرد و مورد ادغام در آنها ثابت شده یکی لام
تقریف و حروف شمسیه اند و دوم آنها تنوین و نون کینا
است که در آخر کلمه باشد یا حرفیکه بعد از آن باشد از
غیر هم جنس از حروف یروملون بلکه احوط رعایت غنة است
با ادغام در حرف یون و در غیر از این دو مورد وجوب
ادغام ثابت نیست بلکه باید اكتفاء بشود در جواز ادغام
بر موارد ثابته در قرائات مشهوره سر ادغام یعنی حج
حج ادغام آنست که حرفی را در حرف دیگر پنهان کنند و
بقوت و شدت بان تنطق کنند که فی الحقیقه تلفظ به
دو حرف است که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت
یک حرف شنیده شود مثلاً در مدله دو دال ظاهر است
در مد باز هم در حقیقت بد و دال تلفظ شده یکی مد
در دیگری و قوت تلفظ و تعمق مشخص میشود سؤال
غنة یعنی چه غنة او از او گویند که در دماغ پیچیده شود

در قرائت است

س نون ساکن کجا باید قلب شود و کجا باید اظهار شود ج
باید قلب شود نون ساکنه بمیم هرگاه یائی بعد ازان باشد
بنابر احوط و اظهار شود هرگاه بعد ازان یکی از حروف علق
باشد و اما اخفاء نون ساکنه باباقی حروف محض است که
عربی س اشباع کجا لازم است ج احوط اشباع دادن
حرکت هاء ضمیر غائب است تا آنکه عمل بیاید ازان یائی
بعد از کسر مثل یه و وای بعد از ضمه و فتحه مثل عبدا
و که و هر وقت پیش ازان ساکن باشد اشباع نمیخواهد
مثل فینه و علیه مگر در فیه مهاناد در قرائت عامه س
وصل بیگون و وقف بحرکت جائز است یا نه ج احوط نون
وصل بیگونی و وقف بحرکت و هر جا که وصل کرد لازم است
که همزه وصل را در ج کند و بخواند و هر جا که وقف کرد
باید همزه وصل را بخواند و بدل کند در حال وقف تائی
تائیت اسم باها و تنوین منصوب را به الف س وقف به
چه عمل

در قرائت است

چه عمل میاید ج عمل میاید وقف باینکه کمی سکوت کند
ولو از قله نفس زبانی کمتر باشد س تقصیر و ترقیق و
اماله و روم و اشمام و اشباع در غیر موارد مذکوره لازم
در قرائت یا نه ج اینها و امثال اینها که نزد اهل لسان
مستحسن و مرغوبند واجب نیستند در قرائت اگر چه
قرآء بعض انها را واجب بگویند س خواندات حمد و سوره
بغیر از قرائات معینه جائز است یا نه ج جائز نیست تقد
از قرائات عشر بلکه سبع در حرکات اعرابیه و بنائیه
گذشته از مواد کلمه ها و بنیه های انها اگر چه بحسب قاعده
عربیّه صحیح باشد سئوال بعض کیفیات قرائت که عشا
کچ کردن چانه و لجین و گردانیدن چشمها و ظاهر و صدق
شبیه فی و وقوع و زور بسیار در اخراج حرف از حلق
و مثل انها که مکروه طبعا عند مستحبین و مضحک اند
چه حکم دارند ج بعض از علماء اینها را احرام میدانند

در قرائت است

بلکه مبطل نماز نیز پس هرگاه مدّ بد شد جائز است که مدّ
نماید مثل بسیاری از مؤذنین که اکبر و حی و عمل و فلاح و
مدّ میدهند آیا باطل است یا نه حج محل تامل است و
خاید بعضی صورتان مبطل باشد پس هرگاه شخص مشغول
خواندن بود و وصل میکرد و الحز که را حرکت داد که وصل
کنند عارضه بجهت او میزد که فاصله بعل اسد و وقف
بر حرکت بی اختیار حاصل شد آیا از کلمه بعد بخواند یا از
این بابت که لازم میاید در سابق وقف بحرکت شود اشکال
دارد حج ظاهر اینست که اعاده ضرورت نیست ولیکن احوط آن
بلی اگر طول کشیده باشد که صورت آید بجم خورد و باشد
در اینجا باید از کلمه سابقه یا ما قبل آن بکند باختلاف
موارد تا صورت معتبره حاصل بشود پس هرگاه بر وسط
کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال گفتن کشعین پس
و گفت و نفس و فائز چه کند حج ظاهر اینست که همیشه
که خواند

در قرائت است

که طول نکشیده و صورت کلمه بهم خورده اتمام کلمه کافی است
لکن احوط اعاده است از اول کلمه پس هرگاه در صورت
وصل نفس قطع شد و بی اختیار وقف شد بعد از آنکه
همزه وصل کلمه بعد که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود
آنکه ختن آن مثلاً غیر را گفت باللام المغضوب آیا باید
مغضوب را تنها بگوید یا المغضوب بگوید یا غیر المغضوب
بگوید حج اگر چه اول ظاهر است لیکن احوط دوم است و
احوط از آن سوم است پس در آنکه در متفصله مثل تسبیح
و العفو گفتن وصل بسکون جائز است یا نه حج وصل
در مثل اینها خلاف احتیاط است پس هرگاه حرف آخر
کلمه را روی کلمه بعد گذارد در قرائت حکم چیست حج
جائز نیست بلکه باید حرف آخر هر کلمه را جدا نکند که بر اول
کلمه دیگر بگذارد مثلاً در آیه ان تعبد بعد از آیه انما مک
نکند که کاف انوار بر سر تعبد گذارد که کف خوانده شود و

در قرائت است

عامدا چنین قرائت کرد از جهت غلط شدن کلمه نماز
باطلست لهذا باید ملاحظه نمود که اینطور خوانده نشود
و چاره آن اینست که در آخر کلمه قدری صمد را بپست نمود
و در اول کلمه دیگر ظاهر تر نماید یا بعکس یا اینکه انتقال
مردم کلمه را بهم زیاد تر از انتقال دو کلمه نماید که این معجزه
بر خواسته شود پس کسیکه سوره حمد را از اند چه کند
حج واجب میشود یا در گرفتن آن در زمانی که نماز واجب
میشود بلکه واجبست دخول شدن بیاد گرفتن آن
پیش از وجوب نماز بدخول وقت آن بعد از دخول وقت
نماز اگر بداند در وقت ممکن نمیشود از یاد گرفتن
سجده است در نماز حمد و سوره را از روی قرآن
بخواند یا نه حج جائز نیست بنا بر احوط سؤال جائز است
که تحصیل حمد و سوره نکند و کسی که میخواند در نماز
متابعتر کند در خواندن یا نه جواب جائز نیست بنا بر احوط
نعم

در قرائت است

س هرگاه عاجز باشد شخص از قرائت صحیح چه کند حج اگر
عجز از آفاقی است در زبانش هر نحو که میتواند بخواند و اگر
از جهت عجزی بودن او است هر قدر صحیح میدانند بخواند و
دیگر را که غلط میخواند هم بخواند اگر صدق قرائت بر آن
میکند بلکه اگر صدق نکند هم با اشکالی در هر دو صورت
پس احوط نماز جماعت کردن او است اگر ممکن باشد پس
هرگاه از حمد هیچ نمیداند چه کند حج اگر نماز جماعت و قرائت
از روی نوشته و متابعت قاری ممکن او نباشد بداند آن
از جای دیگر از قرآن بخواند و احوط اینست که باین بقدر
حمد ذکر بخواند تسبیح یا تحلیل یا تکبیر سه در صورتیکه غیر
حمد از قرآن بدل حمد میخواند یا ذکر باید بقدر حمد باشد
نه کمتر نه زیاد تر یا نه حج در وجوب مساوی بودن بدل
و مبدل منه که از آن کمتر نباشد تأملی هست لیکن احوط
است سه اعتبار در مساوی بودن بدل و مبدل منه

فالفرائد

به چه چیز است حج اعتبار بحد و قیاست از حد که خوانده
میشود نه حروف فیکه در وصل انداخته میشود و لها احتیاج
نیشوند پس بدل حد هم باید هفت آیه باشد مثل حد
یا لازم نیست حج احوط است سؤال حروف سوخته حد
چند حرفند جواب حروف سوخته حد حد و پنجاه و پنج
حرفند بنا بر قرائت ملك باشد در هر هفت هکاه از
قرآن هیچ نمیداند چه کند حج بدل حد بقدر آن ذکر
بخواند پس هرگاه ذکر نمیداند چه کند حج ترجمه حد را به
خواند پس مستحبات قرائت را بیان بفرمائید حج در قرائت
چند امر مستحب است اول گفتن اعوذ بالله السميع العليم
من الشيطان الرجيم پیش از شروع در قرائت در رکعت
اول نماز و معروف است استعجاب خواندن آن آهسته
و دوم بلند خواندن بسم در حد و اول سوخته در نمازها
اخفایه و در حکم استعجاب بلند خواندن بسم الله در
در رکعت

فالفرائد

در رکعت اخیر اکبر حد بخواند تا میلی هست سیم
نیکو کردن اواز در قرائت بدون غناء و اشکار کردن حروف
و وقف در جاهای آن با رعایت معانی چهارده ساکت شد
بقدر نفس زدن بعد از قرائت پیش از تکبیر رکوع و بین حد
و سوخته و بین تکبیر الاحرام و حد پنجم ترك خواندن سوخته
قل هو الله احد بیک نفس ششم خواندن يك سوخته بعد
از حد در هر دو رکعت نماز غیر قل هو الله احد هفتم ترك
نمودن سوخته قل هو الله در مجموع پنج نماز شبانه و دوازده
هشتم آنکه اختیار کند صلی سورة انا انزلناه و قل هو الله
احد را در هر دو رکعت نماز و روایت شده است که عمل حضرت
رضا علیه السلام بر این بود که در یک رکعت سورة انا انزلناه و در
رکعت دیگر سورة قل هو الله احد را میخواندند فصل
در رکوع است بدانکه رکوع رکعت باطل میشود نماز
به اخلال بان عملاً یا سهواً و هم چنین زیاد کردن آن در یک

فالفرائد

فیه الرکوع

رکعت در غیر از نماز جماعت سه معنای رکوع را بیان فرمایند
 ۱. رکوع عبارتست از خم شدن بنحو متعارف بعد یک برسد
 دست برانو و احوط بلکه اقوی اینست که برسد کف دست
 بر انونه انگشتان ششما هرگاه کسی عاجز باشد از خم
 شدن بجهت مذکور چه کند حج هر قدر ممکن است خم شود و
 رکوع را بان جای آورد پس هرگاه هیچ نمیتواند خم بشود چه کند
 حج اگر میتواند اشاره بکند و اگر نمیتواند بچشم فرو بستن
 آنها را رکوع قرار دهد و باز کردن آنها را سر برداشتن است
 کسیکه همیشه شخص را کعب باشد در رکوعش چکند حج اگر نتواند
 است که کمی برخیزد و لوبه بکیه دادن بخیزی برخیزد و لوبه
 و انرا قیام خود قرار دهد انوقت اگر یکی برخواستنش از سجده
 رکوع خارج شده باشد و برگشتنش بحال خودش رکوع اختیار
 باشد رکوع کند و اگر با یکی برخواستنش از حد رکوع خارج
 نشود یا اصلا نمیتواند قد خود را بلند کند و خمیدگی قد

بناقص

در رکوع است

باقی مراتب رکوع نرسیده باشد کی دیگر خم شود بجهت
 رکوعش بنا بر احوط اگر نباشد اقوی و اگر خمیدگی قدش
 در اقصی مراتب رکوع است اشاره کند بنا بر احوط و نیت
 کند رکوع نمازش را با نیت بان امر دارد از هیئت که برانست
 و اشاره کردنش سه در رکوع چه واجبست حج واجبست
 در رکوع ذکر و در نیست کفایت کردن مطلق ذکر اگر چه
 احوط اینست که این ذکر مخصوص را بخواند و آن سبحان رب
 العظیم و بحدی است یا سبحان الله سه مرتبه و بجز نیست از
 برای ریغ و کسیکه تعجیل دارد گفتن سبحان الله یک مرتبه
 سه دیگر چه واجبست در رکوع حج واجبست در رکوع
 هم طائیفه و احوط بلکه اقوی اینست که معتبر است طائیفه
 در وقت ذکر خواندن اما در نماز نیست لیکن احوط
 اعاده نماز است اگر فراموش کرد طائیفه را در رکوع
 تمام بلکه و اگر فراموش کرد انرا در حال ذکر واجبست

فیه الركوع

در وقت خواندن ذکر مستحب در رکوع هم طائیفه معتبر است
یا نه جواب احوط اعتبار آنست سؤال هرگاه کسی بیست
ناخوشی یا جرحی دیگر نتوانسته باشد طائیفه جا آورد
حتی بقدری که چه کند جواب اکتفاء کند بقدری که
مقدور است پس هرگاه اصلاً نتوانسته باشد طائیفه
جا آورد چه کند چ در این صورت طائیفه ساقطست
دیگر چه واجبست در رکوع حج واجبست در رکوع بر پشت
سرتار است بایستد و اگر در راست ایستادن محتاج
به تکیه باشد باید تکیه کند و واجبست بعد از برخاستن
از رکوع و راست ایستادن انگشتی آرام بگیرد و این قدر
واجب این قیام است و اگر قدری طول بدهد سر پا ایستادن
و بعد از رکوع قیام تا میکه هیئت نماز بهم نخورده عیبی
ندارد پس هرگاه از روی فراموشی از رکوع برخاست
و رفت بجهت سجده چه کند حج هرگاه پیش از رسیدنش
بجای سجده

فیه الركوع

بجای سجده یا در آنجا برگردد و سر پا بایستد آنوقت به
سجود برود سؤال مستحب است رکوع را بیان فرماید جواب
مستحب است تکبیر از برای رکوع و بعضی علماء آنرا واجب
و این قول احوط است پس تکبیر رکوع را چه وقت بگوید حج
و تکیه هنوز ایستاده است و حرکت نکرده بجهت رکوع بنا
بر احوط و اگر در وقت سرانیز شدن بجهت رکوع تکبیر به
گوید بقصد مطلق ذکر عیبی ندارد پس در وقت تکبیر
گفتن بجهت رکوع چه مستحب است حج مستحب است بلند
کردن دو دست همان نحویکه گفته شد در تکبیر اول احوط
و مستحب است ذکر رکوع اینکه بگذارد دو کف دست خود را
بر دو زانو یا انگشتان کشوده و پس بر دو زانو بطرف
پشت و مساوی کردن قد بخوبیکه اگر قطره آبی ریخته شود
بر پشتش حرکت نکند از جهت مساوی بودن قدش
و بکشد گردن خود را پس دیگر چه مستحب است در رکوع

في السجود

حج مستحب است گفتن اللهم صل على محمد وآل محمد و در رکوع
وبعد از برخاستن مستحب است بگوید سَمِعَ اللهُ لَكُمْ حَمْدَهُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَالْكَوْنِ وَالْعِظَةِ بِشَيْءٍ
رَبِّ الْعَالَمِينَ فصل در سجود است بدانکه هر دو سجده
رکعت اند در نماز که باطل میشود بزیاد کردن دو سجده در یک
رکعت یا کم کردن هر دو از یک رکعت ولو سهوا چه در رکعت
اول و دوم نماز یا در دو رکعت اخیره پس هرگاه سهوا یک
سجده زیاده کرد در رکعتی از نمازش یا یک سجده کم کرد نمازش
باطلست یا نه حج نمازش باطل نیست بنا بر صحیح سنن و احبنا
سجده را بیان فرمائید حج چند آمد در سجده و اجبت از
انها است خم شدن و سجده کردن بر هفت عضو که آنها
پیشانی و دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها
هفتاد سن خم شدن در سجده به حجه باید باشد جواب
باید بخوی خم شود که موضع پیشانی او محل ایستادن نشود
نماز

در سجود است

نماز مساوی باشند یا اگر موضع پیشانی بلند تر باشد بلند
ان زیاد تر از کفنی بکشت نباشد که مراد از ان قدر چنان
انگشت پیوسته است و اگر پائین تر باشد موضع پیشانی
بیشتر از مقدار مذکور هم پائین تر نباشد بنا بر وجهی که
خطای نیست از وجاهتی سؤال هرگاه پیشانی خود را گذاشت
در وقت سجده بر چیزی که بلند تر باشد از محل ایستادن
بیشتر از مقدار مذکور چه کند جواب احوط این است
که بکشاند پیشانی را و از ابگذار بر جائیکه مجزئ باشد
اگر چه اقوی جواز بلند کردن پیشانیست بجهت گذاشتن
ان بر جائیکه مجزئ باشد هرگاه بلندی موضع پیشانی
بآن اندازه باشد که برگذاشتن پیشانی بر ان اسم سجده محض
نکند سنن چهره که در سجده باید از ابرو مسجود بر بگذارد
چلیست حج چهره پایین رستگاه موی سر است تا دو
ابرو و جبین خا چند از چهره سنن چه قدر از چهره بگذارد

در اجابت سجد

بگذارند وقت سجده کردند بر سجده به سج بر زمین ازان بگذارد
کافیست ولیکن احوط گذاشتن جزئیست از سجده بر سجده
که بقدر چینی در می باشد سؤال چینی در هم چقدر راست
جواب بخندیده شده است بگوید کف دست و کمره با
ایهام و سبایه و وسطی و احوط در اینجا اول است سر از
دست چقدر باید بر زمین گذارد وقت سجده سجده سجده
گذاشتن تمام کف دست است بلکه وانگشتان هم اگر
چه اقوی اینست که گذاشتن انگشتان بر زمین واجب نیست
سؤال از آن چقدر بر زمین باید گذارد جواب گذاشتن
جزئی از آن که اسم زانو بر آن صدق کند کفایت میکند
سر از انگشتان بزرگ پاها چه قدر باید بر زمین گذارد سج
گذاشتن تمامی ایهام کفایت میکند و اولی احوط است
که کمره بالای انگشت بزرگ را بلکه آخر کمره بالا را بر زمین گذارد
و از آنها است اینکه واجبست در هر دو سجده ذکر مثل رکوع

لیکن

در سجود است

لیکن تسبیحه کبری در سجود سبحان ربی الا علی و سجده است
و طائیفه هم واجبست و احوط بلکه اقوی وجوب طائیفه است
بقدر رکوع حال ذکر سر طائیفه به فوت میشود سجده حرکت
کردن اعضا و سبیه حرکت و اضیی اگر چه از جای خود نشا
کنده نشود و از آنها است بلند کردن سر از هر سجده
و واجبست نشستن بعد از برپا شدن سر از سجده راست
یا قرار و طینان اینقدر که بگویند نشسته است سؤال
نشستن بعد از سجده دوم بجهت استراحت نه تهنیت
واجبست یا نه جواب احوط نشستن است اگر چه استعنا
ان خالی نیست از قوتی من کسیکه نتوانسته باشد خم
بشود بجهت سجده بمقدار یک معتبر است خم شدن در آن
چه کند سجده هر قدر که میتواند خم بشود ولو عرفا از سجده
نگویند من کسیکه نمیتواند هیچ خم بشود چه کند جواب
اشاره کند بر شریک یا اشاره چه نشسته چه خوابیده بر جلو

در سجود است

یا بر قفاس اگر نمیتواند اشاره بر سر هم کند چنانچه بگوید
اشاره کند به بستن آنها نیت سجده کند به باز کردن نیت
سورداشتن و اگر ببرد و چشم نمیتواند اشاره کند بیک چشم
اشاره کند سر کسیکه نمیتواند پیشانی خود را بر زمین
گذاورد به جهت سجده از بابت دمی که بر پیشانی او است یا جهت
دیگر چنانچه گودالی حفر میکند که آن دمل در گودال افتد
شود و حیاتی دیگر از پیشانی بر زمین میگذارد سر هم
همچو جوفی از پیشانی را نمیتواند بر زمین گذارد چه کند
ج یگانه چینی بر زمین میگذارد سؤال اگر چینی را
هم نمیتواند بر زمین گذارد چه کند ج بر زخم سجده کند
و لازم نیست که موهای زخم را بنظر و انظر کند و بشه
و بر زمین گذارد سر هرگاه زخم را هم نمیتواند بر زمین
گذارد چه کند ج اکتفاء کند محض خم شدن واجب است
سر مستحبات سجده را بیان فرمائید ج در سجده چند مرتبه

از کف

در سجود است

از آنها است تکبیر از برای سجده اول حال قیام یا بلند کردن
دو دست و بعد از سجده اول وقتی که تمام نشست و از برای
سجده دوم وقتی که هنوز نشسته است و بعد از سجده دوم
و از آنها است آنکه وقتی که از قیام میروید به جهت سجده اول
دو دست را بر زمین بگذارید پیش از آنکه زانوهای بر زمین
برسند و از آنها است اینکه در حال سجده دو ذراع خود
مثل دو بال قرار دهد و چنانکه آنها را بر زمین و نه
چسباند و بازوی خود را بدو جنب خود این در حق مرتبه
اعزاز پس مستحب است از برای او چنان کردن دو دست
و چسباندن آنها باشد و از آنها است چنان کردن دو
دست حال سجده و پیوستن انگشتان هر دو دست حتی
دو انگشت بزرگ و از بعضی اخبار معلوم میشود استحباب
قرار دادن دو کف دست مقابل صورت و از آنها است
بضاک مالیدن بینی و در نیت کفایت گذاشتن آن

در سجود است

بر هر چیزی که سجده بر آن جائز است و اگر خاک باشد بجز
واژه‌ها است اینکه بفرمانند در سجده پیش از تسبیح دعا و
که دارم شده اند و از آنها است اینکه بنشینند بر آری
بعد از برداشتن سر از سجده دو رکعت اول و سیم
از نمازهایی چهار رکعتی و از اجلسه استراحت میگویند
و احوط اینست که ترك نشود و از آنها است اینکه تورك
بکنند مرد در نشستن بین دو سجده باینکه بنشینند بر
ران چپش و بکشاند مقعد خود را بر زمین و بگذارد
ظاهر پای راستش را بر باطن پای چپش و از براه استخفا
تورك در جلسه استراحت وجهی هست و از آنها است
اینکه بگویند بعد از سجده اولی از برای ان استغفر الله
رحمتی و اتوب الیه و از آنها است آنکه تکیه کنند بر دست
خود وقتی که بر میخیزد و چپن کند و دست خود را و اول
دو زانوی خود را از زمین بلند کند و بگوید بحول الله

دوت

در سجود است

و قوتیه اقوم واقعد یا اللهم بحولك وقوتك اقوم واقعد
فصل واجب است سجود در عزائم اربع و انما الله الحجة
و هم التجدد والتجمل و اقرا اند بر خواننده و گوش دهند
و در وجوب سجده بر کسیکه آیه سجده را بشنود بی آنکه گوش
داده باشد اشکالی هست احوط سجده کردنست و شایسته
اقرب علم وجوب آن باشد در اینست که بر سر وجوب
سجده تلاوت فوری است یا نه ج احوط فوری است
سر سجده تلاوت قضا می شود یا نه ج قضا نمیشود
و هر وقت جا آورد انرا ادا است سر در سجده تلاوت
چند واجب است ج واجب در آن نیت و کفایت میکند
حصول نیت معارف گذاشتن پیشانی بر سجود بر سواد
طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت
با عدم ناظر در سجده تلاوت شرط است یا نه ج اینها هم
شرط نیستند سر در مکان سجده کنند و جائز است پیشانی را

بر آن میگذازد در سجده تلاوت چه شرط است حج و غیره
 شرط بودن مباح بودن مکان و بودن موضع پیشانی
 از زمین یا گیاه آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد سؤال
 پاک بودن موضع پیشانی شرط است یا نه جواب در شرط
 بودن آن تأملی هست و احوط اشراط است بر در سجده
 تلاوت باقی مواضع سبعة را غیر از پیشانی هم لازم است
 بر زمین بگذارد چه کند حج احوط است سر هر گاه در سجده
 تلاوت مکش نباشد پیشانی بر زمین بگذارد چه کند
 حج با عله رجاء زوال عذر عمل کند با نچه در سجده نما گفته
 شد سر ذکر در سجده تلاوت واجبست یا نه حج ذکر در
 سجده تلاوت واجب است یا نه حج واجب نیست بلکه
 مستحب است و ذکر آن که در خبر جمیع وارد شده این است
 سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَالَى وَقَالَ اسْتَكْبَرُوا عَنْ عِبَادَتِهِ فَلَا
 مَسْكُوتَ وَلَا اسْتَعْظَامَ بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُتَجَبِّرٌ وَمُسْتَعِزٌّ

تکبیر و قنیه سر از سجده برداشت فصل در تشهد است بلکه
 تشهد واجبست در نماز دو رکعتی بکمر تبه بعد از برداشتن سر از
 سجده آخری و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بکمر تبه بعد از
 برداشتن سر از سجده آخری در رکعت دوم و مرتبه دیگر بعد
 از برداشتن سر از سجده آخری در رکعت آخری سر در تشهد
 چه واجبست حج واجب است در تشهد بنا بر احوط اگر نباشد
 اقوی اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اللهم
 ان محمد عبدا ورسوله اللهم صل علی محمد وعلی الهین وعلی
 کفته شد سر هر وقت اسم پیغمبر برده شد صلوات فرستند
 بر آن حضرت واجبست یا نه حج واجب نیست اگر چه احوط است
 اگر چه در بین نماز باشد سر دیگر چه واجب است در تشهد
 حج واجب است تشهد راست و مستوی و بارانی بخوبی بگوید
 نشسته است سر هر گاه نمیتواند تشهد را از حفظ بخواند
 چه کند حج اولاً باید یاد بگیرد و اگر مکش نباشد با کسی دیگر

بخواند یا از روی نوشته بخواند و اگر ممکن نباشد هر چه می
 بخواند اگر آنچه میداند از آن معنای تمامی داشته باشد و
 در وجوب ترجمه عوضی باقی آن که نمیداند و ذکر اگر ترجمه
 نمیداند اشکالی هست پس در تنهاده چه مستحب است حج
 مستحب است که تورك کند وقت خواندن تشریف و اینکه امام
 جماعت بشنوند که را بمأمومین فصل در سلام نماز است
 بدانکه سلام در نماز واجبست و جزو نماز است و وصیغه
 دارد یکی السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و دیگری
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و ظاهر اینست که هر یک از
 این دو وصیغه از نماز بیرون میرود اگر چه بیرون بصیغه اول
 از عهد تکلیف خیالی از اشکالی نیست و احوط جمع است بین
 هر دو وصیغه بترتیب مذکور اگر چه ظاهر انکفاء است بجزای
 از آنها و در وجوب و رحمة الله وبرکاته در وصیغه ثانیه تأملی
 هست پس سلام اول اعنی السلام علیکم ایها النبی ورحمة الله
 وکلام

و برکانه مستحب است یا واجب حج مستحب است لیکن احوط مراعات
 احتمال وجوب است در آن پس در وقت سلام دادن چه
 مستحب است حج مستحب است در نماز جماعت از برای مأموم
 اینکه وقت سلام دادن اشاره کند بد و جانب خود در یک
 تسلیم بجانب راست و ثانیاً بگوید السلام علیکم و اشاره بکند
 در آن بجانب چپ اگر سمت چپش کسی باشد که نماز کند
 یا امامش و مستحب است از برای هر یک از امام و منفرد اینکه
 اشاره بکند در سمت راست س اشاره در وقت سلام د
 بصیغه صورتست یا بگوشه چشم باید باشد حج مشهور تعیین
 دوم است از برای منفرد غیر منفرد س مصلی در صیغه السلام و اول از برای
 علیه که مخاطب قرار دهد حج دوم آنکه را که بر شانه راست
 و چپ او است مخاطب قرار دهد و اضافه بکند امام مأمومین
 را و مأموم امام را و مأمومین دیگر را فصل در قنوت است
 بدانکه قنوت مستحب است در نمازهای شبانه روز دیگر سبیه

در قنوت نماز است

بلکه احوط عدم ترك قنوت است در نماز و محل آن بعد از قرائت است
پیش از رکوع در رکعت دوم و مستحب است قنوت در نمازهای
مستحبی حتی نماز شفع بنا بر ظاهر و ظاهر اینست که قنوت نماز وتر
یکو است اگر چه مستحب است در آن بعد از رکوع نیز دعا نموده
و از جمله سئوال در قنوت چه مستحب است جواب مستحب است
در قنوت مطلقا بلند کردن دودست تا مقابل صورت و سر و آید
اینکه بعضی کنند انهارا و قرار دهند باطن هر دو دست را بسمت
اسمان و پیوسته کنند همدانگشتان را غیر انگشت بزرگ و نگاه
کنند بد و چشم میان دستها سئوال در قنوت دعای مخصوص
لازم است یا نه جواب قنوت دعای مخصوص ندارد بلکه کفایت
میکند هر چه بخواند از ذکر و دعا و ثناء و حمد و تسبیح و تهلل
ادعیه مفصله که مشتمل بر فقرات غیر دعائی هستند مثل دعای
ابی حمزه و کلیل و افتتاح در قنوت بعض نمازها جملهاست یا نه
ج کلماتی العبد به ربه حکم دعا را دارد پس از این که و آید
دفعه اول

در تعقیب است

در قنوت نماز و تر بیان فرمائید چه سزاوار است اینکه دعا بکند
در قنوت و تر از برای چه بل مؤمن و اینکه هفتاد مرتبه استغفر الله و اتوب الیه
بگوید و بلند کند دست چپ را و صواب کند با دست راست
و بگوید هذا مقام العائذ بك من النار هفت مرتبه و روایت شده
که حضرت سید مجاهد میفرمودند العفو العفو سیصد مرتبه
و بعضی علمای اعلام فرموده اند که بهتر آنست همین ترتیب گفته
آورد و از بخواند من خواندك قنوت بهم بهتر است یا به اختصار
چه مستحب است در قنوت مطلقا بلند خواندن مخصوص در
نماز هر چه حق از برای ماوم اگر امام آوازش را نشنود مستحب است
تکبیر گفتن پیش از قنوت من کسیکه قنوت یادش رفت
چه کند چه اگر بعد از رکوع یادش آمد جا آورد و اگر یادش نیاید
تا بعد از نماز جا آورد از نشنیدن مقابل قبله و اگر در بین راه
یادش آمد جا آورد و در قبله فصل در تعقیب است
بدانکه از افضل تعقیبهاست تسبیح حضرت زهرا ام و کیفی ان

در تعقیب نماز است

بنابر شهریه و سی و چهار تکبیر است و صیغی سه مرتبه الحمد لله
بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله و مستحبات گفتن
لا اله الا الله بعد از آن و همچنین گفتن استغفر الله و ستر او
اینکه بشمارد عدد از کاد مذکور را بتبیین که از تربت قبر
حضرت سید الشهدا در دست گرفته باشند و لو پخته باشد
و از چیزهایی که توغیب بلیغ بان شده اینست که بعد از سلام
سه مرتبه تکبیر بگوید یا بر داشتند دست را چنانچه در تکبیرها
نماز ذکر شد و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاغراب و خلا فله الملك وله
الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قلیل و از حضرت باقر است
که فرمودند کمتر چیزی که کفایت میکند خواندن آن بعد از نماز
و ایضا اینست که بگوید اللهم انی استلک من کل خیر احاط
به و اعوذ بک من کل شر احاط به علیک اللهم انی استلک من کل
فی امورکم و اعوذ بک من خیر الدنیا و عذاب الاخر

فصل

در مبطلات نماز است

فصل در مبطلات نماز است بدانکه مبطلات نماز چند
امر اند یکی از آنها حدث اصغر و اکبر است که باطل میکند نماز
عمدا و سهوا و بغیر اختیار اگر چه در سلام واجب اتفاق شود
و دوم آنها تکفیر است و آن گذاشتن دست است بر روی
دست بلی یا کی نیست بتکفیر در وقت تقیّه بلکه کافی است
میشود از جریمه تقیّه و سوم آنها اگر بایستد تمام نماز است
از قبله جهت دیگر بگوید که از استقبال قبله که معتبر است
در نماز بیرون رود و بپوشد آن حال مشغول بچیزی از اجزاء
نماز نشود بنابر احوط بلکه خالی نیست از قوی سئوال هرگاه
نماز گذارد صورت خود را تا از قبله منحرف نکند نمازش باطل
میشود یا نه جواب هرگاه خفیه گنج نکند صورت را که از نماز
و یا بگذرد عیب ندارد و در حکم زیاد تر بر آن اشکالی
احوط منع است سئوال هرگاه نماز گذارد روی فراموشی
پشت بقبله کرد نمازش باطل میشود یا نه جواب بلی نمازش

باطل میشود چنانچه از مبطلات نماز کلام است بدانکه باطل
میشود نماییه تنطق کردن بجزیریکه و خوف باشد یا بیشتر
ولو معنایی نداشته باشد و بیک خوف اگر معینا تمامی داشته
باشد مثل قی و لب بنابر احوط و اظهر و احوط احتراز است از
تکلم کردن بیک خوف بمعنی هم سر و اوازها تا یکصد در پیش
از آلات تکلم اما تطبیعا ای که معین اند از برای حروف و بیانهها
نباشد مثل اواز کشیدن و تنفس نمودن و دمیدن و مثل
اینها نماز را باطل میکنند یا نه حج اینها همه عیبی ندارند سر
ذکر و دعا و قرآن نماز را باطل میکنند یا نه حج نماز را باطل
نمیکند عیبی ندارند هر چند زیاد باشند بلی اگر در بین
قرائت یا ذکر واجب اتفاق شود خواندن ذکر باید اینقدر
نخواند که موالات فوت شود و همچنین است حکم دعا و قرآن
سر جواب دادن سلام در بین نماز چه حکم دارد حج واجب
و نماز را باطل نمیکند لیکن مکروه است سلام کردن بی نماز

در مبطلات نماز است

سر شنوایدن جواب سلام بسلام کنند لازم است یا نه حج
بلی ظاهر و واجبست شنوایدن و اگر ممکن نباشد شنوایدن
احوط اینست جوابی دهد و باندازه معتاد آواز خود را بلند کند
و احوط اینست که چنین کند و باشد و هم بفرمان جواب را بلند کند
سر گفتن علیک السلام بفتح کاف یا علیکم السلام در جواب سلام
زن کفایت میکند یا نه حج علیکم السلام یا قصد ملکین با او جانا
است و در اول قائلی است سر جواب سلام واجب نیست یا نه
و اگر فوراً جواب نداد در زمان ثانی واجبست جوابی دهد یا نه
حج واجبست فوراً بفوریت عرفیه و اگر فوراً جواب نداد احوط
برای غیر نماز گذاردن است که باز در زمان ثانی فوراً جواب دهد
اگر چه سقوطان در زمان دوم خالی نیست از رجائی و اگر نماز
گذار فوراً جواب نداد و مشغول شد بجزیی از اجزاء نماز پرسید
باطل بودن آن جزء گذشته از اصل نماز اشکالی هست و احوط
ندادن است اگر ممکن باشد و اعاده کند نماز را اگر چه صحیح نماز

در بطلان نماز است

خالی از قوت نیست هرگاه کسی سلام کرد بر جماعتی همه باید جواب دهند یا جواب دادن یکی از ایشان کفایت میکند حج جواب دادن یکی از ایشان کفایت میکند ولو طفل یا بیهوش باشد بنا بر وجهی که مخالفی از قوتی نباشد سؤال هرگاه نمازگذار شك کرد که داخل است در کسائی که سلام کنند یا ایشان کرده یا نه چکند جواب جائز نیست جواب بد ها چنانکه بر غیر نمازگذار واجب نیست جواب دادن در این صورت ^{صیغه سلام را} هرگاه سلام کنند کسی غلط بگوید یا از باب آفت زبان یا نالانستن صیغه سلام جوابش واجبست یا نه حج ظاهر جواب ساقط نیست هرگاه سلام کنند صیغه سلام را غلطی بگوید جوابش واجبست یا نه حج هرگاه غلطان این نقلیه باشد که صدق سلام بران نکنند و از روی عمد چنین کرده باشد جواب ساقط است و اگر از روی عمد نباشد در سقوط جواب تا میلی هست احوط برای غیر نمازگذار جواب دادن است

نمازگذار

در بطلان نماز است

نمازگذار چه گونه باید جواب سلام بد هد حج باید جواب بد هد بمثل از حیث تقدیم مبتداء و تعریف و تکیران و مفرد بودن ضمیر خطاب و جمع بودن آن بنا بر احوط در همه اینها هرگاه کسی بر نمازگذار سلام کرد بغلط چه کند حج جوابش بد هد بمثل صحیح بنا بر احوط و احوط از آن قصد دعاء است بهوائی یا نماز پنجم از بطلان نماز قهقهه است بدانکه قهقهه بالاقتران بقیم است یا خنده آواز را است یا گردانند آواز از شکست خند یا خنده ایست که قهقهه در آن باشد و احتیاطا به تمام کردن نماز و اعاده آن در موارد مشکوکه نیکی است در صورتیکه خند بی آواز باشد بخصوص هرگاه رنگ او تغییر و بدنش مضطرب و باطن او پر شود از خنده و لیکن ضبط او خود کند که بلند نشود هرگاه نمازگذار بی اختیار خندد است و خودش و خودش را طوریکه نکرده که خند او بیاید نمازش صحیحست یا نه حج ظاهر نمازش باطلست هرگاه

در مبطلات نماز است

کمی یادش نبود که نماز میکند و نشد بد نمازش چه حکم دارد
 حج در حکم نمازش تأملی هست ششم از مبطلات نماز گریه
 کردن است از جهت یاد آوردن یا مثل آن اگر آورد نیویس سوال
 گریه کردن در نماز بریتی از بابت ارتباط دینی نماز و باطل
 میکند یا نه جواب اما گریه کردن بر مصائب اهل بیت ع
 پس جواز تعدد آن در نماز مشکست و اما گریه کردن از جهت
 یاد آوردن بهشت یا جهنم پس باطل نمیکند نماز و همچنین
 باطل نمیشود نماز بگریه کردن از جهت مقصود دیگری از
 مقاصد اخویره مثل فحاشات از احوال بر رخ و قیامت و یاد
 آوردن گناهان و کمی طاعات سوال گریه که نماز را باطل
 میکند در صورتیست که با صلا باشد یا هر دو قسم مبطلاتند
 جمیع احوط اگر نباشد اقوی اینست که هر دو قسم مبطلاتند
 سوال کسیکه که در بین نماز بی اختیار گریه اش بیاید بی آنکه
 خودش طوع کند که گریه کند نمازش باطل نمیشود یا نه حج و

فهم

در مبطلات نماز است

ظاهر نمازش باطل میشود سی هرگاه نماز گذار یادش نبوده
 نماز میکند و گریه کرد نمازش باطل نمیشود یا نه حج در حکم
 اینست تأملی هست هفتم از مبطلات نماز هر فعلیت
 که هیئت معتبر در نماز که مرکوز است در اذهان عوام و
 بان قوت میشود که چون نماز گذار را با آن هیئت ببینند
 میگویند این نماز نیست و در حکم آنست سکوت طولی که
 واقع شود در نماز و هر فعلی که منافی باشد با عبادت
 و تأملی که معتبر است در عبادت مثل رقص و بازی کردن
 و هر فعلی که متعلقه و زیاده شود و دخل بنماز نداشته باشد
 و شرعاً استثناء نشده باشد بلی استثناء شده است در شرع
 افعالی که جا آوردن آنها در نماز عیبی ندارد و انحاء در سائر
 مبسوطه مسطور اند پس باید مراجعه شود در انحاء از انحاء
 حقیر همه آنها را در توحه کلمه التقوی ستمی بکلمه العلیا ثبت کرد
 و هشتم از مبطلات خوردن و آشامیدن است چه کم و چه زیاد

در مبطلات نماز است

بلی عیبی ندارد بلع کردن باقی ماندن غذا از بین دندانها و نماز و
هم چنین بلع کردن چیزی که آب شود از خوردن شکری که در
دهان گذاشته باشد پیش از شروع در نماز و نیست فرجه دین
حکم بین نماز واجبی و مستحبی و در آیهی وارد شده از سعید
اصح که گفت عرض کردم خدمت حضرت ابی عبد الله عم اینکه
میخواهم روزه بگیرم و مشغول نماز و من و نشسته میشوم و بقیه
که دعا را قطع کنم و آب بیاشامم و گواهت دارم که هیچ کم
در حالت تشنگی و پیش روی من ظرفی از آب هست و بقله
دو گام یا سه گام پیش از من دو مرتبه حضرت فرمودند برو
و آب بخور و برگرد و مشغول نماز بشو و حضرت از مبطلات نماز
گفتن آمین است بعد از خواندن سوره حمد که حرام است
و نماز را باطل میکند بنا بر احوط بلکه اقوی بلی جائز است
گفتن آمین از جهت نفی مکر و هات در نماز آیات
فرمایند حج مکر و هست در نماز خمیازه کشیدن و دهن در

کردن

در مبطلات نماز است

کردن باختیار و بازی کردن باریش یا بجائی دیگر از اعضای
بدن و در مبدن در جای سجده و بینی خالی نمودن و آب دهن
انداختن بخصوص سمت قبله یا سمت راست و شکستن انگشتان
و ضبط کردن بول و غائط و باد سؤال قطع نماز جائز است بانه
حج واجب جائز نیست بنا بر احوط قطع نمازهای یومیه بلکه مطلق
نمازهای واجبی غیر از نماز میت مکرر چند مورد سحر و دیوانه
که قطع نماز یومیه و غیر آن از نمازهای واجبی جائز است باین
فرمایند حج قطع نماز جائز است در صورتیکه برسد از تمام
کردن نماز ضرر بر او بر خودش یا غیر خودش از کسیکه متعلق
به او میباشد بر نفس یا بر عرض یا در مالیکه معتد به باشد
و هم چنین قطع نماز می نماید از جهت مزاحمت با واجبی که اهم
از نماز باشد سحرگاه در بین نماز امری برای شخص اتفاق
شود که تمام کردن نماز بر او عسر و حرج باشد جائز است نماز را
قطع کند بانه حج بلی جائز است فصل در نماز آیات است

در نماز آیات است

بدانکه سبب نماز آیات گرفتگی آفتاب و ماهتاب است و هر خوف
اعمالی و زلزله و هر خوف زمینی ^س مراد بکوفتن آفتاب و ماه
چلیست ^ج مراد ناپدید شدن نور آنها است بنویکد معهود است
^س بکسوف و خسوف چه وقت نماز واجب میشود ^ج و قتیکه
اتفاق شوند در افاق مکلف پس اعتباری بکسوف و خسوفیکه
در افاق دیگر اتفاق شود مگر اینکه طلوع بکند بر افاق دیگر یا هر یک
گرفتگی کند در اینصورت بر اهل آن افاق دیگر نیز نماز واجب
میشود ^س هرگاه آفتاب و ماه در حین غروب کردن گرفته
شوند نماز واجب است یا نه ^ج بلی واجب است نماز اگر چه مقدار
طلوع گرفتگی نراندند ^س زلزله چلیست ^ج زلزله عبارت
است از حرکت کردن زمین و لویک حرکت باشد و مکرر شدن
آن شرط وجوب نماز نیست ^س زلزله چه وقت سبب وجوب
نماز میشود ^ج و قتیکه اتفاق شود در جائیکه مکلف از اهل الجا
باشد و از برای وجوب نماز بر کسی که در زمین نزدیک او زلزله

وقع نمیشود

در نماز خسوف و کسوف است

واقع بشود نه زمین خودش و جمعی هست ^س وقت نماز کسوف
و خسوف بیان فرمایند ^ج وقت آن از ابتداء گرفتگی است تا
وقتیکه تمام آفتاب یا ماه مغایب شود و احوط اینست که هرگاه نماز
کند بعد از شروع در انجلاء نیت اداء و قضاء نکند ^س سؤال
هرگاه خسوف یا کسوف گنجایش نداشته باشد بجهت نماز به
اقل واجبات نماز واجب است یا نه جواب واجب نبودن
نماز در اینصورت و جمعی دارند ولیکن احوط اینست که
ترک نشود چه بقدر یک رکعت وقت باشد چه کمتر ^س وقت
نماز زلزله چه وقت است ^ج نماز زلزله موقت نیست در
تمام واجبات اگر چه زمان زلزله موقت نیست در تمام عمر
بقدر نماز باشد ^س وجوب نماز زلزله فوریت یا نه
^ج بلی فوریت بنا بر احوط اگر نباشد اقوی ^س هرگاه زلزله
در چند وقت قریب بهم مکرر شد چند نماز واجب میشود
یا یک نماز کافی است ^ج همینکه فصل بین فعات متعدده از

در نماز خسوف و کسوف است

زلزله بقله عجب باشد که چند ایه محسوب شوند بعد از آن نماز واجب میشود سوال کسیکه عالم نشود باید و نماز نکند از این جهت و بعد از گذشتن وقت عالم شود چه کند جواب استاد در گرفتن آفتاب و ماه اگر تمام قرص گرفته شده باید قضا کند و الا قضائی ندارد و در غیر کسوف و خسوف هرگز مانده عالم شد از اجابا پیورم بنا بر احوط بلکه شاید خیالی نباشد از قوت مخصوص در زلزله من هرگاه کسوف یا خسوف اتفاق شد در وقت نماز یومیه چکند حج هرگاه وقت هر دو نماز وسعت داشته باشد بخیر است هر کدام را میخواهد مقدم بدارد و در نیست حکم بر جهان تقدیم نماز یومیه و اگر علم داشته باشد یا مظنه بتنگی وقت یکی از آنها از اقدم دارد و اگر علم داشته باشد یا مظنه بتنگی وقت هر دو نماز یومیه را مقدم بدارد و لو بیک رکعت اذان پیش از در وقت واقع نشود من اگر علم داشته باشد بتنگی وقت نماز کسوف و مظنه

بدر

در نماز آیات است

بتنگی وقت نماز یومیه چکند حج در حکم مسئله تاغلی هست لیکن اظهر وجوب مقدم داشتن نماز یومیه است فصل در کیفیت نماز آیات است بدانکه کیفیت نماز اینست که دو رکعت است و در هر رکوع سوال کیفیت از افاضل بیا که فرمائید جواب اول نیت میکند و تکبیر و الاحرام را میگوید و احوط اینست که در نیت همین آیه کند و بعد از تکبیر و الاحرام سورۃ حمد را بخواند و بعد از آن یکسوره تمام بخواند یا بعض سورۃ و احوط اینست که اول سورۃ باشد و اینکه از یک آیه کمتر نباشد اگر چه اظهر جواز خواندن کتو از یک آیه است بعد از آن رکوع میرود بنحو صحیح بعد از آن بر میخیزد پس اگر تمام سورۃ خوانده باشد در قیام پیش واجبست و در مرتبه سورۃ حمد را بخواند و بخواند بعد از آن یکسوره تمام یا بعض سورۃ و اگر در قیام پیش سورۃ تمامی خوانده باشد قرائت حمد در قیام دوم بر او واجب نیست بلکه میتواند آید دیگر از سورۃ سابقه و بعد از آن رکوع میرود بعد از آن بر میخیزد

در نماز آیات است

و حکم قیام سیم و چهارم و پنج و شش اول و دوم است که اگر در قیام پیش سورۃ تمای خوانده باید در سجده آن حمدی بخواند و اگر بعضی سورۃ خوانده خواندن حمد در قیام بعد لازم نیست که در صورتیکه بعضی سورۃ میخواند احوال آن دو رکعت لازم است تا در هر رکعتی حمدی و سورۃ کامله خوانده باشد سؤال مستحبات نماز با تو بیان فرمائید جواب چند امر در نماز آیات مستحب است از آنها است اینکه تکیه بگوید بجهت هر رکوعی و بعد از برخاستن از هر رکوعی مگر از رکوع پنجم و دهم که میگوید سمع الله لمن حمده و از آنها است آنکه قنوت بخواند در هر قیام جفت پیش از رکوع که مجموع آنها پنج قنوت میشود و از آنها است اینکه بخواند در نماز آیات سورهای طولانی مثل یس و النور و الکہف و الحجر با وسعت وقت و از آنها است طول دادن سجده بقدریکه باید طول بدهد قرائت را در هر قیامی و از آنها است اضافه کردن نماز اگر فارغ شود از نماز پیش از تمام سجده و از آنها

اینکه

در احکام خلل نماز است

اینکه در آسمان نماز یا تراجا آورد و مقتضای بعضی اشیا را آنست که مستحب است هم در مسجد جا آورده شود و از آنها است جا آوردن نماز آیات بجماعت فصل در احکام خلل نماز است بدانکه باطل میشود نماز با خلل کردن چیزی از ارکان آن سهواً اگر عمل آن گذشته باشد مثل آنکه یادش برود نیت کند تا تکیه الا حرام را بگوید تا داخل شود در قرائت یا رکوع یادش برود تا هر دو سجده را جا آورد پس هرگاه یادش رفت رکوع کند تا سجده اول را جا آورد چه کند حج احوط اینست که آن سجده را حساب نکند و برگردد و نماز را تمام کند بعد از آن اعاده آن بکند پس هرگاه یادش رفت دو سجده را جا آورد تا برخواست و برکوع رفت نماز صحیح حکم دارد حج نمازش باطل است پس همه احکامی که ذکر شد تلخیص مخصوص دو رکعت اول نماز است یا نه حج احکام مذکور مخصوص دو رکعت اول نماز نیستند و فرق نیست در اینها بین دو رکعت اول نماز و دو رکعت اخیر

یا تکیه الا حرام را بگوید

در خلل نماز است

س هرگاه در سجده و از رکعت آخری فراموش کرد و یادش نیامد
تا سلام داد چه کند حج باید احتیاط کرد به برگشتن پیش از عمل
آمدن چیزی که نماز را باطل کند و تمام کردن نماز بعد از آن
اعاده کردن آن س هرگاه سهواً رکعتی از رکعت نماز را فراموش
کرد و یادش آمد پیش از گذشتن عمل آن چکند حج بر گردد
و آن رکعت را جابجا آورد و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است
س هرگاه یک رکعت از نماز یا پیش از فراموش کرد و سلام
داد چه کند حج هرگاه یادش آمد پیش از جابجا آوردن چیزیکه
عمرک و سهواً نماز را باطل میکند مثل جلدش یا عملتها بتر
میگردد و نقیصه را جابجا آورد و نماز را تمام میکند نماز
صحیح است س هرگاه یک رکعت یا پیش از نماز فراموش
کرد و سلام داد و شروع کرد بنماز دیگری بعد از نیت نماز
دیگر و تکبیر الاحرام از برای آن یادش آمد چه کند جواب
بطلان نماز اولش خالی از حرجی نیست و صحت نماز دوم هم

مشکلست

در احکام خلل در نماز است

مشکل است س هرگاه جزء غیر رکعتی از نماز فراموش کرد
چه کند حج بفراموش شدن جزء غیر رکعتی از نماز نماز
باطل نمیشود بلی اگر یادش آمد پیش از گذشتن عمل آن
یعنی پیش از داخل شدن در رکعت بعد از آن باید بر
گردد و تدارک کند و اگر یادش نیامد نماز را تمام
میکند و بر نمیگردد و حکم سجده سهو برای کسی در نماز
میاید انشاء الله س هرگاه یقین دارد که در سجده فراموش
کرده اما نمیداند از یک رکعت هر دو را فراموش کرده یا
از دو رکعت چه کند حج مقتضای احتیاط اینست که نماز
که رکوع زفته بر میگردد و هر دو سجده را جابجا آورد و نماز
تمام کند و اعاده هم بکند و اگر یادش نیامد تا رکوع
رفت نماز را تمام میکند و بعد از تمام کردن نماز دو
سجده راقضا کند بعد از نماز را هم اعاده کند سؤال
کسیکه تشهد اول را فراموش کرد چه کند جواب ملائمه

در احکام خلل نماز است

بر کوع فرقه برگردد و تشهد را بخواند بعد از آن تشهد را
بترتیب اعاده کند پس هرگاه جزئی از تشهد فراموش کرده باشد
از رکوع یا دش آمده باشد چه کند ج برگردد همان نحو یکبار تمام آنرا
فراموش کرده بود سهواً هرگاه تشهد را فراموش کرد و یا پیش
یا بعد از آنکه تشهد را گذشتن محل چه کند جواب بعد از نماز آنجا
قضا کند پس محل قضاء آنها را فرماید حج محل قضاء آنها بعد
از سلام نماز است و واجب است که سجده سهو برای فراموشی
یک سجده و تشهد هم بجا بیاورد پس هرگاه از چیزهایی که
بعد از نماز قضا دارند چند چیز از نماز گذار فوت شده
باشد باید بترتیب آنها را قضا کند یا لازم نیست حج جا
آوردن آنها بترتیب لازم نیست اگر چه احوط است پس هرگاه
پیش از قضا کردن جزء فوت شده از نماز سهواً مشغول نماز
دیگر شد چه حکم دارد حج نماز اولش باطل نمیشود ظاهر اینست که
نماز دوم هم باطل نمیشود پس اگر تمام منافات با قورتیت

نماز است

در مبطا نماز است

تلاشت باشد معین است تمام آن و همچنین اگر وقت مضیق
باشد و اگر وقت موسع و تمام منافی غیبت قضا باشد جواز قطع
نماز و همه بداند و لیکن احوط ترك آنست فصلی بدانکه باطل
میشود نماز بزیاد کردن رکعتی در آن سهواً و همچنین باطل میشود
بزیاد کردن یک رکعت یا بیشتر پس آیا باطل میشود نماز بزیاد کردن
جزء غیر رکعتی بر آن یا نه حج باطل نمیشود از زیادت زاید شدن
جزء غیر رکعتی لیکن گاهی باطل میشود از جهت کثرت جزء زائد
به آنکه محو شود هیئت معتبره در نماز پس هرگاه شک کرد
در جا آوردن جزئی از نماز پیش از گذشتن از محل آن و برگشت
و جا آوردن جزء را و بعد معلوم شد که آنرا جا آورده است
نمازش صحیح است یا نه حج اگر آن جزئی که معلوم شد زاید
شده است در نماز جزء غیر رکعتی باشد نمازش صحیح اگر رکعت باشد
نماز باطلست از جهت زاید شدن رکعت در آن فصلی
بدانکه واجبست سجده سهو برای چیزهایی که گفته شدند

احکام سجده سهو است

و از برای کلام بیجا و لواطی که گفتن کلام بیجا از جهت این باشد
که گمان کرده تمام شده و از برای سلام بیجا و از برای شک بین
چهار و پنج و از برای ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای
ایستادن بنا بر احوط بلکه اقوی سه سجده سهو بجهت هر زیاده
و یکی که در نماز واقع شود واجبست یا نه حج و وجوب سجده
سهو برای هر زیاده و یکی غیر از چیزها آنکه ذکر شده اند ثابت
نیست اگر چه احوط است بخصوص از برای قرائت بجای تسبیح
و تسبیح بجای قرائت و زیاده تهنید و از برای شک بین ده
و سده و چهار و از برای شک بین دو چیز هار سه سجده سهو که
برای کلام بیجا واجب است برای گفتن یک حرف بی معنی که سهواً
هم واجب است یا نه سه از برای سجده سهو برای
گفتن یک حرف بی معنی سهواً و چهار هفت سه هرگاه سهواً در
نماز ذکر خواند یا قرائت یا دعا کند سجده سهو واجب میشود
یا نه حج احوط است سجده سهو برای هر زیاده کورات در صورتی
که

از برای شک در زیاده
و یکی که از برای شک بین
سده و چهار باطن چهار حج

نقص

در اخلال نماز است

بقصد جزئیت خوانده باشد و اگر بقصد جزئیت خوانده باشد سهواً
داخل است در زیاده سهوی که گفته شد و وجوب سجده سهو در آن
ثابت نیست سه هرگاه نشست بعد از رکعتی از نماز که تشهد در
آن نباشد بقصد اینکه تشهد بخواند سهواً پس یا در تشهد
خواند سجده سهو بجهت نشستن بیجا واجب است یا نه حج اقرب
اینست که سجده سهو واجب نیست چون طول دادن نشستن
بقصد تشهد خواندن قعود بجای قیام نیست سه هرگاه سهواً
خواست بقصد تسبیح خواندن پس یا در تشهد که باید حمد و
بخواند از این جهت تسبیح خواند سجده سهو بجهت قیام بیجا واجب
میشود یا نه حج واجب نمیشود سه هرگاه طول داد قیام را
در رکعت اخیر نماز بقصد اینکه سوره بخواند بعد یا در تشهد
و خواند سهواً بجهت قیام بیجا واجب است یا نه حج واجب نیست
سه هرگاه طول داد رکوع را بقصد اینکه ذکر بخواند بگمان اینکه
ذکر خوانده است بعد یا در تشهد که ذکر خوانده سجده سهو واجب

در اخلاص نفاق است

میشود یا نه حج واجب نمیشود سر هرگاه سهواً نشستن خود را طول
داد و قرائت کرد نشسته سجده سهو واجب نمیشود بجهت زیادتی
جلوس در موضع قیام یا نه حج واجب نمیشود و نباید دانست که سجده
سهو که واجب است برای قیام بجای قعود و قعود بجای قیام
مستحب است که ابتداء احداث کند آنها را نه اینکه طول دهد
نشستن را یا ایستادن را که بر او لازم است که در این صورت
سجده سهو از جهت زیادتی آن واجب نیست سر چهار خوانند
جای اخفات و اخفات خواندن بجای چهار سهو واجب است
واجب میکند یا نه حج در شمول حکم زیادت و نقصان برای
کیفیات تاملی است و بنا بر آن قوت دارد وجوب سجده سهو
در صورت اول بجهت زیادتی تنها و در صورت دوم بجهت
کمی تنها سر هرگاه از اسباب وجوب سجده سهو چند چیز در تمام
اتفاق شد هر یکی علیحده سجده سهو میخواهند یا برای همه
در سجده سهو کافیست حج یکی سجده سهو میخواهند یا علیحده

احکام سجدہ سہواست

س تعذره سبب سجده سهو محقق میشود حج محقق میشود به
تغایر جنسی مثل زیادتی و کمی و کلام و قیام بلکه و کلام و سلام هم
سین محقق میشود بتعدد محل نسبت بیک جنس مثل کم کردن و زیاد
از دو رکعت از هر یکی یک سجده سهو تعذره قیام و قعود محقق
میشود حج حاصل میشود به تفصیلی که موجب شود عرفاً مثل آنکه
حرف بزند در رکعت اول بعد از آن در رکعت چهارم حرف
حرف بزند سهواً سهو تعذره سلام محقق حاصل میشود جواب
بتعدد محل مثل آنکه سلام بدهد بعد از رکعت اول دوم و
جمع بین تسلیمات در یک رکعت پس در تعذره سجده سهو بید
انها اشکالی هست اظهار علم و وجوب است و احوط رعایت تعذره
است سهو تعذره در زیادتی و کمی محقق میشود حج محقق
رجوع بعرف منشره پس کسیکه سجده کرد و بعد از آن تشهد خواند
در غیر محل از ناد و زیادتی جا آورده است اما کسیکه تکبیر
گفت در غیر محل و بلند کرد دستهای خود را وقت تکبیر گفتن

ج بفاصل شدن علم بین افعال
نقد کلام بجه حاصل میشود صح

کیفیت سجده سهولت

يك زيادتي جا آورده است چون در نظر شرع تكبير و بلند كردن دستها وقتان يك عمل محسوب است و سزاوارست احتياط در برفع احتمال لغو سه هرگاه در نماز سبب سجده سهوي عمل آمده و چیزی از نماز هم فراموش کرده باشد که بعد از نماز قضا باید شود و نماز احتیاطی هم بگذارد اگر آمده باشد بعد از نماز که بخواند آنها را جا آورد ترتیبی بین آنها هست یا نیست حج بر ترتیب اسباب آنها مرتب نمیشوند و شاید بهتر باشد اینکه اول نماز احتیاط بکند بعد از آن قضا کند جزء فراموش شده را بعد از آن جا آورد سجده سهولت سه هرگاه سجده سهویی که بر شخص باشد یا قضا جزء فراموش شده از نماز بعد از نماز جا نیاید نمازش باطل میشود یا نه حج نمازش باطل نمیشود لیکن خلل در نمازش باقی میماند و هر زمانی واجبست سجده سهو اجاورد و ولو طول کشد و هم چنین است حکم در قضا فراموش شده است کیفیت سجده سهو و بیان فرمائید حج کیفیت آن اینست که نیت کند اولاً

وین

کیفیت سجده سهو

و تعیین سبب سجده در نیت لازم نیست بعد از آن تکبیر بگوید و دو در نیت احتیاط تکبیر اگر چه بعضی گفته اند واجب است بعد سجده برود و ذکر بخواند و سر بردارد باز تکبیر بگوید و سجده برود و مرتبه و باید در هر يك از دو سجده پیشانی خود را بآنها اعضا سبعة بر زمین گذارد با طمانینه و معتبر است در آن طمانینه و سهو و استقبالی قبله گذاشتن پیشانی بر ما یصلح التمجؤ علیه و سواهی بودن موضع پیشانی با محل ایستادن بخوبی که سهو بود نماز معتبر است و بنشیند بین سجده نین راست با الطمانینه و استقرار واجبست ذکر در هر سجده و یا این بیغفره یا غفر الله لی و یا الله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله وبرکاته یا بعضی سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از سجده دوم واجب است تشهد خفیف بخواند و مراد از آن که چیزی است که کفایت میکند در نماز و صلوات داخل است در آن و بعد از آن سلام بگوید بیغفره السلام علیکم و احوط منضم کردن

یا صلی الله علی محمد و آل محمد

احكام سجده سهواست

در سجده سهواست مس چیزهایی که نماز را باطل میکند سجده
سهوا را هم باطل میکند یا نه حج احوط اگر نباشد اقوی این است که
رن کند و بخور سهو چیزهایی که معتبر است ترك آنها در نماز
فصل در شك است بدانکه كسي كه شك كرده نماز كرده یا نه
باید نماز کند تا وقت باقیست و بدانکه شك آنکه اعتنا نداشت
اول شك بعد از فراغ از نماز که بکطرف آن صحت نماز باشد
اعتباری ندارد چه در عدد رکعات یا غیر آن یا در رک یا غیر
آن دوام اعتباری نیست بشك كثير الشك در هر چه شك کرد
بنا میکند که جا آورده چه شك در رکعات نماز باشد
یا اجزاء چه واجب آنها و چه مستحب آنها و اگر شك کرد در صافی
و مبطل بنا میکند بر اینکه جایز آورده مس هرگاه كثير الشك
باشد و حاصل نماز چه کند حج اعتنا نمیکند و بنا می کنند بر اینکه
نماز کرده مس كثرت شك حاصل میشود حج حاصل میشود
كثرت شك باینکه زائل شود از شخص ضبط عادی فوجی و...

نماز

في الشك

نماز و عادت کردن بشك در آن بلکه در نیست حصول كثرت شك
به بعضی عارض شك شك مکرر بخوبی که صدق کند بر آن اسم كثرت
سؤال کسی که كثير الشك باشد واجبست بر او کاری کند که شك
نکند مثل واداشتن کسی نزد خودش که عدد رکعاتش را حتما
گوید یا بانگش خوری یا سنك ریزه حساب گیرد یا نه جواب واجب
نیست بر او چنین کند مس هرگاه كسي شك کند که كثير الشك
شك یا نه حج باید بنا گذارد که كثير الشك شك مس مناط در
ذوال كثرت شك چیست حج مناط در ذوال كثرت شك اینست که
حالتش خوی شود که گویند ضابطه است سیم از شکهای
که اعتبار ندارند شك هر يك از امام و مأموم است و در عدد رکعات
با حفظ دیگری مس هرگاه مأمومین اختلاف کردند در حفظ
و امام ایشان احتمال بدهد محفوظ هر يك از ایشان را چه کند
حج در این صورت امام بحفظ هیچ يك از ایشان باید اعتنا نکند
و مقتضای شك خودش عمل کند و بهتر اینست که بعد از اتمام

عمل شك نماز را اعاده کند سنوآل هرگاه ما موافقین مختلف باشند
باینکه بعضی ایشان حفظ عبادی کرده باشند و بعضی دیگر از
ایشان شك باشند امام شك چکنند حج رجوع کند بجماعتی
که محفوظی دارند چه آدم اعتباری نیست شك در عباد رکعات
از نماز احتیاط پس بنامی گذارد بر اکثر اگر قصد نباشد و الا
بنامی گذارد بر اقل و چیزی بر او نیست و اما اگر شك کند در
افعال نماز احتیاط اگر عمل آن گذشته اعتناء نمیکند و اگر عمل
نگذشته اشکالی در حکم آن هست شاید اظهار این باشد که
بنام گذارد بر اینکه جای آورده است بنا بر احوط در اجزای که
زیاد شدت آنها عمل آخری نگذاشته باشد سن هرگاه شك کرد
در اینکه نماز احتیاط را جای آورده یا نه چکنند حج بنا گذارد بر
اینکه جای آورده اگر وقت باقی باشد سن احکامیکه سه بوده
در اصل نماز آن احکام را در نماز احتیاط هست یا نه حج دور
نیست جاری شدن حکم سه بود در نماز احتیاط حتی در واجب

شك

شك سجده سهو اگر سبب آن عمل بیاید در نماز احتیاط با تا قبل
در آن پنجم شك اعتبار ندارد در سجده سهو پس در هر چه از
آن شك کرد بنا میگذارد که جای آورده اگر چه در عمل باشد بنا
بر وجهی لیکن احوط جای آوردن شكوفه است از اجزای
سهو اگر عمل آن باقی باشد سن هرگاه شك کرد که سجده سهو
جای آورده یا نه چکنند حج بنا گذارد که جای آورده و باید جای
میآورد افزا و لو شكش بعد از وقتی باشد و وقت نماز گذشته
باشد سن هرگاه شك کند که قضا جری فراموش شده را
از نماز جای آورده یا نه چکنند حج باید بنا گذارد که جای آورده
و جای آورد هر وقت این شك عارض بشود سن زیاد کردن
یا کم کردن در سجده سهو و قضای جری فراموش شده سجده سهو
و قضا دارد یا نه حج سهو در سجده سهو و قضا جری فراموش
شده موجب سجده سهو و قضا نمیشود بلکه اگر در اثناء آنها
یادش بیاید چیزی که کرده جای آورد و چیزی که زیاد کرده القاء

در شكوك است

میکند اگر زیادت موجب محصوریت نشد باشد و اعاده
میکند اصل نماز اگر زیادت موجب محصوریت شده باشد
سهرگاه شخصی در بین نماز شك کرد که آیا شکلی عارض
شده که موجب بطلان نماز باشد یا موجب نماز احتیاط یا
سجده سهو باشد یا نه تکلیف بر چیست حج چیزی بر او نیست
بلی باید حالت فعلیه خود را ملاحظه کند و بمقتضای
آن عمل نماید فصل بدانکه هر وقت نماز گذار شك کرد
در فعلی از افعال نماز و عمل آن باقی باشد باید جای آورد
و اگر گذشته و داخل شده در غیر جزء مشکوک که متاخر باشد
از آن رتبه و محلا اعتناء نمیکند چه شك او در رکوع
باشد یا غیر رکوع چه در نماز چه در رکعتی پس هر وقت
شك کرد در تکبیر الاحرام یا چیزی از واجبات آن
در حین شروع در قرائت اعتناء نمیکند بلکه اگر شك
کرد در آیه یا کلمه یا حرفی بعد از داخل شدن در بعد آن

اعتناء

از دو رکعت اول باشد شك
مشکوک و چهار رکعت
آخر هر دو

در احکام شك است

اعتناء نمیکند لیکن احوط برگشتن است با رعایت موالات و قصد
قربت مطلقه و تردید بین جزئیت و عدم جزئیت و جا آوردن جزء
شكوك بخصوص در اجزاء کلمه واحده و هرگاه شك کرد در قرائت
بعد از دخول در قنوت اعتناء نمیکند بنا بر اقرب بلکه اگر شك
کرد در قرائت بعد از دخول در تکبیر قنوت یا تکبیر رکوع هم
اعتناء نمیکند و اگر شك کرد در رکوع بعد از برداشتن سرش
اعتناء نمیکند اگر شك در این باشد که آیا خم شدیم که معتبر است
در رکوع بعل آمد یا نه و هرگاه شك کرد در اصل رکوع بعد
از آنکه سر از بر شد بهمت سجده اعتناء نمیکند ولو بعد سجده
فرسیده باشد و اما اگر شك کرد در وقت سر از بر شدن که آیا
این سر از بر شد بهمت رکوع است یا سجد باید رکوع بکند
و هرگاه شك کرد در سجده بعد از آنکه تمام ایستاده باشد اعتناء
نمیکند بنا بر اقرب خواه داخل در قرائت یا تسبیح شده باشد
یا داخل شده باشد و اعتناء هم نمیکند اگر شك کرد در سجده

فصل احكام الشكوك

بعد از دخول در تشهد سر هرگاه شك كرد در خواستن وقت
بر خواستن جهت قيام پيش از آنكه تمام ببايست چه كند حج برگردد
و سجده ولو گفته باشد بول الله بنا بر وجهي سر هرگاه شك
كرد در تشهد ياد چيزي از واجبات آن بعد از آنكه ايستاد
چكند حج اعتناء نميكند و هم چنين اعتناء نميكند اگر در بين
بر خواستن شك در تشهد كند بخصوص هرگاه گفته باشد بول الله
و هم چنين اعتناء نميكند اگر شك كند در تشهد بعد از داخل
شك در تسليم ولو سلام مستحب باشد سؤال هرگاه شك كند
در سلام آخر نماز چه كند حج حكم اينست چنانچه در وقت
كه ميشود گفت تا ماداميكه موالات بهم فتورده اعتناء نميكند
و سلام بخواند يا ماداميكه منافي بعمل نيامد و قنوت نكند
يا ماداميكه اعراض از نماز نكرده يا داخل در امري كه مترتيب
نماز باشد نشاء جابيا وارد و اخيرا حوط است سر هر وقت
شك كرد در فعلی از افعال نماز بايد ترويقي و تامل كند

كه ترويقي

فصل احكام الشكوك

كدام وقت اگر چيزي يادش نيامد عمل بحكم شك كند يا تامل
كردن لازم نيست حج تامل كردن لازم نيست بلكه بعضي آنكه شك
كرد عمل بحكم شك از برگشتن و گذشتن **فصل**
بدانكه باطل ميشود نماز بسبب شك در عدد ركعات آن هرگاه
نماز واجب دو ركعتي باشد مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز جمعه
و نماز عيد و نماز آيات اگر شك در عدد ركعاتش باشد و اما
اگر شك در عدد ركعاتش باشد پس آن شك در افعال است
و حكم انواع دارد و هم چنين باطل ميشود نماز بشك در عدد ركعات
آن هرگاه سه ركعتي باشد و اما شكوكي كه در نماز چهار ركعتي
بنا دارند بعد از احرار در دو ركعت اول بطور قطع و يقين نماز
باطل نميكند پس مشه صور قنوت اول شك بين دو و سه
و حكم آن اينست كه بناميكند در سه و ركعت چهار ركعتي
و تمام ميكند نمازش را بعد از آن يك ركعت نماز احتياط است
بجاي آورد و در نيت كه ايت كردن دو ركعت نيت هم

فِي احكام الشكوك

واحوط جمع است بين دو رکعت نشسته ویک رکعت ایستاده
داشتن یک رکعت ایستاده و اعاده نماز هم صورتی و نیز
این است که شک کند بین سه و چهار در هر جا که باشد
و حکم آن اینست که بنا بر چهار گذارد و بعد از سلام بیک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط کند صورتی که اینست که
شک کند بین دو و چهار بعد از سجده بین و حکم آن اینست که
بنا گذارد بر چهار و تمام بکند نمازش بعد از آن دو رکعت
ایستاده نماز احتیاط میکند صورتی که اینست که شک کند
بین دو و سه و چهار بعد از اتمام کردن رکعت بنا میگذارد
بر چهار و تمام میکند نماز را بعد از سلام دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته نماز میکند و احوط بلکه اقوی اینست که
دو رکعت نشسته و بعد از دو رکعت ایستاده به جای آورد
صورتی که اینست که شک کند بین چهار و پنج بعد از برپا شدن
سرا از سجده آخر بنا میگذارد بر چهار و نشسته بخواند و سجده

و سلام

فِي احكام الشكوك

و سلام میدهد و بعد از سلام دو سجده سهو جای میآورد
فرع از برای جاری کردن حکم شک بین چهار و پنج بعد از
سجده بین و شک بین چهار و بیشتر از پنج مثل چهار و شش هفت
مثلاً در حالت برداشتن سرا از سجده آخر و جمعی هست و باید از
برای هر رکعتی که احتمال زیاده آن برود دو سجده سهو جای آورد
مثلاً اگر شک بین چهار و پنج باشد دو سجده جای آورد و بین چهار
و شش چهار سجده و چهار و هفت شش سجده جای آورد صورتی
که اینست که شک کند بین چهار و پنج حال قیام پیش از رکوع
پس تکلیفش اینست که بهم زند قیام خود را و بنشیند که شکش
برگردد بین سه و چهار و عمل بکند عمل الشک و نماز را اعاده کند
فرع احوط اینست که هرگاه شک کند بین چهار و پنج در یکی
از حالات بعد از رکوع تا وقت برداشتن سرا از سجده دوم نماز را
تمام کند و سجده سهو جای آورد و اعاده نماز کند صورتی
که اینست که شک کند بین سه و پنج حال قیام پیش از رکوع و حکم

در احکام شک و نماز احتیاط

آن اینست که بجم میزند قیام را و عمل کند بین دو و چهار و بعد از آن
اعاده کند نماز را فتوح شک بین سه و پنج در حالت رکوع
و ما بعد از آن نماز را باطل میکند و همچنین باطل میشود نماز
بین دو و پنج مطلقا ^{صورت} اینست که شک کند بین سه
و چهار و پنج حال قیام قیام را هم زند که شک برگردد بین
دو و سه و چهار و عمل میکند عمل همان شک را و احتیاطا
نماز را اعاده کند ^{صورت} اینست که شک کند بین پنج و شش
حال قیام بجم میزند قیام را که شک برگردد بین چهار و پنج عمل
آن شک را بعد از سجده بین و احتیاطا نماز را اعاده کند فائده
بدانکه در هر صورت که قیام را بجم میزند باید بعد از نماز سجده
سه و چهار آورد بجهت قیام زانند و از برای آنچه زیاد کرده است
در قیام از قرائت یا تسبیح یا غیر ازها فائده آخری هرگاه در یک
طرف اند از شش زیاد باشد ظاهر اعلای آن را در آن طرف احتیاط
در صورتیکه طرفی اقل صحیح باشد مثل چهار و شش اینست که بنا

گذارد

در احکام شک و نماز احتیاط

گنارد بر اقل و تمام کند نماز را با سجود سه و پنجوی که ذکر شد
و اعاده هم کند فصل بدانکه مظنه در عدد رکعات نماز
حکم یقین را دارد حتی در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعتی
اول از نماز چهار رکعتی بنا بر ظاهر چه قوی باشد مظنه چه ضعیف
باشد چه مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان آن اگر چه احتیاط
در عایت حکم شک است در غیره و رکعت اخیر نماز چهار رکعتی
سؤال مظنه در افعال نماز هم حکم علم را دارد مثل عدد رکعات
یا نه جواب بلی ظاهر اینست که مظنه در افعال هم حکم علم را دارد
چه صحیح باشد چه مبطل اگر چه احتیاط در آن مطلوبست ^{فصل}
بدانکه نماز احتیاط واجبست باین معنی که جائز نیست ترك
آن ولو حاصل نماز را اعاده کند و اگر اصل نماز را اعاده کرد
یا متاخری دیگری بعمل آورد احتیاط اینست که باز اول نماز احتیاط
را جای آورد بعد نماز را اعاده کند و هم چنین است حکم کند
اجزاء فراموش شده از نماز سه هرگاه وقت نماز گذشته باشد

در نماز احتیاط و احکام او

از آنکه نماز احتیاط جای آورد چه کند حج بعد از وقت نماز احتیاط
جای آورد و نیت اداء و قضاء نکند پس کسیکه نماز احتیاط بر
زمانش بود و فوت شد قضا دارد یا نه حج ظاهر قضا دارد
و احوط جمع است مابین قضاء آن و قضا نماز اصلی و فصل
بدانکه باید نماز احتیاط بصورت نماز مستقل جای آورد شود
و اما اینکه در واقع منقح میشود بنماز اصلی اگر واقعا که باشد
و جزء آن میشود یا اینکه نماز مستقلی است که تلافی نقص
نماز اصلی میکند اگر واقعا ناقص باشد هر یک از این دو
امر محتمل است و متعرض شدن از برای این دو امر و تعیین
یکی از آنها در نیت لازم نیست و احوط اینست که در نماز آن
تکبیر الا حرلم بگوید و واجبست قرائت حمد حق در سجده
و واجب نیست خواندن سوره در نماز احتیاط بلکه
جائز نیست خواندن سوره بقصد جو نیت و باقی اجزای
و کیفیات نماز احتیاط مثل اجزای و کیفیات نماز اصلی است

واحوط احتیاط

مر

در نماز احتیاط و احکام او

س امور وی که معتبرند در نماز اصل مثل طهارت و ستر عورتین
و استقبال قبله در نماز احتیاط هم معتبرند یا نه حج بلی هر چه
در نماز اصل معتبر است از شروط در نماز احتیاط هم معتبر است
س نماز احتیاط را چه وقت باید جای آورد حج بعد از سلام
نماز اصل فوراً پیش از آنکه موانع بین نماز اصل و نماز احتیاط
بهم خورد بلکه احوط اینست که فصل بین نماز اصلی
و نماز احتیاط حتی بد کرد نماز قرآن س هر گاه نماز احتیاط
جای آورد و اساساً یا جای آورد از ابدون رعایت بعضی شروط
نماز چه حکم دارد حج تا هر وقت باشد نماز احتیاط را جای
آورد و احتیاطاً نماز اصلی را نیز اعاده کند س هر گاه نماز
احتیاط نکرد و مشغول شد بنماز دیگری عملاً که مترتب
باشد بر نماز اول مثل نماز عصر نسبت بنظر حکم چیست حج
نمازش باطل است لکن در باطل کردن آن از برای نماز اول
ناقلی هست احوط اینست که نماز احتیاط را بکند و بعد از آن

در اموریکه در نماز احتیاط معتبرند

اعاده نماز نماید هرگاه نماز احتیاط نکند عمداً و مشغول
شد بنماز دیگری که مترتب بر اول نباشد حکش چیست
در این صورت باطل بودن نماز دوم و باطل کردن آن از
برای نماز اول واضح نیست و احتیاط تام ممکن نیست و شاید
اسلم این باشد که نماز دوم را قطع کند و نماز احتیاط را
جا آورد و نماز اصل اول را هم اعاده کند هرگاه سهواً
نماز احتیاط را جانیاورد و مشغول نماز دیگری شد حکم
چیت ج احتمال بطلان نماز دوم و باطل کردن آن نماز
اول را واضح نیست مگر در صورتیکه نماز دوم مترتب بر اول
باشد فصل بد آنکه هرگاه شخص شاک در نماز بنا گذارد
بر چیزی که بان مکلف بود و نماز را تمام کرد پس خالی نیست بلکه
بعد از سلام معلوم میشود که نمازش تمام است یا ناقص
یا زیاد شده است اما در صورت اول اگر پیش از عملی که براه
شک هست تمامیت نمازش معلوم شد نمازش صحیح است

و چیزی

در احکام نماز احتیاط

و چیزی بر او نیست و اگر بعد از نماز احتیاط معلوم شد که
نمازش تمام است نماز احتیاطی که خوانده نافله محسوب میشود
الله تعالی و اگر در بین نماز احتیاط تمام بودن نمازش معلوم شد
تمام کردن نماز احتیاط بر او واجب نیست و جائز بودن تمام کردن
آن نیز نافله معلوم نیست بخصوص هرگاه نماز واجب در وقت
باشد و اما در صورت دوم اگر پیش از شروع در نماز احتیاط
معلوم شد که نمازش ناقص است هرگاه هنوز منافی عملی
و سهوی جانیاورده است تمام میکند فوراً بغير آنکه ناقص
از نمازش و اگر منافی بعمل آورده نماز اصل را اعاده میکند و بهر حال
حکم شک برداشته میشود و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط
معلوم شد که نمازش ناقص است هرگاه نقص متبیین یا ظریف
از شکش بوده اکتفاء کند بنماز احتیاطی که جا آورده اگرچه
احوط اعاده اصل نماز است و اما در صورت سوم که زیاد
معلوم شود مثل آنکه شاک بین چهار و پنج بعد از سجده

در قضا نماز است

بنابر این نماز گذارند نماز را تمام کرد بعد معلوم شد که پنج رکعت خوانده است نمازش باطلست و باید اعاده کند آنرا فصل
در قضا نماز است بدانکه کسیکه شرایط تکلیف بنماز یومیه
در وقت دارا بود و از او فوت شد واجبست در خارج وقت
قضا آنرا ادا و در غیر از نماز جمعه قضا آنرا در چه عمل نماز را
در وقت ترك کرده باشد یا نسیا یا جاهل یا از جهت اضطراب
یا غلبه یا مثل خواب بودن سؤال نمازیکه در حال حضور و بجا
یا حالیکه نماز کردن ممکن نیست از جهت ممکن نبودن طهارت
بسبب حیض یا نفاس ترك کرد واجبست آنها را قضا کند
یا نه جواب قضا کردن اینها هم واجب نیست بلکه شریع
نیست نمازیکه در حال بی هوشی فوت شود قضا دارد یا
حج اقرب ایست که قضا نکرده نمازیکه در حال سستی فوت
شود قضا دارد یا نه حج محتملست آنکه شد بدان داخل اعلا
باشد که قضا داشته باشد و اگر خفیف باشد حکم خواب باشد

کجه

در قضا نماز است

که قضا داشته باشد لیکن احوط اگر نباشد اقوی ایست که
قضا کند مطلقا نماز فوت شده را در حال سستی مخصوص هرگاه
عصیا یا سبب از احداث کرده باشد مثل آنکه شراب خورده باشد
و مست گردیده باشد من نوافل مرتبه قضا دارند یا نه حج
بلو مستجابست قضا نوافل مرتبه یومیه استحبابی مؤکد مگر
در مرتبه که استحباب قضا و نافله فوت شده از او تکیه ندارد
من نوافل مرتبه و آنچه وقت قضا کند حج وقت معینی ندارد
و میتوان که نوافل شب را روز قضا کند و نوافل روز را شب
قضا کند من نماز واجب یومیه را چه وقت قضا کند
حج هر وقت قضا کند خوبست و در هر حال قضا کند صحیح است
مثل آنکه نمازیکه در حضر از او فوت شده در سفر تمام قضا کند
و در حضر قضا کند نمازیرا که فوت شده در سفر من کمی که
حاضر بود اول وقت و آخر وقت مسافر شد و نماز از او فوت شده
باشد یا بعکس نماز را چگونه قضا کند قصر یا تمام جواب

در قضا نماز است

اعتبار باخروقت است ظاهر این در صورت اول بقصر قضا کنند
و در صورت دوم تمام فصل بدانکه واجبست بترتیب قضا
کنند نمازهای یومیه را که از شخص فوت شده باشد با علم بترتیب
پس باید مقدم بدارد قضا آنرا که اول فوت شده بود بگری که بعد
فوت شده ولو بخلاف ترتیب خود نمازها باشد مثل آنکه باید
مقدم بدارد نماز عصر را که از روز پیش فوت شده باشد و قضا
بر نماز ظهری که از روز بعد فوت شده باشد و فرقی نیست در این
ملاحظه ترتیب بین آنکه نمازهای خودش را قضا کند یا غیر خود را
و بین آنکه قضا کتله از غیر بگیرد یا چند نفر سئوال هرگاه
ترتیب نمازهای فوت شده را نداشته باشد در وقت قضا
کودن چکنند جواب باجماع بترتیب هم باید رعایت ترتیب کند
بتکرار و اگر مستلزم حرج باشد باندازه که حرج نیست رعایت ترتیب
لازم است و پیش تر از آن که موجب حرج باشد لازم نیست
رعایت ترتیب پس کیفیت تحصیل ترتیب را باجماع و مغایرت

نمازها

در ترتیب نماز قضا است

نمازهای فوت شده از حیث عدد رکعات و کیفیت بیان فرمائید
چ کیفیت آن این است که مکرر کند پس جامی آورد کسیکه نماز
ظهر و عصری از دو روز از او فوت شده یکضا از ظهر بین دو نماز
عصر یا یک نماز عصر بین دو نماز ظهر و در نیست جواز انکفاء
بد و نماز چهار رکعتی مرتد بین ظهر و عصر که نیت کند در اول آنها
اولی و نماز فوت شده را و اگر با آنها نماز مغربی هم از او فوت
شده باشد از روز دیگری آن سه نماز را که گفته شد جامی آورد
پیش از نماز مغربی و بعد از مغربی که مجموع هفت نماز میشوند
و اگر با آنها نماز عشا یا هم از او فوت شده باشد از روز دیگری
آن هفت نماز مذکوره را جامی آورد پیش از نماز عشا و بعد از
نماز عشا که مجموع آنها پانزده نماز میشوند و اگر با آنها نماز
صبحی هم فوت شده باشد جامی آورد نمازهای مذکوره را و آنرا
از نماز صبحی بعد از نماز صبحی که مجموع آنها بی و یک نماز
میشوند پس کسیکه نماز قضا در وقتش باشد باید اول

در ترتیب نماز قضا است

نماز قضا را جا آورد بعد نماز آداب لازم نیست حج در وجوب
جا آوردن نماز قضا اولاً اشکالی هست لیکن احوط است مخصوص
در نماز قضای همان روز و یک نماز قضا سه هرگاه نمازها را
که در ذمه اش بود قضا کرد بخلاف ترتیب سه و او باید شریک
بعد از فراغ از آنها چکند حج صحیح اند و اعاده لازم نیست سر کسی که
میداند یک نماز از نمازهای یومیه از او فوت شده لیکن نمیداند
کدام یک از آنها بوده چه قضا کند حج باید نماز صبح و مغرب
جا آورد و یک نماز چهار رکعتی مرد بین ظهر و عصر و عشاء و در
این صورت حکم چهار اخفات ساقط است میخواهد قرائت نماز
پهزار رکعتی را بجز بجز خواند میخواهد باخفات بخواند لیکن در
تفریق بین دو رکعت که قرائت داد دیگر رکعت بجز بجز خواند و در یکی
باخفات تأملی هست سه هرگاه بعد از قضاء یک نماز مرد بجز
مذکور معین شد بر شخص نماز فوت شده چکند حج اگر بر او معین
شده که نماز فوت شده از نمازها بوده که در وقت قضا تردیدی

در نماز قضا است

در نیت آن نبوده مثل آنکه معلوم شد نماز صبحی بوده هیچ عیبی
ندارد و اگر معلوم شد که از نمازهایی بوده که در نیت آن تردید
داشته مثل آنکه معلوم شد نماز ظهری بوده و موافق بود اتفاقاً
چهار اخفات نماز مرد و نماز فوت شده هم عیبی ندارد و الا احوط
اعاده است سه هرگاه بداند که یک نماز بیشتر از نماز یومیه
از او فوت شده چکند حج باید پنج نماز قضا کند سه هرگاه بداند
که نمازهایی از او فوت شده لیکن عدد آنها را نمیداند چکند
حج ظاهر اجازت است انکفاء کند بقضای مقلای یک یقین میداند
از او فوت شده نه بیشتر اگر چه احوط اینست که اینقدر قضا کند
تا مظنه پیدا کند بپراشت ذمه بلکه تأیید کند بخصوص در وقت
پیش علم بعد از آنها داشته باشد بعد یا در شرفه باشد یا محضاً
کرده باشد در حفظ و ضبط آنها فصل بدانکه واجب است
بر پسر بزرگ قضاء کردن نمازهایی که از پدرش فوت شده
بعد از فوت پدر و احوط ملحق کردن مادر است بپدر هم در

در قضا کردن ولد اکبر از پدر

حکم بلکه خالی نیست از فوقی سؤال قضا نماز میت بر پایه اولیاء
میت غیر از پدر بزرگ واجبست یا نه جواب احوط است سن مراد
از ولد اکبر میت کیست حج ولد اکبر ولد نیست که اکبری از او نباشد
پس شامل میشود صور دیگر که ولد محض نباشد سن هرگاه میت چند
پسر داشته باشد که سن ایشان مساوی باشد و همه بالغ باشند
حکم چیست حج هرگاه نمازهای فوت شده از میت متعلقه و قابل
تقسیم باشند تقسیم میکنند آنها را بنا بر وجهی ولیکن اگر یکی هم
بها آورد از دیگری ساقط میشود و هرگاه یک نماز مثلاً از میت
فوت شده باشد که قابل تقسیم نیست بر هر یکی از ایشان واجبست
قضا کنند آنرا و اگر هر دو ترك کردند هر دو معاقبتند و بها آوردن
یکی از دیگری ساقط میشود سن هرگاه میت دو پسر داشته باشد
که هر دو در سن مساوی باشند لیکن یکی از ایشان بالغ باشد
دو دیگر نماز پدر را نشان بر کدام است حج در این صورت
بودن نمازهای پدر بر پدر بالغ تنها وجهی دارد اگر چه بزرگ

شک

در نیابت از ولی میت

شدن غیر بالغ بعد از بلوغ و پیش از جا آوردن آن یکی که بالغ بود
هم خالی نیست از وجهی سن ولی میت چه نمازهای او باید قضا
کند حج احوط اگر نباشد اقوی اینست که واجبست قضا کنند
ولی هر نماز که از میت فوت شده باشد ولو در غیر مرض میت
بلکه احوط هم اگر نباشد اقوی قضا کردن نمازهای میت از
میت که فاسد آنها را جا آورده باشد یا عمل ترک کرده باشد
سن از برای ولی جائز است که نائب بگیرد نمازهای میت را قضا
کند یا باید خودش آنها را قضا کند حج نائب گرفتن از برای ولی
جائز است سن اخذ اجرت بر عمل و عنوان عبارت چگونه جمع
میشوند با هم حج اخذ اجرت و بقاء عنوان عبادت منافات با
ندادن از جهت آنکه معتبر در عبادت قصد فعل است از وجه
طاعت و امتثال امر الهی و باعث او بر قصد فائده باشد که میت
میشود بر طاعت نه عنوان اگر چه فائده امر نیابتی باشد و این
امر حاصل میشود از نائب سن هرگاه نائب میت مختلف باشند

در نیابت از ولی میت

در ذکر موت و انوشت حکم کدام باید رعایت شود حج ناشی در
احکامیکه خصوصیت میباش مختلف میشوند بحسب حکم خودش
نمازها را قضاء میکند نه حکم میت س عدالت در قضا و شهادت
بانه حج شرط نیابت نیست بلی بوی نمیشود ذمه میت مگر بجا آوردن
نمازهایش س هرگاه نائب گفت نمازها را جا آورده ام چنانچه
قولش قبول میشود یا نه حج اگر عادل است قولش قبول میشود
و در نیست اکتفاء با طینان بصدق گفتن غیر عادل از جهت
وثاقت او یا از جهت قرینه س صحت عمل نائب بغیر اخبار
خودش فمیده میشود یا نه حج بلی باصل صحت هم حکم میشود بصحت
عملش س اصل وقوع عمل براهی دیگر غیر از اخبار نائب ثابت
میشود یا نه حج اصل وقوع عمل از برای میت ثابت نمیشود مگر
مگر بجهت دادن نائب پس باید کسیکه بمال میت نائب میگردد
کند عدالت نائب را یا اطمینان داشته باشد بجا آوردن او
ولو عادل نباشد یا اگر وجوب نائب گرفتن بوضیعت بوده و صیغه

نائب

در نماز جماعت

شامل نائب گرفتن چنین کی باشد س در صحت اجاره
برای جا آوردن نمازهای میت یا عمل دیگر از اعمالش معین
بودن عمل نزد مستاجر واجب شرعست یا نه حج بلی معین بودن
عمل نزد مستاجر واجب شرعست در صحت اجاره حین اجاره
ولو با الاحمال نه بتفصیل فصل بدانکه جماعت مستحبست
در نمازهای شبانه روز چه ادا آنها و چه قضاء آنها و تحریر
انها از نمازهای واجبی هم مستحبست و در شروع بودن
جماعت در نماز احتیاط و نافله مند و روزه و در رکعت نماز
طواف اشکالی هست و واجبست جماعت در نماز جمعه
وعید فطر و عید اضحی با اجتماع شرائط س نماز مستحبی را
جائز است بجماعت خواندن یا نه حج صحیح این است که هیچ
از نمازهای مستحبی را نمیتوان خواند مگر نماز استسقاء
و نماز عیدین را در صورت فقدان شرائط بنا بر قولی س
در صورتیکه نماز امام و مأنوم در نوع مختلف باشند مثل

در نماز جماعت است

نماز ظهر و عصر جماعت صحیح است یا نه حج بلی صحیح است پس شیوا
در نماز ظهر اقتداء کردن با امامی که نماز عصر را میخواند و بعکس
س هرگاه نماز امام و ماموم در عدد رکعات مختلف باشند
جماعت صحیح است یا نه حج بلی صحیح است ولو اختلاف در عدد
رکعات از جهت اختلاف در قصر و اتمام باشد پس میتواند
مسافر اقتداء بخاطر کند در نمازیکه بقصر میخواند و بعکس س
هرگاه نماز امام و ماموم مختلف باشند در نصف مثل اذان یا
جماعت صحیح است یا نه حج بلی صحیح است پس میتواند کسیکه نماز
قضا میکند اقتداء کند بکسیکه نماز ادا میکند و بعکس س
هرگاه امام نماز قضا احتیاطا بجهت خود یا نیابت بجامعیاورد
اقتداء با وجائز است یا نه حج جائز نیست سؤال آخر وقتی با
که ماموم ادراک جماعت میکند و رکعتی از برای اوصاب
میشود بیان فرمائید حج وقتی است که ملحق با امام در رکوع
س داخل شدن در جماعت بعد از شروع امام در تکبیر الا

پس

در نماز جماعت است

پیش از آنکه اتمام گفته باشد جائز است یا نه حج عملی قائل است
اگرچه جواز آن خالی نیست از قریب س هرگاه ماموم خیال کرد
که بر رکوع امام می رسد پس نیت کرد و تکبیر گفت و رکوع رفت
و نرسید چه کند حج نمازش باطل است س هرگاه وقتی که خیار
دارد ملحق شود با امام شك دارد که امام هنوز در رکوع است یا نه
یا اینکه شك میکند که آیا میماند در رکوع تا ملحق شود یا چه کند
حج بنا میگذارد که باقیست در رکوع و باقی میماند بنا بر وجهی
لکن احوط اینست که مطمئن باشد بباقی بودن او باقی ماندن
س داخل شدن در نماز در رکوع پیش از رسیدن بصف جائز است
یا نه حج بلی هرگاه برسد که تا نصف برسد ولو با تعجیل در راه
رفتن امام از رکوع برخیزد و از رکعت را جماعت ادراک نکند
جائز است داخل شدن در نماز و رکوع ولو در باشد از صف
بیشتر از یک گام لیکن بمقداریکه ممکن باشد طبعی آن در رکوع
سؤال در فرض مزبور که ماموم دور است از صف میخواند

در نماز جماعت است

خود را بصف ملحق کند در رکوع باید یا هائی خود را بکشد
یا جائز است قدم بردارد حج قدم برداشتن جائز است اما بنحویکه
هیئت نماز هم نخورد اگر چه کشانیدن یا هاء بهتر است ^و
فصل بدانکه صحیح نیست جماعت با بودن حائلی بین
ماموم و کسیکه باید او را ببیند از امام یا مامومین دیگر
دیواری باشد یا غیر آن مثل پرده کلفتی ^س هرگاه دیدن
ممکن نباشد از جهت تاریکی یا نابینائی یا بستن چیزی بالا
چشم جماعت صحیح است یا نه حج اینها همه عیبی ندارند ^س
هرگاه ^{حائلی} بین ماموم و امام یا مامومین دیگر مانع باشد از رفتن ^{آمد}
نه از دیدن مثل شبائمهائی که از چوب درست میکنند ^و
صحیح است یا نه حج بلی صحیح است ^س هرگاه در آئی از آنان
نماز حائلی عمل آمد و فی الفور برداشته شد جماعت باطل
میشود یا نه حج بلی جماعت باطل میشود لیکن ضرر ندارد
عبور عبور کنند و نه افتادن چیزی از بالا اتفاقا ^س

فیه الجماعت

هرگاه ماموم نه امام را می بیند و نه ماموم را از پیش رو لیکن
بگوشه چشم می بیند کسی را که در صف او است از کسانی که امام
را می بیند یا ماموم را از پیش رو جماعت صحیح است یا نه
حج هرگاه ندیدن از بیابت درازی صف باشد جماعت صحیح است
و اما هرگاه از بیابت دیگر حائل باشد مثل آنکه امام در محرابی
باشد که دیوار است یا صفی منعقد شده باشد پشت در مسجد
برود و صحت نماز و طرف صف که از پیش رو کسی را نمی بیند
اشکالی هست ^س هرگاه بعد از نماز معلوم شد که حائلی
بوده بین ماموم و امام یا مامومین دیگر تکلیف چیست حج
نماز ماموم باطلست هرگاه مشتمل باشد بر چیزی که نماز منقضی
باطل میکند مثل خواندن حمد و سوره و آیت در بطلان
اشکالی هست شاید اقرب صحت باشد ^س هرگاه بعد
از نماز معلوم شد که نماز یک صف انما مومین باطل بوده
حکم چیست حج حکمش حکم صورت گذشته است ^س

فصل الجماعة

شرط نبودن حالت در صحت جماعت مخصوص مردانست یا نه حج
بلی مخصوص مردانست پس ضرر ندارد بودن حامل نیت بر نالی که
اقتداء کرده باشند بمردی سر هرگاه حامل باشد بین صفوف
خود زنان در صورتیکه اقتداء کرده باشند بمردی یا بین زنان
وامام ایشان هرگاه زنی باشد حکم چیست حج در صحت جماعت
در این هنگام تا مگر هست فصل بدانکه شرط است در صحت جماعت
بلند نبودن محل ایستادن امام قدر زیاد و احوط تحذیر آن
بیک وجب و اما هرگاه زمین سرایشی باشد که بلند آن واضح
نباشد و مسطح بنظر بیاید ضرر ندارد ایستادن امام در بالای
آن ولو بلند و آن از موقف مأموم بیشتر از یک وجب باشد پس
جائز است که محل ایستادن مأموم بلند تر از محل ایستادن امام
باشد یا نه حج بلی جائز است هرگاه خیلی بلند تر نباشد و بلند
آن بحد افراط نرسیده باشد ولی ظاهر است که مساوی
بودن محل ایستادن امام و مأموم فصل بدانکه شرط است

در حج

فصل الجماعة

در صحت جماعت دو در نبودن مأموم از امام باندازه که اقتداء
و جماعت صدق نکنند و معتبر است همین امر بین مأموم و مأموم
دیگری که پیشروئی باشد یاد جنبش باشد و احوط تحذیر
بیک گام گشاده بلکه بیک گام متعارف و در مابین دو صف ملاحظه
عمل بجهت صف متاخر و محل قدر صف پیش میشود که زیاده از
گامی فاصله نباشد سؤال جائز است بعضی از مأمومین
که دورند از امام بواسطه فاصله شدن مأمومین دیگر
پیش از داخل شدن مأمومین نزدیک ایشان اقتداء کنند
و داخل شوند در نماز یا نه جواب هرگاه مأمومین نزدیک
هم نباشند از برای اقتداء و همه سر یا ایستاده باشند که
نیت کنند داخل شدن مأمومین دیگر که دورند عیبی
ندارد بنا بر وجهی سر هرگاه نماز مأمومینی که نزدیکند
بامام تمام شد پیش از نماز امام و مأمومینی که دورند چه
حج اقتداء ایشان بهم میخورد بواسطه خارج شدن مأمومین

در نماز جماعت است

نزدیک از امام و باید نیت انفراد کند و در باقی گذاشتن آنجا
نزدیک شدن ایشان با امام اشکالی هست فصل بدانکه
شرط است در صحت جماعت مقدم نبودن ماموم بر امام
در محل ایستادن و در جواز مساوی بودن ایشان در محل
ایستادن اشکالی هست و لو اینکه ماموم بگوید باشد پس
هرگاه بعد از نماز معلوم شد که ماموم مؤخر نبوده از امام
چه کند حج نماز ماموم باطلست هرگاه اخلال کرده باشد
بوظیفه منفرد مثل آنکه حمد و سوره خوانده باشد و اما اگر
اخلال نکرده باشد در بطلان تا قلی هست شاید ^{بطلان} ~~بطلان~~
فصل بدانکه معتبر است در حصول جماعت از برای ماموم
فصل جماعت پس اگر نیت جماعت نکرد منفرد است و لو
انفراد هم نکرده باشد از جهت غفلت یا غیر آن و اما امام
پس حاصل میشود جماعت از برای او هرگاه غیر اقله ^{کند} ~~کند~~
و لو خودش ملتفت نشود بلی امام و قی اجماع را دارد

میکند

در نماز جماعت است

میکند که نیت جماعت کند و لو اجمالا پس هرگاه امام در امانت
فصل بدانکه نه در اصل نمازش حکم نمازش چیست حج نمازش
ظاهر باطل است و لو در اصل نمازش قصد تقرب کرده باشد
لیکن عرض سرد را برای امام اتفاقاً بظهور کثرت مامومین
در اثناء نماز بی اختیار داخل قصد ریائیت پس هرگاه ماموم
در اثناء خود قصد ریائیت کند نه در اصل نمازش حکم نمازش
چیز حج نمازش باطل است پس در نماز جماعت تعیین
امام شرطست یا نه حج بلی باید ماموم افتاده کند بیک نفر معین
شخصی که در خارج متمیز باشد نه از غیرش و لو اینکه اسمش را
ندانسته باشد و چیزی از القاب و اوصافش را ندانسته باشد
سؤال تمیز امام چه حاصل میشود جواب کفایت میکند در تمیز
خارجی احساس بیکی از حواس ظاهره مثل کسیکه بلند نماز میخواند
مثلا یا کسیکه امامت برای این جماعت میکند پس هرگاه نیت
افتاده کرد بطلان شخص حاضر با اعتقاد اینکه زیادت نمازش

پس ماموم شد که برادر نباشد

صحیح است یا نه حج هرگاه مناط اقتدای کسی که اقتدا کرده است شخص حاضر بوده بدون مداخلت زید بودن در وقت آن ضرر ندارد و اگر مناط اقتداء زید بودن شخص حاضر بوده است ظاهر اقتداء حاصل نشده و بطلان نماز تفصیلی است که ذکر شد سؤال عدد اول از جماعت مستحب با افراد و از افراد بجماعت و از اقتداء با امامی با اقتداء با امام دیگری جائز است یا نه جواب در هر اشکال هست اگر چه جواز در صورت اول هرگاه در بین نماز فصلی بکند و از اول قصد آن نداشته باشد خالی نیست از قویته سن هرگاه در بین نماز چیزی عارض امام شد که نماز شرعاً باطل کند مثل حدث و رعاف یا چیزی که ملجم نمود او را که نماز شرعاً باطل کند مثل در شکم مثلاً یا معلوم شود که امام جنب است و نمازش از اول باطل بوده مأمومین چه کنند حج مأمومین هر چه از نماز جا آورده اند صحیح است و جائز است از برای امام که جای خود قرار دهد یکی از مأمومین را که نماز را بجهت مأمومین دیگر

تمام کند بلکه بهتر اینست که چنین کند سن هرگاه در فرض مزبور امام مأمومی بجای خود قرار نداد جائز است خود مأمومین ایما برای خود قرار دهند یا نه حج بلی جائز است که همه یک امام برای خود قرار دهند یا چند امام و جائز است همه قصد انفراد کنند سن چیز دیگر که در نماز جماعت از مأموم ساقطست یا نه شاید حج مأمومی که مسبوق نباشد در دو رکعت از نماز جمعه هرگاه قرائت امام را بفهمد بنحویکه تمیز حروف قرائت او را بداند خود قرائت را باید ترک کند و جواب بنا بر احوط بلکه اقوی بلکه احوط اینست که مأموم ساکت بماند و هیچ نتواند حتی ذکر و دعا هم سن هرگاه در فرض مزبور مأموم همه امام را بشنود قرائت کند یا نه حج شنیدن همه مثل شنیدن قرائت سن گوش دادن مأموم بقرائت امام در نماز جمعه واجب نیست یا نه حج در وجوب گوش دادن نظری هست شاید اقوی علیه وجوب باشد اگر چه گوش دادن احوط است سن هرگاه

در نماز جماعت است

ماموم در نماز جمعه می نذر قرائت امام را بشنود نه هم می آورد و اگر کند
 حج بنا بر احوط باید قرائت کند بحد و مسوره نه بخود تنها اگر چه قول
 با احتیاط قرائت در این صورت خالی نیست از قیاسی سؤال
 مناط در شنیدن قرائت امام و شنیدن آن چیست جواب
 مناط بخود ماموم نماز گذار است که هر وقت بشنود قرائت نکند
 ولو از جهت تنزی قوه سامعه اش باشد و هر وقت نشنود قرائت
 بکند ولو از جهت کوری او باشد سن در نماز جمعه بیکه هرگاه ماموم
 نذر قرائت امام را بشنود و نه هم می آورد باید قرائت کند با خفا
 قرائت بکند یا بجهر هم جائز است حج باید با خفات قرائت کند
 سن هرگاه ماموم در نماز جمعه بعضی قرائت را بشنود و بعضی
 از آن نشنود چکند حج هر يك از مسموع و غیر مسموع حکم خود را
 دارد پس باید بخواند هر چه را که نمیشنود از کلمه یا و یا نه حرف
 آخر کلمه را تنها سن ماموم در باب قرائت در دو رکعت اول
 از نماز اخفائی تکلیفش چیست حج احوط اینست که ماموم
 قرائت نکند

در نماز جماعت است

قرائت نکند در آنجا اگر چه قول بکراهت قرائت خالی نیست از احتیاط
 سن هرگاه امام سهوا در نماز اخفائی بجهر بخواند اگر ماموم می شنود
 قرائت کند یا نه حج در این فرض چه ماموم بشنود چه نشنود احوط
 اینست که قرائت نکند اگر چه کراهت هم خالی نیست از احتیاط
 سن ماموم در نماز آیات در باب قرائت چکند حج هرگاه امام
 در نماز آیات بجهر بخواند حمد و مسوره را حکم نماز جمعه بر او دارد
 و اگر با خفات بخواند حکم نماز اخفائی بر او دارد بنا بر وجهی دیگر
 که خالی نیست از بعدی سؤال ماموم در نماز اخفائی که
 قرائت نمیکند ساکت بماند یا چیزی دیگر بخواند جواب
 مستحب است از برای ماموم در دو رکعت اول از نماز اخفائی
 اینکه مشغول شود در وقت قرائت امام بلکه که تسبیح یا تحمید
 یا صلوات بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیه یا اجمعین
 بلکه مکرر هست اینکه ساکت بماند بلیه اگر آواز امام را بشنود
 یا اینکه امام با خفات میخواند میتواند ساکت بماند و گوش دهد

در نماز جماعت

با و از امام بلکه استیجاب ذکر و این هنگام ثابت نیست سر
هرگاه شك کند کسی که نه او از امام و می شود در قرائتش و نه
همین او را در اینکه نمازش چهار بیت یا اخفایست میتواند اقتلا
کند یا نه حج احوط ترك اقتلا است در این صورت بدو استعمال
سر هرگاه بعد از دخول در نماز شك کرده نماز امام چهار بیت
یا اخفایست چکند حج احوط اینست که نماز را تمام کند یا قرائت
یا بی قرائت بعد استعمال کند و اگر خلافا احتیاطی کرده او پیش
قرائت کردن یا قرائت نکردن نماز را احتیاطا اعاده کند اگر چه
از حج عدم وجوب اعاده است سر واجبست بر ماموم اینکه کجا
قرائت امام آن قرائتی را که مسقط قرائت است از ماموم ایستاده
و مطمئن و آرام باشد یا نه حج ظاهر واجب نیست پس واجب نیست
بر ماموم ترك جلسه استراحت مثلا بکند تا تخلف نکند از امام
در اول قرائتش سر هرگاه امام یا در شرف همه قرائت یا بعض
آن ماموم چکند حج ماموم یا فصله انفراد کند یا اگر میخواهد باقی

بایستد

فیه جماعت

باقی نماز احوط اینست که اعلام کند امام را و اگر امام ملتفت نشود
احتمال دارد سقوط قرائت از ماموم یا اینکه امام قرائت نمیکند
از روی سهو و احوط اعاده نماز است از برای ماموم سر ماموم
در دو رکعت اخیر در نماز جماعت چه کند حج باید یا تسبیح
بنماید یا حمد مثل منفرد چه امام تسبیح بنماید چه حمد سر نماز جماعت
متابعست ماموم از برای امام واجبست یا نه حج بلی واجبست ماموم
متابعست امام را در افعال نماز از رکوع و سجود و برخاستن
از آنها و قیام بعد از سجود و نباید مقدم بر امام چیزی از آنها را
جای آورد سر جائز است ماموم مقارن امام داخل در افعال نماز
شود یا نه حج اشکال دارد احوط ترك است سر تلخیر انداختن
ماموم افعال نماز را از افعال نماز امام تا چه مقدار جائز است حج
بقدریکه صورت اقتلا و بهم نخورد پس جائز است ماموم در
رکوع بماند تا امام بسجده رود و در سجده اول بماند تا امام بسجده
دوم برود و در سجده دوم بماند تا امام بنشیند در جلسه استراحت

و برخیزد سر هرگاه ماموم سهوا پیش از امام از رکوع برخاست
یا پیش از امام برکوع رفت چکند ج اقوی اینست که واجبست بر
کردن و متابعت کند سر هرگاه ماموم سهوا پیش از امام سجده
رفت یا سر از سجده برداشت چکند ج برگردد و متابعت کند
سر هرگاه ماموم بغیال آنکه امام برکوع یا سجود رفته یا از رکوع
یا سجود برخاسته برکوع یا سجود رفت یا از رکوع یا سجود بعد
خلاف آن معلوم شد چه کند ج برگردد و متابعت کند رسول
هرگاه در صورتیکه امام برکوع رفته باشد یا از رکوع برخاسته
باشد مثلاً تا برگردد امام برکوع رفته یا از رکوع برخاسته هم باید
برگردد یا نه ج وجوب برگشتن در این صورت بلکه جواز آن مشکل
احوط اعاده نماز است بعد از تمام کردن آن با متابعت یا بدو
آن سر هرگاه ماموم پیش از امام سهوا ایستاد یا نشست چکند
ج در این دو صورت برگشتن لازم نیست بلکه حال خود بماند
تا امام باو برسد سر هرگاه سهوا پیش از امام برکوع یا سجود رفت

باید ذکر بخواند انوقت برگردد یا نکر خواند
برگردد و در رکوع یا سجود دو یا امام ذکر
بخواند ج مسئلت وجه دارد و در نهیست
جواز احتیاط بخواند و ذکر در رکوع اول و ثانی
و همچنین سجود لیکن الکفا کند در رکوع و سجود
اول یا قل کر بخوبی که منافات با عود فوری نداشته
باشد سر در نماز جماعت متابعت امام اقوال
مثال افعال واجبست یا نه ج امام در تکبیر الامر
پس احوط اینست که ماموم شروع نکند در امر
مگر بعد از فراغ امام از آن پس و امام در غیر آن
پس وجوب متابعت ثابت نیست اگر چه احوط
و جاز است ماموم پیش از امام سلام دهد در
صورتیکه امام تشهد یا طول میدهد سر
هرگاه ماموم بدو که کلمات من میباید چه کند

در جماعت است

ج در سیم یا چهار وقت دعا می کند و آنرا که اول نماز است و از هر
وقت است میکند با خفایا و جواب و اول نماز چهار رکعت باشد
در فرض مذکور هرگاه امام بخواند یا نشد و بخواند بر کوع اما
نمی رسد چه کند ج سوم را بخواند و برساند خود را بر کوع اما
س هرگاه می خواند حمد را هر چند باشد چه کند ج احوط
اینست که تا هرگاه را خواند دیگر بخواند و برساند خود
بر کوع امام و بعد از تمام کردن نماز را عاده کند س هرگاه امام
در رکعت دوم اما ملحق شد در باب قنوت و تشهد اما مسأله کند
ج مستحب است که بعد از قنوت و بعد از رکعت اول
خودش قنوت بخواند اگر اما مهلتش دهد و احوط اینست که
مناجعت کند در نشستن بجهت تشهد و واجب است که بگوید
کن در نشستن بیا بر احوط و کیفیت آن بنا بر آنچه عفو فرموده
اینست که بنشیند بر پا یا نشیند بر پا و دست را
بر زمین بگذارد و تکیه بر آنها نکند و دو ساق را از زیر بردارد
و بپزد

در جماعت است

و بلند نماید و بخواند و تشهد و متابعتش کند با قصد قربت
مطلقه و بخواند و تشهد و ظاهر احوط است که تشهد بموضع
ذکر بخواند تسبیح باشد یا غیر تسبیح و در نشستن بجهت سلام
متابعتش کند اگر قصد آنرا ندانند کرده بعد از تسبیح خود
هم تشهد بخواند و همان و کاهن اتفاق میشود که امام و جماعت
تشهد بخواند در نماز چهار رکعتی دو متابعتی و در اصل اینکه
گاه میشود پنج تشهد بخواند مثل آنکه امام را در تشهد
اخیر ادراک کردی و بجهت ادراک فضیلت جماعت و متابعت
و با او تشهد بخواند و بعد از تمام نماز و بعد از رکعت بافتد
با مسأله دیگر که در رکعت دوم نماز نشین باشد و جماعت تشهد بخواند
س هرگاه شخص مشغول خواندن نماز مستحب است و اما
تکبیر الاحرام را گفت و برسد اگر نافه را تمام کند جماعت از او
قوت شود یا بیک رکعت نرسد چه کند ج نافه را قطع کند
چنانچه جماعت عیب سد س هرگاه شخص مشغول نماز

در جماعت است

واجبی باشد و اما تکبیر و الاحرام را گفت و میترسد نماز را نماز کند بنماز جماعت نرسد چه کند حج عدد و کند از نماز واجبی بنماز مستحبی و سرود و رکعت سلام دهد و هرگاه بنزداد و رکعت هم بخواند بگو رکعت از نماز جماعت از او فوت شود جائز است تمام نکرده قطعش کند فصل بدانکه معتبر است در اتمام جماعت بلوغ پس صحیح نیست اقتدا کردن بطفل نابالغ ولو میز باشد و معتبر است در هم عقلمن حال نماز خواندن پس اگر انظار می باشد و پیش از نماز دیوانه باشد و الا آن که مشغول نماز است عاقل است عیبی ندارد اقتدا کردن با او و معتبر است همایان و عدالت پس صحیح نیست اقتدا کردن بفاسق و نه کسی که حالش معاوم نباشد که عادل است یا فاسق پس حقیقه عدالت چیست حج اظهر اینست که عدالت کیفیت است نفسانی را نسخ در نفس شخص کرده

در تعداد کناها کبیره

که و امیدارد صاحبش را بر ملازمت تقوی که حقوقان بجا آوردن و اجبات و دوری جستن است از کناها کبیره و اصرار بر صغیره و اولی بلکه احوط رعایت هر دو در عدالت هم و معنای آن ملتزم بود ز است بترك چیزها نیکی فاش می شوند از پستی نفس از مباحات و معتبر است با متصف بودن نفس بکیفیه مذکور و فعلیه تقوی در خوش شخص هم پس معاصی کبیره را بیان فرمائید حج کناها کبیره معاصی هستند که ما اخبار تصریح شده باشد به بود را بکبیره مثل کفر خداوند جل شانة الغریر و انکار ما انزل الله و ما یؤتی من رحمة خداوند و امر از مکر او و دروغ گفتن بر خدا و رسول خدا و بر او صیأ او و در روی او و این و آن است که هر دروغ کبیره است و محاربه با اولیا خدا و قتل نفس محترم و اعانت ظالمین و در روی باقی است ترك آنها

در تعداد گناهان کبیره

اعانت مظلومین و تکبر و عقوق والدین و قطع رحم و
فرار از جهاد و غریب از هجرت و سرکشیدن شهادت با حق
و کتمان شهادت و قسم دروغ و شکستن عهد و بدل
کردن وصیته و خوردن مال یتیم و غلام و خوردن با
بعد از علم بجهت آن و خوردن زینت بعد و خون
و گوشت خوک و ذبیحه که بانه غیر ذبیحه شده باشد
و خوردن مال حرام و خیانت و سرقت از غنیمت پیشان
قسمت و دروایتی است مطلق دزدی کردن
و کم کردن در کیل و وزن و حبس حقوق بایس
و اسراف و تبذیر و مشغول شدن بملاهی و قمار
و شراب خمر و غنا و زنا و لواط و قذف محصنات
بزنایان فی ولد و نكاح و ولد نماز و ندادن زکوة
و استخفاف حج و حلال شمردن چیزها ^{که حرام}
بجهت احتیاج کعبه و ترک چیزها ^{که واجب} است

و

در عقاب گناهان کبیره

خدا یا نرسانیده است بآن جهت برانهادن قرآن مجید
بلکه و چیزی که نرسانیده باشد بر آن جهت بلکه در اینجا
معتبر بلکه و هر چیزی که عقاب شد بد برای آن
بیان شده باشد ولو غیر آن باشد در قرآن مجید
و هر معصیتی که عقل بفهمد مساوات مفسد آنرا
بایکی از معاصی مذکوره و لوازم آن خصوصیتی که
معتبر در آنست بر مساوات آن بایکی از معاصی مذکوره
یا شدت آنست تعرب بعد از هجرت یعنی چه حج
چند معنی از برای آن ذکر شده و چیزی که قطعاً
از معانی اکبیره است کفر بعد از اسلام و ملحق شدن
بکفار است با وجوب هجرت از نزد ایشان از
جهت عدم تمکن از التزام با احکام دین و اقامه در بارگاه
با عدم تمکن در آن از علم بعمل واجب پس تبذیر
و اسراف یعنی چه حج تبذیر تفسیر شده است

بصرف مال و بجا آنکه سزاوار نیست و اسراف
تفسیر شده است بصرف آن در زیاده از مقداری
که سزاوار است پس عدل آنرا که کیفیت نفسانی است
بچه تعیین نمایم چه بحسن ظاهر اگر و ثبوت فعل
حاصل شود بان ثبوت از کیفیت در نفس بلکه ظاهر
ظاهر کفایت میکند حسن ظاهر هرگاه معلوم باشد
معلوم بخلف آن از وصف با طق اگر موجب وثوق باشد
ولو نوعاً نه شخصاً بلکه در ور نیست کفایت کردن
حسن ظاهری که مفید مظنه باشد بحصول بلکه
پس عیال بغير حسن ظاهر دیگر بچه ثابت میشود چه بنها
دو نفر عادل بعد از بقول یا فعل پس غیر از اموری که بجهت
ذکر شده اند دیگر چه معتبر است در اقامت جماعت چه معتبر
هم که ولد آنرا نباشد و کفایت میکند در ولد آنرا نباشد
اینکه مولود نباشد باشد بر فراش مسلمانی یا کاری

و لکن

ولو آنکه بر ترابها این نیست با و دانه شود پس و بیکوچه معتبر است چه
معتبر است اینکه مذکور باشد اگر ماموم مرد باشد و امامت کردن زن
از برای زنان در نماز واجب غیر از غایت اشکال دارد پس و بیکوچه
معتبر است چه هرگاه ماموم یا زن نماز میکند معتبر است
امام نشسته نباشد و وضو آبیده هم نباشد در وقت نماز کردن
ظاهر معتبر است که نماز امام در هر مرتبه از قیام و قعود و سایر
مرتبه با اقامت بعد از اقامت از نماز ماموم نباشد پس هرگاه اقامت
باقیم نماز میکند یا با وضو ناقص از جهت آنکه بعضی اعضاء
وضو نمی بردند باشد کسی که با وضو کامل نماز میکند میتواند
با وقتدا کند یا نه چه میتواند بلی پس هرگاه کسی بواسطه اتفاق
در زیاده از قیامت خوب نمیکند کسی دیگر که قرائت نمیکند او
کامل است میتواند اقتدا با او کند یا نه چه میتواند پس هرگاه
سوره از نماز گذار یا قاطب باشد از جهت مرضی و مثل آن جائز است
کسی که سوره از او ساقط نیست با وقتدا کند یا نه چه اشکال
دارد فصل بدانکه دارد باشد است در اخبار منع از امامت
یا اقتدا کردن از جهت چند امر از آنها است جهل و بی و رس
ظاهر اقتدا کردن بکسی که مبتلا باشد بکسی از این دو مرض

در جماعت است

که وقت آنکه جائز نیست و از آنها است محمد و در بودن بعد از
و عادل شدن توبه کردن و احوط اینست که محمد و امامت نکند و اقتدا با او هم نکند
و از آنها است فرار از اهل از جهت عذرش و اگر بایستد که مکرر
امامت کردن کسی که خسته گوی نباشد از جهت عذرش و لوازم
برای مثل خودش و اما اگر از جهت عذر نباشد مثل عثمان
یا اقتدا با و جائز نیست و از آنها است اینکه مؤمنین مانع
گراحت داشته باشند امام که در این امر مکرر است امامت
کردن او از برای ایشان و از آنها است اعرابی بودن و ظاهر
و فنی جائز نیست امامت کردن اعرابی یعنی صحرا نشین و اقتدا
با او صحرا نشینی او موجب فسقش باشد و اگر جائز نیست
و از آنها است اینکه امام متبسم باشد و ماموم و مضروب و بکر
و اظهر اینست که مکرر است اینکه وضو گرفته اقتدا کند به
نیم کشنده نه اینکه جائز نیست چنانکه گذشت جواز آن
و در روایت است آنکه حضرت پیغمبر ص فرمودند نماز مسکین
عقب بایند اگر چه عالم باشد و نه حجام و لو تراشد باشد
و نه خبث و لو جامد باشد و مکرر است اقتدا کردن خایر
بمافر و قصص مکرر در نمازها نیکه قصص می شوند نه نماز

در هر

در جماعت است

و مغرب که قصص نمی شوند فصل بدانکه صاحب مسجد و اما
راغبی که مقرر و معین شده باشد از برای امامت کردن در مسجد
مقدم است بر دیگران در خصوص امامت کردن در مسجد
منزل هم مقدم است بر دیگران و صاحب منزل کسی است که
ساکن باشد در منزل و لو عادی باشد بعنوان غایب
فصل در حججه از برای امامت میان فقهائیدج فضائل
مرحبه از برای امامت چند است از آنها است بهتر
بودن خرافات بواسطه اینکه در تنطق بحج و وف و اعمال باقی
محاسن قرأت و از آنها است افضلیت یعنی اعلم بودن از حیث
مسائل متعلقه بنماز و مسائل دیگر اگر چه محتمل است اعلی
مسائل دیگر هم مرجح باشد و هرگاه بگویم افضل بهتر باشد و یکی
اعلم تر و جمیع تردد هایست و از آنها است بیشتر هجرت کردن
از دار الحرب به بلاد اسلام و از آنها است بیشتر بودن سن
لیکن بعضی از علما عمرین را که در هر گذشت حساب نمیکند و
از آنها است اصبح بودن چنانچه بعضی اخبار دارد و ظاهر
است اصبح وجههاست و بدانکه چنانکه این مرجحات فائده
میکند از برای ماموم و کسی که میخواهد اقتدا کند همچنین

در جماعت است

فائده میکند بجهت آنکه هرگاه متزاع کنند با هم بواسطه رعایت حق
در ادراک فضیله امام و نزاع ائمه و ترجیح یکی از ایشان بزرگوار
و فوق حاکم است که ماموم ~~باعتبار~~ را ضعیف باشند با امامت
هر یک از ایشان با اختلاف کنند و بنا گذارند باخذ با رجحان
و اما هرگاه مامومین گواهیست داشته باشند امامت یکی
از ایشان را پس ترجیح بیوجه است زیرا که در اینصورت
زیرا که در اینصورت گواهیست دارد که چنین کسی امامت کند
برای ایشان پس هرگاه بعد از نماز در نماز جماعت معلوم
شد که اما که خراب بوده یا فاسق یا طهارت نداشته نماز باطل
باطل است یا نه حج نماز مامومین باطل نیست بلکه شوال
جماعت هم باطل است نیست هرگاه بطریق شرعی ماموم حرام
امور مذکوره کرده باشد در امام حیدر نماز حیدر چه
غیر جمعی پس هرگاه بعد از نماز معلوم شد از برای امام
ماموم که امام از قبل کج بوده یا نمازش بیعت بوده یا نه
قریب به نیت نکرده نماز ماموم باطل است یا نه حج باطل
نیت پس هرگاه بعد از نماز معلوم شد که امام دارای بعضی از شروط
امامت نبوده مثل عقل و دگرورت و طهارت و ولد نماز ماموم چه حکم
دارد

در جماعت است

دارد حج در حکم بقیة جماعت در اینصورت اشکال است پس هرگاه
اصل او کرده باشد ماموم بوظیفه منفرد امتیاط اعاده کند نماز او اگر اخلال
نکرده باشد نیت و بوظیفه منفرد حقه نمازش وجهی ندارد پس هرگاه بعد از
نماز معلوم شد که بعضی از شروط جماعت را نبوده مثل پیش بودن امام بر ماموم
و بلند نبودن محل ایستادن امام از محل ایستادن ماموم و در نبودن
ماموم از امام بیشتر از قدم جانش و نبودن حائل و مثل اینها نماز ماموم صحیح
یا نه حج حقه جماعت در این صورت اشکال دارد و حکم در اینجا نسبت باصل
نماز مثل حکم شوال سابق است پس هرگاه در بین نماز ماموم معلوم
نبودن چیزی از شروط مذکوره چه از شرایط اصل نماز یا شرایط امامت یا شرایط
جماعت چه کسب حج اما اگر کفر امام یا فسق او یا عتد بودن او یا معلوم شد
که از قبل کج بوده یا نیت نکرده یا قصد قربت نداشتند ماموم یا قصد
انفراد میکند یا بعد از میکند امام دیگری و نماز را تمام میکند و هرگاه اخلال
نکرده باشد بریده وظایف منفرد قصد انفراد میکند و نماز را تمام میکند و هرگاه
اصل او کرده باشد بوظایف منفرد احوط اینست که نماز را تمام کند و اعاده هم میکند
فصل بعد آنکه هرگاه در بین نماز امری اتفاق شد برای امام که ممکن نباشد
نماز را تمام کند مثل آنکه یادش آمد که حدیث است یا صاعقه شد از او حدیثی
یا خون و مانع شد بوی که ممکن نباشد تلهی بین نماز و بدون عمل مثل منافقین

امام شرط دیگر

در جماعت است

شد یک عاز و شش شد که خوانست باشد عاز را تمام کند بر عاز این صورتها را
قطع میکند و مامومین قصد انفراد کند و هر یک عاز خود را تمام کند اگر کسی باشد
در هر مامومین که اهلیت امامت را داشته باشد و هرگاه مکلف باشد امام بعد از
قطع عازش باقی قرار دهد که مامومین در باقی عاز افتد یا نکند و اگر امام
ناشی نکند یا در بین عاز فوت شد مامومین عازشان میخوانند اما نمیخواهند
خود قرار دهند و عازشان را با او تمام کنند **فصل** مستحب است اگر بخواهد
کسی که با قرار عاز خواند و بعد جماعت بجز عاز را جماعت اعاده نکند اما
شود یا ماموم **س** عاز را که شخص جماعت خواند یک مرتبه باز میخواند
با جماعت دیگری اعاده اش کند یا نه **ج** در جواز اعاده عاز یک جماعت
خوانده با جماعت دیگری تا ملی هست مخصوصا در جماعت دوم مرتبه
نداشته باشد ملی اگر کسی عمل کند که خواست عاز منفرد کند مستحب است
تحصیل جماعت از برای او یا تمام شدن از برای او یا ماموم شدن
س کسیکه اعاده عازش کند جماعت چندیت کند **ج** قصد انفراد
کند **س** هرگاه بعد از اعاده عاز جماعت معلوم شود که عاز او را
باطل بوده عاز دوم که قصد انجاب کرده کفایت میکند یا نه **ج** احوال
قریبی در کفایت کردن آن لیکن احوط اعاده است **فصل** در آنکه عاز
در جماعت چند نفر از آنهاست ایستادن مرد اگر یکی باشد در جماعت است

امام کی معجز

در جماعت است

امام کی عقب او ایستادن بیشتر از یک پست سر امام مرد بایستد **و از آنجا** اینکه اهل علم
چند بیشتر مستحب است پشت سر امام مرد بایستد **و از آنجا** اینکه اهل علم
و فضل در صف اول باشند و همچنین هر کس که فزنی داشته باشد در علم
یا عقل یا اهل و سمیت راست امام افضل است از سمت چپش اما در ایستادن
و ایستادن که افضل صفوف در نماز نیست اخروی صفوف است و از آنجا
راست قرار دادن صفوف و نزدیک بودن اهل صف بخوبی که خلیل
و فرقی نباشد و نزدیک بودن صفها و از آنجا اینکه ماموم هر وقت عاز را
خواند شده جای که قرائت از او ساقط نیست تسبیح بخواند تا امام فارغ
شود یا آنکه ایستادن قرائت باقی بگذارد و مشغول ذکر شود تا امام فارغ
شود پس آن ایستادن بخواند و بگوید **و از آنجا** اینکه امام در نماز عاز
حال اصعب مامومین بکنند و از آنجا اینکه امام از جا خود برنجی و بعد از آن
تا امام بنشیند بر نشاء ملحوظ شده اند نمازهای خود را تمام کنند و از آنجا
اینکه بشنوند امام بمومومین هر چیزی بگوید بلند خوانندش جایزه ایستادن
خیلی بلند نتوانند مخصوصا تشهد و السلام علیها را و مستحب است از آنجا
ماموم که چیزی با امام نشنوند و از آنجا است طول دادن امام در گفتار
بد و بد و یکدفعه خود را طول میدهند بجهت انتظار کشیدن کسی که
کرمی آیند و بعد از آن بخیزند و بولنگفت شود که کسی آمده و از آنجا
اینکه بگویند و قنیه امام او خواندن حمد فارغ **الحمد لله رب العالمین**

در نماز مسافر است

و از آنها اینک هر وقت مؤذن گفت قد قامت الصلوة مامومین
 بخیزند **فصل** مکرر است در نماز جماعت چند امر از آنها اینک
 ماموم در صحن خود نشسته مگر آنکه صفوف پر باشند که جای
 و اما در صورتی که است که جناح امام بایستد یا پشت بر صفوف
 و وجهت و از آنها است اینک نافله بخواند ماموم و تنگ
 اقامه میکند بجهت نماز جماعت و از آنها خوف زدن بعد از گفتن مؤذن
 قد قامت الصلوة **فصل** در نماز مسافر است بدانکه سفر
 قصر میشود نمازهای چهار رکعتی تنهایی چند شرط اول
 مسافت است مسافت چه قدر است ج قدر راه رفتن یک
 بر وجه مقدار برای قوافل و راه را در روز همان است که از برای روز و شب
 و حد دیگران هشت فرسخ است که هر فرسخ سی میل است و میل
 چهار هزار ذراع است و ذراع از هر فرق است و اخوانکست میاس
 ذراع مردم پیشتر و حال تفاوت ندارد و یا پیشتر ذراع مردم بلندتر بود
 ج از همان ابتدا در شرع تا حال ظاهر تفاوت نکرد مس کسکه
 شد در یک بقدر مسافتی رفته یا نه چکند ج باید نماز تمام کند
 تا وقتی که یقین بطل مسافت کند مس هشت فرسخ مسافت و رفتن و آمد
 که چهار فرسخ رفتن باشد و چهار فرسخ آمد مسافت است نیاز به بلوغ
 فرسخ رفتن و برگشتن در یک روز که چهار فرسخ رفتن باشد و چهار

نماز مسافر

انکه مؤذن

در شروط نماز قصر است

آمدن مسافت است و نماز قصر است مس هرگاه چهار فرسخ برود
 بماند و فرسخ برگردد هر از راهی که چهار فرسخ باشد نماز تمام کند
 یا قصر ج در بعضی قصر اشکالی هست شاید اقرب این باشد نماز
 میشود اگر چه سفر و برگشت ترک احتیاط جمیع مابین قصر و تمام
 و بعضی است که اول نماز را قصر بخوابد و بعد با تمام مس
 هرگاه رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد لیکن یکی از چهار فرسخ
 باشد یکی کمتر نماز قصر است یا تمام ج نماز تمام است اگر چه مسوط
 جمع است مابین قصر و تمام شرط دوم قصد مسافت است
 بعضی آنکه قصد رفتن را داشته که اگر بدون قصد آن مسافر نکند
 مثل کسی که عقب گرفته می رود قصر نمیکند همچنین که بعد از مشا
 یا برپا شود برود و بعضی آنکه قصد رفتن مسافت را داشته باشد
 رسیدن حدی و قصر قصر میکند و لو هوسا بر سر رسید باشد قصر
 مس هرگاه قدری رفت بقصد مسافت بعد از آن شد از رفتن قصر
 ج هرگاه برگشتن که قصد او از راه مسافت باشد حق یا رفتن دیگر قصر
 نکند و تمام کند اما نمازهای یکدشتمش که بقصر خوانند صحیح است
 مس هرگاه بر قاطع مسافت اسم مسافر صدق میکند از یاب کی زمان
 قطع مسافت مثل کسی که برود جایی در مرکب بر قیبه یا از جهت طوبی
 لادن مسافت عمدی یا از جهت طوبی و قصد عدم قدرین بر تحصیل

در شروط غازقصر است

انظر اینست که تکلیفش قصور است تا قصه قصه حاصل شود **مس** هرگاه از اول سفر قصد کند شدن بوطون یا قاصد و در روز در جایی داشت بعد فشان شد باید غازقصر کند بشرط آنکه باقی مانده طریق بقدر مسافتی باشد و قدری حرکت نکند بنابر وجهی **مس** از شروط قصور تا اینست که سفر جانی باشد در سفر معیت مثل سفر از برای راهزنی و غارت کردن یا از برای سعادت مؤمنی و **مس** هرگاه مقصود از سفر غایت حوائی باشد بلکه خود سفر حوائی باشد و بقصر مثل که بخت خلوم از اقا و سفر زن دادن شوهر و رفتن راه خو یا سفری که مسبب ضرر باشد از زیارت مرض یا غیر این غازقصر است یا تمام **مس** تمام **مس** هرگاه سفر کند در جایی که سوار باشد بوجهاد یا عصبی یا کش خودش عصبی باشد یا زین چهار پایا اهل ان عصبی باشد یا بوی عصبی همراه خود برود باشد چنین سفری سفر معیت است که ناقص است یا نه **مس** در بودن سفر معیت تا مملکت **مس** کسیکه در سفر مشغول شود بعمای مثل غیبت کردن یا تزلزل غاز و مثل اینها سفرش سفر معیت است که باید تمام کند یا نه **مس** سفر معیت نیست و غازش قصور است هرگاه سفر کند بی آنکه از اول قصد معیت داشته باشد بعد در بین سفر قصد معیت کرد یا خود سفرش معیت شد یا غایتی که از اول مقصود بود و حل بود حل مرشد چه کند **مس** محض آنکه یکی از امور مذکور عامر شود

تمام کند

در شروط غازقصر است

غاز تمام کند ولو مسافتی رفت باشد و لازم نیست که بعد از هر موضوع یکی از امور مذکور و قدری راه برود بنابر وجهی که خالی نیست از وجاهتی **مس** هرگاه در بین سفر مساج قصد کرد که سفر معیت کند یا قصد کرد که معیت کند یا باقی بود در محرم او بر سفر مساج مثل آنکه در بعض منازل از راه سفر مساج قصد ندری رفتن کرد غازش تمام است یا قضی **مس** و قوی باید تمام کند که مشغول بان سفر معیت شود و بقدری طی طریق کند که صدق سفر باشد بران کند پس معیت بیرون رفتن از راه مقصود بجهت امر حوائی موجب اتمام غاز میشود **مس** هرگاه از اول سفرش مساج بود که غازقصر میکرد بعد در بین سفر معیتی کرد یا قصد غایه حوائی کرد یا سفرش حوائی شد بخوبی که تکلیفش غاز تمام شد بعد از سفر معیت برگشت بجای خودش یا برگشت از قصد غایه حوائی یا حرمت سفرش را اقل شد چه کند **مس** باز غازقصر کند ولو باقی مانده راه بقدر مسافتی نباشد **مس** هرگاه سفر از اول سفر معیت بود بعد قصد طاعت کرد چه کند **مس** اگر باقی مانده مسافتی باشد قصور کند و اگر باقی مانده راه مسافتی نباشد مگر یا مقصود کردن رجوع مان پس در این مقصود کردن آنها را هر که غازقصر باشد اشکالی هست شاید از قبیل مقصود کردن باشد مگر باقی مانده چهار ربع باشد **مس** هرگاه سفر معیتی کرد که وقت رفتن تکلیفش غاز تمام بود و فتنه بر میگردد در و بلدش تکلیفش قصور است یا همه تمام

در شروط نماز قصر است

چون کسی از این شرط نظری هست بر این باشد که جمیع بین قصر و تمام خصوص
آنکه در آن باشد وقت برکتش پس کسی که سفر کند یا عجز کند یا عجز کند یا عجز کند
وقت برکتش ملاک آن در بدو باشد و قصر که تکلیف نیست **ج** در این دو
صورت برکتش که در آن باشد بر این است که **نماز قصر** یا **نماز تمام** اینست که
تخصیص باشد مثلاً کاری در ملاحه یا در ایضا باید تمام باشد و عجز برکتی که در آن
باشد مثلاً عجز برکتی که عجز است علف و در آن جماعت که در آن باشد
تکلیف است و در آن صورت مطلق بر این است که در آن باشد و در آن صورت
ایشان جمیع بین قصر و تمام دو مرتبه سفر کنند بلکه در آن صورت کسی که کار
اما کسی که سفر کند تکلیف نیست **ج** تکلیف قصر است و از آن جهت که در آن
باشد پس کسی که شغل داشته باشد که موقوف بر سفر کردن نباشد و اگر در
قوارض باشد مثل طبعی که در آن است و از آن جهت که تکلیف نیست **ج** تکلیف
کسی که محال است پس کسی که شغل او موقوف باشد بر سفر نباشد بلکه محال باشد
بر او که کارش موقوف بر سفر نباشد و اگر در آن صورت موقوف بر سفر نباشد
دیگر تکلیف قصر است یا تمام تکلیف تمام است **ج** کسی که عذرش موقوف باشد
اما شغلش نباشد مثلاً کسی که عذرش تکلیف نیست **ج** در هر یک
نام است **ج** شخصی که در سفر است کاری در ملاحه هرگاه در بعضی احوال
سفر کند مثلاً ایامی که باران باشد یا وقتیکه هوا خرابی که در آن باشد و بیای

کتاب

در شروط نماز قصر است

یا سفر میشود از آنکه اکثر السفر بودن بیرون میروند بان **ج** بیرون نبرد پس هرگاه
صورتی که خانه ایشان باشد و سورت کند از آنکه اهلش بیرون بروند یا مکاری
سفر کند و بیرون از آنکه عجز یا با باشد و ملاحه کشتی را بگذارد و بیرون رفتن
تکلیف نیست **ج** باید نماز قصر کند پس هرگاه عذر ایشان و مکاری اهل و قوا
خود تغییر عذر خود بدهند و سفری که دارند بروند و لیکن برخلاف اهل
و در بعضی سفرهای معناد خودشان از صحت و قیام راه تکلیف است **ج** در آن
در این صورت تکلیفشان تمام باشد مگر آنکه از عذر بیرون خودشان بیرون بروند مثل
آنکه عذر ایشان چند ظاهر که باید کرد برای اهل خود و عذر خود و هرگاه سفر زیارت
بروند یا سوار کشتی شود و بیرون رود هرگاه مکاری بر او اهل و اسباب و عجز
یا با آنرا و سفر بیرون مثل باقی مسافرت تکلیف نیست **ج** شاید تکلیف قصر باشد
هرگاه مکاری در روز در بلد خودش ماند یا در بلد دیگری بعد از سفری
چون که در آن نماز قصر کند و از نظر هم کند بنا بر ظاهر حاصل آنکه با او در روز یک سفر
سفر از آنکه بیرون رود و عذر نمیکند از آنکه برای او مکاری که سفر متوال میکند یعنی
در این احوال ملاحه در آن فاصل نشود که در سفر موسم تمام میکند و در آن میگوید
پس در صورتیکه مکاری در روز در بلد بیجا یا دیگری ماند بعد از سفری که نماز
قصر میشود معتبر است که اقامه اش از روی نیت باشد یا نه **ج** نماز در بلد خودش
که نیت اقامه معتبر نیست و در آن بلد خودش معتبر است لکن حال آنکه

که در این مقام نماز
ایشان قصر است

در شروط طایفه قصر است

مستأجر که اقامه نکارد و در منزل اقامه نکند یا ظاهر اهل قصر است و در وقت
 اقامه طایفه در منزل اقامه نکند و در وقت اقامه در منزل اقامه نکند
 کمتر باشد محل اقامه است **شماره پنجم** از رسیدن مستأجر در قصر
 در حد قصر که اقامه است که اذن شهر نشین شود و دیوارهای شهر دیده شود
 و چنانکه اقامه است در حد قصر و دیوارها دیده میشود و بالعکس مسافر چنانکه
 اقامه است که با جمیع بیرون و نمازها و در نماز در حد قصر و در مکان
 مستأجر که اقامه است مسافر و چنانکه اقامه است که در حد قصر و در مکان
 و چنانکه اقامه است که اذن شهر نشین شود و دیوارهای شهر را ندیده و چنانکه
 دیدن دیوارها در اینجا اقامه است پس از اقامه است اقامه با تمام نماید
 مگر در جائیکه اقامه است و در دیوارها را ندیده و مقصود از دیوارها
 آنست که تمام دیوارها را ندیده و مقصود از دیوارها آنست که تمام دیوارها
 بنابر اقامه است مقصود از اقامه چنان است که مقصود از اقامه آنست که گفته
 میشود در جاهایی که میباشند برای اقامه گفتن **س** چیزهایی که قطع سفر
 میکند و تکلیف را بر میگرداند و در نماز تمام میان فرماید **ج** قواطع سفر
 چنانکه **اول** دخول وطن است که درین سفر **س** وطن چیست **ج** وطن
 بود و قسم است یکی عرفی است که مشرعا بر اعتبار دارد و دیگری شرعی که شارع
 حکم وطن را برای آن ثابت فرموده اگر چه عرفی این وطن بنامند و آن

که در حد قصر

در قواطع سفر است

که شخص ملکی در اقامه داشته باشد و احوط اینست که خانه ملکی داشته باشد و شاه
 اقامه داشته باشد بخوبی که نام کرده باشد **س** و طریقی که قطع سفر میکند
 یا در حد وطنی مثل جائیکه شخصی متولد شده و نشو و نما کرده باشد در اینجا اقامه
 خود شخصی اقامه را اقامه خود گرفته باشد و عذر اقامه را در اینجا اقامه و نما
 در اینجا اقامه که بگوید فلان شخص از اهل فلان بلد است هر قطع سفر میکند
 و چنانکه شخصی مسافر هر جائی رسید باید نام تمام کند و ملوک که در اینجا اقامه
 باشد ما را می که اقامه از وطن در اینجا اختیار وطن دیگری نفوذ باشد **ج**
 از چیزهایی که قطع سفر میکند قصد اقامه در مسافت کامل و متوالی در یکجا
 معین غیر بلد خودش و لو برای اقامه باشد **س** قصد عشر یعنی چه **ج** قصد
 عبارت از اختیار و تاقی قلبی و کفایت میکند در قصد عشر معجزه نماید
 و لو در روی اضطرار و کراهت باشد **س** بیرون رفتن از محل اقامه
 اقامه را بر هر میزید یا در **ج** بیرون رفتن از محله یا اقامه که در حد قصر
 چنانکه از قصر اقامه می یابید و رفتن در آنکه عشر در زمان
 خیلی کمی و لو بجای دوری فاصله دور باشد اقامه را بر هر میزید یا در
 سافت بوسه و لا محل نام است **س** هرگاه شخصی مسافر قصد داشته باشد
 از اول که در بلدی بماند و در آنکه در آنکه در آنکه اقامه برود و حاشی
 که از توابع شهر باشد مثل مزایع و باغها و یک جزو شهر محسوب میشوند و در آنجا

کتاب الصوم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بعد از آنکه بفرمای از وقت گذشته بود و یا سال ما بعد از وقت و یا از او
 فوت شد قضا میکند تمام و در صورت عکس که مکلف باشد در آن وقت قضا
 نموده و یا از او فوت شده در ایام قضا میکند **کتاب الصوم**
 قال الله تبارک و تعالی و علیکم الصیام انما علی الذین عرفتکم انکم
 تفقهون حد و دخل فیها مبعوثاً لیدر مقام خطاب و هو من بین که ای جماعت و بین
 و است نوشته در شمار روزها مبارک رمضان و است نوشته در روزها
 از آنجا که پیش ازین بود و نفسی بر او وارد شده است که از جماعت پیشی یابد
 پیغمبر است و در آن روز هم سال الله روزها مبارک رمضان واجب شود بلکه
 داده خداوند جل و علا است که در این عبادت شریعت که از تمام دنیا گذشته
 بوده و محض مهمل کردن آنست که وجوب آن را برین است که وجوب بود و
 بر انبیا گذشته و محض اكمال لطف مبعوث مایه و وجوب روز و شب است که از
 کاران شومیه بر آن گذارند و انبیا از شایسته آنکه اقامه شهود است که تا
 خلیفه معاصر است و تکمیل این اثر مینماید و بعد از آنکه و از آن است از معقول
 بود و شیطان ملعون در ظاهر مبارک رمضان و در فصل و در حدیث قدسی
 خداوند جل و علا مایه **کتاب الصوم** و آنرا آخری است یعنی از بین همه عبادت
 عبادت که مایه و است از آنکه فسد بر خداوند شود و در آن است که هر

عدی

کتاب الصوم

عدی و کسب ازین کان بران مطلع نمیشود و فالصوم برای خدا عمل است
 و مبعوث مایه خودم بدون قصد ملائکه جزای این عمل شریعت مباحش مبعوث
 و بعضی از غرافظا جزای انصیاف محمول خوانند و بعضی معنی کرده اند
 که در روز میفرمایند خودم جزای روزی که شسته چنانکه هرگاه که خفته
 بود چون خواهد قضای امتنان خود را اظهار کند میگوید که من خودم جزای
 این خدمت تو هستم چون شیدی مقدرا اندکی از قضای این عبادت شریعت
 برین ملائکه واجب است در روزی که مثالی عبادت نفع اخلاص و فالصوم
 بر عمل از برای خداوند جل و علا و قصد وجوب یا استیجاب از آن نیست
 جدا احتیاط است و قصد قضا و الا هم لازم نیست مگر چنانکه هر روز در روز
 و احتیاج و قصد ازین شود بجهت تمیز من هرگاه بود الشک بر روز مکرر
 بقیه شعبان و پیش از ظهر بقیه روز و مکرر باشد بعد معلوم باشد که ماه
 رمضان بود و حکم ازین پس از رمضان صادر میشود و قضای ندارد
 پس هرگاه دوم الشک بر روز مکرر باشد با قصد که اگر از رمضان است
 و اگر از شعبان است مستحب صحیح است یا صحیح است یا از آن است پس هرگاه
 بوم الشک بر روز مکرر واجب که فرض بر روز رمضان مثل روزی که در ایام
 رمضان گذشته بعد معلوم شد که رمضان بوده از روز رمضان محسوب
 میشود یا نه احتیاط است از آن رمضان ماعلی هست پس احتیاط

جایز در برای کسی

نیتر و ان عمارت است
 داعی که گذراند در شهر
 دل از بیم نیست و از بیم
 در بقیه صحیح

ایست که قضا کند تا اول بوقت از ظهر عالم شود که رمضان است و بخندیده کند
 مس وقت نیت روزه چه وقت است حج در روزه واجب معین بالا صلا با الصلوات
 باید شخص دل بر روزه گرفتن داشته باشد وقت طلوع فجر بخوابد که روزه
 همه روزمانه و طایع و غیره باشد و نیت همان دل است مس هرگاه
 در روزه واجب معین نیت از او فوت شد تا بعد از طلوع فجر از حیث نیت
 یا از امورش کرد یا ندانسته که یا روزه را و معینا واجب است بخند
 حج هرگاه پیش از ظهر غده پیش زائل شد یا یادش آمد یا فهمید که غرض
 معینا بر او واجب است و هنوز مفطری بعمل نیامده بود گفته کند
 و روزه اش صحیح است و هرگاه ظهر شد دیگر وقت گذشته و روزه
 از او فوت شده مس وقت نیت روزه واجب غیر معین مثل قضا
 و رمضان مثلا چه وقت است حج وقتان تا پیش از ظهر منتهی است
 اگر تا آن وقت مبطل بعمل نیامده باشد حق بقا بر جنابت نیامده
 مس وقت نیت روزه مستحبی چه وقت است حج وقت نیت روزه مستحبی
 مستحبی منتهی است تا پیش از غروب مس هرگاه روزی از روزه
 ماه و رمضان نیت نکرد عمد هرگاه پیش از ظهر نیت کرد و مستحب
 یا نه حج در حکم از اشکالی هست احوط اینست که پیش از ظهر نیت
 کند و قضا هم بکند و قضا هم بدهد مس هرگاه شخص روزه را

در روزه

در بین قصد که بر هر روز روزه را یا تو میدید کرد که هر روز
 که روزه را تمام کند یا نه یا در روزه باطل میشود و لو مفطر عمل
 یا در روزه باشد یا باطل نمیشود حج در ایضویت احوط بخندیده است
 بعد از قصد باطل کردن روزه یا تو دید که تمام آن و تمام کردن روزه و
 اگر بدلی داشته باشد مس چیزهایی که روزه را باید از آنها امساک
 کند میان فراموشی حج چیزهایی که روزه را باید از آنها امساک کند چندین
اول و دوم اگر در شب است و بجهیزی باشد که عاده بخورد و نشا
 آن نباشد و لو هضم نشود مثل سنگ پز و مثل آن مس و جماعت است و شیل
 زن و جماعت باطل میشود و روزه جماعت کنند و جماعت کرده باشد با او روزه برهن
 هر باطل میکند تا بر اقوی و یا غلام و ضعیف هر باطل میکند تا با طاهر مس حج
 انجم روزه و باطل میکند حج حدان غایب شد حشفه است مس هرگاه در
 طریق روزه را موثر جماعت کرد و روزه باطل میشود یا نه حج باطل میشود
چهارم از غفلت در روزه سابق است و خدا و رسول و ائمه عدا مس
 در روزه سابق بر عورت نهار آید و باقی نیت آید و اول نیت آید و روزه و باطل میکند
 یا نه حج احوط اینست که تمام اینها روزه و باطل میکند مس چه قسم از روزه
 سابق بر جماعت مذکورین روزه را باطل میکند حج هر ضم باشد چه نسبت به
 قبول ایشان یا فعل ایشان یا تقریر ایشان روزه و باطل میکند مس در روزه

در مطلات روزنه است

بسیر بر جماعت نماید بقول باشد این جماعت نیست بقول باشد بلکه اگر
باشاد و با کثابت باشد روزنه را باطل میکند اگر اشاره و کثافت باشد فعلا
بنابر احوط اس هرگاه چیزی نیست داد روزنه را بر جماعت مذکور بنام
اینکه راست است و در واقع چنین نبود و قیاسی که در یکدست است
چیز چنانچه بر او نیست روزنه را بر جماعت است هرگاه در وقت
نمیباشد روزنه را بر جماعت مذکور نیست بعد از این اشارت را چنانچه
دیگری نیست مأمور منعلقه با ایشان مثل الخلاق و اعمال و شغل ایشان
هر روزنه را باطل است باطلان روزنه در صورتی است که در وقت
با ایشان نیست مأمور بنام وظیفه ایشان را بر جماعت است
اظهر این است که باطلان روزنه مخصوص در غایتی است که متعلق بنام
و وظیفه ایشان بنام این باشد نه مأمور بنام دیگر بنام از مطلقیت روزنه
از تمام است بنابر احوط و کفایت میکند در انعام که مطلقیت
در روزنه بر مذهب نهاد را و مراد از هر چیزی است که بالایی کردن
و لویاتی بدن و موی بر روزنه باشد هرگاه تمام بدنه منافع از روزنه
در روزنه منافع از روزنه که محل و نیت و است بر روزنه باشد روزنه را باطل
باشد جماعت باطل نباشد اما احوط آن است هرگاه روزنه را در چیزی
نمیباشد که از آن سر میزنند بر جماعت نباشد روزنه را باطل نباشد جماعت باطل نباشد

در مطلات روزنه است

هرگاه روزنه را در ابهر و خود بر روزنه بخوبی که در بیانی هم میزنند روزنه را
باطل میشود این جماعت باطل نباشد جماعت است شخصی روزنه را در خود بر لیک و در
میزان بجای دیگر که خالی از روزنه میباشد و اب جاری باشد بخوبی که تمام بر
اب باشد باطل جماعت است که از اب و از خنیا طهر است از تمام در اب و خنیا
یا مایه از اب و مایعات شبیه به اب و از اب باطل میکند این جماعت باطل
میکند بنابر احوط اس هرگاه در روزنه که در روزنه را بر روزنه را بر روزنه
باشد جماعت بر روزنه است هرگاه یک نفر را در روزنه را در روزنه را در روزنه
در جماعت از تمام روزنه باطل میشود این جماعت حکم باطلان خالی از روزنه نیست
اس هرگاه باشد نباشد روزنه را باطل است باید و ناخنیار سرش را بر اب کردند
باطل میشود این جماعت باطل نباشد و ششم از مطلقیت رسانید غایت
معلق بنام معنی که با اختیار خودش کاری کند که غایت بخلقش برسد باطل صورت
غایت باشد بفعل کرد دیگری خود را از حفظ کند روزنه را باطل نباشد
اس جماعتی روزنه را باطل میکند جماعتی روزنه را باطل میکند
جماعت را بر باشد باطل غلبه باشد با غلبه غلبه بنابر احوط باطل نباشد
شدن هوای که در الود یازند دارد و معلق هرگاه غایت محسوس بنام نباشد
هرگاه سهو اعتبار در معلق گردانی اختیار غایت بخلقش رسد روزنه را
باطل میشود این جماعت باطل نباشد و رسانید روزنه را در معلق غلبه معلق روزنه

در مبطلات روززه است

باطل بکنایه احتیاط در روز است هفت مرتبه یا قیام است بحال جنب
 ناصبح طلوع شود که اگر در غسل کرد و جنب نماند و نه باطل است و قضا
 و كفارة بر او واجب میشود و روز را آماه و مضایق فصلی که باطل
 است روز و واجب غیر از قضا و نماز مضایق و چیز مستحبی مانند بی
 حیایه باطل و صبح باطل میشود یا نه در حکم این است که روزی است
 و احتیاطی که منرا و است پس هرگاه کسی در روز روز محرم
 روز ناش باطل میشود یا نه باطل نمیشود هرگاه در روز روز
 از خواب بیدار شد و دید که محرم شده میتواند بخوابد بعد غسل کند
 یا فوراً بیدار شود غسل کند غسل کردن لازم نیست اگر چه غسل
 پس هرگاه کسی که عذری از غسل کردن ندارد در شب جماع کرد و فتنه
 بعد از آن غسل محرم نداشت روز را باطل نمیشود یا نه احتیاط
 نمی وقت باشد احتیاط آنست که نمیکند و فتنه از خواب باطل و صبح
 و قضا هم کند و كفارة هم بدهد و اگر بعد از نیم وقت باشد روز را باطل
 و قضا و كفارة بر او واجب است کسی که عذری نداشته باشد غسل کند
 در راه رمضان میتوان جماع کند یا نه نمیتوان اما با بدینهم دلیل آنست که
 نماز صبح پس احتیاطی در حائض و قضا هرگاه در شب جماع کرد
 باطل و غسل نکرد ناصبح شد تکلیف بر صبح قضا از روز و اول است

در مبطلات

در مبطلات روززه است

موسوط است پس روز و از مسخاضه قبل صبح است یا نه صبح است پس
 مسخاضه کثیر و متوسط هرگاه جانبدار و عالمی را که برای نماز باید نماز عباد و در
 روز و این صبح است یا نه احتیاط آنست که قضا از اول و در مس صحت روز و مسخاضه
 کثیر و متوسط است و غسل نکند یا نه صبح یا متوسط است یا نه احتیاط آنست که
 پس صحت روز و مسخاضه کثیر و متوسط است بر غسل نکند یا نه احتیاط آنست
 وقت **فصل** بدانکه حرام است بر جنب وضو بیدار شد و غسل نکرد
 اگر خواب رفت باطل و صبح پس هرگاه کسی بیدار شد و فتنه بخوابد بیدار
 میشود یا نه احتیاط آنست که بخوابد یا نه صبح یا نه احتیاط آنست که
 فتنه خود میداند اگر بخوابد یا نه صبح بیدار میشود یا نه احتیاط آنست که
 بیدار شود یا نه احتیاط آنست که بخوابد یا نه صبح یا نه احتیاط آنست که
فصل بدانکه کسی که خواب رفت ناصبح شد قضا و كفارة بر او واجب است و هرگاه
 اگر روز و غسل نداشت بل شد اما بدانکه فتنه بخوابد بیدار میشود یا نه صبح
 هرگاه خوابید و غسل نکرد بیدار شود و غسل کند و بیدار شد تکلیف بر صبح
 جمیع بر او واجب است و روز را باطل نمیشود پس هرگاه بعد از نیم وقت بیدار
 بیدار شد و در نیم وقت غسل نکرد و بیدار شد ناصبح تکلیف بر صبح
 جمیع قضا از نیم وقت بیدار شد پس هرگاه بعد از نیم وقت بیدار شد
 و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد

در چیزها میگوید موجب قضا، اندکها نه کفاره

که باشد تو هم او بر سبیل دفع بشود اینک شب است و بخانم افکار کند باینکه اگر
 ملاطفت میکرد میشد که شب نیست که بر اینصورت فضا لازم است بنا بر او
 می هرگاه شخص قطع کند اینک شب است از جهت دیگر غریزان یکی هو او افکار کند و
 معلوم شود که روزی نبوده چه کند چنانچه است که فضا است هرگاه شخص شک کند که شب
 باشد و افکار کند تکلیفش چیست چنانکه کار است و قضاء کنایه بر او لازم اولو
 معلوم نشود که روزی نبوده پس هرگاه در ایمان علی باشد که با او ملاطفت بیشتر
 از غفلت بدو باشد حاصل نشود و بخیا الی آنکه شب است و افکار کرد بعد معلوم شد
 که روز نبوده قضا بر او لازم است یا نه چنانچه در ترتیب که قضای بر او باشد
 شب داخل شدن آب بخلق و اختیار بعد از آنکه آب در معشرا باشد
 باشد بخیر و خوف کرد بر او خدک شد اما اگر مضطرب بر او
 نماز واجب باشد قضای بر او نیست پس هرگاه آب در معشرا بود که است
 عضو نخواهی و بازی کردن و اختیار بخلق داخل شد چه کند چنانچه
 روز و از روزی اختصاص کند فصل بدانکه معشراست هر کس که روزی
 از او صحت باشد چندانکه او با یوغ بر روز و از طفل غریب
 بفر از طفل بر چنان دارد و او مکلف باشد و در معشراست
 نیست روزی از دیوانه و بیوش و ادم مست و شی و در آنکس که
 هر وقت در خواب باشد صحت است یا نه چنانچه بلی اگر از پیش فیه باشد

در شرافت و صحت مردم نزه است

[illegible]

دھر اسباب ثبوت حلال است

[illegible]

در شروط وجوب روزنه است

مس مافوق بعد از بیرون رفتن از وطن چلیقات افکار کند و بعد از بیرون رفتن از وطن
توجه به بعد نیست و قوی بود و غلبت افکار بر خروج احدی ترخص هرگاه
پیش از نظر از وطن خارج شده باشد پس هرگاه کسی که عازم است به سفر بیرون
پیش از ظهور پیش از افکار که در قشر یکبارگی نیست **ج** گناه کار است و باید که گناه
هرگاه بعد از افکار در غرض منزه و ماهر شود و بیرون رفتن هم باید که گناه بدهد
ج دو وجه است و احتیاط سبیل غایت است پس کسی که از سفر بر میگردد بطولش
یا غرضه یا بماندن در مانی روز و بداند که پیش از نظر بطول خود یا محل افکار برسد
چنانکه است هنوز که نرسیده مقطری نیاورد کند **ج** بلای با اثر است هرگاه پیش از
وصول بعد از غرض **ج** یا محل افکار باشد پس هرگاه مقطری بعلم نیاورده و نرسیده بطول
یا محل افکار **ج** که پیش از نظر چکند **ج** واجب است نیز روز نکند و در غیر آن صحیح
پس هرگاه نرسیده مقطری بعلم نیاورد یا بعد از ظهور بطول یا محل افکار نرسیده تکلیف
چیز **ج** دیگر روزها از اوصی نیست و فو نه است لیکن مستحب است تا روز را
است که کند پس در هر شروض **ج** یا محوطه داخل شد **ج** پیش از ظهور در بلد است
یا رسید **ج** ترخص یا فرود آمد **ج** که بطول نرسد یا محل افکار **ج** مستحب است
در هر **ج** یا محل افکار **ج** شرط است در وجود فضا و روز این که کسی که از راه و از او
خوبت شده بالغ باشد و عاقل و مسلما باشد پس لازم نیست فضا کردن
طفل و زنهای که اگر با آنها بالغی از او فوت شده اند بلکه مستحب هم نیست همچنان

قضا نمیکند کافر صلی غیریکسما را نه در روز هائیکه در ایام کفر از او عفو شده و نه در آنکه
 احوط آنکه عفو از او و روزه ای است که پیش از ظهور از او روزه مسلمانان باشد و پس مرید
 بعد از اسلام قضای روزه های پیش از او واجب نیارد و اگر چه واجب است قضا کند و اگر
 باشد عفو از او قبول کند و باین قبول نیست خود قضای روزه های که بر او اولاد از او
 فوت شده پس سنی بعد از آنکه شیعه شد قضای روزه های پیش از او واجب نیارد **ج**
 واجب نیست مکرر روزی که موافق روزه جودش باطل باشد تا آنکه روزه باشد از اقصای
 هرگاه باشد که باینکه او صبح فالان روزی بالغ با عافای مسلمان بوده باز چه کند
ج قضای روزه را از او و بر او واجب نیست پس هرگاه از جهت تغافل یا خواب
 یا جهل یا غرضان روزه فوت شد قضای آن واجب است تا آنکه صبح یا واجب است بنگهد
 بر مرقه و روزی که از او صبر میشود و روزه نماز که وضع حملش نزدیک باشد و روزی
 شده و هفتاد و بیست و مخصوص روزه **ج** اما شیخ و شیخ هرگاه اصلش فوت شده باشد
 روزه بیکبار یا روزی که فوت بر او ایضا فوت شده باشد داشته باشد واجب است **ج**
 کند و قضا کند و در جهت هر روزی بجز طعام و احوال و مریض است و هرگاه بعد
 قضا و بپیدا کردن روزه و احوال است که قضا کند با دوزخ و در هر حال و احوال
 العطار چه در هر روزی که کنی باشد که در خورد یا بخورد یا بخورد یا بخورد یا بخورد
 هر طاهر میکند و هرگاه پیش از روزه از این حالت خوب ندا احوال ایستاده و قضا
 کند و قضا کند و احوال طاهر و بعد از آنکه وضع حملش نزدیک باشد

مذنب

روز نشود و هفتاد و بیست و روزی که بر او رسد بر خود یا بر ولد خویش از روزی که بر او رسد
 و قضا کند و هر چه در حد احتیاط باشد و مطلقا باید قضا کند بنا بر احوط **ج** و در حد احتیاط
ج قدری بکشد و بخواهد و نمیشد و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 بلکه بعد از آنکه قضا کند که تا آخر از آن روزه ایست که بر او رسد و در حد احتیاط
 این قول ضعیف است و قاضی از آن روزه ایست که تا آخر از آن روزه ایست که بر او رسد
 غیر از آنکه در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 پس تا آخر از آن روزه ایست که تا آخر از آن روزه ایست که بر او رسد و در حد احتیاط
 این واجب است و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 ممکن است روزی که خود می تواند بود و باشد از قضا آن و قضا کند و در حد احتیاط
 در حد احتیاط یا بعضی از آن حالت ناخوشی بود و ماند حالت ناخوشی تا روزه ایست که بر او رسد
 و اینست تا آنکه **ج** قضا بر او واجب نیست لیکن واجب است از او بدهد برای هر روزی که قضا
 پس هرگاه در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 قدری از احوال روزی که باید در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 احوال باید بیکفیه بود یا جایز است قدری چند روز را بیکفیه هر روز **ج**
 اگر چه قدری در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 بیکفیه پس جایز است بیکفیه که بر چند فقیر یا نه **ج** جایز نیست بلکه
 بیکفیه از یک نفر و پس جایز است در حد احتیاط و در حد احتیاط و در حد احتیاط
 بلکه **ج** ظاهر آنست که با امکان طعام قیمت کفایت میکند پس قدری بیکفیه

در زکوة در راه و زکوة

میگوید پنج بار بلی زکوة بانها تعلق میکند پس هرگاه سکه طلا و نقره بواسطه کثرت
استعمال عیون باشد که در راه بماند بلی زکوة در آن سکه که کسی غیر از سلطان سکه را
در بیج شدنی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن بعد از بیج و کسی که سکه زر در آن
پس هرگاه عیون در راه بیج شود بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
سوی آن بکشد یا چیزی بر آن نهد یا نکند مثل آنکه گوشت بکشد زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
چ تمام اما میگوید صدق در راه و بیج بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
بزیاد کردن یا کم کردن پس گوشتی که بر در راه و بیج بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
انها را بپزند حساب میشود در بیج یا بیج حساب میشود پس هرگاه حساب در بیج یا بیج
بهمان قوی که گذشت در انعام پس هرگاه حساب در بیج یا بیج حساب میشود پس هرگاه حساب در بیج یا بیج
خودش یا بیج و نرسند و نماند و در راه بیج عنوان و بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
زکوة واجب نیست در انعام پس هرگاه حساب در بیج یا بیج حساب میشود پس هرگاه حساب در بیج یا بیج
طلا و نقره را بتبدیل کرد یا بیج در دست کرد زکوة واجب میشود پنج بار طلا
از زکوة ساقط میشود پس هرگاه در راه و بیج در دست باشد هر دو
و هر حساب میشود در بیج یا بیج بلی هر دو حساب میشود و زکوة در آن
از خوب و بد هر دو حساب میشود اگر چه جوان بزرگ تمام زکوة از بیجها خالی نیست
از قوی پس در راه و بیج در بیج و زکوة در آن حساب میشود یا بیج در آن
حساب میشود پس واجب نیست زکوة بر کسی که مالک باشد صدقه هم و بیج

و در بیج

در زکوة غلات است

و واجب نیست هر زکوة بر کسی که مالک باشد و بلی در راه و بیج بماند بلی زکوة
در راه پس در بیج و بیج معشوش زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
زکوة هرگاه مقدار خالص از طلا یا نقره بقدر رضای باشد و بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
تمام اما میگوید صدق در راه و بیج بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
معشوش را فاش باشد و شک کند که مقدار خالص انها اضافی هست یا نه
چکند چ احوط اگر بیج باشد قوی و بیجی که در دست بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
پس هرگاه شک کند در این که زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
چ احوط ایستاده و بیجی کند پس زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
دهند پس قرض کنند می تواند شرط کند بر قرض و دهند که زکوة با او باشد
در عقد قرض یا بعد از دیگر یا بیج نمیتواند و این شرط صحیح نیست و بلی زکوة در آن
دیگر باشد پس میتواند قرض گیرنده شرط کند در عقد دیگر یا بیج بلی زکوة در آن
زکوة بر قرض گیرنده ادا زکوة و بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن

در زکوة غلات است

فصل در زکوة غلات است بدانکه واجب نیست زکوة در چیزی که از زمین
روئیده میشود مگر در حبس و اما خرمای و موین و کنه و چون پس
سلت که از اجوبه بیج میگویند بفارسی هر زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
سلت قبی است از جو پس زکوة در آن پس غلن زکوة در آن بماند بلی زکوة در آن
کنند بدست پس زکوة در آن پس چیزهای که از زمین میرویند غیر از جو

در زکوة غلات است

زکوة در آنها واجب است یا نه چنانچه بلی و عیال و از اینها که کمال و وزن میشوند
 زکوة در آنها مستحب است مثل بوی و زرق و عدس و ماش و مثل اینها املد و بقیه
 و بقول و چیزها اینکه بایان بگویم و فاسد میشوند مثل موی بز و مضار و مثل اینها
 زکوة در آنها مستحب نیست **فصل** بدانکه مستحب است در زکوة غلات و امر
اول نصاب است و مسق و ان بیع و سق است و وسق شصت سلت و وساع
 چهار دسات و در هر طل است و ربع و طل و طول عراقی و طل عراقی حد
 می در هر طل است و قدر هر سهم که شش پس واجب نیست زکوة در هر طل که وزن آن
 از یک مقدار کمتر باشد و لو حیثی که پس نصاب غلات است شش و شش و در هر
 چه قدر میشود چنانکه در بیت من الا جعل و بیع و مثقال هر یک پس خان و ^{حال} و
 هر یک چهار کف و شش مثقال است پس در زکوة غلات غنوی است
 یا نه چنانچه غنوی نیست و نصاب اول هر چه در او در باشد و لو از این زکوة او از هر
 بد دهد پس غلات چه وقت باید بقدر نصاب باشند که زکوة در آنها واجب باشد
 چ و قتی که خشک شد و در او هر چه بیاورد که کم و جو و از اینها صدق باشد
 پس زکوة چه وقت بر غلات تعلوق میگردد چ و چو کند و قتی که از هر
 است شده و نقل و قتی که سرخیار از آن شده و در آن کوفه و قتی که غنوی شده
 زکوة غلات چه وقت باید داده شود چ جان است تا خیر اخراج زکوة تا آنکه
 جو کند و باران کند و ضرر از این برین و مو نیز اشک کند که تا تابو تا آنکه

جلد سوم

در زکوة غلات است

بعد از وفات و دفع الوقت بود جائز نیست پس جائز است زراعت کار و هر چه
غرض عقلانی زراعتش در امر و مال نکند یا اینکه بداند که بقدر مضایب و بیشتر آن
چنانکه بعضی از سالها که جمع زراعت بعضی نذر و چنین میکنند یا نذر هر کار ممکن است
به همان حال زکوة آنرا مستحق بدهد یا اینکه تقصیر از بر او و نگیرد و آنرا بر او
او حاصل میشود و اگر چه مستحق از آن همه اعراض نماید پس زکوة غلات بر وجه دیگر است
چون بر کسی واجب است که حوض زراعت کرده باشد یا بسوی دیگر مالک زراعت شده باشد
پیش از تقبی و حوض زکوة بر زراعت پس سال اول که زکوة غلات و بعد از آن
چند سال نگاه داردی کند آنرا زکوة بر او هست چنانچه سال اول که زکوة غلات
نذر دیگر زکوة بر او نیست و لو چند سال بماند فصل پس زکوة در هر چند از غلات
واجب میشود در هر قدر که بماند بعد از نذر دادن حصه سلطان هر کار زراعت
در اراضی خاصه باشد که سلطان از آن حصه میکند پس حصه که خارج میشود
و قبی است که سلطان عادل داده شود یا مطلقا یا مطلقا خارج میشود و لو بظلم
مخالف که مدعی امامت است بدهد پس حصه که سلطان جائز شیعه میکند
از زراعت مثل این زمان خارج میشود یا نذر در جواز اخراج آن ناطق
مگر آنکه بعضی و غصبی باشد که همان بر او مالک نباشد یا بموجب باشد از نذر
قدیرت نذر اشان مالک بود و آن زکوة که نذر ابی هنگام تکلیف نذر و مالک
بماند زکوة حصه و غصوب یا حصه که از دستش نفاذ است و حوض سلطان شیعه

کتاب الزکوة

مس هرگاه در مثل یا حصه سلطان ضایع باشد و آن انضای نباشد
زکوة در این است یا در عیارة اعمی و ضایع که معتبر است در زکوة عمل
باید بعد از حصه سلطان زراعت با مقدار باشد که زکوة واجب شود و باید
با حصه سلطان نصاب باشد هر زکوة واجب است باید بعد از حصه سلطان
چه سلطان عامل که امام عصر باشد یا سلطان مخالف که ظلال اعداء
امامت میکنند نصاب باشد که زکوة در آن باشد پس هرگاه مجموع زراعت
مثل یکصد بیت من باشد که به نصاب رسید و بیت من را سلطان
بهره زکوة بود مالک نیست و اما حصه که پادشاه جانی رسید میگوید مثل
این از همه احوط ایست که ولو زراعت بآن حصه نصاب باشد و بدو آن
نصاب نباشد زکوةش را بدو دهد و لو از زمین از او اخذ خواص باشد
مخرج و لو از می که در در زراعت غیر حصه سلطان مثل قحط و الیای که
می گویند با سم خواجه و انرا واضی خواصی که در این زمان سلطان مشهور
میگرد و اجاره که زراعت کا و مید دهد بصاحب زمین اگر زمین ملک باشد
و ضایع نباشد و هر چه ای که بعد از تعلق وجوب زکوة است مثل زراعت
کن که در این زمان حصه زراعت با و مید دهند که بخیل یا اینها
مالک زراعت از زراعت بدو در انوقت اگر زراعت نصاب با زکوة
بدو دهد یا بدو در ملاحظه اینها نیز در کردن این مخرج زراعت

کند و هر چه

کتاب الزکوة

کند و هر چه شده زراعت اگر نصاب رسید باشد زکوة هر انرا بدو دهد
در مثل اشکالی است احوط از برای مالک حاکم کردن مخرج او اینکه
زراعت هر چه باشد هیچ چیزی یا زراعت حاکم از آن بدو زکوة
انرا بدو دهد اگر نصاب باشد و از برای محقق احوط اینست که حاکم مخرج
و در کند انهارا مالک اگر یا بدو شاق مخرج زراعت نصاب باشد
بگوید از مالک اگر بعد از بدو کردن مخرج زراعت هر نصاب باشد
فصل بدانکه در لغتی که بیاد آن یا اب نهر یا طولی تر زمین تو یا مثل
اینها عمل می آید زکوة در آن ده یک است و لو اینکه در باره نهر کاری و صا
کردن زمین و بنین و لهما البیل و مثل اینها از اعمال مخرج زیاد می شود
برای زراعتی است و زراعتی که بدو کلاب و مثل آن از الاقی که با آنها
اب بالا آورده میشود بتوسط انسانی یا حیوانی یا بخاریاب یا باد
عمل می آید زکوة در آن بیت یک است پس هرگاه زراعتی بدو شود
مذکور اب میخورد و عمل می آید زکوة در آن چه قدر است چ هرگاه بدو شود
مذکور مساوی اب میخورد زکوة در آن سه ربع عشر است و هرگاه بشود
بیک نخوی اب میخورد و بدو نخوی بدو مکرر مکرر زکوةش حکم آن نخوی
که غایت هرگاه در آن نخوی کمتر از معدوم حساب کنند پس هرگاه در آن
بر طولی تر زمین عمل بیاید اما همیشه هم یا بدو کلاب اب با و مید دهند و لو

و اگر طهر است
که از زمین
حق در آن
با و مید
بودن نمی

در مستحقین زکوة است

و بعد و صلاح آن و مالک دانسته باشد در زکوة بخرج کردن و مشرک بودن
در زکوة از اول و اول و بعد باید دانستن زکوة که قلم ندارد و باشد
هرگاه مالک ثمره فروخته آن را بعد از ظهور و صلاح زکوة بواجب است یا مشرک
چ زکوة بوضعی نیست بلکه بقره است و در جرم بجمع نسبت بان بجمع صد بلای
فمان اموال شکالی است **فصل** در مصرف زکوة بداند که مصرف آن چند قسم است
اول مستحقین اند که هشت صنف اند **اول** و **دوم** و **سوم** و **چهارم** و **پنجم** و **ششم** و **هفتم** و **هشتم**
کیت چ کیست که مالک خرج سال خود و عیالش نباشد و لو مالک فضل باشد
از اموال **ششم** هرگاه کسی قدری از استیاء و لوازم زندگی داشته باشد اما از
بواجیری نداشته باشد بجهت مخارجش زکوة دارن با و جایز است بخرج
جایز است زیرا که استیاء میشود بواجب فقیر و برکت معاشش از خانه خلایق
و مرکب سوار و لباس قالیخانه و زمستانه و لباس خیل و خست خواب و
و چیز دیگر مگر بآن احتیاج هست از اوقات البیت آنها را بجهت حال و مشرف
از حیثیت که و کیفیت پس هرگاه کسی هم از آنها داشته باشد لیکن خرج نباشد
فقیر است و زکوة بواجب است **سوم** هرگاه کسی خانه سکنه داشته باشد
لیکن و معیتان زیاده از قدر حلیتش نباشد بجهت قیمت زیاده آن بجهت
یکالش باشد و مکنش هر باشد که فروشد افتخار را و خانه کوچکتری بخرید
زکوة بیکریان چ جایز نیست زکوة بیکری چ **سوم** هرگاه کسی مشغول کسب

و کسب و فروش

در مستحقین زکوة است

و کسب و فروش نباشد اما اگر آلات صنعتش فروشد بقدر خرج یکسال او میشود
باید آلات صنعته را فروشد زکوة بیکری جایز است زکوة بیکری بقدر تمام خرج
سالش چ فروختن آلات صنعته لازم نیست و گرفتن تمام زکوة بجهت تمام
خرج سالش جایز است هرگاه کسی ملکی داشته باشد که مانع آن بجهت عاقبت
خرج سالش نباشد اما اگر آن را فروشد قیمت آن بقدر خرج یکالش یا بیشتر
باشد باید فروشد آن را جایز است فروشد و قیمت خرجش از زکوة بیکری **و** **چهارم**
از لازم نیست و جایز است تمام خرجش از زکوة بیکری **سوم** هرگاه کسی مال ثقیله
داشته باشد که بان کسب میکند در محلی که از آن حاصل میشود بقدر خرج سالش
نباشد اما خود مراد بقدر خرج یکالش یا بیشتر باشد باید مراد بخرج کند
یا جایز است او آنرا بکارد و کسب بان کند و تمام خرج سالش از زکوة بیکری
چ در چنین صورتی خرج کردن مراد لازم نیست و جایز است که تمام خرج
سالش از زکوة بیکری **دوم** کسیکه اهل علم باشد و قدری بکتاب داشته باشد
اگر آنها را فروشد بقدر خرج سالش یا بیشتر قیمت آنها باشد باید فروشد آنها
و خرج کند و جایز است فروشد آنها را و بجهت خرج سالش زکوة بیکری **و**
هرگاه بکتابها لازم داشته باشد و محتاج بآنها باشد بجهت تصویب عقاید
و تکمیل معارف و لا نه و تحصیل اسکام و غیره باجهاد یا به تقلید یا تحصیل
قوة اجتهاد یا امید حصول آن جایز است با وجود آنها زکوة بیکری بجهت

در مستحقین زکوة است

مخارج و اوصاف الغنیمة فی قیمت ان کتاب باشد هرگاه شخصی در عیبه
قوان و قدری کتاب اربعه داشته باشد که قیمت آنها بقدر خرج یکسال
یا بیشتر باشد جایز است زکوة بیکدیگر یا نه در جملہ کوفتن زکوة در این
تاملی نیست کسیکه مشغول تحصیل علم باشد و بتواند با تحصیل علم
که سود بکند بجهت مخارجش اما کس که درین شان او نباشد و اعتبار و التمسک
بحدی باشد که اگر بکند در انتظار خوار میشود جایز است از سبک او
زکوة بیکدیگر و فقیر است بهرین که مال از خرج سال خود و عیال خود نیست
یا نه مالی فقیر است و جایز است زکوة بیکدیگر و لو قادر بر کس باشد بجهت
شان کس که درین نیست هرگاه طالب علم بر تبه نباشد که کس را
بجالت نباشد جایز است کس نکند و فقط مشغول تحصیل علم باشد زکوة
بیکدیگر یا نه در صورتیکه بر تبه و در جبهه نبوی رسیده باشد هرگاه
تحصیل علم میکند که تحصیل آن بر او واجب است جایز است زکوة بیکدیگر
و اما جوانی که کس کوفتن زکوة بجهت تحصیل علم باشد مشکل است
جایز است شخصی بیشتر اوقاتش را صرف کند در عبادت و عبادت و محرم
غیر تحصیل علم نبوی بیکدیگر تحصیل علم که تحصیل آن در وقت کس کوفتن
باشد و زکوة بیکدیگر و بصحت عیشت خود یا نه ظاهر جایز نباشد و
کس کوفتن زکوة برای اشتغال عبادت مستحب که فائده انباشت

مستحقان
تحصیل آن

علم باشد

در مستحقین زکوة است

مثال علم نباشد کسی که کامی میکند لیکن دخل کسبش باندازه خرج سالش نباشد
جایز است زکوة بیکدیگر یا نه بل جایز است بجهت مخارجش و بیکدیگر و بیشتر کسی که
کس نباشد باشد اما قدری از خرج سالش داشته باشد چه کند بجهت مخارج
و بیکدیگر و بیشتر کسی که هیچ چیزی از مخارج سالش نداشته باشد چه قدر
جایز است زکوة بیکدیگر و لو اینست که از مقدار خرج یکسال بیشتر زکوة بیکدیگر
و لو بیکدیگر یا نه بیکدیگر لیکن بکوفتن بیشتر از خرج یکسال واجب نیست
کسی که ارعای فقر میکند به مجرد ارعای او جایز است زکوة باو و بیکدیگر یا نه
هرگاه با او ارعای او قوائی باشد که موجب فقر فقرش باشد و بیشتر هر غنی
نبوده بغنی که محتاج باشد بقای آن تا وقت ارعای او از برای فقر ظاهر او
قبول میشود و جایز است زکوة باو و بیکدیگر هرگاه با او فقر قوائی
بر صدق او نباشد جایز است زکوة دادن باو یا نه در این صورت تا انچه
حاضر هست که قطعاً فقیرند یا سابقاً فقیر بوده اند و الان مشکوک است حالشان
بدرشان زکوة دهند و باو دهند بلی اگر این هر دو را نباشد جایز است بیکدیگر یا نه
که فقط ارعای فقر میکند لیکن باندازه فقرش از حالش که غنی فقر و حاصل
مس زکوة که فقیر را میدهد لازم است اعلام کردن او که زکوة است یا
ج لازم نیست بلکه کفایت میکند دادن فقیر بجهت زکوة بعنوان تملیک
باو یا نه و چه دادن را بیان کند بلکه سزاوار است رسانیدن زکوة به

در مستحقین زکوة است

کسیکه صاحب بری باشد و از گرفتن زکوة حیا میکند بعنوان حله و هدیه یا
س هرگاه بود هنده زکوة معلوم شد به اینکه به کسیکه زکوة دارد مستحق نبود
 چه بکند اگر هنده زکوة حاکم شرعی باشد و از حیث حکومت شرعی زکوة را
 داده باشد نه از باب نیازت مالک و ممکن نباشد پس گرفتن چیزی که در
 ضامن نیست و لو به مجرد اعلای فقر داده باشد و نه مالک هم بوی شده
 بدادن زکوة حاکم و اگر هنده زکوة خود مالک باشد ظاهر از معاشش بر
 نیشود و وقتی که معلوم شد فقیر نبودن کسیکه زکوة باو داده و لو شخص
 احوالش کرده باشد و به مجرد او عائد او باشد پس اگر ممکن نباشد پس
 بگیرد و به مستحق بدهد و الا در مرتبه باید زکوة بدهد **صنف**
 عاملون علیه المستند یعنی کسانی که معی می کنند در جمع کردن زکوات
 و حفظ آنها **چهارم** مؤلفه و نویسنده اند و ایشان جماعتی هستند از کفای
 کتب دین زکوة بایشان استمالت کرده میشوند که امداد کنند مسلمانان را **پنجم**
 فی الرقاب است باین معنی که عید مکاتب هرگاه عاجز باشد از اداء مالکانه
 از زکوة باو بدهند بوی بدهد و در شود یا بدهد که پیش از اداء باو بکند
 از زکوة وقت او را بوی بدهند و از ایش کنند و هرگاه مستحق بوی باشد
ششم غار و موند یعنی کسانی که قرض در بر باشند از زکوة قرض ایشان
 را اگر شود بشرط آنکه خطی بدیون نتوانست باشد ادا کند و مالی که قرض

بسته
 هر چند که
 از وجه زکوة او
 خریده شود و
 کرده شود

کوه روز

در مستحقین زکوة است

کوه در حرف در معیست هم نکرده باشد **هفتم** فی سبیل الله است و مراد از آن
 هر امری که در سبیل مسجود و در سبیل ساختن و اعانت اهل علم و حاج و زکوة
هشتم ابن سبیل است و مراد بیا و مسافر نیست که حاج شد باشد در سفر چنانچه
 که برساند او را بوطن و لو در بلدش غنی باشد **فصل** در احوال و احوال است که معیارند
 در مستحقین زکوة و آنها چند وصفند و **اول** ایمان است و عبای قبیح و
 اند و ظاهر این وصف **دوم** عدالت است بنا بر احوط بلکه معین است ندان زکوة
 بکسی که ندان زکوة باو اعانت بواشر باشد یا ضانی باشد یا ضلی یا مشکو
 باشد بعنوان دیگر از عناوین مجرب و وصف **سیم** ایستادگی و اجبا لنفقة و کوه
 نباشد **س** هرگاه واجبا لنفقة شخص قرض را بر باشد جایز است از زکوة قرض را
 بدهد یا **ف** بل جایز است و دادن زکوة بواجب لنفقة که جایز نیست تا سهم
 فقر جایز نیست نه بعنوان دیگر **س** جایز است از برای مالک که زکوة را صرف
 عیال واجبا لنفقة خودش بکند بجهت توسع بر ایشان یا **ف** جایز نیست و
چهارم ایستادگی هاشمی نباشد هرگاه زکوة در هنده غیر هاشمی باشد **س**
 هرگاه هاشمی مضطر باشد جایز است از غیر هاشمی زکوة بگیرد یا **ف** در مضرت
 میسر اکل میت باشد جایز است بلکه حلیت زکوة غیر هاشمی بی مجرب که از غیر
 از هاشمیین خالی از قوی نیست **س** هاشمی جایز است منتفع شود از زکوة
 غیر هاشمی از غیر سهم فقر یا **ف** بل انتفاع هاشمی از قرضی از زکوة دیگر

کتاب الزکوة فی التحقین

فی سبیل الله جایز است ولو از غیر او باشد **مس** هاشمی گویند
که نسبت داشته باشد به ما هم از طرف پدر نه مادر و پیاپی **مس** هاشمی میگویند
همیکو ظن غالب باشد جاشمی بودن یا بشیاع برسد یا نباشد قانو و طهر شود یا نه
زکوة دادن با وجوه و شیوه و غیره جایز نیست **مس** به جود اهل اگر در خون و غیره باشد
هاشمی زکوة دادن با وجوه و شیوه یا نه **مس** حرمت معلوم نیست هرگاه ثابت شود
فصل بدانکه در میان غیب اهل علم عمر عیسی را هم مثل این رفتار جایز است از برای
مالک اینکه خودش یا وکیلش زکوة را بدد و جایز است بجهت بدد هدایز بابت
ولايت **مس** هرگاه بجهت مدعا بکند زکوة از مالک کند و بجهت او مالک بپوشش کند
یا نه **مس** وجوب اجابت او معلوم نیست بلکه بجهت انیت که به جهت بدد هدایز و مالک
نکند خودش **مس** اطهار دادن زکوة بهتر است یا دادن در خفتاب **مس** در پیست
بودن اطهار صرف زکوة واجب بر اطفا، ان فی الجاه **فصل** بدانکه واجب نیست
دادن زکوة به همه اشیاء مذکور و باین معنی که زکوة را تقسیم کند بهشت و جهنم
جانی را صرف کند در یک سو یا در عوارض مذکور و بلکه جایز است از برای شخص که هر چه
زکوة بدد مدارش میاید هر آنرا در یک سو صرف کند مثل آنکه در فقر بدهد بلکه
جایز است هر زکوة را بیک نفر صرف بدد و تقسیم بر فقراء متعدد نکند و مستحب
دادن زکوة چهار یا بیان مثل شش فقره صاحب بود و مستحب است زیاده و زیادت
با اهل فضل و خودشان و اشخاص با جبار و غنت **فصل** بدانکه هرگاه زکوة در یک

زکوة مصرف

کتاب الزکوة

زکوة مصرفی نداشته باشد حتی فی سبیل الله جایز است نقل از بهاء طهر راشدن در تلف نشدن
ان بجای دیگر که مخفی در باشد **مس** هرگاه مصرف زکوة در بدل خودش محض باشد **مس**
و فقره در بخاندان جایز است کرده محل خودش حرفش فی سبیل الله نکند و نقلش بخاندان
کند که فقراء هست و فقر او بدد هندی یا نه **مس** جایز است **مس** هرگاه در بدل زکوة فقر او باشد
جایز است زکوة را از آنجا نقل کند ببلدی دیگر و فقرای آنجا بدد هندی یا نه **مس** مسئله
خلافی است لیکن اگر بعد از نقل فقر او را در جزییت زکوة بکوی بمالک و جزییت و ثمره
طلاف و مستحقان فی است لیکن اگر بعد از نقل و ابراست یکی اشره و نقل و ثروت
ان معلوم نیست در رمضان بودن اگر نقل ان موجب تلف یا فساد زکوة شود **مس**
اخری کسیکه میگوید نقل جایز نیست غرضش اینست که گناه دارد و اگر زکوة تلف یا فساد
شد مالک ضامن است و باید بدل زکوة بدد و کسیکه میگوید جایز است غرضش اینست
که گناه ندارد و اگر تلف یا فساد شد غما فی نیست و بیکر از مالک ساقط الیکر هر دو
قابل قبول دارند که اگر زکوة سالم رسید ببلد دیگر و صرف مستحقین آنجا شد جزییت
و بیکر زکوة بمالک نیست لیکن گناه بر او باقی است بنا بر قول بعدم جواز نقل **مس**
بدادن زکوة بجهت مدد و مالک بوی میشود یا نه **مس** هرگاه مالک زکوة را طرد بجهت مدد
از بابیت و کایت او مدارش بوی میشود بجهت دادن و لو هتو بجهت مدد صرف بکر باشد
زکوة را در مصرفش بلکه و اگر تلف شود زکوة بجهت مدد و اصلاح بر مستحق میسر و اعا اگر
زکوة را بجهت مدد یا غیر بجهت مدد بر وجه نیات در مصرف قاصر نشد بوی فسر

در بیان اینکه خرج چیست

والسالك وابو التيمال ان كنتم ائمتكم باكلنا وما نزل على عبدنا يوم القدر
التقى الخصال والاسماء على كل شيء من قدره بذكره حتى ماليت كخداوند متناك
واعتب كره استوار بر بند كاشی بر مال وخصی زبانی بی هاشم که در مقام اقل
و اهل فضل اند جوض منع ایشان از حق و اسباب رعایه لشانهم و عطا الله لهم
و شتر است ایشان را حق بیجا و تعالی که ادا حق ایشان را از نهال هم قوی و در
در این شریف و مقرون کرده است در آن ذات مقدس خود را با ایشان در حق
برای تاکید در لفظ اصدقه و و سخی که منزه است از آن ذات بی علم از حق
جمع صفات کمالیه و محض اجلال این طایفه عظیم القدر اظهار و شرکت خود با ایشان
در این حق نموده و آنست بجهت حق که برای خودیش کار داده و مکرر اولاد و ائمه
محض اکرام و بی خود حق خود را برای او قرار داده و لایس و هیچ و حیرت از حق
و حق خداوند متعال عوجه حضرت حق حاجی ببالیه مخلوق نذر به قال
من نزع من ان الامام يحتاج الى ما في ايدي الناس فهو كافرا من
الناس يحتاجون ان يقبل منه الامام يعني كافرا من كسبه كان كنه
که امام معتر محتاج است ببال مردم بلکه مردم محتاجند که امام اذنا ایشان قبول
کنند تا سببان مستحق الطاف و عنايات خداوندی شوند و علی کل حال محسوسه
چیز واجب است **اول** عناشی که از کفایت دست می آید و از آن است که در
مفتوح العفو و و هم معدن است و آن چیز عظیم الفائده است که خداوند سبحان

خلق کرد و بدو

کتاب الخمس در احکام معاش

خلو کرده باشد ترا در زمین ظاهر باشد یا پنهان و ز حیوان باشد نه گیاه است
مطلق و لو مایع باشد مثل لفظ و قیاس و صومیا که آنها هم معدنند **س** معتر
که کل مرخیت لباس بر لبان و نیک میکنند و کل مرخی و نیک معدنند یا نه **بل**
ظاهر اینها هم معدنند و خمس برینند **س** سنک اسباب و سنک چقا و معدنند
یا نه **ج** معدن نیستند **س** کج و بر یک و کل مرشور معدنند یا نه **ج** در بود
اینها از معدن قائل است **س** بر خمس معدن بصاب معتبر است یا نه **ج** بل
معتبر است **س** بصاب در معدن چه می است **ج** در قنمان دو و جبر است یکی
بصاب عاقل و نقره و در دو و جبر یکی اینست که بصابان بیست و نیا است **س**
خمس در معدن پیش از اخراج مؤنه است یا پیش از آن **ج** ظاهر ابعلا از اخراج مؤنه
یعنی خرج بیست و نه در آن و صاف که نش پسر که بعد از بیست و نه در آن خرج
بصباب بر سید خمس بر آن نیست **س** کتا است و آن مالی که بغیر و و نیا
شده باشد و لو طای یا نقره نباشد بباو اظهر فی الجمله و لو آنکه در زمین هر مدفون
نباشد بباو **س** مالی که بغیر و نیا شده باشد در جابغیه مستور یک
کج است یا نه **ج** کج نیست بلکه در صد و کج معتبر است و غنی از سبب و اخلاقی
نعمین بلکه داشتن آن در جانی که عاده مال و له یا نیکند از نه مثل نه در جنت یا
در دوزخ یا سقفه یا مثل اینها **س** اموالی که پیدا میشود در زمین یا آقا خراب
شده و زمینهای فروخته و معلوم نباشد که از روی قصد آنها را زمین کرده

کتاب الحسن

طهارت از حدت و غیبت میشود و مثل پولی که جماعی میدهند بخواهند از آن
یا پولی که میدهند بخرند بشود که لباسش را بپوشد و مسکن بخرد و کس
باز بخواهد و مقدورات غار و درخت و زکوٰه میشود قطعا داخل مؤنه
س خرج خرج داخل مؤنه است یا نه بلی داخل مؤنه است هرگاه که
سال خرج مستطیع بشود و خرج را بیاورد **س** هرگاه از خرج کسب
سال مستطیع نشود بگذرد خرج هر سال آخر سال اخیر بدد بعد
اگر بقیه خرج خرج ماند بگذرد و اگر عیال خرج نکند باید بگذرد بقیه سال اخیر
هم بدد بعد چون زیاد از مؤنه اوست و بقیه عیال خرج نکند **س** که او
و بقیه عیال مالی یا او اصابه که بصری مال بماند از مؤنه عیال
س بلی اینها هم از مؤنه است **س** عبادت مالی مستحب مثل صدقه دادن و غیر
و باریت و مجلسی و غیره و دادن و مثل اینها از مؤنه است یا نه هرگاه که
اعمال مذکور شخص ثالم میشود و قلبا بلی که شاق باشد تحمل آن باریت
او نقص حاصل میشود و لو مثل دفع بلا صدقه یا الزام است اینکه مردم را
بخیل حساب کنند یا بمقتصد یا نه او را نسبت میدهند و مثل اینها
از مؤنه محسوبند و اگر داخل بودن آنها در مؤنه قاطع است **س**
کسیکه خانه یا زن نداشته باشد جایز است خرج چند سال را جمع کنند
و خرجی بدهند برای اینکه خانه بخرد و زن بگیرد یا نه در نهایت که جایز

کتاب الحسن

که جایز باشد چونکه خرجی بعد از مؤنه است و خانه و زن و داخل مؤنه اند **س** کتاب
مؤنه است یا نه هرگاه که بلی باشد که شخص محتاج است برای نصرت کردن
عقاید و گرفتن احکام دین بلی بدهد یا بقیه از مؤنه است و اما قس آن و کتاب
کتاب عیب مثل باقی امور مستحب اند که حکم آنها بیان شد در جواب سئوال
پیش **س** الا صنعت و حرفه داخل مؤنه اند یا نه بلی اگر حرفه بزرگ
شخص و ایش است بدانشق آنهاست داخل مؤنه اند و اگر بایدها
بدد **س** چیزی که زاید میاندا از اقوات که در رم در خانه ضبط میکنند
برای تمام سال مثل کدوم و بویج و سرخ و سایر لوازم خانگی
بدد یا نه بلی باید بدد **س** اگر قرض از مؤنه است یا نه **س**
هرگاه در سال خرج مالی قرض کرده باشد و صرف کرده باشد در مؤنه همان سال
بلکه ولو تلف شده باشد یا صرف نش کرده باشد در غیر مؤنه همان سال مثل آنکه
بان مال قرض سال گذشته را آید کرده از مؤنه حساب آنچه مصرف کرده
صاحب مال ممکن بود یا نه **س** اگر قرضهای سالهای گذشته
مؤنه است یا نه بلی از مؤنه است چه در خود همان سالها ممکن بود یا
از او یا ممکن بود و او آید کرده باشد چه آن قرضها صرف کرده باشد و چه
همان سالها یا نه و چه تاخیر او عیال یا نه و چه قرض گرفتن و صرف
سالها آنچه احتیاج باشد یا نه لیکن در این صورت عیب است آنکه مال

کتاب الحس

غیر از آن که از مستی است و این ملک نباشد داشته باشد صاحب کاه اغان اعراض
 وین باشد مثل آنکه بان ملکی خرید باشد که فعل او را داشته باشد
 در چنین صورتی محسوب بود و از وین از مؤنه مشکلات بلکه او را
 وین سال هر کاه حرف مؤنه نکرده و هیچ چیزین معنی بود هم شکل
فصل بدانکه در خمس حول معتبر نیست بلکه تا خریدن در خمس ارباع
 مناسب جایز است تا آخر مال اگر احتمال دهد عمل مدنی خرجی که بان چنین
 از پنج زیاد نمایند **س** هر کاه پیش از آنکه شش سال وقت حصول پنج نور
 خمس را بعد از خرجی برایش عمل اند در وین سال که بعد از آن خرج چیز
 از پنج باقی نماند جایز است چیزی که داده پس بگوید یا نه **س** اگر چیزی بگوید
 که داده باقی است بله حق دارد پس بگوید **س** بعد از آنکه حاکم سال بعد
 در دادن خمس واجب ایان **س** تجلیل احوط است اگر چه تاخیر هیچ ضرری
 شرعی هم جایز است ما را میگوید بعد از آن وقت که در او خمس نیست
ششم از چیزهایی که خمس بر آنها هست و معنی است که خرید
 باشند از کافری و مسلمانی **هفتم** مال حلالی که مخلوط باشد
 حرام و معلوم نباشد مقدار حرام و غیر صاحب اغان **س** هر کاه قدر
 مال حرام و صاحبان معلوم باشد چه کند **س** مال را بجا می بیند
 و چون در مال مشتبه اند با هم مصالحه کنند با اختیار خودشان بنا

و در مورد

کتاب الحس

س هر کاه قدر مال و صاحبش معلوم نباشد چکنند **س** فقراء
 بد دهد هر کاه مایوس باشد از اینکه صاحبان معلوم شود و بر اثر اینست
 که وقت دادن نیست خود را ببرد و کند وین قدر از مالک محسوب و امام **س**
 در صورتیکه قدر مال حرام معلوم نباشد که باید خمس تقییر بد دهد و صورتیکه
 قدر مال معلوم باشد اما مالکش معلوم نباشد که باید صدقه بد دهد جایز
 که خود شخص بد دهد یا بداند که شش قسمت کند **س** جایز است خوردن و آشامیدن
 و در بعضی محاکم شرعی لازم نیست اگر چه احوط اینست که هر کاه بجا آمد بد دهد
 از آن از او بگوید در صدقه دادن **س** خمس تطهیر را بگوید بد دهد
 مصرف آن مصرف باقی است **س** در صورتیکه وقت میدهد باید
 بگوید بد دهد **س** فقرای شیعه بد دهد **س** جایز است صدقه را به بیگانه ها بشمارد
 یا نه **س** محل تا مال است **س** هر کاه مالک مال معلوم نباشد اما مقدار آن
 معلوم نباشد چه کند **س** مقداری مال بد دهد که یقین بداند فعلی آن
 مقدار را ببرد یا یقین داشته باشد که پیشتر مالک آن بوده اگر چه فعلی آن
 داشته باشد که بگویند مال او یا ندانند یا در امان معتبره بر افعال نباشد
س هر کاه معلوم نباشد مال در جماعت غیر محصور چه کند **س**
 حکم آنطور نیست که اصل مالک معلوم نباشد **س** هر کاه مالک معلوم باشد
 در جماعت محصور چکنند **س** احوط اینست که خود را از آن جماعت خارج کند

ان را که مستحب است

هرگاه احوال اندهد جاهل بقدر حرام او مال اینکه بقدر حرام است
 و بداند که زیاد تر است یا کمتر است یا احوال زیاد و نقصان هر دو را بداند
 چه کند در اینجا حرام نیست بلکه مال حرام محمول المالك و اگر
 پس باید هر انرا تصدق بدهد که در صورتیکه یقین داشته باشد باین
 بودن آن بر حرام و اگر چنانکه حرام ظهور در صورتیکه احتمال بدهد اینکه
 مال حرام بقدر حرام مال است نه هر صورتیکه یقین باین زیاد بودن آن
 بر حرامی که بودن آن از حرام داشته باشد **س** در وجوب حرام
 بودن مال شرط است یا نه **ج** اما در حرامی که غرض و قصد ظاهر
 شرط نیست و احوط بلکه اقوی نیست که در حرامی که غرض و قصد ظاهر
 شرط نیست مثل غنیمه و مال غلوط حرام و نه هر صورتیکه کافر در حرام
 و فاضل مؤمن از ارباب مکاتب **فصل** در قیمت کردن حرام و بیان حق
 مستحق است بدانکه حرام شش قسم میشود بنا بر وجهی که قیمت
 خداوند تعالی تبارک و تعالی جل شانده و مال قیمت برای اعطای معرفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و مال قیمت برای اقامه نظر بر حرام و سبب
 ایقامه و سایرین و اینها و السبیل اندازنی هاشم **س** سید را به حرام
 استحقاق میتوان قسم کرد یا نه **ج** هرگاه قرائتی از خارج معینه مظهر
 بقدر مشروط باشد و سابقا هم غرض نبوده جایز است **س** در احوال

محمد بن طاهر

و این قسم اول است
 حضرت صاحب الامر

حس شرط است گفتن بسید با فکر این وجه حرام است یا اینکه اگر مستحق
 بود اگر مستحق نیست و گفتی بر تو حلال نیست اینها هر دو خواند و شرط نیستند
 بلکه شایسته است که حقوق ما ذات و احوال احترام و امتنان با ایشان
 بعد از احوال استحقاق **س** تقسیم سه قسم است اخیری بر وجهی که در حرام
 یا نه واجب نیست و واجب بود تقسیم هر سه بر وجهی که تمام احوال یا نه
 جایز است که سه قسم اخیری بیک نفر بدهد بیک تقسیم با امکان احوط
س مستحق چیست **ج** کسیکه نسبت داشته باشد بعبودیت المطلب
 هاشم نه طلب بود هاشم از طرف پدر و اگر از طرف مادر نه طلب
 داشته باشد بعبودیت المطلب حرام از برای و حلال نیست و قصد بر احوال
 بنا بر وجهی **س** در مستحق حرام چه معتبر است **ج** ایمان بعبودیت
 و فقر حرام بایستاق و عدالت معتبر نیست باینکه اگر در حرام
 بر کتاف باشد و اگر بقیع دادن جایز نیست **س** در حرام دادن
 چه واجب است **ج** واجب است وقت حرام دادن نیت کند حرام را
 بقصد مستحق بدهد **س** سه قسم از حرامی که بر اغیار و امتیاز
 خود مالک به مستحق بدهد یا نه **ج** حرامی که قولیت اگر چه احوط دادن
 بجهت جامع الشرایط **س** سهام امام چه کند **ج** احوط بلکه اقوی
 اینست که به حجت بدهد که هر جا و صلح میداند صرف کند **س** فصل

کتاب الخمس

از بدل مال و بدل مال جایز است یا نه **مس** هر که نقل از معلوم نیست
و همین قدر که خمس به مستحق رسیده مالک بوی ذمه میشود و لو مستحق
غیر ببلد مکلف و بدل مال باشد **مس** هرگاه نقل کرد خمس را از بلد خود
یا بلد مال و تلف شد مالک ضامن است یا نه **مس** حکم جایز نیست که گذشت
در کوه **مس** خمس متعلق است بعین مال یا بدنه **مس** فی اقسام خمس
متعلقند بعین لیکن از او ان غیر آن جایز است **مس** هرگاه از غیر عینی
که خمس متعلق گرفته بدهد یا ادا کند بعنوان قیمت بوی از غیر قیمت
واقعی و غیره یا بایسد حقا کند مقابل آن بزیادی بیاورد یا کم
یا نه **مس** مقابل آن بزیادی خمس ندارد و مال بقیه و اقلی محتسب میشود
بلکه هرگاه او را مالی فروخت بسید بوی از قیمت آن در زیر قیمت بید
خردید و معامله تمام شد بعد از آن میتوان ادا کرد که در زیر قیمت
خمس متاکنند **مس** جایز است سید مصالحه کند با کسی بیکصد تومان
خمس بدهد تومان مثلا یا نه و این مصالحه بدهد آن شخص ثواب تو مانع
میشود یا نه **مس** این مصالحه پیش از قبض صحیح نیست و بقیه مکلف خارج
میشود بلی هرگاه صد تومان را بقبض عید داد بعد از قبض
سید از مال مقبوض خودش باو برگرداند مدتش از تمام و بقیه خارج
میشود و این بخشش از سید صحیح است مثل سایر هدایا و بخششهای او یا نه

نموده

کتاب الخمس

و دیگران **فصل** سید مستحق چه قدر جایز است خمس بگیرد **مس** بقدر خرج
یکسال از غیر خود و عیال و ثلث بر او **مس** جایز است سید با خیر و بیکار بماند
و کسب نکند و از وجه خمس بجهت معاشش بگیرد یا نه **مس** در جوارز گرفتن خمس
کسیکه با خیر و کسب نکند و بیکار بماند نظر بر هر سه است چه اگر اقل شود و قوه کسب
او سبب مانع در خودش مثل بیوی و ناخوشی و مثل اینها یا نه غیر خودش مثل
مشری یا نه **مس** کسب باشد یا نه مثل انفاق اهل شود در مالکین و گرفتن خمس بر او
جایز است **مس** از وجه خمس خریدن کتاب جایز است یا نه **مس** کتب که محتاج
باشد بجهت تعلیم عقاید و یاد گرفتن احکام و بین باجهت یاد با تقلید جایز است
و اما کتب دیگر هرگاه نشان دادن آنها مانع باشد از سید باشد هم جایز است
غیر مثل قرآن و بعضی کتب ادعیه و کتب دیگر **مس** جایز است سید از وجه
سفر زیارت بروید یا مجلس روضه خلفی ترتیب دهد یا سایر امور متعلقه
جایز است یا نه **مس** بعد از آنکه از خمس یا غیر آن مالک و مؤمن شده شد گرفتن خمس
بجهت همین صرف مشکل است مگر آنکه غیر از کتب ثوابین محتاجات حاجت از او
دیگر یا انها داشته باشد که بترک آنها باعث خلل در معاش او شود **مس** کسیکه قدر
زیادی کتاب داشته باشد یا ده از مؤمنه اش جایز است خمس بگیرد یا نه **مس** جایز
هرگاه احتیاج با خیر داشته باشد **مس** هرگاه میتواند دفع حاجت خود کند یا خد
کتاب عارف یا سایر لوازم غیر ذی این **مس** هرگاه عاید گرفتن بر او حرام باشد

جایز است از برای خمس
از جوارز کتاب یا سایر
لوازم را

کتاب الخمس

جایز است پس غسل واکان از طایفه نقره بجهت طهارت نماز و پنجس و دست کورت
 جایز است باینکه هرگاه غسل واکان باشد که غسل لباس و چوب و فقر و استحقاق باید
 و غسل نشانه ای باشد که هرگاه نداشت باینکه در آن سر بریزد و نقصش
 او قایل شود و نداشتن آن جایز است و دست که بکشد و این فقره با سبب آنکه در وقت
 مختلف میشود و سبب آنست که بکشد و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 و قیاس است چون از مواضع است که هوای نفس و قیاس و سبب آنست که در وقت
 پس جایز است سید بعضی از مواضع و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 و فقره که هرگاه سبب آنست که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 این است که هرگاه سبب آنست که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 کتاب است بعد از خمس و سبب آنست که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 مال امام اند چنانکه در حال حیات و بعد از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 بیان فرمایند و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 شده باشد و چنانکه در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 تسلیم ملانان کرده باشند و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 مثل سیاهان و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 است و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 کفار و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن

در بعضی از آن

کتاب الحج است

از غیره جنگ با کفار و مثل لب صلب و کتیر خوشتر و شمشیر برنده و مثل انبار
 هر چه که غنیمت مییابند مثل امان و کفار هرگاه که در آن امام ۴ باشند جنگ کرده باشند
 و غیره است که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 ضیعت امام ۴ مثل این زمان است که جایز است که تصرف کنند در اشیا مذکور که
 امام اند باینکه علی جایز است که برای شمشیر و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 و در هر چه که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 مثل جایزه و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 فر و خن آنها و محتاج نیست در تصرف باند کردن بخصم و از امام یا دولت
 تصرف در علف که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 باشد جایز است باینکه علی جایز است که در وقت خود و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
 نداشتن باشد از صاحبان اصلی باشد مثل لب و روخانه و بعضی از آن و بعضی از آن
 بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن و بعضی از آن
کتاب الحج قال الله تعالى عز وجل وقل على الناس حج البيت من
 استطاع اليه سبيلا و من عجز عنهم فصدقة منهم و من عجز عنهم فصدقة منهم و من عجز عنهم
 هذا و من عجز عنهم فصدقة منهم و من عجز عنهم فصدقة منهم و من عجز عنهم فصدقة منهم
 سفر باید و من عجز عنهم فصدقة منهم و من عجز عنهم فصدقة منهم و من عجز عنهم فصدقة منهم
 که این آیه بر تفسیر و من کان فی هذه الحقی فی صوفی الاخره الحقی و من کان

در بعضی از آن

در احکام استطاعت حج است

در هر چه که شخص مستطیع شد بر او واجبست و لو بعد از بلوغ و مثل هر که کسی
از اهل شوهر یا از قول و غیره خود را استطاعت نداشته باشد لیکن مستطیع
در هر چه در استطاعت حج بر او واجبست **مس** هرگاه کسی خرج رفتن و جا
از بیرون مال حج را داشته باشد اما خرج بر کشتن بطریق نداشته باشد
حج بر او واجبست **یا** حج واجبست بلکه باید خرج رفتن و کشتن را داشته
داشت باشد مگر آنکه خود را قسده کشتن نداشته باشد بلکه عاقل و بالغ و
در انحصار باشد که در این صورت داشتن بخارج معاوضه معتبر نیست **مس** چنانچه ایستاد
که استغنا میشود برای شخصی با وجود آنکه باید و نه زیاده شخص مستطیع نیست
بیا آن فرمایش **ح** استغنا میشود برای شخصی هر چه که بآن حاجت در راه خود
بمعاش مثل خانه سکنا و بی وضعه کار و کسب محتاج باشد با و و لباس و غیره که
لا یقبح حال شخص باشد که شتر و لباس و غیره متعارف و اثمان البیت از هر دو
و ظرف و غیره آنرا از هر دو زن هرگاه حاجت با آنها داشته باشد بقدر که یقبح حال
خود را که با احتیاج و آنکه در نهاده و معشوقه و کسب علم از برای اهل علم و کسب
و ادوات صنعت کار و سایر وسایل حاجت آنها هر اگر محتاج با آنها باشد
و سایر چیزها آنکه محل حاجت با پس در صورتیکه با داشتن آنها آنها محل حاجت باشد
شخص مستطیع نیست اگر زیاده بر اینها بقدر کفایت سفر حج نداشته باشد و غیره

بیشتر در وقت

در احکام استطاعت حج است

نیشور و غیره وقت آنیها و حج کردن **مس** هرگاه عین مستثنیات مذکور **مس** از
لا یقبح حال شخص باشد لیکن بحسب قیمت زیاده باشد مثل آنکه یکبار بسکنا
شخص از توان قیمت داشته باشد و ممکن باشد که آنرا بفروشد و جایانصد
بقایه خود و خانه یا بقصد تولد لایق بحالش هم باشد و یا بقصد تومان
تومان دیگر صرف سفر حج کند حج بر او واجبست **یا** حج فرزند و حج
کردن واجبست اندک و هر **مس** هرگاه زمین مستثنیات با وجود حاجت
با و چیزی نداشته باشد مثل آنکه خانه یا اثاث البیت نداشته باشد اما بگوید
نقد داشته باشد جایز است خانه یا اثاث البیت خرید و حج نکند یا حج بر او واجبست
و خریدن آنها جایز نیست **ح** بعد از آنکه تفصیل بین دو صورتیکه نداشته اینها
موجوب حج شد بدینرا باشد و مابین صورتیکه حج بر او نباشد و یا جاره
یا نفقون امر بر سهولت بگذرد همیشه شدن از برای او باشد **مس** هرگاه
شخصی مالی بقدر حج داشته باشد لیکن نفسش اشتها داشته باشد بنکاح
و کفایت زن جایز است آن مال را صرف رفتن و حج کند یا واجبست صرف حج
کند و حج جایز نیست **ح** بعد از آنکه تفصیل بین صورتیکه ترک
سفر و حج موجب ضرر نگردد و مابین صورتیکه موجب ضرر نباشد **مس** هرگاه
مالی که حاضر باشد نزد شخص بقدر خرج سفر حج نباشد یا هیچ مال نقدی
نداشته باشد اما مدتی در کسی داشته باشد که بعد از انقضای آن مال

و طهر

در احکام استطاعت حج است

حاضر یا بقیه ای بقدر خرج سفر حج باشد واجب مطالبه کند از او و در غیر
 حج کند یا مطالبه کردن واجب نیست **حج** هرگاه وقت از آن دین رسیده باشد
 و در یون هم میدهند مطالبه حج واجب است و هم چنین واجب است هرگاه
 منتهی کند و اجبارش بود است ممکن باشد **س** هرگاه شخصی فعلی مالک مال
 باشد اما مالکش باشد قرض کند و اگر قرض کند بعد با سالی میتواند از آن
 واجب است قرض گرفتن حج کردن یا نه **حج** واجب نیست **س** هرگاه شخص
 مال غایبی داشته باشد که فعلی صرف او در حج ممکن باشد یا مال حاضر
 داشته باشد اما مشغول نباشد باشد فعلی یا در قرض باشد و هر دو
 از آن مؤسسه باشد واجب است که قرض کند و حج کند بعد از آن **س** اگر
 یا بعد از قرض متاع یا اگر قرض دین خود را از قرض خود کند یا نه **حج** یا اگر
 واجب میشود هرگاه مطمئن باشد که ممکن از آن میشود قرض گرفتن حج
 نباشد **س** هرگاه شخص مالی داشته باشد که کفایت حج کند لیکن قرض
 بقدر اتمال یا بقدر دیگر بعد از استنفاء قرض ماقی مانده کفایت حج نکند حج
 یا نه **حج** هرگاه دین مال مطالبه تا از آن مقدم است بر حج و اگر حاجت بیاورد
 و تفصیل است **س** هرگاه بر شخص دینی باشد که از آن خطی باشد یا
 مثل آنکه وقت از آن بعد از پنجاه سال باشد یا دینی باشد که طلبکار از آن
 میکند مثل مهر زمان حج بخواهد واجب میشود بدین مال که حاضر باشد و کتاب

در احکام

کتاب الحج

یا نه **حج** هرگاه اطمینان داشته باشد بیکم از آن وقت حلول اجل و مطالبه
 احوط اگر نباشد اقوی حج کردن است بمانی که دارد و اگر احوط اشکال است **س**
 هرگاه شک کند که آیا مالی که در حج کفایت سفر حج رسیده یا واجب
 و اگر نه یا نه **حج** مسئله و وجوب دارد احوط و اگر نه **س**
 هرگاه مقدار مالش را میداند اما نمیداند که در حج میکند یا مقدار
 اتمال یا نه چونکه میزان احتیاج سفر حج را نمیداند واجب تقییدش مطلب
 کردن کند یا نه **حج** احوط است تقیید کردن که اگر مالش وفا میکند حج کند
س هرگاه مالی داشته باشد که وفا بخارج حج میکند در عین حال
 میتواند آن را صرف کند در موردی که وقت و قوت حاج مستطیع
 نباشد یا باید نگاه داشته باشد تا وقت رفو حاج و حج بکند یا نه
حج بعد از آنکه از رفو سفر حج جایز نیست یا فایده و صرفه و بجهت
 و اگر چنین که سقوط تکلیف حج از او مشکل است **س** هرگاه عین را در راه
 بکشد و بخواهد حج بخواهد واجب میشود یا نه **حج** بلیه واجب میشود
 بیکم در مسئله تفصیل است **س** هرگاه شخص مال داشته باشد که در
 حج سفر حج بکند لیکن جاهل باشد بواجب بودن حج بر مستطیع یا
 غافل باشد از آن بعد از آنکه مال تلف شد عالم شد بفساد یا مستطیع
 حج بدو مستقر است یا نه **حج** بلیه حج بخواهد مستقر است و اگر نه

پیش از تلف شدن مال یا بعد از آن واجب است حج برای او بدهند اگرچه کشتن و نام کنند
مس هرگاه محتاج سفر حج باشد و در وقت حاجت و بین راه مالش تلف شود تکلیفش
 چیست حج چنانچه بخواهد و تلف شدن مال کفایت نمی کند **مس**
 در وجوب حج شرط است که غیر از حج خودی از رفیق و یوگشتن باشد باشد
 که حج عیالش را تا وقت برکشتن هم بدهند یا نه و در این مثل موقوفی عیال
 واجب التفقه است **مس** بل شرط است داشتن نفقه عیال و اجیل التفقه و اما غیره
 التفقه پس اگر در تولد اتفاق بود و حجی و شقه نباشد داشتن نفقه و استطاعت
مس هرگاه مال داشته باشد که وفا خرج سفر حج میکند از وقت و برکشتن پس
 میداند که بعد از برکشتن بوطین معطل میماند و چیزی ندارد که کفایت حج چنان
 نه مال و چیزی و نه کسی که بسبب آن دخل کند و واجب که افعال هر سفر حج
 کند یا شرط است در وجوب حج ماله که بعد از برکشتن از آن خرج کند یا کسی که
 با آن خرج خود و عیالش را تحصیل کند و یا قهر است در این خرج و عیال آنکه خرج
 سفر حج را بپردازد و شرط است باشد یا کسی که قهر حج را بپردازد یا نه
مس اگر عیالش را داشتن مایه الکفاة بعد از حاجت است مالی یا مملکی یا کسی که
 هرگاه وجوب حج عیالت استطاعت باشد نه بسبب بذر **مس** هرگاه کسی ماله
 که وفا خرج سفر حج کند و یا حاکم بکس بخشد برای آنکه با آنها حج کند یا بدو
 بگوید و اجابت قبول کند و حج کنند با آنها یا نه **مس** قبول کردن آن مال و حج کردن

و غیره

واجب نیست آنچه احاطه است **مس** هرگاه مالی بکسی نه دزدی حج یا نه **مس**
 کرد بعد از آن خودش مستطیع شد از بخواه و واجب ایان **مس** بکسی حج بخواه نیست
 حج بکس کفایت از حجة الاسلام میکند **مس** هرگاه غیر مستطیع بقصد احتیاج
 حج کرد بعد از مستطیع شدن بخواه و اجبت **مس** بل واجب **مس** بود و واجب
 که حج سفر حج بپردازد یا بکس یا نه **مس** واجب نیست **مس** جانور یا نه
 و در بیرون و یا آن حج کند **مس** جانور نیست **مس** هرگاه کسی از مال خودش مستطیع
 باشد و در نفقه عیالی اعمال حج را بخواهد یا نه یا کفایت بخواهد یا نه
 باشد و حج سفر حج را تحصیل کند و حج کند حجة الاسلام از آن ماله و استطاعت
 یا نه **مس** بل مستطیع میشود **مس** هرگاه کسی استطاعت ماله داشته باشد اما ماله
 باشد بخود بکس قدرت بر سفر نداشته باشد ماله یا سوار شود و شقه ماله بدو
 داشته باشد و او دخل حمل یا کند یا نه **مس** واجب ایان **مس** واجب
مس هرگاه شخصی عاجز قدرت بر سوار شدن میان حمل داشته باشد اما مالش و یا ماله
 کرد و حمل کند حج بخواه و اجبت ایان **مس** واجب نیست **مس** هرگاه شخصی مستطیع
 و برافرازد و یا بدو بعضی از حقوق و حیدر مثل خمس و زکوة و غیره را بخواهد یا نه
 را نکند و حج کند یا نه **مس** واجب ماله که در راه و یا حقوق واجب کند که بگوید
 و حج کرد معصیت کرده است اما محض حج است هرگز آن حقوق در زمره حج نیست
 نه در عین مالش و نه چنین است اگر در عین مالش باشد اما آن مال دیگری خرج سفر

چگونه **مس** هرگاه شخصی استطاعت داشته باشد حج بجا آورد و مستقر شده باشد باین
معنی که یکسال بماند و یک نفره و در تمام احوال جامع هیچ شرایطی باشد و صاحبان حج
نکرده باشند و بعد از آنکه حج بجا آورده شود حاجت بشود از اینکه خود حج بکند یا
از باب تکلیف دیگر عاقل باشد و واجب آنست که بکند که از برای حج بکند
یا نه **ج** یا باس از عذر ممکن پیدا کردن نائب میکرد حج باشد **مس**
از او باقیاء عذر تا آخر **مس** هرگاه بعد از استقرار حج بر شخص عاقلی که گذ
رفت بجهت اعمال حج در بین راه فوت شد بجهت اسلام از او بقتل میشد
یا ساقط نمیشد و باید تا بنی بکیرند بدین وجه که اگر کسی فوت شد و فامیکند
ج هرگاه بعد از اتمام و یا قبل شدن فوت شده باشد قضاء از او واجب است
و بعد از آنکه مرده باشد بنابر احوط **مس** هرگاه سنی حج کرد بعد از شهادت
یکی باید حج کند با استطاعت یا نه **ج** هرگاه موافق مذاهب خود شرع موجب جا
آورده باشد بعد از آنکه شیعه شده حج بجا آورد واجب نیست **مس** هرگاه شیعه
مستطیع از آن مرده و حج کر نشد شرط نیست یا نه و یا مرده و فوت شد
منعش کند از حج یا نه **ج** از آن زوج شرط نیست و حق منع هم ندارد **مس**
در وجوب یا حج بر زن مستطیع خود محرم از بر او که با او سفر حج ببرد
شرط نیست یا نه **ج** وجود محرم شرط نیست بلکه کفایت میکند مرد و خود بعد از
استطاعت مالی و عاقل بودن او از هر ضریبی بود عرض **مس** هرگاه کسی مستطیع

و دیگر چیزی بر او
و اگر پیش از فوت
سند با مسلم

اعاده

مذبح

شد و حج بر او فرض گرفت و حج نکرد و مالش تلف شد تکلیفش چیست **ج** حج بر او
باقی ماند و حج بخوبی باشد و بعد از آنکه حج بجا آورد و هرگاه فوت شد و حج
نیارد و از آنکه حج برای او بدهند **مس** حج که از مال میت بیرون میشود و از
تکلیف است یا از ثلث است **ج** هرگاه وصیت با خواجه حج از ثلث کرده باشد از اصل او که
حج بیرون بیاورد حج تمتع باشد یا قرآن یا افراد و اگر وصیت کرده باشد حج و معین
نکود از ثلث هم نیست از اصل بیرون شود و اگر وصیت کرده که معین از ثلث بیرون
شود واجب است از ثلث اخراج کند و اگر هر ثلث و فاکند و حج ساقط نمیشد
مس حج نیابقی برای میت از بلاد میت یا از بلاد که میت در آن مرده یا از بلاد استطاعت
باید داده شود یا از میقات یا از قرب مواقیف **ج** هرگاه میت وصیت حج کرده
بود فوق وصیت عمل میشود و هرگاه تعیین نکرده چون معارف استنباط از وطن
حمل بر آن میشود مگر آنکه در نیه بخلاف اراده آن باشد و یا عدم وصیت و اشتغال
در میت بجهت اسلام واجب قضاء و مناسبت حج است و از وفات میت باین اجد
و اقرب مواقیف اختیار و مختلف الحجه نیست و استنباط از بلاد میت بنابر معرف
واجب نیست مگر آنکه در غیر آن نائب پیدا نشود و احوط استنجاز از وطن
میت است مطلقا اگر چه حصول بر آن از برای او قضا حج از میقات
واضحات **مس** هرگاه بمیت حج باشد و توکله او را فیه نباشد بکفایت نائب
تکلیف چیست **ج** توکله مال و رشه است و اگر وصیت وصیت حج از ثلث کرده و چنین

باید

اتفاق بشود که ثلث و اربع نباشد و مؤخر خزان باشد که احوال حج از اصل واجب نباشد
یا ثلث نباشد حکم ثلث خلل است و حوط از برای در وقت صرف است در وقت
بیکه در بعضی صورتی صرف معین است بعد از وقت میت و کراج در وقت
او باشد و خول به ثمان سال اول حج و اربع برای او واجب یا تا خبر صلح است حج قاء
جای نیست با اسکان **س** هرگاه اشخاص متعدد را خبر میشود برای حج کرد و خبر
ایشان بوجه کثرت قبولی کنند تکلیف عین **ح** هرگاه بعضی در وقت بدارت و حد
بیشتر را خبر نباشند یا در همان اشیان قاصر باشد مثل صغیر و سفید و حج و حج
باشد که حکم احوال آن از اصل مال میشود و حوط ایست آنکه اگر بکثره باشد میشود
نیکوید و حج را بار میدهند **فصل در نیا بقا است حج است** بدانکه مشرعی
نیابت از هیت در حج واجب و مستحب و از حجی در وقت و در وقت واجب و در وقت
صور **س** شرط نیابت حج در بیان فرمائید **ح** در نیابت چند امر شرط است
اول بلوغ پس هیچ نیت نیا بقا غیر بالغ و لوم بود باشد نیا بقا و **ثانی** عقل
سیم ایمان **چهارم** عدالت یا وثوق یا اذن عمل **پنجم** در لسان احوال و احکام
آن ولو بیاد و اذن معلم باشد در وقت هر عمل **ششم** مشغول نبودن در وقت
ناشب حج واجب در سال نیابت **س** مماثلت بین نا شب و منوب عنه
در ذکر و نیت و انوشیت شرط است یا نه **ح** شرط نیت و وجهی است ایابت
از مرد و در زن در حج **س** نایب گرفتن بوجه صحیح یا نه **ح** یا نه صحیح یا نه صحیح

چند نباشد چه زن **س** در حج نیابت چه چهره معتبر است **ح** معتبر است در حجعتان
فصد نیابت و تعیین منوب عنه در نیت و لواحق آنکه اگر اسم و شرط نیت اگر چه صحیح
در وقت و احوال و موافق **س** هرگاه نایب فوت شد پیش از احوال و اعمال حج تکلیف
ح اگر پیش از احوال فوت شده باشد نیت منوب عنه فارغ نیت و اما هرگاه بعد از احوال و پیش از دخول حج
فوت شده باشد در مستلزم و قول هست و هرگاه بعد از احوال و دخول
حج فوت شده باشد نیت منوب عنه فارغ میشود و بگوئیم نیت **س**
هرگاه باقی حج را از او رد و اعمال حج فوت شد محقق اجز هت یا نه **ح** هرگاه باقی
برای تحصیل موانع در منوب عنه بود در صورت حصول آن حکم باستانی
تمام اجرت میشود و با عدم آن محقق نمیشود و مکرر مقابل افتد از احوال و اعمال حج
و اگر وقت اخذ از حجه مستاجر علیه را تنهایی او و رواست بعضی از عمل آن مردان
اجز المثل از اسحق است و زمان قاطع هست **س** در اجز گرفتن وجهی حج چه چیز
معتبر است **ح** معتبر است معین کردن نوع حج که تنوع است یا قوت یا افراد و جایز
نیت از برای اجز تغییر احوال و وقت اجاره معین شده است و لو بعد از احوال باشد
مثلاً بد کردن حج توان یا افراد بقتع با اینکه اجازت از برای یک از حج اول باشد
یا غیر بودن میت بین انواع حج **س** با تعدد طرق سفر حج در وقت اجاره حج که معین کردن
طریق لازم است اگر حج بلد باشد یا نه **ح** لازم نیست **س** هرگاه در یک حال از
اجاره و در وجهی حج و صیغه خواند بعد از دخول و اجاره و در یک دیگر کدام یک

در حج میا بقی است

حج واجب است و اجاره اول حج است و اجاره دوم باطل است **س** هرگاه خود را
اجاره داد و بجهت حج در مال مصیفاً خیر تا سال آینده آن مثل جایز است **ج** یا نه
تا آخر جایز نیست **س** هرگاه اجیر پیش از احرام و دخول حرم قصد و یا محض
شد تکلیفش **ج** تکلیفش مثل کسیست که برای خود مشحع میکند و اگر اجاره
مقتدر به آن سال بوده بهم میجوید و ذمه منسوب عنه بر وی پیش و اجیر
باید مقابل باقی مانده مستاجر علیه را ادا کرده و کند و حکم مقتدر است
خارج از مستاجر علیه گذشت **س** هرگاه اجیر در بین اعمال حج کار و کرد
که موجب کفار و مشق کفار از مال کیست **ج** از مال خودش کفار و باید بدهد
و دخلی بستاند **س** هرگاه وجهه ادا جاز از خارج مسحح کرد و
بر مستاجر که انعام کند یا نه **ج** واجب نیست بلی شاید مستحب باشد انعام
س جایز است که تکلیف در یک سال اجیر شود برای جانی و بدین حج واجب است و
نفر یا بیشتر که بر هر یک حج واجب است یا جایز نیست **ج** جایز نیست **فصل در حج**
حج بدانکه هرگاه کسی در بیت کرد و در آن حج هرگاه معلوم باشد که
او مسلم است و وضیعت طهر و یا شست و شوی و در آن حج اجاره
از اصل ترک نماز و حج میشود و اجاره فی مسافت با عدم رضای و در آن با اجاره
آن از اصل از ثلث داده میشود و اگر قصر حج کرد یا وضیعت او طهر و یا شست
که هر اجیر از ثلث اخراج نکند چنان میماند اگر ثلث و فائز کند تمام

که مقتدر است

کتاب الحج

که مقابل اصل اعمال حج باشد از اصل ترک میدهند **س** هرگاه بوسیله اجیر حج را بگوید
نکوت تکلیف چیست **ج** اجاره الفل باید داده شود و اگر کسی بگوید من خود را بدهم
یا بگوید من در صورتیکه اجاره از ثلث اخراج شود یا از اصل و در شش تنها بدار و خبر را
میباشند **س** میبایست از طواف تفریق جایز است یا نه **ج** بلی و طواف خودش بنفسه
مستحب است جایز است در آن تنها میبایست از صیت و هم چندین از حج هرگاه خودش بکند
نباشد یا در هر یک باشد لیکن عذری داشته باشد از طواف و اما با حضور خودش در آن
و داشتن عذر نایب که فاق حج نیست **س** هرگاه مال امانت پیش کسی باشد
و صاحبش میبرد و امانت را بر بداند که حج واجب بر ذمه صاب مال هست
جایز است بگوید من هد و خودش حج بدهد **ج** بلی جایز است بان مال حج بجهت
صیت بدهد و نفقت اگر از مال اجیری زیاد ماند بگوید بدهد بلکه بعضی فاضل
بوجود حج کردن یا نداشتن گرفتن بان مال شده اند و در صورتیکه بدانند که اگر در سفر
بدهد حج بجا نمی آید و خود ضرری بخود نداشته باشد با احوط رجوع
بجا اگر است **س** جایز است از برای اجیر بعد از فراغ از حج میبایست بجهت خودش
طواف کند و اعزامه معذور بجا آورد یا نه **ج** بلی جایز است **فصل در حج مستحب**
مستحب است از برای کسی که در آن استطاعت نباشد که شرف و وجوب حج است هرگاه زن
او مشغول حج و اجیر نباشد اینکه حج کند مگر آنکه مستحب است هم از برای کسی که
حجه الاسلام را ادا کرده باشد و مستحب است تکرار حج و مستحب است هجرت و شوق

در حج میا بقی است

در عمره است

برگشتن به حج و وقت برگشتن و وقت آمدن از مکه و در جبر است که نیت بر کشتن
 عمره را بر یکدیگر و عکس آن عمره را بر یکدیگر و مستحب است حج چو در آن مکه
 حوزش استطاعت نداشته باشد **س** حج مستحب است مرد و مولی و شرط آن
 باینج **ج** بله شرط است **س** کسیکه مستطیع باشد مستحب است حج کند و بوسیله آن
ج بله مستحب است حج کردن به هر نحوی که باشد و خودش را بجز و دهد و حج کند
 بنیابت و در بعضی اجناس است که در حج بنیابتی جز از ثوب البیضاء و کبر و غیره
 مستحب نیست **فصل در عمره است** باینکه عمره قسم بشود و عمره حج و عمره
 اصلی و عمره و صدوب **س** عمره تنها واجب است بر کسیکه استطاعت آن داشته
 باشد و حج باینج **ج** بله یک مرتبه واجب است عمره با استطاعت و حج **س** عمره
 تنوع کفایت از عمره مفرد میکند باینج **ج** بله کفایت میکند **س** کسیکه فوضش حج
 تنوع باشد هرگاه ممکن از عمره تنوع باشد در حج و عمره و عمره و با وجوب باینج
ج حکم در وجوب آن مشکل است بلکه در اوج است مکلف نبودن بر کسی که فوضش
 حوزش حج تنوع باشد آنکه و قیقه از عمل بنیابتی فایده شد و در هر یک بود و عمره
 بهیچ وجه عمره یا با ویر **فصل در اقامه حج است** باینکه حج در قسم
ج تنوع و قرآن و افراد **س** هر یک از انواع حج بر وجهی واجب است اما تنوع
 در حجته اسلام واجب است بر کسیکه دور باشد از مکه مثل اهالی اربعه و غیره
س مکلف چه قدر باید دور باشد از مکه که فوضش تنوع باشد **ج** بنا بر ظاهر

مستحب است

در اقامه حج است

چهل و هشت میل که شانزده فرسخ است **س** اعتبار حد مذکور آنکه است یا از مسجد **ج**
 مستحب است در جبره در **س** حج توان یا افراد بر یک و واجب است **ج** بر کسیکه دور باشد از مکه
 حدیث مذکور شد **س** کسیکه دور و منزل داشته باشد یک از آنها در حد مذکور باشد و یک
 دیگر خارج چکنند **ج** تو طش در هر یک بیش از است اعتبار یافت هرگاه از هر دو
 وطن استطاعت داشته باشد و در سال نباشد که در یک و قیم باشد که حکم طائفه
 از اشکال نیست **س** هرگاه تو طش در هر دو و مستحب است چکنند **ج** بعضی از علما
 فوموره اند و غیره است اگر چه تنوع افضل است و در آن قائل است **س** کسیکه از اهل
 باشد و برود در هر یک از یک و در آن فکر وقت برگشتن جایز است از مواجبت حج
 تنوع احرام پوشیدن و باید در هر یک حج تنوع جاورد باینج **ج** معاین احرام از تنوع
 که بران عیو میکند و در حوز تنوع از بوائی و خلافت **س** کسیکه از اهل افاق
 باشد و برود بیکه یا قصد توطن کند یا قصد هجرت بیک سال یا دو سال نکلیش
 چیست **ج** هرگاه پیش از توطن یا هجرت از مکه معطر مستطیع بوده و ناوقت حج

نکوه یا بعد از توطن و هجرت در هر یک فاد و سال بر او گذشت بنابر مشهور
 و اگر پیش از گذشتن مدت مبروره باشد حج تنوع بر او واجب میشود در تعیین موقعا
 از توطن و خلافت و در هر یک از تعیین زمان تقلای تکلیف و تعیین موقت حج تنوع
 از بوائی و تعیین باینکه استطاعت در هر یک کفایت میکند یا استطاعت ندارد
 معتبر است و تحقیق آنکه در اقامه که مسبب تغییر حکم است قصد توطن معتبر است
 بنا بر مشهور حج

در صورت حج منع است

باز در حال اشکال است فصل در خواججه شمس ابدان که اول از سر قدم حج کعبه
تتم است صورت آن با کمال اشکال اول احرام می بندد در شهر حج از صفات
آن بر آنهم تفصیل که خواهد آمد و بعد از آنکه داخل مکه شد طواف عمره میکند
یعنی هفت بار میگرد و بعد از آنکه کعبه میگرد و شش بار میگرد و بعد از
آنکه طواف میگرد و در مقام ابن ابراهیم علی نبی و آله و عظیم الامام علیه
سعی میکند یعنی راه میرود میان صفاء مرو کرد و مکانه هفت بار رفتن
از صفاء مرو یکبار است و مراجعت از مرو به صفاء بار و یکبار محسوب است بعد از
طواف تمام عالمی از روی احتیاط و اقصیه میکند یعنی آن که از طواف من و کعبه
خود میگرد و وقت غسل میشود فی الجمله بعد از آن با و احرام می بندد و از هر یک
حج از مکه است و میرود یعنی مکه که نام موضع است در چهار فرسخی مکه
و از ظهر روز نحر تا مغرب انجامی ناند و شب انجامی می کند و شعر
الحرام می آید که در سه فرسخی مکه است تخمیناً از انجامی می کنند و می نهند
بعد از طلوع فجر روز بعد قدر آن تا طلوع آفتاب و بعد از آن از انجامی آید
یعنی آنکه نام موضع است نزدیک مکه و در انجامی شش بار انجامی او را
اول در حجره یعنی انداختن سنگ ریزه بر حجره عقبه در نیم فرسخ و انجامی
هدی و میخورد از آن ستم تراشید سر را گرفتار نمویان و بعد از آن
محراب است و باین آنکه همان روز مراجعت می کند و طواف حج را

کتابخانه

در صورتی که قطع است

بکند دستور سابق و بعد نماز طواف بکند و بعد از آن سعی باین صفا و در میکند
بعضی که گذشت و بعد از آن طواف نساء میکند چه زن باشد و چه مرد و بچ طفل و
اگر می تواند باشد نماز طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز طواف
میکند بعد از آن مراجعت میکند نمایی برای ماندن در اجاشب باز در هم
و در آن هم و در روزهای آن هم و در طواف هم و نیز در حج می کند و باین
آنکه در روز عید مراجعت نکند و اقامه بکند و سعی روزی باز در هم و در
قاصد حرات در هر روز و در یک بعد از آن و در روز طواف هم که می کند
و بیکه بیاید برای دو طواف سعی و باین است که باند قاصد و در نیز در هم
که آن روز هم در حج حرات بکند و مراجعت بکند بیکه برای طواف و سعی و افاض
از برای معذ و بلکه احوط اختیار کیفیت اول است یعنی در خود روز
عید مراجعت بکند غایتی آنکه تا فوری ای نور و تا خود نکند **س** هرگاه
شخص جاهل باشد با جزای حج که مکلف است بان لیکن در اینده اجرام قصد
کند که حج واجب را که در زمان او است بجا آورد بهر نحو که بشود حج بر او
مخصوص شود و خوش صیحه است یا نه **ج** تعیین اصل بیکو جهل از وجوب
و نحوی از آنجا معتبر است بلی در تفصیل اجزاء علی اعتماد علیک و معتبرا
تحصیل میکند بشود حج با اطمینان بخصوان ضرر ندارد **س** در حج تمتع
چیز معتبر است **ج** در حج تمتع چند امر معتبر است **اول** نیت باین معنی

در موافقت احرام است

و نباید تا خنکند احرام را تا بذات عرق برسد بنا بر احوط و اگر قصد افقتن کند تا خنک
 تا بذات عرق پیش از رسیدن به اقصای وقت کند و قلیب ملاحت است بگویند و رخت خود را
 بیرون بیاورد و اگر ممکن باشد در بیابان و در محضر و جامه احرام بپوشد و یا در
 انوار در بیابان و رخت خود را می پوشد و بجهت آن قدر می دهد چنانکه خنک
 آمد آن مقام و جامه احرام بپوشد تا بذات عرق برسد آنوقت جامه احرام را بشوید
 و اظهار کند که حائض می شوم و کسی که باده از لطایف باشد میقات و قرن آنرا از
 و کسی که از راه بین بود میقات او قبل از است که اسم گویند یا در رایت چنانچه
 بعضی دیگر گفته اند یا در رایت و کسی که از راه شام بود میقات او و حجه است
 بمقدمیم بمقام **س** در تعیین میقات علم شرط است یا علم بطنه علم بطن
ج احوط و اقوی آنکه تحصیل علم است بان اماکن و اگر علم ممکن نباشد بعید نیست
 گفتگو و بطنه که حاصل شود از پرسیدن اهل معرفت یا بان اماکن **س**
 کسی که مانع از موافقت مذکور و نزدیکتر باشد یک میکند **ج** میقات و منزلت
س هرگاه کسی صیغی حج از راهی عبور کند که هیچیک از موافقت مذکور
 عبور نکند تکلیف چیست **ج** احوط در حق آنست که احرام بندد و حائض میقات و
 اقرب بسوی او بود باشد هر چند که وقت نماز و رکوعی بنگرد و بعد از آن بجهت
 احرام کند و موضوعی که حائض میقاتی باشد که در آن و یکبار است بگذراند آن
 سابق و یا از احوط آنست که بعد از احرام کند در محلی که حائض میقاتی است

و اگر در راه

کتاب الحج در موافقت احرام

اگر چه در یکی از وجوب راه او نباشد لیکن از م احتیاط آنست که در صورتیکه میقات
 اقرب بطریق مجرب بخوبی باشد معلوم نیست **س** هرگاه کسی که هیچیک از موافقت
 مذکور در راه نیست تحصیل علم بمحاذات با یکی از موافقت از راهی و ممکن نباشد
 چه کند **ج** ظاهر کفایت غنطه است و بعضی گفته اند احرام می بندد از موضعی که قبل
 از آن احتمال محاذات ندهد و احوط از راهی این شخص مرور بر یکی از موافقت
 و احرام از آنجا و هرگاه این احتیاط ممکن نباشد قول کنند احتیاط را بمقدم احرام از آن
 موضعی که احتمال میدهد محاذات میقات قریب بطریق میدهند یا قصد ولو بخیش
 بولین احرام احتیاط و تجدید تبلیه کند در هر موضعی که محتمل محاذات باشد
 باطل و خط این احتیاط در قریب میقاتین و اقرب الواقیت هر چه یک چنانکه گذشت
س هرگاه کسی غرضی داشته باشد از احرام بان در میقات خودش نگذرد
ج هرگاه بسبب فراموشی یا جهل در میقات احرام ندزیت بعد از آنکه یادش آمد
 یا عالم شد اگر ممکن باشد بگوشتن میقات بوسیکرد و اگر چه در میان راه او میقات
 دیگر هم باشد علی الاحوط و کمال از آن است میقات اهل و از خود بگذرد و اگر
 احوط آنست که چه داخل حرم شده باشد و چه نشسته باشد هر قدر ممکن باشد بطریق
 بگذرد بلکه وجوب آن بوزن حائض که بجهت جهل باشد بطل احرام خود را
 از قوی نیست علی اگر داخل مکر شده و ممکن از بگوشتن میقات نباشد گفتگو بگوشتن
 حرم بعید نیست و در حکم معذور و بغير از جهل و نسیان در صورتیکه بگوشتن میقات

در نزول احوال است

خالص در جاهلین و غالی از قوه نیست بلکه احوال است بلکه بعضی تصریح نموده اند
که احوط است که از آنکه زیند در جمیع احوال احوال هر چه بر خالص نباشد و احوط است که
جاهل احوال زیند نباشد و باید آنکه در هر چه بر خالص نباشد و احوط است که
باید باشد و باید مثل **فصل** در نزول احوال و اینها چندند و اول آنکه شکار
که در حیث باشد و در صورت خوف از دست از آنکه در این هنگام شکار کردن در حال
احول مبین نیست و حرام است که در شکار و در شکار در هر چند که در اول وقت
باشد قبل از احوال و در هر چه در وقت باشد و اعانت کسی که در شکار کند بر وقت
از اعانت و اما شکار در زمانی پس از آنکه باو نیست **س** در آنچه از شکار است
ج در آنچه از شکار است که حرام و در هر چه در وقت شکار حیوان است که از آن
یانه **ج** حیوان است مثل مرغ خانگی و گاو و گوسفند و شتر و اهل و مثل اینها از حیوانات اهل
شکار کردن در حال احوال **س** حیوان که شکار می شود حرام است که در وقت شکار و در وقت
اندر حرام است و یانه **ج** حرام است **س** هرگاه حرام در حال احوال شکار می شود که در وقت
یا حرام **ج** مشهور است که مستحب است و حرام است در باره حرام و حرام هر دو **س**
شخصی حرام جانور است طبعی بیکدیگر و یانه **ج** جانور نیست و طبع حکم شکار و حرام را در وقت
در حرام است و در وقت احوال حرام کردن است با آنکه در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بنابر احوط و یا باینکه در وقت و نگاه کردن بنابر احوط بلکه مطلق است و در وقت و در وقت
بنابر احوط **س** هرگاه کسی در حال احوال حرام کرده و در وقت و یا در وقت و یا در وقت

بجهت

حکمی

در نزول احوال است

حکمی **ج** اگر در احوال حرام کردن باشد اگر پیش از سعی واقع شده حرام است و اگر
و بعد از آنکه کفار کلام است و اگر در وقت کراهت نکرده باشد و اگر اگر احوال کرده باشد و وقت
بنا بر احوال و پیش از احوط و در وقت و تمام میکند بنابر احوط با افتراق از آن که در وقت
مکان بنابر احوط و در وقت و می کند آن و اگر در وقت و باشد پیش از آنکه از احوال و در وقت
و اگر وقت تنگ باشد منقلب شدن **ج** و هیچ اثر از چنانکه بعضی فرموده اند که شکار اگر
نیست همان تنگ و تمام نماید با عذر **ج** در حال اینده با افتراق از آن که در وقت و در وقت
اعاده ثابت است اگر چه اصل واجب نبوده باشد و هرگاه بعد از سعی باشد بودن که اگر در وقت
یک نفر نیست بنابر احوط و عدم فساد عذر مفروضه بان اصل تا قبل از آنکه حرام است و اگر
در احوال **ج** یا در وقت حرام کردن اگر پیش از وقت و عذر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بمعامله و نیست اما تمام کند و قضا مان در حال دیگر نماید و بیشتر کفار از هر چه هرگاه
اگر از وقت نکرده و اگر در وقت و در وقت و قضا از آن که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بهمان مکان و یا در وقت و این که این دو وجه که بنابر احوال و در وقت و در وقت و در وقت
حلال و نکرده اند و همین این امر کلام نیست و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
کافی است و در وقت و در وقت اگر بعد از وقت و عذر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
باشد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و اگر کفار نیست علی الاطلاق اگر چه احوط کفار است **س** کفار و کوفت و در وقت و در وقت
احوال چیست **ج** در آن حلال نیست و بعضی گفته اند که اگر در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

بدان

عزیمت از باب تنگی وقت یا عرض ضعیف چکنند **هوکاه** احرام بجهت تکلیف باشد
 تقابل میکند نیست احرام را با احرام حج اقل از دو روز تعیین زمان بود و هر تنگی و وجوب
 عدول با احرام خردا اگر چه خلایق و اشکال فطری است و لیکن بعد از آنکه بدان
 بانکه انجام عمر و بعد بدو احرام مقصود اختیاری و قویقین باشد و فرقی نیست با **هوکاه**
 وین حاکم و قضای و سایر معانی و این با احوط و اولی است از آنکه آنرا بنویسند اما
 عزیمت از نظر دشواری و غیره و اگر احرام نه بسته از آنکه احرام می بندد چون مغرض
 ضیق وقت است در چنین وقتی از یکان خود محرم میشود چون البته هر بیعتات
 یا اولی و اصل یا قویقین شدن بانها مقصد و بر نفس اماره و لیکن نزل احرام از بیعتات
هوکاه عاذا بالله ابودیه ایام و صیبه شایع معدول الیه میشود و اندر عمر **هوکاه** می بندد
 محتاج است بتأمل و یا عدم عداوت یا قویقین میان احوالی است که **هوکاه** واجب می شود
 از این معنی ملاحظه شود و علی کمال جعل احرام بعزیمت و شریعت و در **هوکاه**
 مراجعت میکند و طواف و سعی و راه طواف الغداء را بجا می آورد و بعد از آن
 مقصود یا صلی و روزه و این کفایت میکند از ایض بر او واجب می شود بود است از حج
س **هوکاه** با اختیار خود عمر را باطل کرد و در وقتیکه وقت و سه ساعت از آن را
 تکلیف می دهد **س** در ابطال عمره بتوکل طواف اثنان و شده باشد که اصل و طریقی است
 در آن و چون بعضی احکام ابطال عمره را باطلان داده اند و بعضی احکام ابطال
 حج منع را داده اند پس احوط بعد بدو احرام و انجام حج است بقصد مافی الذمه بالبیان

بجای خود

بقیة تنوع **فصل در افعال حج** و صلوات چند باب با احوط در احرام
 بجهت تنوع در زمان است و مقصد اول در وجوب احرام بعضی احکام متعلقه
 بان است چون در نسبه که شخص بعد از تقصیر و طواف ایستاده ایستاده یا احرام حرام شده بود
 پس واجب میشود بدو احرام از برای حج تنوع و وقتان موسع اگر چه اصول عدم حج
 آنکه است پیش از روزه و ترویج و غیور میشود و نسبه تا قبل از احرام حج از آنوقت موجب
 فوت و قوف بعزیمت در روزه غریبه شود در اوقات احرام مضیق میشود و نسبه تا
 امر از بعضی قول بوجوب ابطال آن در روزه بنویسند منقول است و احوط و علی سائلا
 و همچنین احوط عدم تأخیر خروج است بر روی عزیمت از آن و نیز چنان که در کمال
 می بینیم بعضی خود را می اندازد بر نزل حرمت احرام در حج تنوع بجهت طاعت فرما
 خداوند عالم جل و جلاله و کیفیت آن و متوکل واجب در حال احرام چنانکه در احرام مذکور
 شد **س** **حکم احرام حج** کجا است **س** **حکم احرام حج** تنوع مکنت در هر موضع که باشد
 اگر چه آنجا است در مسجد و فضل است در مقام و بعد از آن در حجر **س** **هوکاه** گوی باشد
 رفت که احرام ببندد تا بیرون رفتن بی عزیمت چکنند **س** **هوکاه** است مراجعت کنند
 و اگر ممکن نباشد بجهت ضیق وقت یا عدم دیگران همان موضع احرام ببندد اگر کند
 نشود و بعد از آن بیان با افعال احوط قضای حج است درها الیه **هوکاه** از اول عمره
 احرام نکرد بلکه مطلقا اگر چه محض الطهر است **س** **هوکاه** مکنی از روزه و طهارت
 احرام مذکور تا بیرون رفتن بی عزیمت چکنند **س** **حکم احرام حج** کجا است **س** **حکم احرام حج** تنوع مکنت در هر موضع که باشد

س هرگاه کسی حرام نه بدست عدالت از زمان فوت و قیامت چنانچه حج اوباطل
مقصد دوم در منجات الحرام حج است تا وقت و قیامت و قیامت
 بداند که افضل اوقات حرام از برای حج بعد از غروب از غروب و روز قیامت
 بعد از غروب و اگر چه بنیاد عصر و آن روز و بوی دیگر هر چند قضا باشد و اگر
 نباشد بعد از غروب حرام که اقل آن در وقت کثرت و افضل ماکن حرام آن
 مکه و مسجد الحرام است و افضل ماکن از مسجدان بعد از حرم مسجد نبوی است
 با مقام حضرت با الهی پس در الحاقیت کند بعد از نبوی و مسجد نبوی و اما اگر کسی
 قبل از این در حرم گذشت که حرام می بیند یعنی ملتزم بشود بکفر از هر جهت مذکور
 سابقا بجهت توجیه و این فرض حج منع بجهت تعزیر خداوند عالم باطل
 در زمان و محل و کمره پس تلبیه گوید بخوبی که مذکور شد و چون مشرف شود
 بر ایلی با و از بلند بگوید **اللهم ایاک انجو و ایاک فلتق** ایاک انجو و ایاک فلتق
 لی علی و یا ارحم الراحمین و در ایلی تسبیح و تقدیس و ذکر جعفر علی و جعفر
 بعد بگوید **الحمد لله الذی اقدسها علیها** علیها فی غایت و تلبیتی
این بگوید **اللهم هذه منی و هی مانعت منی و هی مانعت منی**
الشیایة و مانعت منی علی و مانعت منی علی و مانعت منی علی و مانعت منی علی
 و فی قیامت و منعت منی که در شب معراج و منی باشد و شوق طاعت الهی باشد و در آن
 که این عبارتها را خصوصاً نمازها را در مسجد نبوی و در مسجد نبوی کند تعقیب

تا طلوع آفتاب

تا طلوع آفتاب و در آن وقوف شود و اگر چه بعد از طلوع میسر و آن شود لکن شکر
 و ارجح است که آن را در عصر و در شوق آفتاب طالع نشود و هر وقت پیش از جمع
 و زواله شود و اگر چه بعضی وقت حکایت کرده اند که اگر چه عزیزی و مشایر و کسیکه
 خوف از عذاب خلق داشته باشد و چون متوجه عرفات شود و این دعا بخواند **اللهم**
ایاک صممت و ایاک اعتمدت و فیه جعلت رجاء و فیه جعلت فرجاً و فیه جعلت
و ان تقصیر لی حاجتی و ان تجعل لی من ثباتی بعد الیوم من هو افضل منی
 و تلبیه بگوید تا عرفات رسد و چون رسید بخیمه اش در سر زمره نرزد که نزدیک
 عرفات است و تصایران و از غروب و منیت **باب دوم** در وقوف عرفات است
 و در آن دو مقصد است مقصد اول در رجاء است بدانکه واجب است وقوف عرفا
 و آن موقعیت است حدود و حدود و معرفه در ایلی و وقوف همین بود است در ایلی
 چه سواره و چه پیاده و چه عرک و چه ساکن بلی اگر چه جمیع زمان خواب تا بایستد
 باشد و وقوف و ایلی طاعت و واجب است ایلی بر اصول بودن در ایلی از مابعد زوال تا غروب
 مشرق که وقت افطار و نماز عشاء است پس کل وقت حضور در آن مکان در وقت عصر و شام
 و واجب است این دعا را بخواند **اللهم عرفات من پیش از روز شام در حج مسجد نبوی**
الاسلام یحیی المات غفر لی خداوند عالم **س** و وقوف در عرفات جمیع روز و زمان مذکور است
 بیان خواستید و وقوف عرفات در جمیع زمان مذکور است نیست پس اگر نزل کند آن را
 و آن که در بعضی ایام آن مثل آنکه معتقدان را بعد از زوال و قیامت و کعبه و صبح خواند

در هدی است بعد از حاجت **س** هرگاه هدی نباشد چنانچه قیمت هدی را بدهد
 پیش کس میباید که در هدی تمام و کمال بکشد و اگر کمتر باشد در آن سال
 در سال آینده بکشد و اگر در آن سال تمام بکشد در سال بعد بکشد
 پنج سال بعد بکشد و اگر در آن سال تمام بکشد در سال بعد بکشد
 جایز است و در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و در آن سال تمام بکشد
 جایز است **ج** و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و در آن سال تمام بکشد
 از حیوانات گاو و گوسفند و بکشد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 در سال بعد بکشد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 یکساله را بکشد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
س شرط هدی بر ایمان و نیکوئی است که در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 و بسیار بر نیکوئی است که در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 اندک و فی الجمله نیکوئی است که در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 همین قدر که در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 حیوانی که در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 بیضتین او را مالیده باشند که او را موجود و در عوض خضتین او بکشند و اگر

پیش

پیش از هدی و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 پس از هدی و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 کوی باید آنکه در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 کفایت است **س** هرگاه در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 چنانچه در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
ج ظاهر آنکه در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 ثلث از هدی باشد و آنکه در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 که در این اوقات در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 بگیرند و در این اوقات در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 قلبی از آن هدی و در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 کند و ثلث از آن هدی و در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 نگوید و در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 موجب بطلان هدی و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
 احوط همان هدی و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد
ج در روز هدی میگوید که در هدی ماه احسان طاعت را بدهد و اگر در هدی ماه احسان طاعت را بدهد

مکن باشد که نکند و اگر خلق یا تقصیر یا صفت هیهات می شود تا بین و در
 از منی واجب است مراجعت کند از برای خلق و اگر ممکن شود در سجده و خلق کند و در
 خود را به منی می رسد و حیوانا با او خطا اگر ممکن شود و در صورت مراجعت حرام
 واجب است بعد از خلق لغات طواف **س** سحرات خلق را به آن فرمایند و سجده
 کرده و وقت سحر را بشکری و بقبیله کنند و این از جانب راست پیش بر کنند و این
 بعضی اندک **لَعَنَ كُلَّ شَيْءٍ يَخْرُجُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ تَبَّ** که در سجده
 رخن کند و در سجده محل خیمه خود را طواف کند از اطراف هر پیش و شاد کند
 بگوید و یا ضحاک بگوید بعد از خلق یعنی بعد از فرایض از مناسک منی باشد که شاکر
 شکر الله شود و از برای جمع عورات احرام مکرر می شود و در وقت نماز
 شکر از جهت احرام گذشت **ما بلی** در این واجب است بعد از آن مناسک منی
 و این بر وقت در آن وقتان و وقت صلاست **اول** در واجبات **بسم الله**
 واجب است مراجعت از منی مکرر برای طواف یا روزه غانان و سعی و طواف نساء
 و غانان و حاجات بنا بر معروف و اقرب از برای حاجت منع تا خرم گشت
 تا در غایت از هم و از بعضی قول بعدم جواز تا خیر اندک بعد از عید منی
 و رعایت ناسی است و در جواز تا خیر تا روز یا در هم خلافت است از جهت
 تاخیر است اگر چه جواز تاخیر تا بعد از ایام تشریق بلکه تا تمام قارنیه الحجه
 بعیدیت و بدانکه هر چه از منیت مقدم شدن طواف و سعی پیش از رفتن

نماز

بعرفات و شعرو منی مکرر بوا یکدیگر یا او را و این افعال بعد از مراجعت منی باشد مثل
 زن گمان حیض و نفاس در این میان داشته باشد و در پیش عاقر نواقید بعد از مراجعت
 مردم از منی طواف کند و بجهت آن طعام یا لباس یا غیره از هر چه بخواهد تقدیم طواف و سجده
 بر وقت و عرفات و شعرو منی و بعضی را نصیحت می شود که وانیس بعد از آنکه مراجعت
 تقدیم کند و بعد از آن اگر ممکن شود عاقران در ایام تشریق کند و اگر در ایام تشریق
 لغات را پیدا کرد و بداند که در تمام ما ممکن نیست پس عاقران را تقدیم و بسم الله
 ناسی که رفتن است **ثانی** کیفیت طواف یا روزه غانان و سعی یا لیسان فرمایند
 کیفیت با حاجی است که در کثرت **س** بعد از طواف و غانان و سعی بین صفای و روزه
 در صورتیکه بعد از آن غانان و سعی یا لیسان در حلال باشد **ح** حلال باشد و اگر شخص
 بعد از اینها بوی خوش و بعضی گفته اند بوی خوش طواف غانان بوی خوش حلال باشد
 و حوط بلکه قوی اجتناب از آن تا بعد از سعی بلکه احوا اجتناب از آن تا پیش از
 النساء اگر چه قوی حیوانات و حیوانات و حیوانات صید و بعد از طواف نساء
 و غانان کند و کیفیت مثل طواف یا روزه حلال باشد و در صید و غانان
 احرام حرام است از صید و آقا حرمیت صید حرم بین آن نذر جهت احرام است
 حلق منع سهر مرتبه و در حج عورات احرام بر او حلال می شود مرتبه اول بعد
 حلق مرتبه دوم بعد از سعی بین صفای و روزه مرتبه سیم بعد از طواف النساء
 و بعد از تحلیل و موقوف بر آن نذر است و اول قوی و احوط **فصل**

چه کسی است که عذری در نهان معاند می شود و بیار و بیار و بیست و یک
 خود بدین حال خود را در میان یکدیگر می بیند و مثل ایشان گویند که اینک
 سخات علی بر دست ایشان است و ظاهرها عدم و جوب قدر گویند است و در
 اخیره و مثل ایشان است که می بیند که بعد از آنکه کند و شغل غیر عبارت
 نشود و کوه و مرتفعه مثل اکل و شرب تجدید و وضو و دست و پا کردن را که
 مراعت کند نمی گوید **اللهم بک و تقی و کلت امانت و کلت امانت و کلت**
تو کلت فیهم التوب و نعم المولى و نعم النصیر باب ففهم طاعت حق
 جرات ثلث در روز هائیکه در شبها بیتی و تیری واجب است و بعد از آن
 عمل او بدین در این روزها در می و در این است و مقصد **مقصد اول**
 در واجبات بدانکه واجبات در این ایام و جرات ثلث که حرمه اول و حرمه
 وسط و حرمه عقده است و ترتیب **س** هرگاه مخالف ترتیب ذکر بکنند **الف**
 کند آنچه را که در غیر مرتبه خوف کرده و بی اگر چهار سال و چهار و از اول
 نزل نوره و مشغول دیگری شد کفایت میکند در ترتیب و شش سال و از اول
 میزند اگر چه احوط در اینجا نیز ایضا است و واجبات در همانست که در آن
 می مذکور شد و کسی که فراموش کند آنها را بر میگرداند و از یک جهت آنها را که
 ایام فشرقی گذشته احوط جمع است بین قضاء آن در همان سال و قضاء در سال آینده

در ایام فشرقی

و اگر بپوش نماید تا بعد از بیرون رفتن او نمک قضا می کند در سال آینده **ثانی**
اوس کسی که می بیند باشد و می آید و می باشد و نمی آید و وقت آن چند **ج** لا
 جوض او می کشد باذن و نیت و اگر ممکن باشد و رعایت یا من از امکان مباشرت
 جوضه الا حوط و جوب نیابت از او ابتدا می شود و جوب کفایت حاصل است و چون
 جوض از رمی کرد اگر چه جوض باشد لغاوه لازم نیست اگر چه احوط است در صورتی که
 مذکور است در وقت و اگر ممکن باشد در بین سال است بیکر و دیگر و یکدیگر از
 او را بکن و جوب این حمل تا ملامت **س** هرگاه کسی در رمی را ترک کند حکم
ج او فاسد نیست و علی الاطلاق قوی و بعضی فرموده اند که احوط قضاء آن است
 در سال دیگر **س** و در شب برای روز گذشته بایستد **ثانی** و این نیست
 و این طایفه و در این طایفه شمس طایفه است بنا بر احوط اگر بنا باشد قوی بدین
 کسی عذری داشته باشد که رمی در روز گذشته نشود و شبانه و روز می کند **س**
 هرگاه کسی فراموش کرده رمی در روز یا تا روز دیگر بکنند **ج** اول قضای رمی
 سابق را میکند بعد از آن واجبات و نیز اجای آورد **مقصد دوم** در اعمال
 مستحبه و نیت در روز یا در روز و از روز و می بیند که مستحب کرده
 شد و نیت می بیند و جوض و جوض طواف مستحب و اینک در رمی احوط
 و مقبله کند و حرمه را بدست است بگوید و صد و شای الهی و یا و در صلوات

تنوع در فروع متفرقات است مرجع که مافیای احوال باشد یا نیکو
 محرمات احوال باشد مگر احوالی که مستغنی باشد و ظاهر آنست که این احوال احوالی
 که جنس و نوعی باشد نه اینکه خود نفسا مطلوب و مشرعی است پس چون احوالی باشد که
 در حق اشخاص است مثل انکساده و ضمان یا ما قبل ان بخوانست و احوالی که خود معینا
 بقصد خود معینا میبایست محرم بشود و غیره و تمام نماید و جعل از آن محل شود و مستغنی
 کسیکه در اشخاص محرم شد بصورت غیر متع و احوالی که خود را تمام نمود و محل اشخاص
 از برای احوالی است که جایز شود بلکه و نجس است این احوال بلکه احوالی که مانند دیگر
 ناموس است که از احوالی است و نیزه که در اشخاص است اگر چه ما بین دو چیز محرم است و مستغنی
 احوال باشد و لکن مع ذلک این محرم است و مستغنی است و مستغنی است و مستغنی است
 میباشند و اشخاص این احوال است و مستغنی است و مستغنی است و مستغنی است
 هرگاه در شهر رمضان مثل احوالی که محرم شد و محرم شد بصورت غیر معین و از احوالی است
 چون اشخاص بر او احوالی شدند هرگاه از احوالی است که تکلیف و حج متعین است
 و تعبیر دیگر تکلیف در تکلیف واقع شد و واجب است او را که متعین باشد و مستغنی
 میقلو که واجب است بر او احوال از آن بین علماء اعلام و فروع جمیع قابل شده باشد
 میقات اهل و معین مثل اهل عراق معینا و احوالی که مستغنی است و مستغنی است
 و از اشخاص محرم بشوند و این خالی از وجوب نیست بلکه احوالی است که مستغنی است
 و احوالی که مستغنی است و مستغنی است و مستغنی است و مستغنی است

هرگاه در راه باشد بعد از نیت احوال نکند بجز در آنکه مدت فصل بین دو چیز باشد
 بعد از آنکه در راه است و نیت احوال نکند بجز در آنکه مدت فصل بین دو چیز باشد
 عدم لزوم آن و کلیت و در آنکه نیت احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 مستغنی است و در آنکه نیت احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 میشود و در آنکه نیت احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 که سابق بر او بود که نیت احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 بیرون و نیت احوالی است که در مورد نیت احوالی است و مستغنی است
 پیش از احوال احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 در احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 یا احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 ان بود پس از هر دو صفات مافیای احوالی است و مستغنی است
 و احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 محرم بشود و مستغنی است و مستغنی است
 چنانچه در علم بر واقع از آنکه مذکور شد و لکن کلیت احوالی است و مستغنی است
 صلی خالی از وجوب نیست و مستغنی است و مستغنی است
 مگر و احوالی است و مستغنی است و مستغنی است
 مافیای احوالی است و مستغنی است و مستغنی است

جعفر صادق علیه السلام که زیارت کند در غایت عالم کند همان را ایام زیارت و زیارت
 و تمام پیوسته اند که زیارت پدر و مثل زیارت امام حسین است این میوه بدی و گشتند که که
 پاره مراد بعد از زیارت کند حکمان و در که حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه اعدا کرد
 و حضرت کاظم و موسی و زیارت حق تعالی علیه و آله و اهل بیت و حضرت جعفر و ائمه اعدا
 هر از حج و ایستادن که در حضرت امام حسین است پیوسته اند که زیارت پدر و مقابل
 هر از حج است و در حضرت پیغمبر که هر ایام زیارت کردن و در سانس است
 و تمام مقام و فایده عود زیارت کردن و قبول است پس هر کس زیارت امامان زیارت
 و در نسبت هر زیارت و نماید هر اینان امام در رفته زیارت شیعیه او باشد و زیارت
 امام جعفر علیه السلام منقول است که زیارت هر امامی ثواب حج میبرد و زیارت **پدر**
 ادب زیارت بداند که از برای زیارت هر یک از حضرات معصومین که با ائمه **اول**
 مثل که در پیش از زیارت شد در رفته **پدر** با طهارت و برون وقت و طهارت و زیارت
ششم پوشیدن لباس پاک و پاکیزه و ایستادن برون و تشهد خواندن و تمام منقول
 و از آن دعوی الهیه که **چهارم** و اصل شدن بجنبه و خشوع و وقت خلعت پوشیدن
 مقدم بدو و وقت بیرون آمدن پای چپ و **پنجم** آنکه خود را بفرج پیوسته اند **ششم**
 آنکه و بقبله ننگد بلکه رو بفرج بقبله و وقت قانع شدن و پشت بقبله و زیارت
 زیارت بجهت است **هفتم** زیارت بطریق منقول اگر چه اشکال است علیکم که کافیه است
هشتم جانب راست و خود را بر صریح نهادن و وقت فارغ شدن از زیارت و

ان حضرت در وقت
 که مقابل فرار کرد
 حج است

کودن **نهم** جانب چپ روی و بر صریح نهادن و دعا کردن **دهم** بر بالین نهادن و
 قبله نمودن و دعا کردن **یازدهم** در رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت که هر یک از
 پیغمبر و سنی است نماز صریح میان مشیر حضرت و قبله و نه است گذاردن و اگر زیارت یک
 از آن باشد یا علی و نه است گذاردن **دوازدهم** بعد از نماز زیارت دعا و منقول را
 خواندن و بقیه بجامه و یا بلباس و برون و در طهارت و دعا کردن **سیزدهم**
 بعقبت است **سیزدهم** در مکان ثلاث و توان نمودن و توان ایستادن اصحاب صریح
 کردن و چنانچه آن باز یاب و میسر **چهاردهم** احضار قلب و در هر حال و برون کردن
 از کلاهان **پانزدهم** تصدی نمودن و خدمتکاران و کعبه امان انعام و تمام است
 زیارت اب تصدیق در انعام مضاعف است **شانزدهم** تعلیم ایشان زیارت تعلیم و تمام
 سامع است فی الضیفه **هفدهم** تکرار زیارت و زیارت قادران شهرت **هجدهم** آنکه
 هرگاه رفیق او نوبت شود و راجع کند بدعا و منقول **نوزدهم** آنکه سوال از خداوند
 علی توفیق معاشرت و با انعام **بیستم** آنکه بیرون آمدن از مقام و برون کردن
 هر یک از بیرون آید **بیست و یکم** آنکه در زیارت تمام بیرون آید و زیارت کردن
 و تعلیم در آن بیشتر است و اشتیاق با آن **بیست و دو** هر یک از باب سیم در زیارت
زیارات بدان و تفک الله و رقت الله و ایاها هرگاه از آن و طهارت و مدینه
 هر کس پیش از زیارت غسل زیارت کنی و زیارت چپ و راست داخل مسجد حضرت شود
 و چون بدو روضه رسید بایست و بگوید از آن دعوی معصوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در ادب زیارت
 معصومین است

اللهم اني قد وقعت على باب بيت من بيوت بيتك والى بيتك عليه وعلى من
 وفيه من الناس الدخول الى بيوتك لا ياريتك في بيتك قلت يا ايها
 الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم وفي اعمى سورة نبيك
 وعينيه كما اعمى لهاي صورك ولعله ان رسلك وخلفك احبها عندك
 يوم قوت يومك ما في في هذا وفيها في وقته من كل ابي في في هذا وفيها
 على سلاحي حجت عن النبي كلامه وقصته باب قصي بلذيل مناجاه فيهم
 فاني استأذنك يا رب اوكلا واستأذنك في بيتك الغرض من حجة طاعة في الله
 في ساعتي هذه الى بيته واستأذنك ملائكتك الموكلة بوجه البقعة لليلة
 الطلعة لله الشامعة السلام عليكم ايها الملائكة الموكلة
 بهذه الشاهد الباركة وصحة الله وقوتك كانه ياردين الله
 واذن رسولك واذن خلقك واذنكم صلوات الله عليكم
 اجمعين اذ حل هذا البيت متفرقا الى الله بوسيلة محمد
 وآله الطاهرين فكونوا ملائكة الله اعوانا وكونوا اعضاءا
 حتى اخل هذا البيت والحق الله بفضول النعمات واغروا الله
 بالعبودية والرسول ولا ينام الله بصلوات الله عليهم يا اظلال
 ليسم الله بكونه داخل شود وعلى كفتارنه كيكويد بسم الله
 وبالله وفي سبيل الله وعلى ملائكة رسول الله ربي اذ خيل

والتك

مفضل سني

مده كيد في واخو في محرم صدق واخبرك من لدنك سلطانا نصيرا وكن كذا
 مذ كبرت كد بعد ان داخل شدن صدره بقر الله اكبر كويدير يا ايها
 من حضرت محمد بن سون دونه كويدير مبارك حضرت روضه كويدير
 بجا في و دوش است بجا في و كويدير ان هذا ان الله الا الله وحده لا شريك
 له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد انك رسول الله واشهد انك
 محمد بن عبد الله واشهد انك قد بلغت ربنا لايت ربك وتضمنت لا مثلك حاشا
 في سبيل الله وصحة الله حتى ايتك اليقين يا حاكم الموقظة السنة واذن
 الذي عليك من الحق وانك قد رقت يا الواسين وعظمت الكاف من مبلغ
 يك افضل شرف محل المكونين الحمد لله الذي استنفذ نايك
 من اشرك والظلال له اللهم اجعل صلواتك وصلوات كل ملكك
 المراسلين وعبادك الصالحين وايتيائك المراسلين واهل السموات
 والارضين ومن سبج لك يارب العالمين من المؤمنين والاحياء
 على محمد عبد الله رسولك ونبيك وامينك وحبيبك وصفيك
 وخاتمتك وحيي على اللهم وعلى الدرجة والوسيلة الجنة
 والجنة مظان عقوقك يعطيه الله الا ولون ولا حوزت
 اللهم انك قلت وكونوا انتم انظروا انفسهم حافوا فاستغفروا الله
 واستغفر لهم الرسول لو صدق الله قوا كما جاء في الحديث

وصفك وخبرك
من خلقك

فی زیارت النبی

لَقَدْ أَمَّا اللَّهُ وَالْعَرَفَ الْوَقْفَ وَالْحَجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مَا عَنِ الْعَرَفِ
مِنْ زِيَارَةِ بَيْتِكَ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَنْ تَوَفَّقَنِي فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَا قَدْ عَلِمْتُ
مَا أَشْهَدُ عَلَيْكَ فِي حَقِّكَ مَا نَزَلَ إِلَيْكَ أَنَّكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَصَلَّكَ لَا شَرَّ لَكَ
وَأَنَّكَ عَمَلٌ عَبْدُكَ وَتَرْجُوكَ وَلَنْ أَلْمِزَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَوْلِيَا ذَلِكَ وَأَنَّكَ
وَجَّهْتَ عَلَى خَلْقِكَ وَخَلَقْتَ وَكَانَ فِي عِبَادِكَ وَأَعْلَى مَا فِي بَيْتِكَ نَحْوَانِ
عَلَيْكَ وَحَفَظْتَ سِرَّكَ وَتَوَاجَعْتَ وَصَلَّكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي مَا عَنِ
هَذِهِ وَفِي كُلِّ مَسَاعِرٍ قَدِيرَةٍ وَسَلِّمْ مَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةً
وَبَرَكَاتٍ أَجْمَلًا اللَّهُ أَخُو كَلْبِي عَلَيْكَ بِسْ وَتَقَبَّلْهُ كُنْ وَتَسْتَجِبْ جَوَابِي
بِرَبِّ شَيْئَةٍ وَخُذْ لِي حَاجَاتِي مَا كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفٌ كَوْنِي وَبَعْدَ أَنْ تَقْبَلُ
حَضْرَتِ إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَعْدَ أَنْ تَقْبَلُ
لِلْحَبَاتِ أَمْرِي وَالْحَقِّ قَبْلَ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ حَكَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْمَدِينَةِ لِلرَّحْمَةِ
أَسْتَعِذُّكَ ظَهْرِي وَالْقَبْلَةَ الَّتِي رَضِيتَ لِمُحَمَّدٍ أَسْتَعِذُّكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْبُدُكَ
وَلَا أَشْرَكَ لِنَفْسِي حَبْرًا مَا أَتَوَلَّيْتُهَا وَلَا أَتَوَلَّيْتُهَا شَرًّا عَلَيْهَا وَأَصْبَحْتُ
الْأُمُورَ بِكَ وَلَا تَقَارِ أَفْقَرُ مِنْ لِي لِي مَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ حَقِّكَ فَتَقَبَّلْ اللَّهُمَّ
أَوْ تَقَبَّلْ مِنْكَ حَبْرًا وَلَا تَذَلُّ لِي فَضْلَكَ اللَّهُمَّ لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي
إِنَّمَا أَوْ تَقَبَّلْ مِنْكَ حَبْرًا وَلَا تَذَلُّ لِي فَضْلَكَ اللَّهُمَّ لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي
وَأَعْمُرْ لِي بِالْعَرَفَةِ وَكَمِ زَيْفِي شُكْرَ الْعَرَفَةِ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ مِنْ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ

وَأَعْمُرْ

در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

وَمِنْ جَوَافِرِ الْعَالَمِ كَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفٌ كَوْنِي وَبَعْدَ أَنْ تَقْبَلُ
حَضْرَتِ إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَعْدَ أَنْ تَقْبَلُ
لِلْحَبَاتِ أَمْرِي وَالْحَقِّ قَبْلَ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ حَكَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْمَدِينَةِ لِلرَّحْمَةِ
أَسْتَعِذُّكَ ظَهْرِي وَالْقَبْلَةَ الَّتِي رَضِيتَ لِمُحَمَّدٍ أَسْتَعِذُّكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْبُدُكَ
وَلَا أَشْرَكَ لِنَفْسِي حَبْرًا مَا أَتَوَلَّيْتُهَا وَلَا أَتَوَلَّيْتُهَا شَرًّا عَلَيْهَا وَأَصْبَحْتُ
الْأُمُورَ بِكَ وَلَا تَقَارِ أَفْقَرُ مِنْ لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي
إِنَّمَا أَوْ تَقَبَّلْ مِنْكَ حَبْرًا وَلَا تَذَلُّ لِي فَضْلَكَ اللَّهُمَّ لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي
وَأَعْمُرْ لِي بِالْعَرَفَةِ وَكَمِ زَيْفِي شُكْرَ الْعَرَفَةِ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ مِنْ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ

وَمِنْ جَوَافِرِ الْعَالَمِ كَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفٌ كَوْنِي وَبَعْدَ أَنْ تَقْبَلُ
حَضْرَتِ إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَعْدَ أَنْ تَقْبَلُ
لِلْحَبَاتِ أَمْرِي وَالْحَقِّ قَبْلَ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ حَكَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْمَدِينَةِ لِلرَّحْمَةِ
أَسْتَعِذُّكَ ظَهْرِي وَالْقَبْلَةَ الَّتِي رَضِيتَ لِمُحَمَّدٍ أَسْتَعِذُّكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْبُدُكَ
وَلَا أَشْرَكَ لِنَفْسِي حَبْرًا مَا أَتَوَلَّيْتُهَا وَلَا أَتَوَلَّيْتُهَا شَرًّا عَلَيْهَا وَأَصْبَحْتُ
الْأُمُورَ بِكَ وَلَا تَقَارِ أَفْقَرُ مِنْ لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي
إِنَّمَا أَوْ تَقَبَّلْ مِنْكَ حَبْرًا وَلَا تَذَلُّ لِي فَضْلَكَ اللَّهُمَّ لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي لِي
وَأَعْمُرْ لِي بِالْعَرَفَةِ وَكَمِ زَيْفِي شُكْرَ الْعَرَفَةِ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ مِنْ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ

در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

کود با شوق زیارت کن و بگو ^{تسبیح} ^{السلام} علیک یا بنت رسول الله ^{السلام} علیک
یا بنت نبی الله ^{السلام} علیک یا بنت خلیل الله ^{السلام} علیک یا بنت
حبیب الله ^{السلام} علیک یا بنت حبیب الله ^{السلام} علیک یا بنت
امین الله ^{السلام} علیک یا بنت اکمل انبیاء الله و رسله و ملائکته
^{السلام} علیک یا بنت خیر خلق الله ^{السلام} علیک یا بنت خیر العوالم
^{السلام} علیک یا سیده نساء العالمین من الاولاد و الاولاد ^{السلام}
علیک یا رفعة و لی الله و خیر الخلق بعد رسول الله ^{السلام} علیک
یا ام الحسن و الحسن ^{السلام} علیک یا اهل الجنة ^{السلام} علیک یا
الصديقة الشهيدة ^{السلام} علیک یا ام الرضا ^{السلام} علیک
علیک یا ام الفضل ^{السلام} علیک یا ام المظلومة ^{السلام} علیک
^{السلام} علیک یا ام الخویر ^{السلام} علیک یا ام النبیة ^{السلام} علیک
^{السلام} علیک یا ام المحدث ^{السلام} علیک یا ام المصطفی
للقهورة ^{السلام} علیک یا فاطمة بنت رسول الله و رجمه الله و عذبه
و علی الله علی علیک و علی رزقک و تدفیک تشهد انک مصیبت
علی بیست و من ربک و ان من سرک فقد سر رسول الله علیه
علیه و الیه و من حلال فقد حلال رسول الله علیه و الیه
و من و ملک فقد و صل رسول الله علیه و الیه و الیه

بعضه

در زیارت ائمه بقیع علیهم السلام

بعضه و نه و روضه النبی بین حبیب و کما قال علیه افضل سلام الله و صلی
لله و لا تنکح اخی را من عتق رخصت عنه سارا خطا علی من سخط
علیه مصر مبری من بکایت من موالین و الیت مغایرین غادیست
مبغضین یون بغض حجت یون احمیت و کفی بالله شهیدا و حسبا
و جارا و مشیبا بعد از آن صلوات بر حضرت پیغمبر و ستاره و در رکعت ثانی
در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام و دعا و تکریم و دعایان و چون بقبرستان
بقیع و بیست زیارت بر حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را بکن مکاه بگو ^{السلام} علیکم ائمة
الهدی ^{السلام} علیکم حج الله علی اهل الذینا ^{السلام} علیکم ائمة
القوامون فی البریة ^{السلام} علیکم اهل الصفة ^{السلام} علیکم
علیکم اهل الجوی شهد انکم قد بلغتم و نصحتهم و صبرتم فیما فی الله
و لذبتم و اسیع علیکم فغفرتم و شهد انکم اهل الحق و الشدود
و ان طاعتکم معاق صبر و ان قو لکم الصدیق و انکم دعوتکم
فلم یجابوا و انتم صلاطعوا و انکم دعا الله الذین و انکم
الارض من کم کن الوالیین الله و نتخاکم فی اصلااب المظفرین و تفککم
فی ارجام المظفرات کم کدتکم الخاهلیة و کم نیرتکم فیکم
فین الاولیاء جنتکم و طاب لکم انتم الذین من یکم علینا

در زیارت ائمه بقیع علیهم السلام

وَيَا مَنْ جَعَلَكَ فِي مَوْتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تَتَوَكَّلَ وَيُذَكِّرَ بِهِ أَسْمَاءَ جَعَلَ
 سَكْرَتَنَا عَلَيْكُمْ نَحْمَةً لَنَا وَكَفَارَةً لَكُمْ لَنَا وَكَفَارَةً لَنَا وَكَفَارَةً لَنَا وَكَفَارَةً لَنَا
 مَنْ عَلَيْنَا مِنْ وَلَا يَحْكُمُ وَعِنْدَهُ سُلْطَانٌ مُبِينٌ بِفَضْلِهِ مُعْتَرِفُونَ بِشِدَّةِ
 أَيْتَانِهِ وَهَذَا مَقَامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَسْتَكْبَرَ وَأَفْرَطَ بِالْعِزِّ وَجَابَ قَامَاتُ
 الْعَالَمِينَ وَأَنْ يَشْفَعُوا بِكُمْ مُشْفِعًا أَهْلَكَ مِنَ النَّارِ لَكُمْ نَوَالِي شَفَعَاءُ
 فَقَدْ رَعَيْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبْتُ عَنْكُمْ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْآيَاتِ اللَّهُمَّ
 وَاسْتَعْبِرُوا أَعْيُنُهَا أَنْكَارُ مَرُورِ سُبُحَاتِ سَوِيَّاسِ سَمَانٍ يَلْدُنْكَ وَبَلَدُهَا
 خُصُوفَانِ يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ
 لَنْ يَا وَفَّقَنِي وَعَزَّنِي فِي آخِرَتِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَقْبَنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَنْهُمْ عِبَادُكَ وَجِدَدًا وَمَعْرِفَةً وَتَحَقُّقًا لِحَقِّهِمْ وَمَا لِي أَلْفِي سُبُحَاتِ
 وَكَانَتْ الْمُنَّةُ لَكَ وَمَنْكَ عَلَى مَعِ أَقْوَامٍ حَصَصْتَهُمْ بِأَخْصَصْتَنِي
 بِهِ فَلَمْ أَكُنْ لَكَ عِنْدَ لِسَانِي مَقَابِي هَذَا لَوْ كُنْتُ بِمَكَوْنِي أَلْفِي سُبُحَاتِ
 مَا رَجَوْتُ وَلَا تَحْيِي فِي مَا رَجَوْتُ أَنْكَاهُ هَرَعَانِي كَمَا حَالِي بَيْنَ كَرَمَاتِ
 وَبَعْدَ ذَلِكَ نَوَاحِي نَارِ زِيَارَتِ هَرَامِي كَرَمَةً بَكَدَارِ زِيَارَتِ
 بَيْنَ كَسْبَاتِ قَبْرِ غَيْرِ بَعْدَ حَضْرَتِ هَرَمِ كَرَمَةً بَعْدَ حَضْرَتِ هَرَمِ كَرَمَةً
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمْرُؤَ رَسُولِ اللَّهِ وَخَيْرِ الشُّهُدَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا أَسَدَ اللَّهِ وَاسَدَ رُؤُوسِهِمْ وَالشُّهُدَاءِ أَتَكَ وَتَجَاهَدْتَ فِي الدِّينِ

وَقَدْ

در زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

وَيَا مَنْ جَعَلَكَ فِي مَوْتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تَتَوَكَّلَ وَيُذَكِّرَ بِهِ أَسْمَاءَ جَعَلَ
 سَكْرَتَنَا عَلَيْكُمْ نَحْمَةً لَنَا وَكَفَارَةً لَكُمْ لَنَا وَكَفَارَةً لَنَا وَكَفَارَةً لَنَا وَكَفَارَةً لَنَا
 مَنْ عَلَيْنَا مِنْ وَلَا يَحْكُمُ وَعِنْدَهُ سُلْطَانٌ مُبِينٌ بِفَضْلِهِ مُعْتَرِفُونَ بِشِدَّةِ
 أَيْتَانِهِ وَهَذَا مَقَامُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَسْتَكْبَرَ وَأَفْرَطَ بِالْعِزِّ وَجَابَ قَامَاتُ
 الْعَالَمِينَ وَأَنْ يَشْفَعُوا بِكُمْ مُشْفِعًا أَهْلَكَ مِنَ النَّارِ لَكُمْ نَوَالِي شَفَعَاءُ
 فَقَدْ رَعَيْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبْتُ عَنْكُمْ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْآيَاتِ اللَّهُمَّ
 وَاسْتَعْبِرُوا أَعْيُنُهَا أَنْكَارُ مَرُورِ سُبُحَاتِ سَوِيَّاسِ سَمَانٍ يَلْدُنْكَ وَبَلَدُهَا
 خُصُوفَانِ يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ
 لَنْ يَا وَفَّقَنِي وَعَزَّنِي فِي آخِرَتِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَقْبَنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَنْهُمْ عِبَادُكَ وَجِدَدًا وَمَعْرِفَةً وَتَحَقُّقًا لِحَقِّهِمْ وَمَا لِي أَلْفِي سُبُحَاتِ
 وَكَانَتْ الْمُنَّةُ لَكَ وَمَنْكَ عَلَى مَعِ أَقْوَامٍ حَصَصْتَهُمْ بِأَخْصَصْتَنِي
 بِهِ فَلَمْ أَكُنْ لَكَ عِنْدَ لِسَانِي مَقَابِي هَذَا لَوْ كُنْتُ بِمَكَوْنِي أَلْفِي سُبُحَاتِ
 مَا رَجَوْتُ وَلَا تَحْيِي فِي مَا رَجَوْتُ أَنْكَاهُ هَرَعَانِي كَمَا حَالِي بَيْنَ كَرَمَاتِ
 وَبَعْدَ ذَلِكَ نَوَاحِي نَارِ زِيَارَتِ هَرَامِي كَرَمَةً بَكَدَارِ زِيَارَتِ
 بَيْنَ كَسْبَاتِ قَبْرِ غَيْرِ بَعْدَ حَضْرَتِ هَرَمِ كَرَمَةً بَعْدَ حَضْرَتِ هَرَمِ كَرَمَةً
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمْرُؤَ رَسُولِ اللَّهِ وَخَيْرِ الشُّهُدَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا أَسَدَ اللَّهِ وَاسَدَ رُؤُوسِهِمْ وَالشُّهُدَاءِ أَتَكَ وَتَجَاهَدْتَ فِي الدِّينِ

در زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

در زیارت حضرت امیر المومنین

مظلوم و آقا من عجب حقه جبروت و اجتنبت حق اتیک الیقین و آینه هدایت
اذا لمیت الله و انت شهید عذاب الله فانک یا فاعل العذاب
و جبر العذاب یمنک عاقل و عاقلک مستصواب انک معاویة لا عدلک
و من ملک الی علیک ذلک یحیی الله تعالی ان یحیی کما یشاء و فاشع
لیعینک فیک فان لک عند الله مبارک و تعالی جاهها و شفاعته و قد
قال الله عز و جل و لا یستغنون الا من یرضی انک اهلکم للحد لله
الذی اکره منی یعرفتم و معرفه رسولیه و من قر من طاعتی حقه
شیر و تطوعا منه و من علیک بالایمان الحمد لله الذی تم فی بلایه
و حکم علی دلیله و کفر علی البعید و دفع عنتی انکر و حتی انک
ممن اخی نبیه و امرایه فی غافیه الحمد لله الذی جعل من وادی
قبر و حتی رسولیه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنینک
لو لا ان هذا لله اشهد الا الاله الا الله و حده لا شریک له و انک
ان محمد عبده و رسولہ جلال الحق من عبده و کشفه ان علیا
عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و خلیفه
خاتم النبیین و انک ان الائمة من ولید حجج الله علی خلقه اللهم
عندک و عزاکم متقرب الیک من یأمر و یتبرأ منی رسولک
و علی کل مائی حق و ان ذلک و ذلک و انت حیر ما فی کرم

در زیارت حضرت امیر المومنین

در زیارت حضرت امیر المومنین

فاسألک الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا واعد یا احد یا نور یا فاعل العذاب
یا من کرم یلذ و کرم یولد و کرم یکن له کفوا احد ان یضیک علی محمد و آله
و اهله نبیه و ان تجعل لطفک ایا من یأمر و یتبرأ منی رسولک
و من یشاء الله تعالی ان یحیی کما یشاء و فاشع
لیعینک فیک فان لک عند الله مبارک و تعالی جاهها و شفاعته و قد
قال الله عز و جل و لا یستغنون الا من یرضی انک اهلکم للحد لله
الذی اکره منی یعرفتم و معرفه رسولیه و من قر من طاعتی حقه
شیر و تطوعا منه و من علیک بالایمان الحمد لله الذی تم فی بلایه
و حکم علی دلیله و کفر علی البعید و دفع عنتی انکر و حتی انک
ممن اخی نبیه و امرایه فی غافیه الحمد لله الذی جعل من وادی
قبر و حتی رسولیه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنینک
لو لا ان هذا لله اشهد الا الاله الا الله و حده لا شریک له و انک
ان محمد عبده و رسولہ جلال الحق من عبده و کشفه ان علیا
عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و خلیفه
خاتم النبیین و انک ان الائمة من ولید حجج الله علی خلقه اللهم
عندک و عزاکم متقرب الیک من یأمر و یتبرأ منی رسولک
و علی کل مائی حق و ان ذلک و ذلک و انت حیر ما فی کرم

در زیارت حضرت امیر المومنین

در زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

وَقَدْ خَلَقَكَ بِفَضْلِهِ وَآمَرَ بِتَوَلَّكَ وَوَقَعَ بِرُؤُوسِكَ الَّذِي بَعَثَهُ بِعِلْمِكَ
وَجَعَلَ لَهَا رِجَالًا مِثْلَ نِسْتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَالذَّكِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثَهُ بِرُؤُوسِكَ الْأَنْفَ
وَمَتَّانِ الثَّوْبِ بَعْدَ ذَلِكَ وَفَضْلًا مِثْلَ نِسْتِكَ بِأَنْ كَلِمَتِكَ وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ وَجَعَلَ
وَبَرَكَاةً تَأْتِيهِمْ مِثْلَ عِلْمِكَ الْأَمْرِ مِنْ أُولِي الْقَوَامِينَ بِأَمْرِكَ مِنْ عِلْمِ الْهَمْرِ
الَّذِينَ لَفَضْلِهِمْ أَنْصَارًا لِدِينِكَ وَحَفَظَةً لِسِرِّكَ وَشَهَادَةً عَلَى خَلْقِكَ
وَكَلَامًا لِعِبَادِكَ وَفَاتُوا فِي صَلَواتِ فَرَسَاتِهِ وَبُكْوِي السَّلَامَ عَلَى
أَلَا تَعْلَمُ لِلْمُسْتَوْدِعِينَ السَّلَامَ عَلَى خَالِصَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامَ عَلَى
الْمُسْتَوْدِعِينَ السَّلَامَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِأَمْرِكَ وَتَوَلَّوْا بِأَمْرِكَ
وَخَافُوا بِحُجُوبِهِ السَّلَامَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ أَتَكَاهُ بِكُوبِي السَّلَامَ
عَلَيْكَ يَا صِدِّيقَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا سَعُودَةَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَكِيْلَ اللَّهِ
السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَجْمَةَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا غَوْثَ الدِّينِ وَفِيهِ تَعْلَمُ
الْأَقْبَلِينَ وَالْأَخْيَرِينَ حَاجِبِ الْمَلِكِ وَحِوَالَةِ السُّنَنِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَفْتَدَيْتَ
الْقُلُوبَ وَأَقْبَلْتَ الرُّكُوبَ وَأَمَرْتَ بِالْعَزْوَاقِ وَفَضَّلْتَ مِنَ الْمُنْكَرِ وَأَقْبَلْتَ
الرُّسُولَ وَقَلَّوْتَ الْكِبْرَ وَبَحَقَّ تِلَاوَتِهِ وَقَبِلْتَ تَعْبِيدَ اللَّهِ وَجَاهِدْتَ
فِي اللَّهِ حَوْجًا وَرَدَّ وَصَحَّتْ لَكَ دَعْوَتُهُ وَجُعِلَتْ بِفَضْلِكَ صَابِرٌ وَخَدِيعٌ
وَحَاجِبٌ عَنْ دِينِ اللَّهِ مُوقِفٌ لِيُشَوِّبَ اللَّهُ طَائِفًا مِنْ خَلْقِهِ اللَّهُ رَافِعًا
فِيهَا وَتَعَدَّ اللَّهُ وَصْفَكَ لِأَنَّهُ كُنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا وَشَهِيدًا وَشَهِيدًا

عَنْ النَّبِيِّ

در زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بِحَوْلِ اللَّهِ عَنِ الْمُسْلِمِينَ عَنْ رُؤُوسِهِ وَعَنِ الْأَسْلَامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلُ الْحَيَاءِ الْغَرِيبِ
مَنْ قَتَلَكَ وَعَنِ اللَّهِ مَنْ خَالَفَكَ وَعَنِ اللَّهِ مَنْ أَفْتَرَى عَلَى عِلْمِكَ وَتَعَدَّكَ
وَعَنِ اللَّهِ مَنْ بَغَضَكَ وَمَنْ بَلَغَكَ ذَلِكَ فَرَفَعِي بِهِ أَمَّا إِلَهُ اللَّهِ مِنْهُمْ بِرُؤُوسِهِ
لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَالِفَتَكَ وَأُمَّةً جَعَدَتْ وَلَا يَتَكَ وَأُمَّةً تَطَاهَرَتْ عَلَيْكَ
وَأُمَّةً قَتَلَتْكَ وَأُمَّةً خَالَفَتْ عَنْكَ وَجَدَلَتْكَ الْفِتْنَةُ فِيهِ الَّذِي جَعَلَ أَدَارَ
الْمَلِكِ وَتَوَلَّى أَمْرَ الْيَوْمِ الْمَوْجُودِ وَفَضَّلْتَ فِيهِ رُؤُوسَ الْوَارِثِينَ وَبُكْوِي
فَضْلَكَ الْمُنْذِرِينَ اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَةَ أَنْبِيَائِكَ وَأَوْصِيَائِهِ أَتَيْنَاكَ بِجَمِيعِ
لَعْنَاتِكَ وَأَصْلَحِيهِمْ بِحَوْلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْجَوَائِدِ وَالطُّوْغَاتِ الْغَائِبَةِ
وَالْعَوَائِدِ وَالْأَلْوَاتِ وَالْعَزْوَاقِ وَالطَّاعُونَ وَفَضَّلْتَ فِيهِ رُؤُوسَ الْوَارِثِينَ
وَكُلَّ مَقْرَعٍ عَلَى اللَّهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَشِيَاعَهُمْ وَتَبَاعَهُمْ وَكُلَّ لِيَالِيَهُمْ
وَلَمَّا تَوَلَّوْا وَخَبَسُوا لَعْنًا كَثِيرًا أَتَكَاهُ بِكُوبِي اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
لَا تَعْدُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَضْلًا يَفْعَلُهُمْ عَذَابُكَ بِأَشْفَافِ الْوَلَاةِ
أَمْرِكَ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا لَمْ يُخَلِّهِمْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَأَدْخِلْ
فِتْنَةَ أَنْصَارِكَ رُؤُوسَكَ وَقَتْلَةَ أَنْصَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى قَتْلَةِ
الْحَسَنِ وَأَنْصَارِ الْحَسَنِ وَعَلَى قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى قَتْلَةِ أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ
وَقَتْلَةِ مَنْ قَتَلَ فِيهِ وَكَلَيْتُهُ مُحَمَّدٌ أَتَجْعَلُ عَذَابًا مُضَاعَفًا فِي الْقَبْرِ

اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَةَ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَوْصِيَائِهِمْ عَذَابًا أَلِيمًا

در کنایات حضرت امیر المومنین علیه السلام

من العبد
 أَتَى وَلَا يَخْشَى مِنْ عَذَابِهَا وَكَفَرُ فِيهَا مُبْلِغُونَ مَكْرُوفُونَ نَالُوا
 رُفُوعَهُمْ غِنْدَهُمْ قَدْ غَايَتِ الْتَمَامُ وَالْخَيْرُ فِي الطَّوِيلِ لِقَوْلِهِمْ مَبْرُورٌ
 تَبَيَّنَ أَكَلُ وَرُشْدُكَ وَتَبَيَّنَ مِنْ مَبَادِرِكَ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ أَفْعَلْهُمْ
 فِي سُوءِ السَّرِّ وَظَاهِرِ الْعَدْلَانِيَّةِ فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي
 صِدْقِي فِي أَوَّلِيَاتِكَ وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَسَاجِدَهُمْ حَتَّى تُلَاحِظَ بِهِمْ وَتُحْكَمَ
 لِحُكْمِهِمْ تَبَعًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ إِنَّكَ رَحِيمٌ بِالْإِنْسَانِ
 مُبِينٌ وَدَيُّكَ سَلَامٌ لِلَّهِ وَسَلَامٌ لِلْأَنْفُسِ الْغَائِبَةِ وَالْمُسْلِمِينَ لَكَ الطَّوِيلُ
 وَالنَّاطِقِينَ بِفَضْلِكَ وَالشَّاهِدِينَ عَلَى أَثَرِكَ صَادِقٌ آمِينَ صِدْقِي
 عَلَيْكَ يَا مَنْ لَا يَمُوتُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَكَذَلِكَ أَشْهَدُ
 أَتَى لِحُكْمِهِمْ ظَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ ظُهُرِ ظَاهِرٍ مُطَهَّرٍ أَشْهَدُ لَكَ يَا رَبِّي اللَّهُ
 تَوَلَّى رُسُولُهُ بَابُ الْبَلَاغِ وَالْإِدْرَاءِ أَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبُ اللَّهِ وَأَنَّكَ
 بَابُ اللَّهِ وَأَنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ وَأَنَّكَ الَّذِي مِنْهُ يُوقَى وَأَنَّكَ حَلِيلُ اللَّهِ
 وَأَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَخَوَرُ رُسُولِهِ أَتَيْتُكَ وَابْتَدَأَ لِعَظِيمِ عَالَمٍ وَتَوَلَّى لِي
 عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رُسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَيْتُكَ سَمِعَ عَمَّا لَكَ اللَّهُ
 يَزِي يَا رَأَيْتَ لِحُلُمِ نَفْسِي مِنَ النَّارِ مُتَعَمِّدًا عَلَيْكَ مِنْ ثَارٍ وَاسْتَحْصَا
 بِشَيْءٍ بِمَا جَنَّبْتُهُ عَلَى نَفْسِي أَتَيْتُكَ لِيَطْلُقَ ظَعَامُ الذِّكْرِ وَالْمُؤَكَّلِ
 الْخَلْفَ مِنْ تَعْبِكَ عَلَى تَرْكِيهِ الْحَقِّ فَقُلْتُ لَكَ سَلَامٌ وَلَمْ يَكُنْ مَعِي

دفعہ ۱۲

در زیارت حضرت امیر المؤمنین

وَضَرَفِيْكُمْ مُّعَدَّةً وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَاكَ وَفِي طَاعَتِكَ الْوَفَاءُ إِلَيْكَ
الْقِسْمُ ذَلِكَ كَمَا لَمْ يَنْزِلْهُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْتَ مِنْ أَمْرِ فِي كَيْدِكَ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ
وَفِي بَيْتِكَ قَضَاءٌ وَهَدْيٌ فِي خِيَمَةٍ وَتَعْجِيْبٌ فِي الْوَفَاءِ إِلَيْهِ وَالْإِلَهِيَّةِ وَالْإِلَهِيَّةِ
الْحَاجُّ مِنْهُ أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتٍ يَبْعُدُ مَنْ تَوَلَّاهُ وَلَا يَخْبِتُ عَنْ أَنْتُمْ وَلَا يَخْبِتُ
مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ وَلَا يَخْبِتُ مَنْ عَادَكُمْ وَلَا أَحَدًا أَفْرَغَ السَّيْفُ خَيْرًا مِنْكُمْ أَنْتُمْ
أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ
إِلَيْكَ مَوْسُوْلَاتٌ وَإِلَيْكَ مَوْسُوْلَاتٌ وَلَا تُؤَدِّ اسْتِغْفَارِيْ بِهِنَّ اللَّهُمَّ أَنْتَ مَسْكُوْنَةٌ
بِزِيَارَتِهِ مَوْسُوْلَاتٌ وَإِلَيْكَ وَمَعْرِفَتِهِ وَاجْعَلْنِي مِنْ تَقْوَاهُ وَتَقْوَاهُ وَتَقْوَاهُ
بِقَوْلِكَ لِيَعْلَمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَخِي بِرَحْمَتِكَ مَا حَيَّيْ بِرَحْمَتِكَ
إِبْرَاهِيْمَ وَأَبُوْتُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكْبَاهُ دُرٍّ كَيْفَ
نَارُ لَا يَسْرُ الْخَضِرَ بِكُلِّ نَارٍ وَجِهَتْ مَطَالِبُ دِينِي وَخَوِي وَكَانَ كَرِهًا
لِعَابَتٍ وَهَاتَتْ بَعْدَ ذَلِكَ بَكْوِي اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ فِي تَعْدِ
عَنِّي إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَنَبِيِّكَ وَأَخِي دَسُوْلَاتٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْمَوْسُوْنِينَ
عَلَيْهِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقْبَلُهَا مِنْ وَجْهِ
عَلَى ذَلِكَ حَزَنُ الْأَعْيَانِ اللَّهُمَّ بَكَ صَلَّيْتُ وَبَكَ رَكْعَتٌ وَبَكَ سَجْدَةٌ
وَهَذَا لَا تَرْفُكُ لَكَ لَا تَهْلُ لَا يَكُونُ إِلَّا الصَّلَاةُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا لَكَ
لَا تَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ

در زیارت حضرت آدم و نوح و ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحيم
 منی زیارتی و خطبه شریفه و کلمه الطاهرین انگاه حضرت آدم و نوح
 زیارت کن زیرا که این بابویه در کتاب من لا یضو القصد بقل غور
 که احتوائه بر حسب دفع نبی در آن مکان شریف مدفونست پس هرگاه از
 زیارت کنی نیت زیارت کرده بگو السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک
 یا حبیب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا امین الله السلام
 علیک یا خلیفه الله فی ارضه السلام علیک یا ابی البشر صلوات الله و سلامه
 علیک و علی رفقته و یدفیک و علی الطاهرین من اولاد هدیة صلوات
 لا یخصها الا هو و رحمة الله و بزرگوار است و بعد زیارت حضرت نوح و بعد
 نیت زیارت بگو السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام
 علیک یا ولی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا شیخ المرسلین
 السلام علیک یا امین الله فی ارضه صلوات الله و سلامه علیک و علی
 رفقته و یدفیک و علی الطاهرین من اولاد هدیة و بزرگوار است انگاه
 برای هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذار و در هر یک ذکر بشماره ۱۰۰
 ارا که در این کتب طریقه و بی و طاع حضرت امیر المؤمنین بکن بطریق مذکور
 شد زیارت حضرت ابراهیم و بعد از آن بگو السلام علیک یا امیر المؤمنین
 و رحمة الله استغفر الله و استغفر علیک و استغفر عنک السلام علیک
 یا الله و انزل و ما جاشت به و نعمت الیم و انت علیه الله و التنا

در زیارت حضرت آدم

در زیارت حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

مع انما یدین الله لا یجعل له احوال العبد من یزید فی زیارتی ایاة فان ایت
 قبل ذلک فایق اشد فی تمام علی ما شهدت علیه فی حیوانی ان لا یجعل
 من اوطایب الحسین و الحسنین و علی و محمد و جعفر و موسی و یحیی و عیسی
 و علی و الحسن و لم یح م فی بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله
 و سلامه علیهم اجمعین و اشهد ان من قتلهم و جانیهم مشرکون
 و من مره علیه من اسفل در ارضین الحیمر و اشهد ان حادیهما لنا اعداء
 و نحن مینهما بآء و ارضهم حزب الشیطان و علی من قتلهم و من شرک
 بهم و من ستره قتلهم لعنة الله و ملائکته و الناس اجمعین اللهم
 انی استأثرت هذا الصلوة و التسلیم ان یصلی علی محمد و آله و علی
 مع انما احوال العبد من یزید فی زیارتی و ان جعلته قاضی حشره مع هدیة
 المؤمنین ائمة السالین اللهم و قد لعل غلوتنا انهم یا الطاهرة و الناحیه
 و الحسنة و حسن المواتر و فی و التسلیم زیارت حضرت
 امام حسین علیه الصلوة و السلام بدانکه هرگاه او را زیارت حضرت امام
 حسین کنی در هر یک از اینها باید در هر فرات غسل کنی و جامه پاک بپوشی
 و یای بر همدیگر و زیارت حدیث در هر یک که راه رفتن در آن حرم محرم جانا
 باشد که در حرم خلوت و بوی عسل راه رود و در راه نکب و نهیل و تسبیح بگو
 و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد و در هر یک از اینها زیارت بر سببی

در زیارت حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

در وای حضرت عباس علیه السلام

وَأَسْأَلُكَ اللَّهُ بِرُحْمَتِهِ وَأَطَاعُ وَلَا أَدْرِعُ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ بِالْعَتَمَةِ فِي النَّجْدِ
وَأَعْلَيْتَ عَائِدَةَ الْجَهْلِيَّةِ بِبَهْتِكَ اللَّهُ فِي الشَّهَادَةِ وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ
أَرْوَاحِ الشَّاهِدِينَ وَكَفَّكَ مِنَ رِجَالِهِمْ أَصْحَابَهَا مِنْ لَدُنْكَ وَأَفْضَلَهَا عَنْكَ وَأَرْوَاحُ
ذُرِّيَّتِكَ فِي عِلِّيِّينَ وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّاهِدِينَ وَالْمُتَّقِينَ
وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ تَهْتَمُّ بِكُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتَ مَضَى
عَلَى بَصِيرَتِكَ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُتَّقِينَ وَالصَّالِحِينَ وَتَتَّبَعُوا لِلنَّبِيِّينَ فَجَعَلَ اللَّهُ
يُعْتَمِدُ بِكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَّائِهِ فِي مَنَازِلِ الْخَيْرِينَ فَإِنَّهُ لَمْ
يُزَالِ يَحْمَدُكَ وَهُوَ كَاهِنٌ حَافِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى الْوَدَّاعِ كُنِيَ بِكَ اسْتَوْدَعَكَ
وَأَسْتَوْدَعَكَ وَأَقْرَبَ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِكُنْيَاكُمْ وَبِعَاجِلَاتِهِ
مِنْ حَيْثُ لَدَى اللَّهِ اللَّهُمَّ الْغَنَامُ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ أَحَدًا مِنْهُمْ
قَبْرًا وَلَيْتَ وَابْنِ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَابْنِ أَخِي رَسُولِ
أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَأَخْرَجْتَنِي مَعَهُ وَفَعَلَ بِنَاثَةٍ فِي بَيْتَانِ بَعْدَ بَيْتِي وَبَيْتِهِ
وَبَيْنَ رَسُولِي وَأَوْلِيَّائِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَبَّلْ أَلْبَانًا
بِكَ وَالْقُدْرَةِ بِرَسُولِكَ وَالْوَالِدَةِ الْأَبْنَاءَ لِعَلِّيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ
أَمِينَ وَلَدَهُ وَالْبَرَاءَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَهَجْرَتَهُ فَاتَى قَتْلَهُ مَيْتَةً يَارَبِّ بَدِّلْهُ عَلَى
عَلِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَعْدَ أَنْ جَعَلْتَهُ حَيًّا وَبَيْنَ رِجَالِهِ خَيْرًا وَبَارِكْ لَهُ
خَيْرًا مَا كُنْتَ كُنِيَ وَهُوَ كَاهِنٌ حَافِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى الْوَدَّاعِ كُنِيَ بِكَ اسْتَوْدَعَكَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

شهادته

در وای حضرت عباس علیه السلام

شهادته بشارت حضرت یکتا بگو استقامت علیک ورحمة الله وبركاته استودعک
وتقرب علیک السَّلَامُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِكُنْيَاكُمْ وَبِعَاجِلَاتِهِ مِنْ حَيْثُ لَدَى اللَّهِ اللَّهُمَّ الْغَنَامُ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ أَحَدًا مِنْهُمْ
قَبْرًا وَلَيْتَ وَابْنِ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَابْنِ أَخِي رَسُولِ
أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَأَخْرَجْتَنِي مَعَهُ وَفَعَلَ بِنَاثَةٍ فِي بَيْتَانِ بَعْدَ بَيْتِي وَبَيْتِهِ
وَبَيْنَ رَسُولِي وَأَوْلِيَّائِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَبَّلْ أَلْبَانًا
بِكَ وَالْقُدْرَةِ بِرَسُولِكَ وَالْوَالِدَةِ الْأَبْنَاءَ لِعَلِّيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ
أَمِينَ وَلَدَهُ وَالْبَرَاءَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَهَجْرَتَهُ فَاتَى قَتْلَهُ مَيْتَةً يَارَبِّ بَدِّلْهُ عَلَى
عَلِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَعْدَ أَنْ جَعَلْتَهُ حَيًّا وَبَيْنَ رِجَالِهِ خَيْرًا وَبَارِكْ لَهُ
خَيْرًا مَا كُنْتَ كُنِيَ وَهُوَ كَاهِنٌ حَافِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى الْوَدَّاعِ كُنِيَ بِكَ اسْتَوْدَعَكَ

شهادته

موفق بکرم الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا ولي الله
 عبد الله خاتم النبيين وصاحب رب العالمين السلام عليك يا ولي الله
 امير المؤمنين وولي الله السلام عليك يا ولي الله يا ولي الله
 السلام عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 سيد العابدين السلام عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 ولا خير من السلام عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 السجود للعلو القبول القبول السلام عليك يا ولي الله يا ولي الله
 النقي الله انك قد افاضت الصلوة والبركة والكرامة بالقرآن
 من الشكر وعبدك الله مخلوقا حتى انك ايقظت السلام عليك يا ولي الله
 وبورك كرامة رزقك حبيبك نعم الله امة منتهى نعمته وكرمته
 نعم الله امة انت انت اسما السلام والبركة عليك يا ولي الله يا ولي الله
 انك افاضت خويوم بضرحة مقدس حضرت فيها بركة الله عليك يا ولي الله
 وقطعت ايلاد رجاءك ولا خير مني ولا توفيقا بغير قضاء حوائجي
 ولا خير مني على قبري ارحمني رسولك متواضعا عليك يا ولي الله يا ولي الله
 انك افاضت رزقا غائبا ما جئت على نفسي واخطت على كبري وكنت لي
 شافعا الى الله تعالى يوم ظمئ قفري واخافني ملك جند الله مقام محو

السلام عليك يا ولي الله
 علي بن الحسين

وكتبه

وانت عبد الله وعبده انك افاضت خويوم بضرحة مقدس حضرت فيها بركة الله عليك يا ولي الله
 بضرحة مقدس بركة الله عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 والنقص عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 اللهم اني اقر بربك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 عليك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 وقلة اولادك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 غاير ما رزقك يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله يا ولي الله
 نعم بعد انما خسر الزمان وكره ما لم يداشتم باشي از روي قرآن ميتواني
 خواند وكره بغير شود هر سورة كره خالي بخوان وبعدها خوان انما زيارت
 دعا بكنه مذكور شد بخوان وكره خالي بخوان وبعدها خوان انما زيارت
 يا مولاي كن مولاي ورحمة الله وبركاته انت لنا جنة من العذاب
 وهذا الآن اهل في عنك ان كنت اذيت في غير الغيبة ولا
 مستبدي عليك ولا مؤثر عليك ولا زاهد من مؤثر عليك وقد جئت نفسي
 للحدثان وتوكت لا اهل ولا اولاد ولا وطن تكن لي شفيعا يوم طامع

اسفل الذریعین الجیم انک علی کل شیء قدیر اللهم عجل لفرج ولیدک
وآمین ولیدک واجعل من جماعتی من جملة اهل بیت علیهم السلام
ووفیات ما کنی که هر حاجت دهو است بعد از آن از هر چه بخواهد دعا
در رکعت نازل کند و دعا بکند که فرمود بعد از نماز خوان و بعضی از علما و اهل شد
بکشید این دعا را من حاجت منیدا شد من که این دعا را در خانه خود و در
در محل شدن بخانه شخصی از آن حاجت بید و شیخ موسی طار فی الله و عود
که اگر داخل شود و کناه نماز در منزل و در احوال اهل بیت و در شان که ایشان
خود را بوسیله حل کرده اند و هر که خواهی که ایشان را دعا کنی بگو السلام
علیکم یا ولید الله استودعکم الله و لقوه علیکم السلام امین الله
و کمال رسول و حاجتم و اولکم علیکم اللهم انعمنا مع الشاهدين اللهم لا یخون
احد العوید من زیارتها و من فی العوید البیها و من فی معارفها انما هی
انظار من زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام بدانکه
چون از زیارت حضرت غای در صافه باید که مثل کتی جهت زیارت حاکم
چاک پوشی و در هر روز به حضرت رفت و بگوئی السلام علی النبی و آل النبی
الذی علیهم السلام علی محمد و آل محمد و علیهم و علیهم و علیهم
انکافون السلام علی مهدی الامر و جماعت انکم السلام علی خلف
التلف و صا و صا و السلام علی حجة العوید و کثیره الخو و

تفصیل

السلام علی محمد و آل ولید و مذل الاعداء السلام علی ولید الایمان و قائم
الایضیة السلام علی الخاتم النبی و الخاتم المشرق و العبد المذنب
السلام علی اتیف الشاه و القیر المراه و التور المراه السلام علی منشی السلام
و منشی السلام علی ربیع الام و منشی الام و منشی الام و منشی الام
علی صاحب الصمیم و ولای الهام السلام علی صاحب الدین الناموس و کتاب
الطهور السلام علی بقیة الله فی الارض و تحج علی عباد الله من الیوم و الیوم
الایمان و کذبه و وجود انما الاصفاء السلام علی النورین علی السیر
و العین و الولید الام السلام علی المهدی الذی وعد الله عز و جل و کلام
الایم ان یجمع به الکلم و یلم به الشعب و یلک الام من سبط و عدل
و یمن که و یحیی به و عدل المؤمنین شهد انک و لا حق من بالک
امتی و قوالی فی الحیوة الثانی و یوم یقوم الا شاهد استلک
یا مولا ای ان شاک الله بتلک و تعالی فی صلاح شاک و ضاء و حق
و من ان ذنوبی و الا خذ بیعی فی ربی و کنیای و امره و کافه
احوالی المؤمنین و المؤمنات ایتة عفو و رحیم و کمال الله علی
سیدنا محمد رسول الله و آل محمد الطاهرون انکاه و در رکعت ثان
بکلام بنیدعاجوان اللهم عظم السلا و یمن الخفاء و انکشف
الظلم و صافیت لا تخرجی و سحبت السماء و الیوم یارب الشکر عیلة

در جهاد است

در این صورت که در یک وقت سابقه میشود پس جهاد از جهت امر اسلام بر شخص معین
یا جماعت معینه واجب نمیشود یا شرح با ایام امام جهاد واجب نمیشود
و لو من به الکفر یا قیام بان کند پس جهاد بعد از تداوم جهاد واجب میشود و جهاد
جهاد معنوی است که با کفار و منافقان و اهل ایمان و علم حق ندارد متعلق شود قتال
امام مثل این زمان پس با جهاد اعدای دین و مسلمین بجهاد که ترسیده باشند
استیم یعنی در زمان غیبت جهاد واجب میشود و جهاد واجب میشود
با جهاد اعدای دین و مسلمین بجهاد که ترسیده شود بجهاد اسلام یعنی جهاد
ان و لو از علم و نائب خاص او این باشد پس جهاد بجهاد واجب میشود
جهاد واجب میشود بجهاد که کافر یا فاجر و عاقل و آزاد و برده باشد و بجهاد که برده
ماتع از جهاد و جنگی که زمین که بدو بده باشد و برادر باشد فقری که حاضر باشد
ان نفقه خود و عیال خود و ضعیف راه و قبیله و غیره **فصل** در جهاد و جهاد
مقاتله و جهاد و جهاد که در کتاب نباشد و جهاد که در کتاب نباشد
اعیان و عورت و ابا مسلم و قبول نکردن اوقات و قبیله یا مسلمان شود یا کشته شود
و غیره از اسلام چنانچه از او قبول نمی شود اما یهود و نصاری و مجوس هم بمقاتله
می شود و با ایشان تا مسلم شوند یا کشته شوند مگر آنکه ماتم شوند بشرط
و نه که از ایشان قبول میشود پس شرایط دین و ایمان و فرما میاید شرایط
دارن جزیه و ملتزم شدن با احکام اسلام و تعزیر شدن از برای نجات مسلمانان

مقتله

در جهاد است

برای این که در جهاد مسلمانان را نکوهش و اذیت نباشد و در این اوقات و قطع طریق
و در نهیدن از احوال ایشان و قول و منزل دادن عین و شکنجه و جاسوس ایشان و ولایت
بر عوقل مسلمین و طعنه و امور مجسمه در شهر و اسلام مثل اهل کفر و خنیز و یهود و یاج
و شر و غیره و نکاح محارم از خودشان در بلاد مسلمانان پس جهاد واجب میشود
چنانچه این جزیه با امام است و جهاد این جزیه با اهل فقه و علم و عباد و اهل کفر
یا یهود پس جهاد از کفار بجهاد که ترسیده شود جهاد که ترسیده شود از کفار
بجهاد که ترسیده شود و جهاد از طاعت فرموده اند وقت جزیه گرفتن مسلمانان می نمایند
و کافران را و کشته می شود و جهاد از طاعت دیگر که بتدلیل و توفیق هم فرموده اند پس
فواران جهاد این است یا نه جهاد از جهاد این نیست و نه عاصیه کی و ولایت مکرر کافران
کفار زیاد از عدو مقابل مسلمانان باشند یا فواران برای متعلق شدن از حالت جهاد باشد
که در حالت عدم ممکن می باشد از جهاد مثل دشت کردن بافتاب یا برای ملحق شدن با
جهاد می که با اعدای دین و قوه جبهه پیدا کند و شرط بر آنکه لیاقت این داشته باشد و جهاد
باشد و از او و در نباشد بجهاد که از عنوان مقاتل بیرون رود پس دشت کردن
بجهاد از روی اضطرار جایز است یا نه جهاد دشت کردن بجهاد از روی اضطرار و ملحق شدن
ممنون یا از دشت رفتن سلاح جنگی و جهاد پس مکرر هات و در جهاد این است
جهاد مکرر و جهاد از اعدای دین و کفار و منافقان و اعدای دین و کفار و منافقان و اعدای دین
و منافقان و ملحق شدن با احکام اسلام و تعزیر شدن از برای نجات مسلمانان

در جهاد است

جایز نیست در جهاد کشتن اطفال کفار و دیوانگان ایشان و زنان و اعراس کنند
مقاتلین ایشان را که در حال عز و عزت که موقوف باشد فتح مسلمانان بر کشتن ایشان
و جایز نیست هم کشتن پیر و بزرگان کفار و اشراف آن کفار و بزرگان که معتقدند مقاتلین را
برای خود یافتن اما ایشان بلی جایز نیست کشتن اهل بیت و پیر و بزرگان و عیال و کفار
آن کفار هرگاه اعلات کنند قوم خود را برای دادن یا قتال پس جهاد در چارچوب
مکروه است و مکروه است و اگر شدن بکفار و جناب کردن با ایشان در شمشیر
و بعد از غلبه پیش از فراغ غارت غنم و وصول جهت جنگ در قتل آنها و زنی شوند
موقوفه **فصل** در بولی قتال است بلکه واجب است بولی قتال از جهت جهاد
از آنها است امان دادن مسلمانان کفار را و امان از غیر امام باشد بلکه
از امان دادن بولی اعداء کفار پس در جهاد امان دادن چه شرط است چه شرط است
در جهاد از آنکه بوده باشد امان پیش از آسیب کردن و اگر امان دهند غیر امام یا
و اما امام جهاد امان دادن در دو وجه اولی آنکه در چنانکه برای و جایز است
مست گذاشتن بول و و هرگاه کردن و شرط است این که عفو شود بول امان مترقی شود
بلکه عفو کنند شریعت مصلحت لازم است در امان دادن و از آنها است
قبول کردن و اطاعت نمودن کفار و حکم امام و یا کسی که امام اختیار می کند چنانکه
یهود و بنی نصره اختیار کرد و اطاعت حکم سعد بن معاذ را در حق خودشان و غیر
از ایشان قبول نمود و از آنها است مطاعه از حکم اسلام و دادن جزیه

که در

در جهاد است

که هر وقت کفر مسلمان شد حرام است قتال با او و همچنین هرگاه کفاری قبول کرد جزیه را در
و از آنها است معاهده از امام یا منصوب امام بولی قتال با کفار و مدت معینی یا عوض
یا بی عوض پس معاهده بولی قتال با کفار و چارچوب جایز است حج اکثر آن و مسائل
و قتل آن چهار راه **فصل** در غنیمت است بلکه ملک میشود بزرگان و اطفال کفار
با سپردن آن به جهاد و بولی پیش از موقوف شدن جنگ باشد و اما مذکر بالغین
از کفار کشته میشود و مکروه است مسلمان شوند که هرگاه مسلمان شدند قتال با ایشان
مکروه جایز نیست و در این هنگام امام غیر از سپیدین غلام گرفتن ایشان و فتنه
گذاشتن بولها کردن ایشان یا پذیر و هرگاه بالغین گرفته شد بعد از موقوف
شدن جنگ کشته میشوند و غیر از امام در حق ایشان بین رها کردن و فتنه
گرفتن و غلام گرفتن ایشان حرجی باشند یا کتابی پس اموال کفار بعد از
غلبه بر ایشان مال اکت است هر چند از اموال ایشان که غیر منقول است مثل زمینها
و طاقاها و درختها مال غنمه مسلمانانند بجا حدین و غیر ایشان و اما منقول است
بعد از پیروان او و درین مال جمیع اقل از آنها یعنی حقوقی که امام بجهت مصلحت
از آنها بیرون می آورد مثل حق که بدلیل راه میدهد و حرجی که در میان خود غنیمت
میشود بجهت حفظ و ضبط و نقل و غیر اینها و در غنم عفو خطی که امام میدهد
بر بعضی مثل زنان و غلامان از مسلمانان و کافری که امانت کرده باشد در جنگ
خاص و نقل بفرعون و فاره یعنی هر چه امام بجهت مصالحی چند از غنم کثر

در چهاواست

انتشار میکند و بر سیدار شل ششوی خوبی یا کنی خوبی یا اسی و شل اینها تمت میشود
 باقیه بین چهارده نفر که هر کدام یک باشد جهت قتال و لوقه مال گوید باشد جهت
 قتل بندگان و اگر مخالفین اما کسی که اهل باشد نبیعت تمام بلکه جهت صنعت
 یا موقوفه یا غیره ^{مثلاً} قتال حق ندارد پس حصه بینان پیاده و سواران را چهارده نفر
 از هفتاد نفر بگوید و اگر است حاج بنایان مشهور و سوار و وقت میباید پیاده بلکه
 است و بعضی فرموده اند سوار سه قسمت و پیاده یک قسمت پس کسی که از چهار
 بیش از یک سال سوار باشد هر ایش باشد چند قسمت میدهد و سه قسمت هر قدر مال
 سوار یا پیاده باشد **فصل** در احکام بغا است یعنی کسانی که خروج
 بواهم زمان بدانند هر که کسی خروج کند بواهم زمان یک نفر باشد مثل
 ابن حجر ملعون یا جماعتی باشند مثل بیشتر اهل محل و عین واجب است
 مقاتله با او یا بر امامت تاج جمع کند بطاعت امام یا کشته شود پس احکام
 قتال با جماعت مذکور بیان فرمایند و احکام قتال با ایشان بجهت ماخذ
 احکام جهات با کفار است و وجوب کفایت آن و وجوب ثبات و عدم
 جواز توار و پیش کردن جنگ و باقی احکام گذشته پس بعد از غلبه قتل
 امام بر مخالف چه جایز است بواشیان و چه جایز نیست و بغا که در کفر
 و ربیعی باشد که بعد از نفقه و شکست با و خروج می کنند و با و جمع میشود
 کشته میشود بر برخی ایشان و عقب میشود در هیئت ایشان و کشته میشود و اسیر ایشان

محمود بن احمد

خدا را بر معروف و نهی از منکر است

و غیر ایشان مثل خواجه تقی قدس سره می شود و لیکن اگر خجسته ایشان عقب می شود
و امیر و حج ایشان کشیده شود پس اسیر گردن زنان و اطفال کسانیکه
خارج بخواهم زمان کنند باینست یا نرج جانینیت بنا بر مشهور پس اموال
خواجه ملک جاهدین می شود یا نرج اما اموالیکه عسکر جاهدین اهل
و اطفا کرده اند ملک ایشان می شود و همچنین هر چه اهل طبرستان کرده اند هرگاه خواجه
رجوع بحکم امام نکرند یا اهل طبرستان و عدم رجوع خلافت را میان المؤمنین اموال
خواجه بپس ورا اولا قسمت بین غامین فرموده و بعد از آن امر شود آنها می شود
و اهل اول حضرت خواجه را بعضی فهمیده اند بلکه خواجه است و قریب از وفات خود
فصل در امر معروف و نهی از منکر بدانکه امر معروف و نهی از منکر
بیانست بقول یا فعل و نهی از منکر مضارع است و امر و نهی معاصی بقول یا فعل امر
امر معروف و نهی از منکر واجبند یا نرج بل هر دو واجبند و فعل و نهی
مستحب است که و محکمت که واجب عینی باشد نه کفائی و هر حال استقامت
یا اهل علم و علما دارند اگر چه حدیثیه ایشان زیاده از دیگران شایسته تر است
و با حصول شرط و وجوب و قیاسی و مکلفین هر معاصی است و با قیاس
یکبار ایشان تکلیف از دیگران ساقط می شود پس امر و نهی از منکر و مستحب
یا نرج بجهت و مستحب پس شرط و وجوب امر معروف و نهی از منکر بیان فرمود
حج که در دست در وجوب آنها چند امر اول علم بر مکش و نهی مکش و نهی از منکر

در امر معروف و نهی از منکر است

و بعد از آنکه بدانکه واجبیت و حرام کلام است تا وقتی از عرف و امر و نکر نکند
در مقام امر باشد تا فعل و تارک و فعل و تارک باید که باشد تا فعل و تارک
باشد که اگر از او واقعه شود این هرگاه معلوم باشد از حال او پیش از آنکه از او خبر
مستطیع بلکه حرام است در این هنگام هرگاه موجب بدکار او یا منفعتی که او باشد مستقیم
این بویست از راهی و یا بویست از راهی و یا بویست از راهی و یا بویست از راهی
این بویست از راهی و یا بویست از راهی و یا بویست از راهی و یا بویست از راهی
که هرگاه از حال فاعل معصیه و تارک طاعت معلوم باشد که مرتکب و یا است بهیچ وجه
و عیبت نیست کسی که تارک می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
و فعلی از او می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
از فعل و تارک از او می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
این و کلام خوشی از او می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
نکند و اگر فاعل نکند و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
اقتضا میکند کسی هرگاه از او فاعل و تارک و مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
طاعت عینا است یا فاعل یا تارک و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود
سعی انکار و تقابل از برای تارک طاعت و فعل معصیه در موطنی که در ظاهر مجزوف
و فعلی از او می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود و یا مرتکب می شود

عبدالرحمن

در امور معروف و نهی از منکر است

علی ای حال واجب شد امر معروف و نهی از منکر جمع باشند یا نه من استیجاب
 فقهاء و مجتهدین جایز است در زمان غیبه امام مثل این زمان اقامه حد
 کنند یا اقامه آنها بسط غیبه امام است حج بلی با این بود فقهاء از ضرر بیرون
 و غیر خودشان از مؤمنین جایز است اقامه حد و کنند بنا بر مشهور من
 از برای خطای جایز نیست در زمان غیبه امام حکم کنند بین مردم در رفعات ایشان
 و اثبات حقوق پشاهد و عین دانج بلی جایز است از برای ایشان هرگاه در آن وقت
 باشند و آنها از امان و عدالت و دانستن احکام شریعت است بدلیل تفصیلی و قدوة بودن
 قریب با اصول و عبارات احوی و جهت مطلقا بهای شریعت بودن و قطع خصوصیات
 محض است و از برای دیگری تصدیق جایز نیست بنا بر معروف من مردم
 واجب است که در رفعات خود و آنرا حکم شریعی بیندایند حج بلی مردم واجب است که آنها
 خود را عرض و حکام شرعی کنند تا ایشان حکم کنند و هر کس چنین نکند معصیت کرد
 و عاقبت و هم چنین جایز نیست در حکم ایشان بعد از نبوی در رفعات خود و ایشان
 و حکم کردن ایشان زیرا که در حکم ایشان در آن حکم که حضرت پیغمبر و امام هدایت
 سلوات و مقام بهم بصری بلکه مانند و بعد از نبوی حد کافی خداست چنانکه بعضی گفته اند
 من از برای مشهور و بدو و مؤمنان جایز است اقامه حد کنند بر فساد و دلایل غلام
 و کثرت دانج حکم از مشهور و بدو و مؤمنان جایز است اقامه حد کنند بر فساد و دلایل غلام
 شده اند و بدو و مؤمنان جایز است اقامه حد کنند بر فساد و دلایل غلام

در ثواب تجارت

فصل در فضایل و ثواب تجارت قال الله تعالى هو الذي جعل لكم
الاخرى فلو لا فاشوا في الدنيا كلها من رزقه خلقه من ان جعل الله تعالى
امتنان بوجوه بندگان میفرماید بندگان گنبد که قوت را بدو محقق میمانند منفعة
بیشتر بندگان زمین را صاف و نرم بوی آنکه راه رفتن بر آن سهل و آسان باشد پس باید
که در دیده بگویم و اطراف و جوانب زمین برای تحصیل رزق و تقوی بسیار رزق
که تحصیل میکند بواسطه فراوانی شدن اسباب آن از جانب خداوند منان جل جلاله
و بدانکه این بوی تجارت و کسب بندگان فضل بسیار و جوی بسیار است چنانچه حضرت رسول
فرمودند که هر که رزق کشد از بوی اعمال خود مانند کسی است که چهار دیگه پخته باشد
بلکه از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است آنکه کسی که کسب کند بوی عوالتش و آبش
بیشتر است از کسی که چهار دیگه در راه خدا و حضرت امیر المومنین فرمودند
تجارت کند خدا بیکت و ده شمشاد بدهد بندگان رسول خدا را شنیدم که فرمودند
رزق و جزا است از جزایان و در تجارت یکروزه در دین و در دین و در دین و در دین
که خداوند بشارت و تعالی و دست و پا در تجارت و رزق را در طلب رزق و جزا
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد فرموده رسول الله که منافع بزرگ دارند
عبداللّه خود را چنانچه حضرت رسول فرموده ملوک و ملوک و ملوک و ملوک
من بعمل یعنی بکار است از جهت خدا کسی که ضایع گذارد اعمال خود را بیکبار از جزا
آن تو که کسب است بجهت مصارف ایشان و روایت است که چون این کسب را کرد

در ثواب تجارت

در فضایل و ثواب تجارت

ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب فان الله شديد العقاب
از آنکه هر که بخواهد در راههای خدای خود را بستاند و شغول بعبادت شود و
و گفتند که خداوند تعالی ضامن روزی ما شده است و ما این سبب است از تحصیل
روزی کشیدیم پس حضرت فرمودند کسی که چنین کند دعای او مستجاب شود و
با و بطلب روزی بدو دستگیر من دشمن بدم کسی را که در حق خود را کشود باشد
و حدیث دیگر که در خداوند روزی من و تو را که در باشد طلب روزی را حضرت
پیغمبر فرمودند عباد الله خداوند است افضل انما طلب حلال الت و الت و الت
از این روایت که گفت بودیم خدمت حضرت صادق علیه السلام و حضرت سوال کردیم از
شخصی که از کسب خدمت حضرت که فلا فی غیره و مصالح گردید حضرت فرمودند
پس این روزها چه مشغول است عرض کرد خدمت حضرت هر وقت در دنیا
و مشغول بعبادت است حضرت فرمودند اگر در آن و حالش او چه خواهد عرض
کردند بعضی بر او مالش او را بخواج میبدهند حضرت فرمودند بجز خدا کسی که
خواج او را بدهد عباد الله افضل است و در جناب است از حضرت رسول
که فرمودند ملعون و در است از رحمت خدا کسی که کسب کند و رحمت معاش
خود را بمرهم بیندازد و در روایت است از عبد الله علیه السلام که گفت
رسیدم خدمت حضرت صادق علیه السلام در بعضی طریق مدینه بود روزی از باستان
که هوا خنبله گرم بود عرض کردیم خدمت حضرت بعلت خنبله برای چه نفس

در اقامه کسب است

شایسته خود را در مثل امری من حیث انحصار و موقوفه ای عبدی و لا علی یوت
امده ام برای طلب رزق تا حاجت بمثل تو پیدا کنم و سر و پای من از حضرت
امام موسی که عمل یکن از برای دنیا و آخرت چنانچه گویا هست و در خواست
و عمل یکن از برای آخرت خود چنانکه گویا خواست و در حضرت صادق
که طلب کردن و در دنیا و آخرت کسب کردن کسی باشد که خود را ضایع کند و با
و دست از تحصیل و شغلی کشیده باشد و گفت باشد طلب کسی که در طلب دنیا
باشد و آخری بدنیافته باشد و طهرش بدنیافته باشد و اصل او در فکر آخرت
نباشد فصل در بدانند کسب را بر چه قسم اندازند واجب قسم چهار قسم
ستیم کسب عام چه نام مکر و بخت و حرام من کسب واجب و ایضا و غیر اینها
ج کسب واجب بر هر شخصی و قسیمی که خود میالشی و خود را موقوف باشد بر
و چیزی را نداشته باشد که در خود را از آن قوام دهد و احوط و خوب کسب
بجهت آلاء دین و هم چنین هرگاه موقوف باشد بر آن واجب طلاق دیگری
مثل خریدن آب غسل و وضو و مثل آن بشرط آنکه موسی هیچ غیر معارف نباشد
و الا واجب نیست من کسب مستحب را بیان فرمایند ج کسب مستحب کسبی است
که برای تقوی و سعادت معاش باشد یعنی وسعت دادن بر خود و عیال و صدقه
دادن به محتاجان و فقیران من کسب مباح را بیان فرمایند ج کسب مباح
کسبی است که احتیاج بدان نداشته باشد و ضرر و فساد در آن نباشد و مکر و بخت

در کسب

در کسبهای مکر و بخت

من کسبها مکر و بخت را بیان فرمایند ج کسب مکر و بخت کسبی است که احتیاج بدان نباشد
مثل بازی کردن و کفنی فروش و بینه فروش و قمار و قمار کردن و غیره که در خود
در دنیا نیست و در آخرت هم نیست و من بابا اتفاق از این کارها کند که در این سوخت
مکر و بخت و اینها است علف و زعفران و حجامت گذاشتن باشد و اجرت و قمار
باشد و اجرت و گرفتن اجرت جهانیدن حیوان و در این سوخت و معامله
کردن با کسانیکه اجتناب از اموال غیره نیکه و اجرت تعلیم قرآن غیره نیکه
واجب مثل تعلیم سوره حد بیکه انرا نداند که در نماز و اجتناب از کسب
گرفتن بر آن حرام است و بخت و بخت کرده در دنیا و اجرت گرفتن در کشیدن
خسبه حیوانات و معامله کردن با کسانیکه بخت طبیعت اند بختی که
بالا نداشته باشند از بخت در حق ایشان و کسانیکه مباح عیب در بدن
سیاه شدن از قبیل خور و پیچ و مانند اینها با مالایه که در هوا و اهل زنا و بخت
مکر و بخت من دیگر از معاملات چه معامله مکر و بخت ج مکر و بخت هم
مکر و بخت و خریدن قرآن و علامه ایشان حله و خریدن و غیره و غیره
مکر و بخت من بختی که در دنیا و آخرت حلال و کافران و غیره
و این قیمت بر عیال و قرآن نگذارد و مکر و بخت معامله مابین طلوع فجر و طلوع
افتاب مکر و بخت مکر و بخت احوط هرگاه احتیاج بقدر آن نداشته باشد
بلکه بخت و خریدن احوط و در این بخت و بخت و بخت

در کسبهای مکروه است

براهمنان مؤمن است یعنی هرگاه میان دو نفر بنای معامله شود و راضی معامله شده باشند و آنرا وکیل باشد که راضی باشند و ندانند اما هنوز صیغه نکرده باشند و اگر کسی بگوید باید و غیره و بگوید که این متاع را من میفروشم یا بخری بگوید غلط است و اگر بگوید من میفروشم بلکه بعضی قائل به حرمت شده اند پس هرگاه کسی بخواهد چیزی را بفروشد و در وقت بیاد و بختش باشد و معامله خرید و معامله اش صحیح است یا نه معامله صحیح است الا اینکه غفلت کرده و غفلت او در آن داخل شدن در فروختن و فروختن در آن وقت و بخت و بختی که هنوز طرفین راضی معامله نشده اند و فروخته باشد که راضی شوند هم مکروه است **باب** در این که اگر عارضی معامله کرده داخل شود و در آن وقت نشکند پس داخل شدن در خرید و فروختن هرگاه کمال باشد مکروه است یا نه **ج** تا ما لمیکه راضی بین بایع و مشتری حاصل نشده کی اهنتی بکار و چون بنای معامله کمال بامر هم نرساند و ثمن است اما بعد از توافق و قبول مکروه است و مکروه است هم که شخصی استقبال قافله ببرد و بیرون شهر پیش از آنکه کاروان داخل شهر شود و مطلع بویخ شهر شود چیزی از ایشان بخرد یا با ایشان بفروشد بلکه بعضی قائل به حرمت این عمل شده اند پس **حد** استقبال مکروه چقدر است **ج** حد که است تا نوسید به چهار فرسخ است اما اگر بیشتر بود و مکروه نیست و اگر بیشتر از حد مذکور حکم سفر کرد و در آن راه برای بخاریت پس هرگاه کسی از شهر بیرون رود نه قصد معامله با کاروان بلکه بقصد دیدن اقصای قافله است

در کسبهای مکروه است

در کسبهای مکروه و حرام است

بویخورد و معامله کند که چیزی از ایشان بخرد یا با ایشان بفروشد معامله اش مکروه است و **باب** در کسب مکروه و نیست در اینصورت **و از جمله** معاملات مکروهه اینست که هرگاه کسی از اهل محل یا چیزی بیازد که در شهر بفروشد شخصی از اهل آن شهر وکیل او نباشد که مطلع و راضی است که آن بفروشد و اگر اهت این و کالت و جویز نیست که آن شخص که مطلع و راضی است و در آن وقت و بخت و بخت او باشد که در این شهر چیزی فروخته است اما اگر بیخون متاع را بفروشد و کالت شخص شهری از جانب او مکروه نیست **کسبهای حرام** و اینان فواید **ج** کسبهای حرام بویخوردند اول خرید و فروختن حیواناتی که در این صفت مثل بول و غایط انسان و سایر حیوانات حرام کوشش است خرید و فروختن بول و غایط حیوانات حلال کوشش جایز است یا نه **ج** اقوی جایز است **و** در آن ظاهر است بلکه ظاهر از ابوالنیز هرگاه مالیه داشته باشد پس معاملات سایر اعیان بویخوردند یا نه **ج** معامله همین بخسب جایز نیست مثل اقسام شراب و خون و بفس و خوک و سگ پس معامله خون پاک جایز است یا نه **ج** عدم جواز معامله آن هرگاه منفعه محله مقصود داشته باشد معلوم نیست **س** معامله سگ بکار تعلیم دارد جایز است یا نه **ج** بله جایز است **س** معامله غلام کافو جایز است یا نه **ج** بله جایز است اما اگر بکار فطری باشد حرام خرید و فروختن و غایط و بول است **س** خرید و فروختن سگ کله و باغ و خانه جایز است یا نه **ج** محل خرید و فروختن و اجود اجناس است از معامله

در کتبها حرام است

و بنویسند و اینان و هم چنین شهادت دادن بامریکه مشاهدات در این میان
 آنها یکی کوفتن اجرت بوفتن شهادت حرام نیست پس اجرت کوفتن
 بوسیله اعمال واجبه کفایتی که نظام امرهاش موقوف بافعال مفلحان
 و مسکونی و طاعت کردن هم حرام است و آنچه حرام نیست پس لازم کوفتن
 در حق من امور غیر واجبه مثل غلبه ای مستحق و کوفتن کردن دست و خطا
 از کوفتن که واجب نباشد و بودن میت مشاهده مشرفه پس اجرت کوفتن
 پیشماری کردن و اذان گفتن جایز است و آنچه حرام است و در اذان اعلام
 قائل بوجوب با کراهت شده اند و اجتناب از اخذ جریه بآن احوط است پس
 در کوفتن بوجوب تعلیم امور شرعی و واجبه جایز است و آنچه حرام نیست
 اجرت کوفتن بوقلم اولادین و مسائل طهارت و فرائض و فقهی از قرائت
 و احکام است دانستن آن مثل سوره حمد یا سوره نیکو و اجرت بوقلم آنچه
 واجب نیست از دانستن قرائت مکرر است پس اجرت کوفتن بوقلم
 کردن عقد نکاح و علوی که دانستن آنها واجب نیست مثل نحو و عرف و حکم
 و تعلیم کتاب مواظبت و قصص و غیرها جایز است و آنچه حرام نیست
 پس اجرت کوفتن بوجوب جاری کردن احکام شرعی و ماجیه و هم جایز است
 و آنچه حرام نیست پس اجرت کوفتن بر حکم کردن در افعال جایز است
 و آنچه حرام است چه حکم بکنند چه العیاذ بالله بیاطل و در بعضی از آنها

که ریشه کوفتن

در کتبها حرام است

که ریشه کوفتن بر حکم کوفتن است جل شانہ پس یاد گرفتن کتب ضلال
 یعنی کتب که مطالب باطل در آنها باشد و بسبب کراهی میشوند و در میان آنها
 جایز است و آنچه حرام نیست مگر هرگاه غرض از یاد گرفتن و در اهل ضلال است
 پس بوفتن کتب ضلال مثل توبه و اخیل که تحریف شده اند جایز است و آنچه
 حرام نیست و اجرت کوفتن بوجوب بوفتن آنها حرام است مگر هرگاه غرض
 از بوفتن مطلع شدن بومطالب آنها و دیگرین آنها باشد و آنچه حرام نیست
 و آنچه جایز است و آنچه حرام نیست اما حرام است که در مشاطه کند و بوفتن
 کند یا بوفتن کتب زنی اینها را کند تا بومریم مشتم شود و شوهر از برای او
 پیدا شود و اجرت که با آن تبلیس میگیرد هم حرام است پس بیرون کردن مکرر
 زنی بوفتن یک جایز است و آنچه حرام نیست مگر و هست که بوفتن تبلیس نباشد و کند
 تبلیس و تبلیس باشد حرام است پس بوفتن لباس مرد بر زن مثل
 قبا و عمامه و کلاه و بالعکس جایز است و آنچه حرام نیست بوفتن احوط و غیره
 عکس پس معیار و میزان در لباس زن و مرد چیست و معیار آن مختلف
 میشود باختلاف عادات و مازنه و بلاد پس اجرت کوفتن بوجوب
 کارهایی که فائده ندادن نزد صاحبان عقل مثل اینکه کسی بدیگری بگوید
 که هر شب بقر بستان بروی مثل آنچه قدر بنویسد هم جایز است و آنچه
 حرام نیست و آنچه حرام است و آنچه حرام است بدانکه احکام عبارت از حبس

در احتکار است

کودن طعام از برای اینکه گران شود و بفروشد پس احتکار حرام است
یا مکروه و بعضی از علما از اجرام میدانند و بعضی مکروه و قول بخرمیه اقول
در مورد دیگر یکی میباشد که کفایت بدل نماید پس احتکار در چه جنسی
از طعام واقع میشود احتکار ثابت میشود به عیب کردن و کم کردن و جود و خلط
و در غن و در هیئت اینها از ماکولات مثل برنج و عدس و ماش و غل
و میوه ها و غیر اینها احتکاری نیست و بعضی از علما گفته اند که احتکار
در ملک و غن و قیون هم ثابت و این قول اصول است پس احتکار
ثابت میشود به بعضی از علما بر اینند که احتکار در موقوف میشود که اجناس
مذکور بالاخر و نگاه دارد تا گران شود و بگوید که حق طاعت بر او است
و نگاه دارد و بفروشد احتکار حرام نیست لیکن فرق بین دو صورت
معلوم نیست پس نگاه داری طعام برای اینکه بفروشی و بپوشانی
حرام است یا نه حرام نیست زیرا احتکار در موقوفی است که غرض از نگاه
داری خور و غن باشد بلی اگر نماند از قدر حاجت خود داشته باشد و مردم
محتاج باشند احتکار مکروه است شرط احتکار اینست که در میان قوم باشد
و شرط است در حرم احتکار اینکه مردم محتاج طعام باشند و کسی قوی
که آن طعام را داشته باشد که بفروشد بلکه همین یک نفر یا بیشتر آن طعام را
داشته باشد و بفروشد و هرگاه مردم محتاج بان طعام نباشند یا اگر کسی

آن طعام را داشته

در ادب تجارت است

آن طعام را داشته باشد و بفروشد حبس کردن آن طعام حرام نیست و لغو فروش
کوان فروختن باشد پس حاکم شرعی میتواند محکوم را حبس کند بفروختن
طعام یا نه حرام بد میتواند پس بعد از حاکم شرعی فروختن میتواند فروختن
انرا هم معین کند یا نه حرام مسئله محل خلاف است بعضی از علما گفته اند میشود
و بعضی میگویند بعد از حبس کردن بوفروختن و یکی اختیار فروختن با تمام
طعام است بلی اگر اجحاف در قیمت نماید یعنی بسیار کمتر از بگوید میتواند حبس
کند و فروختن مکروه **فصل** در ادب تجارت است بآنکه ادب تجارت چیست
اول آنکه کسیکه ادب تجارت داشته باشد باید تحصیل مسائل را کند و کیفیت
کسب مال را بداند و عقد صحیح را بفهمد و نیز بداند که بعضی فاسد مال داخل
در ملک او نمیشود پس صرف در اموال حرام خواهد بود و همچنین بپیر زیادتان
مسائل تجارت را بداند که مال او را دیگری بناحق مخیر و نگاه دست که حسن
لا یعرب یا یضیع و مروت است از اشیای که گفته اند و در هر چه زیاده را
در بالای منبر فرو میزند اول دانستن بعد از آن تجارت کردن و این عبارت است
سرمه به فروموردند بعد اقسام که در میان امت حتی تا اصدای پای و حرم
که بمروری سلسله رود و بعلت آن فروموردند تا جوی فاجریست و هر چه
در حرم است مکروه تا جوی که حق خود را بگوید و حق مردم را بدهد و دوم
مستحب است که با هر خریدار و فروشنده کان بیلت خود سلوک کند بلیت

در اداب تجارت است

که خرید و فروش و شریعت هر یک از اینها را که در کتب و تفصیل و غیره
و کسی که در اینها است باید که با کسی که در اینها است که از اینها
و علم است و کسی که در اینها است باید که با کسی که در اینها است که از اینها
نفع نکند و کسی که در اینها است باید که با کسی که در اینها است که از اینها
اگر چیزی را بخرید که برای خودتان باشد یا برای دیگران باشد یا برای
چیزی که میخواهید بفروشید یا برای چیزی که میخواهید بخرید یا برای
چهارم در اینها است که اگر کسی که در اینها است که از اینها
کوفت و اسباب و سایر اینها را که در اینها است که از اینها
اگر او را بفروشد اندکی از اینها را که در اینها است که از اینها
زیاد بگوید و کسی که در اینها است که از اینها
ششم هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
منافع هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
ست است که تا جایی که در اینها است که از اینها
هفتم هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
هشتم هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
مکرم و طاعت و اینها است که در اینها است که از اینها

و در اینها

در اداب تجارت و شروط صحیح است

و در اینها که در اینها است که از اینها
و کسی که در اینها است که از اینها
و علم است و کسی که در اینها است که از اینها
نفع نکند و کسی که در اینها است که از اینها
اگر چیزی را بخرید که برای خودتان باشد یا برای دیگران باشد یا برای
چیزی که میخواهید بفروشید یا برای چیزی که میخواهید بخرید یا برای
فصل در اینها است که اگر کسی که در اینها است که از اینها
اگر او را بفروشد اندکی از اینها را که در اینها است که از اینها
زیاد بگوید و کسی که در اینها است که از اینها
ششم هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
منافع هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
ست است که تا جایی که در اینها است که از اینها
هفتم هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
هشتم هرگاه که تا جایی که در اینها است که از اینها
مکرم و طاعت و اینها است که در اینها است که از اینها

از برای معامله
و در اینها

در اینها
نفع بود
و در اینها
مکرم و طاعت

در شروط صاحب بیع است

مال مشروط است فانی که از غیر عمل آمد مال با بیع است پس هرگاه مالک عقد فسخ
اجاز و نکو حکم بیع است یا اینکه بین مال بیع و فسخ یا بیع است یا فسخ یا بیع یا فسخ
و قد عمل فسخ و میکند مالک بین مالش را میگرداند باز یا بیع یا فسخ یا بیع یا فسخ
شده است مثل آنکه اگر مال او کو میفشد بیع است و آن کو میفشد باقی است اصل مال
از او میگرداند با اولاد و نسب و شری و عورتیکه از او حاصل شده است و در این بیع
هرگاه بین مال یا چیز از بیع یا فسخ که حاصل شده است در این بیع تلف شده باشد فسخ
مشتری حکم بیع است اگر مثلی باشد یعنی اجزاء متساوی و در وقت مثلی میگرداند
مانند شیر و مرغ و غیره که قیمت یکی بر وزن یکی و یا در وقت یکی و دیگری است از آن
در هر چند شیر و سایر مثلیات مثلاً جو و گندم و عدس و ماش و غیره را در هر
مالک مثلاً از آن میگرداند هرگاه مثلاً او را باشد و هرگاه مثلاً او را نباشد
قیمت آن را میگرداند و هرگاه آنچه تلف شده مثلاً نباشد بلکه قیمت باشد مثلاً بزرگه یا بچه
باز قیمت آن را میگرداند پس هرگاه قیمت تلف شده در هر یک از بیع یا فسخ بود
مختلف باشد یعنی بعضی اوقات کمتر بود و بعضی اوقات بیشتر حکم بیع است
ج هرگاه زیاده و نقصان قیمت آن بسبب فساد بود یعنی آن غیر تلف شده
بعضی اوقات کمتر بود و بعضی اوقات بیشتر قیمت آن زیاده بود و بعضی
اوقات کمتر بود این صورت بعضی از علماء میگویند قیمت روز تلف را باید
بدهد و بعضی میگویند قیمت روزی که قیمت میدهد و اقوی بیع است قیمت روز

بیم لکن و لاجل

در شروط صاحب بیع است

و لاجل و در آن اعلی القیم از زمان تبخیر تا روز اوله و اگر زیاده و نقصانی بسبب
بازار نبود بلکه بسبب تفاوت بیع و فسخ مال بود مثل آنکه کو میفشد یک مرتبه لاخر بود
و یک مرتبه غیره یا بیع یا فسخ قیمتها را بدهد و بعد دیگر یک مرتبه فسخ قیمت روز
تلف است پس باید که با بیع یا فسخ باید بدید در وقتیکه غیره از آن نبوده و بعد
لاخر شده قیمت نقص غیره در زمان نقص باید بدهد و بعد که لاخر تلف شده
قیمت روز تلف آن را بدهد پس در صورتیکه مالک اجازه معامله میکند
فقیه مال یا متعلقه آن مشتری بگوید آیا مشتری حق رجوع به بیع دارد یا نه ج
هرگاه مشتری جاهل باشد بفسخ بیع یا معامله و مالک بنورین با بیع میتوان
رجوع به بیع فسخ کند و هر چه ضرر و زیاده باشد که در مقابل آن چیزی
از عین بیع نبوده هر روز را بیع یکی و اما هرگاه در وقت خریدن میدانست که
این مال غیر است و فروخته از آن در خود حق ندارد و مع ذلک او خود را میگرداند
غیر از آنچه صاحب مال داده است از فروخته بگرداند بلکه هر چه زیاده است از کبیسه
او میبرد و بیعین نمیگرداند هرگاه عین آن موجود است استردا میکند و هرگاه
تلف شده بعضی حکم عدم ضمان آن کرده اند و این مشکل است پس اجازه عقد فسخ
بجای حاصل میشود ج در اجازه سکوت کافی نیست بلکه باید لفظی بگوید یا فسخ یا بیع
که دلالت بر رضا معامله کند بنا بر ظاهر و قاعده اما میگوید مال خود را از من بدار پس
نکوتی که اجازه کند صحیح است ولیکن اگر بگوید بگفت معامله را قبول ندارم مثلاً بگوید یا

در خیار ائت

مشکلات حق و عذر و کسب و انکه یکبار از آنجا شرط هفت اینکه
 مسعود عشق را انکه باج قادر باشد و تسلیم مس هرگاه باج و مشتری قدر است بر تسلیم و تمام میوه
 مشتری قادر باشد و تسلیم مس هرگاه باج و مشتری قدر است بر تسلیم و تمام میوه
 بر تسلیم آن وقت که مشتری باشد اما عذر را با میوه باشد که قدرت بر تسلیم و تمام آنچه باقی و کفایت
 مشتری بر تسلیم باقی است
 از عذر و باج بر
 تسلیم مس
 حل کاملت فصل در خیار ائت بدانکه خیار ائت چند
 قسم اند اول خیار مجلس و آن عبارتست از اینکه فروشنده و خونه چوبه میوه
 خرید و فروشنده چای غایتند تا از یکدیگر جدا نشوند چنان در نزد میوه و میوه و خیار
 و فروشنده را به هر زینند و میفروشند که از هر جدا شدند خیار بی نیت و نیت در یک
 بر و نشین باشد بنا بر او هر مس هرگاه باج و مشتری علیه مجلس میوه و خیار
 اما از هر جدا شدند هنوز بلکه انقدر فاصله در میان ایشان باشد که در وقت
 معامله بعد از آنکه خیار ایشان بر طرف می شود یا نه بر طرف می شود و بجز در چوبه
 از مجلس بلکه خیار باقی است تا از یکدیگر جدا شود مس هرگاه باج و مشتری
 شرط کردند در ضمن عقد که خیار مجلس از برای هیچ کلام از ایشان نباشد از این
 شرط ساقط می شود یا نه بر بلیه یا من شرط ساقط می شود و بجز در صیغه دیگر
 هیچ چیز باج و مشتری نیست و عقد معامله و فسخ کند از جهت خیار مجلس
 مس هرگاه مشتری کردند در ضمن عقد سقوط خیار یکی از ایشان را از باج
 یا مشتری خیار مجلس بر دیگری است یا نه بر بلیه دیگری که شرط سقوط می شود

نشد جز

در خیار ائت

نشد خیار بر مس هرگاه پیش از عقد کسب و بنا گذاشتند که خیار مجلس نداشته باشد
 اما در ضمن عقد میبایعند و گویان نشد خیار ساقط می شود یا نه بر ساقط می شود مس
 هرگاه بعد از عقد میبایعند باج یا مشتری بر مشتری که قدرت بر تسلیم و تمام میوه یا خیار ساقط می شود
 یا نه بر مس هرگاه مشتری باشد که در وقت فروشنده و مشتری معامله میکند و فروشنده
 هزار ساقط می شود و الا ساقط نمی شود مس خیار مجلس در بیع تنها جاریست
 یا در بیع عقود مثل اجاره و صلح و حواله و هبه که لازم باشد هم هست در بیع
 تنها در بیع عقود ثابت نیست مس هرگاه میفروشد و فروشنده را بکشد
 مثل اینکه مال طفل را بدهد یا جدا شدن از خود بجز در مال خود را از برای ایشان بجز
 و صیغه الحجاب و قبول خود بگوید در این صورت خیار مجلس از برای او هست
 یا نه بر ثبوت خیار مجلس در این صورت محل اشکال است خیار دوم
 خیار حیوان است و آن عبارتست از اختیار داشتن کسی که حیوانی میخرد
 انکه قاسم در معامله را بگوید بزند اما بعد از آنکه فروشنده را می شود و یکی
 خیار بی نیت و ابتداء سه روز از بیع میوه است و این خیار صیغه کنیز
 و غلام هم هست مس خیار حیوان از برای باج و مشتری هر دو جاریست
 مشتری تنها از برای مشتری تنها مس هرگاه کسی جنسی را ببرد
 حیوانی که آن جنس میباید باشد و حیوان بیعت خیار از برای کسی که در بیع
 خیار از برای فروشنده آن جنس است که حیوان بیعت جنس قبول خود می

در خیارات است

هرگاه در ضمن عقد شرط کند که خیاری حیوان ساقط باشد یا نه ^{از قبل} چنانچه شرط سقوط
ساقط میشود و دیگر خواننده حیوان خیاری را در ^{بصره} شری میخورد
خیاری حیوان ساقط میشود یا نه چنانچه هرگاه پیش از گذشتن سه روز بصره
کود در حیوان که در کالت بوضا بعا علی کند و لو بوقا خیاری ساقط میشود
مس هرگاه در ضمن شری از تصرف در حیوان از مالیش و اطفالان باشد
مثل آنکه سوار حیوان بشود که راه رفتن او را بر بیند یا امرا بد و شد و او را
بفهمد که دست اطفالان عیبی دارند یا نه خیاری ساقط میشود یا نه چنانچه ساقط میشود
خیار ^{بشرط} چنانچه شرط است و نه عبارت از اینکه بایع و مشتری بایکدیگر
شرط کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از ایشان یا شخص دیگر غیر ایشان
اختیار فسخ معامله را داشته باشد و باید آن مدت معلوم باشد که قابل
زیادت و کمی نباشد مثل یکسال یا دو سال نه مثل سخن بیا رفتن حاج
یا آمدن ایشان مثلا و هرگاه چنین شرط کند که باطل است و اگر بگوید
مس در صورتیکه شرط باطل باشد اصل معامله هم باطل میشود یا نه
ج اقول عدم فساد عقد است بفساد شرط مگر در معامله ردی که بواسطه
آن شرط عقد مختل میشود **مس** هرگاه شرط کند که مثل او را و بپایان
دشمن باشد ابتدا و آن بعد از صیغه است یا بعد از گذشتن وقت ^{خیاری}
خیاری چنانچه بعد از صیغه است و خیاری شرط با خیاری چنانچه

در خیارات است

مس هرگاه شرط کند که خیاری را بدهد و گذشتن وقت خیاری چنانچه
یا نه چنانچه نیست چون مدت خیاری محظوظ میشود **مس** چنانچه است در معامله شرط
کنند که هر دو یا یکی از ایشان مشورت با غیری بکند که اگر آن معامله اصلی باشد
القول کنند و لا فسخ کنند بدو و اینکه مدتی معین کنند برای مشورت کردن
ج چنانچه نیست و باید مدت مشورت معین کنند **مس** چنانچه شرط محظوظ میشود
لازمه است یا نه عرفی چنانچه هم جاری میشود **ج** چنانچه شرط در هر عقد جاری است
چنانچه لازم باشد مثل بیع و اجاره و صلح و ضمان و غیره چنانچه لازم باشد مثل شرکت و مضاربه
و کانت **مس** هرگاه خود یا زنی که در بیع خیاری ساقط میشود یا نه
بی ساقط میشود بقراری که کالت بر خا و اسقاط خیاری کند و لو بوقا
در معامله که خیاری شرط باشد از بایع و مشتری بصره و شری خیاری با بایع هم ساقط میشود
ج ساقط نمیشود مگر آنکه خود یا زنی تصرف کند در آن یا در مبیع **مس** تصرف در بیع
ج تصرف در چیز نیست که در آن تصرف کنید مثل پوشیدن جامه و سوار شدن بر حیوان
و هم چنین فروختن و فسخیدن و غیر اینها **مس** تصرف است که موجب سقوط
خیاری شود یا نه چنانچه تصرفی که از جهت رضا بعا علی نباشد و بیرون دلت نکند ظاهر
موجب سقوط خیاری نمیشود مثل آنکه در معامله حیوان هرگاه حیوان در فعل باشد که
بشرط بدهد رفتن بر فعل یا بوی آن عزیز یا شتر باشد از انچه خود او فعل کند آن
چنانچه رضا چنین بود و یا ورز کند این تصرف موجب سقوط خیاری نمیشود و یا آنکه حیوان

در خیارات است

چونش باشد و نتواند سرا و را بکشد تا خانه صاحبش از این جهت سوا شود
و بخانه صاحبش بیرون و یا ورنگند این قصه و هم موجب سقوط خیارات شود
و یا آنکه در بین راه تا خانه صاحبش اقواب و علف بدهد که تلف شود این
تس و هم موجب سقوط خیارات شود **س** در خیارات شرط است که
کاتبی آن مصالح بیع و معامله باشد یا منفصل بودن آن هم جایز است مع این که
در اول ماه رمضان معامله نکند و شرط نکند که از روز و ماه و غیره تا آخر ماه
خیارات نشسته باشند **ج** اتصال ابتدای زمان خیارات بیع و معامله لازم نیست
پس در مثال از بیع شرط صحیح است **س** جایز است که فروشنده شرط کند در معامله
که در فلول مدت معین بعد از زرع یا مثل آن بشرط خیارات فسخ داشته باشد
یا **ج** بل جایز است شرط خیارات فسخ بعد از زرع و غن یا مثل آن تا مدت معینه
چنانکه در بین خود معامله متعاضات بین مردم در این صورت تا ثمن یا مثل
اموال بشرطی برده نکند حق فسخ ندارد **س** مزید میتواند شرط کند که هرگاه
در مدت معینه بیع را رد کنند ثمن را پس بگیرد یا نه **ج** بل جایز است و این
صورت تا بیع را رد کنند حق فسخ ندارد **س** جایز است که مزید شرط کند
شرط کنند که در مدت معینی هر دو یا یکی از ایشان خیارات نشسته باشد و هرگاه
رد کردن بعضی از آنچیز مزید و فروش شده است یا نه **ج** بل جایز است
س هرگاه بیع و معامله را خوانند پیش از آنکه بایع بیع را قبضه می

در خیارات است

دهد و تلف نشد از کس به بایع رفته است یا بشرطی **ج** آنکه بایع رفته است و خریدار
آنوقت را بشرطی داده است پس بگوید **س** هرگاه بیع در مدت خیارات شرط یا چنان
چنان یا خیارات تلف شود بعد از آنکه فروشنده آن را بشرطی داده باشد باین معنی
که بیع در مدت مشق و تلف شده باشد حکم شرط بیع **ج** این مسئله مورد تردید است
اول آنکه بیع بافت اسمانی باشد مثل آنکه حیوان خود بخود بیرون و یا بایع خیارات نشسته
باشد بلکه خیارات مختص بشرطی باشد و خیارات از بیع یا خیارات حیوان یا خیارات شرط
یا خیارات مجلس باشد بایع خیارات و اما شرط نموده باشد در بین مدت بیع از مال
بایع که خیارات در بیع بشرطی را باید رد بکند و در بیع خیارات تا مالیت ذوق
آنکه تلف بیع بافت اسمانی باشد لیکن بایع بشرطی خود و خیارات نشسته باشند
یا فروشنده تنها یا فروشنده و خریدار و غیره یکی هر سه خیارات نشسته باشند
یا فروشنده با غیر یکی خیارات نشسته باشند و حکم در این صورت مشورت
بیع مقبوض و مشق خالی از وجه نیست اگر چه در صورت عدم لزوم بیع
باشد این حکم محل امل است **س** و آنکه تلف بیع بافت اسمانی نباشد بلکه بشرطی
خود یا ثمن تلف گردد باشد و خیارات مختص باو باشد در این صورت بیع صحیح
لازم بیند و خیارات و اما شرط نشود و بیع از خود او بشرطی چنانکه تلف
بیع بقوی او بجا نباشد و نشسته باشد و خیارات مختص بشرطی باشد ظاهر عدم سقوط
خیارات بشرطی پس با امضاء مثل یا قیمت را یا بگوید بایع ثمن را چنانکه

در خیارات است

تلف میسر مقبوض از جانب غیری باشد در باع و مشتری و غایب مشتری باشد
ظاهر عدم سقوط خیارات و شریکیت پس با امتناع بیع رجوع میکند بطلب و مثل
بیع از او بگیرد و با فسخ رجوع میکند بباع و حق را از او استرداد میکند
و باع حیوانات در رجوع کردن بطلب و فسخ مثل بیع و باقیست بیع و از او
یا مشتری که حق را بماند بگوید و طلبه مثل باقیست از او **س** هرگاه در زمان
خیارات فسخ در بیع حاصل شود مال باع است یا مشتری **ج** هرگاه آن غایب و فسخ
متصل به بیع باشد مثل آنکه حیوانی به شود در این صورت باع حیوان است
باین معنی که اگر معامله فسخ شود مال مشتری است و اگر فسخ شود در بیع بیع
برگردد و بملکیت باع آن تا از زمان فسخ مال باع میشود و هرگاه تا انفصال یا
مثل پیش و اولاد مال مشتری است چه معامله فسخ کند چه فسخ نکند **س** کسی که
در معامله خیارات شده باشد هرگاه فوت شود خیاراتش منتقل به وارث میشود
ج بلیه خیارات منتقل بوارث میشود مگر خیارات شرطی و فسخ و اعیانه که در آن باشد
بنا بر شرط خویش بخواهد از غیر چه وکیل باشد چه وراثت حاصل شود
خیارات چهارم خیارات غبن است و آن عبارت از آنکه کسی چیزی بخرد و در آن
خبر و نباشد بعد معلوم شود که مقبوض شده است و از آنکه آن چیزی را است که
در این صورت میتواند معامله را برهم بزند **س** خیارات غبن مخصوص است
یا از برای باع هم هست **ج** خیارات غبن از برای باع هم هست باین تفصیل که هرگاه

باع از غبن

در خیارات است

باع از اهل خبره نباشد و بعد از معامله معلوم شود که ایضا در خیارات است و آن
فروخته است میتواند معامله را برهم بزند **س** میزان غبن غنی که موجب
خیارات میشود چیست **ج** غنی خیارات غبن ثابت میشود در معامله که زیاده و نقصان در آن
معنی بر باشد مثل آنکه کسی مالی بخرد و بعد معلوم شود که این مالی را
که شش قیاسی غنی نیست و در آن هرگاه معلوم شود که این غنی را در زمان و زیاده
خریده است خیارات غبن ثابت میشود چه کسی که در زمان که معامله میکند غنی
بجز از این نیست و بلکه از آن میکند و باطل است و معیار در شناسایی زیاده و کمبود
سبب غبن میشود از آنکه عدوت و عرف در میان اهل آن باشد و در نظر ایشان معتد به
باشد **س** خیارات غبن غنی است یا نه **ج** بلیه غنی است باین معنی که چون غنی نیست
معلوم شد باید دهان ساعت فسخ کند بلیه هرگاه فدا ساعت و شش بار مقابل بزند
هر وقت که بر او برسد میتواند استرداد مال خود را و بکند و در مال او باطل است
هرگاه مدتی از معامله بگذرد اوقت معاوضه شود که معیون است حق را در فسخ
نیاند **ج** و سقیم بلیه هر وقت معلوم شد دهان ساعت حق را در فسخ کند
س هرگاه ندانست که نقصان کویت بلیه خیارات میشود یا بعد از مدتی اوقت
مسئله را باید که در وقت خویش بلیه معامله کند یا نه **ج** بلیه عالم ببله شد حق را در فسخ
نمی کند **س** هرگاه خیارات غبن از برای باع یا مشتری باشد و یکی از ایشان
فوت نکند و باشد در غنی که فروخته است حکم آن چیست **ج** هرگاه مشتری فوت

در خیابان است

ذوالخيار باشد يا پيش از خريف است يا بعد از آن كه هرگاه بعد از علم بغير شايسته
مسقط نماز است در صورتيكه شريف دلاله بر نمازها باشد ولو قوعا چنانچه در حواشي
سابقه ذكر شد و اگر پيش از علم بغير باشد پس اگر قصه مثل بيع و عتق و حج و ازاله
بر وجه لزوم باشد مشهور سقوط اختيار است باندركو احوال از ملا سید و بعد از لزوم
نباشد و معيّن انرا منع كند موجب سقوط خيار نيست و اگر قصه بغير شايسته
مال بعلان از مال خود باشد بخويكه رد ممكن نباشد الحاق آن با احوال از ملا و حاشيه
تفسيرين شايسته قصه في كسر غير عين باشد بنقصه و در بعضي بغير زياده و حاشيه است
و اما در فغان بغير بخوي باشد موجب سقوط خيار بغير نيست و بغير هرگاه بغير
فسخ كود و غايب سابق بران قصه في كود باشد اگر بغير از ملك است از ملا و پيش از
بيد كودن بغير بواضال ان تصرف مارجع ببيد و حاشيه است و اگر بعد از آن
بوده و پيش از فسخ معيّن غايب انرا فسخ كود ظاهر از فسخ است از ملا و بغير
است و بغير ان كسر كود بغير فسخ كود در حكم ان وجوه سابقه حمل است
و اما اگر تصرف بغير عين بوده بنقصه معيّن فسخ ميكند و عين ها ناقصه است و بغير
ميكند و اگر نقص موجب ارش است حق اخذ انرا هم دارد و اگر بغير بزياده حكمته
مثل تعليم صنعت و كلزي كودند قماش بعضي حكم بفسخ و بغير بغير بغير بغير بغير
و حاشيه است و اگر بزياده عينيه باشد مثل عرس و عرس و عرس و عرس و عرس و عرس
مالك ملك خود ميشود و فسخ و حق بويكي ندارد و بغير مالك شريف فغان مال خود

500

درمخاوات است

خجانه دارش زمین را یا لنگان باید بدهد و اگر مال از زمین بقدر عین زمین و الخجانه دارش
شجره یا بایست بدهد و اگر عقیقه یا متاع باشد اگر عقیقه حلیست و بوجه استعمال و اگر
عقیده و حکم اطلاق دارد و جمیع بقیعت مجزیه و اگر بوجه اطلاق و نباشد ظاهر بقدر
حصول شرکت است و اگر متاع مجزیه را بدهد شرکت حاصل میشود و اگر بدهد خود
مماثل باشد و هرگاه در عقیقه و بدی مماثل نباشد و مزج بدیست و نباشد و عقیقه
از مش یا اگر متن تفاوت یعنی از جنسی متاع یا مش یا عقیقه است و اگر مزج مثل عقیقه
باشد محتمل است شو که همان به جا نیاید و محتمل است شو که در مش که این اقرار شدند
و مش را به جا نیاید تقسیم نمایند و حکم تصرف هر یک در چیزی که بدید دیگری است
و حکم تلف یکی از دو عین از سابق معامد میشود و خیال نمیکنم جزا را ضار است
و ان جار است در صورتیکه با ع و مشتری معامله نقدی کرده باشند و فروخته
بمع و مشتری ندهد و مشتری هم قیمت آنرا تسلیم نکند و بدو که قیمت او ایستاد و بدو
بمع با ع بدهد و بمع بگوید پس اگر پیش از سر و سر آمد قیمت و این با ع را بدید
از او بگیرد و هرگاه سه روز گذشت و نباشد با ع حق دارد که معامله را بطلان ببرد
مس و این نحو بگیرد یا بامد و مشتری و ندان مشن به با ع تا گذشتن سه روز
با ع حق ندارد بدید یا بامد و مشتری هم حق ندارد بدید یا بامد مشن حق ندارد بدید
مس هرگاه پیش از سه روز با ع و مشتری نقدی از مشن و مشن را بیکدیگر و دارند
و دارند بعضی یکی تا غیر شد تا سه روز گذشت باز با ع حق ندارد بدید یا بامد

در خیارات است

حق خیارات بر مس هرگاه فروخته شود پیش از گذشتن مقرر وقت مالی بقدر قیمت مس
بدستش آمد بدو و از آن مشری باعث سقوط خیارات می شود و پیش از آنکه با عیض
سقوط خیارات می شود مس هرگاه مشری بعد از گذشتن مقرر وقت قیمت را بر باع را به
پیش از آنکه مس فروخته شود و بگوید حق منقضی است و یا نه ج غیر بدو بدل و عیض با عیض ج
گذشتن مس در خیارات ساقط می شود و بی هرگاه قیمت خرید بگوید رضایعاً ملایم از او
بود ساقط می شود مس هرگاه بعد از گذشتن مقرر وقت باع مطالبه قیمت از مشری
نکند خیارات ساقط می شود و یا نه ج بعضی مطالبه را عدم تسلیم و رضایعاً ملایم
ساقط می شود و بی بگویند قیمت از مشری ساقط می شود و یا نه ج بی بگویند مس هرگاه
بیع تدریجاً باع تلف شود پیش از قبضه شدن از مشری و مشری مدتی سر بر سر باع
مس و مشران کیسه کلام می رود و ج اگر کیسه باع می رود مس هرگاه مشری بیع را بیک
و هنوز قیمت او را بر باع نداده و پیش از تلف شود از کیسه کلام می رود ج اگر کیسه مشری
می رود که بیع مس در تلف شود چه بعد از مس و مشری مس هرگاه بیع می شود که
یکه و مشری باع می شود و مشری باع می شود و مشری باع می شود و مشری باع می شود
از بیای باع ساقط می شود ج هرگاه مشری پیش از قبضه قیمت را بر باع را به بیع را بیک
و هرگاه نداده باشد باع خیارات منقضی است **خیارات مشترک** خیارات مشترک
و اتانت که هرگاه کسی جنس را بدهد و بعد از آنکه فروخته شود و هرگاه بعد از آنکه
ار باع کرامت و بعد از آنکه فروخته شود قیمت اختیار را بر که معامله را به بیعند مس هرگاه

کتاب در

در خیارات است

خرید و فروخته شود و بعد از آنکه فروخته شود و بعد از آنکه فروخته شود و بعد از آنکه
ج هر صفت که موجب بیعت و کفایت جنس می شود مذکور شد که اشکالات و هر صفت
که موجب بیعت نباشد مذکور شد که اشکالات نیست مس خیارات در قیمت فوریت یا نه
ج بیع فوریت یا بیع غیر فوریت مشری دیدن مس بعد از آنکه فروخته شود و بعد از آنکه
فان ساعت بیع معامله کند و هرگاه تاخیر کرد بیع خیارات ندارد مس شرط سقوط
خیارات فوریت در ضمن عقد صحیح است یا نه ج بیع فوریت مس هرگاه بیع شرط کرد
نظر اصل معامله باطل می شود یا نه ج بیع در اجناس شکلات مس هرگاه معامله بیع
کرد بعد از مشاهده معلوم شد که آن جنس بیعی و فایده اش نیست و نشانه خیارات
ج بیع خیارات مس هرگاه باع و مشری بیع را ندیده باشند و بیع معامله کنند
بعد معلوم شد که آن جنس بیعی نیست و بیع را ندیده باشند و بیع معامله کنند
ج بیع بیع بیع مس هرگاه بعضی جنس را مشاهده و بعضی از آن بیع معامله کنند
بعد معلوم شد که آن جنس بیعی نیست و بیع را ندیده باشند و بیع معامله کنند
یا نه ج بیع بیع بیع **خیارات هفت** خیارات هفت و آن است که اگر کسی جنس
از بیعی بیع کرد و بعد از آنکه فروخته شود معلوم شود که بیع را ندیده و آن بیع پیش از آنکه
مشری بیع را بیکود در آن موجود بود و است خواه پیش از بیع بیع بیع بیع بیع
در آن جنس باشد یا بعد از بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع بیع
مشری اختیار را بر که معامله را به بیعند و جنس را پس بعد از قیمت و از فروخته

در خیالات است

بگوید و اختیار هم در آن جنس نگاه دارد و پیش بگوید **مس** اگر چه
ج از حق عبارت از سه نوع است و تفاوت صحیح و معیوب و نسبت آن مثال **مس**
 چیز معیوب میگوید آن بدست قولی است داشته باشد و معیوبان در حق
 قولی از حق محسوب میشود که در قولی و غیره باشد **مس** هرگاه مشتری باشد
 که جنس معیوب است و از آن جنس بخواهد بخرد یا نه **ج** حق ندارد **مس** هرگاه مشتری
 نداند که جنس معیوب است لیکن بعد از آنکه معلوم شود و اعتراف کند بآن عیب
 و حق بدارد خود را ساقط کند و بگوید حق منقضی دارد یا نه **ج** و بگوید حق منقضی ندارد **مس**
 هرگاه با بیع بوالهات از عیب بگوید یا نه یعنی بگوید مشتری که این جنس را بخواهد
 میفرستم یا نه و عیب یا بگوید عیب و مشتری قبول کند و بعد از معامله
 شود که عیب در آن مشتری حق بدارد یا نه **ج** حق بدارد **مس**
 هرگاه بعد از معامله معلوم شود که مشتری که معیوب بگوید بگوید لیکن مشتری
 خود را هم عیب بگوید و بعد از آن عیبی از خود مشتری یا بافت است
 و مشتری حق بدارد بگوید عیب سابق یا نه **ج** حق منقضی اصل معامله را ندارد
 بلکه از آن باقی طلب دارد **مس** هرگاه معیوب حیوانی باشد که بخواهد حیوان
 در آن نماند و رضایت بگوید مشتری و بعد از آن سهره را از آن عیب غافل
 شد بعد از تصرف در آن و بگوید رضایت بگوید و بعد از آن
 ایام است سقوط خیاراتش بر عیب سابق بر عقد میشود و **ج**

کافی

در خیالات است

باعث سقوط خیارات میشود و عیب حادث در زمان خرید که عیب سابق بر عقد را دارد
مس هرگاه مشتری معیوبان را بگوید معلوم شود که معیوب است یا بعد از علم بر عیب
 تصرف در آن که بگوید حق منقضی دارد یا نه **ج** حق منقضی اصل معامله را ندارد لیکن از آن
مس هرگاه مشتری از عیب معیوب تلف شد بعد از معلوم شدن که معیوب بود یا بعد از
 بر عیب خود تلف شد حکم چیست **ج** در صورت مشتری از عیب طلب دارد معیوب **مس**
 هرگاه کسی معیوبی بگوید و بعد معلوم شود که یکی از ایشان عیب طلب است تکلیف چیست
ج مشتری حق ندارد که عیب در آن بگوید و هرگاه در آن عیب در آن بگوید
 و اگر خود را باقی بماند و بگوید معیوب بود بگوید تلف است یا نه **ج** معیوب
مس هرگاه بعد از معامله معلوم شود که جنس معیوب است باقی حق منقضی معامله را دارد
 یا نه **ج** حق دارد **مس** خبری که در باقی عیب معیوب در آن
ج باقی عیب است که باقی خبر کند مشتری یا بگوید این جنس را بگوید عیب میفرستم
 این هرگاه ممکن باشد که مشتری بعد از اطلاع بر عیب پیدا کند اما هرگاه ممکن نباشد مثل آب
 گریز و غیره و هرگاه با خبر بگوید صدق غشی بکند و عیب است خبر کند مشتری
مس هرگاه معیوب یا جنس معیوب بگوید امدت باقی یا مشتری حاضر نباشد تکلیف
 چیست **ج** منعی بگوید معیوب و در طرف دیگر حاضر نباشد آنوقت که حاضر شد با و بگوید
 که منعی که در آن هرگاه طرف مقابل انکار کند که منعی که شاهد بر منعی در قولی
 قبول میشود و اگر شاهد ندارد اگر وقت منعی باقی باشد باین معنی که مثل تصرف در مال

و عیب از نگاه دارد
 مگر با بطلان شرط
 رد کند یا نه

در حیارات است

برشته شود یا بفروشد یا اجازت دهد و مثال این تصرفات یا نهج محل انکار است
 پس جایز است در عقد بیع شرط کنند چیزی را که در وقت ادای آن بیاید یا نه
 اگر شرط کنند در بیع شرط که بخوبی ببرد یا نهج جایز است
 در معامله شرط کنند که اگر غاصب بیع را از مشتری غصب کرد و فروشد ثمن را
 طلب داشت یا نهج اگر تلف شد از کسی بیاید یا نهج اگر مشتری را غصب کرد
 و نقصان کند نقصان آن بیاید یا نهج این احکام بشرط ثابت میشود
 جایز است در ضمن عقد شرط کنند که یکی از طرفین بیکدیگر بدهد یا نهج
 دیگر بیکدیگر بدهد یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 در بیشتر از قیمت آن بخرید و شرط کنند که بدهد و حقیقتا در بیشتر از قیمت
 یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 بشرط آنکه آن جنس را باقی بماند یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که جنسی را بفروشد بر بیشتر قیمت آن باشد بشرط این که تمام آن جنس را بفروشد
 در خصوص فروش یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که قیمت آن را بپردازد یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 معنی و چون گذارد پیش یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که جنسی را بیکدیگر بفروشد بوجهی و نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج

معنی و یا نهج

در ریایا و احکام است

معنی ریایا و احکام است یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که ضمان شود یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
فصل در ریایا و احکام است
 قال الله تعالى احل الله البيع وحرم الربوا بدانکه انچه از اجاره است متعارف
 میشود و اینست که ریایا از عظمی کناهان کیسوات و نهج حضرت صادق روایت شده
 که کناهی یکدیگر را از ریایا بزرگتر است از ریایا که با محرم شخص باشد مثل ماله
 نفوذ یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که در معامله خود عینا تمام بپردازد یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که باعث عینا بگوید و نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 و هر کس از مال خود بگوید یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 از اینکه جنسی که بیکدیگر یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 و سایر چیزها بیکدیگر متعارف است کشیدن یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 و یکی از آن در بعضی زیاده بگوید یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
اول در ضمن جنس بجهان جنس مثل طلا یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 زیاده یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج
 که نهج و نهج میشود و نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج یا نهج

دبر سيع صرفا است

در صورت مخلوط بودن حلال و حرام و عدم تمیز آنها احرام آنها واجب نیست
از برای وجوب آنست که هرگاه در زمان معامله و اخذ یا احرام بودن آنها
تفاوت بعد از حکم بیست حج در اینصورت کفایت نمیکردن در حق جاهل
مقتصر بلکه قاصر محققا ملایست **فصل** در خرید و فروش صرفست و آنست
ان خرید و فروش صرف و خلق طلا بطلان است یا نقره یا نقره یا طلا یا نقره
یا نقره یا طلا خواه مکنون باشد یا غیر مکنون و خواه سکه سکه اسلام
باشد یا غیر اسلام بلیع طلا یا نقره هر دو بی پول و یا به بلیع صرف
نیست و هم چنین مصالحه و یا شتر مذکورات به دیگری حکم صرف و بذا
عنه الا **مجلس** در بیع صرف بشرط بیع شرطی است در آن علاوه بر شرط
شرط بیع قبض نمودن هر یک از بایع و مشتری ثمن و ضمن بیعش از تصرف
شدن خواهد و مجلس باشد یا جای دیگر یا بین طریق که بایع و مشتری هر یک از
آن مجلس عقد بخوانند هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه
قبض ثمن و ثمن نمایند **مجلس** خرید و فروش چیز که طلا و کوب یا نقره کوب
باشد مثل شمشیر و اجسام و امثال اینها باید در آن میباید و حکم بیع صرف و آنست
یا بیع بلیه هرگاه مقدار طلا و نقره آنها معلوم باشد و بیع بیسوی آن و یا
باشد مثل آنکه ثمن پول نقره باشد در صورتیکه در بیع نقره است باید
در ثمن زیاد و کمتر باشد که در مقابل ثمن جنسی زیور باشد تا در آن

تبرکات

دبر مع صرف است

[illegible]

تبرکات

دبر مع صرف است

[illegible]

4225

در اقسام سبع است

که نه فروغ بهر بوی گذشت ~~و اما~~ و اما تدبیر در عدم جلاکات با عدم تقاضای پیش
از فقر باین نحو است که قدری قلیله حاضر کند و بطرف مقابل بدهد بعد از آن را و بفرمان کند
و باین بدهد و همچنین باین نحو هر بیع و ایقینت را با او بدهد و بعد از آن اخصه از این کلام
در رفته از خواص و در صورتی که در **فصل در اقسام بیع است**
بیانکه بیع بیک اعتبار بر چهار قسم است قسم اول آنکه بیع وقت و حال و موهل
باشد یعنی بعد از بیع بلا فاصله قبض و قباض شوند و این بیع نقد بنقذ میگویند
و همچنین در قسم آنکه بیع حال و موهل باشد وقت موهل باشد و این قسم را بیع
میگویند و این هم صحیح است قسم سیم آنکه قیمت موهل و حال باشد بعد از بیع
بلا فاصله مشتری آن را به باع بدهد اما بیع موهل باشد یعنی بعد از مدت موهل
باع دادنی باشد و این قسم را بیع سلف میگویند و این هم صحیح و در شبهه است
قسم چهارم آنکه هر یک از بیع و وقت موهل باشد یعنی باع آنچه فروخته و بعد از
مدتی دادنی باشد و مشتری هم قیمت را بعد از مدتی بدهد باشد و این قسم
را بیع و بعد از داخل بیع کلی میگویند و در صورتی که بیع و غیره و وقت پس
هرگاه در بیع گفتگوی نقد و سلف شود حکم بیع صحیح در این صورت فرض شده
مستحق است که قیمت را بلا لحاظ بگیرد و هم چنین مشتری بیع را پس در بیع سلف
و بعد از مدتی بگوید معین باشد یا نه **ح** باید تعیین باشد که قابل که مشتری
بنا باشد مثل یکسال یا یکماه یا بیست و نه روز پس اگر مدتی باشد که باع را فروخته و نقد

در اقسام بیع است

باشد مثل وقت آمدن حاج یا عصر و کردن خله معامله باطل است **مس** در معامله
تعارف بین مردم که مثل مشتری نذر بقال یا من از میز و در مجلس میوز و تاخیر
میکنند بر دادن ثمن قاعدی بدون تعیین اوقات معامله با رضای بائع حکم
چیت ج در بین خواننده معاملات هرگاه عرض بائع و مشتری معامله نقدی باشد
نهایت بائع مهلت میدهد مشتری بر اصرار ثمن تا زمان ممکن اشکال نیست
و اما هرگاه عرض ایشان بیع نسیه باشد بدو تعیین اجل باطل است **مس**
در بیع نسیه ضوابط شدن مشتری بائع فوراً حق مطالبه میدهد و اگر بگوید
مستوفی بیا مدی باشد یا نه **ج** بل بجز نفوت مشتری و بین حال میشود و بائع
میتواند مطالبه کند **مس** در عوض مزبور از جهت استحقاق بائع از جای فدا
ثمن بجز نفوت مشتری و پیش از رسیدن وعده و در حق بزرگوار معامله
نماید یا نه **ج** ثبوت خیال و نه بوی و غیره مشکل است **مس** جایز است کسی چنانچه
بگشاید و فروشد مثلاً بیکتومان اگر ثمن را نقد بدهد و بوقمان اگر نسیه باشد بگشاید
معنی و باین خصوصیه بخوانند یا نه **ج** از بعضی اخبار معتبره صحت معامله
و لزوم ثمن اقل مشتری بعد از مدت استظهار شده و بطلان اشکال است
مس هرگاه زید بجزو چینی بفروشد نسیه بمبلغی و مدت تمام شود و وقت
دادن ثمن برسد و عروان جنبی و لا فقه باشد جایز است که همان را بگوید
بفروشد یا نه **ج** بل جایز است بفروشد ب همان قیمت که از او طلب و سر

و جنبی را

در اقسام بیع است

و جنبی را

نزد کسی یا بیشتر **مس** در بیع نسیه پیش از تمام شدن مدت بائع حق مطالبه قیمت را ندارد
و اگر پیش از مدت مشتری قیمت را بدهد لازم است که بائع قبول کند یا نه و هرگاه مشتری
مشتری قیمت را بدو بگوید و قبول نکند حکم **ج** پیش از تمام شدن مدت بائع حق مطالبه
ندارد و اگر مشتری بدو بگوید لازم نیست قبول کند و اگر هر وعده بائع قبول نکند
لازم الزام میکند بقبول و یا بقدن الزام حاکم شرع و نه منع است **مس** در عوض
مزبور هرگاه مدت مشتری بجا که مشتری نرسد و قیمت تلف شود حکم **ج** اگر مشتری
ثمن را نذر بائع گذاشت و از قبض بگوشت و بعد از تعیین بای حق تلف شدن بائع بر او
و اگر بعد از این نحو تعیین مشتری صرف در آن کرده از مشتری پیروی و بائع بائع حق
مطالبه ثمن **مس** جایز است در معامله بعضی قیمت را نقد و بعضی از آن
قرارداد دهند یا نه و اما جایز است که از بوی و مدت چند مدت قرار دهد که در
معنی قدر معینی از آن قیمت بکمال و بیکری و بعد از مدت معینه بدهد یا نه **ج** بل
هر جایز است **مس** هرگاه کسی چنانچه میخواند که قیمت آنرا بعد از مدت معینه بدهد
و خواسته باشد که آنرا بدگوید بفروشد بیع مزبور صحیح است و باین ترتیب
بان خریدار یا بیع قولیه که فروختن است بواسطه المال یا بیع مواذعه که فروختن است
یکتر از آن که در اشیاء صوری و اجسام مشتمل بر اشیاء کند قیمت خریدار و باو گفت که
بعد از آن قیمت خریدار لیکن گفت که بطلان مدت مشتری و قنیه جنی و بگوید که نسیه
خریدار است خوار و خجسته و بائع ثبوت خیار قوی و مستوفی و مستفاد از اخبار

در اقسام بیع است

یا مثلاً آن بگوید و از برای بیع مرلج دو صیغه دیگر هم هست یکی این است که
بیع بگوید بعت ما علمه یا قام علی و ربح کذا و یکی دیگر اینست که بگوید بعتک
ما علمه یا هو علی و ربح کذا پس فرق بین سه صیغه مذکور بیعت حج
فرد بین آنها اینست که صیغه اول شامل میشود موقوفات بقای و سایر مخارج
مثل اجرت حمل و کفالی و کالای و مانند اینها داخل نیست اگر چه قبل از صیغه جریا
دارد باشد و اما صیغه ثالث بی تمامه را چنانچه علی آفرموده اند محمول است از بیع
هر چیزی که برای بیع کرده باشد پس اگر اراؤه خصوصاً قیمه که خریدار است از آن بگوید
باید قریه باشد و اما صیغه دوم پس در محل و محل بیع و موقوفات و اجازت که
مقصود از آن است بیع بود مثل اجرت حمل و کفالی و کالای و اجازت و حیاطه
و قیمت رنک و اجرت فنان ملوک و کج کاری و کل مالیه خانه و امثال اینها اگر اجرت
هم داده باشد و قصد تحصیل منفعت بشود یک پیش از صیغه خبر داده باشد بیشتر
یا خود مشتری بابت باشد پس هرگاه مخارج کرده باشد بیع بیع که در آن
تحصیل بیع نباشد بلکه بقای بیع موقوف با آنها باشد مثل نفقه زن و اجرت
مکن و لباس و غیره و غلام و علف و آبه و اجرت طویل و جای اجرت حیوان
و جای ریشاد آن و اجرت حیوان و امثال آن جایز است که در بیع مرلج و ربح و
بنسبه آنها از بیع کند یا نه و صیغه از صیغهای مذکور که کفایت در بیع مقصود
میکند یا نه و بیار کردن ربح نسبت با آنها عیب ندارد اما صیغه مذکور و این مقصود

نمبر شصت

در اقسام بیع است

نیز مانند یکدیگر بیان دیگر میخواهد پس هرگاه خود مشتری بیع علی کرده باشد
یا ترعا که در آن علی کرده باشد و اراؤه دارد شخص بیع کرده و داخل در صیغه
کند چه باید که بیع او خبر میکند مشتری را با صل ثمن و با اعمال و مصادره که مقصود از آن
است بیع بوده و بعد از آن میفرشدد و میگوید بعتک ما علمه یا قام علی
و ربح کذا مشتری میگوید قبلت هرگاه میان سابق با تعیین خبر عوض عمل
قرینه دخول باشد که بیان دیگر میخواهد پس هرگاه متاع بصل یا هبته
معوضه و بخواند یا بیع منتقل شده باشد صحیح است بیع آن برای بیع و خواندن صیغه
اول که فرمودند یا صحیح نیست چون مستلزم کذب است حج حکم بفساد و عامل مبنی
بو کذب حرم از جهة خواندن صیغه اول مشکل بلکه قول بصیغه قویست بی تمامه بیعت
خارج از حد بعضی صور لیکن بصیغه دوم و سوم که ذکر شد صحیح است بیع
مذکور پس هرگاه کسی متاعی بخرد و علی ثمن آن نکرده باشد و خواسته باشد
که از اس مال آن خبر دهد چه باید کرد و اگر علی در آن کرده که موجب بیع باشد قیاس
شده باشد مثل آنکه پارچه خرید و از آن دختد یا بیع یا بیع طر و در وقت بیع
چه باید بگوید حج در صورت اول بگوید که این متاع را من قدر خریدم یا بگو
اصل خرید این مال اینقدر است و امثال اینها از عبارات که در فرائض و مطلب باشد
و در صورت دوم بگوید من اس مال آن گفتم است و از آن رو میار مثل آنکه در وقت
الث و در صورت سوم صحیح است بگوید که این جامه من بود و بیار و بیار آن

در اقسام بیع است

شده **مس** در بیع دلخواه چه چیز مذکور است که هر دو است که در بیع است
 خرید متاع بدو مثل اینکه بگوید ای مالک این بیعت تو را می توانست و نه هر دو
 هزار دینار و انتفاع می کند یا بگوید ای مالک بیعت تو را می توانست و انتفاع در متاع
مس هرگاه کسی متاعی بفروشد و بعد معلوم شود که باطل خرید آنرا بشتراک کرده است
 خرید که بیعت **ج** در این صورت مشتری بعد از آنکه مال را بدست می آید که اصل معامله
 بر هم زدن بنابر مشهور و بعضی قائل شده اند باسقاط مقدار از آن بشتراک و آنچه
 در میان با خیاری است و آن مسئله خلط از قائل نیست **مس** هرگاه کسی متاعی
 ببلع معینه خرید بعد از آنکه قدری از آن را بخواهد و بقیه را بخواهد و در اصل
 آنرا بفروشد جایز است که اصل خرید بشتراک بپذیرد و یا بایز دیناری مانده را بپذیرد
 از بقیه بشتراک بپذیرد و **ج** جایز است که اصل خرید آنرا بپذیرد و بقیه را بپذیرد
 بخشیده شده استثناء نکند **مس** هرگاه تاجر متاعی بدو بفروشد و بقیه را بخواهد
 معین کند و یا بگوید هر چه بخواهد فروختن بخواهد یا بگوید هر چه بخواهد
 انشاء عاید بیع را بپذیرد و بقیه را بخواهد معین کند و انشاء عاید بیع را بپذیرد
 یا نه **ج** در بیع کفایت حرام است و لیکن فساد معامله بآن واقع نیست بلی از و م
 بود مشتری بعد از آنکه بکذب نیز غیبی واضح است و اما بیع مساومه بهر قیمت
 کذب و شد آنرا جایز است ولو باسقاط اصل قیمت باشد که تا جو معین کرده است
مس در فروختن مذکور تا جو حق را بگوید که بگوید یا نه قیمت که خودش گفته بود

مکالم باشد

در اقسام بیع است

دلال باشد بدلال مذکور یا نه **ج** بله حق را در هرگاه قلیل دانند بدلال بخرند و عدا
 از حالت برون اگر چه احوط و خوب و باعده است و در صورت عدم وفاء دلال اجرت
 مثل و شرط طلب را در هرگاه دانند بیع حاصل نباشد بلکه اگر چه دانند باشد و اگر
 محض قصد قلیل بلکه بخواهد معامله بود که بار را از کرده شبیه مضارب بیعت آن بود
 و در هر دو مشکل و لیکن مقتضای ظاهر بعضی اخبار و معتبر است **مس** هرگاه کسی چند متاع
 در بیع ببلع معینه بخرد و آنرا بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 یا بگوید بفرماید یا نه **ج** بدون اخبار تفصیل جایز نیست بلی هر دو را بپذیرد
 از سه قسم بیع مذکور جایز است بفروشد **مس** کسی متاعی را بخرید باشد شبیه
 و خواست باشد که آنرا به بیع را بپذیرد و بفرماید بخواهد بیاورد یا نه بکند بیعت خودش را
ج باید بگوید بفلان مبلغ خریدم که تا فلان مدت معین کن و بعد از آن هرگاه بخواهد
 بگوید که بفلان مبلغ خریدم و بگوید که بعد از فلان مدت بپذیرد و مشتری از او بخرد
 به بیع را بپذیرد و نقد بعد مطلب معلوم شود حکم آن در احکام بیع نیز گذشت قسم
 سه و هر دو واضع است و آن عبارت است از فروختن متاع بکس دیگری و بیع مساومه
 هم مثل بیع را بپذیرد در کیفیت خریدن براساس المال **مس** احکام بیع مساومه
 و کیفیت میعه خواندن و بقیه آن بیان فرمایند **ج** احکام و بیع بیع مساومه مثل
 بیع را بپذیرد لیکن در مواضع باید بداند و کند لفظ و طیفه که آنرا بپذیرد در هر
 اضافه میکند لفظ و بیع که از آن بیع میگوید بهعت هذا بما اشتريته و بیع

در اختلاف بین تابع و مشرقي

کذا و مشتری میگوید قبلت من و بر بیع مواضعه میگوید مستحب یعنی فروخته است
مکروه است ثبت دادن و ضعیف بر اموال مال باین طریق که بگوید بعتك هذا بر اموال
المال و ضعیف در هم من کل عشرة **فصل** در تشریک است و تشریک آن است که کسی
جنس را بفرد بقیعت معینی در یکروز از آن جنس در مقدار معینی تشریک کند و ما با آن
آن قدر معین را از قیمت آنرا و میگوید پس تشریک فی الضعیف و خیر چون بیعت است
از بیعت و در همه اقسام چنانکه از اقرار و اقرار و قولیه و در آنچه و مواضعه متصور است
و اگر بیع بیع باشد رعایت سایر شروط معتبر در بیع التدریج نیز در بیعت تدریج
معین هم چنین است و اگر بیعت تشریک باشد محل تا ملات **فصل** در حکم اشتراک
که بین بائع و مشتری واقع میشوند بدان و لایحه که بائع و مشتری در معامله تعیین بقدر
معینی بکند برای شری از اقسام پول و لایحه واجب است که وفای بان شود و مشتری نیز
غیر از وفای با بایع بدد که تقبیح به تعیین نکند اگر در معامله بگوید بول با
و لفظ از هر قاعده انصراف بان داشته باشد و بنای معامله ایشان بر اعتدال و بان
طبیق باشد باید مشتری همان را بدد و اگر چند رقم باشد یکی را بدد و بقیه را
از آنرا در معاملات زمان شش غالب باشد و بان رقم را باید مشتری بدد اگر غلبه
باعت انصراف باشد و بنای معامله بر اعتدال و بان انصراف باشد و اگر قسم غالب نباشد
بلکه مساوی باشند و بائع و مشتری در وقت معامله تعیین نکرده باشند
و بائع خواهد از قسمی بگیرد و مشتری بخواهد از قسم دیگر بدد حاصل معامله با بیعت

در اختلاف بین بائع و مشتری

ثمن باطل است و بعد از آن از اختلاف فیکدین باقی و مشتری واقع میشود و اگر صورت ملک
 میشود صورتی است اول آنکه اختلاف کند در قدر ثمن مثل اینکه باقی بگوید متاع را
 متوفر و ضم بعد توان کل و مشتری بگوید بنور تو مان کل و در این صورت اگر صیغ باقی
 و بیته در بیان باشد ظاهر و اشتهر تقدیم قول باقی است با اینکه قسم خود بر این ادا خود ذکر
 بیع بعد از قبض مشتری تلف شده باشد و بیته نباشد جمعی قائل بتقدیم قول مشتری است
 شده اند و طایفه از جمعی بیدفع تلف شدن بعضی صیغ حکم تلف شده انوا
 دارد که قول مشتری قبول شود با قسم یا نه حج تقدیم قول باقی در این صورت معلوم نیست
 و تقدیم قول مشتری در جمعی حکم بی و تفصیل بین آنکه نوع در عقد باشد یا در حقی
 محتمل است پس در صورتیکه مشتری بیع را از دست خود بیرون کند بعد از آن
 مثل فروختن یا صلح کردن یا یا عقد کردن حکم تلف شدن انوا دارد که با عدم بیته
 قول مشتری قبول شود با قسم یا نه حج تقدیم قول باقی در این صورت معلوم نیست
 و در حکم آن احتمالات سابقه جاری است پس هرگاه مشتری در بیع غایب بیع قبول
 دارد یا باشد مثل آنکه کند یا رد کرده باشد یا اقرار کرده باشد یا در بیع غایب بیع قبول
 باشد حکم تلف شدن بیع را دارد که با عدم بیته قول مشتری قبول شود با قسم یا نه حج
 تقدیم قول باقی با تغییر و خصوصیات و ضمانت متضمن آن ثابت است و در تقدیم
 قول مشتری احتمالات سابقه جاری است پس هرگاه بیع مخلوط شده باشد بیعین ذکر
 که نمیتوان جابجاء مثل اینکه بیع اگر کندی باشد مخلوطی کرده باشند بکنند و دیگر یا در غایب

در اختلاف بین بائع و مشتری

فصل در کتب باشد و غنی دیگر هم حکم تلف را دارد که با عدم بین قول مشتری قبول شود
در وقت ان با قسم بائع در این صورت هم تقدم قول بائع منکر است و در تقدم قول
مشتری اختلاف است **مس** و بائع و بیع پیش از آنکه بائع بیع و قبض مشتری یک
تلف شد و هنوز مشتری شن را به بائع نداد اختلاف کردند در حق حکم بیع اختلاف
ایشان در این صورت اثری ندارد چون بواسطه تلف شد بیع پیش بائع معامله است
و بیع و مشتری و بیع بائع نیست **مس** هر گاه مشتری شن را به بائع نداد و بیع
بائع تلف شد بوقت اختلاف نکردند در حق مثل آنکه مشتری بگوید قیمت ده تومان بود
و ده تومان به بائع داده ام و بائع بگوید نه تو ما قول کدام بلی قول بیع بائع
بیع قول بائع قبول میشود با قسم صورت **مس** و هر آنکه کسی متاعی را بیک
دیگر بفروشد بقیه معینی و شن را از مشتری بگرد و بعدا معامله را فسخ کند بیع و مشتری
لغو است که قیمت از آن بائع پس بیکر با اختلاف کنند مثل آنکه مشتری بگوید صد تومان
بتو دادم و بائع بگوید نه تو صد تومان را این صورت با عدم بین قول بائع قبول است
باقسم صورت سیم آنکه در قدر بیع اختلاف کنند مثل آنکه بائع بگوید یک
لریع پارچه بتو فروخته ام و مشتری بگوید نه ما در بیع پارچه بین فروخته
بیگنومان در این صورت تقدم قول بائع با قسم و مخالف تفصیل سابق فصل است
و مشهور اول است با قسم صورت چهارم آنکه مشتری بیع را بیکر بعد از آن
کند که زن آن کم است و بائع بگوید تمام است و بیع حرف بعد از تفرق بنا شد و معرفت

در حکم آن

در اختلاف بین بائع و مشتری

و حکم آن است که اگر مشتری در وقت کيل و وزن حاضر بوده قول او را قبول میکنند و اگر
بوده قول بائع را قبول میکنند و حکم ثوبانی خالیه از مالیت صورت بیع آنکه بائع
و مشتری اختلاف کنند در قدر و بیع بودن معامله که بائع بگوید بیع نقدی بود و مشتری
بگوید نیست در این صورت قول بائع با قسم قبول میکنند با عدم بین خلاف صورت ششم
آنکه اختلاف کنند بائع و مشتری در قدر بیع و بیع مثل آنکه بائع بگوید ده تومان
و مشتری بگوید یک سال است و در این صورت هم تقدم قول بائع با قسم مشهور است و قول بائع
مشهور است و در این اشکال با قسم و هر گاه اختلاف ایشان بر عکس باشد اگر چه که اتفاق
میشود قول مشتری قبول میشود با قسم صورت هفتم آنکه اختلاف کنند در اشلط
و شن یا دادن ضمانت یا بیع مشتری بگوید که ما در ضمن عقد شرط کرده ایم که فلان چیز را
بین و شن بدهی که اگر معلوم شود بیع مال غیر است آنرا شن و شن بقیه می باشد که بیع بگوید
و بائع انکار این مطلب کند یا مشتری بگوید که من عقد شرط شده است که تو فلان شخص را
بین ضمانت بدهی که اگر بیع مال غیر و مال شخص از عهده بیع تو بود تو را بدهی و بائع
انکار کند در هر دو شرط تقدم قول بائع با قسم مشهور است صورت هشتم آنکه بیک
از عاقری بکند که موجب فساد یا بیع خود در معامله باشد و دیگری اعطای میکند
که موجب حرج یا فساد معامله است با قسم صورت نهم آنکه بائع و مشتری اختلاف
کنند در تعیین بیع مثل آنکه بائع بگوید من این متاع را بفروخته ام و مشتری بگوید نه تو
مثل و مشتری بگوید آن متاع را بیکر بیع من فروخته شد و حکم این آنکه اگر بیع در بین بنا شد یا

کسی باقار آن باشد
قبول میشود و اگر عاقری
بکند که موجب حرج

در بیع سلف است

مس اگر بعد از وفات بیع شود در بیع سلف است و اگر بیع سلف بعد از وفات بیع شود در بیع سلف است
 گیل و از بیع سلف است بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 بلکه باید بعد از وفات بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 که تفاوت غامض و میان آن بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 در هر بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 بعد از وفات بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 تفاوت بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 زیاده و نقصان بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 شرط کنند که در وقت بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 باطل است **مس** اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 این انداخته باشد مثل اگر شرط کنند که مدت سلف از زمان بیع سلف باشد تا اول
 شباط و رجب و از آنکه اول آن بعد از چند یوم دیگر است بلکه همین شنبه باشند
 که یکی از مالهای دو میان شباط است و آن بعد از این خواهد آمد و دیگر بدانند
 که اول آن از چندین فلان ماه عرفا است معامله صحیح است یا نه **مس** باطل است
مس در بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 همین قدر که معین باشد صحیح است پس اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 و پول آنرا حال بگیرد صحیح است و سلف خواهد بود و بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است

دیگر بداند

در بیع سلف است

دیگر بداند صحیح خواهد بود **مس** اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 و بدانند که اول ماه است که بعد از یک ماه دیگر بداند باید بعد از بیع شدن ماه دیگر بداند
 و لو ماه سابق است و نیز روز باشد یا باید بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
مس اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 در بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 ماه بداند شرط بیع سلف است که باید بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 اجل ممکن باشد و باقی بیع سلف است که باید بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 اما بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 در بیع سلف است که باید بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 کند و اگر تعیین نکند معامله باطل است یا نه **مس** در بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 تسلیم است مگر آنکه اطلاق عقد منصرف شود بوضع عقد یا موضوعی دیگر تعیین موضع
 تسلیم بان شود **مس** اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 و عده رسیدن باشد و لو عده بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است
 تولد بیع است پیش از قبض بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است و اگر بیع سلف از بیع سلف است

در بیع سلف است

مفسر هرگاه در بیع سلف شرط کنند که بایع بیع را در فلان موضع بشرط
بدهد این شرط واجب الوفا است یا شرح بایع واجب الوفا است و واجب است که در آن
موضع بایع بیع را بشرط بدهد مگر آنکه خود بشرط بخلاف آن را مقول شود و بیع
سلف هرگاه سر و حد بایع بیع را بشرط بدهد واجب است قبول آنکه در آن موضع قبول کند
حکم بیع بایع واجب است بشرط قبول آنکه در آن موضع قبول کند و اگر بایع بیع را بشرط
عوض کند تا اجباری کند بقبول و یا آنکه در آن موضع حاکم بقبول کند و اگر بایع بیع را بشرط
نفس بایع مال را بگذارد بشرط و تخلیه کند هرگاه اجباری بقبول نماید و بایع بیع را بشرط
نفس که در آن صورت خلاص شدن بایع باین حق از ضمان خالی از قوه نیست چنانچه بایع
ذکر شد مفسر هرگاه در بیع سلف بایع بعد از مدتی بیع را بشرط بدهد و بیع را
بیرقن امد حکم بیع بیع را بشرط بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
کند و مطالبه بیع از او غایب نماید و بیع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
اینکه در شریعت در این مورد ثابت نیست مفسر هرگاه کسی بیع را بشرط بیع را بشرط
بقیت بیع که حاضر باشد مثل اینکه بایع بشرط بگوید فلان بیع را بشرط بیع را بشرط
پول نقد که در آنجا حاضر است و معلوم شد که آن پول معیوب است حکم بیع بیع را بشرط
شدن مال معاین آن غیر بیع است مثل آنکه آن پول معیوب است و اصل معامله باطل
و همچنین اگر مال غیر را بدهد و او را بگوید بگویند و او را بگوید بگویند و او را بگوید
بیع باشد مثل آنکه انبوه نقد باشد بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط

معامله زنی

در بیع سلف است

معامله زنی کند یا نکاه در آنرا شرط نکند و در اعتبار قبض قبل از تفرق در آن شرط نکند
و عدم اعتبار خالی از حجاب نیست مفسر هرگاه در بیع سلف مدت تمام شده و بیع بایع
بیع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
در اجبار بعد از مدت بیع از قبض و آنکه در آن مال و اگر بایع بیع را بشرط بیع را بشرط
شرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
و اگر بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
و اگر بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
باشد مفسر هرگاه در بیع سلف بعد از مدت بیع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
باشد و بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
میدانند قبول کند و بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
بایع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
بایع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
اما هرگاه بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
شرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
بیع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
هرگاه در بیع سلف بایع و بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط
نباشد قبول کدام بیع قبول میشود بیع بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط بیع را بشرط

در قرض است

معنی برنده شده باشد قرض دادن جانور است چه شل باشد که بگوید مثل جو و گندم و
روغن و طلا و نقره و سایر اشیاء و حیوان و زمین و غیره قرض گرفتن آن را بیع و تلف
جانور نیست یعنی ممکن نباشد آن را بطلان آید و در مثل مردی که بگوید من از تو
و طلا و نقره و گوشت و ماهی و شکلات و غیره قرض بدارم و آن جانور است که **ج**
جانور است قرض دادن آن که بگویند معین شده باشد و جانور است که قاضی معین
عادی در بیع جانور آن که تفاوتی نداشته باشد و ظاهر در هر دو صورت
در مثل است با ملاحظه و صحیح که در آن قاضی معین **ج** در قرض بعد از تلف
معین نوزد معترض می باشد باید آن **ج** چیز یک قرض که در آن است یا قرضی که
اجزای آن مساوی باشد و قیمت و منفعت و ضرر و فسادات با هم تراز باشد مثل **ج**
در روغن و غیره اشتک تفاوت داشته باشد مثل حیوانات پس اگر آن مال شل باشد
اوداده و دعوی اگر ممکن باشد باید به پیش کند و اگر نه مثل ممکن نباشد در قیمت آن کند
قیمت معین قرض گرفتن و نه آن تعدد مثل و زمان و در بدل تفاوت داشته باشد
اینکه قیمت و زمان و فساد باید بدهد و اگر قرض باشد هرگاه از قرض و اماره معامله
بنام و در قیمت حین القبض یا در قرض جانور است **ج** در مثل تفاوت بود چنان
میکنند و الا تفاوت اصل قرض و تعیین چیزی که وفایان میشود و مثل قاضی معین **ج**
هرگاه کسی بر زمین او مدینی باشد واجب است بخت او آید داشته باشد و آن هرگاه
بر مدیون آثار صورت ظاهر شود و در این باب فاش باشد چیزی که هیچ چیزی از او پیدا

و امیر

در قرض است

که وصیت بر قرض خود کند یا نه **ج** بدین است و اجابت و چون بر مدیون آثار صورت
ظاهر شود باقییت دایم بخود بر وصیت بدین نیز واجب است بلکه بوطا اینست که قاضی
دین دانه را بصورت احوال خود جدا کند **مس** دیونی که در عده آنها بعد از مدتی باشد
مدیون یا بیعت او محجل میشود یا نه **ج** بعد نفاس شدن مدیون مدتی مؤجل محجل میشود
اما بیعت او محجل میشود یا نه معنی که بعد از مدتی مدیون طلبکار میتواند مطالب کند طلبکار
که همان تسلط بر مطالبه آن مؤجل باشد **مس** هرگاه آنکه قیمت کمتر از قرض او باشد
چیت **ج** در این صورت تمام طلبکاران مساوی میباشند در استحقاق مطالبه از آن که
حساب حق خود و چندین مال که در بعضی از آن خود نموده موجود باشد بلی هرگاه که نباشد
صاحب مال را و اگر خواهد بود علی الا قوی **مس** هرگاه مدیون بچیز باشد و قدرت
نداشته باشد بزرگب لا تقبل آن که بان بتواند آن را بین کند حکم **ج** باید طلبکاران
در ارجحیت دهند و اگر چه چیز نباشد و یا قاضی بزرگب لا تقبل محال باشد و طلبکاران مطالبه
حق خود کنند و او مطالبه کند و چنانچه اجازت و هم چنین هرگاه مال او معلوم نباشد هرگاه
چیز آنکه در مال او سابق معلوم نباشد **مس** چیزهایی که برای مدیون استثنای
شرع و عرف آنها را در مدتی نیست و بیان فرمایند **ج** چیزیکه استثنای مدیون است و خواه از لایق
محال و لباس لا تقبل محال و نفقه و زیارت بولی مدیون و عیال واجب است که از اینها
و مانند آنها لازم نیست طلبکار مدیون نوزده و علی الا قوی **مس** در قرض هرگاه

در قرض است

در این جایز است یا نه حج اگر در قرض شرط کنند که قرض گیرنده چیزی را بپردازد یا بدهد حرام است
 خواه آن چیز قرض شده است یا نه و اگر بپردازد یا بدهد حرام است و اگر بپردازد یا بدهد حرام است
 بدهد مثل اینکه قرض قرض بدهد و اگر بپردازد یا بدهد حرام است و اگر بپردازد یا بدهد حرام است
 که جنس بدی را بقرض بدهد و جنس خوب بگیرد یا پول بد بگیرد و پول خوب بدهد یا پول بد بدهد و پول خوب بگیرد
 و همچنین اگر جنس بدی را بقرض بدهد و جنس خوب بگیرد یا پول بد بگیرد و پول خوب بدهد یا پول بد بدهد و پول خوب بگیرد
 گویا است بگوید و اگر گرفته یا بپردازد کند و حقوق در آن نمی تواند کرد اگر گرفته شود یا بپردازد
 یا بقیه آن را بدهد پس هرگاه در قرض شرط زیاده یا بقا کنند اما قرض گیرنده بترعا
 چیزی زیاده یا بقا بدهد یا نه یا نه حج عیب ندارد پس هرگاه در قرض
 مقروض و مقترض قرض زیاده یا بقا در وقت و یا در قرض باشد حرام است یا نه حج حرام نیست و لیکن
 گواهی دارد اما هرگاه در قرض زیاده یا بقا در وقت و یا در قرض باشد حرام است یا نه حج حرام نیست و لیکن
 بجهت ظاهر موقوف قرض دهنده و مقترض و یا با اموال قرض گیرنده یا نه حج عیب ندارد پس هرگاه در قرض
 پس هرگاه کسی پول عینی بقرض بدهد و مقترض پول آن گرفته باشد کران پول آن را
 بقرض دهنده و مقترض زیاده یا بقا بدهد مثل آنکه بیت عدل و بیت نیکو بقرض بدهد و مقترض
 بیت عدل و بیت نیکو بقرض بدهد و مقترض زیاده یا بقا بدهد مثل آنکه بیت عدل و بیت نیکو بقرض بدهد و مقترض
 و عید از قرض گیرنده طلب دارد پس هرگاه کسی چیزی بقرض بدهد که قرض دهنده در وقت
 و قرض آن معلوم نباشد چه باید کند وقت اراجح است قرض با جعل محال است

هرگاه زنی

در قرض است

و هرگاه قرض گرفت و تلف شد وقت اراجح است که بپردازد یا نه حج عیب ندارد پس هرگاه کسی
 داشته باشد که بعد از مدت معینی بگوید و بگوید قرض با جعل لازم شده باشد هرگاه پیش از تمام شدن مدت
 در بیدار و غافل فوت شد حکم چیست حج در این صورت آن درین حال دین و عین و نه طلبکار
 متحقق میشود که بگوید قرض با جعل و طلب خود کند و بگوید که بگوید قرض با جعل و طلب خود کند و بگوید
 و بگوید طلبکار بگوید و بگوید و بگوید طلب آن درین از غافل بگوید یا نه حج عیب ندارد پس هرگاه
 تمام شود و بدهد پس پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 و بگوید که کسی بگوید یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 و همچنین مدت بپردازد و بدهد پس درین حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 با اعتبار درین صورت معین یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 و بگوید مثل آنکه بگوید و بگوید و بگوید یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 و بگوید صیغه داشته باشد که بعد از مدت معینی بگوید یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 و بگوید که در وقت بپردازد یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 حال در وقت و بپردازد یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 این صورت هم محل خلاف است چه درین حال است یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 ندارد و بپردازد یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 خلاف است شش ماه قرض درین حال است یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد
 پس هرگاه کسی مال را بقرض بدهد یا نه حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد پس درین موقول و حال عینی حج عیب ندارد

که بعضی اطلاق میکنند
 صحیح است

در قرض است

اما لو اتفاهم کنند و بده حق و بپردازد یا منجی بده یا قرض است باز در آنجا که شرع بنا
بر احوط در صورتیکه مدیون متنع از اداء باشد قرض هرگاه کسی مدیون باشد
و معسر یعنی چینی نباشد یا شکم چیت ج یا قرض است از بولی شخص طلبکار که از آن
مطالب بکند بلکه باید بدهد که تا چینی مدیون باشد قرض هر چه چینی مدیون چه ثانی
میشود و حق ثابت میشود که طلبکار حق ندارد بگوید یا در غیر اینها
کذا امور و مطلع باشند شهادت بوفع او میدهند اما باید بوی شهادت دهند
که بوسیله اثبات باشد مثل اینکه بگویند خواه و بخواه ثابت است اما هرگاه بوسیله قرض
دهنده مثل اینکه بگویند چینی ندانم صحیح نیست و فایده هرگاه کسی بگوید
و بونه او یعنی باشد چینی از او بخواه ثابت است که طلبکار برده بخرجت معاقت است
یا نه ج هرگاه در حال حیوة نیست داشته کذب دهد و مدعیش شده معاقت نیست قرض
کسی که بوی بگوید داشته باشد مدیون قوه اداء نداشته باشد مستحب است که در آن را
برخی اداء کنند یا نه ج بلی اگر بولی اداء کند یا جواز است خصوص هرگاه مدیون برده
باشد و چینی از او بخواه ثابت است یا نه ج هرگاه کسی بگوید که طلبکار بخواهد
کند خدا را و بخواهد در هر هم با و خواهد داد اما هرگاه مال او بگوید بگوید
یا خواهد داد قرض هرگاه کسی مدیون باشد و قوه اداء نداشته باشد خطای
شرع نتواند باشد فقر خود را ثابت کند و طلبکار سخت بر او بگیرد جواز است
که انکار آن دین کند قسم بخورد بر مدیون یا نه ج بلی در این صورت هرگاه بگوید

قوة الدنیه

در مضارب است

قوة الدنیه نداشته باشد جواز است انکار کند و بوسیله قرض مدیون خود را بگوید
قرض هرگاه کسی مدیون باشد و شخص غایبی داشته باشد پیش جاکه شرع اثبات ملاحد کند
حاکم شرع میتواند از مال انحصار غایب طلبکار بدهد یا نه ج بلی میتواند ماه را
طلبکار و معسر نباشد مضارب از او بگیرد که هرگاه غایب بیاید و سخن جایی داشته باشد
از قرض بگوید **فصل در مضارب است** بدانکه مضارب جواز است
از آنکه کسی مال دیگری بدهد که بخواهد کند شرط اینکه حصه از آن فاعل از او باشد و آنکه
مال حیدر در مال او بگویند و آنکه میگوید در مال او بگوید و یا میگوید من حصه
مضارب بلیان خواهم دید ج او چه بگویند بعد از آنکه تعیین کنند که چه قدر از مال او
و چه قدر از مال او باشد باید مال او بگوید مضارب ثبات یا قرض است و عامل در هر وقت
میگوید ثبات و اگر فاعل میگوید مال او بگویند من این پول را بگویم که بخواهد مضارب
کارکنی و عامل میگوید بگویم قرض صیغه مضارب باید بگوید فاعل میگوید بگوید
یا نه ج لازم نیست بلکه کفایت میکند هر لحظه که دلالت بر مقصود کند قرض منع مضارب
از بولی هرگاه از مال او بخواهد جواز است یا نه ج بلی چون مضارب از قرض جواز است
هر وقت بخواهند میتوانند فسخ کنند قرض هرگاه فسخ شده باشد عقد مضارب
که قائم است معنی این مضارب بر بین عامل و مالک باشد و فایان واجب است یا نه
ج و فایان واجب نیست و با وجود این شرط هرگاه مال او بخواهد فسخ کند
میتواند **فصل در شرط مال مضارب است** بدانکه مال مضارب باید بر این شرط

در مضاربه است

شرط باشد تا مضارب صحیح باشد شرط اول آنکه باید مال مضارب پول طلب باشد
نقد یا پول خلا باشد پس هرگاه ملا و نقدی باشد که پول باشد تضارب صحیح نیست
بنابر مشهور و اقوی و همچنین اگر مال مضارب متاع باشد و یا هر چه را جناس باشد
که سوا پول خلا و نقد باشد مضارب باطل است **مس** هرگاه مال مضارب پول
و پول سیاه باشد که از نس میارند یا از طلا و دیگر غیر از طلا و نقد و مضارب صحیح
باشد **مس** هرگاه مال مضارب پول خلا و نقد و غشوش باشد
مضارب صحیح است یا نه **مس** هرگاه غشوش یا غش باشد که بان معامله نیکند صحیح
نست و هرگاه بان غش و یا غش است صحیح است شرط دوم آنکه باید مال مضارب
عین باشد و عین باشد پس اگر کسی پول از دیگری طلب داشته باشد تا زمانی که
پیش از آنکه آن پول را بگیرد بگوید این پول پیش تو باشد و مضارب بان کارکن بلکه باید پول
آن را بگیرد و بعد از آن اگر خواهد باو بدهد که مضارب کار کند **مس** جانور است که یک
در نزد دیگری دارد و بگوید که این مال مضارب است که از جانب من و تو قبول می کنید و صغره
مضارب و از جانب خود مالک جاری کند یا نه **مس** به طوالت شرط بیستم آنکه باید مال
مضارب معلوم باشد انعیست قدر و وصف هرگاه پول باشد اما قدر آن معلوم
نباشد جانور نیست که مضارب بدو شود اگر چه بعد از اجراء عقد از او اشتراک شود و هرگاه
نماند بنابر مشهور و هرگاه در پول حاضر معلوم باشد جانور نیست که مالک حاضر
که هر کلمه از این پول را میخورد و اگر مضارب کنی بلکه باید تعیین کند شرط چه آدم

آنکه باید

در مضاربه است

آنکه باید مال مضارب در دست عامل باشد پس اگر مضارب تسلیم او شود مضارب به عمل میماند
مس هرگاه کسی پول از دیگری بگیرد که از برای او مضارب کند و آن پول نقدی باشد که آن
عامل با او باشد و معامله کند در آن ملک نقدی است او بقدری باشد که بتواند نقد
آن پول را معامله کند صحیح است یا نه **مس** اگر یک مال مضارب بخورد اگر نقد و مقصود مباشرت خود است
در معامله بود و تحت تمام معامله معلوم نیست پس اگر مالک حاضر را بین مطلب بود و باو
علم مال او تسلیم کرد و پولی که نفیقه واقع بشود حکم همان عامل مشکل است و اگر مالک علم
باین مطلب نداشته باشد و عامل در آن پول را بگیرد هرگاه مقدار آن زیادتر از آن پول
شود عامل ضامن است و ایاه ضارب به نسبت بخواری که معامله بان مقدار عامل است
صحیح است تا اگر آنچه تحصیل کرد بخواری که شرط کرده اند تقسیم بشود و حال اصل است و ایا
معامله عامل باین مال حکم فصولی را در رد یا نه ثانی باصولی که محالی از وجه نیست
چنانچه استحقاق عامل با حق فاش باشد و چون حصول بیع اگر از آن صاحب باشد که
نقد و اماره صورتی که بیع حاصل شده باشد پس استحقاق اجرت و صورت معامله با او
شکلات **مس** هرگاه در وقت عقد مضارب عامل عاجز شود از معامله بجهة مال
بعد عاجز شد حکم چیست **مس** باید مقدار از او را بستاند و اگر آن قدری که میخواهد
معامله کند و هرگاه در صورت عجز از آن مقدار را بستاند و ضامن است **مس** هرگاه کسی
متاعی ب دیگری بدهد و بگوید این متاع را بفروش و یا پول بستاند مضارب کارکن صحیح است
یا نه **مس** صحیح نیست مگر آنکه که بکشد کند که بعد از فروختن متاع و نقد شدن پول عقد

در قسمت است

ج حاکم شرعی کسی معین میکند که قسمت اجباری و غیره را بداند و در این قسمت
بر همه باشد **مس** هر بقی قوعه و زوایایان فواید ج طریقی از آنکه او بقدر حصه
هر یک از شرکاء قسمت نمایند باین نحو که اگر آن مال مشترک جمعی باشد که اجزای آن مساوی و
موزون باشد از قبل اندم و چو باید آنرا بکشتی چند حصه نمود بعد از آن که اگر حصه
معدوم باشد باین ترتیب و اگر جمعی باشد که بتدریج میشود یعنی کوه و دریا که جمعی باشد که
ان مختلف باشد مثل حیوان و زمین باید آنرا بقیمت بقدر عدد شرکاء حصه نمود و اگر
حصه نمودن بعد از شرکاء با یکدیگر باشد هر یک از شرکاء مال را بکافه باین روش نوشتن کفایت
در جای خالی دهند و اگر کنند کسی را که مطلع نباشد هر کس را غنی با هم یکسره بپوشانند
پس اسم هر یک با هم هر حصه که بپوشانند باید آن حصه مال صاحب آن اسم است و چنان است که
هر یک از حصه ها را بنویسند و در جای خالی بکشند و اگر مطلع نباشد هر
کس از آن حصه ها را با اسم یکی از شرکاء بپوشانند و در پس هر حصه که با اسم هر یک بپوشانند
الفصل و الحاح این اسم است و ظاهر اینست که نوشتن و کاغذ مخصوص نیست و بلکه هر
تعیین بکنند که نیست و اگر سهام مختلف باشند مثل آنکه یک مال در ثلث باشد و دیگر
مال در ثلثی از ثلث باشد و در زمین حصص آن قریب بود و در حصص مال ثلث
آن ثلثی که برای او در این میشود ثلث دیگر می تواند متصل بان بود و در حصص او فرقی
نشود و از برای قیاسه ادا نیست و ظاهر آنست که هر چه باشد بطریق مذکور
بما و تقوین است بحق سبحان و تعالی **فصل در وکالت است**

بدانکه کالت

در وکالت است

بدانکه وکالت عبارت است از انابت کردن نیت شخص دیگر بر او یا اینکه ان نابت بخوبی از او
از برای او بکنند و شخص نابت را وکیل میگویند و آنکه تعیین وکیل میکند او را وکیل میکند
و کالت میخورد یا نه ج بدو و کالت میخورد یا نه ج بدو و اگر چه بگوید یا نه ج بدو
بگوید یا نه ج بدو و کالت یعنی تورا وکیل گردانیدم وکیل باید بگوید قبل از آنکه صیغه
بگوید وکیل بگوید من تورا وکیل گردانیدم وکیل بگوید قبول کردم **مس** در عقد وکالت
انضال ایجاب و قبول است معتبر است یا نه ج معتبر نیست بلکه اگر بعد از مدتی وکیل قبول
کرد هم صحیح است **مس** عقد وکالت باید با الفاظ مذکور باشد یا نه ج لازم نیست
بلکه هر الفاظی که دلالت بر ایجاب و قبول وکالت کند اکتفاء میتوان کرد **مس** وکالت
ان مقصوره است یا جائزه است ج ان مقصوره است و چنانکه است پس هر یک از طرفین هر وقت
خواست باشد میتواند آنرا بوجه و نیت و لیکن در صورت عزل وکیل یا وکیل را
عالم شده عمل او فضیلت است **مس** هرگاه وکیل خود را از وکالت عزل کند لازم است
که موکل را بخبر کند یا نه ج لازم نیست و بعد از عزل وکالت باقی نیت **مس** در عقد
وکالت بعضی شرط است یا نه ج بدو و کالت معلق بشرط و وقت نباشد
هرگاه موکل یا وکیل فوت شد دنیا بر او تمام شد و یا یکی از ایشان بیخوش شد و کالت
بر هم نیفتد یا نه ج بدو و کالت بعضی بر هم میخورد و کالت بعضی بر هم نمیرود و کالت
با هر دو **مس** هرگاه یکی از وکیل وکیل است شود یا کثیر السهو شود یا فاسق شود
و کالت بر هم نیفتد یا نه ج بعضی یکی از اینها و کالت بر هم نیفتد **مس** چنانکه است

در اختلاف بین وکیل و موکل

نداشت باشد باید مطالبه قیمت آن وکیل بکند **مس** شهادت وکیل در حق موکل قبول
میشود یا نه **ج** بقبول میشود اما در چنانکه شهادت او در امری باشد که در آن امر وکیل
نباشد اما هرگاه پیش از آنکه شروع بشود شهادت داد نکند و پیش از آنکه شروع در شهادت
شود وکیل معذور شود شهادت او در همه امور موکل قبول میشود **فصل در اختلاف**
میتا وکیل و موکل واقع میشود بدانکه هرگاه میان وکیل و موکل در اصل وکالت اختلاف
یکه اتعای وکالت کند و دیگری انکار و شاهدی در میان نباشد قول موکل قبول میشود
باقیم **مس** هرگاه وکیل اتعای کند که فلان قدر از مال فلان شهادت وکیل مکن باشد حکم
چیت **ج** هرگاه شاهدی در میان نباشد قول وکیل قبول میشود باقیم **مس** هرگاه موکل
اتعای کند و وکیل در توقیف کرده یا خیانت کرده و وکیل مکن باشد حکم چیت **ج** هرگاه
شاهدی در میان نباشد قول وکیل قبول میشود باقیم **مس** هرگاه وکیل اتعای کند
که فلان قدر مال وکیل داده ام و وکیل مکن باشد حکم چیت **ج** هرگاه شاهدی در میان
نباشد قول وکیل قبول میشود باقیم **مس** هرگاه قیم بعد از بلوغ اتعای کند و بگوید
که پدر یا جد یا حاکم شرعی یا امین و یا وحق باشد که فلان مال از من نوزده ثلث است و من
نوزده یکم و ایشان اتعای بکنند حکم چیت **ج** قول قیم قبول میشود باقیم لیکن هرگاه یکی
از ایشان اتعای کند که فلان قدر مال را بچشمم کرده ام و نقد یا داده ام قول او قبول
باقیم **مس** هرگاه وکیل اتعای کند که فلان بگوید که فلان بگوید که فلان بگوید که فلان
و وکیل انکار کند حکم چیت **ج** هرگاه شاهدی در میان نباشد قول وکیل قبول میشود باقیم

هرگاه وکیل

در اختلاف بین وکیل و موکل

مس هرگاه وکیل اتعای کند که فلان جنس را از برای خود خریده ام و وکیل بگوید که فلان
جنس را از برای خود خریده ام و وکیل در صورتی بگوید که بگویم چیت
ج هرگاه شاهدی در میان نباشد در صورتی قول وکیل قبول میشود باقیم **مس** هرگاه موکل
در امری علم بقصد وکیل بکند از جهت اتعای او و وکیل بگوید که فلان قسم مشکلت **مس** هرگاه
زید بگوید که وکالت از عروفتی از برای اتعای کنی بعد از انکار کند و بگوید من زید را
وکیل کرده ام که زید از برای من اتعای کند حکم چیت **ج** هرگاه زید وکیل شاهدی ندانند
باشد و بگوید علم بقصد وکیل نداشته باشد قول وکیل قبول میشود باقیم چیت **مس**
از خود **مس** هرگاه کسی دیگری را وکیل کند که فلان جنس را از برای او خریده و بعد از آنکه
وکیل آن جنس را بفروشد قیمت آن میان وکیل و موکل اختلاف شود مثل اینکه وکیل بگوید که به
قیمت تومان خریده ام و موکل بگوید که به تومان خریده و این جنس قیمت تومان را نداشت
باشد حکم چیت **ج** هرگاه شاهدی در میان نباشد قول وکیل قبول میشود باقیم **مس**
هرگاه زید بگوید که وکیل کند که مثالی را بفروشد و وکیل اتعای او فرماید که مثلاً
در میان ایشان نزاع شود در صفت و کیفیت وکالت مثل اینکه زید وکیل بگوید که من
از آن ندانم که مثلاً ابابون قیمت فروشی و عرو وکیل بگوید که مرا از آن ندانم حکم چیت
ج هرگاه شاهدی در میان نباشد قول زید و موکل قبول میشود باقیم **مس** در هر صورتی
وکیل جنس خریده باشد و زید را وکیل بگوید یا خلی باشد مثل آنکه وکیل وکالت بگوید
در خریدن آن جنس انکار کند یا بان قیمت که وکیل خریده باشد و موکل بگوید بان فکر را

مصالحه و اقرار کند که زید و تومان را از من طلب دارد مصالحه بر من باطل است
ج هرگاه صلح مدعی از جهت رضا مدعی قلی با برادر از اهل بیوه و حق که حق تمام حق
 مقرب خود را در بر و همچنین اموال مدعی قلی را با برادر خود بعد از صلح بنویسد و گو
 نباید از حق گرفته باشد باید بکند **مس** هرگاه زید و تومان را با برادر خود خاندن کند و بگوید
 باشد جائز است که مصالحه کنند که زید مدعی یک سال و عثمان را با برادر خود خاندن کند و بگوید
ج بلی جائز است **مس** مصالحه بر حقوق مثل حق شفعه بجهت اسقاط آن
 و اولویه سکنا و مدینه و امثال آن برای انتقال آن غیر مجاز است و سبب گرفته
 جائز است یا نه **ج** بلی جائز است اسقاط حق شفعه بصلح نقل اختصاص نمی کند
 بصلح و در مسئله سکنه و مدینه و امثال آن قائل است **مس** مصالحه بر اسقاط
 بین جائز است یا نه **ج** محل قائل است **مس** شرط کردن چیزی در صلح بعد صلح
 جائز است یا نه **ج** بلی جائز است چنانچه در بیع جائز است **کتاب الشفعه**
 بدانکه هرگاه در غیر شریک باشد و یکی یکی از ایشان حصه خود را ببرد و شد
 با جنبی شریک دیگر حق دارد که مثل حق را ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد
 ببرد و اینها را خد شفعه میگویند **مس** شرط بقوت حق شفعه را بیاورد باید
ج ثبوت حق شفعه چند شرط دارد اول آنکه ملک مشترک باشد و تمام و غیر
 و سایر اینها بلکه مطابق مطلقا غیر قابل قسمت نباشد و با وجود و مشهور
 در کم اینکه شریک حصه اش را منتقل کرده باشد بکسی بعد بیع نه مصالحه یا غیره

کتاب الشفعه

بجای دیگر

اینکه حصه که فروخته شده متاع باشد یا شریک دیگر در حال فروختن آن و مقوی نباشد
 در آن حال چهارم آنکه شریک آن وقت یا بیشتر نباشند بجهت آنکه شریک که میخواهد اخذ
 شفعه کند قدرت داشته باشد بداند که شریک و بفرمان گرفتن و عثمان ششم
 آنکه مطالبه حصه کند و بگوید یا بگویند که هرگاه با بگویند مطالبه نکند و خواستش باطل میشود
 یا نه و شفعه و که عالمی از قوت نیست **مس** حق شفعه ثابت میشود در بوی کافر یا غیره
 و اگر بوی مسلمان بوی کافر یا نه **ج** از بوی مسلم بوی کافر ثابت میشود و اگر بوی کافر بوی مسلمان
 ثابت نمیشود **مس** هرگاه شریک مانع مشتری را از قدری از من بوی که در شریک
 شریک که میخواهد اخذ شفعه کند بر تمام من باید اخذ کند یا بوی باقی منده بعد از
 بوائت نه **ج** بر تمام من باید اخذ شفعه بکند یعنی باید تمام من را ببرد
 و حصه را ببرد **مس** هرگاه مشتری حصه یکی از شریک را ببرد و بگوید یا بگوید یا بگوید
 نباشد بلکه قبیله باشد حق شفعه از بوی شریک دیگر ثابت است که قیمت ببرد
 بود یا نه **ج** محل اشکال است حتی در صورتیکه عین من را از بایع گرفته و مشتری ببرد
مس هرگاه شریک که میخواهد اخذ شفعه کند بگوید که من حاضر نیستم تا مشتری
 ببرد اما حاضر میکنم حکم میج **ج** مشتری در جهلت داده مدعی اگر بعد از سه روز
 ندارد حقش باطل است و اگر ثمن ببرد و بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید
 با بذر آنکه ممکن باشد من با و برسد بشرط آنکه ضرر به مشتری نباشد **مس** هرگاه
 وقت فروختن یکی از شریک شریک دیگر حاضر نباشد حق شفعه در میان **ج**

در اجاره است

هرگاه سیدن اربابان مقرر باشد و بایران کنایه آن نکند هفتاد و یکم ممکن باشد مستاجر
از اشخاص بعین مستاجر پس جائز نیست اجاره دادن حائض و مجنون و غلبه و سجد **مس**
اجاره که با کلاه یکبار و مستاجر یا مستاجر واقع شود مستاجر است یا باطلاح باطل است و اگر
مکروه را معنی شد و اجاره کرد که مستاجر بعد از آن مستاجر تعیین شد و مستاجر را باطلاح
مستاجر تعیین آن که باقی تعیین مدعی میشود و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
عمل میشود و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
کیفیت و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
حیوانان بجهت بارگشتی چه بایان شود و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
بشاهد و تعیین آن که بایانها رفع عجز میشود و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
که سوار شود و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
یا حال او را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
چنانکه لازم است و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر

و مستاجر را مستاجر

در اجاره است

یا یکی از ایشان در چیزی که مستقر شد است با ایشان **مس** چنانکه اجاره داده باشد و مستاجر
آن چنانکه مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
بلکه هرگاه مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
در بار اجاره باطلاح مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
یا مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
نمیباشد و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
در هر کس که مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
اعتقد میشود از بعضی حادث شده باشد و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
منافع نیز خیار ثابت میشود **مس** هرگاه بعد از اجاره معلوم شد که بعضی بیعت یا خیار
و قابل انتفاع نیست و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
اذا جوزه کی میکند **مس** هرگاه بعد از اجاره معلوم شد که اجوت معیوب است و مستاجر را مستاجر
و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
که مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
خیار دارد و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
چه خیار هست و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
چنانکه مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر
خیار است و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر و مستاجر را مستاجر

در اجاره است

و شرط اجاره وضع بعد از آنکه مثل آنچه در عین عین است هرگاه چیزی بکند اجاره
چون همان است اجاره و خستند اجاره باطل میشود و یا نه ج باطل میشود و ضمت در عین
از برای مستاجر است با جاره و نه از برای بابت تبعیت ملک عین **مس** هرگاه خانه مثلاً خانه
دار و آن را بستاند و تسلیم کرد و بعد از آنکه گذشت با آنکه مستاجر در آن مسکن نکرده
از آن عاقلش نشد و جاره بطلب در آن ج به تسلیم کردن خانه و گذشتن ملک
اجاره و جاره مخفی اجاره میشود چه مستاجر اشتغال از آن ببرد یا با اختیار تقویت
بر جوش کند **مس** هرگاه حیوان معینه را اجاره کرد و جهت عمل معینه و حیوان
گرفت از صاحبش و مدتی نکه داشت که در آن مدت ممکن بود آن عمل را با او بر کرد
بیاورد و اگر بخواهد صاحب حیوان باید بدهد یا نه ج باید بدهد **مس**
هرگاه مو جره عین مستاجر را تسلیم مستاجر کرد و مستاجر قبول کرد تا مدت اجاره
گذشت اجاره بیاورد بدهد یا نه ج باید بدهد **مس** هرگاه چیزی که اجاره داده شده
بعضی از تلف شد مثل آنکه سمی را خانه خراب شد حکم چیست ج اجاره و تبعیت آن
باطل میشود و ضایع بعضی منقعه میاید **مس** هرگاه خانه اجاره داده شود
تمام خواب و جبه ضمت شد یا حیوان مرده پیش از آنکه از برای مستاجر استیفاء
منفعت میسر شود حکم چیست ج اجاره باطل میشود و جوجه چیزی بماند
طلب ندارد **مس** هرگاه مو جره چیزی که اجاره داده و تسلیمش نکند حکم چیست
ج جوش میکند و بدارن و اگر ممکن نباشد اجاره منفسخ میشود و مستاجر

اجاره کرده

در اجاره است

اخر تو اگر در پی بکند **مس** هرگاه بعد از اجاره عذری پیدا شد که ملک نباشد یا این
مستاجر استیفاء منفعت کند از عین مستاجر و مثل آنکه حیوان اجاره کرد و بجهت
بلد یا فلان بلد بعد از آنکه در آنجا نمیشد حکم چیست ج اجاره باطل میشود و منفعه
و اگر چه وقت ملک موجود و مستاجر میشود ج به جیره و عدا اجاره و لکن و تبعیت
تسلیم و جیره عین بعد از آنکه دیگری تسلیم کند و مقابل آن **مس** تسلیم منفعت و جیره
بپی چو حاصل میشود ج اما تسلیم منفعه حاصل میشود و تسلیم عین و تسلیم اجاره بعضی
داشت انت مگر آنکه منفعت باشد **مس** اجاره دادن ملک مثلاً جانور است یا
ج به جانور است مثل آنکه خر و ختن و صلی کردن و هبانه کردن آن جانور است
و دیگر جانور نیست تسلیم آن مگر دادن شربل **مس** متصل بودن اجاره و جیره
لازم است یا نه ج لازم نیست بنا بر اوقاف پس جانور است امیکه اجاره بدهد
یکماه بعد از عقد در مدت یکماه یا یک سال **مس** چیزی که اجاره داده شده هرگاه
پیش مستاجر تلف شد یا معیوب شد ضامن است یا نه ج ضامن نیست مگر با عقد
یا تفريط **مس** هرگاه در وقت اجاره مو جره شرط کرد بر مستاجر و آن چیزی بود که باو
اجاره داده یا عدم تعدی و تفريط این شرط معین است یا نه ج حاصل شد حکم
بشرط مشکل بل منوع است بلی التام بقلیل عینی معادل عین در صورت تلف
عیب ندارد **مس** هرگاه بعد از گذشتن مدت اجاره عین مستاجر تلف یا معیوب شد
نزد مستاجر ضامن است یا نه ج هرگاه معاندن عین مستاجر نزد مستاجر بعد از

در اجاره است

کذا شاق مدت اجاره از جهت منع مستاجر باشد بلکه موجر خود شرط ابر نکرده باشد
و راجع بماندن عین باشد و مستاجر در آن زمان هم تقصیری در حفظ و بقای و تصرف
نکرده عین نگردد باشد ضامن نیست نفس چیزی را مستاجر که در دست موجر باشد بر اهل
در آن مثل لباسی که اجاره داده باشد خود را بر او ای در وقت آن هرگاه تلف شد یا ضایع
شد نوبت موجر است یا نه و یا شرط نمائید بر مستاجر موجر است یا نه و مرجع تلف شد
یا معیوب شدن اشیاء موجر ضامن نیست مگر با تقصیر یا تفریط و اما جوان شرط ضمانت
و حصول ضمانت بان بی محل اشکال و ضعیف است مثل همان مین مستاجر بر مستاجر و نه
شدن چیزی که خودش را اجاره داده برای عمل بر آن مثل بخت جامه پیش از عمل یا شرط
آن یا تلف کردن آن موجر تلفش کند یا مستاجر یا اجنبی اجاره و باطل میشود آنچه به اجاره
باطل میشود و تمام اجرت یا بعضی آن بر موجر و در مستاجر موقوفه و بر یکدیگر اجرت
خود را اجاره داده باشد هیچ عمل در مدتی که بعد از تسلیم خود اگر مستاجر محل عمل را
تلف کند استحقاق اجرت ساقط نمیشود نفس طیب ضامن است یا نه و مرجع هرگاه طیب
تیمی که بر آن ضمانت و بعضی خود را یا و پیش قبول کردند و تقصیر نکرد در اجتناب از احتیاط
ضامن نیست نفس کسی که حیوانی را اجاره کند و بجهت حمل و نقل هرگاه بیشتر از یک عین باشد
یا اگر اجاره مطلق بوده بیشتر از یک عین معارف باورش کرد و حیوان تلف شد یا معیوب شد
از جهت آن ضامن است مانند اجرت المثل و طلب در هر حیوان یا اجرت المثل و طلب
ضامن است و صاحب حیوان در صورت معیوب شدن یا استیفاء مستاجر معذور و مستور است

در اجاره

در اجاره است

بجهت زیادتی بار و سختی اجاره المثل است و بعضی معتقدند معارف یا معین مستحق مستحق المثل است
و راجع از آن تعلق عقد اجاره باشد که در این صورت اجرت المثل بجهت تمام بار ثابت میشود اگر
کمی از عین باشد نفس کسی که حیوانی را اجاره کند بجهت سوار شدن بر آن یا اجاره
جائز است بقدر معارف نه در حیوانی که با منع مالک از آن یا اینکه صاحبی با او باشد
و معارف آن باشد که خود را بر حیوانی او انداخته هرگاه در زمان و ازیت کردن حیوان
از عین معارف بقدری که با منع مالک چنان که ضامن است یا نه و مرجع هرگاه حیوانی بر آن
تلف شد یا معیوب شد نفس صاحب حمل ضامن است و در تمام یا نه و مرجع ضامن نیست مگر
تقصیر یا اشتباه او بعد از او بسیار و لو تقصیر کند در حفظ یا تقصیر نماید نفس شرط
ضامن است بر صاحب تمام معیوب است یا نه و مرجع مشکل است بر او که صاحب تمام امین محض است
و اگر حیوان بر تمام میگذرد نه بر حفظ لباس علی اگر اجاره کند صاحب علم از برای حفظ لباس هم
ضامن است یا تقصیر یا تفریط نفس کسی که اجاره شده باشد بجهت حمل جانور است و اگر
محول دیگری نماید که او را اجاره بکند یا نه و مرجع هرگاه اشتراط باشد و اگر اطلاق عقد
منصرف است هم نباشد یا نه و مرجع است امین احوط تسلیم کردن متعلق عمل است مثل جامه و
مالک دیگری که چنانچه این باشد اگر با اذن مالک دارد و تلف یا معیوب شد ضامن است و همچنین
احوط اینست که در صورت انحلال اجرت نفع خود را بکشد خود بعضی عمل را بجا آورد یا نه
نفس هرگاه شخص خود را بر اجاره داد برای عمل معینه در مدت معینی مثل سر و زیر یا چاقا
و غیره مثلاً اجاره است در آن مدت کاری بر او خود را بکشد یا نه و مرجع یا اجاره یا نه و مرجع

در اجاره است

یا نهج جان تراست در مدت مذکوره کارهای کند برای خودش یا برای دیگران یا نهج جان تراست که باشد که کار
مناقصات یا نهج جان تراست را بشکند اگر خود را سازد از ششید همدیگر هرگاه شخص خود را
اجاره داد و بگوید که در مدت معینی شرط مباشرت یا مباشرت مباشرت یا نهج جان تراست
مدت جان تراست از بوی کسی دیگر کالبد کند یا اجاره یا نهج جان تراست خودش یا نهج جان تراست
دیگر که منافقات باقی میماند پس هرگاه شخص خودش را اجاره داد و از آن بوی
دوره گرفت و در نتیجه بیعت زید بعد خودش را اجاره داد و از بوی و نهج کفر
همان روز را از بوی خود کلام یک صحیح است ج اولی صحیح و دوم باطل است پس اجاره
در هر دو نامی بیعت یا خط اعتبار جان تراست یا نهج جان تراست است بوی
اینها از بوی بیعت یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست
پس جان تراست اجاره کردن و نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست
کردن یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست
یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست یا نهج جان تراست
بجویند رفع عتق شود از جهت اینکه اطفال اعتقاد و همچنین لازم است از بیعت
مرجع بشاهه یا وصف هم بگوید رفع عتق شود پس در جوانی اجاره کردن از جهت
شود و آن از من مریض شرط است یا نهج شرط نیست اما در منافقات باقی است
مذاشت باشد زیرا که در زن ملک مردش نیست و از این جهت جان تراست از بوی زن گرفته
احوال از مردش بیعت شود و از من قریبش جان تراست از بوی زن باشد که در زن ملک

پاکستان

هر اجازة است

باشد یا از نیت دیگرش و بگویند اول استیذان و گفتن از جهت منافات با اولیم هر دو در وقت
از برای اجتماع رنج و اگر تعیین وقت برای شیو طردن بشود و احاطه اذکانت **مس** اجازت
کو مستند یا جاموس یا کالان برای شیران و چاه از برای آب کشیدن از آن و درخت بجهت
میوه آن جانوات یا نهج معروف و اقوی در دفع است بل و در استیذان گویند بجهت
که بفرستند بجهت از برای جواز است **مس** اجازت کردن کسی بجهت تجاوزیدن و احتیاجی به
مثل غازی و به کفایتی مثل بدل دادن اموات و کفایت کردن ایشان و غازی خواندن برای
ویاد دادن مقدار واجب از رسول بدین و فرغ بدین و قدر واجب از تعلیم قرآن مثل کوفه
حد و یک سوره دیگر و مثل حکم کردن در معاملات و قوی دارن برای مقلدین جانتان
یا نهج اینها **مس** ^{مستحب} اجازت کردن کسی برای تظلم مسجد و شعله و غیر اینها
و روشن کردن چراغ در راهان جانوات یا نهج **مس** جواز است **مس** جواز است اجازت
کردن در نظر از برای اینکه نماز بوقت قضا شود از برای یکنیت در رکعت یا نهج
جانوات از بابت منافات آن با توفیق که معتبر است در قضاء نماز **مس** جانوات
در دفعه ای شوند از برای روزی که تهن از برای یکنیت در رکعت یا نهج جانوات
مس جانوات اجازت کردن بکفر از برای جاوردن حج از برای دفعه حج واجب
و مستحب و بجهت زیارت جاوردن یا نهج **مس** حج واجب صحیح نیست و حج مستحب
و زیارت جانوات **مس** جانوات کیل اجازت کند حج مستحب جاوردن زیارت کند
و نماز زیارت جاوردن بجهت شخص زنده یا نهج **مس** حج واجب صحیح نیست و حج مستحب زیارت

در اجاره است

جائز است پس جانواست کسی العباد کنند که میگوید در اجاره است که بگوید که بگوید
 جا او را بجهت شخصی زده یا نه حج ملی جانواست و یکی میگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 میگوید پس هرگاه در غیر قول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 حج هرگاه بینه باشد قول کسی قبول میشود که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 قول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 هرگاه بینه باشد پس هرگاه در غیر قول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 قبول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 پس هرگاه صحت که مثل خا ط یا ملاع یا مکاری اعماء کنند که مثل تلف شده است
 بدون تعدی و تقیظ از ایشان و مالک متعلق یا متکثر اصل تلف باشد یا اعماء تعدی
 یا تقیظ کند یا قبول یا تلف اصل تلف قول کلام بینه قبول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 قبول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 در شرط شدن امری در عقد اجاره قول کلام قبول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 یا قسم که متکثر شرط است یا عدم بینه پس هرگاه موجر و مستاجر نزاع در وجه و نشا
 اجاره کنند قول کلام بینه قبول میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 یا عدم بینه پس هرگاه مکاری یا ریزه و بود متاعی بیلدی پس مستاجر گفت که
 کرده بودم ترا که متاعی بیلدی دیگر نقل غایب میگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 هرگاه بینه باشد قول مستاجر یا قسم قبول میشود پس مستحق نیست اجیر از قول و نقل

مستاجر بگوید

در اجاره است

مستاجر را بگوید متاع را بزرگ بگوید یا بی خودی و اجاره است بول و هرگاه متاع تلف شود
 شد یا این است امیر چون بحسب ظاهر شرح امین نیست پس اجرت گرفتن مجرب شده
 خواندن بجهت حضرت سید الشهدا علیه السلام و باقی انهم علیهم السلام جانواست یا نه حج
 جانواست اما اگر اجرت بگیرد با ذاء مقدمات تعزیه مثل ربا ن تا جانی که در بینه
 میخواند بجهت است پس هرگاه قصه اجاره کنند بجهت ذبیح حیوان و قصاص
 کنند بجهت وجه شرعی ضامن است یا نه حج بلیه اگر قوی باشد که ذبیح حیوان شده باشد
 ضامن نیست است پس هرگاه ذبیحی یا اجاره که بجهت ذبیح حیوان یا پس بواسطه
 انت اسما فی باز می قصور در عامل بعل امده اجاره باطل می شود یا نه و ضامن
 از بولی مستاجر حادث میشود یا نه و اجرت نقص میدهد یا میکند یا نه حج اجاره باطل نمیشود
 و مستاجر حق فسخ ندارد و موجر تمام وجه الا حاره و طلب دارد پس کسی که اجاره شود
 بجهت ختم قرآن لازم است که از اول خواندن بقی قیام بخواند تا آخر مانع حج بقی خواندن
 لازم نیست بلکه هر کس بجهت ختم قرآن کند صحیح است مگر آنکه اشق الحقیقتی باشد و اشق الحقیقتی
 بان مسرف باشد پس کسی که اجاره شود بجهت ختم قرآن هرگاه بعد از ختم قرآن یا گذشتن
 از آن یا پیش از آنکه آن را بخواند یا کامل غلط خواند مگر بجهت تکلیف نیست که قیام را
 بخواند و آنکه بجهت صحیح العاده کند و خواندن اشق الحقیقتی یا بعد از آن لازم نیست مگر آنکه بجهت
 اجاره شرط نیست یا نه باشد و نوار جهته اضی افلاک پس کسی که اجاره شود بجهت غایب
 قصه خواندن بولی میت هرگاه در بعض نمازها چیزی از اعیان غیر رکوع و تشهد

در مسابقات است

بهر یک از ایشان پس اگر یکی قسم بخورد و دیگری قسم نخورد مدتها اوقات میبرد
و با قسم خوردن هر دو با نکل هر دو از قسم معامله بر هر دو میبرد پس هرگاه
یکی از شرکاء مزاحمه او را کند بشرط کردن له میبرد و یکی دیگر میبرد
اصل آن شرط است که چنانچه قول میگوید مقدم است با قسم **فرض** بدانکه در بعضی از
مقوله قیام دادن ثلثی از اعدا از برای قهر و ثلثی از آن از برای صاعقه برین ثلثی
از برای کاو و خدش کن مثلاً و اینکه سزاوار نیست اینکه اسم قهر و کاو بوده شود و گفته
کلام حرام میکنند و این چنین در این بواج این مذکور در حرام میدانند از این جهت
احوط تر آن است اگر چه کراهت ظاهر است **پس** هرگاه نواع کنند شرکاء مزاحمه
در هر صحنه که مدتی جج قول صاحب تخم مقدم میشود با قسم هرگاه پیش از آنکه
در مزاحمه هرگاه در لغت تلفظ یافت و چیزی جز مزاحمه از برای مالک زمین
است یا نه جج چیزی جز مزاحمه نیست **پس** هرگاه بافتن اموات بعضی از لغت تلفظ
حکم چیست جج حصه هر یک از شرکاء نیست که میشود **کتاب المسابقات**
بدانکه ملازم مسابقات قیام دارد و است با کسی اینکه اشیا را با نکل یا بری کند و باز آن
آن حصه از ثمره ببرد و شرط است در آن چند امر اول ایجاب و قبول و کافی است
در آنها هر لفظ یا فعلی که دلالت بر مقصود کند و معاظرة در آن هرگاه فرقی شود
هم معنی است در قیام و فعل و اختیار و جواز تصرف است و اینکه بدان مالک است
یا بقول ملک چهارم معین بودن بدان نوبت و این پنج مورد در بعضی از

نویسنده

کتاب المسابقات

در مسابقات است

پس هیچ وقت مسابقات در بعضی از وقت که هنوز غرس نشده اند شش ماه بعد
که کمترین زمان نشود مثل ماه یا سال قری و شمس و بودن مدت بعد یکی
شرط چنان تا اعدا غایب یا هفتم اینکه بوده باشد پیش از عمل امده میوه یا بعد از آن
و پیش از آنکه امده میوه یکی با و در چنان محتاج باب دارن باشند یا علی و یکی که ^{سطح} کوه
آن میوه ها میوه اند و اما اگر غرض محض حفظ آنها باشد از بیرون و خوش پس عنوان
مسابقات به این حاصل میشود بلکه عنوان جماله یا صلح میبایست باشد هفتم
اینکه حصه ساقی عین و شام باشد و قسم و عین کردن اعمالی که بر مالک اند و معین
کردن اعمالی که بر او مانند **پس** مسابقات بر اشجاری که ثمری ندارند لیکن بر آن
استقام میشود مثل درخت خنثی یا جاتواست یا نه جج بله جاتواست بنا بر وجه
مسابقه بر چنینهاست که دوام و بقای ندارند مثل درخت خرمن و بانهان و غیره و
جاتواست یا نه جج ظاهر مع است **پس** مسابقات بر اشجاری که احتیاج باب دارند
ندارند از جهت سیراب شدن آنها باب دارن یا رطوبت زمین هرگاه در میوه دارن
محتاج با عمل دیگری باشند جاتواست یا نه جج ظاهر مع است فی الجمله و احوط تحصیل
مقصود است بعنوان دیگری **پس** مسابقات نسبت به بعضی از درخت پیش از
شدن و بعد از غرس آنها جاتواست یا نه جج بله جاتواست بشرط آنکه مدتی از آن
قوام دهند که بخشد بر سندن و بجهت سال باشد یا بیشتر **پس** مسابقات از عقود
لازم است یا جاتواست جج از عقود لازم است و بر هم میخورد مگر بر هم زدن طرف

در مافات

معامله را با هم یا منع آن بپوشانند یا علنی بیاورند یعنی بشرطی که در هر یک از اینها باشد
در عقد مفس مافات هر یک از اینها بر طرفین می باشد و یا در بعضی موارد یکی از طرفین
مالک بگوید اگر بایع میشود بوازشش و اگر عامل بگوید و بوازش بایع است لیکن در
جبر میشود بر عمل هرگاه قبول عمل نکند یا اگر شرط کسی را اجازت میکند از تو که عامل
بجبر عمل تا وقت رسیدن ثمر آن وقت منت میکند تا باینکه در وقت مافات مالک
لوازم و مصارف بشان چرند با مالک و چرند را عامل است و هرگاه مالک بخواهد
عقد جبری خسید شود و متبع است و هر چه با بایع است خسید میشود و باید در وقت
عقد مذکور آن شود بجهت دفع عطف و فاعله کاتبه در این باب نیست بلکه بایع
قوله را در وقت معامله و مالک خط بکشد پس هرگاه در مافات عامل بخواهد
که بوازش بدهد اند جائز و در حکم جبر هرگاه وقت ان احوال گذشته مالک
در اجازت کند عامل را بر عمل و اگر اجازت او ممکن نباشد حق دارد دفع کند و اگر
وقت ان احوال گذشته باشد مالک حق دارد دفع کند پس در مافات
که عامل خودش مباشر عمل شود یا نه جبر مباشرت خود عامل لازم نیست اگر شرط
مباشرت شده باشد و جائز است که کسی را اجازت کند و او عمل را بجا آورد پس
هرگاه بشان چند قسم درخت داشته باشد مثل نخل و انگور و انار و مثل اینها
جائز است مافات بدون علم عامل بقیه هر یک از آنها یا نه جبر بایع است
هرگاه موید غیر نباشد پس صورته مافات باطل باشد پس جبر جبر

در خصوص مافات

در مافات است

در خصوص مافات جبر ثمر برای مالک است و عامل حق المثل طلب دارد پس در مافات
عقد را عامل جبر است یا نه جبر بایع است که قوله در مافات مالک دارد و نفر که در مافات
کند و نصف فاند را بایع اند انوقت بحسب قرار داد نصف را تقسیم کنند پس در مافات
هرگاه حصه عامل بعد مضایب رسد از جنس زکوی زکوة و او واجب است یا نه جبر
بایع زکوة بگوید و بایع است چون از جنس ظهور ثمر عامل مالک حصه خود میشود پس
هرگاه در نفر نزاع کند در تحقق مافات و عدم ان قول کدام بایع بگوید و مافات
قول هر یک بگوید باضم پس هرگاه مالک و عامل نزاع کنند در حصه و فاضل بعد
مافات با شایم اصل وقوع ان قول کدام بایع مقدم است جبر کیکه از عای موقت میکند
قول او مقدم است باضم پس هرگاه نزاع کند مالک و عامل در حصه عامل ثمر
قول کدام بایع مقدم است جبر قول مالک قبول میشود که منکر بایع است باضم
هرگاه بدین نباشد پس هرگاه مالک اقرار کند بر عامل که ان ثمر زید است
یا تلف کرده است یا حیات کرده یا آنکه تلف کرده باشد بایع بگوید عامل بگوید قوش
قبول میشود یا نه جبر قولش قبول میشود با عدم بدین بلکه قول عامل منکر قبول میشود
باضم **کتاب اللقطات** و در این کتاب است فصل فصل اول
در لقطات و ان معنای لقطه است که افتاده باشد و منکر از برای اموال
او نباشد و خودش هم قوه قیام با امور خود را نداشته باشد پس بایع است
و گاه در مافات هرگاه با با لایع و غیر موقت باشد و در مافات خلوف است

در غصبت

تعریف بنابر احوط **مس** هرگاه چیزی از غیر نقدین در مواضع مذکور یافت بشود
چیت **ج** حکم آن حکم نقدین است **مس** هرگاه چیزی در مواضع مذکور
در برابر نقد حکم چیت **ج** هرگاه در سکه بران نباشد از برای وایند است و غیر نقدین
و غیر نقدین **مس** هرگاه نقطه نقد مسکوک سکه حاصل باشد مثل قران و در پیر
و لوله هم تعریف آن لازم است و اما نقطه نقد غیر نقدین نقدین نکشی کند **ج** کافی
قابل تعریف باشد مثل آنکه در یک ریخته اند از برای و باشد علامت دیگر و شتر باشد
باید تعریف کند و حکم ساقی نقلها است و هرگاه قابل تعریف نباشد از جهت آنکه
بدون طرفه از برای و علامت دیگر نداشته باشد اما هر سقوط تعریف است در آن
و لوط نقد است بان **کتاب الغصب** بدو که عبارت است
از استیلاء شخص یا اشخاص بر مال غیر یا هم عدد از ابناء حق **مس** هرگاه غصب
بدست رفته مثلا برسد یک بعد از دیگری و مالک بگوید از ایشان حق رجوع دارد **ج**
هرگاه عین مال باقی باشد مالک تسلط کفایت عین را دارد و هرگاه قدری بر آن
عین نداشته باشد یا تلف شده باشد یا غصب شده باشد رجوع کند بخلاف آنکه رجوع
در وجه بکند یا چند نفر از ایشان که در هر یک بعضی غصب کرده و بعضی باقی مانده باشد
که رجوع کرد اگر عین در دست او تلف شده رجوع میکند بیک عین و با و داده هرگاه او را
مغرض دیگری **مس** هرگاه در غرض منزه رجوع از اشخاص مطلع بر غصب بماند
و بیکه مالک رجوع کرد با ایشان چه کند **ج** ابطال رجوع بیکه مغرض بماند کرده

و عالم غصبت

در غصبت

و عالم غصبت بوده مگر یکبار احوال مذکور **مس** سکه مالی بدستش بعد از عین
شد که مال غصب است چه باید کند که بوی آنده شود **ج** نکشتن آنست که هر چه باشد باقی
بصاحبش برساند و یا عدم قدرت بجا که شرع را نماید و با جهل مالک و یا سوزید شدن
او صدقه بدین احوال و احتیاط از آن بختی دیگر در صدقه دادن آن و در این
صورت اگر مالک پیدا شد و یا حق بصدقه نشد و عین تلف شده بود بدل آن را غاصب
بایست با و بدهد **مس** هرگاه مال غصب در دست غاصب تلف شد حکم چیت **ج**
واجب است بر غاصب که اگر مال مثل باشد مثل را بجا حش بدین حد که قیمتش در دست
مس در صورتیکه باین غاصب قیمت بدین عین چه و قی را باید بدید **ج** ظاهر نیست
وقت تلف است اگر اختلاف قیمت بسبب اختلاف رغبتهای مالین بود اگر بواسطه اختلاف
افسان مال بود مثل آنکه در کف لا شته قیمت اعلی را باید بدید و اگر چه در عامه فیه شکی
مس هرگاه عین مال غصبه حاضر باشد و غیر آن کفایت میکند یا نه **ج** در عین یا نه
ان کفایت نمیکند مگر آنکه مال را عین باشد **مس** هرگاه غاصب مال معصوم بر آن کفایت
اجرت و تلف یا در وقت ان طلب بدید یا نه **ج** اجرت و تلف در غصب که بجهت مالک
در وقت طلب ندارد و اگر غایب از آنست که غاصب و تلف یا در وقت یا بدین وقت
مال بدید **مس** هرگاه غاصب دانه را بخرید یا قرض یا باینده و بجهت بخرید یا بخرید
از برای بکشد **ج** از برای مالک **مس** هرگاه غاصب در عین غصبه در غایت کرد
حاصل بر بوی **ج** حاصل از برای صاحب قهرمت و تلف مالک در عین احوال مثل آنکه

کتاب الغصب

در غصب است

طلب دارد **مس** اب حرام اگر بوزارت بدستد از حرام مدعی و یا نه **مس** اگر
نمی شود اما صاحب قیمت از او طلب دارد **مس** هرگاه در مسجد کسی رحله بگذارد و بگوید
خلایه انکار کند نازش صحیح است یا نه **مس** هرگاه رحل اندازد و اعراض از جای خود نکند
باشد و حاضر شد و در جای دیگر قیام نکند حرام است ناز و بگوید مرا اینجا اشکال نیست
و این در صورتی است که ناز تصرف در محل نباشد و الا اشکال است **مس**
بلداشتن مهری آنها را بجای از مسجد حرامی ثابت میشود یا نه **مس** معلوم نیست بل تصرف
در آنها را بدین جائز نیست بلکه رحل را نیز بعضی چنین دانسته اند و طایفه دیگری
مس هرگاه طفل بر مال غیر را تلف کند ضمانت یا نه **مس** بچه باید بعد از
تکلیف عهده بیرون بیاید **مس** هرگاه کفش شخصی عوض شود و بداند اینکه کسی که
کفش را بر او نهاده از خود بیگانه گذاشته حکم چیست **مس** اگر مثلان یا بیست تومان
کفش خود را به عوض کفش صوفی بگذارد یا نه **مس** و چون تقاسم بکشد که از برادران
مقر است و اگر بمقامت نیز تصرف جائز است و در زیاده کفش حکم **مس** و الا مال را
جاری نمایند **مس** هرگاه کفش شخصی عوض شود و بفیقین ندارد که بین کفش از خود
کشد که کفش او را برده بلکه احتمال میدهند که این کفش را که بر او نهاده اند از کسی
داشته اند که کفشهای او را برده حکم چیست **مس** هرگاه بر او داشت آنها را تعریف کند مثل
و در ضمیمه مایه من شده از پیدا شدن صاحب آنها تصدیق بدو داده او را بخوبی که
مذکور شد **مس** شخصی در شایع عام بگوید حرم خانه خود را بدهد و نفوذ کند یا نه **مس**

تصرف در شایع

در غصب است

تصرف در شایع عام بگوید که بگوید بر من و مانند او بجای احدی جائز نیست **مس** معامله غلام
و کسی که شخص را بدهد که بعضی مال ایشان حرام است جائز است یا نه **مس** بچه جانور است
ما را میگوید مستلزم اعانت بر او و دخول در عیب و لغو آن فله نباشد اگر چه او را بستاند
مطلقا **مس** ماله که مالکش بدست نیاید و شخص از او تصدق کند اگر بعد مالکش مالک
شد و امضاء نکند حق مطالبه بدل از او را دارد یا نه **مس** بچه خود را بدهد و ثواب صدق
انوقت برای خودیش است اما اگر غلام را بدهد و بعد از معلوم شدن مالک
حق مطالبه از او ندارد **مس** هرگاه اب مالوعه یا امباله بر سر مناد بخانه
حکم چیست **مس** باید صاحب مبال و مالوعه دفع ضرب کند از هشتاد تا بر او
مس مال و کل مسجد و مسجدی که شخص بدست گرفته حکم چیست **مس** باید الحاکم و صاحب مسجد
بیرون انداخته شوند و بگوید از مسجد بیرون بروید و در مسجد بایند از خود بیگانه
مس لقطه را که باید تعریف کرد و اگر شخص بوزعه بگیرد و تصرف کند که عوضش را بدد
جائز است یا نه **مس** پیش از تعریف جائز نیست **مس** لقطه را که باید تعریف کرد و هرگاه
همراه شخص باشد ناز کند نازش صحیح است یا نه **مس** هرگاه همراه بودن لقطه ناز گذارد
چنینان حفظان باشد تا صاحبش پیدا شود **مس** و اگر تصدق مالک
آن و ندادن آن به صاحبش باشد و قیام پیدا شد حکم راز عیان حکم ناز یا معصیت است
مس طفل غیر سید پیدا کردن جائز است یا نه **مس** احوط آنست که در سادات
مطلوبه غیر سید و سیده را این **مس** هرگاه غاصب مال معصوم را نقل کرد از پدری

در رهن است

بیلای دیگر حکمیت ج با مطالب مالک دیگر را بندن توان به محل اولی بجا می آید
که دیگر بگذارند و اولی بجا می آید که مخارج داشته باشد و یا رضای مالک نبوده و مال
بدان محل چیزی بوجوب نیست پس هرگاه مالک و قاضی متوافق گردند و قیمت
مال معصوب حکمیت ج با عدم بین مالک قسم بخورد بر عدم زیاده و پس
هرگاه مالک و قاضی توافق کنند در تلف شدن مال معصوب و تلف شدن آن حکم
حکمیت ج با عدم بین مالک قسم بخورد بر تلف شدن آن پس هرگاه مالک و قاضی
توافق کنند در تلف مال معصوب و تلف شدن آن و عدم زیاده حکمیت ج
با عدم بین مالک قسم بخورد بر عدم زیاده **کتاب الرهن ج**
بدانکه رهن چیزی است که بدار می شود بدین شرط و قید باشد تا از برای برون رفتن
و قبول بخواهد مثل باقی حقوق و کسیکه رهن میدهد در رهن میگوید و آنکه
رهن را بگیرد و رهن میگوید و چیزی که بعنوان رهن بدار می شود را رهن
مهره و در رهن میگوید پس کیفیت اجاب و قبول رهن را بیان خواهیم کرد
ج باید بجهت اجاب گفته شود رهنش یا و قاضی یا باینکه رهن بدارد و مثل
ایضا از الفاظی که افاده معنای مقصود می کنند و قابل تعین رهن بگویند قبل از
یا قاضی دیگر که دلالت بر معنای قبول کنند پس در تمام شدن عقد رهن
قبض عین مهره و یا شرط است یا نه ج ظاهر اینست که بدو قبض و اقباض متصور
از اربابان حاصل می شود و رهن بعد از عقد حق مطالب اقباض ندارد و مع ذلک

کتاب الرهن

یا وثیقه عقد

در رهن است

در رهن است

در رهن است و از دم عقد بودن آن خلاف آنکه بدارند و عدم اشتراط خالی از وجه نیست
س رهن از عقود لازم است یا جائزه ج از طرف رهن جانی است یا نه
که هر وقت بخواهد رهن را پس بدو حق دارد و از طرف رهن لازم است که مالک
حق مرهون بشود پس تعیین مدت در رهن شرطی است یا نه ج شرط است در رهن
در تمام و حیثیت نکودان است یعنی پس شرط رهن در بیان قوامیت ج شرط است
در رهن اینست که چیزی باشد ملوک که ممکن باشد قبض آن پس هرگاه داشتن متعلقه مثل کتاب
خانه جانی نیست و همچنین جانی نیست که گذاشتن شراب و خوک هرگاه و رهن با رهن
مسلمان باشد چون ملوک نیستند پس جانی است کسی چیزی را از کسی عاریه بگیرد و
بگذارد یا نه ج عاریه جانی است هرگاه مالک اذن دهد پس چیزی که بعنوان عاریه
گرفته و بگذارد می شود بگویند گذاشتن عاریه که ان عقود جائزه است لازم می شود
یا نه ج بلی بعضی گویند گذاشتن عاریه لازم می شود و بعضی حق رجوع ندارد که عقد
رهن را می کشند لیکن می توانند وقت رسیدن و عده رهن را رهن مطالبه کنند
که رهن را بدهد و عین معاوضه را بدارد پس هرگاه چیزی که عاریه گرفته
شده و بگذارد گذاشته شده تلف شد رهن ضامن است یا نه ج بلی ضامن است
و لویدون تقوی تلف شده باشد پس هرگاه بعد از رسیدن عده رهن مستحق
رهن طلب دامن را بدهد و رهن دهنده را بدارد عاریه چه باید بکند ج رهن
در صورت تعذر وصول او قبض را رهن بدهد و هم حق طلبه کردن در رهن

در ضمان است

بنا بر آنکه ضمانت است از تعهد و ملتزم شدن از برای مالی یا عین یا بیک یا آنکه
او بوقوع الذمه شود و مالی که ماثل باشد از برای مالی که ضامن ضمانت آنرا کرده و کسی که ضمانت
میکند او را ضامن میگویند و کسی که ضمانت آن برای او شده او را مضمون له میگویند و کسی که
ضمانت از جانب او شده او را مضمون عنه میگویند **مس** در ضمان چه شرط است **ج**
شرط است در ضمان بلوغ و عقل و اختیار ضامن و جواز تصرف او در مال و آنکه اگر
مجبور باشد بواسطه سفته ضمان او باطل است اما مفلس بودن او عیبی ندارد و شرط است
در ضمان از این جهت که آنکه ضمان عبد یا زن مولى باشد بنابر مشهور صحیح است آنکه
مضمر باشد که هرگاه گفت مثلاً انا ضامن لماعلى و ندان از نلى ای باطل است بنابر مشهور
پنجیم آنکه در تخی که ضمانت آن میکند ثابت باشد در مضمون عنه **مس** هرگاه ضمان صحیح
بجای آید از مضمون عنه فان می شود از حق که بر او باشد یا نه **ج** بل نه مضمون عنه
فان می شود و حق منتقل میشود از ذمه او به ذمه ضامن **مس** هرگاه مضمون له را بخوا
کود و دست از حق خود بخواهد داشت ذمه ضامن و مضمون عنه بر او می شود یا نه **ج** بل
با بقاء مضمون له ذمه ضامن و مضمون عنه بر او می شود و ضامن حق رجوع به مضمون
عنه ندارد اگر بآلتامس او ضامن شده باشد و هم چنین هرگاه از بعضی ابراء میکند
حق رجوع ندارد مگر ضامن را بخواهد داد و اگر بخواهد ضامن شده باشد طلاق حق رجوع بر او
عنه ندارد **مس** بقیه ضمان از حقوق لازم است یا حائز **ج** ضمانت لازم است
از طرف ضامن و مضمون له نه مضمون عنه و اگر بخواهد ضمانت بکند بخواهد اما ضامن

در ضمانت

در کفالت است

در وقت عقد هرگاه مضمون له عالم نبوده حق دارد همانرا نسخ نماید و رجوع بکند به مضمون
مس شرط چهارم در ضمان از برای ضمان و مضمون له جاتواست یا نه **ج** بل جاتواست
ضامن دین حال حالا و قباله و ضمانت دین موقعا جاتواست و قباله جاتواست یا نه **ج** بل
جاتواست **مس** در ضمان جاتواست که از جانب ضامن کسی دیگر ضامن شود یا نه
ج بل جاتواست **مس** هرگاه دینی که بر شخص است غریب از کفو باشد جاتواست که
نزد حکم شرعی از طرف ضامن شود یا نه **ج** بل جاتواست **مس** هرگاه نزاع کنند
مضمون له و مضمون عنه در اصل ضمان یا نه **ج** مضمون عنه ادعاء کند کسی حق ضمانت
شدن و مضمون له انکار کند و مطالبه حق از خویش کند قول کدام باین مقدم است **ج** با بقاء
بین قول مضمون له مقدم است **مس** هرگاه قولی کند مضمون له و مضمون عنه در وجه
چیزی ضامن در وقت عقد ضمان با عدم علم بان قول کدام باین مقدم است **ج** قول
مضمون عنه مقدم است که ادعاء نوزوم ضمان میکند **مس** هرگاه ضامن و مضمون
له نزاع کنند در اصل ضمان قول کدام باین مقدم است **ج** با بقاء بین قول ضامن مقدم
کتاب الکفالت بدانکه کفالت عبارت است از تعهد
و ملتزم شدن برای صانع کردن مکفول هر وقت طلب کنند از او مکفول له و آنست که
کفیل میگویند و کسی که قصد صانع کردنش شده او را مکفول میگویند و برای کسی
که حاضرش میکنند او را مکفول له میگویند و شرط است در کفالت رضای کفیل و مکفول
له نه مکفول مزبور که برای او واجب است حضور هر وقت صاحب حق طلبش کند **مس**

کتاب الکفالت

دروقف است

مناقصه مثل شیوه و بشم و گواهیات و مثل انصاف و داخل اندیانه حج بید داخل اندیانه و بافت
استغناء و نکره باشد انوار و قصص بدار باشد شفقت و معین و باجه و موقوف علیه
و لو بطریق و اضطرار پس وقف و غنور که انداست با جات و حج و وقف و غنور
که انداست و رجوع و جات جات نیست پس شرط وقف بیان تو باید حج و حجه
وقف چند شرط است اول آن فقیر است که هرگاه تعلیق کرد وقف با شرطی بود
باطل است دوم و اول است که هرگاه موقوف کرد و فقیر بود بدست معین داخل و وقف
سیم اقباض است و ان عبارت است از تسلط و اقتضای عین موقوفه و رفع چنانچه
از ان چهارم داخل کردن و بافت خودش را که اگر خودش را داخل کرد و وقف کرد
باطل است پس شرط موقوفه بیان تو باید حج و در موقوفه چند شرط است
اول آنکه عینی باشد پس وقف شفقت معین نیست دوم آنکه قابل ملکیت باشد
پس وقف خمر و خمر و غیر معین نیست و ملک واقف هم باشد پس وقف چیزیکه واقف
مالک آن نیست صحیح نیست سیم آنکه قابل قبض و ادراک باشد پس صحیح نیست
طوره و هوا و نه ماهی و آب پس وقف ملک که متاع باشد باین واقف و دیگر
جات است با حج جات است پس ناظر بر وقف که باید قرار داد حج جات است
واقف ظاهر بر او بی خودی قرار دهد و نه بر او بی خودی در من سیم
هرگاه واقف در عین وقف ناظر بر معین نکرد ناظر گنج در وقف تمام ناظر
حاکم شرعی است و در وقف خاص موقوف علیه ناظر است پس شرط موقوفه

عليه وآله

در فرصت است

علیه و ایان فرماید چ در موقوف علیه چندام شرط است اول وجود بی شخص
وقت بر موقوف است باینکه قول بر صدق از ان شرط اول وقف کند مثل این که
عل میباید از ولد شخص بعد بر خورش لیکن وقف بر موقوف بتعاصی است باینکه
کند بر شخص و نه آنکه بعد عمل میباید در قوم چون ملک پس صحیح نیست و فقیر
شما و الله تعالی خود مثل عید بنا بر بعض اقوال و جریل مثل و غیر اوله و ثانیه که حق
و عوام و اما وقف بر مصادق و قاطر وقف است بر مسلمین فی الصلوة مستحب
اباحه وقف بر اهل بیت و وقف بر نهاده و عصابة من حیث هم کذا الله تعالی
که اهل بیت بواسطه است پس حرام است مس خروج حیوانی که وقف باشد با کوفت
چ با موقوف علیهم مس متولی وقف میتواند تولیه خود را بکسی دیگر و انکذا
کند یا نه چ نمیتواند مس در وقف کردن مسجد بعضی موقوف علیهم چ
بنابر خواندن بکنند و این باذن واقف قبض حاصل بشود کتاب الوصایا
باینکه وصیت عبارت است از تعلق عینی یا شفعی بکسی یا تاسط دارن کسی بترقی
بعد از وفات و کسی را که وصیت میکند موصی میگویند و کسی که وصیت بر او باشد
اورا موصی له گویند و چیزی که وصیت بان شده باشد از او موصی به میگویند و کسی که
سلطنت دارد شده باشد بر قسوف بعد از وفات موصی او را موصی
میگویند مس کیفیت ایجاب و قبول در عقد وصیت بیان فرماید چ
اما ایجاب ان عمل میباید بکشتن او وصیت لفلان بکذا یا اضعوا کذا بعد از

کتاب الحساب

در وصیت است

یا اطلاق بعد و قاتی که در وصیت تمام مرآت خصوصاً در وصیت با اطلاق
اشاره است و در این حق باقی است بولفظ بلکه کتابت هم کافی است با اقسام آنکه مکتوب
وصیت او است و قبول وصیت عمل میاید بر رضا یا بخره لالت و این هر دو از اقسام
چه دل بر رضا لفظ باشد یا فعل مثل گرفتن و تصرف کردن و اگر وصیت از جهت
انجهات عامه باشد **ج** چون بگوید هر چه در اختیار قبول است از کار یا غیره او **مس** هرگاه موقوفه
مثل فعل و فعلی او **مس** هرگاه موقوفه موصی بر وصیت کرد و بان را فعلی نشد بعد از وفات موصی اگر پیش از وفات
مساجد و مدارس **مس** هرگاه موصی به وصیت کرد و بان را فعلی نشد بعد از وفات موصی اگر پیش از وفات
و اعضاء نبود و را می شد بجا تو است و موقوفه است یا نه **ج** بلی جائز است و موقوفه
بنابر مشهور **مس** هرگاه موصی له بعد از وفات موصی بر وصیت کرد
پیش از قبول و بعد از وفات بان قبول کرد موقوفه و جائز است یا نه **ج** جائز است
نیست و لو اتفاقاً موصی به قبض او رسیده باشد لیکن بجزی که قبول بان
حاصل نشد باشد چون قبض موصی به بعد از وفات قبول وصیت اثر ندارد **مس**
هرگاه موصی له بعد از وفات موصی و قبول وصیت رد و وصیت کرد باطل
می شود یا نه **ج** باطل می شود هرگاه قبول بعد از وفات بوده بلکه حکم هم چنین است
در قبول قبل از وفات بنابر مشهور و لو موصی به قبض نکرده باشد وقت
رد **مس** هرگاه موصی له پیش از موصی فوت شد حق قبول وصیت
مستقل بولایت او می شود یا اینکه وصیت از اصل باطل می شود **ج** مستقلاً
قائلند با انتقال و قول بان قوی است مگر در موصی که موصی رجوع از وفات

نادر قضایا

در وصیت است

ناید تحقیقاً یا نقدی و اگر در صورت ثانی حکم محل شامل است و اگر مقصود از اصل
وصیت که گفته است این از برای فلان مجرب تملیک نبوده بلکه مقصود انتفاع شخصی
او بان بوده قول بعد از انتقال به وراثت او صحیح است **مس** تقید در وصیت با تو
با این معنی که موصی بگوید یکسال بعد از وفات من فلان کار بکنید یا نه **ج** بلی جایز
نحوه ای که وصیت مطلقه موقوفه است مقید هم می باشد **مس** وصیت از برای
امور عامه مثل اعانت فقراء و بنیاد مساجد و مدارس هم محتاج است قبول بان
ج محتاج قبول نیست **مس** شرط موصی در بیان موقوفه در موصی
چند امر شرط است و آنها بلوغ و عقل و محجور نبودن است **مس** وصیت
طفل ده ساله صحیح است یا نه **ج** اقرب چنانچه مشهور بین علماء است موقوفه
وصیت است از پسر ده ساله هرگاه عاقل و بصیر باشد و بر موقوفه وصیت
کرده باشد **مس** شرط موصی له در بیان موقوفه شرط است در موقوفه
لاه وجود در حال وصیت و وصیت تمام پس وصایت از برای غلام غیر
جائز نیست بنابر قول بلك نشدن او یا طلاق **مس** وصیت از برای طفل
که در شکم مادر است جائز است یا نه **ج** بلی جائز است بشرط آنکه زنده متولد
شود **مس** وصیت از برای معدوم بر سبیل عهد نه بلکه تملیک جائز است
یا نه **ج** بلی جائز است وصیت عهدی در شامل نمود از برای کسی که بعد از وفات
می شود **مس** جائز است از برای موصی اینکه از وصیت خود رجوع کند

در وصیت است

و این را هم می دانند یا نه **ج** بلی مادامیکه موصی حیوة دارد جائز است برای او که
 کردن از وصیت یا بطلب مثل گفتن رجعت یا نفقت یا ابطات یا صیحت یا هذا
 لو ارثی یا مبرائی یا حرام علی الموصی یا لا تصعلوا کذا یا لا یفعل و بالجمله هر فعلی
 یا فعلیکه دلالت کند بر رجوع کفایت میکند **س** شرط موصی به را بیان فرمایند
ج شرایط در موصی به اینک چیزی باشد که غلظت ان مقصود باشد و
 و قبول فعل بلکه کند از مال که مالکی بگویند صحیح نیست وصیت چیزی که غلظت
 ان قصد نشود غایب از جهت حفاظت ان مثل فضالت انسان از مومن و ناخون
 و نحو اینها یا قله ان مثل یکدانه گندم و پوست گردو یا چیزی باشد که
 قابل نقل و انتقال نباشد مثل خمر خوک و وقف و ام ولد **س** شرط است
 در موصی به آنکه معلوم باشد از برای موصی و موصی له موجود باشد
 بالفعل حال وصیت یا نه **ج** امور مذکور هیچ یات از آنها شرط نیست بلکه جائز است
 بودن موصی به چیزی که در استقبال بعمل می آید یا جریان عاده بعمل آمدن
 ان در مستقبل **فصل در وصایت است** بدانکه وصیت
 وصیت کردن پدر و جد هر چه بالا هر دو بولایت بر اطفال **س** شرط
 وصی را بیان فرمائید **ج** معتبر است در وصی کمال بلوغ و عقل و اسلام
 و عدالت بنا بر قول قوی **س** آیا جائز است بی عین و ضمنی وصی
 قرار داد یا نه **ج** در وصی قرار می با منضم کردن بالغ یا اوجان است لیکن

می نماید

در وصیت است

می نماید تصرف کند تا بالغ شود و وصی قرار دادن زن و وقتی هم می نماید
 جائز است کسی چند نفر را وصی خود قرار دهد یا نه و در اینصورت باید بنظر متنا
 دید یکدیگر عمل کند یا هر یک به استقلال می تواند عمل کند **ج** بلی تعدد وصی
 و باید در اینصورت بنظر یکدیگر عمل کنند مگر اینکه موصی اذن در انفراد داده باشد
 که اذنت جائز است هر یک تصرف کند بقضای نظر خود **س** هرگاه وصی یکی
 باشد یا متعدد عاجز باشد از عمل بوصیت موصی چه کند **ج** در اینصورت کسی
 شرعی کسی قرار دهد یا او تا عمل بوصیت حاصل شود **س** هرگاه وصی ضایع
 کرد در عمل خود یک باشد یا متعدد یا فاسق شد بدو حیانت در عمل وصیت
 حکم چیست **ج** حاکم شرعی هم چه وصی را معزول میکند و کسی بجای او قرار دهد
س از برای وصی جائز است که وصی برای خود قرار دهد وقت وفات
 یا نه و اگر جائز نباشد اعالمی که موصی وصیت کرده بنظر که باید جاری شوند
ج هرگاه موصی اذن داده باشد او را در ایضا جائز است و الا جائز نیست
 و این در اینصورت امر راجع است بحاکم شرعی **س** کسیکه فوت شد
 و وصی برای خود قرار نداد حکم چیست **ج** در اینصورت امر راجع بحاکم شرعی است
س هرگاه حاکم دست رس نباشد حکم چیست **ج** حکم رجوع است در این
 فوریه به عدول مؤمنان **س** از برای وصی جائز است که در وصیت خود
 کند یا نه **ج** مادامیکه موصی حیوة دارد در هر دو قبول نکند وصیت باعث قبول

در وصیت است

تکلیف میشود و بعد از وفات موصی را شری ندارد **مس** هرگاه موصی
کسی را موصی قلمی یا در این خبر یا بنویسد تا موصی فوت شد بعد از فوتش باقی
شد میتواند در وصیت کند یا نه **ج** نمیتواند مگر با عجز از عمل بوصیت که
در این صورت وجوب عمل بوصیت از او ساقط میشود **مس** هرگاه در بعض
در مرقع موت الحاکمی بپوشد یا بفرود شد بکافر قیت آن مثلا صحیح است یا نه
باین معنی که از اصل مال اعتبار میشود یا از ثلث و عبادت اخوی مغیرات
مربوط از اصل ترک صاب میشود یا از ثلث **ج** مستلزم عمل اشکال است و اعتبار
در آن ملاو باست **مس** واجبات مالی مثل عس و کوزه و نظایر و غیره
که عمل آمدن آن موقوف است بمال مثل **ج** هرگاه موصی وصیت کرد باینها
از اصل ترک بایرون میشود یا از ثلث **ج** از اصل مال خارج میشوند مگر آنکه
موصی از مصرف ثلث آنها اقرار کرده باشد **مس** عبادات بدنی مثل نماز و روزه
از اصل ترک بایرون میشوند یا از ثلث **ج** باید از ثلث بایرون آورند **مس**
هرگاه موصی وصیت کرد که ثلثش را صرف عبادات واجبه و منجبه نماید و ثلث
و قاضیه آنها بکند حکم چیست **ج** در این صورت واجبات را مقدم دارند
بوصیتهات **مس** وصیت حق دارد که وصیت کند بعضی جز بثلث و ثلث
مالش مثل نصف یا ربع یا حق ندارد **ج** حق ندارد وصیت
بزیاده از ثلث کند **مس** هرگاه موصی وصیت کرد بزیاده از ثلث

اصل و منجز

در وصیت است

اصل وصیت باطل است یا نسبت بزیاده از ثلث **ج** وصیت نسبت بزیاده از ثلث
اگر وراثت اهل اجاز باشد و جاز کند نافذ است و الا نسبت بزیاده باطل است
و نسبت بثلث صحیح است **مس** هرگاه شخصیت کند که ثلث مال او بایر خارج
و بگوید چهل سال مانده و سال روزی مثلا از بایم بایم و بگوید در این صورت باقی
ثلث که باقی از اجزای آنهاست در چه مصرفی باید صرف شود **ج** خوب است ملاخله
بشود هر چه اصل حال است باشد دفع باشد و در این عقاب خلاصی در حد مثل مظلوم
اگر احتمال بود که بفرستد او باشد و نظایر آن در این صورت باید و الا خوب است که در آن
قریبات مثل لعانت طالب علوم و دنیا و زوار و ریش خونی و صدق بقرایان
واعانت سادات صرف نماید **مس** وصیت بثلث مطلق باشد یا غیر حیو
محبوب میشود مگر آنکه بعین حیو وصیت کند که نافذ است **مس** هرگاه
شخص به حاله بنویسد یا بگوید که ثلث دالم و بعد از موت من در فلان مصرف خرج
نماید و تعیین موصی بنمود ایا وصیتش نافذ دارد یا نه و غیره خوانده که باید بصورت
عمل نماید **ج** وصیت صحیح است و بجهت خطاب خود بعمل آورد **مس** هرگاه
نکاح باشد در وصایت خود را ثابت کند لیکن بیله تعوی می تواند ثلث مالیت
بدست بیاورد و ظروف کند عا تو است چنین کند یا نه **ج** بیله با عدم رضی چنین
میکند چون بدیده و بین الله و حق است **مس** هرگاه موصی مال غیر متصرفی باشد
و بداند که حسن بوف مبریت هست یا درین دیگر و وارث بدد باید وصیت بدد

وصیت بثلث نسبت
ببیع نافذ است یا نه

در نکاح است و ادیان

یا نه حج بلی باید و می بدهد **کتاب النکاح** بدانکه نکاح یکی است
از مستحبات موكده است در شریعت مظهر و افضل است از عیال و اقارب و دیگر کبریا
اشغال بان فوت میشود و در هیئت در شریعت اسلام مشروع و جایز است و در سبب
بعضی مثل و علی علیه و عایشه و یسویه و یسویه و یسویه و یسویه و یسویه و یسویه
پس نکاح بخیال صوفی نکاح است در مقامات مذکور از شریعت شیعیان
و تسبیح و نضای اعان الله منها و اخواننا المؤمنین و بنظر بعضی
خارجیه نکاح منقسم میشود به نکاح خواه پیش و کاهی و کاهی و کاهی
مباح و کاهی مکروه و حرام میشود اما واجب از آن نکاحی است که بماند و در باشد
یا متوقف باشد بر آن واجب مطلق و حرام از آن نکاحی است که مسبب شود از آن
تولّد واجب و نکاح بیشتر از چهار زن بعد از آنکه نکاح زنی که حرام باشد نکاح آن
یا جمیع از جهت نسبی یا غیر آن و مکروه است نکاح نسبت به بعضی زنان مثل زنا یا
هر یک و تقیم و متولد از زنا و غیر اینها و مستحبات نسبت به بعضی زنان مثل نکاح
خیث بنا بر قول و غیر خویش بر قول دیگر و بنا بر قول و بنا بر قول دیگر
نکاح مباح است **فصل** بدانکه نکاح ادبی دارد که سزاوار است شرعا
ملاحظه و رعایت آنها از آنها است کوفتن زنی که کرب و لامل و بکر و ولود
و غنیغنه باشد و اکتفا به مال و جمال خوبی ندارد و از آنها است تا خواندن کعبه
و حد کردن خداوند جل شانده و گفتن اللهم انی اريد ان اتزوج فقد

لهم انی اريد ان اتزوج

در نکاح است

لهم انی اريد ان اتزوج و احفظ من خودی و نفسها و مالی و اسرار
و زنا و اعظم من بركة و قدر له منها و لایطیبها فجعله خلفا مالی و حیو
و بعد موتی و قبیله از آن ترویج کند و از آنها است شاهد گرفتن در نکاح و ادب
بل و طلق و از آنها است اعلان که بالا تو است و از آنها است خواندن
خطبه پیش از عقد بلکه و پیش از خطبه هم و از آنها است قول دادن ترویج در شب
و از آنها است تولّد ترویج در وقتیکه قر در عترب باشد و از حضرت صادق
کیکه زن بگیرد و قبیله قر در عترب باشد بخوبی بگوید نمی بیند و مکروه است
ترویج در وقتیکه قر در وقت الشعاع باشد و در ساعتی که هوا گرم و در وقت
رسیده باشد **مس** مستحبات و مکروهات و دخول ترویج را بر وجه بیان
نموده است **در دخول** مرد بوزن چند در مستحبات از آنها است خواندن اشیه
که در باب وارد شده و از آنها است بودن اسم خدا و ندخل شانده و قبیله
که در ایام جماع شود و از آنها است اینکه جماع در شب باشد و جای پنهانی باشد
و در یاد کرده اند بعضی علما و سنن قولی و از آنها است و نیمه یک روز زیاد و در وقت
و در جای است که زیاد و بر آن سهعه و در بایست **مس** و لمید چه وقت باید
باشد **در بعضی اخبار** مستفاد میشود که وقت آن بعد از زفاف است
و از بعضی ظاهر میشود که بعد از عقد است و در وقت کفایت هر یک
از آنها است **در لمید چه مستحبات** **در** مستحبات و عده گرفتن از تقوا

در نگاه است

و اینکه مخصوص با غیبا این است **مس** مکررهاست و بیان فرمایند که مکرر جماع
در شبی که گرفته شدن ماه و در روزی که گرفته شود افتاب و از وقت طلوع صبح صاف
تا وقت طلوع افتاب در روزی که با در میان این روز و روزی که با در میان این روز و روزی که
ماه هفت الشعاع باشد و شب اول از هر ماهی که ماه رمضان و در شب آخر هر ماه و در
نیمه ماه و در صوفی یا نبودن آب از برای غسل و جماع کردن حال هر هفتگی و بعد از غسل
پیش از غسل کردن یا وضو گرفتن و جماع بعد از جماع مکرر و نیست و مکرر و هفت جماع با ننگ
کردن کوی بخش در و قبله و پشت و پیش و مکرر و هفت جماع کردن پنج روز
وقت جماع و خوف زدن بغیر از ذکر خداوند جل و شانه **فصل** بدانکه جانوات نگاه
کردن به تمام صورت نگاه که شخص میخواهد تنق و پیش کند و بد و در پیش تابند آنها
و لو از آن نگرفته باشد اذ **مس** شرط جانوات نگاه کردن بصورت و در
نزد آنکه میخواهد تنق و پیش کند بیان فرمایند که شرط است در جانوات نگاه کردن
چند امر اول علم داشتن به اجابت آن زن بر آن تنق و نبودن مانع از تنق او
مثل شوهر داشتن و سرمد بودن **در فقر** امکان اجابت و قول کردن آن زن
سوم اینکه نگاه کردن بپناه تلذذ نباشد اما عدم حصول تلذذ و نبودن
تصدان شرط نیست چهارم اینکه مرد خوف از وقوع در تنق و در صورت پیش
نداشته باشد **مس** جانوات زن نگاه کند بر مردی که میخواهد بار شوهر کند
یا نه **مس** در جانوات اشکالی هست **مس** جانوات نظر کردن زن بر مردی که

در وقت غیبت

در نگاه است

و موها و ایشان یا نه **مس** هرگاه از روی تلذذ و بریده باشد اقوی جانوات **مس**
مردی که صوفی از مردان جانوات نگاه کند **مس** مردی که جانوات نگاه کند بر مردی که مکرر صورت او
چهره او باشد و جوان خوش رو باشد یا قبیح المنظر او باشد یا نه ما را میگوید نظر از روی تلذذ
در بریده باشد بله من اول است نظر کردن بر مردی که خوش صورت باشد و بر آنکه روایت
جامعی اند و خدمت حضرت پیغمبر و ایشان بود پس بری نگو صورت حضرت او را
نگاه داشت **مس** در چه صورتی جانوات نگاه کند **مس** از برای زن جانوات
نگاه کند بر مردی که صورت بد من اول است از برای زن مسلمان اینکه گفتن کند خود
پیش از آنکه زن بدید که زن کافیه **مس** زنج و زوجه چه مقدمه زن بدید که
جانوات نگاه کند **مس** جانوات زن بدید بصره بدن زن و جوی صورت نگاه کند
و جانوات زن نگاه بدید بدن زن و بدید جوی صورت **مس** جانوات کسی نگاه کند
بصورت و بدید دست زن اینست تا بدید یا نه **مس** با تلذذ و بریده حرام است و بدید
تلذذ و بریده خلاف است اقرب جانوات حوط عدم جانوات مخصوص در نظر
تلذذ و بریده صورت و دست پس حرام است نگاه کردن بانها از آن جهت بدید
صورت چه با تلذذ و بریده باشد یا بدید آنها **مس** تلذذ و بریده یعنی چوچ
تلذذ یعنی ملاقه بودن با قوه شهوتیه و بریده یعنی تنق و وقوع در حرام مثل زنا
یا تقبیل **مس** خود را از آنکه تنق میکند نگاه کردن بانها از آن جهت بدید
فرمایند **مس** از آن جهت صد کردن زن و حجامت گذاشتن و طاعت کردنش

در نکاح است

نزد احتیاج و خلاصه که پیش از هر گاه باده منق و یا اراده مهر دات بر او مقارن و از آن
نگاه کردن بوزن است جائز است یا نه حج جائز است نظر کردن بچهره و دیگر ظاهر و باطن
از چهره پنهان که رسیده باشد سن او و بعد از آنکه تلذذ و در پیوسته با و نباشد
بوزن و آن حرام است نگاه کردن بر چهره یا نه حج بلی همین نحو که حرام است نگاه کردن
بوزن آن چهره و این نحو حرام است نگاه کردن بر چهره یا نه یا نباشد یا نباشد
از برای هر یک از هر دو وزن جائز است نگاه کند پسر و دختر کوچک که هنوز طفل
باشد یا نه حج بلی جائز است و باه کان شهوة و رخصت نرود و از روی تلذذ و غیره
نباشد و سزاوارست از برای مرد که بنوسد و حتی بغض الله را و نکذ را و از برای زن
خود مس کشف صورت نور طفل جائز است یا نه حج حرام است از برای زن
و مرد که صورت نور طفل که می باشد بوی طفل واجب است منعش کند
از نگاه کردن مس پوشانیدن بدن از نظر طفل جایز و اجابت یا نه حج
بلی واجب است و باید منع شود طفل جایز نگاه کردن مس حرام است بوزن
و وزن نگاه کردن بان جائز است اولاً در باب یا در این بیند مثل آنکه در نگاه کند
در این بیند و بدن زن و این بیند یا نه حج مسئله اشکال دارد و اگر باشد اقوی
جواز است مخصوص هرگاه از روی تلذذ و در پیوسته باشد مس جائز است مرد کوش
و دهد با و زن زن و زن با و زن مرد بدن ضرورت یا نه حج اقوی حرام است و در
بلی حرام است کوش و زن با و زن یا تو من فتنه و وقوع در محبت و سزاوارست

از برای زن

در عقد و احکام آنست

از برای زن که در وقت خوف زن با مرد چنان بقیق نکند و از شوای آنکه سزاوارست
از برای مرد کوش و زن با و زن یا تو من فتنه و وقوع در محبت و سزاوارست
جائز است یا نه حج جایز با کراهت شدید و خالی از قوه نیست مس رضای زن و رضای
از آنکه نه سانش تمام شده باشد جائز است یا نه حج جائز نیست لیکن موجب حرمه ابدی
نیشود مگر با قضاء مس تولد طفل زن تا چند جائز است حج تولد طفل زن حرام
بیشتر از چهار ماه هلاله جائز نیست چه حرمه باشد چه مملو که دائر باشد یا نباشد
جوان باشد یا نه مس زوج اگر غائب باشد حکم چیست از برای غائب مثل مسافر
مثلاً جائز است تولد طفل بیشتر از چهار ماه از جهة سفر مس مافوقه وقت باید و از
بلدش شود حج مکرر هست از برای مسافر که شب و روز شود و با اهلش و بعضی فرموده
کراهتش است و بعضی گفته که اهلش یا خبر نباشد **فصل در عقد و بعضی**
احکام آنست بدانکه در عقد محتاج است بايجاب و قبول لفظی که دلالت
کنند بر رضایان مس لفظ ايجاب نکاح را میان فرماید حج ايجاب نکاح علمین
بلفظ زواج و ککذ و در حصول ايجاب عقد دائم بلفظ منکح خلاصه است
مس لفظ قبول بیان فرماید حج لفظ قبول قبلت الکلم و قبلت النکاح
و گفتن قبلت تنها کافی است مس عری بودن لفظ ايجاب و قبول و عاضی بودن آنها
و غلط بودن و علمین مذکور فصلی که معتد به باشد بین ايجاب و قبول و غیره
در عقد نکاح یا نه حج رعایت حد اموری مذکور در عقد نکاح مقتضای احتیاط است

در عقد و احکام آنست

مس عقدی آنکه در زوج بدو مقول می شود است حج و زیارت آنکه در زوج مستحب است
 متعددی می شود بنده بهر یک از بدو مقول و بشده عقد است در زوج و قول به زوج
 و تن به زوج مس کسیکه در بدو بر عریه نداشتن باشد چه کند حج کسیکه عاجز باشد از واقع
 ساختن عقد نکاح بلفظ عریه ولو تحصیل و تعلم و مکنش هم باشد کسر الزامات و عریه
 وکیل کند که عریه عقد کند و شرط باشد نکاح اگر اکتفا کند به جهله الفاظ بلقته که میداند
 بلکه بدو و تن و تن بر نکاح هم اکتفا می شود و عریه را در نکاح و شرط اول مس بگویند
 موجب و قابل در عقد نکاح جائز است یا نه حج بل هر جا و است و احوط معا بر تن
 مس شرط عقد کند و الزام برای نکاح و توافقه
 حج شرط است در عقد کند خواه زوج باشد یا زوجه و شرط باشد وکیل یا فسخ بلوغ
 عقل پس عبارت نابالغ اثری ندارد و همچنین دیوانه حال دیوانگی و شرط است در عقد
 هرگاه یکی از زوج و زوجه باشد اختیار پس صحیح نیست عقد مکرر با اجازه بعد از آن
 با قاطع در آن مس شرط زوج و زوجه باید نکاح بیان نمود این صحیح شرط است در عقد
 در زوج و زوجه این که بوده باشند برای ایشان واقع معین پس صحیح نیست عقد
 بر کلی و نه کسیکه بهر دو غیر معین باشد و افعاد معتبر است هم معین بودن ایشان
 نوزد و نفر دیگر عقد میکند بوجهی و نحوئی از آنها با اسم یا بوصف یا ولو باشد که زنی
 یا مردی که در اطلاق است مثلاً مس هرگاه مردی یا زنی ادعای زوجیت کرد نیست
 بدو یکی حکم عییت حج هرگاه اندکی تصدیقش کرد مثل آنکه زید گفت هند زن من

نه زهره

در عقد و احکام آنست

و هند کت و است بگوید یا هند گفت من زن زیدم و زید گفت من صدق میگویم و حکم بدو
 از جهت وراثت از یکدیگر میبارند و اگر یکی نکاح کند مثل آنکه زید گفت هند زن من است و هند
 آنکار کرد یا بعد مس مدعی زوجیت باشد یا خواهی که بینه اقامتی که و یا قسم خود بعد از قسم
 یا از طرف مقابل و نکاح در ظاهر شرع ثابت میشود و در اعلات واقع میشود و عین الله و شرعاً
 لازم است و هرگاه متوکم خود حکم میشود بعدم زوجیت در ظاهر و اعلات واقع می شود لازم است
فصل در ولیمه عقد است بدانکه ثابت میشود ولایت در نکاح مطلقاً صحیح
 و صحیح برای پدر و بعد پدری مس هرگاه ولی خود نابالغ را تزویج کرد و بعد از بلوغ
 حق دارد نکاح او هم بزند یا نه حج حق ندارد چه شیب باشد چه بگو مس پس نابالغی که
 او را زن دهد بعد از بلوغ حق دارد نکاح او هم بزند یا نه حج فاعل حق ندارد مس
 پدر و جد ولایت دارند بر دختر و بر کمال بالغ زوجه و اخوی هرگاه دختر بگو کامل بدو
 آن پدر و جد مترشع و در ضعیف است یا نه حج سلب محل خلاص و اشکالات احوط
 جمع است بین رضا و خود و ولایتش و نه حج اگر چه قول با استقلال او و عدم ایمنی
 بر رضای پدر و جد و خلی از قوه نیست بلکه مستحب است از برای او تفویض امر بولی بلکه
 و جوب تفویض با و جد دارد مس هرگاه ولی خیال داشته باشد که دختر بگو
 کامل باشد و زن دهد ولی او را بگوید یا نه ولایت دارد یا نه حج نه این صورت
 ولایتی ندارد و لذت خواستن دختر را او در تزویج او لازم نیست مس کسیکه
 وکیل باشد از طرف زن بشود در تزویج او چه باید کند حج باید آن محل و کالت بجا

در عقد و احکام انت

[illegible]

وہاں سے یہی مضموع

در اسباب جرمت نکاح است

و مادر می ششم خانه است پدری باشد یا مادر یا پدری و مادر یا پدری هر دو هر چه
بالا رود از طرف پدر یا مادر هفتم خاله است پدری و مادر یا پدری و مادر
هر دو هر چه بالا روند و حرام نیستند و اگر دو خواهر و مادر یا پدری بالا
رفتند و خاله چیست و اگر دو مادر یا پدری باشد یا جد یا جد است نذر خانه
زیر که عاهه که در حرام است و اگر دو جد و پدر یا پدری و خاله خاله
پدر یا مادر یا جد یا جد است نذر خانه خاله و جد که خاله خاله که در حرام است
و اگر دو حرام نیست **امرد و رضاع است** و بدانکه شرط است در راعی
رضاع در صورت نکاح چند امر از آن اینک بوده باشد شیر شیر و هند و
صغیر بواسطه نکاح و آن را با متعه یا مملکت بیان و مثلاً آن پس شیر خوردن از غیر
و لواطی شکل باشد موجب حرمه نکاح نیست و در همین شیر می خورد از طفل اعم باشد
بنابراین و شیر می خورد و خود می آید بد و در حلال است **مس** از شیر بیکه پیش از
نکاح عمل می آید موجب حرمه می شود یا نه و هم چنین خوردن از شیر بیکه بعد از نکاح
امده باشد اما طفل در رضاعی متولد شده باشد که در ده ماهه نش مکمل نباشد
مثل طفل بخواه ماه **ح** در اعتبار بودن و رضاع بعد از زنا دیدن خلافت کفایت
قریب و ولادت و عدم اعتبار خود و قدرت خالی از قوه نیست که شد و اعتدال
اینکه ولادت در رضاعی باشد که ممکن باشد زنده کلی کردن و ولد اگر چه اعتبار
مس هرگاه طفل مرده متولد شود خوردن از شیرش موجب حرمه نکاح می شود

فس

در رضع است

که در کشیدن شیر و در زن شیر و مادر طفل و شوهر زن بد طفل و ولد هر دو
 میشود پس حاصل میشود نظیر قیامات هفتگانه نسبی از رضع پس فرموده میشود
 از طرف زن شیر و شوهر او طفل شیر خوار و از طرف شوهر ایشان نسبی معتبر
 در حصول حرمت حصول نظریکی از قیامات است بفرقه یا کفایات میکند نسبی که
 تصدیق کند یا چیزی از انصاح معتبر است حصول نظری خود و حمل از قیامات سبع
 عموم منزله و اقامت بیستم تا هر چه بگوید در بعضی موارد پس معتبر است که از
 باعث حرمت میشود بیان فرماید و چنان زن شیر و وختی آن مرد صاحب
 بود طفل که شیر خورده حرام میشود چون خواهان ولد او میباشد و حرم
 او با او بود آن طفل شیر خوار محل خلوات و حواجز اظہار است پس معاویا
 که جنسی تو قم فرماید که در اندر باب رضع و غیره را قبول ندارد در اینها
 بیان فرماید و چنانکه در بعضی موارد که فرموده اند در باب رضع شده است
 در اینها و چنین است چند مورد و اندر اینها است حرمت بدان طفل شیر خوار
 نسبت صاحب شیر و از اینهاست غفلان نسبی و رضاعی طفل شیر خوار نسبت
 صاحب شیر و از اینهاست اولاد نسبی و رضاعی طفل و اولاد نسبی و رضاعی
 برادران رضاعی که شیر داده نشده باشند بشران طفل و از اینهاست
 حرمت زن شوهر شیر خوار و در ولد شیر یا خواهر شیر است و هر آنکه
 طفل شیر خوار بگوید است و ولد از برای طفل و از برای خواهرش که در تمام

چون متولد شود
 میشود

مخلاف ولد است

در مصاهرت است

و خواهر و ندیمی شخصی حرام است برادر و از اینهاست آنکه هرگاه شیر بد همدان ولد
 برادر شیر است و هر که بدین مصاهرت ولد طفل و غده ولد نسبی حرام است و از
 اینکه شیر بد همدان ولد خواهر شیر است که بدین احواله از برای ولد زوج
 و خاله نسبی حرام است جمعا و از اینهاست آنکه هرگاه شیر بد همد ولد و ولد
 خواهر شیر است که قوم کرده اند اینکه حرام میشوند در رضع و هو و زوج از جهة کردن
 ایشان جدا و ولد و غده ولد نسبی یا مادر و خواهرش است یا مادر و خواهرش است
 پس شهادت بر رضع چه خوباید باشد چنانچه قول میشود شهادت بر شهادت
 مکتوب تفصیل بر گفتن شاهد باید که رضع هر چه واقع شده یا اینکه این خبر
 خواهر رضاعی این پسر است فائده ندارد پس ادا است رضاعی این
 فرماید چنانچه است از برای متراضع و طفل باشد یا غیر او و اینکه
 اعتبار کند از برای رضع طفل زن عاقل و سلیمان بلکه مؤمنه عقیقه
 یا کنیه و از جهة تا شیر رضاع در طبع و صورت **امر است** مصاهرت
 بدانکه مصاهرت علقه است که حادث میشود بین هر یک از زوج و از جهت
 و یکی ایشان بسبب کل نسبی بواسطه حدود و علاقه مصاهرت چه نکاحی
 حرام میشود چنانچه مؤمن میشود مادر و زوج هر چه بالا رود و وختی آن
 زوج هر چه پایین رود و در زوج پدر هر چه بالا رود و زوج پدر هر چه
 پایین رود پس نکاحهای مزبور و بجز عقد حوام میشوند یا عقداً یا طے

در مصاهرت است

ح از وجه دیگر و این را در زوج و بی زوج عقد و بی عین و بی طلاق و بی نفقه
با عقد حرام میشود و اما در حق ان زوجه پس حرام میشود بجهت امانت یک نفر که
باشد بجهت امانت آن عقدی نمیشد باشد و بعد از حرام مؤنه میشود بجهت آنکه
در حرام و در حرام باشد بجهت پیش از طلاق و در حرام مؤنه میشود بجهت آنکه
باشد که سابق بر این شود هر ماهرشان زن او بود و بعد از طلاق عمل او ماهر باشد
فراق زوج سابق پس بزرگوارند در این نکاح که بر او حرام میشود و نفای
که پیش از عقد واقع شود اگر با عاله باشد دخترش حرام میشود بزرگوارند و در
حرام شدن دختر و دختر هم هر چه با این برود و در زینت و با عاله هر چه باشد
که دختر به بر او حرام شود اگر چه در ولایت محض و مرآت بجهت پس احکام
مصاهرت تمام بر زن با عاله و عاله جاری میشود و یا نه در مسئله چند قول
و اعوط اگر نباشد اقوی جویانست پس زنا اگر چه از حق باشد و موجب فساد
نکاح میشود و یا نه بعد از عقد موجب فساد میشود و طلاق او حرام نمیشد
چه در حلال و چه در حرام باشد و یا نه پس بعد از نظر بدین مکتب می بینیم که ملوک کوا
نظری که از برای غیر مالک جائز نیست مثل نظری که در صورت اول و ثانی حاصل میشود
ایا آن کتب بر وجه حرام میشود و یا نه و بنظر پس بر وجه حرام میشود و یا نه حوط
اگر نباشد اقوی حرمت نکاح منظور الیه ایست بر وجهی که در این مسئله
عکس بنا بر احوط پس جمع بین دو خواهر در عقد و یا نه است و یا نه حوط

مصاهرت است

در مصاهرت است

مصاهرت حرمت جمع بین اقلین در نکاح و لو مخلف باشد عقدی که بی عقد دام تزویج
و دیگر بی عقد انقطاع خواهد بود بی تمایز باشند یا ماهر یا بی عین و بی طلاق
اول که عقدش در حرام و در حرام باشد یا نه از او باشد یا کتب یا مختلف پس هرگاه
یک زن و خواهر را که در حلاله اش بود و طلاق رجعی را در پیش از تمام شدن عدتش و یا
خواهر دیگر را نکاح کند یا نه حوط جائز نیست چون مطلقه رجعی در حکم زوجه است
مگر بعد از عدت یا اینکه طلاق با این باشد یا نواقب بی عین و یا نه باشد پس
پیش از تمام عدت سقطه تزویج خواهد جائز است یا نه حوط است که عدت متعه
مثل عدت رجعی است تزویج خواهر پیش از تمام شدن آن جائز نیست پس جائز است
کسی جمع کند بین دو عله و یا نه و یا نه حوط و یا نه حوط و یا نه حوط
نست جمع بین دو زن ادا و فاطمه و یا نه حوط که می رسد این مطلب بان حضرت
و شایق است بر او لکن عدم ظهور حکم از برای عین و یا نه حوط و یا نه حوط مانع است
از حکم بجهت اگر چه سند ولایت صحیح است پس تزویج دختر خواهر و زوجه بر حوط
و دختر بر او زوجه بر عهده اش بدون اذن و رضای خاله و عاله جائز است یا نه
ح حوط عدم جواز تزویج دختر خواهر و یا نه حوط است و یا نه حوط بزرگوارند
که در بدو زن اذن عقد خاله و عاله باطل میشود و اما عقد دختر خواهر و یا نه حوط
ایا متعه آن موقوف بر اجازت زوجه یا ادا باطل است در مسئله و قول
هست حوط و توقف بر اجازت بعد از اذن زوجه نیست پس حکم عدم جواز تزویج

در کفالت است

پیش از نذر سال شش و نه قائلند بجهت بدي و سله محل اشكال است اگر چه حوت خانه
از رجای نیست **مس** بنا بر ثبوت حرمه ابدی با فضاء زوجه بوی پیش از تمام
شدن نذر سال و از جهال مرد بیرون می رود یا نه **ج** با حرمه ابدی و طهر زوجه
از جهال مرد با فضاء بیرون نمی رود بنا بر آنچه پس مقتضای قاعده حلیت باقی است
و ثبوت توارث و حرمه خواه از وزن پنجه و دختی باشد و خواه و تنویر کین
بر او است بدون انش و غیر از اینها بلی می تواند زوج او را طلاق دهد تا آنکه
محدورات اسوده شود **مس** بنا بر ثبوت حرمه ابدی با فضاء و زوجه
بوی پیش از نذر سال و بیرون نرفتن از جهال زوجه بوی و عیال است
نفقه دادن با و یا نه **ج** بلی واجب است نفقه او بر زوجه مادامیکه زنده است
و نفقه اش مانند نفقه سایر زوجات است گاه و گاهی **مس** افضا یعنی چه
ج در مرل و از افضا اشتباهی هست باین آنکه پاره کردن پوره ایست که بر خور
بول و حیض است یا پوره ایست که باین مخرج غائط و حیض است یا هردو پوره
که باین آنهاست یا اعم از اینها است و نسبت داده شده است تقصیر اول بشهر
و بعضی طهر کرده اند و دم و باول در حکم و ثبوت حکم در سوم یقیناً است
فصل بدانکه کفر سبب حرمه نکاح است فی الجملة پس جانت نیست از بوا
مرسلان تزویج زن کافه غیر کتابی چه بعد و انچه چنانچه چنانچه
و درین کتابی چند قول هست شاید جواز تزویج بعد از انقضای عده

عائذ مرزن

در کفالت است

باین درین محوسی خالی از توقی باشد **مس** هرگاه مردن شد زوج یا زوجه
بعال اسلام حکم چیست **ج** هرگاه پیش از دخول باشد از یکدیگر از زوج یا زوجه
نکاح بوی میخورد فی الحال انوقت اگر زوجه مردن شده باشد مهری طلب ندارد
و اگر زوج باشد بعضی گفته اند زوجه نصف مهر المسمی را طلب دارد اگر مهر چیزی باشد
که مهر قرار بر آن صحیح باشد و الا نصف مهر المثل را طلب دارد و بعضی گفته اند
هرگاه مهر را طلب دارد **مس** هرگاه زوج و زوجه یکدیگر بمردن شدند
حکم چیست **ج** در این صورت نکاح بوی میخورد و در ساقط شدن مهر
از زوج قائلان ثابت بودن آن تمام و نصف شدن آن چند وجه هست
مس در احکام مذکوره در جواب هر دو سؤال از بیعت بین از یکدیگر از غطوق
و مله در کفالت است **مس** هرگاه زوجه بعد از دخول مردن شد
نظره یا مله یا زوج مردن شد مله حکم چیست **ج** در این صورت بوی میخورد
نکاح و زوجیت موقوف است بکن شدن عده طلاق یا نیکه که باید زوجه
بعد از آنکه در خورش فطری باشد یا ملی و اگر بعد از آنکه ملی باشد عده
بگیرد مثل عده طلاق و چیزی از مهر زوجه که پیش از انوقت اگر بر کشت
باسلام و مسلمان شد زوج یا زوجه در بین دینان عده عود میکند
نکاح و زوجیت بین ایشان قهرام محتاج بوجوهی از زوج مثل طلاق نیست
و اگر عده گذشت و زوج یا زوجه مسلمان شدند و یکدیگر نکاح عود میکند

ج فرقی نیست بین
از داد از غطوق و
ملت در کفالت
ملکی زوج

در کفایت

و چون ایشان مستقر میشود پس هرگاه مردی شهادت قطره عبادت دخول بوجیه
حکم حیثیت بجهت ارتداد فی الفور نکاح برهم میخورد و زوجه هم تمام مطالب
در بدو باید عده و نفقات بیکدیگر پس هرگاه زوجه و زوجه که حق خود را بعد
زوج مسلمان شده اند زوجه حکم حیثیت هرگاه زوجه که فوه از اهل کتاب است
نکاح زوجیت بای خود باقی است که زوج بخیال کرده باشد یا نه و اگر زوجه از اهل
کتاب نباشد بلکه بت پست باشد مثلاً مسلمان شدن فوج نکاح و زوجه
برهم میخورد هر اگر دخول نکرده باشد بنوعی الفور و اگر دخول کرده باشد اگر
باین رفیقان عده زوجه هم مسلمان شد نکاح برهم میخورد و اگر زمان عده گذشته
و زوجه بکفر خود باقی ماند آنوقت نکاح برهم میخورد پس هرگاه زوجه
کافه مسلمان شد و زوج کافر بکفر خود باقی ماند حکم حیثیت هرگاه
پیش از دخول باشد اسلام زوجه نکاح فی الفور برهم میخورد و هر چه طلب باشد
و هرگاه اسلام زوجه بعد از دخول باشد برهم میخورد نکاح موقوفات
به گذشته عده و عده طلاق است از وقتی که زوجه مسلمان شده که هرگاه
عده گذشته و زوج باقی بود بکفرش معلوم میشود که زن حین اسلام
زوجه نکاح برهم میخورد و اگر زوج هم مسلمان شد پیش از گذشته زمان عده
معلوم میشود که نکاح و زوجیت باقی است **فصل در لواحق**
عقد است بدانکه کفایت شرایط در جمیع بودن عقد نکاح و کفایت

عقد است

در لواحق عقد است

عبارت است از مساوی بودن زوج و زوجه در اسلام در حق و مواردی که استثناء
شده اند و اما آنکه تساوی در ایمان بمعنای تشیع و اقلیه یا مامت و نه زهد اما
علیه السلام شرط است یا نه آنکه علماء افواض شرط میدانند در جانب زوج و زوجه
باین معنی که متزوج و عارفه را بتی جان می دانند لیکن جان می دانند که مرد شیعه
زن سنی بکود و جماعی دیگر از علماء میگویند تساوی در ایمان مطلقاً معتبر نیست
مگر در جانب زوج و نه در جانب زوجه و گفتا کرده اند بجز تساوی زوج و زوجه
در اسلام و از برای این قول است شواهدی از اخبار لیکن مع ذلك جواز تنگ
زن مؤمنه بتی که مستضعف نباشد مشکل است پس هرگاه زوج خود را
نسبت داد بطائفه بعد معلوم شد که از آن طائفه نیست نکاح برهم میخورد
یا نه و زوجه حق برهم زدن نکاح دارد یا نه حق افوی اینست که باین سبب
نکاح برهم میخورد و زوجه حق فسخ کردن و برهم زدن آنرا ندارد بلی اگر فسخی
باشد که بتدلیس بی عمل یا بی جوار کند لیس ثابت میشود پس هرگاه کسی زنی
گرفت بعد معلوم شد که زانیه بوده زوج حق فسخ دارد یا نه حق افوی اینست که
حق فسخ نکاح او ندارد و لو زوجه محدود و باشد اما جواز فسخ مگر سنی و زوج
همه امثال خالی از وجهی نیست پس زن که در عده باشد جواز است خطبه اش
کنند یا نه حق جان نیست خطبه کردن زنی که در عده رجعه باشد نیز صحیح
و در بعضی و کتاب از برای غیث زوج و او طلاق است بعد جواز رجوع و کفایت

در نکاح منقطع است

خط کردن زن شوهر دار و اما خطبه کردن زنی که در بدنه باشد یا بشد بکنایه و غیره
 نه بتقصی و از برای غیر زوج می باشد و **مس** نکاح تمام می شود و اینان فرمایند
ج مکره است نکاح تا بلوغ مریمه و اینکه تزویج کند بر دختر و چه پدر یا هر که
 عمل آمده باشد بعد از قواقی از پدرش و اما آنکه پیش از نکاح پدرش عمل آمده باشد
 کراهتی در تزویج او نیست و بعضی گفته اند بگواه هم لیکن با خفیة بودن آن
 و مکره است تزویج کسیکه هووی مادرش خصوص بوده با غیر پدرش و مکره است
 تزویج زن زنا کار و پیش از آنکه بگوید بکند و بعضی گفته اند حرام است پیش از برون
 و از بعضی اخبار ظاهر می شود که اگر تزویج مرد خواهر بخواهرش یا زن برادر
 عمل آمده باشد بعد از بابت و نکاح زن دیوانه و احمق و شوهر کردن زن برادر
 شارب الخمر و سبی الخلق و محنت و شوهر کردن زن مهاجره بر ولو بوجهی
 و کرد و خور یا خود بخواهد در وسط چنانکه وافی در بعضی باید حتمی باشد
 از مردم **فصل در نکاح منقطع است** بدانکه نکاح منقطع
 جائز است در شرع اسلام بلکه در نیت استحباب و رجحان آن برای انکار
 بدست غیر پدر و یا چار است در نکاح منقطع از عقدی که مشق بلایاب و قبول
 باشد **مس** کیفیت عقد نکاح منقطع را بیان فرمایند **ج** کیفیت عقد
 در نکاح منقطع مثل کیفیت عادات در نکاح دائم که بیان شد لیکن کفایت
 بیک لفظ متعین بجهت ایجاب در نکاح منقطع و اشکال است **مس** نکاح زن کافه

بمقتضی

در عقد انقطاع است

در عقد منقطع از برای مسلمان جائز است و این **ج** اما مسند نیست بهت پوست و یا عید
 جائز نیست و در بعضی سید نقی و ذی است و اقوی جواز است در دیه و تیر و غیره
مس جائز است زن مسلمان شوهر کند بغیر مسلمان بعد از انقطاع و این **ج** ثانی
 نیست **مس** در تزویج دختر و بخواهر برادر و خاله هم بعد از انقطاع از
 عا و خاله شرط است و این **ج** در شرط بودن از ان ایشان قائل است و مکرر است
مس نکاح زن بکر بعد از منقطع مکرر و هست و این **ج** بله مکرر و هست چه پدر یا
 و مادر یا کسی باشد یا نشده باشد پس مترادفات که هرگاه بعد از انقطاع عقد
 کرد بکارش را ببرد **مس** مهر شرط است در محقره متعه و این **ج** بله مهر شرط است
 در محقره متعه تنها نه عقد دائم پس متعه بدون مهر باطل است و حکم تقویضی که
 در عقد دائم هست در متعه جاری نیست **مس** مهر در متعه چه باید باشد
ج باید چیزی باشد مال و زوج معنی باشد یا منقطع مهر یا رینی در زمانه
 که زوج مستحق باشد **مس** حد مهر در متعه در دو طرف غلّه و کثوف
 چیست **ج** حد معینی ندارد مگر چیزی که راضی باشند بدان زوج و زوجه
 و بویست از یکدیگر مهر باشد بنا بر اقرب **مس** در عقد انقطاع چه وقت زن
 مستحق مهر شود **ج** در بودن حال مهر در عقد انقطاع مثل آن در عقد دائم که
 مستحقان شود بعد از عقد و اینکه جائز باشد عدم نکین تا تمام مهر را قبض کنند
 قائل است اگر چه ظاهر و جوب دارن مهر است بقطع بعد از آنکه خود شرع

در عقد انقطاع است

که بعد از مطالبه زوج و جانیست از برای زوج و در این صورت انقطاع نکاح شدن
بعد از تسلیم زوج و پس جانیست از پیش از دخول یا بعد از آن باقی مانده نکاح
بنا بر منقطع است بخشد یا نه جانیست از آنست که بلفظ هم باشد و ظاهر
قبول زوج هم معتبر نیست و باجماع صحیح است تعیین ایام و تصدیق آنها با او
در لفظی که صدق کند آنکه زوج و اگر اشتدست زوج و اگر نکاح کرده و علامه
که بین ایشان بوده پس بختیدن چیزی از مدت به زوج و نکاح منقطع
چیزی از مهر باقی میشود یا نه جانیست هرگاه زوج بعد از دخول مدتی از مهر
بخشد از مهر چیزی که نمیشود و زوج و اگر بطلب و مهر و مثل سوخته تمام
بگذرد بی دخول با اختیار خود زوج و اگر بختیدن مدت پیش از دخول باشد
مهر نصف میشود و لو زن همان همه یکی از مدت باقی مانده باشد پس هرگاه
در نکاح منقطع زوج در بعضی مدت نکاح نداشت حکم چیست جانیست
از مهر که میشود پس در نکاح منقطع هرگاه در بین مدت زن حاضر شد
هم بقدر ایام حیض از مهر که میشود یا نه جانیست بواسطه ایام حیض چیزی از مهر
که نمیشود پس هرگاه در نکاح منقطع زن از آن معلوم شد مثل آنکه معلوم
کردن زوجه را در خواش زوج است یا مصادیقی بین هست یا غیر از آنها
حکم چیست جانیست اگر زوج دخول نکند به زوج و بطلب ندارد و لو مدت تمام
گذشته باشد و منقطع از زوج و بخواهی و طای شده باشد و اگر مهر از مهر

نکاح

در نکاح منقطع است

پس میگوید و اگر تلف شده بدل آن از زوج میگیرد و اگر دخول کرده باشد با او
اینکه هرگاه زن عالم بود بفساد نکاح و زنا داده هم مهر بطلب ندارد و اگر ندانسته
مهر بطلب دارد پس نکاح مدت شرط است در صورت نکاح منقطع و اگر آن
یا نه جانیست از شرط و اگر آن نکاح منقطع قیود مدت است پس اگر نکاح مدت
نکند و تصدیق کند عقد خالی از مدت و انقطاع میشود و اگر نکاح نکند و تصدیق
انقطاع خالی از مدت نبود مثلاً محل خلافاست که باطل است یا بازنه عقد میشود
بدون پس حد مدت در نکاح منقطع در طرفه قله و کثرت بیان قوامید
جانیست مدت در نکاح منقطع حد معین شرعی ندارد بلکه امری است راجع به اراده
زوج و زوجه که باشد یا زیاد و لو در طرفه یکی بجای باشد که جماع در آن مقدار
از مدت ممکن نباشد و کمتر باشد از مابین طایع انتاب و نصف النهار و طرف
زیادت صحیح است که زیادتر باشد از طایع اگر چه احوط ترک عقد بد است
بحد و مذکور در طرفه قله و کثرت پس در نکاح منقطع شرط است تعیین
مدت بخوبی که قابل کرده و زیاد نباشد غایات یا ایام یا شهر یا غیر از اینها
پس هرگاه در نکاح منقطع شرط است تعیین مدت بخوبی که در طرفه و بشرط
که باشد که چند مرتبه معین جماع شود در آن مدت نه بیشتر صحیح است یا نه
جانیست صحیح است و اگر نکاح بزوج که همان عدد جماع کند و بعد از آن
در همان جماع پیش از آنکه مشق مدت از زوج از زوجه بیرون نیوی و انقطاع

جانیست
مقطع تعیین مدت
خوبی که قابل کرده باشد

در نکاح منقطع است

زوج باو عیو و طی جانق است و بیشتر از عدد معین جماع جاتو نیست از بزرگتر
مکو با زن زوجه اگر شرط از برای زوج باشد باین معنی که التوازی باشد ۲
از زوج بتو زائد بود عدد معین پس عزل بمعنای ریختن منی بر
قبح نیست بهر وجه منقطع جاتو است یا نه جماع بد جاتو است ولو زوجه
از ندهد پس با عیو از زوج هرگاه منقطع حامله شد و لدا برای
یک جماع و لدا برای زوج است از جهت اینکه میشود منقطع و منقطع
شده باشد بدون التفات زوج پس در متعه طلاق و لعان و خطا و
و ایلا و هیئت یا نه جماع طلاق و لعان در نکاح منقطع نیست حتی لعان و قد
بنام او است و ایلا و بیضا حکام خاصه آن بنا بر اقوی در نکاح منقطع هرگاه زن
در وقت طهارت و قول است پس در نکاح منقطع زوج از زوجه ۲
و زوجه از زوج ارث میبرد و یا نه و شرط ارث بودن در عقد جاتو است و آنکه
جماع اینست که در نکاح منقطع زوج از زوجه و زوجه از زوج ارث میبرد و شرط
شرط کردن ارث از برای هر یک از زوج و زوجه در عقیدای برای یکدیگر است
اشکال است پس در نکاح منقطع زن باید عیو میکند و یا نه جماع هرگاه زوج
دخول کرده باشد بهر وجه و منقطع گذشت یا اینکه بخشد با و منقطع باید عیو
بکند اگر یا نه نباشد پس عدد متعه چه حد است زوج در وقت عیو اگر
حافظ میشود اقوالی است احوط آنها غالباً اینست که در عیو است و بعضی

کفر اندیش

در عیو بر مجوزه فسخ نکاح

گفته اند باین حدیث و اگر جاف می شود و در عیو منقطع بوده باشد عیو از جهت عیو
و اعتیاد که پیش از عیو می باشد است نیز و مقتضای این احتیاط اینست که هرگاه ابتدا عیو
از اول مرد زنی باشد سابقه کند شب متاخره و از ایام بر آنها پس در نکاح منقطع
عدد وفات است یا نه جماع منقطع هرگاه او از او باشد چه زوج دخول کرده باشد یا
یا نه باید چهار ماه و روزی عیو بکند و بعد از وفات زوج اگر حامله نباشد و الا
عدد اش را بچهار ماه است از عدد مذکور و وضع **فصل در عیو**
که موجب ندادن برای فسخ در نکاح و آنها یا در مرد یا زن است
عیو یکی را که اگر مرد باشد زن میتواند فسخ نکاح کند میان فرامید جماعت
عیو آنکه اگر مرد باشد زن میتواند فسخ نکاح کند از آنهاست جنون که ظاهر
هرگاه زوج بعد از عقد نکاح ریوانه شد بخوبی که اوقات غایب از او باشد چه متر باشد
یا دور و داشت باشد پیش از طی باشد یا بعد از آن زوج حق فسخ نکاح کند
و همینان میتواند فسخ نکاح کند هرگاه جنون عارض مرد شود پیش از عقد یا بعد از
آن و غرض شود و وقوع عقد نکاح حیض پس هرگاه جنون زوج بعد از عقد باشد
که اوقات غایب از او فسخ نکاح در حق فسخ دارد یا نه جماع این مسئله است
حکم مواز فسخ نکاح از برای زن بعنوان زوج در نکاح منقطع هم جاریست یا نه
نکاح و طلاق است جماعت و برینت جو میان حکم در نکاح منقطع هم و از آنهاست ضیوع
یعنی کشیدن حصین و لو بوقت است باشد با وجود این و طی بکند پس خصی

در عیوب مجوز فسخ نکاح

بودن زوج از چه وقت باید باشد که موجب جواز فسخ شود و حق موجب
جواز فسخ میشود که پیش از عقد خصه باشد و حال خود را مخفی کرده باشد و در احوال
اگر بعد از عقد خصه شده باشد و پیش از دخول فسخ جائز نیست و از آنجا است
غنی و آن مرفعی است که عاجز باشد بان زوج از طوطی از جهت خشن شدن آن عضو
مخصوص من عین شهوت نداشته باشد یا مریض است از بواسیر و مثل
استخوان و فالج و حکم منفرع بر تعیین این مطلب نیست و مجرد عدم قدرت بر نزدیکی
از جهت یک از اینها موجب جواز فسخ میشود خواه حقیقه عین و خواه
باشد یا در وقت مس شرط عین که موجب جواز فسخ میشود نکاح است از جهت
زن اینست که زوج عاجز باشد از طوطی زنی و لو شیبه باشد و قبل باشد یا در وقت
یا در وقت بله اقرب نه طبعی تمام از بواسیر است عین چه وقت موجب جواز فسخ
میشود و قتی که ظاهر شود ثبوت آن از پیش از عقد یا عارض شود بعد از عقد
پیش از طوطی و اما اگر عارض شود بعد از طوطی زوج بصورت عقد نه قبل از آن
باعث حیار نمیشود زیرا بر وجه و از آنجا است جت یعنی بویده بود و ذکر هرگاه
ما فی نامه باشد از آن مقدار که قادر باشد بان بواسیر و لو قدره شش و ربع
باشد بر عقد نکاح و زوج یا خور نباشد مس هرگاه زوج مجزوم یا مجزوم
یا نابینا یا لنگ یا زنا کار باشد زوج حق فسخ نکاح را دارد و یا در حق فسخ نکاح
بجذام و بواسیر و زوج خلاص است و اقرب عدم جواز فسخ است و عدم جواز

در کتب معتبره

در عیوب مجوز فسخ نکاح

در کتب معتبره و لکن زن نا و اختراست مس عیوبی و اگر در زن باشد زوج حق فسخ
دارد و بیان فواید صحیح چند عیب اند که هرگاه در زن باشد زوج حق فسخ نکاح را
دارد از آنجا است در بواسیر چه مستر باشد چه ادراری و از آنجا است جذام و بواسیر
و از آنجا است عقل و قوت ظاهر از بعضی اجزاء از بعضی اهل اعتراض است که معر و لفظ
یکه است و در هر بیت اکتفا نبودن کوشش یا استخوانی و این یکم مرد باشد یا زن
انها همه زوج زن که موجب تعدی یا تعدی تمام باشد یا منع از بستن شدن زن
و از آنجا است اختلا و گذشت ذکر عیای آن و از آنجا است زینت کبری بلکه اینکه
واضح و از آنجا است نابینایی برفق بینایی تمام و لو هر دو چشم بار باشد و از آنجا است
دقیق بعبای چه یک مدعیان که مس عیوب زن چه وقت باید حارث شود
که موجب جواز فسخ عیوب یک حارث میشود و در زن پیش از عقد و
از بواسیر جواز فسخ مذکور است که محل بیامند بعد از عقد و لو پیش از دخول نباشد
و شرط است در جواز فسخ یا خور نبودن زوج بان عیوب و وقت عقد مس
جواز فسخ نکاح بواسیر و زوج و زوج عیوبیت یا در حق فسخ از آن ثبوت
است بر فور عیوب بعد از علم ببیب و بعد و از آنجا است حکم مسئله را دانسته باشد
و لو از روی قصد یا بیعتی که هر وقت حکم مسئله را فهمید و لو مذکور بعد از
عقد و پیدا شدن عیب باشد انوقت هم حق فسخ دارد و در حکم جاهل بقوت
فسخ و وجه است ج مس هرگاه اختلا و کبر و در وقت فسخ و زوج مستر باشد

در قسم است

و ان عیب عیب ظاهری نباشد که حقیقتاً امر بدیدن معلوم شود حکم چیست
 ج مدعی عیب باید اقامه بینه کند و اگر بینه نباشد حکم قسم و بیعت در همه
 اگر ادعا کند خواه وجه معنی گفته اند بدین اوست و بگوید در وجه اینکه حق است
 که غیر از وجه کسی بران مطلع نباشد و از برای منع این علت بحال است
فصل در قسم است منع قات و یکون بین بدانکه واجب
 بر شوهر مضاجعه و خوابیدن پیش زن است از هر چهار شب یک شب و در یک شب
 یک خواب و یا او است هر جا که خواهد بخوابد و از برای زن و زن است در شب از چهار
 شب و هم چنین تا زمان تمام شوند چهار تا که در این صورت شب بر او واجب است
 مرد نماید پس در حکم مذکور قبایل مردان است یا نه ج در شصت حکم مذکور
 فوق بیان مردان را در غلام و خصه و عتبان و غیر ایشان از جهت نیست از جهت
 اینکه غیر من از مضاجعه استی گرفتن است نه مضاجعه پس زن تا شصت روز
 که طاعت مردش نیکند حق مضاجعه ندارد نه یا نه ج از برای زن تا شصت
 حق مضاجعه نیست تا رجوع با طاعت مردش کند پس حق مضاجعه بر شوهر
 مافوق است یا نه ج با ما خوف مرد حق مضاجعه ماضی میشود پس مضاجعه
 در چه جزئی از زن نه شب و روز واجب است ج مضاجعه در شب و روز
 و بعد از این تحصیل معاش درمان میشود پس کسیکه علش در شب است
 مثل یا سبب آنان وقت مضاجعه اش چه وقت است ج در روز است مگر

بگویند

در قسم است

دیگران پس حق مضاجعه برای زوجه صغیره و مجنونه ثابت است یا نه ج
 ثابت نیست از برای صغیره و طلقاً و از برای مجنونه مطهره که زوجه خوفیه است از او
 داشته باشد پس کسیکه زنی با لای زنی گرفت حکم چیست در خصوص مضاجعه ج
 اگر زن دیگر گرفت است یک است بعد از دخول بر او تا هفت شب باید پیش او باشد
 مستر و بعد از هفت شب تقسیم کند اگر شب است تا سه شب پس زن حق دارد
 که مقدار آن حق مضاجعه خود را بخواهد و این مضاجعه یا نه ج حق ندارد مگر بخواهد
 بودن شوهر زیرا که قسمت مضاجعه مشارک بین زوج و زوجه پس از برای
 زوج جائز است دیدن کند زوجه را در نوبه شوهر و پیش یا نه ج جائز نیست
 اگر محض دیدن باشد اما بعنوان عبادت جائز است پس مضاجعه واجب
 یعنی چه ج مضاجعه عبارتست از خوابیدن شخص نزد زن و نزدیکی او
 بقدر عادی و قرار دادن زنی خود بر او یا او بر تمام شب یا بیشتر از این
 ملحق بودن و دیدن شرط نیست چنانکه در واقع واجب نیست زیرا که در آن
 از آن در هر چهار راه یکریه است پس حقیقتاً نشوز را که سقط حق مضاجعه
 بیان فرموده اند ج نشوز چهار قسم است از بیرون رفتن زن از طاعت شوهر یا نه ج
 که قول کند هر وقت که مشغول بود واجب کرده نسبت به شوهر پس از افراد نشوز
 چیزی بیان فرموده اند ج نشوز حاصل میشود بر نشت کردن زن صورت خود را
 مقابل شوهر رستی کردن در جا او بران حاجی از خوابش که بر او و بران آنها

در حق مضاجع است

از بر او ای و واجبات بر وزن و انفا حوائج هستند که متعلق اند باستماع
نه هر حاجتی از بر او بر وزن واجبات و هر چه حاصل میشود بتغایر ادب و
یا تعالی مثل اینکه یا شود بر وزن و خوشنوعی زنند در صورتیکه اصل عادتش
چنان باشد **مس** یا شود بر وجه تکلیف زوج چیست **ج** تکلیف زوج آنست که
زوج را معطر کند و اگر اینکار نکند یا بنویسد از او کسر فائده نکند
خواهیدن شود و ثبت کند بنوع بعد از آن یک طرف بود و یا حاصل خواهد بود و یا اگر
فروش نکند خواهد بود اگر اینها هم فائده نکند و فائده زنند از او را باندازد که حاصل
باشد بر وجه او یا باندازد از فائده بیشتر **مس** نشو و نصیب بر وجه عمل میباشد
مثل زن یا نه **ج** نشو و نصیب بر وجه هم محقق میشود بر وجه حقوق که زنند
بود از بر او ای زن از مضایحه و موافقه و نفقه **مس** حکم در صورت نشو
شود چیست **ج** حکم اینست که زوج مطالبه حقوق خود کند از شوهر یا باند
و قایم حقوق با مطالبه بجا آید و اگر نکند و حاکم تغیر نمیکند شوهر را چیزی بگوید
مصلحت میدانند **مس** شقاق یعنی چیست **ج** شقاق عبارت از توت و بلب
از ترویج و زوجه حقوق دیگر و او فسخ نشو و نصیب و یا اینکه هر یک از
میل دیگر رفتار کند و یا هم نشاند **مس** در صورت شقاق بین زوج و زن
حکم چیست **ج** حکم اینست که حاکم شرعی در نظر حکم معاین کند یک از اهل زوج و
از اهل زوج یا از غیر ایشان قایم زوج و زوجه را صلاح دهند و هر یک

مفتوح شد

در احکام اولیاست

مستوفی شد بدو اصلاح فیها والا پس طلاق دادن و وجه جاتویت مکر و از نزع
فصل در مستحب حال ولادت است نسبت به مولود
بدانکه مستحب است غسل دادن طفلی که متولد میشود وقت ولادت و از آن گفتن
در کوش راست او و قائمه در کوش چپ او و پیش از بیرون نافرانش و قننا و
بتوبه حسین و آب غوات و مراد بان یا نفیست معروف یا هر یا خوش گواریت و یو
بیب مخلوط کردنش بجز یا اصل تا خوشگوار شود و مستحب است نام نهادن طفل
اگر مذکر باشد به محمد یا حسن و هفتم تغییران بعد از نوزدهم عیبه متاخر است
یعنی بین اسماء از برای مولود کدام است حج بهترین اسماء و اسمی است که دلالت
بر بندگی کردن خدا کند مثل عبدالله و عبدالرحمن و عبدالرحیم و غیر آنها و افضل
اسماء اسم محمد و علی و اسماء و یحیی و ان و اند اند علیهم السلام زیرا که در حدیث است
که حضرت پیغمبر فرمود کسی که چهار ولد داشته باشد و هیچ کدام را با اسم من نام
نبردند با خدا باشد بر من جفا کرده است و از آن حضرت منقول است اینکه نیست
در زمین خانه که در آن محمد نامی باشد مگر اینکه تقدیر میشود آن خانه در هر وقت
مس لعن قرار دادن از برای مولود جاتو است یا نزع جاتو است پس
نام گذاشتن مولود بچه نامی مکر و است حج مکر و است نام گذاشتن مولود
بحکم و حکیم و خالد و حارث و ضار و راعی و غیر اینها و در احکام ولادت
بدانکه از برای ولادت احکامی چند از آنهاست عقیقه و تراشیدن سر مولود

در احکام اولاد است

وختن کردن و سوراخ کردن گوش راست او و پیران و گوش چپ او را با کلاه
 ان **مس** ادا ب مذکور هر چه وقت باید جدا و زده شود **بج** و در هفتم ولو
 در چنانچه از روز **مس** از یک سر تراشیدن و عقیده را بیان فرمائید **ج**
 اول باید سر طفل تراشیده شود و تصدیق شود برقرار بودن موهای آن
 از طلا یا نقره بعد از آن عقیده **بج** شود **مس** تراشیدن بعضی و تراشیدن
 بعضی دیگران مکرر است یا نه **بج** قنر عام یعنی گذاشتن مقدار بر آن موها **مس**
 و تراشیدن بعضی دیگر و بعضی دیگر فرموده اند قنر عام عبارت از تراشیدن
 سر و کمر و میان گذاشتن در وسط سر که عجبها ازا کمال میگویند **مس**
 ختان واجب است یا مستحب **ج** پیش از بلوغ طفل مستحب است نسبت بولته
 و بعد از بلوغ بر خود شخص واجب است اگر و نه ترك کرده باشد **مس**
 خفض زنا مستحب است یا نه **ج** بلی مستحب است و لو با نفی شده باشند
 عقیده از حیوانی باید باشد **ج** از جنس کوسفند یا کاه یا شتر مرغ یا نه
مس شروط عقیده را بیان فرمائید **ج** هر چه در انجمن شرط است و عقیده
 مستحب است انصاف بودن حیوان از عیوب و قوی بودن و سن معین اگر
 هوشی بجز نیست در عقیده **مس** سن معین را بیان فرمائید **ج** کوسفند
 اگر پیش باشد هفت ماهه داخل در ماه هشتم و اگر بزرگتر باشد یکساله داخل
 در سال دوم بجز بزرگ و احوط در اول یکساله داخل در سال دوم است و در

فضل از من

در احکام اولاد است

افضل از شقی بجهاله داخل در سال ششم است **مس** در عقیده چه چیز مستحب است
ج مستحب است مساوی بودن حیوان عقیده یا مولود در مذکور و عقیده بودن حیوان
 و عاقل و در راست و در وقت پنج حیوان **مس** مساوی و اگر در راست بیان فرمائید
ج مستحب است و فیکه **بج** عقیده میکند بگوید یا قوه یا بی بری یا شتر کون
 یا بی و حیث و حی یا بی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما اتنا
 من النیر کبریا و صاوی و شکی و تحوی و عاکی **بج** رب العالمین
 لا شریک لک و یدلک اذیت و ان ائین المسلمین اللهم فیک و لا شریک لک
 و الله اکبر اللهم صلی علی محمد و آل محمد و تقبل من فلان ابن فلان
 و خلی ان اسم مولود را بگوید و در وقت پنج بگوید بسم الله و عاکی
 اللهم فیکه عقیده من فلان و اسم مولود را بگوید **ج** یا یا یا یا یا یا
 یدیه و عظمه یا عظمه اللهم اجعله و قائل **بج** لا اله الا الله محمد صلی الله علیه و آله
مس تصدیق قیمت عقیده کفایت اذن میکند یا نه **ج** کفایت میکند و در
 عقیده راست نیاید که در این صورت هم باید انظار راست آمدن ازا یکشود
 در حدیث است که عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام که اینک خواهم حیوان
 برای عقیده و یا قیم یا قیمت ازا بفقره صدقه دارن چه طور است حضرت
 در جواب فرمودند دارن قیمت بفرکه چیزی نیست بفرستیکه خدا در دست دارد
 غذا دارن و خون ریختن و **مس** عقیده چنانچه باید قیمت شود **ج** مستحب

در احکام اولاد است

در آن زن با پایی از او ایضا بله طفل و اگر قابله را باشد داده شود با در طفل
مس هرگاه طفل بالغ شد و عقیقه بر او ای و نکود باشد حکم چیست **ج** مستحب است
 که خود عقیقه خودش را بکند **مس** خوردن چیزی از عقیقه عی و اوست **ج**
 مگر و هست که پدر و مادر طفل و هر که مال ایشان است و لغو با بله طفل باشد
 از گوشت عقیقه بخورند **مس** گوشت عقیقه را چه عی باید بخطر طفل کند
ج مگر و است شکستن استخوانهای عقیقه بکند یا بداند استخوان از آن مر و وصل جدا
 کنند **مس** مستحب است در عقیقه در ایوان فی ما بین **ج** مستحب است اینکه گوشت
 شوند برای خوردن از عقیقه مؤمین و اقلان در نقر است و مستحب است **ج**
 آن باب و غایت اگر کالنها بر روی زیاد کنند عیبه ندارد **و از احکام اولاد**
شیر دادن ولد بدانکه واجب است بر مادر بر او شیر دادن و اگر
 که شیر اول و زاید است نسبت به طفل و مادران بعضی گفته اند شیر مادر است تا سه
 بعد از ولادت و بعضی بعد از یک ماه و اندر شب اول او در شیریدن بعد از نماز و اول
 بعد از است بدقی که اگر آنرا ندهد خوف هلاکت طفل باشد **مس** بعد از دادن
 لبنه بطفل بر ما در واجب است که شیر بولد بدهد تا نایان **ج** و لبنه نیست بلکه
 حق دارد که اجرت بیک و حق از لبنه او بپذیرد اگر خود ولد مالی نداشته باشد و اگر
 از مال خود طفل بپذیرد **مس** مستحب است که مادر طفل را شیر دهد تا پنج **ج**
 یا مستحب است از برای مادر که شیر بدهد بطفل مدتی که معتبر است در رضاع و آن

در سال اول

در احکام اولاد است

در سال کامل است **مس** از آن نیم الرضا **ج** طفلان بدست و نگاه است و گفته
 بکنان جانوریت **مس** جانور است مادر از دو سال بدستی طفل را شیر دهد یا
ج نه جانور است هرگاه تولد آن مضر باشد و بدون ضرر احوط اینست که از نگاه
 یاد و ماه و زیاد از **مس** شیر بدهد **مس** هرگاه مادر زیاد تر از یک سال اجرت
 شیر دادن از پدر بخواسته باشد حکم چیست **ج** پدر طفل حق دارد که طفل را شیر دهد
 بیک و بدیگری بدهد که راجحی بکند و بدو **و از احکام اولاد است**
حضانة یعنی تعین و تربیت و هر چه متعلق بابت از بطال محظوظ است
 از خوا بانیدن و مردان شدن از خوا و مرد سر به کشیدن به چشمهای او و روغن کشیدن
 و تنقیف بدن او و شستن کهنه و لباس او و غسل آنها جدا **مس** مادر بر او اولاد
 بنگاه داری ولد در مدته رضاع که یک سال و لو طفل مذکر باشد هرگاه مادر از او و ولد
 و عاقل باشد **مس** بعد از تمام شدن مدت رضاع کدام یک از پدر و مادر
 سزاوارتر تواند بنگاه داری طفل **ج** اگر طفل رختی باشد مادر سزاوارتر است با و اما
 هفت سال و بعد از آن باید پدر است و بعضی گفته اند تا نه سال و بعضی گفته اند تا پیش
 از شوهر کردن او و اگر طفل **مس** باشد سزاوارتر بنگاه داری و پدر است بعد از
 بودنش از شیر و لبنه و شیر و لبنه بالغ شود **مس** هرگاه پدر و مادر طفل را نباشد
 نگاه داری او یا **ج** در این صورت نگاه داری طفل باید پدر است که جد پدر
 باشد **مس** هرگاه جد پدر بر او نباشد نگاه داری طفل با **ج** با نوزاد و نوزین

در نفقات است

استجاب نسبت به خویش و امرش **مس** اتفاق ابوین بر اولاد و اولاد بر ابوین
 چه وقت واجب است **ج** وقتی که ابوین یا اولاد فقیر باشند و عاجز باشند از کسب
مس هرگاه خویش شخص فاسق یا کافر باشد یا فقی و عجز او از کسب نفقه طلب
 یا نه **ج** بله اولاد از ابوین و ابوین از اولاد نفقه طلب دارند با فقر و عجز از کسب
 ولو فاسق باشند و مشهور و عجب است با کفر نیز بله اگر ملوک باشند نفقه
 ایشان بر مالک است **مس** بر منفق چه وقت اتفاق واجب است **ج** وقتی
 اتفاق بر منفق واجب است که مال او زیاده داشته باشد و قوت خود و در
 در فقر اتفاق در شبان که اگر این قدر زیادتی نداشته باشد اتفاق بر او واجب
 نیست **مس** حد اتفاق بر خویشان را بیان فرمائید **ج** واجب از اتفاق بر خویش
 قدر کفایت منفق علیه است از طعام و کوه و مسکن و رفاه و مکان اتفاق
مس تزویج خویش یا حاجت بان هم مثل سایر نفقات واجب است یا نه
ج تزویج واجب نیست نه اولاد بر پدر و نه پدر بر اولاد و نه صورت شقه
 حاجت مثل احتیاج مریض بدوله اشکالی است **مس** زوج هرگاه نفقه زن
 در وقتان ندارد حکم چیست **ج** قضاء او واجب است بر او **مس** قضاء نفقه
 اقارب هم واجب است یا نه **ج** واجب نیست بلی اگر چه که شرعی از آن داخل
 در حق مکرهات بدمنه منفق اداء آن بر او واجب می شود **مس** هرگاه پدر
 را شو باشد باین اتفاق بر پدر و مادر کدام مقدم است **ج** هرگاه تمسک

بزرگواران

در نفقات است

باین ایشان بخوبی که مانع شوند ممکن باشد چنین میکند و الا فقیر و عجز از کسب
 بقدر محتمل است **مس** احکام و وجوب نفقه را بسبب ملکیت بیان فرمائید **ج** واجب
 اتفاق بر ماول و مملوک و حیوانی که ملک شخص باشد بعلف و آب دادن و در وقت
 محتاج شود و مکاری که لا یتوججان باشد **مس** هرگاه غلام یا کنیز کسی داشته
 باشد حکم چیست **ج** در این صورت جائز است از برای مولی که خرج مملوک را از کسب
 توان بپردازد اگر کسب کفایت خویش را نکند و تمام کند عصاره و شراب و مال خود
مس حد اتفاق را بر غلام و کنیز بیان فرمائید **ج** در این باب بیع میشود
 بعاثه مالک امثال همان مولی از اهل ملکش بجهت شرف و رفاه و عمارت و غیره
مس هرگاه مالک اتفاق بر مملوک خود نکند حکم چیست **ج** حاکم شرع چه میکند
 بر اتفاق یا بیع با مملوک نه بدو و الا مجبور میشود بر هر یک که مملوک است **مس** هرگاه
 مالک اتفاق نکند بر حیوانی که ملک او است حکم چیست **ج** چه میشود بر اتفاق
 مکر آنکه آنکه آنکه حیوان بچریدن **مس** هرگاه مالک حیوان بعد از بیع بر اتفاق
 با اتفاق بوان نکند حکم چیست **ج** در این صورت چه میشود بر اتفاق یا بیع نه
 یا هر وقت حیوان با بیع آن که حیوانی است که مقصود از آن بیع است و لا جبر
 میشود بر اتفاق یا بیع نه **مس** هرگاه حیوان ماول و مملوک و لا جبر
 باشد حکم چیست **ج** باید مالک حیوان با منازعه کفایت و لذت و شیرینی و لذت
 و تمام آن مملوک و مکر هرگاه آن ولد را بخی می کند یا بخری **مس** اتفاق

در طلاق است

بر مملوک غیر صاحب روح از نباتات مثل زراعت و صنعت مثل اب و آب و اینها واجب است یا نه رجوع در جواب اتفاق بر مملوک غیر صاحب روح از نباتات اختلاف شده علامه اعلا در مقامه در کتابش بر مملوک و آب و حیوانات و در کتاب قواعد قطع نکرده است بعد از وجوب نفس اتفاق بر مملوک اگر جمادات باشند مثل خانه و مانند تغییر آن واجب است یا نه رجوع واجب نیست لیکن تنگ تغییر مکرر و مکرر و گاه بودی بخلاف شدت آن شود و در حق العالم

کتاب الطلاق

در جواب عدلی نفس طلاق باین را بیان فرمایند رجوع طلاق باین عبارت است از طلاق و یک صحیح نیست از برای طلاق و هندی رجوع بر وجهی و عقد نکاح علم باینکه مثل طلاق زن یا نس و صغیره و غیره مدخولها یا از جهت شتم و انکار رجوع و بر عده ما را یک روز رجوع بقدره به چیزیکه بود رجوع را و برای یک طلاق در حد رجوع حق رجوع ندارد ابتدا و بعد از رجوع رجوع در زن و رجوع حق رجوع بر وجهی است و هم چنین زن آزاد که مکرر طلاق داده شود که بعد از طلاق اول و دوم عقد کرده باشد رجوع زوجه را یا رجوع کرده باشد با رجوع سیم حرام میشود که نتواند رجوع رجوع یا عقد بکند مگر بعد از محلل اگر خواست او را بیکه عقد بدید نفس طلاق رجوع را بیان فرمایند رجوع طلاق رجوع عبارت است از طلاق و یک صحیح است بان طلاق رجوع بر وجهی مطلقه و انا و

کتاب الطلاق

میتواند

در طلاق است

و می تواند که رجوع نکند نفس طلاق عدلی را بیان فرمایند رجوع طلاق عدلی عبارت است از رجوع طلاق که بعد از اول و دوم رجوع رجوع بکند و واقع نماید بر رجوع یا بر هر یک از این مکرر طلاق طلاق عدلی بعضی فرموده اند لیکن ظاهر اینست که عدلی همان در طلاق است و اگر بعد از عدلی بگویند مباح است رجوع حال آنکه سیم حرام میشود و رجوع بر وجهی و در رجوع مملوک که در طلاق دوم حوت ثابت است تا وقتی که محلل واقع شود نفس محلل چیست رجوع محلل عبارت است از اینکه طلاق سیم غیر رجوع طلاق شخص دیگری که بالغ باشد و رجوع بعد از دوم بیکه در وقت اول عمل بیاورد او که در این صورت رجوع دوم هرگاه اول طلاق و بعد از آن رجوع میشود که رجوع اول او را بعد از گذشتن عده اش اگر صاحب عده باشد رجوع نمائید بعد از دوام یا انقطاع نفس طلاق عدلی بچند باید بود که زن حرم مؤید ج اگر بپوشد و بپوشد در مرتبه پنجم رجوع حرام مؤید میشود اگر چه باشد شتر است که رجوع رجوع در طلاق اول و دوم رجوع و پنجم و هفتم و هشتم در عده باشد و طبعی میکند پس اگر در مدت مزبور بعد از گذشتن عده رجوع بکند جدید کند و طبعی کند در سیم و ششم مؤید متحقق میشود و محتاج محلل است و لیکن چون رجوع در عده نکرده فرموده ای حاصل نمیشود اگر چه طلاق دوم مؤید بخوبی نکرده و بیان است با رجوع بدون طبعی در اثنای عده اگر چه بعد طلاق مؤید بشرط حصول محلل بعد از رجوع طلاق حرام مؤید نمیشود رجوع رجوع مطلق

در طلاق است

مس فوق بین طلاق عدلی و غیر عدلی چیست **ج** از آنچه ذکر شد ظاهر گردید
اینکه فوق میان طلاق عدلی و غیر آن اینست که هر دو طلاق عدلی چنانچه ذکر شد
در هر یک از آنها حاصل میشود **طلاق** غیر عدلی و عدلی بعد از طلاق اول و در هر یک
طلاق رجوع باطلی معتبر است **طلاق** باقی اقسام طلاق رجوعی که رجوع به آنها باطل است
عدله و بعد از رجوع با عدم عده کافی است در احتیاج به جعل اگر چه باطلی حاصل نشود **مس**
در شرط طلاق در عده و بیان فواید **ج** شرایط در طلاق بلوغ و عقل و اختیار
و قصد پس صحیح نیست طلاق طفل و بیوانه و سکران و مجنون و بر طلاق **مس** شرط
صحیح طلاق فواید بیان **ج** شرط است در طلاق حضور و نفیها در استماع
میغیر طلاق نایب و اینکه زن در طهر غیر مواقعه باشد یعنی از حیض پاک شده باشد
و هنوز نزوح با او و طی نگذرد باشد و اینکه مائض و نساء نباشد در طهر طلاق
با حضور شوهر شریک اگر شوهر بیسوی باشد و نخواهد طلاق بگوید و کن نباشد
که آن حال زن باجنس شود یا اینکه زن ایستادن باشد صحیح است طلاق در حال حیض
و پاک بودن زن از حیض و نفاس در این صورت معتبر نیست چنانکه بعضی
فموده اند لیکن احوط در غیر صورت مسافرت شوهر در طهر و مواقعه زن
اینست که شوهر مسافر تا حیض طلاق کند تا حسب العاده انتقال بان حاصل شود
مس شروط میغیر طلاق فواید بیان **ج** در میغیر طلاق چند امر
شرط است اول شرایط در میغیر طلاق لفظ و معنی بودن مکرر طلاق **اینکه**

که بگوید و بگوید

در طلاق است

که بگوید و بگوید مفهوم مقصود در طلاق او کفایت می دهد اینکه معاق نباشد
بیشتر اینکه ممکن باشد وقوع و عدم آن مثل آمدن مسافر و سفر و مثل آن و هم چنین حلق
نباشد بوجهی که قطعا حاصل میشود مثل طایع افتاب و غروب آن **مس** هرگاه زن
طلاق دارد باعتقاد اینکه پاک است بعد معلوم شد حائض بود حکم چیست **طلاق**
مس هرگاه زن طلاق دارد باعتقاد اینکه حائض است بعد معلوم شد پاک بود
حکم چیست **ج** طلاق صحیح است **مس** هرگاه زن در من من حیض باشد و حائض
نشود و نزوح میخواهد و طلاق دهد حکم چیست **ج** باید هر سه ماه با او شوهر را
مقاربت نکند و بعد طلاق دهد از او بعد شده ماه دیگر هم عده بگیرد **مس** هرگاه
در بین عده طلاق رجوعی و وفات نود حکم چیست **ج** واجب میشود من و فواید
در صورتیکه عده طلاق زیادتر از آن باشد چنانچه در مسو او باتفاق میشود
در کتب بعد وفات اشکالی است **مس** طلاق که حاصل باشد عده اش چه قدر است
ج عده اش تا وقتی است که وضع حمل شود که هرگاه یک ساعت بعد از طلاق وضع
حمل شد عده اش گذشت است **مس** عده طلاق چه قدر است **ج** اگر زن
حائض میشود در طهر هر یک طلاقش طهر بعد از این طهر سه حیض برسد بعد از
حیض سوم عده اش میگذرد و عبارت از عده طاهره که حائض میشود است
طهرات با حساب کردن طهری که در آن طلاق داده شده از سه طهر **مس** زن آنرا
که عده طلاق ندارد بیان فواید **ج** میغیر و میغیر و غیر و میغیر و میغیر طلاق

در طلاق است

زوج جمع کند پس یکدیگر بزوج طلاق دهد و طلاق از او بیکر طلاق
و جمع شود و بزوج حق جمع پیدا میکند پس کیفیت میخیزد و از او طلاق
و جمع بیان فرماید جمع هرگاه بزوج خودش میخیزد طلاق او با او نمیشود باید بگوید
زوج حق طلاق فی طلاق طلاقه فی طلاق طلاقه و گفتن زوج حق طلاق
متها هم کافی است و اگر وکیل زوج باشد بگوید بای زوجة زوجة موکلی پس
میخیزد طلاق باطل باشد و این جمع بطل است و طلاق لفظ لازم است و باید بگوید
جمع باشد بگوید و اگر شد پس میخیزد و جمع او در عده مطلقه زوج بیان
فرماید جمع و جمع بلفظ اگر باشد بگوید و جمعک یا ان اجعک یا ان یجمعک
و اعتدال اینها با قصد جمع و کفایت میکند و جمع بلفظ و طلاق و قبیل و پس
از روی شهورت پس جمع بلفظ و جمع و عذاب فحید جاتوا رسلنا
جمع بلفظ است و جمع بلفظ یکی از الفاظ مزبوره و مثل انها در عذاب
زوج مطلقه پس در جمع فعله کافی است که خود فعل از روی قصد باشد
یا با این لازم است که بقصد جمع هم باشد جمع احوط اعتبار قصد جمع است و فعل
پس کفایت نمیکند پس با قصدان بدون قصد جمع پس در طلاق طلاق
که لازم است زوج بزوج چیزی بدهد باید باشد چیزی که بزوج باشد
باید معین و معلوم باشد و البته داشته باشد چنانچه در عده مطلقه است یا اگر
ابراهیم نماید از او هر چه بگوید و او را بگوید بای انکه طلاق کند و طلاق و طلاق

شهرت

در طلاق است

شهرت پس کیفیت میخیزد طلاق طلاق و بیان فرماید وکیل زن وکیل
مرد میگوید عن موکلی بذلت لک المبلغ المعلوم لثمنها علی و بطلانها
پس وکیل زوج بلا فاصله بگوید خلعت زوجة موکلی علی المبدول ففی طلاق
طلاقه و فی طلاق طلاقه یا اینکه وکیل مرد بگوید ففی ختاعة علی ما بذلت
ففی طلاق طلاقه و فی طلاق طلاقه پس میخیزد که خود بزوج میخیزد
بیان فرماید میخیزد و بای ناید بد و نکند وکیل پس بای خلعت زوجة
موکلی بگوید خلعت زوجة یا بگوید خلعتها چنانچه وکیل میتواند خلعتها
بگوید وکیل زن نیز در صورت عدم وکیل زوج بای موکلی بگوید لک
و بای بخلعتها که میخیزد غایب است بگوید لثمنها بصیغه خطاب باید بگوید
پس هرگاه فدیة ابراهیم مرد باشد پس در سوال بای بذلت لک
المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوج ابراهیم ذمت موکلی عن مهرها
المس فی العقد و در جواب بای علی ما بذلت بگوید علی ما ابراهیم
و علی کل حال ذمیت جواب شرط است پس هرگاه فدیة ابراهیم مرد باشد
بگوید باشد بگوید میخیزد و بای در این صورت باید بگوید و جواب مرد
جمع نماید باین نحو که وکیل زن بگوید عن موکلی بذلت لک
المبلغ المعلوم و ابراهیم ذمت عن مهرها المس فی العقد لثمنها علیها
و بطلانها پس بلا فاصله وکیل مرد بگوید ففی ختاعة ختاعة

در خطاهای است

قبل از تکلیف **مس** هرگاه مظهر پیش از کفاره دارد و عزم بر طهر کرده و لیکن
و طهر نکند حکم چیست **ج** احوط لزوم کفاره است **مس** هرگاه مظهر
نسباً ناو طهر کرده حکم چیست **ج** چیزی بر او نیست **مس** مظهری که از روی
جهل بمشاه پیش از کفاره دارد و طهر کرده حکم چیست **ج** بعضی قائل اند که جایز
بمشاه بعد از نیت و کفاره و طهر باید بدهد لیکن این قول حمل بر اشتباه است بلکه
اگر چه جاهل ظاهر است از ناسی **مس** هرگاه پیش از دادن کفاره خطا در
مرتبه و طهر کرده حکم چیست **ج** احوط بلکه اگر باینکه بتکلیف و طهر قبل از کفاره
کفاره مکرر میشود پس اگر در طهر حاصل شود بلکه کفاره لازم است و کفاره
بجهت دو طهر یکی بجهت طهارت و دیگری بجهت دفعه و طهر کرد چهار کفاره باید بقصد
بکفاره بجهت و طهر و یکی بجهت طهارت و دفعه چنان پس مادامیکه کفاره طهارت
ندارد بتعدد و طهر کفاره متعدد میشود و لیکن کفاره طهارت مکرر نمیشود و بتکلیف
و طهر **مس** هرگاه میغیر طهارت مکرر کرد کفاره طهارت مکرر نمیشود یا نه
ج بلی بکفر کردن میغیر طهارت مکرر نمیشود بنا بر اقوی با عدم قصد طهر
و کفاره و بنا بر احوط با قصد تا کید **مس** هرگاه زوج خلع عیض را بعد از طهارت
طلاق داد با کفاره بزمه او هست بعد از رجوع یا عقد کردن زن بعد
جدید یا نه **ج** زوج هرگاه بعد از طهارت طلاق داد بطلاق رجوع یا بائن و نه
کذاشت و بعد جدید زوج با بائن رجوع خود در امری کفاره بر او نیست لیکن

و کذا در رجوع

در ایالات است

هرگاه مکه طلاق رجوع کرد باید کفاره بدهد مثل سوخت پیش از طلاق
خطا بر بیعت فارسی واقع میشود یا نه **ج** کسیکه طهارت کند نفاسی که توجه فحش
عربی را نکند یا شراطش احتیاطاً از روی نیت کفاره بدهد **کتاب**
الایالات بداند که ایالات عیاض است از قسم خوردن زوج بر نیت و طهر و طهر
و نیت قبل بجز اینکه دخول کرده باشد با و هیشاه یا مطلقاً بدون قصد
بر مانی یا تولد آن زیادتر از چهار ماه بقصد فرار رساندن بر وجه **مس**
ایالات نسبت به زوج منقطعاً واقع میشود یا نه **ج** حکم از شهادت آنکه هرگاه
قسم خورد که زوج منقطع را و طهر نکند ایالات محسوب نمیشود و احکام طهارت
ایالات را ندارد بلکه قسمی است مثل باقی قسمها **مس** هرگاه قسم خورد بر نیت
و طهر و بعد در مدت کمی از چهار ماه حکم احکام ایالات را دارد یا نه **ج** احکام
ایالات را ندارد بلکه حکم سایر قسمها است **مس** ایالات بقسم بر اسم خدا
جلی شانه تنها معتقد میشود یا قسم بر هر اسم حق **ج** ایالات معتقد نمیشود بکن اسم حق
خداوند جل شانه یا با اسم غالب او مثل هر قسمی **مس** در انعقاد ایالات شرط آن
عربی بودن میغیر یا نه **ج** شرط نیت بلکه بهر لفظ معتقد میشود و با باشد
یا غیر عربی **مس** تعبیر از حلو و علییه چه بخوبی باید باشد در ایالات **ج** بلفظ
مخرج باشد مثل داخل کردن فوج در فوج یا غایت شدن شفه و تعبیر بلفظ
جماع و طهر یا امرای ایالات هم صحیح است بنا بر وجه **مس** در میغیر ایالات

کتاب

در ایلاء است

چه شرط است **ج** شرط است طلاق بودن آن از تعلیق بر شرط و صفت بنا شود
که هرگاه در صیغه ایلاء شرط کرد آمدن فلان مسافر یا طلوع یا غروب افتاب بر آن عقد
نیست **مس** در ایلاء کتبه چه شرط است **ج** شرط است کتبه در ایلاء کتبه
کمال باو و عقل و اختیار و قصد معای صغیرین واقع میشود ایلاء در حق مجنون
و مکره و ساقی و غایت و مثل ایشان **مس** بعد از تمام شدن عقد ایلاء حکم چیست
بر زوج چیست **ج** حکم اینست که با متناع زوج از طلاق رجوع کند زوج هرگاه شرعی
الوقت حکم محلت میدهد و مدت چهار ماه صحت رجوع اگر ایلاء بر غیر
و بعد از گذشتن مدت جی میکند زوج را بر رجوع یعنی طلاق در قبیل زوج و طلاق
غایب شدن حشفه و لو بدون انزال باشد با قدرت بر طلاق یا اظهار عزم
در اول اوقات امکان با عجز از طلاق دادن زوج **مس** هرگاه زوج
نه رجوع کند و نه طلاق دهد بعد از گذشتن چهار ماه حکم چیست **ج** حکم
تنک گرفته میشود بر او و بایب آب و غذا و لو عجز کرد نشانی که از اظهار رجوع
کند **مس** هرگاه زوج ایلاء کرد در مدت معینی بیشتر از چهار ماه و رفع الوقت
کرد نه رجوع کرد و نه طلاق داد تا تمام مدت گذشت حکم چیست **ج** در اینصورت
چیزی بر زوج نیست و بدون مدت کفار میشود و طلاق کند اگر چه کناه کار است
مس ایلاء او از خصم و کسی که ذکر بریده باشد بعد از ایلاء و طلاق حاصل میشود
یا نه **ج** بلیه واقع میشود بنا بر وجهی **مس** رجوع خصم و ذکر بریده بعد از

ایلاء باطل است

در لعان است

ایلاء چه حاصل میشود **ج** بنا بر حصول ایلاء از ایشان حاصل میشود رجوع ایشان غیر
بر طلاق با اعتدال از غیر **مس** کسیکه ایلاء کرده باشد و طلاق کند حکم چیست
ج باید کفار بدهد نسب و طایفه در مدت توابع که حکم شرعی معینش کرده
و حق کرده باشد یا پیش از آن اگر مدت مضروب از حاکمان عین مانع باشد از ایلاء
زبان ایلاء یا بعد از گذشتن مدت مضروب از حاکم از جهت شکستن قسم در هرگاه
صوره کتبی **مس** هرگاه زوج ایلاء کند در بین مدت ایلاء زوج را
طلاق داد طلاق بائن حکم چیست **ج** طلاق بائن حکم خاص ایلاء بر طلاق
انجست باینکه رفاق زوج از زوجیت و لو در این عده همان زوج را بخصم
بر خلاف خود در زور **مس** بگویند کردن صیغه ایلاء کفار مکر میشود و آنرا
ج مکر میشود کفار و بتکرار چنانچه قصدش تاکید باشد یا فاسد بنا
بر فواید مکر با تعاتر زمان ایلاء مثل اینکه بگوید والله لا اوطل
ستتر از شهر یا ذاتقضت فوالله لا اوطل **مس** کتاب مستتر کتاب
اللعان بدانکه لعان عبارت است از مباہله که میان زوج و زوجه
اتفاق میافتد **مس** سبب لعان را بیان فرمائید **ج** لعان دو سبب
دارد اول نسبت دادن زنا بر زوجه خصم در قبل یا بعد از آغاه مشاهده آن
و ساله بودن زوجه از گری و گنگی **مس** هرگاه یکی از شرط مذکور را
نباشد مثل آنکه نسبت زنا دهد بدون آغاه مشاهده یا آنکه زوجه گویا آنکه

کتاب اللعان

در لعانست

حکم چیست **ج** بر این صورت است که چون احدی بگوید در لعان مگو که گاه و آن محسنه
بناشد که آنکه تفریب میشود و اگر نه چه که یا کند باشد پس هیچ بدون لعان و عام
نمیبرد میشود و در بیعت این حکم در نفی و ایل است **مس** غیر از شرط مذکور
و بگوید شرط است در بیعت لعان **ج** شرط است گذشتن از شرط گذشتن بیعت
باشد بعد از آنکه بگوید یا شای و یا خابت میشود که گاه شاهد یا شاهد بخوبی
مذکور میشود بیعت لعان از جهت شرط و طبع بودن در این شرط بفرموده میشود
مس زن محسنه **ج** نفی محسنه یعنی نفی که عقیقه باشد و اقدام بوقوع
حرام نکند **مس** گاه ثبت از قاضی و در حق که مشهور باشد بونا کرد و حکم
چیز **ج** در این صورت مدعی و لعانی نیست بلکه کسی که ثبت داده تعریف میشود
بنظر حاکم **مس** ثبت دادن زن بونا چه وقت حائز است **ج** وقتی جایز است
که معاشرت نکند و مانند میل در هر هر مان و بیعت دادن بفرمان یا طوق غالب
بونا جایز نیست و قسم از اسباب قذف انکار و ولد بیکدیگر و او را شخصی متولد
شده باشد یعنی بگوید که این طفل از من نیست با وجود شرط الطاق و ولد
با و آنها وضع و ولد است بعد از شش ماه یا بیشتر از زمان وضع و نکند شدن مذکور
حمل زوج است از نهایت مدت حمل و شرط است در لعان نفی و ولد بلکه بیعت
اولی بنا بر حکم از مشهور اینکه زوجیه لازم باشد **مس** گاه وقت و گذر
زوج اقرا کرد برون و انداز او صریحا یا با بطنی مثل اینکه چون مهارت با دقت

یعنی گوید

در لعانست

امین گوید بعد از آنکه بلعان نفی و ولد از خود کند بعد از اقرا بگوید و ولد بلعان
از زوج متنی نباشد **مس** شرط تزویج لعان کننده و ایمنان و یا بدین شرط است
در لعان کننده کمال بلوغ و عقل و شرط بیعت عدالت و فرجه و فرجه و بیعت
از بیعت قذف و سلام پس هیچ است از کافر و ملوک و فاسق **مس** شرط
زوجیه لعان شده و ایمنان و یا بدین **ج** معتبر است در زوجیه ملوک کمال بلوغ و
عقل و سلام بودن از کفر و گنجه پس اگر قذف نکرد صغیر و لعانی نیست و در نوز
میشود **مس** در لعان و مغوله بودن زوجیه شرط است یا نه **ج** نفی و ولد بشرط
مغوله احتیاج با لعان نیست و لعانیست زنا بوزنی که او را تزویج کرده و صغیر نیست
پس در بیعت لعان بان خلافت است **مس** کیفیت لعان و احکام لعان و ایمنان
فرمایند **ج** واجب است بودن لعان نزد حاکم یعنی امام یا کسیکه بنسب و شجره
باشد بواجب حکم کردن در مرافعات یا لعان بخصوصه و اینکه به تلقین حاکم چهار مرتبه
در صورت قذف بونا تزویج بگوید یا شهادت الله انی لمن الصادقین فی ما ریت
زوجیه به من المؤمنین و در مرتبه پنجم بگوید لعنه الله علی ان کن من الکاذبین
پس بر این صورت حکم قذف که عدالت از زوج زائل میشود و زن زوجیه مستحق حد
شرعی میشود مگر اینکه قذف بوزنی دفع مد او خود بگوید که آن چهار مرتبه تلقین حکم
شرعی یعنی امام یا منصوب او اشد بالله انی لمن الکاذبین فی ما فی **ج**
و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین و اگر قذف

در لعانت

بانی ولد هر دو جمع شود پس زوج باید ادا نماید در اخر صیغه شهادت در هر دو
از این چهار مرتبه بلفظ وان هذا الولد من زنا وليس بيني وهاه نفی ولد کند بدون
قدف پس گفتا کند زوج بکفان چهار مرتبه را شهد بالله اني لم اجد ان في نفسي الو
وهم مرتبه پنجم نیز بگوید لعنة الله على ان كنت من الکاذبين **مس** مرد
وقت شهادت دارد باید ایتاده باشند یا نشسته **مس** باید هر یک از زوج و زوجه
وقت شهادت ایستاده باشند **مس** اول زوج شهادت دهد یا زوجه
اول زوج شهادت دهد **مس** لعان باید بلفظ عربی باشد یا نه **مس** باید بلفظ
عربی باشد مگر با علم امکان **مس** وقت لعان حاکم از زوج و زوجه چنانچه باید
قرار داشته باشند **مس** محتاج است که حاکم بنشیند پشت بقبله برای اینکه سوختن
مقابل زوج و زوجه باشد و اینکه مرد سوخت راست حاکم باشد و زن سمت چپ
باشد و اینکه حاضر باشد کسیکه لعان ایشان شود و او چهار نفر که عدل شمرند یا
مس احکام لعان و ایمنان فرماید **مس** بعد از لعان زوج و زوجه چهار نفر از
مستفی می شود و سقوط حد از زوج و زوجه می شود و ولد از مرد زن و زنا از
زوجام شدن زوجه بنزد زوج ابد **مس** هرگاه یکی از زوج و زوجه لعان نکند
حکم بیت **مس** هر کدام لعان نکند حد زوجه می شود و بگویم که موجبان مقتضی است اگر
حاصل شد **مس** هرگاه شخص بیست زنا و بیون خود و مرد و زوجه هر یک
چیت **مس** اگر لعان نکنند دو عدد بر او جاری میشود و اگر لعان کرد حد قدف

نکته

در نذر است

زوج سا قط می شود نه حدی و اگر شا هد و رد هر دو حد ساقط میشود **مس**
هرگاه چهار نفر یا دل شهادت دارند و یکی از ایشان زوج باشد حکم بیت **مس**
در این باب دو روایت هست معنون یکی از آنها سنگسار کردن زن است و یکی
حد زهر است **مس** و لعان زوج است **مس** فرقی که از لعان عمل میاید طلاق
و احکام طلاق را در نذر یا نه **مس** فرقی حاصل از لعان طلاق نیست و احکام طلاق را در نذر
کتاب النذر **مس** شروط نذر کننده را بیان فرماید **مس** شرط
در نذر کننده آنکه بالغ باشد و عاقل پس هیچ نذر از طفل و دیوانه و شیوه
عدم محبت نذر است از کافر و هم چنین آنکه شرط است اختیار و قصد پس هیچ
از مکره و لغو گو و مسکران و مختبائی که بالمره تصدی نداشته باشند و لا شیعری خود
شده باشد یا مثل مکره و اگر قصد معاشرت از نذر و یا خداوند نداشته باشند یا نذر
نیشود و زنا و زهر بر این نذر مثل عبادات داعی نیست و اگر اعتبار کرد ثابت نیست
بله اعتبار آنکه زهر دهنه باشد یا نه از جوییت پس اگر نذر روحی و معلق علیه نذر
قرار دهد تا احوال از آن باشد از جهت کراهت نفس از آن نه بلکه محبت چنین نذر
حالی از اشکال نیست **مس** صیغه نذر بیان فرماید **مس** نذر یا و است یا نذر
از رجوع یا نذر می و یا نذر می نیست است و صیغه آن مثل لعن لعطیت مالا او و ولد
او و دم المسا فف الله علیه کذا یا نذر بلیه است مثل ارباب و امراض فف الله علیه کذا
و نیز می ایست که بگوید لعن علیه کذا و غیره تا غیر محل خلاف است و لحاظ اگر با سنگسار
کند

در نذر است

فصل
در نذر است که بگوید
کذا فف الله علیه کذا و ان
لم اعمل کذا فف الله علیه
کذا

در كفارات است

یا تو که مکروه یا حرام یا نیک یا بدی و غیر این امور که مخالف قسم و حجت یا نیک یا بدی داشته باشد بر موافقت آن معتقد نشود و اگر این حجتان بعد از قسم عارض شود چنانچه
ان میگوید که بر تو که واجب یا مستحب بر تو فعل حرام و مکروه اصلا موجب نیست قسم
قسم راست مکروه است یا نه حج بایست که راست است و مکروه است و شد بد است که راست
برای کسی از این جهت هرگاه برای دفع ظلم باشد گواهی ندارد بلکه واجب میشود
کتاب الکفارات بدانکه کفارات بر چند نوع اند مرتبه و غیر
و کفاره که تقییر و توبه و غیره است و کفاره جمع **مس** کفارات مرتبه و
بیان فرموده حج سه کفاره اند که مرتبه اند و اینها کفاره ظهار و قتل خطا و کفاره
افطار قضای روزه ماه مبارک رمضان است یا نیت که هرگاه شخص خطا کرده
از وجب خود را خواسته باشد حج یا کند یا کشته باشد که با حجاء واجب
بر او ایستاده از او کردن یک نیت در حله خدا و هرگاه ما جز باشد یعنی منتهی شد
باشد مثل آنکه قیمت غلام یا کنیز را نداده باشد یا داشته باشد لیکن به جهت خیر
و غرضش نباشد مثل این زبان باید و و ماه و در پیش روزه بکشد و اگر خطا کرده
یا قاتل جو باشد نه عید و اگر از این هم عذر شرعی داشته باشد مثل آنکه از عید
او خیر داشته باشد شصت مسکین را طعام دهد و کسیکه روزه قضای ماه رمضان
حبانا بعد از ظهر اخطا کند و کفاره باید ده مسکین را طعام دهد و اگر مکش باشد
و نه شرعی داشته باشد شصت روزه در پیش روزه بکشد **مس** کفارات غیره

بیان فرموده

کتاب الکفارات

در كفارات است

بیان فرموده حج کسیکه اخطا کرد یک روزه از ماه رمضان یا مخالفت نیت یا عذر کرد
بنابر قول **مس** و اینها محض است بین از او کردن یک غلام و روزه گرفتن و و ماهی
در پی و طعام شصت مسکین و لیکن احوط در اینجا نیز تیس است **مس** کفاره که در
تخصیص در بیان فرموده حج کفاره مخالفت قسم چنین است زیرا که کفاره آن یک غلام
از او کردن است یا طعام ده مسکین یا لباس دادن ایشانست و غیر است بین اینها که
از اینها همه عاجز باشد و در پیش روزه بکشد و همچنین است کفاره ایستادن
مس کفاره جمع را بیان فرموده حج کسیکه مؤمنی را بکشد عدا و ظلم واجب است
بر او از او کردن یک غلام و روزه گرفتن و و ماهی در پی و طعام شصت مسکین
نکته در حقیقت موی خود را ببرد کفاره اش چیست **مس** ظاهر کفاره اظفار روزه
ماه رمضان است **مس** کفاره کردن زن موی خود را بر نه صاحب و خواست
صورت خود را و پا و گردن مرد لباس را بر هفت و لیش یا زجر اش چیست
مس کفاره فحشاء اینجا کفاره بین است **مس** کفاره تزویج زن در حلقه
مس کفاره آن پنج صلح اوست و وجوب آن محکم از مشهور است و در آن قاطع
مس هرگاه خوابید و غنا عشاء و بخواند تا وقت گذشت کفاره چه باید بدهد
مس باید نذر دایم را ببرد و بگوید و جواب یا با احوط اگر نباشد اقوی و قضا
نما از اقام باید بجا آورد **مس** طعمی که کفاره داده میشود چیست **مس** باید طعم
غالب باشد و مستحب است دادن نان خوش تر و خیر است بهیچ نان خوش تر

در کفارات است

گوشت است و میانه سرکه است و پخت و نطف است و از برای اطعام مسکین ^{کفاره} است
یکی آنکه طعام بخوراند و جذان میوشد و ناست و دیگری تسلیم طعام است با و اگر چه
مرغ خود نهاید و مقدار آن مد است و در این کیفیت ثانی احوط اقتضا است بود
کنیم یا بران یا نان آن و در بعضی اخبار خود ما هم وارد شده است و اگر چه خبر دهد
قبض و نه معتبر است **مس** در کفاره جان است اطعام مسکین یا نفع ^{کفاره} ثابت
در اطعام یک کیفیت اول اطعام مسکین و بعضی حکم بخوان کرده اند با تمام یکبار یا با
کودن و در بعضی یکی و احوط اقتضا یکبار است **مس** در اطعام مسکین ^{کفاره} معتبر است
یا نه یا نفعی که شصت مد را بر شصت مسکین باید بدهد یا اگر چه تا بدهد
ج عدد معتبر است و باید شصت مد را شصت مسکین بدهد مگر هرگاه با نفع
فقرا نباشد اوقاف بنا بر مشهور جان است که بیست مسکین بدهد یا چهار مد
یا ده و بیست فقیر بدهد **مس** لباسی که بفقرا داده میشود کفاره چه باشد یا
ج با قیوت باید و قطعه لباس بدهد بنا بر احوط و الا یک کافیت و کفش
و عمامه و کلاه کافی نیست بلکه از قبیل پیراهن و زیر و جامه و شوالیه
میباشد باشد ظاهر کفایت مشعل غیر مندرج است **مس** در کفاره
فصد قیوت معتبر است یا نه **ج** طے معتبر است فصد قیوت چون تکبیر یا آلتی
مثل باقی عبادات **کتاب احیاء الموات** بدانکه زمین مرده و
که اقتضا آن بکس نباشد باشد و قابل انتفاع نباشد و محلل اقتضا باشد اگر

در بعضی اخبار

در احیاء موات است

وجود مافی الا انتفاع در آن مثل فی ترا شدن یا نوسیدن یا بانی یا مستوی شدن
اب بران ملک میشود از برای کسی که او کند یا بشرطی که میاید در زمان غیبت
امام مثل این زمان اذن از حاکم شرعی لازم ندارد و فی اثار ملک بران مقرب میشود
از جوانب بیع و اجاره و وقف و غیر اینها **مس** با حیا کردن موات و معیون
ان ملکیت در موات اراضی مفتوح العنوه مثل اراضی عراق و بعضی دیگر از بلاد
حاصل میشود یا نه **ج** اراضی مفتوح العنوه معیونهای آنها در حال فتح مال ملک
و اگر موت عارض آنها ما شد چون معلوم المیا کنند با حیا آنها ملکیت مقرب
نیشود و مخیریه آنها در زمان فتح مال امام است و در حال حضور احیاء آنها
اوجازت نموده و اما در زمان غیبت بعضی ^{علماء} فرموده اند با حیا ملک میشود و آنچه
ثابت است ثواب اثار ملک است در این زمان **مس** معیون و مخیریه
مفتوح العنوه در زمان فتح قیوت معیون میشود **ج** این فصد را باید از قیوت
اگر وجود داشته باشد معلوم کرد یا اطمینان پیدا نمود **مس** هرگاه از ضعیف
از اراضی مفتوح العنوه برید کسی باشد و معلوم نباشد از قیوت معیون بودن
یا مخیریه بودن آن در حال فتح حکم چیست **ج** حکم اصل معیونیت نمی شود و حکم
در ظاهر ملکیت کسیکه بران طریق با حکم ملکیت **مس** زمین که اهل ان الطبیع
مسلمان شده باشند مثل مدینه طیبه و یمن مال ملکیت **ج** چنین زمینی ملک اهل
است هر بخوبی عرف در آن از برای ایشان جان است **مس** زمین که ملک

در احیاء موات

ملاقی بوده باشد و معور بوده و مالکین آن دست از مالش کشیدند تا مرده و خجسته
شد با حیا و ملک احیاء کنند می شود یا نه **ج** با معلوم بودن مالک یا وارث او و بودن
سبب مالک غیر احیاء چنین نصیق با حیا و ملک احیاء کنند می شود زیرا که از ملکش
خارج می شود بلکه بعد از فوت او متعلق به ورثه او می شود و اگر سبب ملک احیاء بود
بعضی قائل می باشند بنوعی که مال بعد از فوت مالک سبب آن شده اند و خالی از تمامه نیست
بل بعضی قائل شده اند اگر مالک موات خود را عادت عادت کند و دیگری هم از آن
نمهد یا از آن حاکم یا بنوعی که آن جائز می شود احیاء آن و احیاء کنند او می شود
بصرف در آن ملک مسلم بی ناقصه یا دارن اجرت بمالک و اطلاق آن نیز محل قائل
س زمینیکه اهل آن اهل دمه باشند و صلح کرده باشند بغير بها اما مالک مالک
بدادن جزیره و گذاشتن زمین از برای ایشان مال کسب چنین زمین مالک
است مادر می که در ذمه اسلامند **س** مصرف حاصل اراضی مفتوحه العقیق
بیان فرمایند **ج** مصرف اراضی مفتوحه العنوة عامه حال فتح مصالحه مسلم است
چنانکه کنندگان و غیر ایشان مثل خط سرحات و اعانت مجاهدین و خارج
ولاة و حکام و نحو اینها **س** خرید و فروش اراضی مفتوحه العنوة و خرید
و وقف کردن جائز است یا نه **ج** جائز نیست خرید و فروش اراضی مفتوحه
العنوة و بنفشدین و وقف کردن و مثل اینها از مجوه ملکه در صورت زنده
بودن آنها حال فتح آن جهت اینکه مال همه مسلمین اند هر کس بلکه در صورت زنده

نور از مسلمانان

در احیاء موات

بوده از مسلمانان و هر که موجود شود از ایشان تا در وقت است **س** خرید و فروش
راضی مفتوحه العنوة که زنده باشند حال فتح و بنفشدین و وقف کردن و مثل اینها بقیع
اذا ریکه متصرف در آن ایجا در کرده مثل بقیع و شجر جائز است یا نه **ج** مصرف اراضی مفتوحه
جائز است مادامیکه اثر مالک است و چون اثر آن اتمل شد میگوید حکم اول که قابل نفوذ
تقل و انتقال است **س** شریحه مالک شدن زمین مرده با حیا و بیان فرمایند
ج در مالک شدن احیاء کتبه از برای زمین مرده با حیا چند چیز شرط است
اول آنکه بدی بزرگترین مستر باشد که بگوید یا بگوید می توان باشد جائز نیست
دیگری آنرا احیاء کند که زنده باشد و دلالت دارد بر مالک یا حق ظاهر ارقم آنکه
صانع بوی حق بقت مکتوبه باشد شروع در بسا و حیوان که با حیوانی بانی می شود
و دیگران از مدافع او دفع می شوند و احیاء آن از برای ایشان جائز نیست بلکه
حصول ملک بآن مشکل است و اولی است بآن از دیگران ستمر اینکه زمین مرده
حریم ملک معوری نباشد زیرا آن زمین معور محقق حریه است چه عامر اینکه
زمین مستر محل عبادت مسلمانان نباشد مثل قبر و شعری و بیعی یا امام
آن زمین را ندارد باشد یک مسلمانان **س** خرید و فروش شده و جاه و دیوار خانه
بیان فرمایند **ج** اما خرید و فروش خانه از آنست و راه رفت و رفتن دیگر
اصلاح و تنقیه آن و خرید و فروش بنا بر مشهور هر از ذراع است و در زمین مستر
در زمین مستر و یا مستر ذراع است و در زمین مستر و یا مستر ذراع بودن مقدار مذکور

در احیاء مخالفت

از برای چشمه جانز بودن با بودن او در آن چشمه و بگویند در حد مذکور در حد
احیاء آن مطلقا و بگویند بر چشمه نرساند و او را چه اگر چاهی باشد که آب از آن می
بروای در امت شصت فرساع است از حد اطراف که احیاء مذکور بر سر چاهی
دیگر یا غور آن جائز نیست و اگر چاهی باشد که برای آب خوردن شتران باشد حرام است
نزع است از حد اطراف بعد از آنکه گذشت در جاه نزع و او را چه بر دیوار پیوسته
از اطراف آن که آلات میافتد بر آن از سنگ و شیشه و خال و غیر آنها و قیصر این است
و چه بر خانه عیلت از اطراف آن که خانه رویه حاصل بر آن و بر طرف خانه را بگذرد
و او را چه بیرون رفتن آب خانه و راه داخل شدن و بیرون رفتن از طرف در خانه تا بود
شخص بر او موی با مستقامت یا بدوندان بنوی که خوری باشد **مس** احیاء برین
چیز محقق میشود **مس** در حد تحقیق معای احیاء است و بر این که در حد
بر آن وارد نشد و بگویند مثل سد کردن ای که غالب است بر آن و دو بخرای آن شده
و حجر کردن اطراف آن و برای جدا شدن از غیرش را گذاردن فی یا خار و اطراف آن
اب برای زمین هرگاه حلقه بان باشد و مانند اینها پس باقیها احیاء بجهت نزع محقق
و احکام آن ثابت خواهد شد **فصل در مشترکات است**
بدانکه امور که مشترکند بین مردم و جمله مرجع هذا فیما شد امر است اول آنها
رقم معدنها بجم منافع بعضی میکنند و بعضی منافع مساجد و مشاهد و دین
و کار و امر و طرفی و بارها **مس** آنچه میگویند که در اینان فرمایند **مس** آنچه میگویند

بدیواری یا کل
یا جمع کردن قلع
خال در اطراف آن

در مشترکات است

عبارتند از ابیای چشمه ای که صاحب اند در چاههای مباح و آب باین آب شهرهای بزرگ
شتران و در حلقه و بیل و در در خانه شوش و در قول و همین است حکم منزهایی کوچک
هرگاه که آب را بر اینها بر نیست ملک جاری نکود باشد مردم همه بالتب باقیها علی التوید اند
هر کسی اول از اینها آب برداشت و او را چه بان آب است بجز از آن مالک آن میشود **مس** آب
مباح چنانکه ملک میشود **مس** بجز از آنکه بر نیست ملک ملک میشود **مس** هرگاه کسی بخواهد
احداث کرد و از ابیای مباح چیزی در آن جاری کرد مالک آن آب میشود و این **مس** بجز
آن آب ملک جاری گفته است در زمین یا بر او اگر چه بعضی گفته اند او را چه بر نیست
میشود نه ملک **مس** هرگاه کسی چشمه ای را از زمین بیرون آورد و آب را برین جاری کرد
مالک آن میشود و این **مس** بجز مالک آن آب چشمه میشود بعل مذکور باینکه ملک او
از بولی آن و از برای دیگری جائز نیست برداشتن آب از آن مگر باذن او **مس**
کسیکه قدری از آب باوان یا آب سیل جمع کرد در محل معین بقصد ملک آن مالکش
میشود و این **مس** بجز مالکش میشود **مس** کسیکه چاهی بیرون یا بر در ملک
غیر مالکی از ابیای مباح حیانت بکند جمع کردن آن یا جاری کردن آن در ملک غیر
بقصد ملک مالک آن میشود و این **مس** آب چاه ملک صاحب زمین است و لیکن بعضی
گفته اند که صاحب حق بر کردن آن را در بجهت دفع ضرر آن کو که بر آن بیفشار شود
و او را چه بر مالک شدن آن بجز مالک زمین تا مصلحت و تقبیل است **مس**
کسیکه چاهی غیر کرد بقصد ملک آب آن مالک میشود و این **مس** بجز حفر کنده چاه

در مشترکات است

بوسیدن بایب با قصد ملک مالک آن اب میشود **مس** حکم عادی باین قوام است
ج بدانکه عادی بودن و قصد ظاهر و باطن ظاهر و معنی است که تحصیل آن محتاج به
 و اطهار و نیست مثل ملک و غیرت شکل شکل می شود و نه باینها و این قیاس و عادت
 ملک میشود با جای از جهت اینکه احوال معدن عبادت از اظهار آن بعمل که در این نوع
 متعویف از جهت ظهور آنها و هم چنین ملک میشود بجهت و کشیدن و باینها
 آنها زیرا که این در چارچوب که قابل احوال است و جایا ملک میشود و شروع در آن
 و تحیا و ولایت حاصل میشود بلی و کسی پیش گرفت در استیلا و برای بردن از آنها
 بر اولی و احوال است از یگان و ولو خواسته باشد از قدر و اجود بر یار و برادر
 و اما عادی باطنی ملک میشود بوسیدن بقصد نسبت با آنها و احوال آنها و سبب
 با آنها ظاهر کردن افعال **مس** عادی مباح هر چه عادی است در **ج** عادی
 مباح اند هرگاه در زمین مباحی عمل آمده باشند **مس** معدنیکه در زمین ملک
 شود مال کیست ملک مالک زمین است **مس** کسیکه زمین مرده ای را بکشد و معدن
 در آن پیدا شد ملک است یا مباح **ج** ملک احوال کننده است مثل خود زمین **مس** کسیکه
 مالک معدنی شد مالک حریم آن میشود یا نه **ج** بلی هر مالک شدن معدن مالک حریم
 آن هم میشود **مس** حریم معدن چه قدر است **ج** هر چه معدن محل بخان حال
 آن و راه رفتن بویان و بویکن از آن و هر چینی که از آن افسان است که عمل حاصل
 موقوف است **مس** هر ملک از منافع مباحه با احکام آن بیان قوام است **ج**

از غیرت

در مشترکات است

از منافع مباحه است مسجد و در حکم است مشهود بدانکه هر کس سبقت گرفت بجای از مسجد
 و مشهود است از یگان بان مکان تا ما را میگرد در آن مکان است **مس** هرگاه بجهت
 حاجت بجای خود بخواست مثل خد بد طهارت و لذت نجاست از بدن یا لباس از بدن
 میشود ولو قصد عود داشته باشد یا نه **ج** بلی هر خواستن بجای خود ولو بجهت عین
 از خواست مذکور باشد و قصد معاودت هم داشته باشد حش ساقط میشود **مس**
 هرگاه بجهت حاجتی بجای خود بخواست لیکن از منفعه و ایجاب و وجوبی باقی باشد
 در آنجا حش ساقط میشود یا نه **ج** در آنجا حش ساقط میشود یعنی که اگر آن
 از یگان بکافی که مراد بوده و لو تیسری یا کمیند یا کثرت و باقی گذاشت باشد بلی
 اگر اعتراض از آن نموده حش بان ساقط شده **مس** هرگاه از آنجا سبقت گرفته
 در مکانی گذاشت بجهت اینکه آن مکان مختص او باشد بدون آنکه در آن مقبره باشد یا
 ایضا خصام و ولو بجهت بان حاصل میشود یا نه **ج** اگر خود سبقت بجهت مراد مکان
 گرفته احوال است اگر چه بعضی وقت تا نبوده باشد و از منافع مباحه است مدرسه
 و کار و غرضه که نباشد اند در راهها یا اطراف بلاد و وقف برای امور دینیه
 بدانکه هر کس سکنا کرد در منزلی از منازل آنها از کسی که حق سکنا در آنها دارند
 موقوف باشد بوضع که معتبر است در استحقاق مثل اشتغال تحصیل علم تسیر کن
 در هر سه پس او مزاول است از غرض و لو مدت طولانی باشد سکنا یا و
 با غفلت شرط واقف باینکه معاین کرده باشد در وقف مدت سکنا و اگر در آن وقت

در مشترکات است

بعد از تمام شدن مدت باید بیرون رود **مس** از برای سکن در هر سه جا تو
 منع کسی که نخواهد با او شریک شود در منزل **ج** به جاتی است از جهت ضرر و زیاده
 بعد باشد برای سکنای یک نفر بیشتر لیکن اگر حد شده باشد برای سکنای دو نفر
 یا بیشتر و باقی حق ندارد تا از حدضا بگذرد و اگر **مس** هرگاه بیرون
 رفت ساکن در هر سه روز در هر سه حق ساقط میشود یا **ج** به سه روز بیرون رفتن
 و غارت کردن و رفع ید و استیلا و حق ساقط میشود و حق ساقط باقی باشد در اینجا
 بدون حد حق ساقط را باطل میکند **مس** هرگاه بیرون رفت از هر سه روز بیرون رفتن
 باقی گذاشت و قصد عود داشت یا حد حق ساقط میشود یا **ج** به سه روز بیرون رفتن
 و غارت کردن و رفع ید است بلکه حق ساقط میشود خواه و طش باقی باشد در اینجا
 و خواه مدت بیرون بودنش طول باشد یا قصیر و از آنها است راهها و کوزهها
 بدانگه که هر یک نیست باقیها مساویند در استیلا و از آنها بناحق جاتوه **مس** استیلا
 از طریق عامه بغیر یون و آمدن جاتی است یا **ج** هر استیلا که منافات با حق را
 گذر ندارد باشد جاتی است و هر چه منافات است با حق مثل نفقات در هر طریقی است
 خونی و غرضش که مانع عا برین باشد جاتی نیست **مس** جواتر استیلا
 بطریق مخصوص ماما فان است یا کفار در راهها هم حق **ج** حق که از برای سکن است
 است از طریق برای اهل زمه هم است **مس** با وسعت طریق و بیرون رفتن
 ضرر بر او گذر نشدن برای معامله در آن جاتی است یا **ج** به جاتی است

ممنوع

در مشترکات است

ممنوع **مس** هرگاه از بیرون محله گرفت از طریق برای نشستن و معامله و سزا و بیرون رفتن
 محل بیرون **ج** به سزا و بیرون رفتن بان محل از دیگران یعنی بیرون رفتن او از آن محل برای دیگری
 جاتی نیست **مس** هرگاه بیرون خواست از برای خود و رفت حق ساقط میشود یا در هر فرقه
 بین گذاشتن و محل است یا **ج** بعد از رفتن و غارت حق از برای او باقی میباشد لیکن
 بعضی افعال که احتیال دارد اندر عدم سقوط حقش را اگر موجب ضرر و زیاده باشد **مس**
 بگذشتن بیشتر و گذشتن و احتیال شدن شیع حقش از موضوعی که در آن نشده ساقط
 میشود یا **ج** به بدخل کردن شب و غارت کردن از محل و عدم ضرر برین جا
 دیگر حق ساقط میشود **مس** هرگاه در شب و طش را بگذارد در محله که نشسته بود
 در روز حق ساقط میشود یا **ج** بعضی فرموده اند باقیاء و طش حق ساقط میشود
 هر با عدم طول زمان و میسیدن ضرر بر او گذر و لیکن ظاهرا اینکه از برای گذشتن
 محل خط پیدا میکند که بعد از رفع ید از برای دیگران ضرر و زیاده آن جاتی میباشد
 شرف در محل او برای دیگری بداند از او جاتی نیست **مس** از برای شخص جاتی است
 که در طریق سر ساید و درست کند یا سقف یا مقبره بنا کند یا **ج** با وسعت طریق
 و میسیدن ضرر بر او گذر جاتی است و الا جاتی نیست **مس** احکام نشستن در
 بیان فرماید **ج** احکام با ذرا اگر مباح باشد و ملک مخصوص کسی میباشد مثل
 احکام نشستن در طریق و معاشرت که بیان شد **کتاب الصيد**
والذباحه بدانکه نکار کردن جواتر است یا **ج** به جاتی است

کتاب الصيد

در شکار کوردنت

کوردنت در کشتن همه الله حکم چیست **ج** اعتنا نیکند و شکار و طلال است خود شکار
کرده باشد یا دیگری و اگر آنها است آنکه کشتن فکار پس باشد که شکار در طلال کند
فقط پس اگر شریک باشد با سات تعلیم و در عین آن در کشتن شکار و شکار طلال است
و اگر آنها است علم باینکه بیرون آمدن دفع شکار بیرون کرده طلال کنند شکار است
پس اگر غایت شد شکار در نظر بآنکه حیوة مستقر داشت بعد از آن یافت شد مرده
و احتمال بود که از حیوة دیگری مرده باشد طلال است **مس** هرگاه شکار کند مرده
یا تیر بکار رسیده و مرده هنوز زنده است حکم چیست **ج** هرگاه بعد از رسیدن شکار
بزرگ و مرده و لو پیش از مرده قابل تذکیر بوده باشد طلال است و اما اگر در مرغی
طول کشید و قابل تذکیر بود و تذکیرش نکند و در باقرب این که طلال نیست
فصل در زیاده است **مس** شرط زیاده کشته و یا
فرماند **ج** شرط است در زیاده کشته اسلام و شرط نیست ایمان پس طلال است
ندیدنی که اعتقاد داشت باشد بوجوب بیرون کردن وقت زیاده یا حاشی در این
باب معلوم نباشد که اعتقاد دارد یا ندارد **مس** کوشش خریدن از بیرون
مکروه است یا نه **ج** بعید نیست که اهل عدول از مخالف بمؤمن در خریدن
کوشش تا موجب عدل و انصاف نشود **مس** در زیاده کشته بلوغ معتبر است یا نه
ج در زیاده کشته بلوغ معتبر نیست بلکه تمیز شرط است و همچنین علم بعلل آمدن مثل ط
از بیرون کشتن و غیر آن در زیاده کردن حی می **مس** در حالت زیاده چیز معتبر است

در معتبرند و اگر

در زیاده است

ج معتبر است در حال اختیار و اینکه از جنس آهن باشد و لو از آهن نکویند مثل فولاد
در حال اضطرار که آنست آهنی نباشد حکم چیست **ج** کفایت در حال اضطرار است
که فوری و زیاده میکند مثل چوب یا بستر یا مسکه که می باشد **مس** مراد از حال اضطرار
چیست **ج** حاصل میشود اضطرار خوف مرید حیوان پیش از حصول تنگی از زیاده آن است
اهل و لو اضطرار فی خوف کردن کوشش آن نباشد **مس** در حال اضطرار زیاده بدندان
و ناخن جا تر است یا نه **ج** مشکل است و احوط عدم جواز است بخصوص در بدندان و ناخن
متصل باشد بدندان **مس** محل و کیفیت زیاده را بیان فرما **ج** واجب است
در زیاده بریدن حلقوم و حلقوم برای نفس است و بریدن مری و آن برای غذا و آب است
و در میان و نه از گردن و در حلقوم **مس** کیفیت بریدن اشتباه مذکور در
بیان فرمایند **ج** واجب است اینکه بریده بریده به بخور قطع کردن از طول نه قطع
خوبی بلکه اگر در مری کج باشد و حاصل شود قطع کردن طول بد و قطع جزئی **مس**
در بگو چه شرط است در زیاده **ج** گذشت از آن موثر زیاده واجب است اینکه بریدن از
حلقوم و یا کای کودی سینه باشد و اینکه بوده باشد بخور فصل و جدا کردن و زیاده بخوریکه
باشد چیزی از آنها و لو پوست نازکی و اینکه بوده باشد بریدن پی در پی یا بیکباره که بریده
شوند چیزی ها بلکه معتبر است بریدن آنها پیش از مرده حیوان **مس** در زیاده
واجب است بریدن از جانب معارف یا نه **ج** ظاهر معتبر نیست بریدن از معارف بلکه
کافیست بریدن از جانب و است کردن حیوان یا چوب آن بلکه از آنها هم اعافی نشود که

در حیوانیت که قابل تذکیر است

بوده باشد حیوان زنده و لو هر قدر ضعیف هم باشد و ممکن باشد زنده که در آن
دور باشد و در آن وقت قوتی بلکه جزئی در آن وقت و بعض
اعضائی را بکلی اگر شروع گوید حیوان در جان کردن و یافت نشد در آن دو علامت
مذکور در حلال نیست **فصل** در حیوانیت که قابل تذکیر باشد بدانکه حیوان
قابل تذکیر هر حیوانی که ماکول اللحم باشد و اما حیوانات حرام گوشت پس اقرب
و قوی تذکیر است بوسیلع آنها و حیوان سبع هر حیوانی که از برای آن باشد و نما
یا جنگالی که شکار بکند بان یا حیوانی که غذای آن گوشت باشد مثل شتر و بآنکه
و بعضی در بیا و بیا و شاهی و مثل آنها پس تذکیر بآن میکند آنها را و حلال میکند
جلدانها را و غیره و نافه قابل تذکیر نیست ادعی و سگ و خوک و اقرب اینست که قبول
تذکیر نمیکند مسوخ و حشرات یعنی حیواناتی که منی آنها نرسیده و این است قبول
تذکیر نمیکند هم غیر آنها از اصناف حیوانات حرام گوشت پس بآن عین خود تذکیر
جز تذکیر حلال میکند حیوة در آن از آن حیوانات بلی حیوانی که خون جگر نماند
باشد بآن است اگر چه بخوبی خود میبرد **بسم** حیوانی که عرضا حرام گوشت شده
باشد مثل حیوان جلال و صول و انسان قابل تذکیر است یا نه **فصل** در حیوانیت
چنان حیوانی که شکال است **فصل** در بعضی احکام متعلقه به ذبح است بدانکه
مستحب است در تذکیر بنا بر چیزی که ذکر کرده اند بعضی علل و دلالت دارد
بر بعضی آن اخباری که در کار و تعجیل در بریدن و پنهان کردن کار را در حیوان

در بعضی امور

در احکام متعلقه به ذبح است

در وقت ذبح کردن و کذا شدن ذبح در جای خودش فارغ از بیرون آید و
حرکت دادن آن و زنگ انداختن آن بجای دیگر و مستحب است اینکه دانه شود بوی
مذبح بدانی و طمیکه بعد از آن طمیکه از آن است و این است که دانه شود بدانی و آنکه
بکشاند و در آن مذبح بقوة و شتاب کند تا آنکه بوی دانه باشد ذبح اسبق و زودتر
و اینکه بر بند ذبح و دست کوفت و یکی از دپا یا شرا و برها بکند دیگر بر آفتاب
بکشد و پشم یا مویش را تیر و سرش خود یا کبکی دست یا پا یا دیش را بر بندد و دست
و دپای کار را برها بکند و مشر که حرکت نکند کند و اینکه بر بندد و ناهو دست
و دپای شتر را با هم از دهنه تا زانو ببرد و یکی از دست شتر را تا موزه او و بر بندد از دهنه
تا اینکه چوب بگلش و بر هر دو حال برها بکند و دپا یا شرا و مستحب است اینکه سر بند
طی را بعد از ذبح و اینکه حرکت شتر را ایستاده از جانب راست **بسم** مکررها
ذبح را بیان فرماید **فصل** مکررهاست جدا کردن سر حیوان جدا از بدن کردن کار و
تا نخاع و آن مخ سفید است وسط که گاهای پست و احوط اجتناب از آنها
و مکررهاست شستن گوشت حیوان پیش از مردن آن و کندن پوست آن و پیوستن
مسوی از آن پیش از کندن پوست و ذبح از قفا و داخل کردن کار و زدن بر حلقه
تا اینکه پیری را و او را با بالا و کوه و دست ذبح کردن در شب تا صبح مکررهاست
و از قسم ضرورت تر رسیدن مریش اگر ذبحش نکند و مکررهاست ذبح در زیر جعبه
تا ظهر و ذبح کوفت و بر آفتاب کوفت و مکررهاست ذبح بکوه مکررهاست ذبح

در اقسام تذکیر است

هر حیوانی بر او هم جنس خویش و مکروه است ذبح کردن حیوانی که تربیت کرده باشد
 از آن شخص بدست خویش **مس** حیوانیکه مستثیر باشد آنیکه مذکات یا میده
 حلال است یا حرام **ج** واجب است احتساب از حیوانی که معلوم نباشد مذکابودن
 مکوا اینکه گرفته شود از باطنه مسلمانان اگر چه بوده باشد بدست کسیکه معلوم نباشد
 اسلام او یا از دست مسلمان اگر چه معلوم باشد اعتقاد و بخلاف حق بشرط
 تذکیر بلکه حلال است و پاکت گوشت و پوستی که میابد از آن شخص انداخته شود
 مسلمانان هرگاه معلوم باشد وقوع ید مسلمان بر آن **خاتمه** بدانکه از برای
 تذکیر است اقسام یکوی غیر از اقسام مذکوره از آنجا است تبعی و آن در جنین
 از حیوانی مادر شوات پس پدر است که تذکیر جنین یعنی پخته حیوان حاصل میشود
 بتذکیر مادرش بدو شرط یک تمام بودن خلقت جنین و علامت آن موداشتن
 و کولک داشتن است و در تمام آنها اینک بیرون نیاید از شکم مادر زنده که کور زده
 بیرون آمدن و قابل از برای تذکیر باشد یعنی حیوة متعنه داشته باشد حلال میشود
 مگر بتذکیر و کور زده بیرون آمدن گوشتش مستحق باشد اصطلاح بلکه **مس**
 اجتناب از آن **مس** هرگاه چتر حیوان روح در آن دمیده باشد در شکم مادر
 و مادرش را ذبح کند حلال است یا نه **ج** با وجود دو شرط مذکور فوق نیست
 بین داخل شدن روح در جنین و داخل شدن آن و مردن آن در شکم مادر یعنی
 در همه این صور حلال است گوشت آن **مس** هرگاه جنین از شکم مادر افتاد

در هر دو شکم مذکوره

در اقسام تذکیر است

ما مذکوره باشد یا مرد باشد بدو تذکیر حلال است یا نه **ج** در هر دو صورت
 حلال میشود جنین مکوا بتذکیر خویش با رعایت همه شروط **مس** جنین حیوان
 حرام گوشت پاک میشود بتذکیر مادرش یا نه **ج** در پاک شدن آن احتیاطی هست که
 نیست از فوق و از آنجا است ید پیدا کردن بر مافی زنده بیرون آید که این تذکیر
 مافی است خواه بیرون آورده باشد از او خودش از آب یا بیرون آمده باشد بخون
 یا خون و ماده باشد از آب پس تذکیر در اینجا حاصل میشود بشکاک و کردن بعبای
 و عیان کردن و کفایت میکند در تذکیر مافی واقع شدن آن در چیزی که میاگره
 باشد شخص از آن برای شکاک کردن مثل دلم و خطره و آن محلیت که منع میکند
 ما بعد از عذر وقوع در آن از خواهر کردن و کشتی و مثل آنها هرگاه عالم باشد بخون
 آن حال بیرون آمدن از آب اگر چه شکاک کنند غائب باشد **مس** چترهاییکه در تذکیر
 غیر مافی معتبرند مانند در شکاک کردن و حلال شدن آن هم معتبرند یا نه **ج** معتبر نیست
 در رسیدن مافی نام خدا بودن و استقبال قبله بلکه زنده مسلمان بودن **مس** اگر کشته
 بنا بر ظاهر بله معتبر است نظر کردن مسلمان بر بیرون آوردن کافر مافی از زنده
 تا معلوم بشود باین زنده بیرون آوردن مافی از آب از جهت اختصاص مسلمان بحمل
 فعل و بیرون آمدن **مس** تذکیر ملخ چتر حاصل میشود **ج** ملخ مثل مافی است در معلوم
 تذکیر آن بشکاک کردن و کفایت و اثبات ید بر آن حائیکه زنده باشد **مس** به تذکیر
 ملخ چه معتبر است و چه معتبر نیست **ج** ملخ مثل مافیست در آنیکه معتبر است در حلال

در حق ماره است

شیخان حال مسلم است بیاوب او یا داب اسلام و محاسن آن که از آنها است و با حق
ماره از ثراغش و از آنها است اینکه بوز دارد با حق یعنی از میوه پس بدست که
ان حلال نیست و هرگاه بود که بر روی خود خوردن از حق آن که بر دست جانور
نیست و از آنها است رسیدن و زمان خوردن میوه پس بدست که ظاهر از حال
مالک کواهد او با عدم رضای اوست به خوردن از میوه پیش از رسیدن آن
و هم چنین است هرگاه بود که باشد میوه نفس و کران و کیا ببلکه و صورتی که
هرگاه حصار کشیده شده باشد بدان و به باشد در آن با امن از غیر راه که در آن
هر وقت یافت شود اما در کواهد حالت جانور نیست خوردن و از آنها است
اینکه نود باشد که نده بر بیتان مؤمن کافر بلکه و نه سنی مسلمان
در راه کند زمین صغی و کبیر در خصوص حماره یا نهج ظاهر اینست که فرق نیست
بین صغی و کبیر بلکه در نیست شمول حکم از برای صغی که عاجز باشد از چیدن میوه
بدست خودش پس جانور است اینکه خورد از او را غنی و هم چنین است حال ماره
که آنکه عاجز باشد از رفتن از راه شوی پس نائب میکند کسی که قدرت داشته
باشد پس نیابت در خوردن مثل چیدن جانور نیست و لو نیابت از خود و در
باشد پس در ثبوت حق ماره در مالک بستان چه میوه معتبر است چه معتبر بنا
بویط بطبع و کمال در مالک ثمر و ظاهر نبودن کواهد او بلکه ظهور رضای او و
بعد علم و یقین نوسد لیکن احوط اجتناب است از خوردن رسیدن ظهور و رضای او

فهرست

در طعام با حلال است

فصلی در حق نیک حلال است از حیوانات و چیزیکه حرام است اینها بدانند که حیوان یا طیرت
یا غیر طیر و غیر طیر یا در پایشان یک یا نیست یا حیوانی پس در اینجا است چند باب
باب اول در حیوان در پایشان یک یا نیست که طیر نباشد و حق و معروف است که حرام است هر حیوانی
در پایشان یک یا نیست که طیر نباشد یعنی از مایه که بپولک داشته باشد خواه باقی باشد یا نه بپولک
مثل خبثه و دیاح یا نه مثل کفوت که از جهت سوء خلقش میالد خوردن برادر چینی
پس باقی میماند از این جهت بر آن پوست آن مگو چینی بلکه در پایشان یک یا نیست
مس قحطی حلال است با حرام قحطی حلال حلال است و قحطی حرام حرام است
باب دوم در حیوان صغی که غیر طیر باشد بدانند که حرام است از آن حیوانی که
باشد یعنی از برای آن دندان باشد که بان پاره به کند یا حیوانی که کوشش میجو
چه نوبی باشد مثل شی و پلنگ و کفتار یا ضعیف باشد مثل روباه و شغال و کرک
یا بوده باشد از حشرات زمین و آنها جو نا تپند که در سوراخها جا میکنند مثل مور
و پرور و آن موش صغی است و خادیت و امثال اینها پس حیوانات حلال
کوشش را بیان فرمائید حلال اند چهار پا یا نه اهل بیغوشی و کاه و کوفت
و صغی و معر و خطیبه سر ضعیف یا نه که است که اسب و سق و الاغ باشند اگر چه
مکروه خوردن آنها پس از حیوانات و حشرات چه حلال است چه حلال است
از حیوانات و حشرات اهو و کاه و میش و بز و الاغهای کوهی و حدهای حشر
باب سیم در طیر است بدانند که حرام است از طیر و پرور سبغ آنها که صاحب جنگال

در طيور محرمة است

وفاقی قوی باشد که بان پاوه کند مثل صق و باری و عقاب و شاهین و با شتر
باشد که قدر مرغ پاره کردن بان نداشته باشد مثل کرکس و مرغ مراد خوار و خواند
سوخ از طيور و شمره شده است از آن در اخبار طایر و ص و خفاش و ملخی که پرواز
نمیکند و در جلوان نیست از ملخی هم که پرواز نمیکند و زنبور مرو و ام است طيور
که غالب باشد صفان بود قش و در صورتیکه صف و قش مساوی باشد و مرغ
میشود در باب حلیه و حومه ان بعلامات دیگر و حرام است طيور که خاله باشد یا
در حومه که در حدیب و اول بنزله معالیه است و در نیم بنزله معده است
و نیم کت و اندیت پست پای طایر و در کف **مس** از طيور چه حرام است
ج حرام است پشه و کبک و کل غای میاه بوز که که مرده میخورند و کل و کلبه
و در خداف و ان طيور که خاله رنگ کوچک توابع اشکال است احوط بلکه احوط
حومه است **مس** پروتولک حلال است یا حرام **ج** ظاهر حلال بودن و رسول است
و نهی شده است در بعضی اخبار از کتقن و حلال شده است بواکرام و احقر امش
مس طيور بوا که خوریدن گوشت آنها مکروه است بیان فرمائید **ج**
از جماعتی از علما نقل شده است حکم بکراهت دهد و چکا و ک و در ک
و صوام و ان مرغی است در انگردن کوالود خاله رنگ که بود درخت خود را بگیرد
و شقایق و فاخه و ان مرغ شوخی است و جبار **مس** طيور جلال گوشت
بیان فرمائید **ج** حلال است از طيور و در مقام کبوتر و کبک و در ک و قطا که

و طيور

در طيور حلال است

و طيور **ج** مرغ خانکه و کوان یعنی ماهی خاوه و کوی که گفته میشود بان کلک
و گنجشک و صغوه و ان پرند ایت کوچک مرو و در فارسی اموا سکا نه میگویند
از طيور به طایر چه حلال است و چه حرام **ج** حکم طيور به طایر را باید از علامت فرمود
که در طيور و طایر گفته شد فیه **مس** حکم طيور که حلال است و کدام حرام
ج حکم طيور به طایر انست در حلیه و حومه و با اشتباه حلال است قتی که مختلف
باشد و طرفان و حرام است غیر از ان **فصل** بدانکه که کاه حرام میشود
حیوان حلال گوشت پس عولر فی و انها چند امر اند اول حلال است و حقیق میشود
جلل و کوفت حیوان غدیره انما و انها غذای خود و طيور حلال گوشت شدن
انست بخوریکه بکورد و انحال عادت و طبع حیوان و احوط اجابت از حیوانی
که مکرر و در یک شب غذای ان غدیره یعنی ضلعه مادی باشد و شمره ملأ و فالتد
بکراهت حیوانی که سبب جلال گوشت ان حرام شده باشد یعنی حلال میشود
ج حلال میشود و حومه گوشت حیوان حلال با سببی یعنی منع کردن ان از خوردن
غدیره و عاقبه دادن ان بغیر غدیره و بوجوب نجس باشد تا مدتی معین و مدت ان شمره
ماده باشد یا نه کوچک باشد یا بزرگ چهل روز است و در جنس کاه و بیت مروا
و در ولایت شده است می روز و چهل روز و در کوه سفند و در زیت و در بزی
از هفت روز بخور و در چهار و بیت و در فالتد است و در بزی پنج روز است
و گفته شده است هفت روز و در ولایت شده است شمره روز و مرغ خانکه سبب

ت
کسیادی از ادق
غذای ان غدیره با
مس حیوانی

در مویات حوت حیوانت

واحوط بلکه اقوی این است که معتبر است در هر یک از حیوانات مذکور درین
 رفتن از جلال بودن عرفا با عمل حیوانی که تعیین شده است شرعا و بیان شد
 حیوان جلاله که ایام استیوان در شرح معین نشده است چه حلال میشود **ج**
 میشود بزرگ اسم جلال از آن عرفا امری در حق و طبع انسان است حیوانا یا لای بود
 باشد یا نه عاقل باشد یا دیوانه مختار باشد یا مکره عالم حکم مثله باشد یا جاهل
 و طبعی در قیل حیوان واقع شود یا در هر که باین سبب حرام میشود گوشت خود حیوان
 و گوشت نملش که عمل میباید بعد از حیوانی و حیوانی است بعد از طبع با حیوان
 چه باید که **ج** اگر حیوانی است که مقصود از آن گوشت است که کوفته باشد
 یا غیر آن ذبح میشود و سوخته میشود بعد از مردن آن **مس** حکم در طبع کشته
 حیوان چیست **ج** باید طبعی کشته قیمت حیوان را مالک آن بدهد اگر غیر مالک غیر
 باشد و ظاهر آن هم است جواز دادن قیمت و نه طبعی نه در ذبح یا سوختن
مس هرگاه مقصود از حیوان موطوع و سواری یا بار کشی باشد مثل اهدایان
 و الاغ و استر حکم چیست **ج** روا نمیشود حیوان در هر بلدی دیگر که اهل آن خبری
 از او ندیده باشند و خود سوخته میشود و باید طبعی کشته قیمت حیوان را مالک
 بدسد **مس** بعد از فروختن حیوان غنای آن از برای کس است **ج** در حکم قیمت حیوان
 که از آن برای مالک است هم یا قدر ذائقه آن بوقیعت کمر و نعلی باشد یا کمتر
 و طبعی کشته است یا از برای مالک است لیکن در یکند قیمت را بوالی و تصدیق

میشود بان

در مویات حوت حیوانت

میشود بان چند وجه است **مس** هرگاه طبعی کشته مالک باشد در هر طبعی و
 بودن حیوان و فروختن آن هرگاه و طبعی کشته حیوان خود مالک باشد حکم چیست **ج** در
 روا نمیشود حیوان و فروختن آن و تصدیق قیمت آن در این صورت اشکال است **مس**
 هرگاه احدی بر و طبعی حیوان مطلع نشود حکم در حق و طبعی کشته چیست **ج** مقتضای ظاهر خبر
 اختصاص حکم در مورد است بمویدیکه واقع مکشوف شود در مردم از آن با خبر شوند
مس هر یک که شرب میخواند از آنکه رواست شده است پسندید که خالی نیست از قوت و از صحت
 صادق و ولایت ای که از حضرت فرمود در حق کوفته کشته که شرب بخورد و بود ثابت
 شود بود و ذبح شده بود بر همان حال این که خورده نمیشود از جهت حیوانی که در شکم آن
مس هر چه از شرب میخواند از آنکه رواست از شرب خورده ماده ناجیه حیوان و کبریا
 و حکم شود استخوان آن از آن که در این صورت حرام است گوشت خود و اولادش
 و در سیرات حکم حوت بغیر بزغاله و شرب بغیر میوان رضایع و حیوانی است **مس**
 اشباه گوشت مذکی است پسیر یا انحصار و بدو آن در آنکه قاعده در گوشت و غیره
 عدم تذکیر است **فصل** در تذکیر حرام است از حیوان حلال گوشت تذکیر شده
 چند چیز و آنها خون و پیچر و زکری و بیضشان و پنهان و احوط اجتناب است از شرب
 چیز دیگر خنای و آن مخمبید در ازیت واقع در مهرهای پشت کبوتران حوام
 انوار مغز میگویند و میماند یعنی جمع بول و غدد یعنی گوشت و پوست
 که حوام انوار شول و غزالت و در روایت که شرط است و از آنست با جگر مثل کبیر و

در اجزاء محرمه حیوان است

و ان بنا بر چیزی که گفته شده است موضع ولادت و فوج و غلبه و ان و انهار و درک
 بهر برزخند که کشیده اند از کوهن قاین هم و حدی و ان چیز بیکنه بیکنه است از شیم
 و ان سیاهی است که بر هم انوار بر ملت میگویند و خوشه قالدخ و ان حی است که در
 و ان است شبه کوی و بقدر خودیت تقریبا که مخالفت و انان با ذات حق و ان
 خطای رنگ و ذات الا شامع و ان بنا بر چیزی که گفته شده است بغضای انگاشته
 که متصلند بول پشت دست و فک و هند کلید و دو گوش و در و در کیهان
 هرگاه دست و انک شد جز حرا و به چیز حلاله طریکی از پنهان که میباید در شری
 و دست و ان میبود در ان حکم چیست ج بهر ان صورت حلال حرام میشود و س خون
 که در اجزاء محرمه حیوان حلال گوشت است حلال است یا حرام ج احوط و اقوی
 احتیاط از ان مس خونیکه باقی میماند در گوشت از ذبیحه یا حلال است یا
 ج بله خونیکه در گوشت ذبیحه باقی میماند پاک و حلال است هرگاه بگویند در ان
 چیزی از خون مدح از جهت کشائیدن ان بقوت نفس زدن حیوان یا قیاس
 سر زیری بودن جسدان که در این هنگام نفس و حرام میشود چیزی که معلوم باشد
 مزروع شدن ان با ان خون یا ملاقات کردن ان از برای ان خون بلکه اگر معلوم
 باشد نیت داخن خونیکه سر او را نیت انداختن ان از جهت مشکل است حکم بر پاک
 بودن خون بله مانده در گوشت هم مس خوردن خون قهر مرغ اگر سید
 جوجه بنا شد حکم چیست ج احوط احتیاط از خوردن که عمل میاید در قهر مرغ حال

خونینان

در خوردنیهای حرام غیر حیوان

جزئیته ان از برای حیوان بلکه و اگر معلوم باشد عمل آمدن خون بعد از جدا شدنش
 از مرغ هم مس خون مافی حلال است یا حرام ج خونیکه متصل باشد باقی حلال است
 و خونیکه جدا شده باشد از ان حرام است یا نامایه در ان مس از بولها چه حلال
 و چه حرام است ج ظاهر حلال بودن بول حیوانات حلال گوشت است و حرام
 بول حیوان حرام که گوشت و لو خون چیده نباشد باشد مس از شرها چه حلال
 و چه حرام است ج شرب مایع حیوان در حلیه و حرمه بنا بر احوط در صورتی حیوان
 حرام گوشت بلکه شاید خالی نباشد از قوه مس شرب حیوان مبتدیان است
 یا نجس ج مقتضای بعضی اخبار پاک بودن شرب بیکنه بیرون میاید از جهت حمل
 با نفا قوت در بر در حیوان حلال گوشت **فصل** در بیان چیزیکه حلال است
 از غیر حیوانات و چیزی که حرام است از آنها جدا کنیم حرام است از جوامد ملین و افشانه و نبات
 و باقی است حرمه ان بعد از شکسته شدن و کوبیدن ان کوهن مس حلال است یا حرام
 در حرمه ان اشکال است احوط خوردن است بلکه احوط خوردن و نیت و نیت با نیت
 نیت در خوردن گوشت و در خوردن میوه ها و شنبه و کل و خاکی که مشربک میشوند در غذاها
 و سنگها نیت با نیت جهت استعمال میشوند در حاجت و در **مس**
 خوردن کل قیر حضرت سید الشهدا و اخوا و له و له العالمین له الفداء چه حدیست
 چه حکم در ج استخاره خوردن کل قیر ان حضرت میگویند لیکن احوط اینست که از قیر
 بیشتر خوردن مس با نیت قربان جامد از برای ان قیر است ج حرام است خوردن هر مکتوب

کتاب الارث

در صورتیکه اولاد داشت باشد چنانچه پادشاه بود و در صورتیکه زوج اولاد
نداشت باشد و غیره یا بیرون بود و چه یک باشد و چه پانصد تا و شصت و شصت و شصت
و لو چندتا باشد و چه یک زوج اولاد داشته باشد و چه بیرون بود و در وقت نصیب
در وقت است یا بیشتر یا بنودن مذکور مساوی و مقرب و نصیب و خواهر است یا بیشتر
و همدی باشد یا بیرون و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
مثل اولاد و بیوان این و نصیب و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
از پدر و مادر است و چه یک میت اولاد داشت باشد که چه پادشاه بود و در وقت نصیب
مادر است و چه یک خواهر مانع باشد و نصیب یک است از بیوان و خواهر مانع
فصل در و افع ارث است بدانکه و افع ارث چند چیز اند که میشود از آنها است
اول کفو است بدانکه مسلمان ارث میرزا و کافور و کافور ارث نمیرد و مسلمان بلکه هرگاه
میت مسلم و ارث نداشته باشد از ارث اولاد بیایم است **مس** هرگاه مسلمانان مختلف
باشند در عقاوند ارث از یکدیگر میروند یا نه **ج** بل مسلمانان از یکدیگر ارث میروند و لو
مختلف باشند در عقاوند اما میکه داخل شده باشند در کفار و نصیب انکار و زوری انرا
در و بیات دین یا بیرون و میکه مثل غلات و خواهر **مس** کفار از یکدیگر ارث میروند
یا نه **ج** بل کفار از یکدیگر ارث میروند و لو مختلف باشند در ملل و عذم ان و در یک
با مسلم و عدم ان **مس** حکم در خطری چیست **ج** مرتد خطری کشته میشود و بجز در یک
و طلب ثوبه از او نمیشود و وصیت میشود از اموال او و بیرون و ثوبه و حال حیات و بعد از

در وقتیکه او در

در میراث است

نوع اولاد و در حال حیات و بعد از وفات اگر چه کشته نشود و زوج مرتد **مس** ثوبه
مرتد خطری نیست بجز احکام مذکور و قبول نمیشود یا نه **ج** در مسئله خلاف است
احکام از مرتد خطری و اربابان فرمود **ج** از مرتد خطری طلب ثوبه میشود
اگر ثوبه نکود چسب میشود و سرده میشود از اوقات غار و وصیت نمیشود و ثوبه او با **مس**
احکام مرتد خطری در میان فرمود **ج** از مرتد خطری طلب ثوبه میشود و در تعیین مرتد خطری
ثوبه از او خلاف است پس اگر ثوبه نکود قبول میشود و لا کشته میشود و تقسیم نمیشود
مال او با بیرون و لو بود در بلاد کفار یا بیوان **مس** از و افع ارث قتل است پس
بهرستیکه یکدیگر بکشد خیش خود را بعد از انا حق ارث از او نمیرد لیکن هرگاه بحق او را کشت
یا خطا از او ارث میرود **مس** کسیکه بضاعت خیش خود را کشت از مرتد او ارث میروند
یا نه **ج** بل از مرتد او ارث میرود **مس** کسیکه بضاعت بشیبه بعد خیش خود را
کشت از مرتد او ارث میرود یا نه **ج** در حکم ان شبهه و قاتل است **مس** هرگاه مقتول
و ارث بیوان امام نداشته باشد از ارث بیوانی کیت **ج** ارث از بیوانی امام است
سوم از بیوانی که منع میکنند از ارث بودن ملوک بودن و ارث و ارث و ارث
با بیوانی که هرگاه میت خیش از او ملوک داشته باشد از او ارث نمیرد و لو ملوک
اقرب با او باشد هرگاه خود میت ملوک باشد از او ارث بیوانی و لا بیوانی است
فصل بدانکه ملحق میشود با سبب منع از ارث اما آنکه موجب است
از بیوانی سقوط سبب و لا بد از آنکه ملحق باشد بجنب بعد از ملحق میشود با

در میزان است

ایشان اشکالی است سقم یکدیگر بوده باشد پدر و حیوة چهارم اینکه بوده باشد
 اخوه پدری و عاصری یا پدری یا پسر یکدیگر بوده باشند و جو به مال موت برادر بی
 کفایت نمیکند بودن در سقم ماصربا و جو به مشهور یکدالیه نیت از تاصله
 ششم اینکه بوده باشند اخوه رفته نزد موت مورث پس کفایت نمیکند اخوه
 که مرده باشند هفتم معاویت پس اگر بوده باشند ما در خواهی پدر نیت محجوبه
 اتفاق میشود محسوس یا سبب دخی کردن مرثی خودیش را پس متولد شود
 از او و او پدری از برای او **مس** تفصیل ارث بودن مرتبه اول را از طبقات
 و مرتبه بیان فرمایند **ج** بعد از آنکه معلوم شد اینکه طبقه اول از مرثیان
 و اولادند بدانکه از برای پدر است هرگاه خودش تنها باشد و زوج و زوجه
 هم مانده باشد همه مال بقرابت تعلای ماصربا پس پدر است که از برای او است
 خودش تنها ثلث مال بقرض و یا قهر بود و هرگاه جمع شدند پدر و مادر
 از برای مادر است سدس مال و یا قهر از برای پدر است با نبودن اخوه
 که هیچ یکند ما در اولاد ما در سدس و بی و یا قهر از برای پدر است
 و هرگاه پدر خودش تنها باشد همه مال و بی و بقرابت و اگر از یکدیگر بیشتر باشد
 مالوا قسمت میکند بالتوین و هرگاه یکدختر باشد نصف مالوا میسر و بقرض و یا قهر
 بود و هرگاه یکدختر بیشتر باشد و ثلث و الزمال میسر و بقرض و یا قهر را بود **مس**
 هرگاه میت اولاد و ذکور و اناث هر دو داشت باشد حکم چیست **ج** مالوا تقسیم کنند

بین خودین

در میزان است

بین خودشان اگر ذکور مثل حظ الانثیین **مس** هرگاه پدر و مادر و یکدیگر از ایشان
 جمع شدند با اولاد و با ایشان زوجی یا زوجه هم باشد حکم چیست **ج** از برای هر یک
 از پدر و مادر است سدس مال و یا قهر از برای اولاد است قسمت میکند انوا بالتوین
 اگر خواه مذکر باشند یا مؤنث و الا فلاذکور مثل حظ الانثیین و زوج یا زوجه
 بقیه را و نه را میسر و اگر ربع است برای زوج و ثلث است برای زوجه **مس**
 هرگاه با ابویین یکدختر باشد حکم چیست **ج** از برای ابویین است و سدس هر یک
 یک سدس و از برای دختر است نصف و یا قهر مرد میشود بر ایشان الحاسا سب
 سهام ایشان هرگاه بنا شد اخوه محجب کتبه و الا چیزی بود مادر میسر و بلکه
 با قهر مرد میشود و پدر و دختر و یا عا به نسبت سهام ایشان بنا بر معرفت و افضو
مس هرگاه با ابویین و یکدختر زوجی باشد حکم چیست **ج** زوج نصیب او و نه را میسر
 و از برای ابویین است و سدس و یا قهر از برای دختر است و بی و یا قهر از برای
 مادر است **مس** هرگاه با ابویین و یکدختر زوجی باشد حکم چیست **ج** دختر نصف را میسر
 و ابویین و سدس را و زوجه ثلث و یا قهر که ربع سدس است مرد میشود و بقرض
 و ابویین الحاسا سب و جریا بودن حاجب از برای مادر میسر و میسر و بقرض و بی و یا قهر
 و یا عا **مس** حکم اولاد و اولاد در خصوص بودن ارث بیان فرمایند
ج صحیح اینست که اولاد و اولاد اگر چه پانین بودند ذکور و اناث اقام میشوند عا
 اولاد و بقیه یا نبودن ایشان در عا سب با ابویین و زوجه بی وضع کردن ایشان

در میزان است

از نصیب اهل با دخی وضع غیر خودشان از ایشان و بدانکه اولاد می کنند در ارث
بودن الا قرب فالاقرب پس ارث نیم و طبقه با کسیکه اقرب باشند از و بود
میت و صحیح هر کیفیت ارث بود ایشان اینست که ارث میر و هر یک از اذقان نصیب
کسی که اقرب است با و پس از برای ولد و دختر است نصیب مادرش مذکور باشد
یا موقت و آن نصف است اگر خودش تنها باشد یا بود یا باشد با ابوی و میسر شود
اگر چه مذکور باشد با ابوی و میسر شود یا بود یا باشد با ابوی و میسر شود
اگر بود موجود و از برای ولد پسر است نصیب پدرش مذکور بود یا باشد یا موقت
همه مال اگر خودش تنها باشد و چیزی دیگر ندارد میماند از اوقافش اگر بود یا باشد یا
اهل فرائض مثل ابوی و زوج یا از وجه و اگر خود تنها باشد ولد پسر و ولد دختر
از برای ولد پسر و لو موقت و موقت باشد و غلظت که نصیب این است در مثل
و از برای ولد دختر است و لو متعدد باشد و مذکور شد که نصیب مادر ایشان است
در مقام و هرگاه بود باشد زوجی یا از وجه میباشند از برای ایشان نصیب از
یعنی ربع و ثمن و باقی از برای ولد و دختر است ثلث و از برای ولد پسر است ثلث
مس اولاد پسر و اولاد دختر هیچ حق اولاد نیست میکند صحیح این است
که اولاد دختر قسمت یکند نصیب مادرشان اولاد مذکور مثل خطه لکین چنانکه
قسمت میکند همین اولاد پسر **فصل** بدانکه جوه داده میشود و ولد پسر
میت و جویا محانا یعنی بی عوض بنا بر صحیح از موقوفه پدرش لباس بدن و

میشود و موقوفه

در جوه است

و مشهور و قوافل و واده شده است جنسها و چیز دیگر و اینها کتب و مصالح خانه
در حال و حاله اند و در بعضی اخبار است مذکور است هم و با حمل شده است بر بیوه و پدر
یعنی حکم است جوه در چنانچه اول و ثانی بودن حکم در بانی که ذکر شد در خالیت
از محقق مس در شود جوه شرط است که میت غیر جنسهای مذکور بود که
داشت باشد یا نه صحیح در شرط بودن گذاشتن میت غیر از جنسهای مذکور یعنی که صد
کنند اینها بعضی که میگویند و طرد شود و باقی در شرایط اشکالی هست
در ثبوت جوه شرط است که کسیکه جوه را میر و دیوانه و سفیه و فاسد المذهب
نباشد یا نه صحیح در شرطیت امور مذکور اشکالی هست و شاید اقرب عدم شرطیت
باشد بلکه مخالف که اعتقاد جوه ندارد مالم می شود به معتقد خویش مس معتقد
اند و بنظر کتب صحیح مراد بولد پسر است کسی است که مذکور است که ولد او نباشد
و هرگاه ولد پسر است متعدد باشد مثل آنکه از زوج و یا از زمان و ولد مذکور جوه
متولد شود یا بیشتر حکم چیست صحیح اقرب شریک شدن ایشان است در جوه مس ولد
که از یک شکم متولد میشوند کدام بنظر است صحیح اگر از توأمین است که اول متولد شده
شده مس در ثبوت جوه شرط است که ولد اگر بالغ باشد و متولد شده باشد یا نه
صحیح معتبر نیست بالغ بودن ولد اگر حال موت پدر بگذرد و از جوبودن او از امر حیات
نفت بدن پدر بنا بر اقوی پس جوه میشود جوه از برای جنین مثل نفیس و از برای
مس هرگاه چیزهای مذکور که جوه داده میشوند متعدد باشد حکم چیست صحیح

میت جوه با و میسر

در طبقات مرتب است

وهم چنین است جده مس هرگاه بوده باشد جد یا جده یا هر دو ایشان مادری وجد
یا جده هر دو ایشان پدری چه خواریت میزند ج جده مادری ثلث میراث را
میبرد بنا بر صحیح و بالتو به بین خودشان قسمت میکنند و پدری دو ثلث را
میبرد بنا بر صحیح لکن مقلط الا ثلثین فصل در طبقه سیم است
از ایشان نیز و ایشان خودیان و خوالوایان تند بکنند هرگاه خویشی آنها
باشد هم میراث را میبرد و هم چنین اند و غوغ و یکوه و در غوغ و چندتای مس
عمویان یا عمت چه حق میراث اقصیت میکنند ج بالتو به قسمت میکنند با یکدیگر
جهت قرب ایشان بر میت مس هرگاه میت غوغ و خاله هر دو داشته باشند چه غوغ
ارث میزند ج هرگاه قرب ایشان بیت یک خود باشد یعنی هر غوغ و خاله پدر
و مادری یا پدری تنها باشد لکن مقلط الا ثلثین میراث میزند و اگر هر دو
باشد پدر و مادر یک قسمت میراث بین ایشان بالتو به است یا بتفاضل اشکال است
مس اولاد غوغ و خوالوایا وجود غوغ و خوالواریت میزند یا جج ارث نبرد
پدر غوغ یا وجود غوغ و پدر خوالوایا وجود خوالواریت پدر خوالوایا وجود غوغ
یک استثناء میشود از این یک صورت و آن اینست که پدر غوغی پدری و مادر
او است در هر دو نارث از غوغی پدری تنها مس خاله و خوالوایا چه خواریت
میزند ج هرگاه خوالو خودیش تنها باشد هم میراث را میبرد و هم چنین اند و
و چند خوالو و یک خاله و چند خاله و لریث نیز و خوالوایان پدری

بوجود غوغی

در طبقات مرتب است

با وجود خوالوایان پدری و مادری مس هرگاه میت خالو و خاله هر دو داشته باشند
چه خواریت میزند ج هرگاه قرب ایشان بیت یک خود باشد خالو و خاله مثل هم میزند
پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند مس هرگاه خالو و خاله منفرقا
باشند با اینکه بعضی ایشان پدری و مادری و بعضی ایشان مادری تنها باشد یا بعضی
ایشان مادری و بعضی پدری باشند چه خواریت میزند ج خوالو یا خاله مادر
تنها اگر یکی است سهم میبرد و اگر بیش از یک است ثلث میبرند و باقی اموال خود
بالتو به قسمت میکنند و باقی از برای منقرض با بون است و اگر چند باشد قسمت کنند
با یکدیگر میزند بین خودشان بالتو به و اگر منقرض با بون باشد باقی از برای
منقرض برابر است بخوبی که در منقرض با بون ذکر شد مس هرگاه خوالوایان غوغ
و خالوت و عمت جمع شدند با هم چه خواریت میزند و چگونه بین ایشان قسمت
میکند ج خوالو یا خاله ثلث میراث را میبرد و لو یک باشد و مادری غوغ یا عمت ثلث
میراث را و لو یک باشد و مادری و کیفیت قسمت بین خودشان یعنی خوالو یا
خالو و عمتها مثل مورث است که با هم جمع نباشند که اگر قربت خوا
بیت بیت خود باشد ثلث از میراث که میسر است بالتو به قسمت میکند مگر مثل مورث
و اگر مختلف باشند پس از برای کسی است که منقرض با بون باشد سهم او یکی باشد
و ثلث او بیشتر باشد قسمت میشود بین ایشان بالتو به و باقی از برای کسی است
که منقرض باشد با بون یا با بون تنها تقسیم میشود بین ایشان بالتو به مس

در طبقات مرثه است

اعلام و خاتم که با احوال و ثلث او میراث میبرد و بی خود میگذشت میگذشت و اعلم و خاتم
که با احوال و ثلث میبرد و بیضا فاضل او است میگذشت یعنی عود و ثلث و عود و ثلث
از آن و ثلث میبرد و مگر آنکه آنکه ما در بی باشد پس در تقسیم منفا فاضل اشکالی
و کو خنثی باشد کسیکه متغرب بام است مدد میبرد و از آن و ثلث و اگر یکی باشد
و ثلث میبرد و اگر بیشتر باشد و بیضا بین خودشان قسمت میکند بالتوید یا تا علی و باقی
از برای متغرب است یا بوی یا متغرب باب است لکن که مثل خط الا میثین است
اولاد و بویان ^{خالد} چه غوارث میبرد و اولاد ایشان حکم خودشان را دارند و کیفیت
او برودن و کیفیت آن که شش مس ^{میراث} جمع شود و عوی مادری و عوی پدری و عوی
پدری و خاله پدری و عوی مادری و عوی مادری و خوالوی مادری و خاله مادری
و قرابت ایشان بیت بیت است و باقی که در ثلث میبرد و ثلث است ثلث
میباشد و کسیکه متغرب باب است و ثلث و عوی و ثلث اند و ثلث از برای
خوالوی پدر است و خاله او است بالتوید و ثلث و بیضا بین هم و عود است لکن
مثل خط الا میثین فصل در میراث باب است
و میراث چند باب با ساق اول در سبب زوجیت است بدانکه هر زوج و عود
میبرد و ما را میگوید که در جبال زوج است و ما غنی از لرب بودن نداشته باشد و لرب
بزوج و عود نکود باشد و هم چنین زوج او است میبرد و ما را میگوید که در جبال زوج است
از زوج که چه عود نکود باشد و ما را میگوید که در جبال زوج است

دین محمدی

هر میراث بسبب است

ارث میبود یا نه ج به زن ان شوهر و شوهر از زن هرگاه مطلقه رجعی یا مضاف
میبود پس مطلقه بطلاق بائن از شوهر ارث میبرد و شوهر از او ارث میبرد و یا نه
ج مطلقه بطلاق بائن نه ارث میدهد و نه ارث میبرد پس هرگاه کسی بگوید
بیشتر داشته باشم چه بگویم ارث میبرد ج با نبودن و لا یموت و ربع و با بودن و لا یرث
ش میبرد و با سویم ربع یا ش دانست میگذرد بین خودشان و لو هشت زن یا شتر
باشند که ارث میبردند زیرا که مریض هرگاه طلاق داد و بجهان مرض فوت شد ارث
میبرد از او طلاقه و لوازمه و با بودن رفته باشد تا یک سال را میگذرد و نگردد
باشد اگر چه زوج ارث نمیرد و از زوج میگذرد رجب پس زوج اگر چه
از اموال زوج و زوج از چه ملک از اموال زوج ارث میبرد ج زوج ارث میبرد
عین را از هر چه تو که زوج باشد و لو ولای از آن زوج ندانست باشد و از او
پس اقوی محرم بودن او است از مطلق فعین عینا و قیمه خواه بوده باشد خانه
یا باغی یا غیر اینها دانستن اکتفاء مثل او و ماقهای غل و خوب و خا و غیر اینها
نکته و داشته و شجر و غل پس از برای زوج است از هر چه اینها قیمت پس
و اینکه او که از شوهر داشته باشد ارث از زمین میبرد یا نه ج اقوی محرم
بودن زوج است از مطلق ارض و لوا و الا از شوهر داشته باشد پس
معین است که زوج قیمت اکتفاء بنا و دایر و یا و ارث بخیر است بین دانست
و با دان عین ج ظاهر حق زوج عین است بر قیمت نه اینکه و ارث محمول است

در میراث بسبب است

مس اجبار و ارث بر دادن قیمت بر وجه پیش از رسیدن ترکه با وجوه است یا نه
بلکه منوع است بلکه حکم با اشتغال و ارث قیمت بعد از رسیدن عین با وجه
از اشکال نیست **مس** بقول و ارث در عین با اشتغال از دادن قیمت بر وجه جانش
یا نه حکم همچو ارث نیست از قاعده **مس** هرگاه کسی به حال مرض و وجه گرفت
و دخول نکرد و بجهان مرض فوت شد آن وجه از زوج و زوج از زوج
هرگاه در وجه بر اشتغال و من زوج فوت شد بیرون زوج از زوج و زن از شوهر
بیکاح به حال مرض زوج مشروط است بدخول در قبل یا دیو یا خوب شدن شوهر
از آن مرض پس اگر فوت شد شوهر بجهان مرض و زوج دخول نکرد باشد زن
از شوهر ارث نگیرد بلکه مقتضای ظاهر جواز ارث بیرون شوهر است از زوج
اگر فوت شد زوج در مرض و زوج بعد از آن فوت شد زوج بعد از زوج و لیکن
این خالی نیست از قاعده **مس** هرگاه زن در حال مرض فوت شد بیکاح خود
و دخول نکرد و بجهان مرض فوت شد زوج از زوج و زوج از زوج و شوهر
میور و یا نه از برای مرض و قیمت پس در مرض و زوج از زوج و زن از شوهر
و زوج از زوج میور و **باب دوم** در قضا عتق است بدانکه موث
میور و مولا فیکه غلام خود را آزاد کرده باشد از آن غلام بشرط اول اینکه
بوده باشد متوق مولا یعنی بر کمال ذکاوت و عقل میور و یا به مثل کفایت
ان او نشیند و از او نباشد هیچ شرط و قلم اینکه قبی یکنه مولا وقت آزاد کرد

غلام از عتق

در میراث به سبب است

غلام از عتق میور و او شرط است که اینک نبوده باشد از برای غلام آزاد شده و ارث
نمیگیرد و لا ارث با و میور و قریب باشد یا بعید صاحب مرض باشد یا غیر او و یا
سکه در کلاه خاص میور است یعنی جنایت و در این است که مولا یکدیگر را میور
خویش را اینیکه نبوده باشد و نیز جنایت میور و ارث از برای او و در قیمت
حصول کلاه خاص میور و بهر لفظی که نکالت کند میور از من شدن میور و **مس**
خاص میور و در وقت از عتق میور و قیمتی که میور از عتق نباشد
و مولا ی معنی غلام نباشد بل ارث میور و زوج یا زوج به نصیب علی را با خاص
فصل چهارم در کلاه امامت است و آن مرتبه اخیره است از مرتب سبب
دین که امام و ارث من کلاه و ارث اله است بلکه هرگاه میت نداشته باشد میور
و میور مال او بر زوج تمام از امام و بنابر اقوی طبع اقوی اینست که مردی
بر زوج نیست پس چنانکه زیاد میور از نصیب اعلا ی زوج از برای امام است
از زوج چنانکه گذشت **مس** در زمان عتق امام م مثل این زمان میور
من کلاه و ارث اله و لیکن باید در **باب** بنای امام یعنی مجتهد جامع الشرائط باید
در **مس** مجتهد در چه مرتبه باید عرض کند جعفران حدیث است بر فقهاء
شیعه و بهتر اینست که نبوده باشند از اهل بلدیت **مس** میور و ولد الوفا
برای کتج میور و ولد الوفا از طرف موصی و یا از برای اولاد است و پدر
و در ماله میور گذشت از کسیکه متقرب باشد یا بشان و اگر اولاد نداشته باشد

در حدود است

او برای ولای معتقد است و اگر نباشد ضامن جریحه و اگر نباشد امام و زوج
یا زوج و یا ولد نصیب از وی می شود و با بنو دین و ولد نصیب از وی است
حاصل چه وقت ارث می شود **حکم هرگاه** از مادر جدا شود زن ارث می شود و معفو
نست اینکه حیوة مستقوره داشته باشد بخوبی که ممکن باشد اینکه زن زکافی کند و زاول
نمودن او وقت تولد بلکه کفایت میکند علم حیوة و از حرکات و ادویه و اگر مرد
جدا شود یا بچه جدا از مادر ارث می شود و او در شکم مادر حرکت کرده باشد پس **هرگاه**
معلوم نباشد که طفل از مادر زنده متولد شده یا مرد ارث می شود یا نه **حکم هرگاه**
ارث می شود پس کسی که غائب باشد بعیث منقطع که هیچ خبری و اثری از او
نباشد میراث می رسد یا نه **حکم** تا مادامیکه موت او معلوم نشده در حکم حیات است
حاصل می شود نصیب او و حکم آن حکم مال اوت است و نفقت اگر معلوم شد موت
او عمل می شود موافق چیزی که معلوم شده است **کتاب الحدود**
و در آن چند فصل فصل اول در حد زنا است بدانکه زنا عبارت است از دخول کره
مذکور بالغ عاقل حشفه خود یا قدر او اگر مقطوع الحشفه باشد نه قبل یا در مؤنه
که متکوه یا مملو که با محله از برای او نباشد و از روی شبهه هم نباشد بلکه علم
بحریت یا چیزی که در حکم علم است اختیار **حکم هرگاه** تزویج کرد شخص مادر
زنی از زن شوهر را برین با اعتقاد حلیت و دخول کرد یا اجنبیه را و طحی کرد
با اعتقاد اینکه زوجه اول است حدی بر او است یا نه **حکم** حدی بر او نیست **هرگاه** اختیار

حرمت ندارد

در حدود است

حرمت ندارد حدی بر او نیست بواسطه شبهه پس زن یا بچه جز ثابت می شود **حکم ثابت**
می شود زن یا بچه جز اول اقوال زانی در این چهار مرتبه بان هرگاه در حال بلوغ عقل و
رجوعیت یا صدق و اولی از برای ملوک اقوال واقع شود و دوم ثابت می شود زن یا
بشمارت دادن چهار مرد یا سه مرد و در زن و در مرد و چهار زن خلاص است
پس **هرگاه** کمتر مناب مذکور شهادت داد برین یا حکم می رسد **هرگاه** شیوه در
کتاب باشد حدی بر او نیست از حدی قذف و چیزی بود می شود علیه بیعت پس شهادت
شعور بر زن یا بچه ضوابط باید باشد که قبول شود **شرط است** در قبول شهادت بر زن یا
زکوییدن داخل شدن زکوی مذکور در فرج زن مانند داخل شدن میل بر سر و زن
بدون سبی از برای حل حدی از جهت شبهه و شرایط است که مختلف نباشد شعور
صیحت فعلی که نسبت بر او می دهند و زمان زنا و مکان آن پس **هرگاه** مختلف
باشد می شود در شهادت بر حکم بیعت حدی قذف بر همه ایشان جاری می شود
پس **هرگاه** بعضی شهود شهادت دارند در وقت غیبت بعضی دیگر حکم بیعت
بهمه شهادت ایشان اتصال نداشت حدی قذف بر ایشان جاری می شود
و اتفاقا کشیده می شود تمام و در ولایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که حکم کرد با جواز حدی بر مکرر نفو که شهادت دارند بر مردی بزنا و گفتند آن چنان
حاضر می شود و شهادت می دهد و آن حضرت فرمودند در حدی و در بیعت است
هرگاه زانی پیش از قیام پیشه بر تو که حکم بیعت **حکم** در این صورت حدان او سابقا بر

در حد زنا است

می شود بنا بر وجه غسل و تکبیر و نماز اوقات رفق می شود بستر از تمام حد
 وانی جلد است تنها یکصد تا زیاده و این قسم حد کسی است که بالغ باشد و محسن
 و زنا کرده باشد یا جنبه که بعد بلوغ نرسیده باشد یا بوانه هر چند بعد بلوغ
 نرسیده باشد یا بوانه هر چند بعد بلوغ نرسیده باشد خواه و ناگفته جوان باشد
 یا پیر و حد زنی است هم که زنا کرده باشد با طفل غیر بالغی پس هرگاه دیوانه
 بالغی زنا کرده باز نگاه حد زنی چیست حد زنی بنا بر شهور حد تمام است و تمام
 بتفصیل که گفت است از فوق این حد و غیر او پس کیفیت جلد را بیان فرماید
 ج زده می شود زانی و متاثر بانه بنوع سختی لفظی است و لا تلخذکم به اول فله
 فی دین الله و هو دایمی دارد بنحو متوسط و بین بین و تقریق می شود
 ضربات بر تمام بدنش و نباید زده شود تا زنی بوسه صورت و قبل و پشت
 پس در وقت جلد مرد و زن را چگونه و اندام پنج امام در ابوسن پا و اندام
 باین بوهند لیکن مستور العور و زن نشسته باید بپاییدن او در البش
 و چه لازم آنها جلد است و تراشیدن موی سر و پیر و کونک از آن شر
 و وطن تا یک سال و این هر سه واجبند بونانی و غیر محسن پس بر زن
 حرمه عین محسن چه لازم می شود ج بر زن فیه فقط جلد لازم می شود بصد زانی
 و تراشیدن سر و پیر و کونک از وطن بر او نیست بحد زنی زده است بر بونا
 تا زیاده و آن حد مملوک و مملو که است که زنا کرده باشد و بالغ و عاقل باشد

الوجه

در حد زنا است

اگر چه متفرق باشد شش هزار یا حدی است یعنی کسیکه بعضی مملوک و بعضی
 اولاد باشد که در این صورت از حد احوال و احوالی می شود بقدر حریفش تا
 حد قتل نرسد و اگر حد عید بقدر عبودیتش مثلا اگر نصف او حریف باشد هفتاد
 و پنج تا زیاده یا زده می شود بخواه تا از برای نصیب حریف و پنج تا از برای نصیب
 و قبت و شش هزار یا حدی است و آن عبارت از زمین یکم بعد از زانی و زانیه و
 آن که محبت است در حدی که با آنها بیدن بود و اگر یکم به دست آنها و اگر قسم
 کند بدو و بعد از آن دفعه تا عدد محبت که یکصد است تمام شود و این قسم حد بیض است
 هرگاه تحمل زمین نکند شش هزار است که معین شده قدر آن با عقوبت زانی و زانیه
 حدی است که زنا کرده باشد در شهر و دهان شب یا در بیابان و ماه رمضان از آن فله
 شریفه مثل شریفه یا در مکان شریفی مثل مسجد و شاهد شرفه یا زانی و زانیه
 پس عقوبت زانیه مقدار است تعیین قد عقوبت زانیه مملوک است بنظر حاکم شرعی
 که اقامه حد یکصد مس حکم تقیل و مضاعف جرم چیست ج بر تقیل و مضاعف جرم
 حدی نیست چون فعل جرمی است که بحد زانی نرسیده بلکه زنی می شود بنظر حاکم شرعی
 پس هرگاه که اقرار یا شقاق حدی کور بعد تو بنور حکم چیست ج بر انصاف
 او می شود بر عاقل نقل کرده اند امام جمعی است در اقامه حد بر او عقوبت کردن
 فصل دوم در لواظا و آن عبارت از دلایلی مذکور و سابقه یعنی سابقین
 زن فوج و غیر اینج که بکوی و قیاده یعنی جرم کونک بین گاسیکه این اعمال فاحش می کند

در جمل و اطاعت

بدانکه هر کس قتل کرد بدخل کردن جزای او که خود ولو مقدار حشفه یا بعضی از
 بنابر قولی مختار چهار دفعه ولو در یک مجلس در بر مردم گوی یا چار بار بر عاقل و بالغ
 یا بر بیدار و نعل او یا فندیل بر سر یا با ن و اقل که از او باشد و بالغ و عاقل
 و کبک بولد و شهود شهادت داده اند هم بالغ باشد و عاقل از او باشد یا بنده گشت شود
^{در لایحه} **س** حد فاعل چیست **ج** کشته میشود فاعل محسن باشد یا نه یا شمشیر یا سوختن
 باقی یا بر جرم یا با بد اخلاق و یا بر بی ادبانه یا بد اخلاق از جای بلند **س** جمع بین
 دو تا جائز است مثل اینکه اول یا شمشیر کشته شود بعد از آن امر او را بزنند **س** معقول
 و تمام است
 بگویند کشته میشود **ج** کشته میشود مفعول هم چون که کشته شد فاعل هرگاه
 بالغ باشد و عاقل و مختار **س** هرگاه فاعل یا مفعول هر طفل باشد یا مجنون حکم
ج تعزیر میشود بنظر حاکم و در مجنون که فاعل باشد خلافت بعضی اشیاء
 حد کرده اند و این قول ظاهر اضعیف است و اگر مفعول باشد حد ساقط است
س هرگاه فاعل یا مفعول اقرب کرد بدخل و اگر از چهار مرتبه حکم چیست
ج در این صورت حدی نیست ولیکن تعزیر میشود و تا وجهت اقرب ولو بکثر
س هرگاه شهود بر لواط کثر از چهار تا باشد حکم چیست **ج** حد مذکور
 بر ایشان جاری میشود **س** حد فحشاء یعنی کذاشتن و کبر بین الیین
 حکم چیست **ج** حدن یکصد تا زیاده است بر فاعل و مفعول هرگاه بالغ باشد
 و عاقل و مختار خواه از او باشد یا نه مسلمانی باشد یا کافی **س** حد فحشاء

که فاعل

در حد ملاحقه است

س هرگاه مکرر بدخل و اگر حدان مکورات قتل باشد حکم چیست **ج** تا سه مرتبه
 حد و او جاری میشود و بعد از آن چهارم کشته میشود و بعضی قائل شده اند در مرتبه
 ثالثه قتل میشود **س** هرگاه فاعل یا مفعول توبه کرد پیش از قیام بدینه
 حکم چیست **ج** در این صورت حد ساقط میشود قتل باشد یا جرم یا جلد **س**
 هرگاه بعد از قیام بدینه توبه کرد حکم چیست **ج** در این صورت حد ساقط نمیشود
س هرگاه کسی تقبیل کرد بر برادرش و بر شوهر حکم چیست **ج** تعزیر میشود بنظر حاکم
س هرگاه زن مذکور جماع شد با زنی یک و پوش برهنه حکم چیست **ج**
 هرگاه قریبین ایشان باشد تعزیر میشود **س** ملاحقه چیست ثابت میشود
ج ثابت میشود ملاحقه شهادت دادن چهار مرتبه عادل و یا قریب که در چهار
 مرتبه از بالغ و رشیده حرة و فتره **س** حد ملاحقه چیست **ج** حد ملاحقه زنی
 یکصد تا زیاده خواه و در غیر فاعل از او باشند یا کثیر و مسلم باشند یا کافر و مجنون
 یا غیر مجنون فاعله باشد یا مفعوله **س** تکرار ملاحقه چند دفعه باید بود
 تا قتل واجب شود **ج** در مرتبه چهارم زن کشته میشود بنابر قولی اگر مکرر مرتبه
 پیش حد و او جاری شده باشد **س** هرگاه زن ملاحقه توبه کرد حکم
ج اگر پیش از قیام بدینه توبه کند حد ساقط میشود مگر توبه برادرش بعد از اقرب یا
 امام مختار است در اجرا و حد و غفو مثل زنا و لواط **س** هرگاه بدین جنس
 بدین صورت زنی یک و پوش برهنه هر زن بود باشد حکم چیست

در حد قذف است

ج اما بصورت حدی نیست و لیکن تغزیر میشود بنظر خاکه و اگر تغزیر بشود نزد
 در هر مرتبه چون مرتبه سیم شد حد مزید میشود **مس** قیام در هر مرتبه ثابت
 میشود ج ثابت میشود قیام با قیام در مرتبه از بالغ عاقل از ادخار و شهادت
 دانست در شاه عادل **مس** حد قیام در مرتبه ج حد قیام در هر مرتبه
 از ادخار باشد قائل یا بنده مسلمان باشد یا کافر مرد یا زن و حبی از علقه فرمودند
 هرگاه قائل یا بنده مسلمان باشد شتر و اسب و گاو و کبوتر و کلبه و هر چه بعد از آن
 بیرونش میکنند در مرتبه اول و بعضی و کتب از بلاد و اجلازم مرتبه دوم گفتند
فصل سیم در قذف است بدانکه قذف عبارتست از نسبت زنا یا لواط
 بکسی مثل اینکه بگوید بکسی زنا یا لواط کرد یا تو زنا کار یا لواط کردی یا مثل اینها از الفاظی که
 رسالت کند بوجه قذف هر لغتی که باشد هرگاه گویند معنای لفظ را بداند و لواط و زنا
 معنای انوائع مد **مس** هرگاه کسی بگوید بکسی گفت پس زانی حکم چیست حد بر او
 جاری میشود از جهت قذف پدرش و بعضی فرموده اند مزید بر او تغزیر میشود
 از جهت ازیت کردن خودش **مس** هرگاه کسی بگوید بکسی گفت ولد الزنا حکم چیست
 ج بعضی گفته اند مادام که از قذف فرموده و بعضی گفته اند پدر و مادر شرافت و کرد
 و از جهت شبهه حد ساقط میشود و در آن تا علی است و میشود گفت حد ساقط
 از جهت توبه و معذور و این آیه و لم و بگوید که معین نیست بخصوص پدر
 گفتن دیوث و مثل آن از الفاظ قذف است یا نه ج هرگاه در بیان قائل افاده چیزی

کنند که بنده

در حد قذف است

کند که مبتدان قذف باشد قذف است و الا قذف نیست و چیزی بگوید بنده هم نیست بگوید
 افاده شتم بگوید تغزیر میشود گویند آن خانه که حکم هر کسی است که شتم کند **مس** هرگاه
 کسی چیزی بگوید بگوید که موهبای زنی باشد لیکن موضوع از برای قذف نباشد
 یا تغزیر کند بحد قذف و تصریح باین معنی که در عبارت اشاحه از قذف فرود با احتمال معتد
 حکم چیست ج تغزیر میشود بنظر خاکه **مس** هرگاه کسی بگوید بکسی یا شرافت
 یا حوک یا سکت یا پست فطرت یا کافر یا مرتد یا کافر یا مال اینها حکم چیست ج هرگاه کسی
 که این الفاظ گفت عمل شیعی که نیست با و یا به محلی میدارد و کسی از آن مطلع نیست
 و متحقق استحقاق هم نباشد گویند تغزیر میشود **مس** در قذف کسی که جد و جوار
 میشود چه چیز معتبر است ج معتبر است در اجزاء حد بوقاف کمال بیلوع و عقل پس
 آگونا بالغ و توانمند باشد که قائل و تادب و معنی باشد تغزیر میشود بنظر خاکه **مس**
 در حد قذف چه معتبر است ج معتبر است در معذور و اوصاف باین معنی که بالغ و
 عاقل و بالغ و مسلمان و عاقل و معذور باشد یعنی مجاهر بر زنا نباشد که هر کسی بگوید
 تمام این اوصاف بود تغزیر می شود بوقاف کمال **مس** هرگاه معذور و بالغ
 تمام اوصاف مزبوره نبوده باشد حکم چیست ج قاضی تغزیر می شود حد قذف چیست
 ج حد قذف هشتاد تازیانه است بگو توسط کتک و ضرب زنا و مشهور با و
 کوفه شخص قائل و نا که شهادت شرعی آنکند **مس** قذف چیزی ثابت نمی شود
 ج ثابت میشود قذف بشهادت دو مرد عادل و شهادت زنان در اینجا اعتبار

در حد قذف است

مناور نمیشود و نه منصفه بار حال و قرار و در تبارن مکلف حرام است و در
اسباب واجب کون تقریبی چنانچه ثابت میشود ج مضاربت ثبوت انها بحد
دوم مرد عادل یا اقربان مکلف حرام است و در هرگاه قذف از یک نفر مکلف حکم
چیت هرگاه در هر مرتبه حد بوزان و جاری شد در مرتبه چهارم کتبی شود بنا
بر مشهور است هرگاه مقذوف تصدیق کرد قاذف را یا اقامه بیشتر شد بر صحت
قاذف حکم چیت در این صورت حد از قاذف ساقط میشود پس اگر مقذوف
معتد کند قاذف را حکم چیت حد قذفی است و برای مقذوف اقامه بیشتر کرد
بعد از مطالبه او و ساقط میشود بخواب و پس کسیکه سب کند العیاذ بالله
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه ظاهرین و اعلیایم السلام حکم چیت
ج چنین کسی واجب القتل است و هر کس از این امر مطلع شود حاکم است
اگر اکتفا به محتاج بر اجماع یا امام یا مجامع شرعی نیست هرگاه کشته شد بدو جنا
یا مال خود یا بوجان مؤمن دیگری یا مالش که در این صورت کشتن از بر او
جائز نیست **فصل چهارم در شرب مکر است** و مراد از آن
هر مکریت و لغو غیر خمر باشد بدینکه هر چه بلسان موجب استکار شود و در
خویش آن و حرام است فحاح هم ولو بکلیطه باشد یا بغذا و شل آن مزوج شود
و هم چنین حرام است خوردن شیر آنکور هرگاه بچشم یا بید و نه هاب تلقین آن
نشده باشد و غلبه بر کد هم نشده باشد پس حد خوردن مکر چیت

در حد خوردن مکر

در حد شرب مکر است

ج حد خوردن مکر شارب جاهل است و لو صورتی که فو باشد هرگاه اشکار و بخور
ش هرگاه که فو به پنهانی شرب کند یا بالغ باشد یا دیوانه یا باکواه یا از جهل
اضطراب یا از روی جهل حکم یا موضوع حدی بولوت یا نه ج بر همه این اشخاص
حدی نیست پس شارب مکر را چه کیفیت باید حد زنند ج کیفیت حد زن
شارب است که بر همه اش میگذرد لیکن با مستور بودن و عورتش و بر زنند بکر و شاربها
و باقی بدن را تقسیم مزایات بولعصابی وی ولیکن بر عورت و فرج و جایکه مزین
موجب قتلش باشد باید زنند پس هرگاه شارب مکر پیش از حد قوبه کرد
حکم چیت ج هرگاه پیش از قیام بینه قوبه کند حد ساقط میشود و هرگاه بعد از
اقرارش قوبه کند امام ۴ مجاز است بین حد و عفو پس شرب مکر چه چیت
ثابت میشود ج ثابت میشود شرب مکر بشهادت دوم مرد عادل و قرار و در مرتبه
از بالغ و عاقل مختار زنند پس هرگاه شارب مکر اعداء اکراه کرد حکم چیت
ج اعداء اکراه قبول میشود و حدی بر او نیست چون دفع مدد به بر عجز باشد
ش هرگاه بعد از اجراء حد بقتل فوق یا کذب شهود معلوم شد حکم چیت
ج دینه مقول از بیت المال است در این هنگام **فصل پنجم در سرقه**
و حکم سرقه یعنی نذری کردن که قطع است یعنی بریدن از اعضا و متعلقات
سرقه بالغ عاقل مختار از جایکه مضبوط و محفوظ باشد بعد از ازاله است
حفظ مثل قفل باب بدون شبهه ملکیت سابق رجوع نماید و اگر عبارت است

در حله زدی کردن

از مذهب شرعی از طلا و خالص مکتوب بکدام معامله یا چیزی که قیمت آن ربع باشد
باشد بشرط آنکه مال مالکین مارق نباشد و مال اقای دینی نباشد که مارق نباشد
باشد و اگر آنچه در زدی خوردی باشد زدی در مال خطی نباشد پس
هرگاه نابالغ دیوانه زدی کرد حکم چیت ج قطع بر او نیست بلکه تادیب میشود و تا
بهر کیفیتی که زدی کرده باشد پس هرگاه از جای غیر مضبوطی زدی بکود
مثل حیوان یا حمام یا بازاری یا مسجد حکم چیت ج قطع بر او نیست پس هرگاه
یکه هتاهت زدی مثل آنکه طفل را بکشد یا دیوار خانه را بکشد و دیگری
متاع را بود حکم چیت ج بر هیچکدام قطع نیست پس هرگاه در نفس مالک
حفظ را بر او مشتبه بود و او را از ایشان مال را برودن او حکم چیت ج قطع
بر او نیست و اگر مالک مال است پس هرگاه کسی بکام ملکیت یا حلیه چیزی زدی
که حکم چیت ج قطع بر او نیست پس هرگاه چیزی زدی که زدی ربع
و نیازی نمی بود عینا و قیة حکم چیت ج قطع بر او نیست پس کسی که اشکال را
الت حفظ را بر او دارد و مالی بود حکم چیت ج قطع بر او نیست مگر آنکه غایب
چنین کسی نه مارق نیست پس هرگاه زدی یا مستعیر یا ممان چیزی که نفق پیدا
ایشان بود که بودند و ضمانت کردند حکم چیت ج قطع بر ایشان نیست پس
هرگاه کسی از مال ولد اول یا پانین تر از اول زدی بجهت که حکم چیت ج چیزی
بر او نیست هر چه زدی بدیده باشد و بهر کیفیت که زدی بدیده باشد پس هرگاه

اوقات الذکر

در حله زدی کردن

از مال و الداول یا کالاتر از او زدی که حکم چیت ج قطع بر او نیست پس
هرگاه کسی چیزی خوردی در مال خطی زدی که حکم چیت ج چیزی بر او نیست
پس هرگاه کسی بی غیر از خود زدی در مال خطی محفوظ متاعی زدی که زدی ربع
بست او بر بندید و کشید و از آن محل حفظ را گذاشت از آن محل حفظ بالایی و
و الحیوان را بر او آورد یا امر کرد طفل را بدیده آوردن متاع از محل
حفظان حکم چیت ج با صدق الت بر طفل یا دیوانه بر او ثابت میشود با اجتماع
شرایط زیرا که حکم فوقی نیست باین برودن مال بنفسه یا بی از اسباب
پس ضابط در حله زدی چیت ج مرجع آن عرفات و ضبط اشیاء بحال
انها مختلف میشود و ضابطان ایجاد بیست است که بواسطه آن منع باشد بر زدن
در شئی مثل بستان در قفل کردن آن یا زدن کردن در محوره پس چیت ج
حرز زدن چیت ج بعضی فرموده اند هرگاه در باطن لباس باشد حرز زدن و اگر ظاهر باشد
حرز نیست و حق اینست که صدق حرز و ضبط با اختلاف وضع عمارت است و اختلاف
میشود پس هرگاه کسی زدی که در محوره حرز زدن در صورتیکه محفوظ باشد
بدیوار و دیوار بر باشد حکم چیت ج مثل محل خلاف است بعضی قائل به لزوم
قطع شده اند و تفصیل این آنکه درخت در خانه از شهر باشد که بحر و صفت و حرز
در آن بسته و محکم باشد و این آنکه در خارج شهر باشد که بحر و صفت و حرز
حرز میشود و محملات پس هرگاه کسی از دیوار زدی حکم چیت ج چیزی بر او نیست

در حله نزدی کردن

ولو غیر باشد بر آنکه هر مال بیک یا اگر بعد از بیک در وقت قطع بر او ثابت
مثل قطع که بر سارق است لیکن مستعار از بعضی اجزاء قطع است در هر چه در نزدی باشد
از جهت فساد او در زمین و جزاء بصدقه اگر ضلوع قطع است پس هرگاه کسی
ملوک را بالغین و زرد بد حکم چیت ج قطع بر او ثابت میشود هرگاه از حوزة نجوی
برود باشد که بر وقت حادثی و باین وقت آن منصاب برسد که برع و یا بر طاعت
مس که بکش قید غوره و کفن میت و از میان قریه برون برید و حکم چیت ج قطع بر او
ثابت میشود بنا بر ظهور و لو قیمة کفن یا صابن و صندل و قوا بعتی مس که
بنش قیو کند بجهت نبودن کفن و لیکن کفن یا بنو حکم چیت ج قیو میشود پس
کسی که کور یا بنش قیو کند حکم چیت ج در خبر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
امر فرمود چنین کسی را بر پای از جام و در جعه انداختند یا بال غوره بکشت
سب جان داد پس سرقه یا چیز ثابت میشود چیت ج ثابت میشود سرقه تمام
و نفق عاقل که مفلسا شهادت بد دهند بر تمام چیزها بیک شرط اندر نبوت
دوم شبه احوال افراد قطع یا اقرار در شبه انکار که حکم چیت ج حد ساقط میشود پس اقرا
کنند ببلوغ و عقل و اختیار و حجت کنند بر نزدی چه وقت مال بر او ثابت میشود که باید علمت از او بکشد چیت ج
مس هرگاه بعد از اقرار اول آن مجبور علیه بضر و فلس نباشد پس در نزدی باید کرد تا زمانه را بشود
از افراد چیت ج باید مایه که در بیده است بر عین آن کند بصاحبش و هرگاه اعاده
عین ممکن نباشد اگر قتل است مثل بد هدا که قیو است قیمة بد هدا و اجزای

بود نزدی

در حله عاقل است

بودن موجب سقوط وجوب رد مال تا لکش نباشد پس چه وقت قطع بود
ثابت میشود چیت ج و بیکه صاحب مال او را بخرید و نزد حاکم برید و طالبه حد از او
کند پس هرگاه بعد از مراجعه و طلب حد از حاکم صاحب مال عفو کند حد ساقط
یا نه چیت ج در این صورت حد ساقط میشود پس هرگاه بعد از قیام بینه سرقه یا اقرا
سارق مالک مال را با بخشید یا دست بر او بردار و نزد حاکم مراجعه را نه بود
حکم چیت ج در این صورت قطع ساقط میشود و ما بعد از رفع و طالبه حد بیک
سقط نیست پس هرگاه سارق پیش از آنکه متاع را از محل خطایرون لزم حکم
کار بکشد که از صاب و ناختی قرض کرد بعد از محل خطایرون او بر حکم چیت ج
در این صورت قطع بر او نیست پس تفصیل قطع را که حد سرت است بیان فرمود
چیت ج بدانکه در مرتبه اول چون نزدی کند کسی با شرایط زیر بود لازم میشود بریدن
چهار انگشت و غیر انگشت بزرگ از دست راست و در مرتبه دوم با بریدن دست چپ
میشود پای چپ و با شش پای او گذاشته میشود و در مرتبه سیم با بریدن دست چپ
میشود بجز این تا برود و چیت جیکه از اعضا قطع میشود و در مرتبه چهارم کشتن
مس هرگاه کسی چند مرتبه در بیک مرتبه و اتفاق شد برود نشی و حکم حد در نشی
تا مرتبه سیم چهارم مثل حکم چیت ج قطع میشود چیت ج حد در مرتبه چهارم حد مرتبه
اول است و اعتباری بد فعات گذشت نیست فصل ششم در مجامعت بدانکه چیت ج
عبادت است از بریدن و بر داشتن سلاح جنگ در شرم و غیر آن از حوزة اباد باشد

در حد حار باست

یار و ز برای تو ساینده مری که تو ایشان را غنی و جاوید است که چون کسی چنین کند محاکم
خواهد مرد باشد یا زن پس در حقوق محارم چه شرط است **ج** در حقوق محارم بر این
چیزی که ذکر شد شرط نیست مثل اخذ صاب یا اخذ مال از جای مخصوص بلکه اخذ هیچ
چیزی ولو نیکو یا بدی **و** محارم است بل بعضی قصداً اخذ و قابلیت اخذ
بواسطه قدرت بوقتل یا جرح یا سلب و نقول اعتبار که در اند و فی الجمله وجه دارد
و مزید بر اینها معتبر است که فساد او عوی داشته باشد نه آنکه حضور و یقین بر او
که با او عدالتی دارد و خوف ناید پس محارم بر چه چیز است **ج** ثابت میشود
محارم بر شهادت دادن دوم عادل و با قیاس که در آن ولو یک نفر پس حد محارم
بیان نمود **ج** حد محارم یا کشتن یا بدار کردن یا قطع دست راست و پای چپ او
یا بیرون کردن میشود از شهر یا جانی که خداوند همان در توان مجید میفرماید **و** آنرا
الذین یحاربون الله ورسوله ویحسون فی الارض فادان یقتلوا ویصلبوا
او قتل یا ایستادگی و جلیم من خلاف او یقتل من الارض و صایک این حد و بول
تفسیر است یا تریب خلافت است پس هرگاه محارم پیش از آنکه کوفت شود بگوید
حکم چیست **ج** حد او ساقط است پس هرگاه بعد از آنکه ظفر بر او یافتند بگوید
حکم چیست **ج** در این صورت حد او ساقط نیست و اگر مال بوده هم از او بگیرند و اگر
قصاص بولادتم شده قصاص میکند از او پس در حد محارم است یا نه **ج** در حد
محارم نیست حقیقه هرگاه عیش و غلبه نباشد لیکن حکم محارم بر او در این معنی

که با او است

در عقوبات متفرقات است

که با او است و او لو کشتن و هرگاه در نفس غیر کشتن ممکن نباشد خودش هدر است پس
هرگاه در حد خواسته باشد که بکشد و مالش را ببرد حکم چیست **ج** واجب است در این صورت
بر شخص دفع نه در بدنه و نه در مال او باشد و اگر غیر از کشتن و نفس ممکن نباشد خودش
هدر است و اگر نفس از برای شخص ممکن نباشد کشتن از او واجب است
پس هرگاه کسی بخواند اختلاف من یعنی **حقیقه** مال از غیر محل خط ببرد یا بنحو
بانی یعنی که اشکارا ببرد و یکی ببرد یا بنحو احتیال بفرستادن نوشته‌های دروغ یا در
مال از حال مردم دست بیاورد و ببرد حکم چیست **ج** همه اینها حدی ندارند بلکه غیر
میشوند بنظر حاکم **فصل هفتم** در عقوبات متفرقات که از آنها
و طی به نام یعنی حیوانات چهار پا محارم باشد یا در میان بد آنکه هرگاه کسی
کند که بالغ باشد و عاقل مجرب را تخریب میشود بنظر حاکم و عذابت میکند
قیمت آنرا در زمان و طی و بعد از و طی آن حیوان اگر ماکول اللحم بوده باشد گوشت
حرام میشود و لا در آن که بعد از و طی از او عمل میاید هم حرام است گوشت نه آن
چونکه موجود باشد حال و طی و لو حمل باشد بنا بر قولی در حمل و حرام است **و** در
شیر و تخم آن حیوان و جانی نیست استعمال و و پنجم آن اینها هم هرگاه بعد از و طی عمل
بیابند و واجب است در آن حیوان و سوختنش و هرگاه ماکول اللحم نباشد و غرض
از آن حیوان خوردن گوشتش نباشد مثل قیل و قیل و قاطر و لاغ زنجی شود بلکه ببرد
میشود از بعد و طی شهر یکی فوراً و در باشد یا تریک و بعضی گفته اند بجای و در باشد

در عقوبات متفرقا است

روانتر شود تا خبر آن معلوم نشود عاده و فوفته میشود بعد از آنکه حیوان
پای پیش از آن هرگاه منافات با فوریت اجزای نداشته باشد پس **س** حیوان
که فوفته و صرغان چیست **ج** در حکم قیمت حیوان که یا از بوی مالک است یا
زائد بر آن قیمت اگر زائدی باشد یا از بوی و طعم کشته است یا از بوی مالک
اینکه هر یک کند قیمت را بوطی یا تصدیق میشود بان چند وجه است **س**
و طعم به چه وجه **ج** چنانچه ثابت میشود **س** به هارت دادن و مرعادل و با قوت
اگر حیوان ملک و طعمی باشد بعد از احکام مذکور ثابت میشود **س** هرگاه حیوان
ملک اقوال کننده بوطی نباشد **ج** در این صورت تعزیراتها ثابت میشود
نه باقی احکام مگر آنکه مالک حیوان تصدیقش کند که در این صورت همه احکام ثابت
میشوند و از آنها است و طی اموات العیال بالله بزرگایا لواط و حکم آن حکم
احیاء است در حد و شرائط و زیاده میشود عقوبت در اینجا هیچی که منظور
حاکم میشود مگر اینکه موطنه زجر یا کثیر و طعمی باشد که در این صورت تعزیر
میشود به نظر حاکم **س** زنا و لواط با اموات به چه چنان ثابت میشود **ج**
به چهار شاخص عادل و اقرا چهار مرتبه از و طعمی و از آنها است استنادهات
عبارت از طلب بیرون آمدن منی بدن است که حرام است و موجب تعزیر
میشود به نظر حاکم شرعی و اگر شده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند
کسی که امتناع کرده بود تا بعد از یک دستش سرخ شد و توبه کرد بعد از آن

احکام برین

در عقوبات متفرقا است

اورا از بیت المال **س** استثناء به چه چیز ثابت میشود **ج** ثابت میشود استثناء
بشمارت و توقیر عادل بر آن و اقوال دیگر به بان و از آنها است ارفاد که عبارت است
از کفو بعد از اسلام آغاز الله من موقوفات الادیان **س** کفو بعد از اسلام
به چه چیز متحقق میشود **ج** متحقق میشود کفو بعد از اسلام باینکه یا اقوال که
از دین اسلام بهر وجه و قلم باینکه اظهار یکی از ادیان باطله کنند مانند دین یهود یا
یا کفران یا انکار کنند چیزی را که مورد دین اسلام باشد یا اثبات کنند چیزی را که
مورد ریت است یا که داخل دین اسلام نیست یا کاری کند که مرجع دلاله کند بر خروج
از اسلام مثل آنکه بربت یا افتاب یا ماه سجده کند یا قرآن مجید را در قافله ریت افکند
یا نستر یا العیال بالله لکد بر قرآن بوند **س** اقسام مرتد را بیان فرمائید **ج**
مرتد یا زنت یا مرد یا فطرت یا ملی **س** احکام هر یک را بیان فرمائید **ج**
زنت مرتد خواه مسلمان باشد خواه بعد از کفو مسلمان شده باشد و بعد از
احوال مرتد نظری باشد یا ملی مشهور میان علماء اینست که او را میکشند بلکه او را
چوبه توبه میکنند و اگر توبه نکند او را قبول میکنند و اگر توبه نکند او را
حبس میکنند و در اوقات نمازها او را میزنند تا توبه نکند یا در حبس میبرد
و اقامه مرتد اگر فطری باشد یعنی یکی از پدر و مادر او هنگام نظر سابق
او مسلمان باشد مشهور است که اگر توبه نکند توبه اش قبول نمیشود و بوجوه
او را میکشند و همچنین مرتد شد زنتش بر او حرام میشود و عده وفات میکند

در عقوبات متفرقات

و اما اگر بترک است میکند کسی توبه مرتد خطی نیست و بین الله قبول میشود یا نه
 حج خلافت بعضی گفته اند مقبول نیست و بعضی در حقیقت خواهد بود و اکثر محققان از غلای
 اعتقاد است که توبه اش نیز خداوند مقبول است پس اگر کسی مرتد را و مطلع شود
 یا اگر مطلع شوند لیکن کسی نباشد که او را توبه نکند عبادات و معاملات
 او صحیح اند و لعذاب الهی نجات مییابد و لیکن اگر گفته اند که مالش از دست می افتد
 و با و برنگردد و زنیش حلال نمیشود و او بعد از توبه و اقامه توبه توبه که پیش از توبه
 هر دو کار خوب باشد و او مسلمان شده و بعد از آن مرتد شود که او را مرتد میگویند
 اگرش میکند توبه را اگر توبه کند توبه اش مقبول است و اگر توبه نکند او را
 میکشند و در مدت توبه فرمودن خلافت است بعضی گفته اند این قدر راست
 که دیگر امید توبه کردن او را نباشد و بعضی گفته اند موافق روایتی است که
 اصل تکلیف بر توبه میکند و در هر چهارم میکشد و باید که اگر شبهه بود
 او را عارض شده باشد سعی کند در الزامان و اگر توبه کند و باز مرتد
 شود در مرتبه سیم یا چهارم علی الخلاف او را میکشد و توبه اش مقبول نمیگردد
 اگر کشتن مرتد با کتبت حج کشه مرتد امام یا نایب امام است و بعضی گفته اند که
 بشود میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است و بنا بر آن خاص حق
 کشتن مرتد با امام یا نایبش اگر کسی از امام کشت کناه کار است و غیر
 میکند و بعضی او را میکشند زیرا که مرتد واجب القتل است و لیکن بدو کوفه است

کتابخانه امام

در عقوبات متفرقات

کسی از آن امام او را کشت است پس مرتد شدن به چه چیز ثابت میشود
 بیک مرتد اقرار و تکوینی و مرد عادل پس هرگاه کسی عبادت الله را مرتد از توبه
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله یا حضرت فاطمه زهرا یا یکی از ائمه هدی علیهم السلام
 علیه السلام حکم چیست حج جانواست هر که بشود و اگر یکصد کوفه فرزند
 یا مال خود یا احدی از اهل ایان داشته باشد و این باب ظاهر خلاف بین علماء
 نیست و در حدیث معتبره است که حضرت رسول فرمود که هر مردی در باب
 ما ویند هر که از کسی بشود که مریدی یار میکند و دشنام میدهد واجب برشوند
 که او را بکشد و اگر از او یار شاه بود و یار شاه واجب است که هرگاه مرتد را توبه
 شود که کسی بنامش گفته او را بکشد پس هرگاه کسی از عاری غیر کند یا شک کند
 در غیره یا حج حکم چیست حج بعضی گفته اند هر که بشود میتواند کشت و بعضی گفته اند
 مخصوص حکم شرع است و از آن جهت است که در حدیث آمده که اگر کافر با دو کندی
 کبیره است و اگر مسلمان جاد کند و ثابت شود او را میکشند و اگر کافر جاد کند
 و در میان باشد فرزندش میکشد و از حضرت امام باقر ناطق امام حسن صادق علیهم السلام
 که کاهن ماحولت و ماحولت است پس هر چه است حج بعضی گفته اند
 یعنی است یا نوشته است یا علی است که تا شود میکند در بدن او میارند او
 یا عقل او مثل آنکه کاری کند که کسی با کسی دوست یارش کند و آنچه قرآن
 و دعا و سماء مقدس حکم باشد که خدا متوکل شود داخل محبت و افسار

در عقوبات متفرقات است

بطلمات و اعدا باشد می است و شیخ بها والدین علی مرتضی که می گویند که دعا و
برای طلب خواندن خوب و نه و مندی بدان که دعا بخواند و در آن میشود و شیخ ^{فهد}
و دیگران از اقسام سحر شریک اند گفتن و فوشتن و افش کردن و در آنش رخنه کردن
بعقابتی که منسوب بکواکب می دانند و کلاه زدن و دریدن و استخدام ملائکه کردن
و طلسمات نوشتن و بیان ملحق کردن یا نه اندر شعبه و اگر امور غریبه ظاهر می شوند
و از راه جلد مسی چنانکه معرکه گویان میکنند و از جمله سحر یا از قبل است که آنست یعنی
جن بر دادن از جن و گفته اند از جمله آنست که مجله می دارند و ریاضت میکنند
برای دیدن و تخیل ایشان و با عتقا و خود تخیل ملائکه میکنند که خدمت نمایند
و تخیل من میکنند برای آنکه جن را از ایشان بپرسند و نقل کنند یا با عتقا و خود
جن را داخل بدن رخ می آید که می کنند که بر زبان او سخن گویند و خبر دهد و بعضی
اکثر اینها را داخل می گرفته اند و بعضی عتقا دانسته که بعضی حقیقتی ندارد و بعضی جنات
و انوری بر آن مترتب میشود و بعضی قائلند که بر دو قسم است سحر یا شریک و سحر
و قوی اصل دارد و بلبل حلقه ایست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انشأ
اثار و اقوال حضرت رسالت سحر و کلمات بسیار بود و اما در عصر نبوت و انشأ
و اما بعد از طلوع امیر المومنین و انشأ و قوت و دعا و اسماء الله اثار و انشأ بسیار ضعیف
گودید و خصوص بر جامان نفوس قوی که عتقا و عظیم و قوی کامل بر جامان نفوس
الهی دارند که در ایشان کمتر تا ثنویان در نفوس مردم ضعیف العقل است

مانند آن که در کتب

در حکایاتی است از علما و مجتهدان و اولاد

مانند آن که در کتب و افعال ایشان و علامه بحسب المثل ^{مقام} که بعضی از مفاصل خود
نقل میکند که از مردی ثقیف و اصد قاصد و ولد مرحوم خود شنیدیم که میگفت در زمان نواب
کبکی صان منحنی از هند آمده بود و باین بلاد شهرت عظیم کرد و طلسمات و علوم غریبه
میدانست و مردم را اطراف او جمعیت عظیم کردند و شیخ را یکی مرحوم مجلسی اولی انکشاف بسیار
دیدن او و ^{ملفوظ} گفت من نشناختم و چون خود بنویسند و میسر در تحصیل علوم غریبه کرده
بودم و بسیار طمع گران آمد چون بعضی استم می خواند و در مقام و کتب و کتب و کتب و کتب
که ادعا میکرد و از این شهر محل او بر می بردی بعد از چند روز شنیدیم که آن شخص هفت
ازین شخص میکند و الناس میگوید که من یکبار دیدم که او بعضی تابعی بسیار بود
او بود چون داخل شدم تعظیم کرد و در خلوت بود و گفت خدا سوگند میدهم تو را
که بگوئی که این سخن که ما من گفتی چه معنی داشت و از چه جهت گفتی گفت من می خواهم
از این سخن یا فقی گفت من می دانم ام باین شهر می آید با و شاه و امراء و اعیان از این خبر گشتم
و این پرسیدند و در دست صرا بشهر می گذارم و بعد از آنکه تو این سخن گفتی مرا خبری که در شتم
کردم هیچ اثر ندیدم چه سبب دارد من جواب دادم که تو این عمل را در بلاد کفر برای کافران
چند کوفه و لشکر دیدی اکنون شهری داخل شدی که از آثار اسلام از طاعت و عبادت
جمع ایشان را خوا گرفته و هیچ خانه نیست که چندین خوان مجید و صیغه کامل است
و اما در این شهر خلوت می باشد و صدق ایشان ملو است معافان و دقان
و دعا و در ایشان قوی است و بعضی از این شهر جا و راهی می آید باطل و قوی

در قصاص است

اعضای مرد و زن مانند یکدیگر و اندام خویشی اعضای مثلث و دیر بود بنا بر مشهور
یا ازان قتل و زخمی شدن یا بر قتل که در این هنگام خون بهایی وین هم نصف خون بهایی می باشد و مثلاً
خون بهایی یک انگشت در دشت است مثلاً در دشت و انگشت او نیست شش است مثلاً در دشت
او شش شش است مثلاً در دشت یک انگشت زن دشت شش است نصف خون بهایی و مثلاً
در یک چهار شش است پس در قصاص او مرد را بر جای زن و زن را بر جای مرد نیست
و بعد از تفاوت و ثابت میشود پس هرگاه قتل مرد را از او یا زن از او یا کشت
حکم چیست **ج** ولی مقتول و مقتوله حق دارد که در این صورت عالم را بدهد خود دیگر
اگر چه مالک و امویان نباشد بر قتل و جانی و ولی حق دارد عالم را بکشد و لو قتل باشد
باشد از خون بهایی مقتول یا مقتوله و اگر بعضی ظاهر میشود که در اینجا قاتل قاتل نیست
طالب ندارد و اگر قتل خطا باشد مولا محمول است بین تسلیم غلام یا بنده و مقتول یا
بین ملک ان بداد و قیمت عبد و قیاس میشود بر قتل مرد از زن از او یا اگر قصاص بعد از
الان نصف دیر است و خلاف این قول از بعضی یونان است که اگر قیمت عالم کمتر
باشد از خون بهایی ان نام آن بود و الا لزم نیست یقیناً در صورت قصاص و در صورت
بنده کو قتل و اگر قتل خطا باشد مولا محمول است بین تسلیم غلام یا بنده و مقتول یا
بین ملک ان بداد و قیمت عبد پس هرگاه از او یا بنده یا کشت حکم چیست **ج** کمتر
از او برای قصاص بنده جانی نیست لیکن مولا قیمت عالم را از قاتل بگیرد و قیمت جانی
از او جانی شود و جانی قاتل شده اند قتل از او یا که عادت کرده بکشتن بندها **ق**
از شرط قصاص و ثوابی در دین است یا بر روی مقتول پس جانی نیست کشتن و مثلاً در قصاص

فقط در دین

در قصاص است

کافور جرح باشد یا زخمی **مس** هرگاه زخمی زخمی دیگر یا کشت حکم چیست **ج** قصاص میشود
بذبح و لو در مدت مختلف باشد مثل آنکه یک یک موری باشد و دیگری بفرجه و سقوط از شرط
قصاص آنکه قاتل بدهد مقتول یا بنده پس بدهد و اگر دیر بکشد قاتل بدهد و اگر بکشد
بدهد کشته میشود ولی اگر بدهد و اگر بکشد قاتل بدهد و اگر بکشد قاتل بدهد و اگر بکشد
از شرط قصاص کمال عقل است پس کشته میشود و دیوانه بکشد عاقل و دیوانه و کشته میشود
مال بالغ بکشد بالغ و نه نابالغ **مس** بالغ بکشد نابالغ کشته میشود یا نه **ج** کشته میشود
بالغ هرگاه بکشد نابالغ را یا بنده شود و اگر بکشد قاتل بدهد که دیر میکشد در قصاص **مس**
هرگاه عاقل کشته شود یا بنده یا کشته میشود حکم چیست **ج** قصاص بر او ثابت است و لو در حال
جنون شود و پنجم از شرط قصاص آنکه مقتول مباح الذم نباشد مثلاً هرگاه مقتول
واجب القتل باشد بکشد یا نابالغ یا عاقل یا قاتل کشته میشود **فصل** در جریسته
قتل بان ثابت میشود بدانکه ثابت میشود قتل یا قاتل و مقتول و لو بکشته یا بر روی
و بعضی در تیره و بعضی در تیره و بعضی در تیره و بعضی در تیره و بعضی در تیره و بعضی در تیره
ج شرط است در اقرار کننده بلوغ و عقل و اختیار و حریت **مس** اقرار معتبر و عقل

قتل مولا میشود یا نه **ج** بله اقرار معتبر و عقل و اختیار و حریت **مس** اقرار معتبر و عقل
در حال است **مس** هرگاه بکشد اقرار بکشد و مقتول عاقل و دیوانه یا کشته شود همان مقتول یا کشته شود
قاتل است حکم چیست **ج** در این صورت اگر مقتول اول بعد از اقرار باقی اقرار خود بکشد جانی است
مشهور آنکه خون بهایی مقتول از قیمت المال بدهد در وقت وجود ان و قصاص کدام را بدهد که با قصاص
کند یا خون بدهد یا بکشد
هرگاه یکی اقرار کرد و قتل
عذر

در قسام است

آن بود و خواسته میشود بظنی یا خبر روایت شده که حضرت امام حسن علیه السلام در این باب فرمودند که
 کور در زناات حیوة پسرش امیر المؤمنین **ع** قتل شهادت چند نفر ثابت میشود
ج قتل عمد ثابت میشود بکوهی و در میان دلی و بنا بر مشهور است بکوهی شهادت زن و زن
 چهره با نفاد و خبر با نفاد و خبر با نفاد نیست و همچنین قسم منظم بیک شاهد بیک موجب است
 بشهادت یک مرد و زن یا یک مرد و قسم مدعی ثابت میشود **ع** شهادت بر طفل
 باید باشد که قبول شود **ج** باید بشهادت متصل خالی از احتمال باشد پس شهادت بچرخ **ج**
 کافی است اثبات آن نیست بلکه باید شهادت بدهد بوقت سبب آنکه در شرط است در قول
 شهادت قتل مثل سائر موارد متفق بودند شهود در شهادت خود هر یک در وقت و مکان
 قتل و آن پس گو شهادت داد یک قتل در وقت صبح و دیگری در وقت عصر یا یک شهادت
 داد قتل بچرخ و دیگری بشب و شهادت او را قبول نمیشود **فصل در قسام**
 بدانکه هرگاه کسی اقرار کند که تو کسی را کشته بینی نداشته باشد و گمان برود مدعی
 مدعی علیه که اینکار را کرده بواسطه اماره مثل دیدن او یا سماع الورد بچون تو و انکسار بارینا
 کشته در خانه او یا در راه جماعتی که خبر خودشان کسی را بچای زنده یا باین زنده که خبر را
 آن شود کسی قریب در آن راه نداشته باشد بل علم بعد از آن سابق برین مقول و احوال
 قریب یا دور و قریب شهادت دادن بیک عامل بقاتل بودن مدعی علیه و شهادت حاصل میشود
 و قسام ثابت میشود یعنی هرگاه مدعی خویشاوندی داشته باشد و لو از ورثه باشد هر یک
 از ایشان یک قسم قرض یا پنجاه قسم تمام شود و اگر مدعی با خویشانش از پنجاه نفر بیشتر باشد

فصل در قسام

در قسام است

فقط پنجاه نفر قسم بخورند و قسم خورنده هر کدام از ایشان باشد عاقبت و اگر از پنجاه نفر کمتر باشد
 نکرار میکنند و قسم خورین همه ایشان یا بعضی ایشان یا پنجاه قسم تمام شوند و اوقات قسام
 ثابت میشود و این در صورتیست که مدعی قتل عمد باشد و اما در خطا و غیر آن بجهت عمد
 بیت و پنج گفته اند و خاله از قوفیت و قول دیگران اعتبار پنجاه قسم است مطابق **ع**
 هرگاه مدعی خویش نداشته باشد یا داشته باشد لیکن قسم بخورند از جهت اطلاع بداشتن از قتل
 یا بعضی از خویشی بر آن بطور اطلاع قسم خورین بر ایشان واجب نیست و استماع کند مدعی
 قتل از قسم خورین قسم داده میشود مدعی علیه مگر با طاعتش از پنجاه قسم در بر او شهادت قتل
 در صورت استماع عدل یا طاعت یا خلاف مذکور **ع** هرگاه مدعی قسم بخورند و نگویند
 امتناع کرد از قسم خورین حکم بقتل **ج** در این صورت محکم است که از شهود است که بعضی نگوید
 اقرار ثابت میشود **ع** هرگاه کسی اقرار کند بر دیگری که کسی را کشته و اما مدعی
 که موجب تلف بر او صدقش باشد مثل مادی که زخمی زود وید در باین نباشد حکم بقتل
ج در این صورت محکم است که بخورند بر قتل و چنانچه بر او شهادت هرگاه نگوید و مدعی
 یک قسم شود حق ثابت میشود **فصل در قصاص اعضاء است**
 و موجب آن تلف کردن عضو است یا آنکه تلف کند غالباً و لوقه یا تلف مفصلاً
 نداشته باشد یا بغیر آن تلف باقیه یا تلف مثل قتل یا بقتل بر نفس و شرط نه از عضو
 بعین شرط قصاص نفس انداختن و در اسلام و کفر و جوی و بریت یا اهل بودن یک
 جنایت با و بر سینه و استقامت و بوی و جزاینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها

در قصاص اعضا است

در قصاص بودن و عدم آن یا است بر بودن معصومی که قصاص میشود پس بر بودن معصومیت و بر بودن
دست و شل و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
که در این صورت در بر ثابت میشود و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
نقص و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
ج در بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
که در آنکه اولی و استش بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
مس هرگاه کسی یک چشم داشته باشد و یک چشم را از دست داده باشد و یک چشم را از دست داده باشد
ج اگر در چشم داشته حق را بر عوض چشم خود یک چشم را بکشد یا اگر یک چشم را بکشد یا اگر یک چشم را بکشد
بودن محل را معبر دانسته اند و ظاهر مقصود از تناوی در دست و بر بودن معصومیت
در عکس این حکم چیست ج شخص یک چشم را بر یک چشم میبرد و اگر یک چشم را بکشد یا اگر یک چشم را بکشد
که نقص خوبیها نیز باید با و بدهند و اگر یک چشم را بکشد یا اگر یک چشم را بکشد یا اگر یک چشم را بکشد
کودن آن کل خوبیها را از دست میدهد و بعضی نیز در کرده اند و قول اقلی است در بر بودن معصومیت
لغو خلق باشد یا اقلی سعاد با و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
مس هرگاه کسی بینا و چشم کی را بر طرف کرده باشد لیکن حدیث یک چشم را از دست داده باشد
ج در حدیث و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
چشم انحصار ندارد و اگر در بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
مان و بینایی چشمی بود و لیکن تعیین این طریق معلوم نیست بلکه هر طریقی که ممکن

مشکله بر می آید

در قصاص اعضا است

باشد از اینانی چشمش با باقی ماندن حدیث آن جائز است مس بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
کودنی معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
و کوفته نگردن جائز است یا نه ج طایفه ای از آنند مس حکم در قصاص دندان چیست
ج قصاص در بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
خوشی مثل دندانهای پیش است بدندانهای پیش است و همچنین خنثی که در دندانها
پیش مثل هم خصوص مائل قصاص میشود و دیگری از آنها را بکشد و دندان معصومیت
در صورتیکه معیار آنش نباشد که بگوید آن دندان کینه و دندان بیرون بیاورد و لا
انقار کنند و میشود قصاصی نیست مگر بعد از یاس و با عود متغیر اقامت و این دندان
خوب پیش بقی که بعد عمل اند لازم است و بعضی از ایشان نشان دندان را در بر بودن معصومیت
هم لازم دانسته اند و اگر بدین تغییر عود کرده همان دشمنی دندان را از دست داده باشد
مثل کردن دندان شیواطفال هرگاه عود کرده و اگر بعد از قصاص دندان بخلاف عادت
بیاورد و اند چنانچه بر قصاص کتبت مس کنند دندان اصل عوض دندان را
جائز است یا نه ج جائز نیست مس هرگاه کسی انگشت دست کی را بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
آن دست از کسی دیگر حکم چیست ج معروف است که اول انگشت او را عوض انگشت شخصی
باید بود بعد از آن دست ناقص او را بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت و بر بودن معصومیت
بدان و نه انگشتی بل و در صورتیکه اول بودن دست باشد اول صاحب دست
قصاص میکند و صاحب انگشت دیگر از جانی دیگر و مس هرگاه قصاص معصومیت و بر بودن معصومیت

در قصاص اعضا است

شود که نوان باشد حکم چیست در این صورت خوبنها باید بداند پس در خارجیه
چند نخی که پوست دراز باشد و یا عضله یعنی زخم که در گوشت مرده و زخم باشد
یعنی زخم که در گوشت مرده باشد و پوست نازکی که بالا یا میخوران آید باشد
قصاصی هست و آنجمله در جراحت اینها قصاص ثابت است و در قصاص در اینها طول
و عمق محل زخم رعایت میشود لیکن قدر پائین رفتن زخم اعتبار ندارد بلکه کفایت
یکند و اینکه اسم غرض و یا شغل است و باید چون در زخم زخمی زخمی قرار دارد
در هاشمیه یعنی زخم که استخوان را شکسته باشد و منقلبه یعنی زخم که استخوان را از جای جانی نقل
کود باشد قصاصی هست و آنجمله در اینها قصاصی نیست زیرا که استیفاء مثل اینها بدو کم
و زیاد عاده امکان ندارد بلکه خوبنها در اینها معاینات پس قصاص اعضا
در جرح و در چرک و در جراحتی باید باشد جرح در قصاص اعضا لازم است هر دو طرف
و خطر ایشان کردن از حیث طول و عرض در صیغه یا مثل ان اوقت شو کردن از ابتداء علا
تاتهای آن و زیاد از آن جائز نیست که هرگاه زیاده شود او عدا باشد باز قصاص لازم
و ضلعه خوبنها و باید هر قصاص عضو در زمان اعتدال هوا باشد نه وقت گرمی و سردی
برای آنکه سبابت نکند و قصاص بغیر این جائز نیست پس وقت قصاص کردن چرک
ج جائز است قصاص کردن پیش از خوب شدن جواست جرح اگر چه هرگز نباشد تا بعد از
خوب شدن آن بهی است و بعضی گفته اند که قبل از خوب شدن قصاص جائز نیست چون
محمّل است سبابت بریدن کند و حکم مبتدله بر قصاص نفس شود پس هرگاه کسی

نقد

در قصاص اعضا است

زخمی زند بکند و انشخص میورد و شبیه باشد که مردن اول از جهت زخم بوده یا مریض بیک حکم
ج در این صورت قصاص عضو ثابت است و قصاص نفس و اگر اختلاف فتوایی واقع شد
در آن تخیل است پس از برای آنکه جائز است که قصاص کند در نفس یا عضو از طرف
غیر و آنجمله در جراحت اینها قصاص ثابت است و در قصاص در اینها طول
او کم از آن خواستار است از امام عصر یا حاکم شرعی پس هرگاه و کم متعدد باشد حکم
چیز ج با قدری و یا موقوف است استیفاء در قصاص نفس یا عضو از آن ایشان
مبنای قبول و کفایت در قصاص پس هرگاه بدو یک شخص بزند یک باشد و کشتن
حکم چیست ج در این صورت قصاص میشود از اجنبی و نصف خوبنهای دیگر باید بر در هر دو
س هرگاه از زن حاطه موجب قصاصی عمل آمد حکم چیست ج قصاصی میشود زن حامله
بعد از وضع حمل و بعد فرمود اند تا بعد از دادن شیو تازه بر طفل پس قول زنند که
حامل قبول میشود و آنجمله در بعضی فرمود اند قبول میشود و لوقا بلا قصد بقتل نکند چون
میشود از برای زن علاقی باشد که بر قاتله خنجر باشد و این حوط است پس هرگاه
بعد پیش از قصاص عمل شد حکم چیست ج بجز گفته اند خوبنها از مالش گرفته میشود
و اگر ملک نداشته باشد از مال اقارب و ملاطه الاقرب فالاقرب و بعد گفته اند
قصاص موقوف میشود و بدله ندارد **کتاب الدیات**
و در این چند فصل **فصل اول** در مورد دیه است یعنی خوبنها بدانکه دیه بایست
میشود در قتل که خطا محض باشد و شبیه آن یعنی عمد شبیه خطا پس قتل که خطا

کشته است
کشته است
کشته است

در دیات است

مضی باشد مثل جرح قتل خطای مثل آنکه شویند از دهن حیوان جو سود به انسان و اول
بکشد یا تویند از دهن انسان معین جو سود به انسان دیگری و اول بکشد و جرح آن
بانی که قصد انسان نکند یا اثره یا قصد شخص معین نداشته باشد مگر منافی قتل است
و خطای مضی و خطای شیب هر چه جرح قاعده آنکه هرگاه کسی قصد کند کشتن شخص
و از روی غلبه و سبب آن کند و آن شخص را بکشد چنان قتل عدیت و در حکم است قتل
بدون قصد کشتن هرگاه فعل از قاعده باشد که با موجب قتل بود و خطای مضی
اینکه فعل موجب قتل از روی عمد باشد و قصد کشتن مقتول را معینا داشته باشد
و لو قصد کشتن غایب او را داشته باشد و خطای شیب هرگاه فعل موجب قتل از روی
جائز و قصدش افعال فعل بر مقتول باشد معینا و لیکن قصد قتل نداشته باشد و فعل
مادر از او یا غلبه موجب قتل نباشد پس طیب هرگاه خطا کند و معالجتش
یا عضو ضامن است یا جرح بل طیب ضامن است و باید اوفالش خویند بدهد و اگر
نفس یا عضو و لو جرح یا کشته باشد در علاج و احتیاط نوبه باشد و در بعضی از اعضا
دارد باشد و جانق باشد بنا بر معرفت پس کسیکه در خواب کسی را بکشد یا عضو
او را تلف کند حکم جیت ج مشهور بود اینست که ضامن بر عاقله است چون خطای مضی
و معنی از مال خود تا قتل کنند یا اگر قصد در خواب بر طفل غلط و هلاک کند
حکم یکو مده پس حال شاع هرگاه یکو بخورد و او را بکشد یا عضو را تلف
کند حکم جیت ج ضامن از مال خود پس هرگاه کسی در خواب خود را در بخت بکشد

و اول جرح

در دیات است

یا با او جرح کند بخوبی که از آن میوه حکم جیت ج ضامن خویند است یوشهر از مال خود و بوعاقله
نست و چون که فعل از اجازة است اگر چه قتل یا از ناکشته پس هرگاه که در خواب
بطفل یا در جوانی یا در بخت دیگر یا بشخص صحیح المزاج بخوبی که سبب او بر حکم جیت ج
قربان زند باید از مال خود خویند بدهد بر قول بعضی و بعضی حکم ثبوت قصاص بر جرح
صورتان نوبه اند پس هرگاه کسی باقتاد بر سر کسی را بکشد حکم جیت ج باید
خویند بدهد هرگاه احتیاط خود را نداشته باشد و لیکن قصد قتل نداشته باشد و علیا
انفواقتاد هم قاتل نباشد و اگر خوردش هم بیاد و خوشش دهد راست و هرگاه در افتاد
باحتیاط باشد خویند بدهد عاقله است و این مشکل است و اگر یاد کسی را بر سر کسی بیند
و در بخت خود خون دهد و در است پس هرگاه کسی یکو بر او از بختی بر سر کسی
بیند از روی قصد کشتن و در اقلب انضواقتاد حق موجب کشتن هم نباشد و عاقله
سبب قتل هم و شد حکم جیت ج بر او اندازند و اگر است از مال خود خویند بدهد و اگر
انداخته بدهد و هم چنین خویند بدهد و اگر بر او بدهد بدهد بنا بر مشهور
پس هرگاه کسی بخواهد به دله تنگد یا بشک جایی ایستادن در دله نباشد و کسی
بر روی بوضو و کشته شود حکم جیت ج آنکه در دله تنگ ایستاده و لیکن قصد این
نداشته که کشته شود باید خویند بدهد پس هرگاه کسی یکو بر او از بختی بر سر
او بدهد و در خواهش خودش و جرح او را بکشد بر بخت حکم جیت ج آنکه بر او نش
او را از خانه باید خویند بدهد اگر شاهد نداشته باشد که بختی بر او بکشد یا اینکه

در دیات است

یا اینکه بگوید اگر کشته شد هرگاه کسی شب کبریا از خانه خود بگریزد و بگریخت
آمدن آنرا بیکه طلبید و بوی او را بوی آن بگوید اگر کشته شد حکم چیست **ج** در این صورت
هرگاه بوی نباشد چیزی بوی طلب کننده نیست **مس** زن شیور هنده هرگاه در خواب
بوی طفل غلطید و او را کشته حکم چیست **ج** معنی از متاخر بوی علما اینست که عاقله
زن بایه جوینهای طفل بدهد مطلقا و محکم از اکثر فقه آیت الله که اگر غرض از زیاده
شدن طلب فقر و عزت بود و بوی خود را و است و الا بوی عاقله و باین معنی روایت
و احوال **مس** هرگاه شخصی طفل را بزدن و بوی خواست شناسد و بوی او را بداند
غرض شد حکم چیست **ج** هرگاه معلوم تقصیر نکند و باشد خلافات بعینه که در چیزی بود
نیست **مس** هرگاه کسی در شارع عام بنا فی احوال کند یا مسکه بگذارد که راه تنگ
شود و شیوع بسبب آن کشته شود حکم چیست **ج** چنین شخصی ضامن و نهی است
مس هرگاه دیوار کجی بر سر کسی بیند و او را بکشد حکم چیست **ج** صاحب دیوار کج
شده است شارع عام یا خانه های مجاور بیکه علامت خرابی و سقوط آنرا باشد و اگر
عالم باین شد و میتواند اصلاحش کند و تقصیر کرد و او را بجهان حال باقی گذاشت
باید جوینها بدهد و الا چیزی بوی او نیست بنا بر مشهور در هر دو حکم **مس** هرگاه
کسی آتش روشن کند و بواسطه آن چیزی بکشد بوی او را بکشد مثل آنکه ملات کند و کسی را
بوی اندیا مالی از کسی ضایع کند حکم چیست **ج** هرگاه آتش بلند ملک خود روشن
کند و باشد در جاییکه باد ساکن باشد یا معتدل و آتش از روی حاجتش زیادتر نباشد

مافی باینست

در دیات است

ضایع بوی او نیست و صورت تقصیر آنرا باینکه روشن کردن آتش ناکاه باشد بدی میاید
و در بر بوی او و هرگاه در وقت شدت بار آتش روشن کند در ملک خویش و جاییکه حق
کودن آتش به اینجا داشته باشد و لیکن ^{مطابق} ملاحظه داشته باشد به تعدی آن به ملک غیر یا اگر
حاجتش بآتش باشد و لو بیا ساکن باشد ضامن است **مس** اگر کسی بوی او را بکشد بوی او را بکشد
بعد از روشن کردن آتش ناکاه باشد بدی میاید و ممکن از دفع ضرر آن باشد و نکند
بیز بنا بر مشهور **مس** هرگاه کسی در خانه دیگری حق تقصیر خدایان نداشته باشد آتش
روشن کند و بوی او را بکشد حکم چیست **ج** در این صورت ضامن نفوس و اموال است
مس هرگاه کسی به مکانی را آتش بزند و روشن کند و در بر کسی بوی او را بکشد حکم چیست **ج** اگر در
مثل حکم است و در بیکه در ملک خویش روشن کند که تقصیر آن کشته **مس** هرگاه کسی
چهار پای خود را حفظ نکند و آن چهار پا کسی را بکشد حکم چیست **ج** باید جوینها بدهد **مس**
هرگاه کسی سگ درنده داشته باشد و حفظ نکند و لذا جنایت بکشد برسانه حکم چیست **ج**
ضامنست **مس** هرگاه کسی سگ درنده غیر را از خود دفع نکند و باین جهت معیوب
یا تلف شود حکم چیست **ج** ضایع بوی او نیست **مس** هرگاه کسی باغش خانه کسی شود و در
در بوی او را از خود دفع نکند باین جهت معیوب یا تلف شود حکم چیست **ج** ضایع بوی او نیست
مس هرگاه کسی باغ خانه کسی شود و در بوی او را از خود دفع نکند و باین جهت معیوب
چنین **ج** هرگاه باین و دعوت صاحب خانه وقت باشد ضامن قاتل است و هرگاه بی اذن و
خامنه ضایع نیست **مس** هرگاه کسی سوار چار یا باشد و آن چهار پا جنایت بکشد برساند

در دیات است

حکم چیست **ج** هرگاه بر بادست خانی بی عاقله باشد آنکه سوار است ضامنت هر صورت اول
 ایما و رسم و صورت دوم بنا بر مشهور اما اگر با پاها کسی را تلف یا معیوب کند ضامن آنکه اول
 نیست **مس** هرگاه کسی ضار چهارپا در دستش باشد و او را بکشد و چهارپای خانی که باشد
 حکم چیست **ج** هرگاه با دستها یا مشر جنایتی رساند کشته او ضامن است و الا ضامن نیست
 هرگاه کسی را بکشد و چهارپای خانی بود آنکه حکم چیست **ج** را بکشد چهارپای
 ضامن است و جنایات آنرا بنا بر مشهور **مس** هرگاه در نفس سوار چهارپا باشد
 و جنایتی رساند حکم چیست **ج** در صورت ضمان هر دو بشر یکند در آن بلناضامه هرگاه ^{عقل}
 یا بیمار نباشد که هرگاه چنین باشد ضمان بر غیر او است **مس** هرگاه مالک چهارپا را بداند
 که نگاه داری آن کند که جنایت می رساند کسی بر آن سوار باشد و جنایتی رساند حکم چیست
ج ضامن صورت ضمان بر مالک است بنا بر واتی **مس** هرگاه صاحب چهارپا کسی بگوید
 کاری کند که چهارپا دم کند و کسی را بکشد یا معیوب کند حکم چیست **ج** دم و ضرر ضامن
 و در صورتیکه منزه از قتل خطا بشود ضمان بر نفس عاقله است **مس** هرگاه بشیر یا بلیغ
 و بگوئی حمله کند و او بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 حکم چیست **ج** بعضی گفته اند باید دیر بدهد و بعضی گفته اند که اگر کوه را باشد کوه بزرگ و دیر
 لازم میشود و الا لازم نمیشود **مس** هرگاه کسی از میان تو اندازد بکند و دیگری بگوید
 و بگوید حکم چیست **ج** اگر تو اندازد گفته باشد که با جنایت باشد و او شنیده باشد و بعد از آن
 باشد خوش همت است و اگر نگفته باشد و او شنیده باشد یا شنیده باشد در وقتیکه

اضمانه

در دیات است

در اخذ هرکس نباشد و میر با قله تو اندازد است بنا بر معروف **مس** طفل را که بداند هتد
 بخانه خود برود و بشیر دهد هرگاه بعد از آنکه بیاورد مادر و اقارب انظار گویند که این طفل
 مانع حکم چیست **ج** بعضی فرموده اند او را قسم میدهند و قولش محسوب است مگر آنکه ^{مسلک}
 باشد که بر غیر طفل است که در این صورت می باید و بر طفل او بدهد **مس** هرگاه کسی در چهار
 سنگ نصب کند یا چاهی بکند و کسی با بر سنگ گذارد و بیفتد و بگوید حکم چیست **ج** اگر آنرا
 در ملک خود کرده باشد ضمانت نیست و همچنین اگر بر محلی با چاهی اینکار کرده باشد بر او ضمانت
 نیست و اگر در ملک دیگری کرده باشد یا در آن او یا در ضمانت نیست و اگر بر پوست مالک باشد
 و صیب تلف کسی شود ضامن است **مس** هرگاه کسی در شارع چاهی بکند و کسی در آن بیفتد
 حکم چیست **ج** اگر در شارع فتنه باشد یا در وسیع شارع وسیع باشد ضمانت و اگر در کنا
 شارع وسیع باشد که غالباً در بر آن واقع میشود بعضی گفته اند ضمانت نیست هرگاه باز
 امام بر بوی مساحت عامه مردم چاه را کند باشد و اگر بر بوی مساحت خاصه باشد که
 عامه در آن نباشد ضمانت و باید دیر بدهد **مس** هرگاه در کشتی یا شناهی حرکت
 ببرد بگوید بگوید و هر دو شکست شوند و اموال و نفوس در آنجا تلف شوند حکم چیست
ج اگر اختیار از دست عاقله هر دو گرفته شده و بدون اختیار چنین شود هیچکس ^{ضامن}
 نیست و اگر با اختیار بود و صاحب کشتی بغیر آنکه کشتی را می راند و صاحب مال یکست ^{ضامن}
 هر کشته و ضامن اموال آن هدر است و نصف دیگر بر کشتی بان دیگر است و اگر کشتی را ^{ضامن}
 از دست خود یا ضامن هدر کند بر دیگر است و هر دو ضامن جمع اموال هر کشتی

در دیات است

خواهند بود بوی صاحبان آنها و اگر جمعی در آشیته تلف شده باشند اگر عدا ملأحان علیه
کشتن چنین کرده اند بقصد تلف و نفوس حکم عدالت است میشود و اگر چنانچه بود در کف
میشود پس نصب کردن فلان در شارع عام و جویها از دیوارها و نوا کردن در آن
جائز است یا نه و اگر بقتل کسی بکشد ضایعت یا نه حکم هرگاه مرتفع باشند ضریب
و سوار و کجاوه نرسانند هیچ بزار و اگر بقتل کسی بکشد یا مجروح کند یا مال کسی تلف
کنند خلاف است در شوق فلان جمعی از علماء و فاضلان که صاحب اینها خود ضامن و یا نفوس
مس هرگاه کسی کوفه را بویام خانه خود کند و بفرستد بشان و کسی تلف یا مال او را بشان
کند حکم چیست اگر گذاشتن کوفه بجوی باشد که بیند ضامن نیست مگر هرگاه شتر
مست یا حیوان جوش مودی یا سگ رنده جنایتی واقع کرد و یکی حکم چیست هرگاه
صاحب آنها محافظت آنها نکنند ضامن جنایت آنها نیست و الا ضمانت و اگر مال آنها را بشان
باشد و الا ضمانت نکند جمعی حکم بچراغ زدن اندکس در غروب و زبور هرگاه شخص بکشت
رفع مقرر خود چیزی بر آن حیوانات بزند که مجروح شوند یا میندک حکم چیست اگر
از بوی رفع مز باشد و بقصد رفع مز بود ضامن نیست و الا ضمانت پس
کشتن گریه جائز است یا نه حکم اگر ملک کسی نباشد و مودی وضاد باشد رفع
آن جائز است پس هرگاه حیوانی بطول یا حیوان دیگری برود و انوا بکشد یا مجروح
کند یا در جای دیگری بهم برسد یا یکی دیگر بکشد حکم چیست اگر صاحب حیوان جنایت
رساننده در حفظان تقصیر کرده ضمانت و الا ضامن نیست و در حدیث معتبر

هر تقدیر دیر است

[illegible]

در دین اعضا است

ازینکه او بهم می رسد همان نشانی است باینکه شخصی صاحب یک منزل آنکه او بنده بود
دوینک نقش که می شد در آنجا یک دینت او را می کردند و قسم می کردند که او شایع خضوع
دینی برانوار شد و غالب آنکه آنچه در امری و قیامت در هر دو یک و بر است
و در هر یک نصف و در هفتاد و شش و در میان و آنچه یک مثل زبان و ذکر در آن تمام
در است پس بدین موی سر و پیش در چیت ^{شود} آنکه او کاری کند که موی سر و پیش
شود و در آن تمام و در هر دو لازم می شود و او بر وید ظاهر شود او شایع و هم چیت
حکم در وید پیش پس بدین موی سر و پیش چیت و این معنی در هر دو در یک
کیکه موی سر و پیش او را می بیند در آن در وید و در وید و در وید و در وید
که موی سر و پیش او را می بیند و او بر وید و پیش او را می بیند و در وید و در وید
او را می بیند و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید
معالم کردن و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید
کافیات و اگر خلاص معلوم شود عمل بان کند پس اگر بعضی موی سر و پیش او
از آنکه کند حکم چیت بدینست که کل سر یا پیش او را می بیند پس بدین موی سر و پیش او
چیت بدینست و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید
و اقوی و بعضی گفته اند که او بر وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید
نیت پس بدین موی سر و پیش او را می بیند و در وید و در وید و در وید و در وید
اگر هر دو چشم باشد تمام و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید و در وید

کتابخانه عمومی

هر دین اعضا است

[illegible]

در دین اعضا است

هست و بنا بر قول اخیر نیز میسر میشود **مس** در هر یک دست از انگشتان چپ و راست
نقطه در هر یک از انگشتان و بعضی بارش قائل شده اند **مس** در این انگشتان از میان
خلاف نیست بلکه در مجموع انگشتان دست در این انصاف و میسر میشود و در مجموع انگشتان با این یکدیگر
تمام است اما در قسمت دیگر بر انگشتان خلاف است بعضی گفته اند و در هر یک انگشتان مساوی است و
هر یک عشر در این اشیاء و بعضی گفته اند در هر یک انگشت بنزد است ثلث و در هر یک و ثلث
دیگر بر چهار انگشت قسمت میشود علی التویر و موانع حکم از کتاب خریف و قول اول اشهر
و در هر یک انگشت از ثلث و در هر یک است و کسیکه انگشت او شل کند و ثلث و در هر یک او میدهد
و در هر یک انگشت بر سه کوهان قسمت میشود و در هر یک انگشت بنزد است و در هر یک انگشت بنزد است
مس در این ناخنهای از میان فرم این پنج مشهور است که در هر یک از ناخنهای دست و پا
که قطع کنند اگر بنزد و یا سیاه و بنزد و یا سیاه و بنزد و یا سیاه و بنزد و یا سیاه و بنزد و یا سیاه و بنزد
مس در این پشتمان و این فرم این پنج مشهور است که در هر یک از ناخنهای دست و پا
برسانند که کوچه پشتمان یا تنگ یا شل باشد بنزد تمام و در این اشخاص را باید دید و اگر ناخن
بیاید که عیبی در آن نماند بعضی گفته اند ثلث و در هر یک میدهد و حکم از کتاب خریف است که
صد در میان میدهد و اگر پشتمان یا شل باشد و یا هابان مسبب شل شود و در هر یک باید دید
برای شستن پشتمان و ثلث و در هر یک برای شستن پشتمان یا هابان مسبب شل شود و در هر یک باید دید
شستن پشتمان و ثلث و در هر یک برای شستن پشتمان یا هابان مسبب شل شود و در هر یک باید دید
که در میان گروه های پشتمان است قطع شود تمام و در هر یک باید دید **مس** در این ناخنهای

در دین اعضا است

[illegible]

در دیدن منافع اعضا است

همچنانکه بخورد با می شود اوقات متناوبه و غلبت شعور باشد **مس** در بر طرف
کودن شنوائی گوش را بیان فرماید **مس** اگر گوش را بکلیه بشنیدن بر طرف
شود تمام دید لازم میشود هر که اجائی جان و اهل خانه و شهادت به صد که
نیکند و اگر بگوید ممکن است مورد بعد از مدتی انتظار اندک کشیده میشود و اگر مورد نکند
فوار و بگوید در مورد حیرت است که تا یکسال انتظار بکشد و هرگاه چنانکه بگوید بگوید که تا
میکنند اول در هنگام صداهای بلند مانند رعد و غلغلان و در محله کتابخراش است که در
صدای عظیم با و میزند اگر بیدار شده و میگوید و با موافقت امتحان از قدامه لازم است
و مدتی ثابت میشود بر بقیه قسم بر قوی و بر قول دیگرش قسم و در زائل کردن شنوائی
یک گوش نصف دیده تا و است **مس** هرگاه گوش که بر این دو شنوائی برود
ج در یک گوش و در دید لازم میشود و در یک گوش یک دید هر که شنوائی از آنها زائل
باشد و گوش و شنوائی از هر دو زائل شود بگوید و مدتی لازم میشود **مس** در زائل کردن
بینائی چشم را بیان فرماید **مس** اگر بینائی در چشم بر طرف شود تمام بینائی زائل میشود
و از یک چشم نصف دیده و بقول دوم در عارضه از اطباء حاذق ثابت میشود و در
بکفر و کفر و حزن نیز ثابت میشود و اکثر فقها گفته اند که اهل جنه بگویند که اگر
نخواهد دید یا بگوید ممکن است که بیند اما مدتش معلوم نیست در بر میگردد و اگر مدتی
تعیین کنند برای برگشتن آن تا زائل اندک میکشد اگر برگشت در بر میگردد و اگر برگشت
معمول و دیده شد که یکسال انتظار میکشد و بعد از یکسال اگر بینائی برگشت در بر میگردد **مس**

نیم از آن

در دیدن منافع اعضا است

در زائل کردن قوه شامه و بیان فرماید **مس** در زائل کردن قوه شامه از دو طریق میسر می آید
انفصاح لازم میشود و اگر دماغ کند که شامه بر طرف شده و معلوم نباشد با حصول لوث بقا
ان جسامه میشود و در دماغ است از حضرت امیر المؤمنین **ع** که فرموده اندش می بینند و نور را بیند
می آید و اگر بر طرف شود و آب اندیده اند در دماغ و بگوید که شامه بر طرف شده و معلوم نباشد با حصول لوث بقا
شامه منقسم شود چنانچه اکثر علمای گفته اند شامه بر طرف باشد و هرگاه بینائی که بر طرف شود
نیز بر طرف شود و در لازم میشود **مس** در بر طرف کردن زائده را بیان فرماید **مس**
اگر گفته اند تمام در بر ثابت میشود و در شوش قیاسه است و در چنین ثبوت نقصش قیاسه است
مس در زائل کردن او را بیان فرماید **مس** اگر در بر طرف شود که ملافا سخنش می
نمود گفته اند تمام در لازم میشود و اگر بگوید زبان نیز زائل شود بعضی فرموده اند که
در اضا فرمیشود **مس** در زائل کردن قوه حاشیدن غذا را بیان فرماید **مس** بعضی گفته اند
قالند که تمام در لازم میشود و در ان اشکالات بلکه اظهارش است **مس** در بر ضایع
که مویبهم قدرت بر جمیع یا انزال شدن منقسم باشد بیان فرماید **مس** هر یک را موجب
در بر باشد و در همین گفته اند که فرزند هم رسانیدن زائل شود و در لازم میشود
در بر جابت موجب از بول و ادرار است که در جمیع اعضا را بیان فرماید **مس** تمام در
گفته اند و بعضی گفته اند قائل بان شش اند **مس** در بر جابت موجب از بول و ادرار است که در جمیع اعضا را بیان فرماید **مس** تمام در
بیان فرماید **مس** بعضی قائل اند بر تالی شده اند و در دماغی است که اگر انزال و در قیاسه
یا حق منقسم متصل اند تمام در لازم میشود و اگر تا ظاهر آید روشک دیده و اگر با جابت آید روشک

ویدر بعضی بایان رغبت علی کرده اند و بعضی ویدر جنایت موحید از برای زائل شدن
فلسف بیان قوامی در حدیث صحیح وارد شده که اگر کسی بدو شک نماید و بداند که حدیثی را

شود اگر تا یکساعت بعد از آنکه در میان صدای ریه‌ها است موجب از برای
زایل شدن شیر زردی است و مواشیج اگر دین و این گند که شیرش مویض شود اگر گفته

که از پیش می‌دهد و بعضی احتمال می‌دهد و آنرا فصل در بیان ریاضیات
جبر الحاسره و مراعات که از آنها شایع می‌گردد و بدین معنی که در هر قسم

اول ظاهر است که حاکم کند و پوست شکم را ببرد و در میان یک است و در دم
دایم است که آنکه در گوشت فرو برد و موسد به پرده که در روی است و در آن

سرسن است چهارم سماقی است و آن را حی است که بر پند پرنده که بر روی سما
و دهان چهارش است پنجم و هفتم است که بر پند شکافته شود و استخوان نمایان شود

پوست و گوشت شکامه نبوده و اگر عروق باشد خاصه در آن نیست هضمی منقله است
که استی ان اعضاء و عروق و عروق مشهوره و با نوره مشهوره است و بعضی است که گفته اند

هشتم ما مومراست که با مالد باغ رسیده باشد یعنی پوره که مغز سر و میان است
اما آن پوره شکافته شده باشد و در آن ثلث دیده می است فسخ را مومراست که پوره

که معانی در میان افست در میزد باشد و یا بین حال از نینده ما مدن بسیار بعید است و یا بین
علما و عوام را از ذکر نکرده اند و اگر نینده باشد بعضی گفته اند که ثلث دیر برای ما موهله

میداد

میدهد و از این رو باین خدیو و مامور و پادشاه نیز قضاوت است
 پس در جوابات خود که گاه حاضرند و گاه غایبند و هر گاه

اشکاء اگر چه از اجناس و غیره بدست می آید همان نسبت میدهد مثل آنکه در جای دیگر نوشته شده
نوشته نیست بعد از آنکه در کتاب است و دیگر کتاب که در آن نوشته شده است.

که صد شاهی باشد تا که انفق و هدیه یک ده هزار در هر یک ده هزار که هزار تا باشد و چنانکه
از سادات و اعیان و اصناف در جهات بدست هر کدام از ایشان که در هر ده هزار و یک و یک

در بعضی از اینها واقع بشود و نیز آنرا نیست بدین آن عضو میگوید مثلاً و نیز حاضری
صدیك و نیز کامل بود و نیز حاضری که هر دو است باشد صدیك و نیز درست است که نصف

و نیز انسان است پس حق جواهری که با نذر و شکم ارحمی بوسید میان قوا تبیج
جواهری که با نذر و شکم ارحمی بوسید از هر چنانکه باشد و لوازه که با نذر و شکم ارحمی

در زمان ثلث و غیر انقضاست و قصاصی بخار و اگر جراحتی در عضو می کنند یا بجز
داخل شود و غیر انقضاست و در جراحتی که در اوید و باید بدید مثل آنکه خنجر بود و ش

کسی بنیاد و داخل شکم او بشود و به جوارش دوش را بایستد و بعد هم شکم را بر آغوش
آنکه داخل جوف او شده است و اگر کار او بی مثل او کسی بنیاد که برش بایستد و چون شکم او داخل

سید همد وجودی چیزی نیست و یکی تو نمی شود و بنظر حاکم اگر چه بنوعی ضلالت
حاجت را کشادتر کرد و بر وجهی حاضر باشد با یک دایره و در آن

...

در ریجرات بدن است

و اندر وینا کثرت که در ریجرات باید بداد و اگر یک مرتبه بزند و شکم را بکشد و بگوید
احشای اندرون این بدن از ریجرات اند فاعل ریجرات نفس هرگاه کسی جوهر بزند پسینه
کسی که از پیشش بیرون آید حکم چیست **ج** اگر گفته اند که ریجرات است باید در وقت دله
بدهد و بعضی بگفتند که ریجرات است پس در ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
معنی است که حضرت امیر المؤمنین حکم فرمودند در ریجرات که هرگاه کسی ریجرات ریجرات
ان سیاه شود شش ریجرات بداد و اگر سیاه شود سر ریجرات و اگر ریجرات ریجرات
دینا ریجرات بداد و اگر ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
نیوسه ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
اگر ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
نفس تعلیل ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
مسعود تا ثلث ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
خواه جنایت ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
زن ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
تصاص کنند ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات

در ریجرات

در ریجرات جنایات بر جنین است

در شتر و ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
بلا ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
بیت شتر و ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
واقع است بر جنین یعنی طفلی که در رحم باشد و جنایات واقع شود
بدانکه مشهور میان علماء است که ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
باشد و ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
بتا ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
هرگاه ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
که حیوان داشته و بسبب جنایت مرد ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
دختر نفس هرگاه ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
گفتند غلامی میدهد یا کثیری و بعضی تعیین ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
و مشهور میان علماء است که ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
توساند که ای مانی ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
قوله ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
پا ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات
بور ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات ریجرات

در دین جنایات بر جنین است

هرگاه وینا بکشد و شکم او فرزندی باشد و او هم گفته شود و معلوم نباشد که بچود
یا دختر حکم چیست ^{نصف} مشهور میان علماء است که دین را بدهد و بگوید بچود
دین مرد و نصف دین زن میدهد و بعضی گفته اند که قوه میان دین را اگر اسم پسند آید
دین پسند میدهد و اگر دین را پسند دین را پسند میدهد و هرگاه وینا
باشد و دین را پسند دین را پسند میدهد و دین را پسند دین را پسند میدهد
و احب است که دین را پسند دین را پسند میدهد و دین را پسند دین را پسند میدهد
دین را پسند دین را پسند میدهد و دین را پسند دین را پسند میدهد
شود نسبت بکله دین او صاحب میشود پس اگر چیزی بر شکم دین را پسند دین را پسند
ساقط شود اگر زن تیره و دین را پسند دین را پسند دین را پسند دین را پسند
او سبب تلف جنین میشود و اگر غایب دین را پسند دین را پسند دین را پسند دین را پسند
نسب کسیکه مریت مسلمانان را که از او باشد قطع کند حکم چیست حکم جنین را
طرح کرد و دین او سبب تلف جنین است لکن دین را پسند دین را پسند دین را پسند دین را پسند
و اگر دین نیست بلکه مریت مسلمانان را که از او باشد قطع کند حکم چیست حکم جنین را
طرح کرد و دین او سبب تلف جنین است لکن دین را پسند دین را پسند دین را پسند دین را پسند
واقع شود نسبت بجد و دین او صاحب میگردد مثل آنکه اگر یکدستش بر دین بچا
دین او میدهد و اگر گفته اند که مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت
ندارد **فصل** در بیان عاقله است که دین را پسند دین را پسند دین را پسند دین را پسند

ان ملک

در عاقله است

ان بدانکه چون در باب قتل بر ایام جاهلیت تعصیب بسیار میکردند و خویشان و قبیله قاتل
حمایت میکردند شایع حکم در باب قتل خطا که قاتل را بران قصصی نیست مقرر فرمودند
که در بر اینها است شود که باعث قتل حمایت او شان کردند و هم کار و قاتل را ان شود
چون قصصی نداشتند و حکمهای الهی در هر حکم بیاد است که عقول اکثر خلاق از امر
انها قاصر است و عاقله کیست و میگویند که عقل بران جنایت صاحب جنایت شود و انها
چهار طائفه اند بر حسب اول خفتان صاحب جنایت در دم کسیکه او را از او کرده باشد
سیتم کسیکه ضامن جویند و بران جنایت او شده باشد و دین او که معارف بود و کسی
که وراثتی نداشتند باید یکدیگر قتل میدادند که هر یک جنایت خطائی بکند و یکدیگر
او را بدهد و هر یک پیشتر میبرد و یکدیگر وراثت او باشد چنانکه امام زمان است
که اگر هیچیک از اینها نباشد امام مومنان او را میدهد و اگر عیوب میراث او
او امام مومنان مسافر او را بدهد که عاقله اند بیان فرمودند حکم در این مسئله
خلاف مشهور است که عاقله عصبه قاتلند یعنی مردانی که خویش ایشان
نسبت بمقتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر زنهای او از جانب مادر
مانند برادران و اولاد ایشان و عوفا و اولاد ایشان خواه وراثت قاتل باشند
یا نه و خلافت که پدر و جد پدری و اولاد و کوه قاتل بر عصبه داخلند یا
و اگر متاخرین قاتلند باینکه داخلند مسافات عاقله را بیان فرمودند
حکم گفته اند شرط است که مذکور باشد و شرط است که بالغ و عاقل باشد و شرط است

در عاقله است

کسی و قاتل بر او آید و بر باشد پس عاقله چه و بر او فعل می شود جی و از عاقله
 قاتلند که عاقله هر چه خطا بنواخت می شود زیاد باشد یا کم و هیچ اشتراک ندارد
 موصفا می رسیده که نصف عشر و بر باشد جراح خود میدهد و بقیه و بر می خور
 و زیاده و عاقله میدهند پس طاعاقله و بر او خود میدهد یا بعد از آن
 رجوع به قاتل میکند ج مشهور و اصح اینست که رجوع نمیکند و قاتل ضعیف
 باینکه رجوع میکند پس بر او عاقله بی رخصی باید تقسیم کرد ج بلکه
 خلافت که ای قاتل یعنی دانه که بر هر کسی حواله کنند یا نه ج بعضی گفتند
 از غنی و قیوای میگرد که نصف دنیا را باشد و از فقیر یعنی کسی که عرفا او را
 مالدار نگویند و قادر بر او را باشد پنج قیوای و بعضی گفتند از قدر معینی
 ندارد بلکه حاکم شرعی حسب احوال الجماعت و عدایان هر قدر که مناسب
 میدانند حواله میکند و بعضی گفتند تعیین ابتدا و با خود عاقله است اگر عاقله
 نوزند رجوع بجای که شرعی میکنند پس از تنگی میان جماعت عاقله
 است یا نه ج خلافت بعضی گفتند بنزدیک و دهم و عاقله حواله میکنند
 بیات نسبت و اکثر قاتلند که نوزد یک را مقدم میدارند اگر وفا نمیکند بود
 حواله میکنند بیات نسبت پس بر هر چه وقت بود عاقله لازم میشود
 ج هرگاه قاتل یا جنایت خطائی باشد ثابت شود یا با قول عاقله و بر عاقله
 و اگر بقسامه ثابت شود مشهور است که بر بومال جانی لازم میشود و قاتل

اگر قاتل را

در عاقله است

اگر قاتل اقوال کند بقتل خطا یا جانی اقوال کند بجنایت و بر خود و بر
 میشود بر عاقله و اگر قاتل عاقله بر او بر می خورد عاقله چو بی لازم
 نمیشود و بر قاتل عاقله بگویند و بر او بر می خورد که در بر او سال او
 میگردند و اگر ندانسته باشند از اقارب او میگردند اقارب فالاقرب و بر
 قاتل شیب عاقله بر بعضی قاتل شده اند که اگر بگویند یا میباید و مال بگذشته
 باشد از اقارب او میگردند و اگر او را نباشد از بیت المال پس اگر کسی
 خود را خطا بکشد و بر عاقله است یا نه ج بر عاقله نیست
 و ثبوت بر او عاقله بر این صورت بعضی از سنین قاتلند پس
 هرگاه پدر عاقله نوزند خود را بکشد حکم چیست ج باید بر او بر او بر او
 بدهد و خود بر او از آن و غیر آن بنبرد و اگر وارث دیگر نباشد
 و بر او امام است **فصل در کفار و اقسام قتل است**
 بدانکه کفار قتل عادی و از آنست که يك بنده ازاد کند و موعده شود
 و عذر بدارد و شصت مسکین را اطعام کند هر يك را بیک صومعه
 یا دو صومعه الخلاف و مشهور است که این کفار و قتی واجب است
 که خود مباشر قتل باشند نه آنکه امر یا مسبب باشد و کفار و بقتل
 ثابت میشود خواه مقتول طفل باشد و خواه بالغ و خواه دیوانه باشد
 و خواه عاقل خواه زن باشد خواه مرده خواه مملوک قاتل باشد یا نباشد

در کفاره اقسام قتل است

در بکوی یا از آن کو بقصاص پیش از کفاره دادن کشته شد بعضی گفته اند کفاره
ساقط میشود و محکم از آنکه ساقط نمیشود و از مال او واجب
بدهند و روزی از مال او ثابت میکنند **مس** کفاره قتل شبهه
بعد و خطا را بیان فرمائید **ج** کفاره قتل شبهه بعد و خطا واجب است
اگر قادر است بدهد از مال او بگیرد و اگر عاجز است از آن دو ماه متوالی
روزی بگیرد و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را طعام بدهد
مس هرگاه چند نفر شریک شوند در قتل کسی حکم چیست **ج** هر یک
کفاره نماید لازم است **مس** هرگاه طفل یا دیوانه کشته شود حکم چیست
ج خلافت بعضی گفته اند واجب است عتق و اطعام و از مال او بیرون
کنند و روزی بعد از عقل و بلوغ خورد میکرد و اگر پیشتر بمیرد کفاره
که از مالش اجرت روزی را میدهند و بعضی گفته اند که کفاره از ایشان
ساقط است **مس** در سقط کردن جنین کفاره چیست یا نه **ج** اگر
روح در آن رسد کفاره واجب است و الا واجب نیست **فصل**
در احکام جنایات حیوان است
بدانکه هرگاه کسی حیوان حلال گوشتی را بی اذن مالکش ذبح کند
اکثر گفته اند که تقاضای قیمت زننده و کشته بر او لازم است و بعضی
گفته اند که مالک میتواند بکشد و بگوید که کشته را بویل و قیمت حیوان

در جنایات حیوان است

بدهد و اگر بغیر ذبح اذیت کند که میسر شود باید قیمت او را رد و قتل بدهد
و کو بعضی از اجزاء باشد که از آنها منتفع تواند شد مانند چشم و موی که
قیمت آنها را از قیمت حیوان میکنند **مس** حکم کشتن حیوان حرام گوشتی را
که قابل تذکیر باشد بخود ذبح شرعی یا بغیر آن بخوبیان فرمائید **ج**
مشهور است که تقاضای قیمت کشته و زننده و این را نیز باید میدهند
و اگر بخود ذبح شرعی کشته باشد و الا قیمت را میدهند و اگر بعضی
از اجزاء میسر آن جائز الاستعمال و قیمتی داشته باشد از آن قیمت
اسقاط میکنند مانند دندان و استخوان فیل **مس** هرگاه کسی شتر
را مانند بعضی از اعضای حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت
قابل تذکیر حکم چیست **ج** اکثر گفته اند شتر میدهند یعنی تقاضای
قیمت صحیح و معیوب و بعضی گفته اند مانند ادبی آنچه **مس**
در حیوان دروغ است بقطع هر دو تمام قیمت را میدهند
و بقطع هر یک نصف آنرا و در احادیث معتبره وارد شده
که کسیکه یک چشم حیوان را بکشد و بکشد قیمت آنرا
میدهند و بعضی از قدماء قاتل بان شده اند **مس** حکم
کشتن حیواناتی که قابل تذکیر نیستند بیان فرمائید
ج از حیواناتی که قابل تذکیر نیستند چهار قسم است

در دیر حیوان است و جلیان

اول سگ شکاری و در دیر آن خلاف است ۷
مشهور است که چهل درم است و بعضی گفته اند ۵۰
قیمت کمتر باشد قیمت میدهد و بعضی مطلقا قیمت
فاصل اند **دوم** سگ گله و در دیر آن نیز خلاف است
اکثر یک کو سفند گفته اند و بعضی بیست درم و بعضی
به قیمت فاصل شده اند **سیم** سگ باغ است و اکثر
دیر آن بیست درم گفته اند و بعضی قیمت گفته اند
چهارم سگ زراعت است و اکثر گفته اند که دیر
آن یک تفری است و در روایتی جریب کنند و در
جریب چهار تفری است و بعضی قیمت گفته اند **فصل**
بدانکه مشهور میان قدما و علماء است که حیوانی که چرا
میکند اگر در شب جنبانی برزراعت یا باغ کسی بکند
صاحب حیوان ضامن است و اگر در روز جنبانی بکند ضامن
نیست و روایتی در این باب وارد شده که صاحب زراعت روز
مباید زراعت خود را حفظ کند و صاحب حیوان شب
حیوان خود را محافظت بکند و بسیاری از مشایخ حرمین
شب و روز را اعتبار نکرده اند و گفته اند صاحب حیوان

اگر در روز

در حیایات حیوان است

اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده ضامن است خواه شب باشد و خواه
روز و اگر تقصیری نکرده ضامن نیست خواه شب باشد و خواه روز
نقد الحداق لا و آخره

یا ناظر ائمه و اسلاف با الله مرجه
و اطلب لنفسك من خير تویدها
سببی خطوطی و کت تراها
فی ناظر ائمه فیہ قلی دعا

قد وقع الفراغ من توفيد الرسالة الشريفة المباركة ۲۰

فی ليلة التاسع والعشرين من شهر شعبان الحظم

سنة احدى وخمسين وثلثمائة بعد الالف

من الهجرة النبوية على اله الاف الحقة

بید الاحق تراب نعال اقدم طلب العلو

الدینیة الحاج الى رحمة رب العزة

ابن المرحوم المبرور الحاج المرحوم

العبد محمد جواد الکتابی الشیرازی

و بعضی عندها انشاء الله

تعالی بحمد محمد

و اله

